

# همدان نامه

(بیست گفتار دربارهٔ مادستان)

تألیف:

پرویز اذکایی

۱۳۸۰

DSR اذکائی، پرویز، ۱۳۱۸-  
 ۲۱۲۷ همدان نامه: بیست گفتار درباره مادستان / تألیف پرویز اذکایی.  
 ۱۴ الف ۵۷ م / همدان: مادستان، ۱۳۸۰.  
 ۱۳۸۰ ط، ۵۸۰، ۷ ص: مصور (بخشی رنگی).  
 ISBN , 964-93765-0-x فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا (پیش از انتشار).  
 Hamadan - Name: The book of Hamadan (twenty articles on Media)  
 ص.ع. به انگلیسی: کتابنامه: ص. ۵۱۵-۵۴۹: همچنین به صورت زیر نویس.  
 ۱. همدان - تاریخ - مقاله ها و خطابه ها. ۲. همدان (استان) - تاریخ - مقاله ها و خطابه ها.  
 ۳. همدان (استان) - باستان شناسی ۴. همدان (استان) - آثار تاریخی. ۵. همدان (استان)  
 - آرامگاهها. الف. عنوان ب. عنوان، بیست گفتار درباره مادستان. ۹۵۵/۴۳۲

همدان نامه  
 (بیست گفتار درباره مادستان)  
 مؤلف: پرویز اذکایی.  
 ناشر: نشر مادستان (همدان)  
 چاپ یکم: پاییز ۱۳۸۰  
 تعداد: ۲۰۰۰ نسخه  
 حروفچینی: کیانا (همدان)  
 کتاب آرای: اذکایی - کیانی  
 لیتوگرافی و چاپ:  
 شابک: ۹۶۴-۹۳۷۶۵-۰-۰-x  
 همدان: صندوق پستی ۶۵۱۵۵-۶۹۱

به نام خدا

وَمَا حُبُّ الدِّيارِ شَغَفَنَ قَلْبِي  
وَلَكِنْ، حُبُّ مَنْ سَكَنَ الدِّيارَ

.....

«...الوند و ماوشان و حدیث عاشقان، به  
حُسنِ ظَنِّی مطالعه باید کرد، که همه شَکْوِی و  
رنجوری نه با همدان است، که کاری دیگر  
است...؛ من چون همدان را دوست دارم، گویم  
ندارم؟...»

[عین القضاة].

## فهرست مطالب

| [گفتار]                       | [صفحه]   |
|-------------------------------|----------|
| 0. مقدمه مؤلف .....           | الف - ط. |
| 1. جغرافیای همدان .....       | 1-19.    |
| 2. همدان باستان .....         | 21-85.   |
| (1). تسمیه .....              | 21-23.   |
| (2). قدمت .....               | 23-29.   |
| (3). کاسی شهر .....           | 30-35.   |
| (4). مادی شهر .....           | 35-43.   |
| (5). پارسی شهر .....          | 43-59.   |
| (6). پارتی شهر .....          | 59-70.   |
| (7). اهمذان کوستی .....       | 70-87.   |
| 3. دوران اسلامی .....         | 87-96.   |
| 4. ولایات ثلاث .....          | 97-119.  |
| (1). ملایر - گوراب .....      | 98-101.  |
| (2). تویسرکان - رودراور ..... | 101-110. |
| (3). نهاوند - گیان .....      | 111-115. |
| - پیوست .....                 | 115-119. |

۵. بهار و بوزنجر ..... ۱۴۲-۱۲۱
- (الف). بهار ..... ۱۲۹-۱۲۱
- (ب). بوزنجر ..... ۱۳۹-۱۳۱
- (ج). نسای ..... ۱۴۲-۱۳۹
۶. کوهستان الوند ..... ۱۶۱-۱۴۳
- (الف). گزارش ..... ۱۵۳-۱۴۳
- (ب). پیوست ..... ۱۶۱-۱۵۴
۷. بافت کهن شهر ..... ۱۷۸-۱۶۳
- پیوست ..... ۱۷۷-۱۷۵
۸. باستان‌شناسی همدان ..... ۲۱۳-۱۷۹
- مدخل ..... ۱۸۸-۱۷۹
- مدارک ..... ۲۱۰-۱۸۸
- پیوست ..... ۲۱۳-۲۱۰
۹. نبشت خدایان ..... ۲۳۴-۲۱۵
۱۰. شیر سنگی اکباتان ..... ۲۶۴-۲۳۵
- (I). گفتار. ه. لوشه ..... ۲۴۹-۲۳۶
- (II). پیوست ۱ ..... ۲۵۶-۲۴۹
- (III). پیوست ۲ ..... ۲۶۳-۲۵۷
۱۱. مزارات همدان ..... ۳۱۲-۲۶۵
- (الف). علوی کیست ..... ۲۷۲-۲۶۸
- (ب). بقاع امامزاده ..... ۳۰۳-۲۷۲
- (ج). تعلیقات ..... ۳۱۲-۳۰۴
۱۲. پیشینه فرهنگی ..... ۳۲۵-۳۱۳
۱۳. زبان کهن همدانی ..... ۳۴۲-۳۲۷
- گویش‌های فهلوی ..... ۳۴۲-۳۳۶
۱۴. مکتب قدیم ادبی ..... ۳۵۴-۳۴۳

۱۵. ناموران همدانی ..... ۳۵۵-۴۰۱.
- (الف). پیشگفتار ..... ۳۵۵-۳۶۰.
- (ب). ناموارگان (1-200) ..... ۳۶۱-۳۹۵.
- (ج). پسگفتار ..... ۳۹۵-۴۰۱.
۱۶. مکتب تجدد ادبی ..... ۴۰۳-۴۱۶.
۱۷. ستایش و نکوهش ..... ۴۱۷-۴۴۵.
- (الف). نکوهش همدان ..... ۴۱۹-۴۲۳.
- (ب). دربارهٔ سرمای آنجا ..... ۴۲۳-۴۳۳.
- (ج). ستایش همدان ..... ۴۳۳-۴۴۵.
۱۸. سفرنامهٔ همدان ..... ۴۴۷-۴۶۴.
۱۹. راهنمای باستان‌شناسی ..... ۴۶۵-۴۹۲.
- (الف). گزارش ر. خارگات ..... ۴۶۶-۴۸۲.
- (ب). گزارش س. ماتیسون ..... ۴۸۲-۴۹۱.
۲۰. دروازهٔ کاسیان ..... ۴۹۳-۵۱۲.
- (الف). داده‌های تاریخی ..... ۴۹۳-۴۹۷.
- (ب). مسائل فنی بنا ..... ۴۹۸-۵۰۲.
- (ج). توضیحات معنوی ..... ۵۰۲-۵۱۲.
0. نمایگان ..... ۵۱۳-۵۷۹.
۱. فهرست مراجع ..... ۵۱۵-۵۳۵.
- (الف). فارسی - عربی ..... ۵۱۵-۵۲۸.
- (ب). زبانهای اروپایی ..... ۵۲۸-۵۳۲.
- (ج). دفترها - ماتیکان ..... ۵۳۳-۵۳۵.
۲. کسان و پیوندان ..... ۵۳۷-۵۶۰.
۳. جایها - تیره‌ها ..... ۵۶۱-۵۷۹.

## مقدمه مؤلف

گفته‌اند که تألیف تاریخ محلی همواره امری ادبی بشمار آمده، و بیشتر بدان سبب باشد که مردم شهرنشین نسبت به اوضاع و احوال پیشین و موطن خود علاقه‌مند بوده‌اند؛ جماعات مختلف در دنیای اسلامی عموماً با اوطان خود پیوندهای پایدار استوار داشته‌اند. وطن‌دوستی انگیزه دیگر در نوشتن تاریخ محلی باشد، حدیث حُبّ وطن همواره حکم دفاع از تألیف در باب اوطان داشته؛ باید گفت که تألیف تاریخ محلی در پیش از اسلام هم سابقه دارد، اما در دوران اسلامی مشخصاً دو نوع تاریخ محلی پدید آمده است: ۱. نوع دنیایی یا فرهنگی و ادبی، ۲. نوع دینی یا حدیثی و اخباری. در ایرانزمین، نوشتن تاریخ محلی نوع یکم رونق و رواج بسیار داشته یا دارد، که این خود نشانه آشکار و نمایان از وطن‌دوستی ایرانی است. در واقع، چنان که گفته‌اند، دانشمندان ایرانی تبار که در ستایش بلخ و مرو، خراسان و اصفهان، طبرستان و سیستان، فارس و همدان و دیگر شهرها داد سخن داده‌اند، آتش وطن‌دوستی در جان و دلشان شعله زن بوده است. کتابهای اینان دارای جنبه‌های جغرافی و فرهنگی و پیشتر تاریخ دنیایی است؛ از جمله: **کتاب اصفهان حمزه اصفهانی** (سده ۴) - که گمشده، بنابر گفتا وردهای آن از نوع دنیایی بوده، چنان که آن را بدین وصف که از کتابهای سودمند و شگفت‌انگیز و شگرف، مشتمل بر فواید و نوادر موفور است ستوده‌اند، **کتاب همدان** ابوعلی کاتب نیز درست از همین دست بوده است.

اما کتاب همدان (= **همدان نامه**) ابوعلی عبدالرحمان کاتب همدانی (سده ۴) هم که گمشده، برجسته‌ترین نمونه تاریخ محلی دنیایی بوده، که برحسب قرائن معین حمزه اصفهانی در «**کتاب اصفهان**» خود از آن پیروی کرده است. برجسته‌ترین تاریخ محلی

نوع دینی نیز «طبقات الهمدانیین» حافظ ابوالفضل همدانی (سده ۴) - که این هم گمشته، بسیاری از طبقات نویسان شهرهای دیگر از آن پیروی کرده‌اند. هم چنین گفته‌اند کسانی که تاریخ سرزمینی دیگر را می‌نویسند، نبایستی از تاریخ شهر خویش غافل بمانند؛ همین نکته را محدث تاریخنگار همدان، همان حافظ ابوالفضل صالح کوملاذی خاطر نشان نموده، چندان که خطیب بغدادی (مؤلف تاریخ بغداد) آن را به مثابه رهنمودی از برای طبقات نویسان نقل کرده است.<sup>(۱)</sup>

گذشته از این رهنمود، برای نویسنده این سطور که در احوال و آثار و اندیشه‌های حکیم شهیر و عالم کبیر ایرانزمین، استاد ابوریحان بیرونی تحقیق و تتبع وسیع نموده است؛ همواره مایه شگفتی و عبرت و نیز خود سرمشق و نمونه‌ای والا بوده است، که وی با آن همه اشتغالات علمی - ریاضی و کارهای پُردامنه هیأت - نجوم و جز اینها هرگز از تاریخ میهن خویش غفلت نکرده؛ از جمله کتاب «اخبار خوارزم» را نوشته بوده است، که اینک متأسفانه جز بهر و پاره‌ای از آن بیش برجای نمانده است. ما نیز به نوبت خویش ضمن اشتغالات مدام علمی و تحقیقی مختلف، سالهاست و بل به درستی چهل سال است که پژوهش و تألیف و تدوین «تاریخ همدان» و طبع و نشر بخشها و فصول تکمیل شده از آن، همواره نیمی از مساعی و کار و کوشش‌های جاری را به خود اختصاص داده است.

ما نمی‌خواهیم و مجال آن هم نداریم که در باب اقسام تواریخ و تاریخنگاری سخن بگوییم، تا در تمهید مطلب یادآور شویم که تاریخ همدان ما از نوع «تقریری» یا «روائی» نیست؛ مشکل ما چنان که می‌گویند نظر به تربیت و تعلیمی که حسب مشرب «علمی» یافته‌ایم، این است که جز تاریخ «تحلیلی - تبیینی» نمی‌توانیم بنویسیم، حتی نوعاً تاریخ سیاسی یا وقایع نگاری و فرهنگی هم که نمونه‌های چندی بدین خامه نوشته و منتشر شده، عاری از تحلیل و تبیین علمی - اثباتی نیست؛ و همین خود مستلزم مجال وسیع و زمان طولانی است که لاجرم امر تدوین و طبع و نشر فوری را هم به عهده تأخیر و تعویق می‌اندازد.

از اینرو مطالعات همه جانبه ما و مقدار یادداشت‌های چند دهساله درباره تاریخ و معاریف همدان، که در یک بایگانی دقیق و حجیم مضبوط است، تنها جزوهایی از آنها

۱. تاریخنگاران ایران (پ. اذکائی)، تهران، ۱۳۷۳، مقدمه.



و برخی از قسمت‌ها و یا راجع به بعضی از جوانب و سیماها، نه تمامی مطالب یا مسائل و موضوعات خاص آن، صورت تدوین و طبع و نشر یافته است. شاید اشکال اساسی هم از درازنایی تاریخ این ولایت باشد، که دستکم سه هزار سال آثار مدنی - فرهنگی مشهور یا مغفول و اخبار اجتماعی - سیاسی موفور یا منقول پشت سر دارد. افزون بر این هم دستکم آن سه یا چهار تاریخنامه محلی که طی دوران اسلامی (تا سده ۷) نوشته آمده، چنان که اشاره رفت، جملگی از دستبرد حوادث روزگار مصون نمانده و از دست رفته‌اند. شاید اگر حتی یکی از آنها مانند «تاریخ همدان» شیرویه شهردار (سده ۶) بر جای مانده بود، جای خالی محض حاضر را تا حدودی پُر می‌کرد و فواید دیگری هم می‌داشت.

بنابراین، در برابر ما هم هدف و هم وظیفه دور و دراز و بس دشواری قرار داشته است؛ هرگز نمی‌خواهم با «شرح این حرمان و این خون جگر»، بر کسی منت بگذارم یا بیش از این خواننده را تصدیع دهم؛ همین قدر گویم که هر چه در قوت داشته‌ام و گاه فوق طاقت هم، در جنب و همبر با کارهای دیگر برای زادگاه و وطن خود مایه گذاشته‌ام (بیش از این دیگر از توان و امکان بیرون باشد) و لذا طرح کلی و جامع «تاریخ همدان» اگر به نحو مستوفی شامل تمامی آدوار چند هزار ساله صورت تألیف یابد، شاید که پنج مجلد بالغ بر ۳۰۰۰ صفحه یا بیشتر هم بشود؛ و اگر زمان نمی‌یابم و اجل مهلت نخواهد داد که آن تألیف کبیر (۵ جلدی) را تدوین و طبع کنم، اینک خرسندم که ملخص جامع آن اثر هم به صورت کتاب حاضر (همدان نامه) تقدیم حضور علاقه‌مندان می‌گردد.

البته تا کنون کتابهای مستقل و رساله‌های مفرد و مقاله‌های بلند و کوتاه چندی، مختص و منحصر به استان همدان خواه از جنبه‌های تاریخی یا باستانی و فرهنگی، هم به قلم این نویسنده طبع و منتشر گشته است، که تمامی آنچه تا سال ۱۳۷۰ چاپ شده در «کتابشناسی همدان» (ص ۴۴-۵۱) به فهرست آمده است؛ ولی از جمله کتب پس از آن تاریخ، بایستی «درگزین تاکاشان» (۱۳۷۲)، «تاریخنگاران ایران» (ج ۱ / مورخان همدان / ۱۳۷۳)، «باباطاهرنامه» (۱۳۷۵) و از جمله رسالات «راهنمای شهر همدان» (۱۳۷۱)، «عراق عجم در عهد ایلخانان» (۱۳۷۳)، مقالات «ناماوران همدان» (۱۳۷۱-۱۳۷۵) و جز اینها را یاد کرد؛ در رأس همه و قدر جامع و مشترک همانا «کتابشناسی همدان» (از ۱۳۷۰ ق. ه- تا ۱۳۷۰ ه. ش) است، که از جمله در مقدمه آن نوشته‌ام: «تاریخ وطن را به

تفصیل پژوهیده‌ام، و چون هرگز مطمئن نیستم که در باقی عمر، تمام آن را یکجا و چاپ شده در برابر ببینم، لذا این «کتابشناسی» را چنان ساخته‌ام، که در مقام اجمال و فهرستوار جای خالی آن را تا حدودی پُر کنند...» (ص ۲۸).

سزااست که گفته شود دیگر نویسندگان وطنخواه همدان نیز طی سالهای گذشته، حسب وسع و اطلاع خویش در این خصوص به تألیف پرداخته‌اند، که شاخصتر از همه دو کتاب است: یکی «تاریخ مفصل همدان» (۱۳۷۵) تألیف یک روحانی فاضل همدانی از مدرّسان حوزه علمیه (قم) که صادقانه با شوق وافر هرچه می‌دانسته بر طبق اخلاص نهاده؛ اما علی‌رغم دعوی «مفصل» (و جلد اول) ماده اصلی کتاب همان گزارش یا قوت حموی درباره همدان (در کتاب معجم البلدان) است، مؤلف بر مطالب و مباحث آن شرح و حاشیه و تعلیقات نوشته که البته برای خواننده میانحال خالی از فایده نیست (برروی هم اینجانب کتاب آن دوست روحانی‌ام را بر این یک که خواهم گفت ترجیح می‌دهم) و اما دومی: «هگمتانه تا همدان» (۱۳۷۶) تألیف یک سرهنگ بازنشسته بوبوک آبادی، که تحت چنین عنوان دهن پرکن با آوازه غلط انداز و دعویدار بلند پرواز (همچون کوه که موش بزاید) بیشتر به شرح خاطرات نظامی اش خارج از قلمرو همدان پرداخته، منجمله درباره «مارهای خواف» (؟) و احیاناً آنچه در منطقه همدان باشد، راجع است به «بزغاله گلباغی» (؟) و از این قبیل حکایات عوام پسند و روایت‌های «بازنشستگان» به دعوی تاریخ همدان و هگمتانه (بیچاره هگمتانه!) و با آب بستن و لعاب دادن پاورقی مثال به مطالب (حدود ۷۰۰ صفحه) به چاپ زده است.

بدین سان، نظر به فقدان یک «تاریخ همدان» جامع صحیح انتقادی و آکادمیک معاصرانه که شامل بر جمیع جوانب موضوعی هم باشد، سالهاست که راقم این سطور از طرف علاقه‌مندان و ناشران و بعضی محافل فرهنگی هم سخت مورد مطالبه شده‌ام؛ منتها تأمل من بیشتر از این بابت بوده است که دو کتاب دیگر: یکی «تاریخ معاصر همدان» که برای اُستانداری تألیف کرده‌ام (و اکنون ۱۲ سال است که در بایگانی آنجا خاک می‌خورد) و دوم «تاریخ شهرداری همدان» (توسعه مدنی) که هم یک دهه است در آنجا خاک می‌خورد، شاید از طرف بانیان امر طبع و نشر شود که تاکنون متأسفانه با همه تلاش و تلواسه‌ها نتیجه‌ای حاصل نیامده است. تا این که دو سال پیش دفتر «دانشنامه ایرانیکا» در دانشگاه کلمبیای نیویورک (به ریاست دکتر احسان یارشاطر همدانی) خواست که مقالات مدخلهای «همدان» (جغرافیا و تاریخ) را بنویسم، حاصل

کار که همین فصلهای ۱ تا ۳ کتاب حاضر است چنان شد که هم از طرف آن دانشنامه (و دوست دانشمندم دکتر احمد اشرف) پیشنهاد گردید که مجموع هم به مانند کتاب «درگزین تا کاشان» به هیأت کتاب چاپ شود. راقم سطور که مایل بود سایر مقالات «همدانی» اش یکجا و در مجموعه‌ای عرضه گردد، با استقبال از آن پیشنهاد، هفده گفتار دیگر هم در افزود که مجموع «بیست گفتار دربارهٔ مادستان» به عنوان *همدان نامه* اکنون در دست است. البته باید گفت که همهٔ گفتارها مقالاتِ پیشتر چاپ شده نباشند، چه برخی به تازگی نوشته آمده و جایی چاپ نشده (مانند: نبشت خدایان، مزارات همدان، ناموران همدانی، و...) و دیگر آن که مقالات چاپ شدهٔ پیشین هم عیناً در این کتاب تجدید طبع نگردیده، بل تمامی آنها پس از بازنگری و اصلاح یا اضافه و استدراک صورت تکمیل و تتمیم یافته‌اند.

اما دربارهٔ اصطلاح جغرافیایی «مادستان» دقیقاً برابر با «استان همدان» کنونی، اگرچه به ویژه طی گفتار دوم (- همدان باستان) أدلهٔ عقلی و نقلی چنین تسمیه‌ای ضمن تحقیق آمده؛ در اینجا نیز به دلایلی خود را ناگزیر از توضیح مختصر می‌یابیم، و در افادهٔ مرام شایسته دیدیم اجمالاً چند فقره از متن گزارشی به نقل آوریم که چند سال پیش حسب درخواست استاندار وقت همدان (مهندس احمد خرّم) راجع به مسألهٔ سیاسی «تبدیل نام استان» تقدیم شده است (۱۳۷۴/۵/۱۰): «... در پی تشکیل دولت متمرکز ماد، پس از آن که دولت تجاوز پیشه آشور را از صفحهٔ تاریخ برانداختند (سال ۶۱۲ ق.م.) و با تأسیس امپراتوری ماد، تمام قلمرو قبایل متحد در ناحیهٔ مغرب ایرانزمین به نام ایشان «مدیایه / مادایا» (مادستان) نامیده شد، که مورّخان یونان باستان - و تا کنون هم مورّخان اروپایی - آن ایالت یا به عبارت دقیقتر آن کشور را «Media» (= مادستان) نامیدند که هنوز هم این منطقه از ایرانزمین را به همان اسم (مدیا / مادستان) تعبیر می‌کنند...»<sup>\*</sup>؛ در دوران اشکانی یا پارتیان ایالت «ماد / ماذ / ماه» بزرگ

\*. مفهوم سمانتیک کلمهٔ «Media» (= مادستان) با تحلیل لغوی کاملاً مشخص و مقنع است، این که جزء وندی «-ia» در زبانهای هند و اروپایی هم به معنای «جا / Ja» (= مکان) مرادف با پساوند مکان «ستان» پهلوی است؛ مثله و شواهد این امر ابدأ بر اهل فن پوشیده نیست از جمله: بلغاریا / Bulgaria (بلغارستان)، جورجیا / Georgia (= گرجستان)، ارمنیا / Armenia (= ارمنستان) و جز اینها؛ ولی بعضی از مدعیان فقه اللغة وطنی به ویژه یکی شان که یک طاغوتی واقعاً به تمام معنا خبیث و شاهپرسِ «شاهپور» آیین مقیم لوس آنجلس آمریکا و تا مغز استخوان هم بی سواد و آبله است، جایی به —

اسم دیگری پیدا کرد: «پهلویکان خورگان»، و در دوران ساسانی: «مادکوست» (- مادستان) که حتی در صدر اسلام نیز نظر به تقسیمات منطقه‌ای خراجی «ماد الکوفه» و «ماد البصره» همانا سرزمین ماد و ایالت قدیم «مادستان» بوده است...

«حدود بیست و شش سال پیش از این تاریخ مقامات کشوری طی مطالعات کارشناسی مستمر، طرحی برای تقسیمات کشوری براساس مناطق تاریخی - فرهنگی آماده کردند، که اینجانب با هیأت مزبور همکاری داشت، و این نظر که استان همدان در قیاس با ایالت‌های قدیمی لرستان، خوزستان، سیستان (سکایستان)، بلوچستان، کردستان؛ و جز اینها مثل گرجستان و ارمنستان و مانند اینها، ضروری و طبیعی و منطقی هم هست که به «مادستان» تبدیل اسم یابد، محلّ عنایت و قبول قرار گرفت...؛ اکنون هم سزااست که از جهت قدمت تاریخی و فرهنگی و دلایل دیگر، استان همدان را به نام نخستینه و بنیادین تاریخی - جغرافی - قومی‌اش «مادستان» باز خوانند؛ بدین سان هویت تاریخی و حقیقت ملی - قومی سرزمینی‌اش بدان بازگردانده شود، بسا که به نوعی هم احیاء فرهنگی در آن صورت پذیرد...؛ و هم با تحقق این امر قطعاً خاطر اهالی و تندوست دیگر شهرهای استان نیز خرسند خواهد شد، زیرا که حق تاریخی و فرهنگی هر یک از شهرهای مادستان، به طور مستقل از اسم و اُتیه عظمت آسای همدان، به طریق اولی ادا خواهد گردید؛ و این موضوع کم اهمیتی نیست، به لحاظ روانشناسی اجتماعی مردم استان هم نکته بسیار باریکی است...».\*

— خوداجازه داده است که از کاربرد اصطلاح پدر و مادر دار باستانی «مادستان» بر ماتعریض نماید (البته جواب آبلهان و مغرضان هر دو خاموشی است) ولی این ما نبوده‌ایم که نخست بار این اصطلاح را بکار برده‌ایم، بلکه حدود ۷۵ سال پیش از این شادروان سید احمد کسروی بکار آورده، که پس از وی هم بسیاری از محققان درست اندیش آن را بکار برده‌اند.

\*. متأسفانه با تکه پاره شدن استانهای بزرگ تاریخی و نامدار کشور طی چند سال اخیر و پیدایی «استان»های کوچک در سراسر مملکت، من خود مکرر شنیدم که اهالی نهاوند و ملایر (و حتی مقامات محلی آنها) شهرشان را لایق «استان» شدن می‌دانند؛ و درست به همان علل و اسباب که پنجاه سال پیش همدانها تن به قبول استان پنجم (با مرکزیت کرمانشاه) نمی‌دادند، اکنون نهاوندی‌ها و ملایری‌ها نیز دلیل موجهی بر تبعیت اداری از مرکز استان «همدان» نمی‌بینند (بسا که حق با آنها باشد، زیرا که نامجای ویژه شهر «همدان» بر سراسر منطقه تاریخی و فرهنگی «ماد» یکسره تحمیل شده است؛ دور نیست که در آینده دهکوره «دینگله کهریز» هم اعلام استقلال اداری و ادعای «استان» بودن کند!) و حال آن که اگر اسم استان - چنان که گذشت - به «مادستان» تبدل یابد، هم سبب ترضیه خاطر و بسا مایه مباهات ایشان —

در باب تسمیه این کتاب به «همدان نامه» باید گفت که ما این عنوان را ترجمه «کتاب همدان» اثر نخستین تاریخنگار این شهر (در دوره اسلامی) ابوعلی عبدالرحمان بن عیسی بن حماد همدانی کاتب (ح ۲۵۵-۳۲۷ق) از ابن شادی اسد آبادی (سده ۶) برگرفته‌ایم<sup>(۱)</sup>، که گذشت مشتمل بر بیست فصل یا گفتار متضمن ابواب مختلف موضوعی «درباره مادستان» است. هم باید بگوییم از آنجا که اجل خبر نمی‌کند (هر چند همه اخبار در حقیقت حاکی از فرا رسیدن به موقع اجل است) و به سبب کارهای دیگر، این آخرین اثر راقم سطور در باب «همدان» می‌باشد؛ امیدوارم با آن همه تجافی و تغافل که بر «تاریخ همدان» رفته، یا تعویق و تأخیری که در تدوین آن صورت پذیرفته، کتاب حاضر به نحوی وافی و یا کافی جبران مافات و تخلص از فقدان دیرینه بنماید و محلّ عنایت قرار گیرد. لیکن باید دانست که مخاطبان این اثر خواصّ مردم زمانه ما هستند، نه این که کتاب از قصد و به عمد برای آن دسته از فرهیختگان و دانش آموختگان نوشته شده؛ خیر، بل چنان که پیشتر اشاره رفت، مؤلف (متأسف است که جز بدین نهج و نمط فنی - تخصصی نمی‌تواند بنویسد، به اصطلاح سبک و شیوه کار مقتضی و مطابق با محتوای موضوع هر اثر «علمی» است، که شاید با سطح عمومی معرفت و معلومات جاری ناهمخوان باشد. سالهاست که کسانی حتی در مدارج کذائی دانشگاهی از روی اشفاق و نیکخواهی، به نویسنده گوشزد و نصیحت می‌کنند که طوری همه فهم و قابل هضم برای «همه» بنویسد؛ ولی آنان از رسالت علمی و تعهد تحقیقی نویسنده چندان سخن به میان نمی‌آورند، از جمله این که حسب قول ابوریحان بیرونی «عوام زدگی در امر علم جایز نیست، خطرناک است و گناهی نابخشودنی»؛ و درست به جای این که مردم بکوشند سطح معرفت و دانستگی شان را بالا ببرند، توقع از اهل علم می‌رود که بکوشند خود را تا حدّ ایشان پایین آورند، آیا کدام درست است؟ در هر صورت، اگر از مقوله «مُشک آن است که... (الخ)» تلقی نگردد، متواضعانه و صرفاً محض اطلاع باید گفت که فواید کتاب گذشته از جنبه خاصّ تاریخی آن، شامل

— خواهد بود و هم پی آن حرف و حدیثها خواهد برید (بدبختی اینجاست که دولتمردان خود رأی کشوری هیچ‌گاه با اصحاب نظر و کارشناسان فرهنگی مشورت نمی‌کنند).

۱. ر.ش: مجمل التواریخ و القصص، ص ۷۰، ۱۳۲، ۱۴۹، و ۵۲۲. / تاریخنگاران ایران، ص ۱۵۹.

مسائل فقه اللغة (زبان‌شناسی) و نامجای‌شناسی، فرهنگی و باستان‌شناسی، تاریخ ادبی و معرفة الرجال هم، نه تنها در قلمرو مطالعات همدان‌شناسی، بل چنان که نیک پیدا است کلاً در حوزه پژوهش‌های «ایران‌شناسی» است. از نگاه همگانه برونی در این کتاب، چندان مطالب بکر و حرفهای تازه و سخنان دل‌انگیز هم باشد، که خستگی مباحث تحلیلی یا فنی - تخصصی را رفع و جبران کند؛ و شاید هم مؤلف در داوری سخت درباره خودش (از حیث دشواری مطالب کتاب) زیاده روی کرده باشد، بسا چنان هم که اسم در کرده نبود؛ چه در واقع اگر از حدود ۲۰-۳۰ صفحه اوائل فصل دوم (که مباحث تخصصی محض فقه اللغوی است) چشم پوشی شود، باقی مطالب تا آخر کتاب بدون آن که ذره‌ای از پایه علمی معهود تنازل شده باشد، احتمالاً برای اکثر خوانندگان میانه حال نیز قابل توجه خواهد بود. ولی اگر کسانی باشند که توقع دیگری از این اثر دارند، یا به مذاقشان خوش نمی‌آید و طوری دیگر می‌پسندند؛ احیاناً روایات سرگرمی باب دندان «بازنشستگان» (مثل کتابهای مرحوم ذبیح الله منصوری) و حکایات «مارهای خواف و خاش» یا «بزغاله‌های گلباغی همدان» دوست می‌دارند، کسی ایشان را مجبور به خواندن این کتاب نکرده و ملامت هم نمی‌کند؛ یکر است می‌توانند به همان کتاب مستتاب سابق الذکر «تاریخ هگمتانه» جناب سرهنگ بوبوک آبادی رجوع فرمایند، مطمئن باشند که مطلوب و منظور خویش را در آن به کثرت و وفور خواهند یافت.

اما داستان طبع این کتاب و «نشر مادستان» که مفصل است، اجمالاً هم به سبب آن که کتابهای با صبغه و مرتبه علمی و به اصطلاح آکادمیک برای «اهل فن»، در این مملکت طرفدار و خریدار ندارد و هیچ ناشر «غیر دولتی» خطر نمی‌کند که سرمایه خود را برای طبع آنها بخواباند؛ ناچار مقامات دلسوز فرهنگی «حنای این کار» را هم بر کف (دست پاک و دستی خاک) مؤلف بیچاره گذاشتند. بیش از این درد سر نمی‌دهم، اما گل و کوتاه داستان پیدایی «نشر مادستان» همین بود و بس، تمامی هزینه‌های چاپ کتاب را تا اینجا مؤلف از کیسه تهی خویش پرداخته؛ و هم در محاسبات خویش به خاطر پایین بودن قیمت روی جلد کتاب (تا شاید عده بیشتری بتوانند آن را بخزند و بخوانند) بی هیچ اجر و متی از حق تألیف خود به نفع همشهریان و علاقه‌مندان گذشت نمود:

«ماییم و پاک قلبی و آن هم به دست خویش در خاکِ پایِ پُرسِ شرفِ رنجِ سوده‌ایم». اگر نبودی دلگرمی‌ها و انگیزش‌های دوستان دیرین ارجمند و فرهنگمداران دانشمند هرگز «نشرمادستان» صرفاً به قصد انتشار آثار علمی - فرهنگی محض در وجود نمی‌آمد، آن هم در عینِ تهنیدستی و کمال فقری که فرمود «فخری» است. اکنون به قول معروف: «أوفِ بعهدي، أوفوا بعهدكم»؛ هر چند بر حسب تجارب تلخ طولانی در این مملکت (که ما این موی‌ها را در آسیاب سفید نکرده‌ایم) چشمم آب نمی‌خورد که حمایتی جدی از ناشر این کتاب بعمل آید؛ تنها هم به قول شاعر:

«عطای بزرگان ایرانزمین      دوره باریک الله است و یک آفرین»



اکنون می‌ماند بنا به سنت یا واجب، سپاس از دوستان و بستگان که در مراحل مختلف طبع و نشر این کتاب، مساعی جمیله مبذول داشته‌اند و از هیچ کوششی دریغ نکرده‌اند؛ علی‌الخصوص کارکنان دفتر خدمات رایانه‌ای «کیانا» (همدان) و به ویژه سرپرست آن آقای مصطفی کیانی (حَفِظَهُ اللهُ) که واقعاً با شکیبایی و بردباری شایان تحسین، تقریباً تمامی خواسته‌ها و رهنمودهای مؤلف را در حروفچینی بسیار دقیق و فنی دشوار کتاب (که بعینه مشهود است) و صفحه‌آرایی معیاری آن کار بسته و برآورده است؛ و السلام.

«إِنْ أَثَارُنَا تَدُلُّ عَلَيْنَا فَانْظُرُوا بَعْدَنَا إِلَى الْآثَارِ».

پرویز اذکائی

همدان / مهرماه ۱۳۸۰.





## جغرافیای همدان

به همسر:

پروین سموریان

استان همدان با مساحت ۱۹۰۲۵ کیلومتر مربع، بین مدارهای ۵۹' و ۳۳' تا ۴۹' و ۳۵° (عرض) شمالی، و نیمروزان ۳۴' و ۴۷° تا ۳۶' و ۴۹° (طول) شرقی، جزو استانهای غربی ایران محدود است از شمال به استان زنجان، از جنوب به استان لرستان، از مشرق به استان مرکزی و از مغرب به استانهای کرمانشاه و کردستان؛ و منطقه‌ای به طور عمده کوهستانی که جزو پیشکوه‌های داخلی جبال زاگروس محسوب است. کوه الوند فراروی شهر همدان گسترده در غرب و جنوب آنجا (به ارتفاع ۳۵۷۴ متر از سطح دریا) کوهستان منفردی از انشعابات شرقی زاگروس مرکزی، با عرصه‌ای به وسعت ۱۳۷۵ کیلومتر مربع، بزرگترین پدیده‌خارایی از دوران چهارم زمین شناختی، بر اثر نفوذ توده‌های آذرین در نهشته‌های بازمانده از دوران پیشین وجود یافته است.<sup>(۱)</sup> دیگر از ارتفاعات مهم استان، کوههای: «گرین/گرو» (۳۳۱۶ متر) در جنوب نهاوند (مرز طبیعی بین استان همدان و لرستان)، «کمرزرد» (۲۱۶۵ متر) و «سیاه دره/کوه» (۲۸۱۸ متر) در شمال نهاوند و فراروی تویسرکان، «یزدجرد» (۲۴۷۸ متر) و «کوه سفید» (۲۴۷۵ متر) و «لشکردر» (۲۹۲۸ متر) از جنوب تا شمال ملایر، «کوه وفس» (۲۴۵۰ متر) در مشرق همدان، «گلیان» (۲۵۸۳ متر) و «خان گُرمز» (۲۸۶۸ متر) از جنوب تا مغرب تویسرکان، «آلمه بلاغ» (۲۵۶۵ متر) بین اسدآباد و بهار، «چنگ

---

1. *The Cambridge History of Iran*, vol. I (ed. Fisher), p.159.

الماس» (۲۵۲۵ متر) در شمال مهربان، «قره داغ» (۲۳۶۵ متر) در شمال کبودراهنگ؛ و سلسله جبال «خرقان» (بین دشتهای رزن و بوئین زهرا) مرز طبیعی بین استان همدان و قزوین - زنجان (در گردنه آوج/ ۳۰۱۳ متر) می باشد.<sup>(۱)</sup>

هامونه‌ها و دشتهای استان در بخش شمال شرقی و مشرق بلندیهای الوند قرار گرفته‌اند. آبهای روان در استان، هم از بلندیهای الوند، یکی در سمت شمال غربی آن رود «تلوار» است که جزو شاخه‌های «قزل اوزون» در گیلان با نام «سفیدرود» به دریای خزر می‌ریزد. دیگر رود «قره سو» در سمت جنوب غربی به اسم «گاماسیاب» با عبور از دشت نهاوند و در پیوند با «شهاب رود» اسدآباد و «قُلقل رود» تویسرکان، به مثابت یکی از شاخه‌های اصلی رود «کرخه» سرانجام به خلیج فارس می‌ریزد.<sup>(۲)</sup> سوم، رود «قره چای» (= سیاه رود) که از پیوستن آبهای روان از دره‌های شمالی الوند (رودکهای خاکو، الوسجرد، زربار، برفجین، سیمین، همه کسی و جز اینها) در حدود شهر بهار با نام «سیمینه رود» (که در عهد باستان کتیبه‌های آشوری از حوضه رودکها به عنوان «شانارته» و در متون اوستایی به اسم «زرمند» یاد کرده‌اند) حدود کوریجان با نام «قره چای» یا «قوریچای» به سمت شرقی جریان یافته، با عبور از دشتهای «شراء» و «ساوه» از استان همدان بیرون رفته، سرانجام به مثابت خشکرودی (در تابستانها) به دریاچه «حوض سلطان» قم در استان مرکزی می‌پیوندد.<sup>(۳)</sup>

استان همدان به لحاظ آب و هوایی در اقلیم Dsax بر حسب تقسیم بندی Koppen قرار دارد که جزو نواحی سردسیر، با حدّاقل ۳۲Cen- درجه (زمستانی) و معتدل، با حدّاکثر ۳۹Cen+ درجه (تابستانی) بشمار می‌رود. میزان نزولات آسمانی در آنجا جزو نواحی متوسط در سالهای اخیر (بین ۲۸۰/ تا ۴۲۰/ میلیمتر) و میانگین سالانه بارندگی حدود ۳۱۵ میلیمتر می‌باشد.<sup>(۴)</sup> ریزش برف و باران نسبتاً کافی در این

۱. کتاب سبز همدان (افتخاریان)، ص ۱۹ - ۲۰.

2. *The Cambridge History of Iran*, vol. I (ed. Fisher), PP.269, 276.

/ جغرافیای استان همدان (سازمان پژوهش)، تهران، ۱۳۶۵، ص ۲، ۵ و ۶

۳. همدان باستان (نوشته اذکائی برای ایرانیکا)، گ ۳۷. / اوضاع طبیعی، ... (و) همدان (تدوین حق پرست)،

اداره کل کشاورزی، ۱۳۴۶، ص ۱۸.

۴. اوضاع طبیعی، ... (و) همدان (تدوین حق پرست)، ص ۵. / (معاونت آمار و اطلاعات) سازمان برنامه...

استان همدان (تدوین هنری)، ۱۳۷۳، ص ۲ و ۳. / آمارنامه استان همدان (تدوین هنری)، ۱۳۷۴، ص ۲۲-۲۶.

منطقه، سبب پیشرفت وضع کشاورزی (با/۸۰۲۵۶۳ هکتار اراضی زراعی) و دامپروری در استان شده است. علاوه بر رودکهای (پیشگفته) بخشی از آب زراعی استان را قناتهای قدیم (ح ۱۴۸۰ رشته) و چشمه‌ها (ح ۲۶۶۰ دهنه)، چاه‌های عمیق (۵۷۲۰ حلقه) و نیمه عمیق (۵۴۲۰ حلقه)<sup>(۱)</sup> و نیز بخشی از آب شرب اهالی را چاههای تازه کند تأمین می‌کند. سد اکباتان («شهنار» سابق) بر رودخانه «یلفان» حدود ۱۰/ کیلومتری جنوب شرقی همدان، که در سال ۱۳۴۲ ش/۱۹۶۳ م به بهره‌برداری رسید، آبگیر آن تا ۱۲ میلیون متر مکعب آب را ذخیره می‌کند؛ میزان آبدهی آن برای امور کشاورزی ۲۱۰۰/ لیتر در ثانیه؛ و برای شرب اهالی شهر ۳۰۰/ لیتر در ثانیه که تنها بخشی از آب آشامیدنی آنجا را تأمین می‌کند.<sup>(۲)</sup> پوشش گیاهی استان همدان که سابقاً دارای بیشه زارها و باغستانهای فراوان بود، اکنون کلاً حدود ۳۹۱۲ هکتار و تنها بخشی از کوههای شهرستان نهاوند (ح/۳۱۰۰ هکتار) را در برگرفته؛ ولی مراتع خصوصاً در مناطق کوهستانی کلاً حدود ۹۰۵۵۰۰/ هکتار (در استان) و از جمله بریالها و دره‌ها و دامنه‌های الوند کوه ۲۰۵۶۷۱/ هکتار (در همدان) می‌باشد، که جملگی از دیرباز بیلاق عشایر و چراگاه دامهای آنها در سراسر منطقه غرب کشور بوده است.<sup>(۳)</sup>

ای.اف.هنریکسون (E.F.Henrickson) گسترش شبان پیشگی در بلندی‌های زاگروس مرکزی را، با استفاده از بقایای باستان شناختی (سفال) از حدود ۴۳۰۰/ تا ۳۳۰۰/ ق.م (حدود ۶۳۰۰/ سال پیش از این) یعنی ابتدای زندگی کوچ نشینی را در کوههای زاگروس مشخص نموده؛ ای.اهلرس (E.Ehlers) هم طی گفتار «عشایر کشتکار - شبان الوند کوه / غرب ایران»، کشتکاری جزئی متغیر کوچ نشینی را به مثابه ساختار اقتصادی - اجتماعی کوه نشینان الوند از حدود هزاره پنجم (ق.م) پژوهیده است.<sup>(۴)</sup> آثار تمدن‌های ماقبل تاریخی در منطقه همدان (گیان، گودین، همه کسی، و...)

۱. (معاونت آمار و اطلاعات) سازمان برنامه... استان همدان (تدوین هنری)، ۱۳۷۳، ص ۸ / آمارنامه استان همدان (تدوین هنری)، ص ۲۷ و ۱۵۹.

2. *La region d'Arak et de Hamadan* (G.H.Desmet), P.33./ *Encyclopaedia-Guide* (Iran), (Nagel's), Genova, 1973, P.164.

۳. جغرافیای استان همدان (سازمان پژوهش)، تهران، ۱۳۶۵، ص ۷ / آمارنامه استان همدان (تدوین هنری)، ۱۳۷۴، ص ۱۶۸.

۴. مقاله اذکائی در شکوه الوند (جهانپور)، ۱۳۷۶، ص ۱۲-۱۳.

یا پیرامون آنجا نیز حاکی از آن است که دستکم از هزاره پنجم (ق.م) دامنه‌های الوند کوه و هامونه‌های اطراف آن قرارگاه اقوام شمالی (Nordic) هندو آریانی (Asianic) مانند «کاسی» و «کوتی» بوده، پسین‌تر طی هزاره دوم (ق.م) نشیمن‌گاه اقوام هند و اروپایی و سپس در هزاره یکم (ق.م) از موطن «آریاییان» گردید.<sup>(۱)</sup>

جایگاه شهر همدان در کوهپایه میانگاهی الوند، از دیرباز یک موقعیت چهار راهی و راهبردی بااهمیت در نیمه غربی کشور داشته است؛ چنان که جاده‌های جنوب (خوزستان و فارس) و شمال (قزوین و گیلان و آذربایجان) و غرب (میانرودان) و شرق (خراسان) از آنجا انشعاب می‌یافت. شاهراه خراسان (از بابل و بغداد تا مرو و بلخ) همان «جاده سمیرامیس» افسانه‌ای، «جاده لاجورد» دوران بابل و آشور، «جاده ابریشم» عصر اشکانی و ساسانی، و طریق الحجاج دوران اسلامی است که از همدان می‌گذشته است.<sup>(۲)</sup> «جاده شاهی» مشهور عهد هخامنشی نیز از اصطخر و شوش، یکراست با عبور از دره‌های طولانی درون زاگروس جنوبی، سرانجام به «هگمتانه» می‌رسید؛ و در آنجا به خطوط مزبور متصل می‌شد. البته امروزه وضع کمابیش فرق کرده، مسیر بعضی از جاده‌ها به طرف همدان و یا از آنجا تغییر نموده است. بدین سان، شهر همدان با وضع مرکزی خود در مشرق زاگروس با پشتداری الوند کوه، ظاهراً برای «پایتخت» بودن ایرانزمین بسیار مساعد بوده؛ چنان که معنای اسم هگمتانه (=محل اجتماع مادیان) خود گواه بر امر کارکردی آنجا در تمرکز یابی سیاسی - نظامی قبایل «کاسی» و «ماد» عهد باستان، و دیگر سلاله‌های حکمران آدوار بعد می‌باشد، که هم در عین حال به سبب مواهب طبیعی و خوش آب و هوایی منطقه، غالباً به عنوان تختگاه تابستانی شاهان و فرمانروایان ایران برگزیده می‌شد.<sup>(۳)</sup>

اما سرزمین یا کشور «مادها» در دوران هخامنشی شامل دو «ماد» (Media) می‌شد: یکی «ماد» علیا (آذربایجان) و دیگر «ماد» سفلا (استانهای غربی) که هر دو تحت ولایت یک «شُتروبان» (ساتراپ) بود؛ لیکن در پی تازش اسکندر مقدونی به ایران، جدایی اداره امور دو «ماد» پیش آمد (۳۲۳ ق.م) که از آن پس ماد سفلا (غربی)

1. *The Cambridge History of Iran*, vol. I (ed. Fisher), p.412./.

همدان باستان (نوشته اذکائی برای ایرانیکا) گ ۶. ۲. همدان باستان (نوشته اذکائی برای ایرانیکا)، گ ۳۲.

3. *The Cambridge History of Iran*, vol.I (ed. Fisher), P.433.

«مادبزرگ» نام یافت، و مرکز حکمرانی آنجا همچنان شهر همدان می‌بود. آنگاه صورت بندی «شهرهای پهلوی» (بلادپارتی) یا «فهلویان» از اواسط عهد اشکانی (حدود سده یکم م) بر «مادبزرگ» منطبق باشد، گویند که قطب بلاد پهلویان «کوهستان» (- جبال) و قطب کوهستان «همدان» است. در اوایل عهد ساسانی که «ماد» قدیم ظاهراً به چهار ایالت تقسیم شد (همدان، ری، اسپهان و آذربایگان)، سرزمین «ماه» (ماد) که همان ماد خاص باشد، «مادکوست» نام یافت و ربع همدان (از چهار ایالت ماد) «اهمذان کوستی» (=منطقه همدان) نامیده شد. اما تقسیم «مادکوست» به دو ناحیت اداری جداگانه «ماه» دینور و «ماه» نهاوند - که در صدر اسلام به عنوان «ماه الکوفه» و «ماه البصره» نامبردار شده‌اند، احتمالاً در روزگار قباد (یکم) ساسانی (۴۸۸-۵۳۱ م) واقع شده، که در هر حال اُمّ القُرای آنها «همدان» بوده، دیگر شهرهای «مادکوست» عبارت بودند از «ماسبذان، وستان، تویسرکان، اسکین رود، نهاوند، ملایر» و جز اینها که باید افزود از نظر تقسیمات کلیسایی (نسطوری) «مادکوست» را در متون آرامی «بیت ماذایه» می‌گفتند، شامل شهرهای حلوان و دینور و همدان بوده است. همدان مرکز ماد به لحاظ اداری در عهد ساسانی جزو «شَهْرَب» های پانزده گانه شاهی بود، چنان که عنوان «اهمذان خَشْتَرَب» حاکی است که آنجا دارای «شهربان» (=والی / حکمران ایالتی) بوده است.<sup>(۱)</sup>

پس از ظهور اسلام، بر سرزمین «ماد» (ماه) اطلاق «جبال» (کوهستان) شد؛ و از سده پنجم (هق) اصطلاح «عراق عجم» بر آنجا افتاد، که طی سده های اخیر با کوچک و محدود شدن حوزه اداری آنجا «عراق عجم» تنها بر بخش شرقی ایالت جبال اطلاق می‌گردید.<sup>(۲)</sup> اما از زمان استیلای قراقویونلوها ناحیت خاص اداری همدان (عمده بخش غربی جبال) جزو «قلمرو علیشکر» تُرکمان شد (سده ۹ ق) که طی سه قرن از جمله چنین نامی هم داشت<sup>(۳)</sup>؛ و در نظام کشوری دوران صفویه، ایالت همدان عنوان «بیگلربیگی» یافت. در تقسیمات کشوری عصر قاجار «ایالت» همدان مستقل از «عراق عجم»، ولی در عصر پهلوی (یکم) هر دو ایالت عراق عجم (اراک)، ولایات «ثلاث»

۱. همدان باستان (نوشته اذکائی برای ایرانیکا)، گ ۲۵، ۲۸، ۳۱ و ۳۲.

2. *Iran im Mittelalter ...* (P.Schwarz), Leipzig, PP.445-46.

۳. راهنمای همدان (پ.اذکائی)، شهرداری همدان، ۱۳۷۱، ص ۱۰.

سابق (نهایوند، تويسرکان، ملایر) و همدان و کرمانشاه بر رویهم «استان پنجم» کشور محسوب می‌شد (۱۳۱۶ ش / ۱۹۳۷ م) که شهرستان همدان با چهار بخش خود (سیمینه رود، کبودراهنگ، اسد آباد، رزن) «فرمانداری» مستقل می‌بود. اما به موجب تقسیمات جدید کشوری (خرداد ماه ۱۳۴۰ ش / ۱۹۶۱ م) فرمانداری «مستقل» همدان با چهار فرمانداری شهرستانهای پیرامون خود (همدان، ملایر، نهایوند، تويسرکان) و هشت بخشداری دهستانهای پیوسته (مرکزی، اسدآباد، بهار، قهاوند، کبودراهنگ، رزن، مهربان، وفس) به صورت «فرمانداری کل» درآمد، که از سال ۱۳۵۵ ش / ۱۹۷۶ م عنوان «استانداری» یافت؛ اینک (۱۳۷۵ ش / ۱۹۹۷ م) «استان» همدان [تص ۱] شامل ۸ شهرستان است (همدان، نهایوند، ملایر، تويسرکان، اسد آباد، بهار، کبودراهنگ، رزن) که جمعاً ۱۶ شهر و ۱۸ بخش و ۶۸ دهستان را با ۱۱۲۳ آبادی در بر دارد.<sup>(۱)</sup>

جمعیت ساکن در استان همدان بر طبق سرشماری سال ۱۳۷۵ ش / ۱۹۹۶ م کلاً ۵۱/۶۸/۰۰۰/ نفر (۳۴۲۱۷۵ خانوار) که ۴۸/۳۲ درصد در مناطق شهری و ۵۱/۶۸ درصد در مناطق روستایی، با رشد متوسط سالانه (فعالاً) حدود ۰/۵ درصد که از لحاظ جنسی نسبت مردان (ح ۸۵۰/۰۰۰ نفر) به زنان (ح ۸۲۸/۰۰۰ نفر) تقریباً ۱/۰۰۳ می‌باشد. استان همدان که به لحاظ مهاجرت روستایی خصوصاً پس از اصلاحات ارضی (سال ۱۳۴۲ ش / ۱۹۶۳ م) در صدر فهرست بلاد کشور قرار داشته؛ اینک نظر به پدیده مهاجریذیری (شهرها) و مهاجر فرستی (روستاها) در سطح استان، نسبت آنها طی ده سال اخیر حدود ۳۵/۲۰ درصد از روستا به شهر، ۳۴/۶۵ درصد از شهر به شهر، ۷/۶۷ درصد از روستا به روستا و ۲۱/۷۷ درصد از شهر به روستا بوده است.<sup>(۲)</sup> جمعیت مزبور در استان به لحاظ مذهبی حدود ۹۹/۸۸ درصد مسلمان، ۰/۰۲ درصد زردشتی، ۰/۰۱ درصد مسیحی و ۰/۰۹ درصد باقی بر مذاهب دیگر می‌باشند. با آن که ماندگاه‌های یهودیان در سرزمین «ماد» باستان و «جبال» قدیم بیش از ۲۷۰۰/ سال سابقه تاریخی دارد،<sup>(۳)</sup> بالاخص شهر همدان به سبب وجود مزار

۱. سرشماری... ۱۳۷۵ (استان همدان)، مرکز آمار ایران، نتایج تفصیلی، ص ۱۵ / آمار نامه استان همدان، ص ۱۹.

۲. سرشماری... ۱۳۷۵، ص ۱۶ و ۲۰ / آمارنامه استان همدان، ص ۵ و ۶.

۳. همدان باستان (اذکائی)، گ ۲۲.

«استرومردخای» از کانون‌های مهم و مشهور یهودان ایران بوده، چندان که در سده ۶ ق/ ۱۲م شمار آن جماعت را حدود ۵۰/۰۰۰ تن<sup>(۱)</sup> یا دستکم ۳۰/۰۰۰ تن یاد کرده‌اند،<sup>(۲)</sup> و طی سده گذشته عمده فعالیت‌های تجاری - اقتصادی شهر با مرکز آموزشی معروف «آلیانس» (اتحاد) اسرائیلی به ایشان نسبت یافته<sup>(۳)</sup>، طبق آخرین آمار در سال ۱۳۵۱ ش / ۱۹۷۲ م شمار آنان ۴۰۰۰ تن بوده<sup>(۴)</sup>، اکنون جز پنج خانوار یهودی در آن شهر بیش نمانده، بعضاً به مرکز کشور و اغلب به ممالک خارج هجرت کرده‌اند. هم چنین جماعات «ارمنی، آشوری، کلدانی» و سایر مسیحیان که در همان تاریخ جمعاً حدود ۴۰۰۰ تن بوده‌اند، هم از دیرباز کویها و کلیساها و مدارس ویژه خود داشته‌اند، تدریجاً با کوچیدن خانوارهای آنها شمار ایشان نیز روی به کاهش نهاده است.

باری، تعداد ۳۴۲/۱۷۵ خانوارهای استان (با میانگین ۴/۸۵ نفر) فعلاً در ۲۹۲/۶۵۰ واحد مسکونی نشیمن دارند. نسبت باسوادی در جمعیت استان، بین مردان ۸۳/۱۱ درصد و میان زنان ۷۱/۳۱ درصد، که از جمله ۸۳/۵ درصد شهرنشینان و ۷۱/۲۵ درصد روستائیان را شامل است؛ و رویهم ۱/۲۵۳/۳۵۰ نفر در استان به لحاظ اقتصادی جمعیت فعال محسوب می‌شوند<sup>(۵)</sup>. هم از این نظر وجه غالب فعالیت‌های اقتصادی در استان همدان «کشاورزی» است، که تولیدات مربوطه در زمین‌های زیرکشت آنجا (حدود ۴۴۱/۲۰۰ هکتار) صورت می‌بندد. اما صنایع سنتی همدان از دیرباز «چرمسازی، قالببافی، سفالگری، زرگری، بافندگی» و اخیراً «کبریت سازی» و «تعمیر مکانیکی» اشتهارد داشته؛ اینک مراکز صنایع دستی استان کلاً ۸۰۰/ واحد می‌باشد. صنایع تولیدی اعم از قند سازی، خوراکی، نوشابی، پوشاکی، ریسندگی، چرمسازی، چوبکاری، پلاستیکی، کانی کاری، آجرپزی، شیشه سازی، سنگ بری، الکتریکی، فلز کاری و ماشین آلات، حدود ۱۷۰/ واحد کارخانه و کارگاه بزرگ می‌باشد، که البته این رقم بجز از کارگاه‌های کوچک تولید جزئی، واحدهای فنی

1. *Travel in Assyria, Media and Persia* (J.S.Buckingham), P.167.

۲. تحقیقات جغرافیایی... (آلفونس گابریل)، ترجمه خواجه نوری، تهران، ۱۳۴۸، ص ۵۲.

۳. سفرنامه... ایران، گذشته و حال (جکسن)، ترجمه م.امیری، ص ۱۷۱.

4. *Encyclopaedia - Guide* (Iran) , Nagel, P.161.

۵. سرشماری... ۱۳۷۵، ص ۲۴ و ۳۳ / نتایج سرشماری ۱۳۷۵ (تدوین هنری)، ص ۹ و ۱۰.

و تعمیرکاری‌های پرشمار در سراسر استان است. معادن دایر در استان عبارتست از «سنگ آهن، سرب و روی، سنگ خارا، آحجار تزئینی، سنگ سرمه و سیلیس» که فعلاً ۱۱۵ واحد می‌باشد، تدریجاً نظر به برنامه‌های توسعه اقتصادی روبه افزایش است. صادرات گمرکی همدان عبارتست از «سیر، پیاز، جالیزی‌ها، سالامبور، بذر و نباتی، سیب درختی (و) زمینی، کشمش» و جز اینها که ارزش آنها (در سال ۱۳۷۳) حدود ۵/۴۱۲/۳۵۵/۰۰۰ ریال بوده است. شهر همدان اگر چه اهمیت تجاری سده گذشته را ندارد، اما به سبب موقعیت چهارراهی و راهبردی دیرینه‌اش در غرب کشور، با آن که طرح عبور خط آهن غرب از آنجا (تا قصر شیرین) هنوز به اجرا در نیامده (جزو برنامه‌های آینده است) فلذا به لحاظ تحوّل صنعتی و تأثیر اقتصادی در استان موجباتی فراهم نگشته<sup>(۱)</sup>، در عوض با احداث جاده‌ای طی جنگ جهانی یکم (۱۹۱۴-۱۹۱۷ م) که تهران را از طریق همدان به بغداد مرتبط می‌کرد<sup>(۲)</sup>، و اخیراً با خطوط مواصلاتی جدید (بین شهرها و روستاها) و بازسازی جاده‌های قدیم، اکنون طول راههای استان حدود ۴۸۰۰ کیلومتر می‌باشد که ۷۲۵ کیلومتر جاده اصلی است. شهرهای استان دارای انشعاب «گاز» طبیعی و همه آبادی‌ها دارای خطوط «برق» می‌باشد، شرکت‌های تعاونی کلاً ۷۵۲ واحد که ۱۲۸ واحد آن روستایی است. بودجه دولتی استان (در سال ۱۳۷۴ ش ۱۹۹۵ م) مبلغ ۱۵۱/۵۸۷ میلیون ریال، و درآمدهای مالیاتی مبلغ ۴۳/۸۴۵ میلیون ریال بوده است<sup>(۳)</sup>.

شهر همدان (ع: ۴۸' N و ۳۴°، ط: ۳۱' E و ۴۸°) مرکز استان همدان، واقع در دامنه الوند کوه با وسعت ۵۳/۵ کیلومتر مربع (۱۳۷۳ ش ۱۹۹۴ م) نهاده بر دشتی به بلندی ۱۸۱۳ متر از سطح دریا، که قدمت جایگاه کنونی آن بر حسب آثار تمدن‌های ماقبل تاریخی موجود در منطقه (از هزاره سوم ق.م) و بنا به آنچه قبلاً در باب ابتدای زندگی کوچ نشینی در پیرامون الوند کوه یاد شد، دستکم بایستی از حدود پنج هزار سال پیش به نوعی مسکون شده باشد. افسانه کهن ملکه «سمیرامیس» که بنای شهر

1. *The Cambridge History of Iran*, vol. I (ed. Fisher), P.559.

2. *La region d'Arak et de Hamadan* (Desmet), P.27.

۳. (معاونت آمار و اطلاعات) سازمان برنامه... استان همدان (تدوین هنری)، ص ۱۱۴. / آمارنامه استان همدان (تدوین هنری)، ص ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۴۱.



همدان را (با احداث «آبراهه» ای از کوه الوند) در سده بیستم قبل از میلاد تحدید می‌کند، احتمالاً ناظر به الهه کاسیایی «شوملیا» (سُمَریا / سمیرم) ایزد بانوی کوهستان «زاگرس» باشد، که از هزاره یکم (ق.م) به صورت «هومایه» (هُمای) نیز مورد اعتقاد اقوام ایرانی به ویژه «ماد» ها بود؛ تأویل آبراهه سازی هم در جایگاه شهر همدان (هنگمتانه / اکباتان) بسا مربوط به رودکهای «الوسگرد» (دره مرادبیگ) و «زربار» (عباس آباد) باشد، که امروزه به طور سرپوشیده از میانگاه و کناره غربی شهر می‌گذرند؛ قدیم‌اً همچون خندق طبیعی «دهدژ» نخستینه کاسیان (تپه «پیسای») و «ارک» شاهی مادان (تپه «هگمتانه») را در بر می‌گرفته‌اند.<sup>(۱)</sup> کاسی شهر یا همان «دهدژ» نخستینه همدان (تپه «پیسای» کنونی) که آشوریان «کارکاشی» (=ماندگاه کاسیان) و یونانیان «اکسایه» (Akessaia) گفته‌اند، در زبان مادی «هنگه کاسیه» (=مجمع کاسیان) که تدریجاً به صورت «همه کسی» درآمده<sup>(۲)</sup>، مادام که جایگاه باستان شناختی آن کاوش و پژوهش علمی نشود، امکان ارائه طرح بنا و گرتۀ بافت آن وجود ندارد.

اما «مادی» شهر همدان که عموماً آن را همان بنای «هنگه ماتیه / هنگمتان / هگمتانه» (=مجمع مادان) یا شهر «اکباتان» (به یونانی) حسب روایت «هرودوت» (۹۸/۱) می‌دانند، که سر دودمان شاهان «ماد» دیوکس / دیاکو (۷۲۷-۶۷۵ ق.م) ساخته است؛ طرحی دایره سان با هفت باروی هم مرکز داشته (همچون «کنگدژ» های بابلی نمودار طبقات هفتگانه آسمان) که ارک شاهی در میانگاه آن افراشته بوده است. لیکن «پلی بیوس» (۲۷/۱۰) تختگاه مادان را در دامنه کوه الوند بدون «بارو» (=حصار) وصف نموده، کاخ شگفت‌انگیز آنجا را در پایین ارک یادکرده که محیط آن بالغ بر یک کیلومتر می‌باشد. البته اوصاف مزبور راجع است به دوره هخامنشی و سنخ بنای آن مانند «تخت جمشید» بوده، که در نیمگاه سده ۶ ق.م ساخته شده است. «پارسی» شهر همدان در عصر هخامنشی که پایتخت تابستانی بوده، «ارک دارای» آنجا (=قلعه داراب / تپه هگمتانه) را داریوش یکم همزمان با کاخ «تخت جمشید» فارس، حوالی سال ۵۱۵ ق.م ساخته یا بازسازی نموده است. پس از او هم ابنیه «هگمتانه» مشمول تکمیل و توسعه گردید، از جمله کاخ «آبدانه» (=ایوان) مشهوری که اردشیر (دوم)

۱. همدان باستان (نوشته اذکائی برای ایرانیکا)، گ ۲، ۳ و ۴.

۲. همان، گ ۸.

ممنون (۴۰۵-۳۵۹ ق.م) بنا کرد؛ مشهورتر همانا معبد «ناهید» است که بعدها در دوران اسلامی «اسپیددژ» یا «شهرستان» و «کوشک سفید» (سده ۹ ق) نام یافت، گمان ما بر آن است که «کلیسای» کنونی مسیحیان (در ضلع جنوبشرقی تپه هگمتانه) بر آطلال همان معبد بنا شده باشد. اما در خصوص «داراشهر» همدان بنا به روایات مورخان قدیم، همان قلعه باشد که داریوش (سوم) کودومانوس (۳۳۶-۳۳۱ ق.م) به قصد تقویت و تأمین مواضع دفاعی در برابر تهاجم اسکندر مقدونی با استحکامات جدید بازسازی کرد؛ ظاهراً همان بنای معروف «سارو» مذکور در دوران اسلامی، که گویند سیصد نهانگاه در آن و هشت دروازه آهنین بر شهر و جزاینها بساخت؛ بی گمان بافت‌های معماری منظم که از شهر نظامی هگمتانه (هخامنشی) پدیدار گشته (۱۳۷۵ش / ۱۹۹۶م) روایات مزبور را کمابیش تأیید می‌کند.<sup>(۱)</sup>

خلاصه آن که روایات قدیم حاکی است که همدان بزرگترین شهر کوهستان بود، چنان که سه (چهار) فرسنگ درازنایی آن از دامنه کوه الوند بود تا دهکده‌ای که بدان «زینو آباد» گویند، رسته زرگران در «سیج‌آباد» بود که کوشک ویرانه آنجا همانا گنجینه‌ها و مالها در آن باشد؛ و رسته پارچه فروشان هم دیهی بوده که بدان «برشیقان» گویند<sup>(۲)</sup>. دهکده «زینوآباد» همدان به معنای «زرآدخانه» (= مکان اسلحه) اکنون جایگاه آن دانسته نیست، اما دهکده «سیج‌آباد» (در سمت غربی «تپه پیسای» مذکور که بایستی حصار «دِزه» کنونی باشد) همانا مرکز اسناد هگمتانه یا «بیت گینزایه» (= گنج خانه) و «دژنبشت» مشهور بوده، که اسم اصلی آن در زبان مادی یا پارسی باستان «پئیشی یا وادا» می‌باشد. جایگاه دهکده «برشیقان» مذکور هم احتمالاً بایستی «پرجان» (بین جورقان و دهپپاز کنونی) بوده باشد. از مجموع مراتب فوق بر می‌آید که طرح شهری همدان باستان «مدائن» گونه بوده، نیز آنچه درباره تفرق معابد و قلاع و قصور و مساکن پیرامون آنجا می‌دانیم؛ و بر حسب اطلاعات جغرافیایی که از دوران اسلامی درباره پراکندگی و ناپیوستگی کوی‌ها و برزنها و راسته‌های شهر بدست می‌آید، شاید بتوان نتیجه گرفت که همدان هم از دیرباز مجتمع «مدینه»‌های دور از هم بوده است. اما

۱. همان، گ ۱۳، ۱۹ و ۲۰.

۲. اخبار البلدان (ابن فقیه)، نسخه خطی مشهد، ص ۱۱۳. / معجم البلدان (یاقوت)، ج ۴، لایپزیگ، ص ۹۸۱.

نظر به دایره سان بودن بنای «سارو» (هگمتانه) در میانگاه آنها، گفته‌اند که چنین گرت‌ه‌ای در بنای شهرهای حرّان (ترکیه) و دارابگرد (فارس) هم بکار رفت؛ حتی شهرهای «تیسفون» مدائن و «بغداد» عباسی - که از نمونه‌های شهرسازی منظمانه‌اند - بر هیأت هگمتانه بنا شده‌اند. جمعی از ایران‌شناسان و باستان‌شناسان را، نظر به اشاره‌ی هرودوت در طرح کاخ که زمین آن «تپه‌ی مناسبی» است، اعتقاد بر آن است که اطلال قلعه‌ی مخروب واقع بر «تپه‌ی مصلای» همدان، همانا ارک شاهی «اکباتان» بوده و کاخ بر روی آن قرار داشته است.<sup>(۱)</sup>

باری، همدان در دوران اسلامی چنان که جغرافی دانان سده ۴ ق/ ۹ م وصف نموده‌اند، شهری بزرگ و بازسازی شده به مساحت یک فرسنگ در یک فرسنگ (= ۳۵ کیلومتر مربع) دارای برج و بارو و شهرستان (ربض) با چهار دروازه آهنی، خانه‌های گلین و چشمه‌ها و جویها و باغهای بسیار، که بنای عتیق (-ارک هگمتانه /سارو) در میانگاه شهر روی به ویرانی نهاده، مسجد جامع آنجا هم در میانه سه راسته بازار بر شالوده‌ی ساختمانی (معبدی) کهن استوار بوده است.<sup>(۲)</sup> گویند که وجود «چهار سوق» در بازارهای اسلامی و «قیصریه»ها نزدیک مساجد، دارای بُنمایه و نمونه‌های بیزانسی یا انگاره رومی است که با گرت‌ه‌های ساختمانی ایرانی ترکیب شده است. همدان طی سده ششم ق/ یازدهم م پایتخت سلاجقه عراق عجم بود، که طبعاً مشمول توسعه مدنی با ایجاد کویها و برزنهای جدید، احداث قلاع و قصور چندی همبر با عمارات و معابر نو، نیز دارای مساجد و مقابر دیگر گردید. اما آن همه بر اثر تازش مغولان (در سالهای ۶۱۸ ق / ۱۲۲۱ م و ۶۲۱/ ۱۲۲۴) ویران شد، ناچار شهرکی در حومه شمالی آنجا به نام «همدان نو» پا گرفت. در عهد ایلخانان این شهر تا حدی اهمیت سابق را بازیافت، که با استقرار حکومت صفویان در آنجا (۹۰۸ ق/ ۱۵۰۳ م) یک چند رونق گذشته به آنجا بازگشت، ولی همواره در معرض تجاوز و تهاجم عساکر عثمانی بود.<sup>(۳)</sup>

۱. همدان باستان (نوشته اذکائی برای ایرانیکا)، گ ۱۳، ۱۴ و ۲۱ / *Ancient Mesopotamia*

سفرنامه... ایران، گذشته و حال (جکسن)، ص ۱۷۷-۸ و ۱۹۶ / *(L. Oppenheim), P.134*

۲. صورة الارض (ابن حوقل)، ترجمه شعار، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۰۵ / *حسن التقاسیم* (مقدّسی)، لیدن،

۳. راهنمای همدان (پ. اذکائی)، ص ۹-۱۰. ۱۹۰۶، ص ۳۹۲.

اولیاء چلبی که در سال ۱۰۶۵ ق/ ۱۶۵۴ م از همدان دیدار کرده، گوید که در زبان یونانی آنجا را «دارینه» (-یعنی «تختگاه دارا») می‌نامند؛ پیرامون شهر را خندقی فرا گرفته که زیاد عمیق نیست، چه باروهای بلند آنجا این امر را جبران می‌کند؛ چهار دروازه شهر عبارتند از: دروازه قم، دروازه بیستون، دروازه درگزین و دروازه بغداد؛ چندین «کلیسا» در آن وجود دارد، که از جمله «نوشروانک» بسیار باشکوه و از آن رومی (کرملی) هاست؛ و از عمارت‌های شهر یکی «شاه جهان» و دیگر «شاه خدابنده» و مزارهای مشهور هم دارد؛ و همدان شهری بازرگانی است، که از سند و هند و روم و عرب و عجم بدانجا روی می‌آورند.<sup>(۱)</sup> آنگاه پس از ویرانگری عثمانیها خصوصاً در سال ۱۱۳۶ ق/ ۱۷۲۴ م، آقامحمدخان قاجار که در سال ۱۲۰۵ ق/ ۱۷۸۹ م همدان را تسخیر نمود، قلعه قدیمی (پیشگفته) واقع بر «تپه مصلا» (مذکور) را هم ویران ساخت. از اینرو یک دهه پس از آن (حدود ۱۸۰۱ م) هالینگبری بافت ساختاری شهر را بسیار «نامنظم»، با کوچه‌های بسیار «تنگ پیچ‌پیچ» و کثیف، خانه‌های گلین و آجری (ح ۱۰/۰۰۰ واحد) در ردیف‌های بسیار «نامرتب»، اما بازارهای سرپوشیده بهتری با صنعت «چرم» بی نظیری به وصف آورده است.<sup>(۲)</sup> شیروانی صوفی سیاح (ح ۱۲۵۰ ق/ ۱۸۳۴ م) شمار خانه‌های همدان را ۱۲/۰۰۰ باب، با ۱۸۰۰ چشمه روان در کویها و خانه‌ها؛ و نواحی معموره و مزارات مشهوره یادکرده<sup>(۳)</sup>؛ در اوایل سده بیستم (م) ویلیامز جکسن تصویر دقیقی از همدان بدست داده [تص ۲] این که شهر تقریباً به شکل متوازی الاضلاعی از شمال به جنوب امتداد دارد، تپه یا «دژ-تپه» مصلاً در قسمت شرقی شهر، ظاهراً ارک باستانی بر روی آن قرار داشته؛ کوچه‌های پریچ و خم و پسکوچه‌های کثیف، با گورستان مسلمانان که در قلب شهر جای گرفته است [تص ۳]. از نظر اداری، همدان به چهار ناحیه مجزا یا برزن «کدخدانشین» تقسیم می‌شود، که هر یک را کدخدایی جداگانه است؛ و کدخدایان - که شغل ایشان موروثی است - در برابر حاکم شهر مسؤول‌اند. به لحاظ رونق تجارت در این شهر و کاروانسراهای بسیار،

۱. سیاحتنامه (اولیاء چلبی)، استانبول، ۱۳۱۴ هـ، ص ۳۴۷-۳۵۱.

2. *A Journal...*, PP.58-.

۳. *بستان السیاحه* (شیروانی)، تهران (چاپ سنگی)، ص ۶۴۲-۴۳. / *حدائق السیاحه* (شیروانی)، تهران، ۱۳۴۸، ص ۵۱۱.

همدان را بازرگانان اروپایی «انبار ایران» می‌نامند<sup>(۱)</sup>.

اندیشه دگرگونی در بافت قدیمی شهر، با احداث میادین و شوارع بر حسب اصول شهرسازی جدید، هم از بدو انقلاب مشروطه در ایران (۱۳۲۴ ق/ ۱۹۰۶ م) و برپایی انجمن ولایتی «مجلس فوائد عامه» همدان، خصوصاً تأسیس «بلدیه» (=شهرداری) در آن شهر پیدا شد (۱۳۲۷ ق/ ۱۹۰۹ م) نخستین کار، تعریض خیابان بین النهرین بر کناره رودخانه «الوسگرد» (دره مرادیگ) به موازات خیابان «بوعلی» کنونی تا اول بازار؛ و اقدام بعدی هم تعریض و تسطیح کوچه‌ها از دروازه قزوین تا راستا بازار بود (۱۳۳۲ ق/ ۱۹۱۳ م) که کالسکه می‌توانست عبور کند؛ آنگاه در پی تخصیص مالیات نواقل به «بلدیه»، خیابان مزبور به صورت «شوسه» درآمد. طی سالهای جنگ یکم جهانی (۱۹۱۴-) که همدان پیایی به اشغال قوای روس و عثمانی و انگلیس درآمد، تسطیح معابر شهری و شوسه کردن راهها خصوصاً کمربندی شهر مورد توجه قرار گرفت. باید گفت که جاده شوسه قزوین به همدان را روسها کشیدند؛ و جاده شوسه غرب و جنوب به همدان را انگلیسیها - که هم اینان طی جنگ دوم جهانی (۱۹۴۲-) آنها را آسفالت کردند. نخستین «شوسه فلکی» (=خیابان کمربندی) «ماشین رو» را هم انگلیسیان صرفاً حسب مقاصد راهبردی از دروازه کرمانشاه تا دروازه تهران (چاپارخانه) به دور شهر کشیدند (۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ م) و هم آن را تا فرودگاه کنونی - که از کارهای ایشان بود - ادامه دادند<sup>(۲)</sup>. در زمان ریاست شهرداری فریدالدوله گلگون (ح ۱۲۵۶ - ۱۳۱۶ ش) مجاهد مشروطه همدان، اندیشه نقشه کشی اصولی و کارشنا - سی در شهرسازی قوت گرفت؛ وی معتقد بود که برای همدان باید دو نقشه «قدیم» و «جدید» داشت، پیش بینی‌های دیگر هم برای تأسیس و توسعه مدنی و صنعتی نموده بود. بر این پایه، در سال ۱۳۰۷ ش/ ۱۹۲۸ م یک مهندس آلمانی به نام «کارل فریش» نقشه یا طرح جامع و جالب شهرسازی نوین همدان را چنین ترسیم کرد، که میدان مرکزی (کنونی) با دایره‌ای به شعاع ۸۰/ مترو شش خیابان به عرض ۳۰/ متر با فواصل مساوی (۶۰ درجه) از آن در شش جهت انشعاب یافته؛ تمام شبکه بندی معابر شهری و ارتباطات اصلی به صورت شعاعی و حلقوی معطوف به همان میدان می‌باشد، فلذا

۱. سفرنامه (جکسن)، ص ۱۷۲.

۲. گفتار «پ.اذکائی» در هگمتانه، شماره‌های ۱۱، ۱۲، ۱۳، (۱۳۷۰).

تیّه هگمتانه در خیابان اکباتان (سرقلعه) به دو قسمت، و بازار کهن شهر سه قسمت گردید. کار ساختن میدان و سه خیابان شعاعی طیّ سالهای ۱۳۰۹ - ۱۳۱۶ و سه خیابان دیگر در سالهای ۱۳۳۵ - ۱۳۳۷ ش بفرجام رسید، کار خیابان کمربندی دوم هم موازی با دایره میدان مرکزی شهر از همین تاریخ آغاز شد [تص ۴].

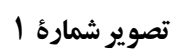
گویند که چنین طرحی به سبک «بروک» معمول در اروپا و گویا با توجّه به میدان «مونخ» بوده است؛ ولی ما معتقدیم که آن مهندس آلمانی قطعاً طرح دایره سان و افلاک واره هگمتانه باستان را (با شش بارو و کاخ مرکزی) مدّ نظر داشته، بسا که هم از طرحهای شهری دایره‌ای «مدائن» و «بغداد» به سبک آنجا آگاه بوده، بدین سان هویت معماری باستانی همدان را در «عرصه» شهر بدان بازگردانده است. باری، ساخت و بافت کنونی شهر همدان، طیّ شصت سال اخیر فرگشتی یافته و شکل فعلی گرفته است. به طور کلی، شهر در دوران معاصر (همین سده خورشیدی) سه دوره توسعه به خود دیده است: دهه دوم (-عصر پهلوی یکم)، دهه پنجم (- عهد پهلوی دوم) و دهه هفتم (- عصر جمهوری اسلامی) که طرحهای «جامع» مدنی و عمرانی با احداث کمربندی‌ها و میادین و بلوارهای متعدّد در آنجا اجرا شده، سیمای شهر یکسره دگرگون گشته، هنوز هم مراحل توسعه و عمران را می‌گذرانند<sup>(۱)</sup>.

اکنون شهرستان همدان با ۵۶۳/۵۰۰ نفر (ح ۱۱۹۹۶۰/ خانوار) جمعیت، که حدود ۴۲۰/۰۰۰ تن در نقاط شهری و حدود ۱۴۴۰۰۰/ تن در حومه روستایی، کلاً در ۱۰۹۱۰۰/ واحد مسکونی (با ۱۰۰/ درصد برق، ۳۰/۵ درصد تلفن، ۸۲/۵ درصد آب لوله کشی و ۶۰/ درصد گاز لوله کشی) ساکن‌اند<sup>(۲)</sup> شهرک‌های پیرامون آنجا گویی برجای همان «مدینه»های قدیم دور از هم، با توسعه روزافزون در حال بهم پیوستن و یکپارچه شدن با خود همدان می‌باشند [تص ۵]. ترکیب قومی جمعیت شهری همدان با مهاجرت مدام اهالی روستاهای غالباً تُرک‌زبان به شهر، خصوصاً طیّ دو - سه دهه اخیر کمابیش تغییر کرده، هر چند با مدنی الطبع شدن مهاجران روستایی تدریجاً فرهنگ فارسی گسترش می‌یابد، ولی همدان دیگر اصالت دیرینه و هویت فرهنگی گذشته‌اش را باز نخواهد یافت.

[پ.ا. / اسفند ۱۳۷۶]

۱. راهنمای همدان (پ.اذکائی)، ص ۱۱.

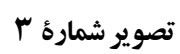
۲. سرشماری... ۱۳۷۵ (استان همدان)، ص ۴۰ / آمارنامه استان همدان، ص ۷، ۸ و ۳۱.

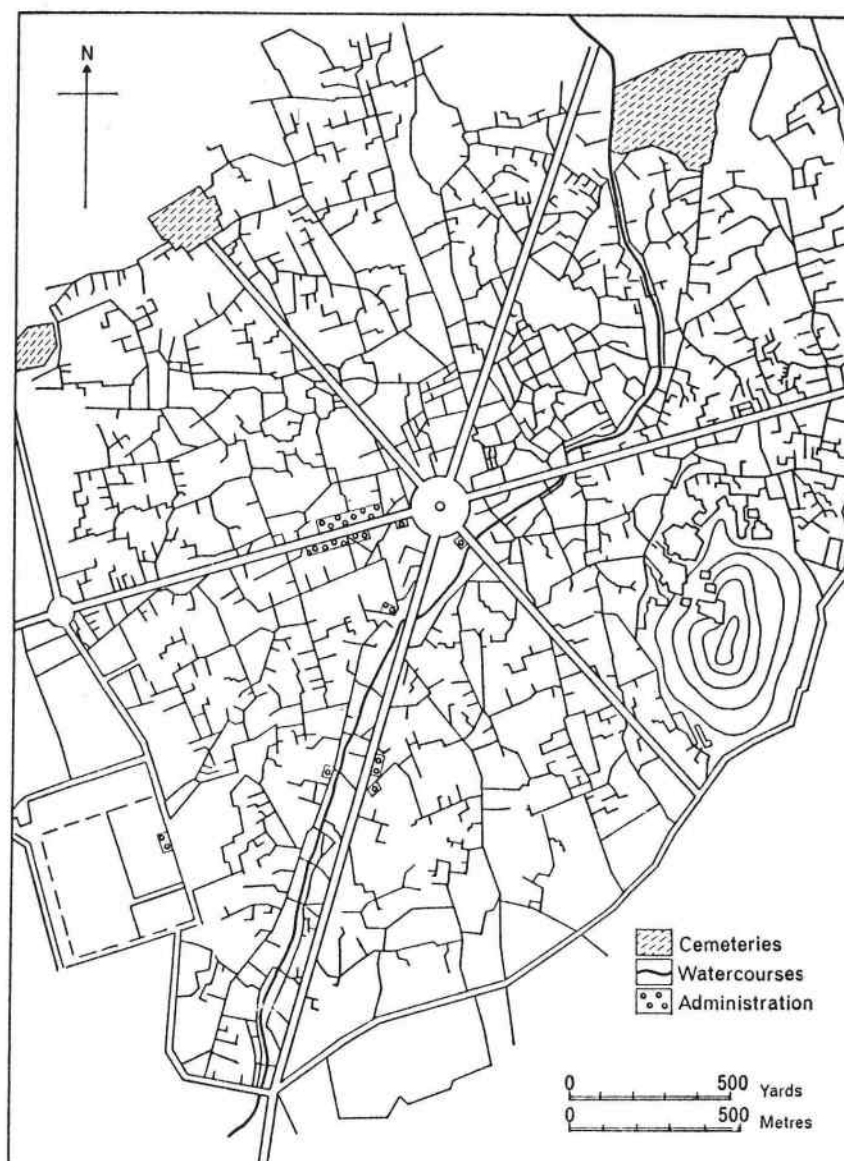




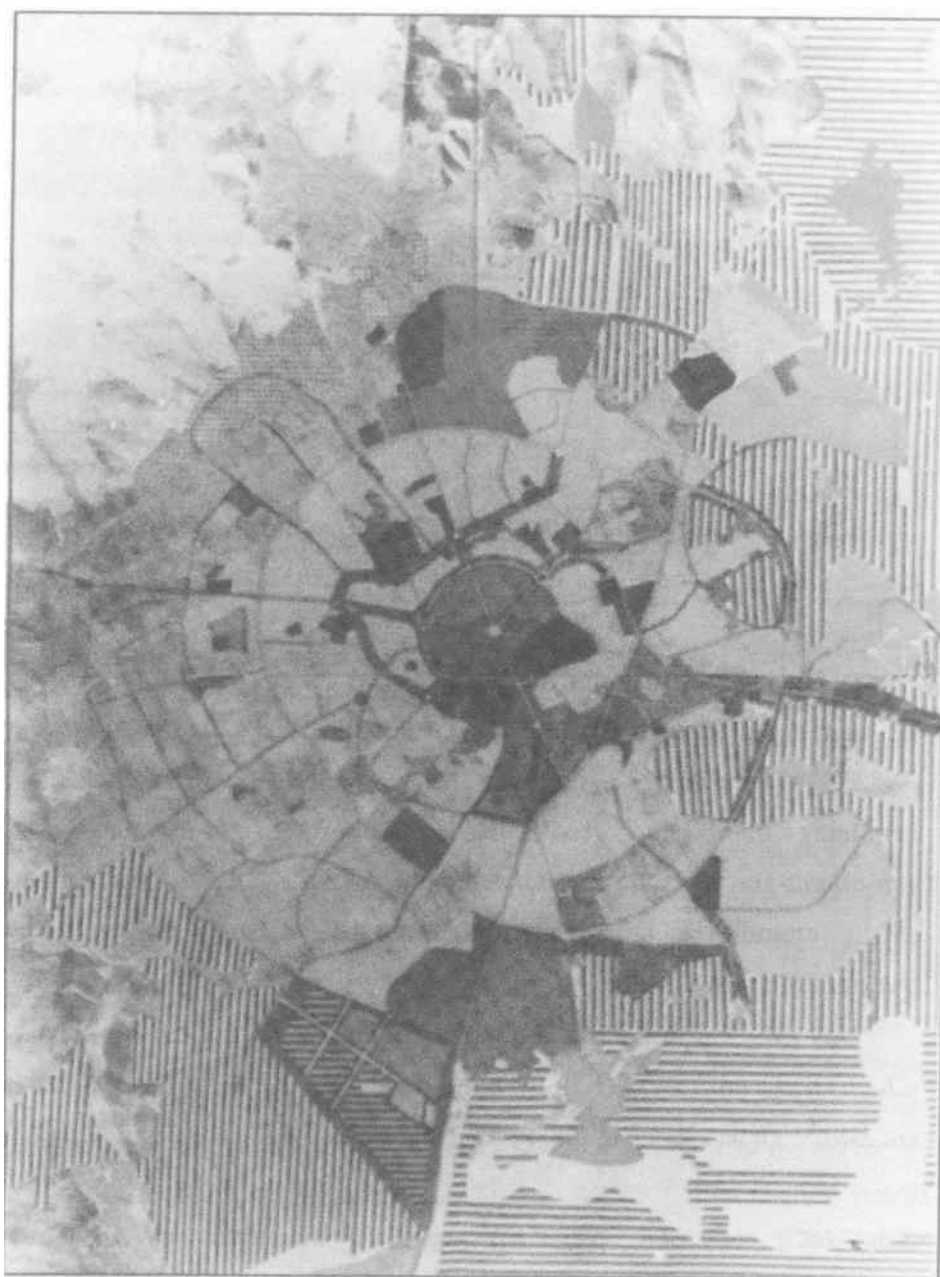
تصویر شماره ۲







تصویر شماره ۴



تصویر شماره ۵



## همدان باستان

به دخترم:

منیژه اذکائی

بهری از دانسته‌های (data) تاریخی دربارهٔ باستان همدان، در ریشه‌شناسی معنا-شناخت نامجای (Toponym) و بررسی (Survey) باستانشناخت جایگاه آن بدست می‌آید.

۱). تسمیه: هَمْدان / Hamadān در فراگویی امروزی، که در فارسی نوین و عربی کهن «هَمْدان / Hamadān» فراگفته در فارسی میانه «اَهْمْدان / Ahmadān» یا پهلوی «اهمتان / Ahmatān» از صورت مادی (فارسی) باستان «هنگمتانه / هگمتانه» (Ha<n> gmatāna) تداول یافته، که تلفظ آن دراکدی «a-ga-ma-ta-nu»، در عیلامی «ag-ma-da-na»، در یونانی «EKbatana/Agbātana»، در سریانی «Ahmedān» (آرامی: Āhmeta)، در عبری «Ahmeta/Akhmeta» (هفتادی: Amadam) و در ارمنی «Ahmatan» بوده است.<sup>(۱)</sup>

کلمهٔ مادی کهن «هنگمتانه / Ha(n)gmatana» را که در نویکنده‌های فارسی باستان آمده (DB2, 76, 77f.) به معنای «شهر گردآمدگان» یا «محل اجتماع» دانسته‌اند<sup>(۲)</sup>، از آنرو که موافق با هرودوت (I, 97) اتحادیهٔ قبایل «ماد» در آنجا تشکیل

- 
1. *Grundriss der Iranischen Philologie* (ed. Geiger), b.1, ab.1, p.265; ab.2, p.60. / *ĒRĀNSHAHR* (Marquart), P.16, 70, 94. / *Old Persian* (Kent), P.212.
  2. *Old Persian* (Kent), P.212. / *The Camb. His. Iran*, v.2 (ar. Diakonoff), P.109 n2.

شد (I,98) بسا که با کلمه اوستایی «hanjamana» (=مجمع عشیرتی) سنجش پذیر باشد<sup>(۱)</sup>. لیکن معنای «محل اجتماع» صرف از برای کلمه «هنگمتان» اصولاً درست نباشد، توجیهات لغوی کنت Kent<sup>(۲)</sup> که آن را نظر به جزء «gmata» (=رفته) از ریشه «gam» (=رفتن) مرکب با پیشوند «Ha-» وجهی از «ham» (=باهم، مع / together) - with و پسوند وصفی «-na» یاد کرده،<sup>(۳)</sup> اساسی ندارد و غیرمحقق است. توجیه واقعی در تسمیه «هنگمتان» Hangmatana/ آن که A.Poebel عیلامشناس اظهار نموده، بدین که بسابه معنای «دژمادها» بوده،<sup>(۴)</sup> زیرا که تعبیر عیلامی آن به صورت «Hal.Mata.na» همانا به معنای «سرزمین مادان» باشد،<sup>(۵)</sup> چه می دانیم که غالباً نامزند (Ethnonym) ها به پایتخت آنها اطلاق شود، صورت نامجای (Toponym) پذیرد.<sup>(۶)</sup>

بدین سان، کلمه مادی «هنگمتان» Hangmatāna/ مرکب از اسم جمع «hang» (=انجمن) و اسم قوم «مادان» (Mata+ na) می باشد؛ اگر در جزء اول با «هنجمنه» hanjamana/ اوستایی سنجش پذیر است (که همان «انجمن» فارسی نو باشد) جزء اول این کلمه (hanj/anj) در فارسی باستان ریشه ندارد<sup>(۷)</sup>؛ هر چند در هر دو جزء مزبور (hang/hanj) هجاهای ham/han با تبدل واکهای ha (مادی) به ah (پهلوی) - چنان که در مورد Hangmatana (مادی) به صورت Ahmadān (پهلوی) و ham به an (ارمنی) در مورد hangam/angam دیده می شود، قاعده واحدی مطرد است. وجه تلفظ «j» با «g» یا بالعکس هم منتها حسب ادغام «g» ماقبل «m» (-gm) بهم در پهلوی به صورت «m» تنها، نیز تبدل حرفهای «t» به «d» در کلمه Hangmatāna (مادی) بالجمله فرگشت آن را به صورتهای «Ahmadān» (پهلوی) و «Hamadān»

1. *The Camb. His.Iran*,v.2 (ar.Diakonoff), P.91.

2. *Old Persian* (kent).pp.37,51,213.

۳. سفرنامه...ایران، گذشته و حال (جکسن)، ترجمه م.امیری، ص ۱۹۶.

4. *History of Early Iran* (Cameron), P.178 n.

۵. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ترجمه کریم کشاورز، ص ۵۸۹.

*The Encyclopaedia of Islam*,ne. ed,v.III, (ar.Frye),P.105.

6. *Iran* (Ghirshman), P.108.

7. *Grundriss der Iranischen Philologie* (ed.Geiger),b.I,ab.1.,P.258.

(فارسی) موجب شده است.<sup>(۱)</sup>

باری، هنگ/hang مادی از جمله به معنای «قوم و قبیله، لشکر و سپاه» باشد،<sup>(۲)</sup> که دقیقاً معادل با «kāra» فارسی باستان (DB1,33,...) به معنای «People, Army» است،<sup>(۳)</sup> و برابر آن در لاتینی «Populus»، در آلمانی «Bulka-» (Volk)، در انگلیسی «folk»، چنان که با «Polk» روسی به معنای «هنگ» (یکان سپاهی) و «توده سپاهی» (army) هم سنجش پذیر است.<sup>(۴)</sup> ولی «هنگه» (hanga) به معنای «مجمع و میقات» است،<sup>(۵)</sup> که شاید به مفهوم «کارو» (karu) یا «کار» (kār) اگدی به معنای «لنگرگاه» harbor، سرای inn، ماندگاه colony/ یا «حصار» باشد.<sup>(۶)</sup> به هر حال «هگمته / haghmata» فارسی باستان را لئومان (M.L.Leumann) با شکل «Samagmata» ودائی بر سنجیده؛ نیز تهجی آن را از ha [ma] gamata به صورت ha(ma) māta بررسی کرده اند.<sup>(۷)</sup>

۲. قدمت: در بنیاد شهر هگمتانه که هرودوت (I,98) به سردودمان شاهان «ماد» دیوکس / Deioces (۷۲۷-۶۷۵ ق.م) نسبت می دهد، گفته اند که آنجا بسی پیشتر از او وجود داشته؛ زیرا نخست بار (ح / ۱۱۰۰ ق.م) به اسم «Amadana» (= جایگاه مادان) در کتیبه تیگلات پیلسریکم / Tiglath-Pileser I آشوری (۱۱۱۵-۱۰۷۷ ق.م) یاد شده است.<sup>(۸)</sup> لیکن این امر مسلم نیست<sup>(۹)</sup>، بسا شهری که وی آن را گشوده، «Amida» (دیاربکر) بر دجله از شهرهای اورارتویی باشد، که شاهان آشوری بر آنجا چیره شدند، بعدها حسب استیلای شاهان ارمنی «Tigranokerta» هم نامیده شد.<sup>(۱۰)</sup>

1. *ibid*, ab.1, p.221,260,307,310; ab.2, p.60,71,96.

۲. برهان قاطع (تبریزی)، به اهتمام دکتر محمد معین، ص ۲۳۸۲.

3. *Old Persian* (Kent), P.179-180.

4. *ACTA IRANICA* (ar.Szemerényi), p.104.

۵. برهان قاطع (تبریزی)، به اهتمام دکتر محمد معین، ص ۲۳۸۳.

6. *Ancient Mesopotamia* (Oppenheim), p.78,91,116,119. / *The Camb.His. Iran*, v.2, (ar.Diakonoff), p.106 n1.

7. *W.B.Henning Mem. vol.* (ar.Mayrhofer), P.278,286.

۸. سفرنامه... ایران، گذشته و حال (جکسن)، ترجمه م.امیری، ص ۱۷۳. / *Ancient Persia and*

*Iranian civilization* (Huart), P.29. / ۱۷۸. ص (پیرنیا)،

9. *The Encyclopaedia of Islam*, ne. ed., v.III (ar.Frye), P.105.

10. *Sūdarmenien und Tigrisquellon* (Marquart), pp.98,111,113.

و به هر حال «آمدانه» مزبور ربطی به «هگمتانه» مادان ندارد<sup>(۱)</sup>؛ چه اولاً مهاجرت ایرانیان به جبال زاگروس طی سده نهم پیش از میلاد صورت پذیرفته، که از جمله مادان بر دامنه‌های الوند کوه و دشت همدان و در کرانه‌های شاهراه خراسان استقرار می‌یابند، و نخستین ذکر آنها در سالنامه (۸۴۴ یا ۸۳۶ ق.م) شلما نصر سوم / Shlmaneser III آشوری (۸۵۸-۸۲۴ ق.م) می‌باشد<sup>(۲)</sup>؛ ثانیاً اسم پایتخت نوین مادان «هگمتانه» حتی یک بار هم جزو شهرها یا دژهای مادستان در منابع آشوری یاد نشده است.<sup>(۳)</sup>

اما داستان آشوری مشهور حاکی از قدمت شهر همدان، افسانه «سمیرامیس/Semiramis» است، یکی از دو ملکه آشوری که بنابه هرودوت (I,184,185) در آبراهه سازی دشت میانرودان اقدام کردند؛ آنگاه استرابو (B.XVI,C.1,s2) افسانه آبراهه سازی سمیرامیس را از جمله در مادستان ایران بسط داده است؛ چنان که روایت متداول از «کتسیاس / Ctesias» کنیدوسی طیب دربار هخامنشی (طی سالهای ۴۱۷-۳۹۸ ق.م) حاکی است که یک هزار و پانصد سال پیش از آن تاریخ (- یعنی / ۱۹۰۰ ق.م) سمیرامیس در دشت همدان کاخی ساخت (- اکباتانه) خصوصاً از کوهستان «الوند» (Orontes) اقدام به کندن آبراهه‌ای کرد که تا شهر اکباتان می‌رسد.<sup>(۴)</sup> البته شخصیت حقیقی و تاریخی سمیرامیس / سمیرامید / شمیرام همان ملکه سمورامات / Samuramat آشوری است (سده ۹ ق.م) که تنها در زمان پادشاهی پسرش «آدادنیراری سوم / Adad-nirari III» (۸۱۰-۷۸۳ ق.م) سپاهیان آشور هشت بار به سرزمینهای ماننایی (Mannaeans) و مادان تاخت و تاز کردند، همانا که تمام تجاوزات چند صد ساله آشوری به سرزمین مادها، در ذهن ایشان، با نام و سیمای

۱. پایتخت‌های ایران (تدوین کیانی)، مقاله ملک زاده، ص ۹۵ و ۱۱۶.

2. *IRAN In the ancient East* (Herzfeld), pp.181,192./ *IRAN* (J.B.I.P.S), v.V (Young), PP.11,12,20./ *ibid*, XII (Levine), P.117.

3. *The Camb. His.* Iran, v.2 (Diakonoff), P.109./

پایتخت‌های ایران (تدوین کیانی)، مقاله ملک زاده، ص ۹۵ و ۱۱۶.

4. *Das Iranischen Nationalepos* (Noldeke), P.123./ ترجمه /

«بزرگ علوی»، ص ۴. / *سفرنامه* (جکسن)، ترجمه امیری، ص ۱۷۱ و ۱۷۴، (Eilers), *Semiramis* P.21/.



افسانه‌ای سمیرامیس پیوند خورده<sup>(۱)</sup>، بسا که بر حسب روایات ایرانی در افسانه «ضحاک» تازی تجسم یافته است.

لیکن داستان آبراهه سازی سمیرامیس راجع است به الهه «شمیرام» (Šamiram) نه ملکه آشوری، که اسم وی خود وجهی مأخوذ از (شوملیا / Šumallia) یا Shibarru/Shimalia (خدای کوهستان زاگروس) از خدایان قوم «کاسی» است؛ فلذا سمیرامیس در اصل «الهه جبال» (بانوی کوهستان رخشنده که بر ستیغ آنها نشیمن دارد) بوده، شیملیا / Šimalia کاسیایی هم خود با الهه «ایشتار» بابلی اینهمانی می‌یابد (همان «آناهیتا» ایرانی) که شاهان زاگروس اسم او را بر مکانهایی نهاده‌اند؛ چنان که کتزیاس گوید (کتاب دیودور سیسیلی، II، ۴، ۱) بر شاهراه خراسان - که همان «جاده سمیرامیس» باشد - از بغستان (بیستون) تا اکباتانه (همدان) آثار او پدیدار است؛ مرادنامجاهای «شیرین» (شمیرم) از جمله در داستان خسرو یا «فرهاد» کوهکن است که نظامی سروده، هم بسا آبراهه‌کننده در «الوند» کوه همان «سراب» طاق بستان باشد.<sup>(۲)</sup>

باری، افسانه سمیرامیس که در روایات یونانی صرفاً جنبه ضد ایرانی دارد، ظاهراً در دوره هلنیگری هم بمانند افسانه «بخت النصر» - که از جمله به همدان نیز مربوط می‌شود - منشأ بابلی یافته است. به علاوه، داستان لشکر کشی‌های سمیرامیس به سرزمین‌های دور دست، آشکارا از کارنامه کورش بزرگ و داریوش یکم اقتباس شده، نگارنده‌های پیروزمندانه کوه بغستان (بیستون) هم از آن داریوش هخامنشی است. هم چنین، آبراهه‌ای که از کوه الوند به شهر اکباتان کشیده شد (و نظایر آن در جاهای مختلف که به سمیرامیس نسبت یافته) خود همانا حاکی از واقع تاریخی مشهور است که شاهان هخامنشی در امر کاریز کشی و روش‌های آبیاری در سراسر کشور خویش اهتمام بلیغ مبذول داشته‌اند.<sup>(۳)</sup> چنان که اگر به همانستی «هومایه / Humāya» اوستایی

۱. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ترجمه کشاورز، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۱۳-۲۱۵، ۲۲۳ و ۲۲۵. /

*The Camb. Hist. Iran* (ar. Diakonoff), v.2, PP. 68,90.

2. *Semiramis* (entstehung...), W.Eilers, PP.20,21,25,35,38,61. / *The Camb.*

*His.Iran* (ar.Diakonoff), P.40. / *History of Early Iran* (G.Cameron), Chicago, 1936, P.90.

تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۲۹.

۳. آیین شهریار در شرق (ادی)، ترجمه بدره‌ای، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰ و ۲۰۲. /

در صورت «Umayya» عیلامی آن که در تلفظ یونانی «آمی تیس / Amytes/Ametis» آمده<sup>(۱)</sup>، با «شوملیا» (Šumallia) کاسیایی ایزد بانوی کوهستان یا همان «شمیرام» (سمیرامیس) آشوری، حتی شاید در ریشه لغوی آنها، بر طبق اظهار مؤلفان قدیم که «هُمای... (اورا) شمیران... نام بود»<sup>(۲)</sup> و موافق با محققان معاصر امعان نظر شود، اولاً وی دختر کیاگزار Kyaxares/Huvaxsathra) پادشاه ماد (۶۲۴-۵۸۵ ق.م) و ثانیاً دختر آستیایگ Astyages آخرین پادشاه ماد بود (۵۸۴-۵۴۹ ق.م) که نخست همسر اسپیتاماس Spitamās (زردشتی) و سپس زن کوروش بزرگ هخامنشی (۵۵۹-۵۲۹ ق.م) شد<sup>(۳)</sup>، و ثالثاً «هُمای» (humai) دخترکی ویشتاسپ Kawi Wistasp) مذکور در اوستا (یشت ۱۳، بند ۱۳۹) خواهر اسفندیار در انطباق با «هُمای و هومه» دختر اردشیر هخامنشی که «هُمای» و «هُمانی» نیز گفته‌اند، سی سال پادشاهی کرد و ابنیه و بلاد چندی موسوم یا منسوب به اوست، مانند «هُمپن» در اصطخر و قریه «هُمانیه» بر کنار دجله و جز اینها<sup>(۴)</sup>، خصوصاً که به روایتی او «همدان» را بنا کرده است<sup>(۵)</sup>.

البته «هُمای چهارزاد» Homā-ye Čehrazād (= شریف‌النسب <ایشتارزاد>) که دخت بهمن یا زن اردشیر یاد شده (روایات ایرانی) در گزارش‌های یونانی به صورت

*The Camb.His. Iran*, v.2 (ar.M.Cook), 1985, PP.288-9./

تاریخ ماد (دیاکونوف)، ترجمه کشاورز، ص ۲۹.

1. *Titres et Noms Propres en Iranien Ancien* (E.Benveniste), Paris, 1966, P.95./

*Iranisches Namenbuch* (F.Justi), 1895, P.15.

۲. کیانیان (کریستن سن)، ترجمه دکتر صفا، ص ۲۱۶-۱۷. / *Semiramis* (Eilers), P.57. حماسه سرایی در ایران (صفا)، تهران، ۱۳۳۳، ص ۵۴۳. / *سنی ملوک الارض (حمزه اصفهانی)*، ص ۳۸. / *مجموعه التواریخ* (ابن شادی)، ص ۳۰.

3. *Iranisches Namenbuch* (F.Justi), 1895, P.15. / ۲۴۱. ص ۱۳۳۱، ایران باستان (پیرنیا)، ۱۳۳۱، ص ۲۴۱.

۴. *مجموعه التواریخ* (ابن شادی)، طبع بهار، ۱۳۱۸، ص ۵۵. / *Iranisches Namenbuch* (Justi), P.132. Das / ۵۴۳. / *حماسه سرایی در ایران* (صفا)، ص ۵۴۳. / ۲۱۲ و ۹۶، ۴۴، ۴۱، ص ۴۴، ۴۱، ۹۶ و ۲۱۲. / *Iran.Nat.Epos* (Noldeke) "in" *Grund. Irani. Phil.* b.II, PP.524, 571 / *Semiramis* (Eilers) P.61.

حماسه ملی ایران (نولدکه)، ترجمه بزرگ علوی، ۱۳۷۲. /

۵. *زین الاخبار (گردیزی)*، طبع حبیبی، ۱۳۶۳، ص ۵۶.

«آمستریس» (Amestris)، در شکل عیلامی «Umitra» و در اوستا «hamaestar» یا «hamisti» همان «Amoiastara» ( >ایشتر < چهره = Amy=Homa+ Estra) همسر خشایارشا می باشد (هرودوت، ۷، ۶۱) که مانند ملکه سمیرامیس آشوری آوازه آیینی یافته، بسا که «شهرزاد» هزار افسان ایرانی (=هزارویک شب) هم اوست<sup>(۱)</sup>. بدین سان، تمام افسانه سمیرامیس (شمیران) تحت اسطوره «هومایه» مادی تقریرپذیر است، که در واقع خود با ایزد بانوی «شوملیا» کاسیایی اینهمانی می یابد؛ فلذا آبراهه سازی در الوند کوه یا بنیاد شهر همدان، بر حسب زمان اسطوری طبعاً به اوایل استقرار کاسیان در آن منطقه بر می گردد، که لابد از هزاره سوم (ق.م) قدمت می یابد، آثار تمدن های ماقبل تاریخی در آن مکان هم مؤید این نظر است.

اما در باب بنیاد و دیرینگی همدان روایت های یهودی، سریانی و ایرانی یا آمیزه های از آنها هم وجود دارد. روایت ایرانی در باب طاق عظیم و قدیم همدان حاکی از وجود نویکنده ای در آن طاق بوده، مبنی بر آن که هنگام فرود سلیمان بن داوود در آنجا، بالغ بر ۲۶۰۰ سال آن طاق همچنان بر پای بوده است<sup>(۲)</sup>. اما از آنجا که «سلیمان» مبدل سامی «جمشید» ایرانی است، اکثر نویسندگان قدیم بنای شهر و باروی همدان را بدو (- جم بن ویونگهان) نسبت داده اند<sup>(۳)</sup>؛ چنان که به نقل از ابن المقفع در کتاب *سیرالعجم* آورده اند که بنای همدان ملکی کرده است که دیوان در فرمان او بودند پیش از سلیمان؛ و از این جایگاه درست می شود که ملک جمشید بوده است؛ و چون بهمن بدین موضع رسید خراب یافت، آن را عمارت فرمود؛ بعد از آن دارا عمارتی فرمود کردن...؛ چنان که یکی به الفاظ پهلوی آورده است: «سارو جم کرد، بهمن کمر بست،

۱. کیانیان (کریستن سن)، ص ۲۱۳ و ۲۱۵. / Iranisches Namenbuch (Justi), PP.14,132.

*Titres et Noms Propres en Iranien Ancien* (Beneveniste), P.95. / *Semiramis* (Eilers), PP.59,61,69. / *The Camb. His. Iran*, v. 2, 692; 3, 471, 472.

۲. اخبار البلدان (ابن فقیه)، نسخه خطی در مشهد، گ ۱۱۳. / مختصر البلدان (ابن فقیه)، طبع دُخویه، بریل،

۱۸۸۵، ص ۲۱۹. / عجائب المخلوقات (طوسی همدانی)، طبع ستوده، ۱۳۴۵، ص ۱۶۲.

۳. البدء و التاريخ (مقدسی)، ج ۶، ص ۴ و ۹۹. / مجمل التواریخ (ابن شادی)، ص ۵۲۱. / معجم البلدان

(یاقوت)، طبع وستنفلد، ج ۳، ص ۹. / عجائب المخلوقات (طوسی همدانی)، ص ۲۳۷. / نزهة القلوب

(مستوفی)، طبع لسترانج، لیدن، ۱۹۱۵، ص ۸۱.

دارای دارا، گردهم آورد؛ و این کلمات پهلوی حیّت است پهلوی گویان را».<sup>(۱)</sup> توان گفت که در این بیت پهلوی تاریخ شهر و ارک همدان بازتاب یافته است، بدین معنا که: سارو (ساروق) کاخ هگمتان را جمشید ساخت، آنگاه بهمن (ظ) اردشیر دوم هخامنشی (۴۰۵-۳۵۹ ق.م) به گرد آن بارو کشید، سپس دارا (ظ) داریوش سوم هخامنشی (۳۳۶-۳۳۱ ق.م) آن را به اتمام رسانید و کامل کرد<sup>(۲)</sup>. اولاً داستان «سارو» همدان که «جم کرد» همانا روایتی دیگر از داستان اوستایی «وَرجمکرد» (وَنَدیداد، فرگرد ۲، بند ۲۰ ببعده) - همان قلعه (=وَر) اسطوری که جمشید ساخته است؛ روایات پهلوی جایگاه آن را در پارس یاد کرده‌اند<sup>(۳)</sup>. ثانیاً چون روایات فارسی «جمشید» را نیزبانی «اصطخر» فارس دانسته‌اند<sup>(۴)</sup>، این ظَن قوت می‌گیرد که به لحاظ تاریخی گویا مراد کوروش بزرگ یا داریوش یکم هخامنشی (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) -بانی «تخت جمشید»- بوده باشد.

اما «سارو» (Sārū) که هم بدین نامجای در فراهان و شوشتر و اصفهان و کردستان و جز اینها به اشکال «ساروک / ساروق / سربوک» یاد گردیده؛ مارکوارت نامشهر «ساری» (Sāri) طبرستان را از همین کلمه می‌داند [۱۳۵] ولی مشهورترین آنها همان کُهندز «سارویه» اصفهان است، که گویند تهمورث پیشدادی ساخته قدیم در داخل شهرک «جی» (Gabiene/gai) یهودیه قرار داشته است<sup>(۵)</sup>. استرابو (XV,3,3) آن را با کاخهای شاهی شوش و تخت جمشید و پاسارگاد بر سنجیده؛ مؤرخان اسلامی آنجا را نیز (همچون «سارو» همدان) مخزن سلطنتی یاد کرده‌اند. البته خزانه تخت جمشید هم «ساروک» (Sārūka) نام داشته، از ریشه «S-r-k/s-r-w-k» فارسی باستان (مرتبط با

۱. مجمل التواریخ (ابن شادی)، ص ۵۲۱.

۲. گفتار «پ.اذکائی» (در) مجله باستانشناسی و تاریخ، دوره ۲، ش ۲ (بهار ۱۳۷۶)، ص ۶۵. / تاریخنگاران ایران (پ.اذکائی)، ۱۳۷۳، ص ۱۱۳. / *First Encyclopaedia of Islam* (ar.Margoli-outh), III, P.242.

3. Grundriss der Iranischen Philologie (F.Justi), 2b, P.407. / مینوی خرد، ترجمه تفضلی،

۱۳۵۴، ص ۱۴۱.

۴. اخبار البلدان (ابن فقیه)، نسخه خطی در مشهد، ۵۲۲۹، گ ۱۱۳. / البدء و التاريخ (مقدسی)، ج ۶، ص ۴ و ۹۹. / فارس نامه (ابن بلخی)، ۱۳۴۳، ص ۳۸-۳۹. / عجائب المخلوقات (طوسی همدانی)، ص ۱۶۲. / آثارالبلاد (قزوینی)، بیروت، ۱۹۶۰، ص ۹۹.

۵. سَنی ملوک الارض (حمزه اصفهانی)، بیروت، ۱۹۶۱، ص ۳۱-۳۲. / الفهرست (ابن ندیم)، ص ۳۰۱. / محاسن اصفهان (مافروخی)، ترجمه آوی (سده هشتم)، طبع اقبال، ص ۱۵.

«s ālā» سانسکریت و «hall» انگلیسی) اصطلاحی از برای «دژ هزارتوی شگفت نما» (Labyrinthe) که در زبان مادی و سغدی و پهلوی به صورت «سارباگ» عموماً به معنای «برج و بارو» باشد. همین «سرباگ» (ساروگ) چنان که در بوندهشن آمده، در مورد «تخت جمشید» همانا به مثابت مکان «وَرجم» (=قلعه جمشید) خود نامجای دامنه کوه «یمه گان» (=جایگاه جم) می باشد، که با ارک «سارو» جمکرد همدان در دامنه کوه الوند قابل قیاس است.<sup>(۱)</sup> در معنای کلمه «سارو» نویسندگان قدیم آن را مرادف با «شیفتو/شیفته» (concrete) یاد کرده اند<sup>(۲)</sup>، که «ساروج» فارسی نوین هم از صورت پهلوی «چاروگ» بدان معناست، یعنی «دژ» و مستحکمه ای که از آن ساخته شده باشد.<sup>(۳)</sup> در عین حال، به نظر ما، «سارو» هم به معنای «همبسته و سُتوار» (concreted) در زبان مادی باستان ظاهراً مفهوم «وحدت» و «پیوند» را می رسانده، چنان که نماد آیینی کاخ «ساروگ» هگمتان درست به مانند «دورانکی» (Duranki) های بابلی معبر از «پیوند زمین با آسمان» بوده است.

اما در روایت یهودی راجع به مبدأ و بنای همدان به نقل از هشام کلبی (م ۲۰۶ ق) آورده اند که «همدان و اصفهان دو برادر بودند از فرزندان فلوج بن سام بن نوح»<sup>(۴)</sup>؛ فلوج همان «فالج» (Peleg) در تورات یهودان، یکی از دو پسر «عابر» (Eber) بن شالح (Salah) بن ارفکشاد (Arphaxad) بن سام (Shem) بن نوح (Noah) باشد که در ایام وی زمین منقسم شد.<sup>(۵)</sup> نامویژه «Peleg» آشکارا عبری شده نامجای «پهلگ» (Pahlag) وجهی از «پرتوه» (Parthava) است؛ ولایت های مادبزرگ را از دوره پارتیان (=پهلوانان) یا اشکانیان (سده ۲ ق.م بعد) بدان می خواندند، از اینرو اصفهان و همدان دو شهر بزرگ از ولایات «پهله» بوده اند<sup>(۶)</sup>؛ در ضمن، باید دانست که انتساب بنای شهرها به دو برادر، بُنمایه ای مانند افسانه رموس و رمولوس بانیان شهر رُم داراست.

1. *Memorial Jean de Menasce* (ar.Gershevitch), pp.54,68.

۲. محاسن اصفهان (مافروخی)، ص ۱۶-۱۷.

۳. گفتار «صادقی» (در) مجله باستانشناسی و تاریخ، ش ۸-۹، ص ۴۲.

۴. مختصر البلدان (ابن فقیه)، بریل، ص ۲۱۷. / مجمل التواریخ (ابن شادی)، طبع بهار، ص ۵۲۰.

۵. سفر پیدایش، باب ۱۰، آیات ۲۴-۲۵. / کتاب اول تواریخ ایام، باب ۱، آیات ۱۷-۱۹.

۶. گفتار (در) باباطاهرنامه (پ.اذکائی)، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۷۱-۱۸۱.

۳. کاسی شهر: پیشتر گذشت که بر حسب زمان اسطوری «شوملیا» الهه کاسیایی یا «هومایه» مادی، جایگاه کنونی همدان نظر به قرائن معین دیگر، بایستی دستکم از اواسط هزاره سوم (ق.م) احتمالاً به صورت «دِه‌دِژ»، نشیمن اقوام کاسیایی بوده باشد. چه دانسته است که قبایل «کاسی» (Kassu/Kassite)<sup>۷۷</sup> با منشأ Nordic (= شمالی) از اقوام هند و اروپایی (Asianic) قفقازی (زبان) که احتمالاً با ساکنان «عیلام» باستان قرابت داشتند، نخستین بار (طی سده ۲۴ ق.م) پادشاه پیشداد عیلامی «پوزوراینشوشیناک / Puzur - Inshushinak» در کتیبه خود از کشور ایشان در شمال عیلام با نام «کاشن» (Kashshen) یاد کرده است؛ همین امر حاکی از آن است که کاسیان نام خود را به سرزمینی داده‌اند که مدتها پیش، یعنی از آغاز هزاره سوم (ق.م) در آنجا زندگی می‌کردند.<sup>(۱)</sup>

سرزمین اصلی کاسیان در نجد ایران جبال زاگروس، شامل لرستان کنونی (جنوباً) تا حدود زربینه رود (جغتو) کردستان و زنجان (شمالاً) و دشتهای همدان و قزوین تا حدود کاشان (شرقاً) که به گونه آرمنده یا کوچنده، غالباً نیمه کوچ نشین در آن منطقه می‌زیستند (از ماد تا پارس) و چون اصطلاح «کاسی» مفهوم نژادی وسیعتری از تسمیه قوم واحد داشته، اقوام زاگروسی مانند لولوبی و گوتی و کوسی و کاسپی را هم شامل می‌شده است. آوازه جهانی کاسیان بیشتر از آنروست که طی هزاره دوم (سده ۱۸ تا ۱۲ ق.م) بر میانرودان و سرزمین بابل سلطه و حکومت یافتند؛ و حتی بر کشور عیلام نیز چیره گشتند (سده ۱۶ ق.م) تا آن که در ترکیب و اختلاط با قبایل آریایی مهاجر به ایرانزمین - مادان و ماننایی و پارسان - (از اوایل هزاره یکم ق.م) بالمره تحلیل رفتند<sup>(۲)</sup>. آثار تمدن و فرهنگی بسیاری از ملت «کاسی» یا اقوام ماقبل «مادی» در منطقه مزبور، میانرودان و سوریه شمالی / جنوب ترکیه برجای مانده، نامجاهای مختلف

1. *History of Early Iran* (G.Cameron), PP.16,37,89-92/*The Camb.His.Iran* (ar./Diakonoff), v.2,PP.40,44/*Iran* (from earliest time to the Islamic conquest), R.Ghirshman,1954,PP.64-65./ ص ۱۶۱-۱۶۲. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ترجمه کشاورز، ۱۳۴۵، ص ۱۶۱-۱۶۲. درگزین تا کاشان (پ.اذکائی)، ۱۳۷۲، ص ۱۲۲-۱۲۳.
2. *Reallexikon der Assyriologie...* (ar.J.Brinkman), V(1980),P.464f./ *A.J.S.L.* (ar.A.Olmstead), no.36,P.120f./ *IRAN* (J.B.I.P.S), XXV (1987), PP. 13,16f,(ar.R.Zadok)/ درگزین تا کاشان (پ.اذکائی)، ۱۳۷۲، ص ۱۳ بعد.

«بیت کاسی» (= «باکسایا» در عراق)، «فرقیسیا» (= «کارکاسیه» در سوریه) و «قرقیسین» (در ناحیت همدان و قزوین) بالاخص خود نامشهر «کاشان» کهن در ایران، برخی یا بیش از لایه‌ها و یا همه تپه‌های باستانی مشهور باقی از هزاره‌های خالی (پنجم تا یکم ق.م) مانند «سیلک، گیان، گودین» و جز اینها به طور کلی تمام جنگ‌افزارها و اشیاء مفرغی پرآوازه لرستان (از هزاره ۲ و ۱ ق.م) مربوط به قبایل کوهی - دشتی «کاسی» می‌باشد.<sup>(۱)</sup> تعداد زیادی از بلاد و امکنه و ایالات غربی ایرانزمین که در سالنامه‌ها و جنگنامه‌ها و فتحنامه‌های آشوری (از سده ۱۲ تا ۷ ق.م) یادگردیده، همانا شهرها و ماندگاه‌های اقوام کاسیایی می‌باشد.

یکی از آن شهرها «کار-کاشی»<sup>v</sup> (Kār-Kassi) در ایالت مادی «بیت - کاری» (Bit-Kāri) منطبق با ناحیت «همدان» کنونی بود، که خداوند آنجا نخستین پادشاه «ماد» فرائورتس خشت‌ریتی / Phraortes Xsathrita (۶۷۴-۶۵۳ ق.م) فرزند «دیاکو/دیوکس» مادی مشهور، از آنرو آشوریان او را به حکومت «بیت کاری» (تقریباً استان کنونی همدان) منصوب کردند، که چون در خاک آشور تربیت یافته بود، هنگامی که اتحادیه قبایل ماد فراخوان حکومت «بیت دیاکو» (= خاندان «دهخدای» مادی) شد، صلاح دیدند که تربیت یافته خود را در ایالتی دورتر از حیطه تنفذ محلی و عشیرتی او (-«مادی» ساگارتی بین زنجان و میاندوآب) حکومت دهند. بدین سان، وی از مقام «ویس پتی» (= دهخدا/رئیس قبیله) ساگارتی به مقام «دهیوپی» (دیاکو/دهاکی = کشوربان/خشت‌ریاوان / ساتراپ) ارتقاء یافت؛ لیکن او با همدستی دو «دهیوپت» دیگر ایالت «مادی» مذکور و ایالت «شپردا»<sup>v</sup> Šaparda (= «شراء» کنونی دهستان بزرگ شرقی همدان تا حدود «ساوه») بر ضد سلطه آشوری قیام کردند (سال ۶۷۳ ق.م) که ریاست خشت‌ریتی/کشتریتا و رهبری او در قیام مزبور بلامعارض بود، ظاهراً هم به او سمت پیشوای اتحادیه قبایل مادی برگزیده شد، بدین سان پادشاهی مادان بنیاد گردید، دِه‌دِژ کهن و بزرگ «کارکاشی» (= قرارگاه کاسیان) هم که اینک بیت اجتماع قبایل ماد (= هنگمتانه / همدان) شده بود، طبعاً به پایتختی پادشاهی ایشان معین گردید.<sup>(۲)</sup>

۱. درگزین تا کاشان (اذکائی)، ص ۱۴۶-۱۵۴.

2. *History of Early Iran* (G.Cameron), P.178./ *The Camb.His.Iran* (ar.Diakonoff)/

اما «بیت کاری» نام باستانی ایالت همدان که مرکز آن «کارکاشی» (= ماندگاه کاسیان) یاد شده، نظر به اجزاء مشابه «کار» و «کاری» در ترکیب این دو نامجای، دیاکونوف هر دو را وجهی (اسم و صفت) از کلمه اکدی «کار/کارو» (پیشگفته در بهر ۱) به معنای «ماندگاه/لنگرگاه» پنداشته، از اینرو «بیت کاری» را به «خانه مهاجران/ ماندگاہیان» تعبیر نموده است.<sup>(۱)</sup> در حالی که اولاً «کار» (Kar) اکدی فقط به مثابه جزء اول کلمه در ترکیب با اسامی بکار می‌رود<sup>(۲)</sup>، ثانیاً اسم «کاری» (Kāri) در کتیبه‌های آشوری پسین تنها وقتی مرکب با «بیت» ذکر شده، که دستکم دویست سال از استقرار مهاجران آریایی در منطقه مزبور گذشته، اتحادیه قبایل «ماد» با پیدایی صنفی از سپاهیان و رزم آوران ملی قوام سیاسی - نظامی گرفته است. لهذا کلمه «کاری» وجه وصفی از همان اسم جمع «کارا» (Kāra) مادی - فارسی باستان (پیشگفته در بهر ۱) به معنای People, Army، هنگ رزمی، توده سپاهی و نیز از لحاظ حَسَب به معنای «آزادمرد» است.<sup>(۳)</sup>

پس «بیت کاری» در وهله اول به مفهوم «مردمستان» (= دارالقوم، بیت الناس) و نیز به معنای «سپاه شهر» (= سپاهان/اسپهان)، دارالجند، قرارگاه نظامی، پادگان و لشکرگاه باشد. محققان واژه «کاره» فارسی باستان را معادل با «اسپاده» (Spāda) مادی باستان دانسته‌اند، با این تفاوت که «اسپاده» (= سپاه) ارتش حرفه‌ای را گویند؛ ولی «کاره» به مفهوم militia باشد، چنان که در سغدی، اولی «سپاهی» و دومی «مردم» معنی دهد.<sup>(۴)</sup> اگر چندان هم مطمئن نباشیم که اسم ایالت همدان باستان «بیت کاری» (کاریگان /

v.2, P.114./ *AH, ASSYRIA...* (ar.Diakonoff), ed. M. Cogan, 1991, P.17./

تاریخ ماد (دیاکونوف) ص ۲۶۷، ۳۳۱، ۳۴۱ و ۶۹۲

گفتار «پ.اذکائی» (در) *مجله باستانشناسی و تاریخ*، دوره ۳، ش ۲ (بهار ۱۳۶۸)، ص ۳۲. / *درگزین تاکاشان* (اذکائی)، ص ۱۴۷-۱۴۹.

۱. *تاریخ ماد* (دیاکونوف)، ترجمه کشاورز، ص ۲۶۷.

*The Camb.His.Iran* (ar.Diakonoff), P.83./ *AH, ASSYRIA...* (ar.Diakonoff), p.17.

2. *Ancient Mesopotamia* (L.Oppenheim), 1964, P.78./ *IRAN* (J.B.I.P.S), (ar.R.Zadok), XXV (1987), P.16.

3. *The Camb.His. Iran* (ar.Diakonoff), P.135f.

4. *A Political history of the Achaemenid Empire* (Dandamaev), tr.(in English) W. Vogelsang, Leiden, 1989, P.111.



کاریان) = «سپاهستان» و «آزادمردستان» بوده، اکنون یقین داریم که نامجای «کارگان/کاریان» در ناحیت فراهان همدان<sup>(۱)</sup> دقیقاً به مفهوم «بیت کاری» آشوری و جالبتر آن که قریه «آزادمرد آباد» با دژی استوار<sup>(۲)</sup>، پهلوی همانجا به وصف آمده است<sup>(۳)</sup>. این همان «کاریان» است که آتش کهن «آذرگشنسب» منسوب به کیخسرو اما مخصوص طبقه «رزمیان و سپاهیان» (=کاریان) در آتشکده مشهور «فردجان» همدان نزدیک آنجا بعدها به «گزنه» (شیز) آذربایجان انتقال یافت، آتشکده مشهور «کاریان» فارس نیز به معنا و مختص «سپاهیان» بوده است<sup>(۴)</sup>.

لیکن «بیت کاری» مادستان ظاهراً همچون «بیت دیاکو» (=خاندان دهخدايان) مفهوم خاص سیاسی هم دارد، چه همانا ریشه و گونه اسم معروف «کارن» (Kāren) معرباً «قارن» (Qāren) از همین کلمه «کاره» (=سپاه) در وجه وصفی و نسبت صنفی به معنای دقیق کلمه «سپاهوند/اسپهبد/سپهدار» می باشد. دانسته است که «بیت کارن/قارن» یکی از هفت خاندان بزرگ ملوک الطوائف در عهد اشکانی و ساسانی بوده، که پیشینه آنها به دوره هخامنشی می رسد<sup>(۵)</sup>. «کارن/قارن» هاتبار خود را به «کاوه» آهنگر (حسب فردوسی) در زمان «منوچهر» پیشدادی [ظ: نامزد «مانئانی» هاهمتبارمادان] رسانده، با عنوان کاوگان نگاهداری درفش کاویان در عهد ساسانی امتیاز خاص ایشان بود. بومگاه این خاندان را شهر «نهادند» همدان در سرزمین «ماه/ماد» یادکرده اند (قارن پهلوی ماهی جبلی) که البته در جاهای دیگر هم اقطاع داشته اند؛ منصب نظامی «کارن» (قارن) همپایه «اسپهبدی» در آن خاندان موروثی بوده، از اینروست که سران طایفه لقب «اسپهبد» داشته اند.<sup>(۶)</sup> چنین نماید که پیشینه خاندان

۱. تاریخ قم (قمی)، طبع طهرانی، ۱۳۱۳، ص ۱۱۷ و ۱۴۱.

۲. معجم البلدان (یاقوت)، طبع وستنفلد، لایپزیگ، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳. کرجنامه (دهقان)، اراک، ۱۳۴۲، ص ۲۰۱.

۴. مختصرالبلدان (ابن فقیه)، بریل، ۱۸۸۵، ص ۲۴۶. ایران در زمان ساسانیان (کریستن سن)، ترجمه یاسمی، ص ۱۸۹. مزده یسنا... (معین)، ۱۳۳۸، ص ۳۱۷، ۳۴۱ و ۳۴۶. ببعد.

5. *The Cambridge History of Iran* (ed. & ar. Yarshater), V.3, 1986, XL, PP.11, 704.

6. *Iranisches Namenbuch* (F. Justi), PP.156-156./ *IRANICA* (Twenty Articles),

خاندانهای حکومتگر ایران باستان (مهرآبادی)، ۱۳۷۲، ۱۸۶-۱۸۷، (V. Minorsky), Tehran, 1964, PP.186-187.

ص ۱۸۶ ببعد.

«کارن /قارن» پهلوی به دوران پیش از پادشاهی مادان هم برسد؛ چه اگر «بیت کاری» همدان بنا به وجه لغوی «کاره» مورد نظر شود، حسب تعبیر داریوش یکم هخامنشی از این کلمه (DB1,33,...) که مراد سران و نژادگان بزرگ «ماد» می باشد، به دلایل منطقی چندی که جای ذکر آنها نیست، غرض از «بیت کاری» مادان در کتیبه های آشوری به نظر ما خاندان مشهور «هارپاگ» (Harpag) است که ذیلاً در بهره ۴ یاد خواهد شد.

اما «کار-کاشی» همدان که گذشت جزء «کار» (Kar) اکدی به معنای «حصار» (Wall)، «ماندگاه» (colony) یا «مهاجر نشین»، معادل با «هنگه» (hanga) مادی به معنای «مجمع و میقات» باشد، صورت یونانی آن را «Akessaia» (=شهر کاسیان) نوشته اند.<sup>(۱)</sup> که مأخذ آن دانسته نیست. به هر حال در زبان مادی به قیاس «هنگمتانه» (=مجمع مادان) ظاهراً مقر و میقات کاسیان، یعنی «گرکشی /کرکیسی» را «هنگه کاسیه» (Hanga-Kassia) می گفته اند که هم به قیاس «هنگمتانه / Hangmatana» - که سرانجام به صورت «همدان» (Hamadan) تطوّر یافته - آن نیز به صورت «همه کسی» (Hama Kassi) فرگشت پذیرفته است. خوشبختانه اکنون دو نامجای «همه کسی» در منطقه همدان، یکی قریه واقع در بخش «شراء» (-«شپردا» باستان) از درجین سفلا، دیگری قریه واقع در دهستان «سیمینه رود» (۳۰ ک.م.ش. همدان) وجود دارد، که هر دو دارای تپه های باستانی شناخته شده از هزاره های خالیه مشابه نوعی با «گیان» نیاوند و «گودین» اسدآباد باشند<sup>(۲)</sup>. لوح مفرغی (موزه متروپولیتن) که هرتسفلد ادعا نمود آن را از شمال همدان بدست آورده، متضمن نبشته ای به اکدی با نقش شاهک کاسی «ابدانه» (Abdadāna) از سده ۹ ق.م<sup>(۳)</sup>، احتمالاً از «همه کسی» (=کاسی شهر) مزبور یافته است.

اما جایگاه کاسیان درخود شهر همدان، «کارکاشی» مزبور که مادان شهر شاهی «هگمتانه» خود را حسب روایت هرودوت (I,98) برگرفته یا در کنار آن بنا کردند<sup>(۴)</sup>، به نظر ما بایستی همان «تپه پیسای / Tappe-Pisā» علی آباد (۲ کیلومتری شمالغربی)

1. Iran (from earliest time to the Islamic conquest), R.Ghirshman, P.65.

۲. گفتار «مهریار» (در) آثار، ش ۷-۹، ۱۳۶۱، ص ۷۶ بعد.

3. IRAN in the ancient East (Herzfeld), Oxford, 1941, P.195./

گفتار «ملک زاده» (در) پایتخت های ایران، تدوین کیانی، ۱۳۷۴، ص ۱۰۰.

۴. گفتار «ملک زاده» (در) پایتخت های ایران، ص ۹۵، ۱۰۸ و ۱۱۶.

همدان، واقع در ۲/۵ کیلومتری شمال «تپه هگمتانه» معروف باشد. تپه «پيسا/پيسها» (=تپه جذامي ها) که نیز به «اُروس باغی» (=باغ روسها) اشتها دارد، تپه باستانی بزرگی است که شارل دوفوسه (Ch.Fossey) استاد آشورشناسی «کالج فرانسه» در سال ۱۹۱۳ م، ضمن حفاری در آنجا به یک رشته «بافتهای معماری» می‌رسد که آنها را مشخص نمی‌کند؛ اما اشیاء مفرغی مکشوفه از آنجا یکسره با تمدن لرستان مطابقت دارد، که البته آنها را متعلق به دوره مادها دانسته‌اند<sup>(۱)</sup>. لیکن اقدم آشیانی که هیأت دمورگان (Demorgan) ظاهراً از همین «تپه پيسا» همدان یافته است، متعلق به نیمه هزاره سوم و اصولاً کهن‌ترین یافته‌های باستان‌شناسی در همدان، همانا مربوط به نیمه دوم هزاره سوم (ق.م) می‌باشد.<sup>(۲)</sup> مطالعه اجمالی حاکی از آن است که تپه پيسای مزبور احتمالاً مربوط به اواخر هزاره دوم ق.م (کاسی - مادی) تا دوره هخامنشی است؛ پاره‌ای از آثار و خشتها و سفالینه‌های آنجا با آثار مشابه مادی «تپه نوشیجان» (ملایر) و «گودین تپه» (اسدآباد) و «تپه همه کسی» (درجزین) قابل مقایسه است.<sup>(۳)</sup> اینک اگر بخواهیم اثری هم از نامجای «کاسی شهر» باستان همدان در متون قدیم نشان دهیم، احتمالاً در روایت منقول از کتب سریانی درباره «آن کس که همدان را بساخت»، با تصحیح جزئی حرفی به صورت «کرقیس بن حلمون/حلوان» باشد<sup>(۴)</sup>، که هم در قیاس با همان «قرقیسیا/کرکیسوم» شمال سوریه<sup>(۵)</sup>، نامویژه «کرقیس» (=کرکیسی/کارکاشی) در واقع معبر از نامجای «Alman/Holwan» (در قلمرو قوم Guti کاسیایی) و همین خود وجهی از اسم «Alwand» کوه همدان است.

۴. مادی شهر: اما روایت آپوکریفای یهودی (Judith, I, 1-14) بانی ارک هگمتانه (Akhmetha) را فرمانروای مادان «ارفکشاد» (Arphaxad/Arpachshad) یاد کرده، که در سال دوازدهم پادشاهی بُخت النصر بابلی (Nebuchadne II, 604-562 B.C.) -

گفتار «ملک زاده» (در) پایتخت‌های ایران، 1.IRANICA ANTIQUA (Chevalier), P.251./

ص ۹۹ بعد

۲. گفتار «ملک زاده» (در) پایتخت‌های ایران، ۱۳۷۴، ص ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۹.

۳. گفتار «مهریار» (در) آثار، ش ۷-۹، ۱۳۶۱، ص ۸۵ بعد.

۴. اخبارالبلدان (ابن فقیه)، نسخه خطی در مشهد، ۵۲۲۹، گ ۱۱۲ / مجمل التواریخ (ابن شادی)، ص

۵۲۱ / معجم البلدان (یاقوت)، طبع وستنفلد، لایپزیگ، ج ۴، ص ۹۸۱.

۵. قاموس کتاب مقدس، ص ۷۲۴.

zzar (-یعنی در سال ۵۹۲ ق.م) آنجا را ساخته است<sup>(۱)</sup>. روایت ایرانی «ارفخشد» (Arfaxad) مذکور را جدّ «جمشید» - که همدان را ساخته - می‌داند (نک: بهر ۲) بدین نسب که «جم بن و یونجهان بن شالح بن ارفخشد بن سام بن نوح» آنجا را ساخت و «سارو» نامید<sup>(۲)</sup>. اینهمانی نامشناخت (onomastic identification) «ارفخشد» مادی در متون مختلف از این قرار است: Arpoxais نام تبار سکایی (هندوایرانی)<sup>(۳)</sup>، Arbaku (اکدی - آشوری)، Harpagos/Arbakes (یونانی)، Arpa-Xsaythiya (?) یا Arpagha (مادی-فارسی)، Arxa (ارمنی)، Haraka (عیلامی)، اربق/Arbaq (عربی) و Arpaksad (انگلیسی). او که نام تبار (Eponym) ایرانی کهن داشته<sup>(۴)</sup> - نامزندی (Ethnonym) که طی فهرست اقوام قدیم در تورات یهود<sup>(۵)</sup> یکی از پسران سام/Shem بن نوح/Noah همبر با نامزند «مادا» (Madai) یکی از پسران یافت Japheth/ بن نوح و جدّ اعلای ابراهیم Abram/ یاد گردیده<sup>(۶)</sup> - همو (Arbag) را دهاک/Dahāk (ضحاک) ایرانی دانسته‌اند،<sup>(۷)</sup> که همانا Diaku (آشوری) / Deioces (یونانی) فرمانروای ایالت «مادی» (۷۲۷-۶۷۵ ق.م) یا حسب هرودوت (I, 97-98) نخستین پادشاه مادوبانی «هگمتانه» بوده است.

بنابر رویدادنامه سربانی «کرخ بیت سلوک» (کرکوک) مبتنی بر منابع بابلی، اربکس (Arbaces) پادشاه مادی در سال پانزدهم پادشاهی سارگون آشوری Sargon II (721-705 B.C) - یعنی در سال ۷۰۶ ق.م بر ضدّ سلطه آشوریان قیام کرد، شورش او شهرهای همدان و حلوان را هم گرفت، وی تا «گرمای» (کرکوک) پیش تاخت؛ سرانجام

۱. سفرنامه... گذشته و حال (جکسن)، ترجمه امیری، ۱۳۵۲، ص ۱۷۵. گفتار «پ.اذکائی» (در) مجله باستانشناسی و تاریخ، ص ۶۲.

۲. مجمل التواریخ (ابن شادی)، ص ۵۲۱. معجم البلدان (یاقوت)، ج ۴، ص ۹۸۳.

3. Herodot, IV, 5-6.

۴. نمونه‌های نخستین انسان و... (کریستن سن)، ترجمه تفضلی، ۱۳۶۳، ص ۱۷۰.

۵. سفر پیدایش، باب ۱۰، آیات ۲، ۲۲ و ۲۴. کتاب اول تواریخ ایام، باب ۱، آیات ۱۷-۱۹.

6. Hebrew Myths (The B.Gen.), R.Graves & Patai, P.153.

۷. الآثار الباقیه (طبع زاخائو)، لایپزیگ، ۱۸۷۸، ص ۸۷ و ۱۱۰. مجموعه مقالات (معین)، ج ۲ (۱۳۶۷)، ص ۶۱. Iranisches Namenbuch (Justi), P.20.

در پیکار با آشوریان در کیلیکیه (Kilicia) آسیای صغیر کشته شد.<sup>(۱)</sup> متن جنگنامه خود سارگون فهرست ایالات ویران شده غرب ایران را طئی لشکرکشی سال ۷۱۴/۷۱۳ ق.م بدست می‌دهد، که متضمن اسامی ۴۵ نفر از سران قبایل ماد و از جمله «آرباکو/Arbaku» می‌باشد؛ البته آخرین لشکرکشی سارگون دوم هم به سال ۷۰۶ ق.م بوده است.<sup>(۲)</sup> کتزیاس (ح ۴۰۰ ق.م) که روایت مادی-سامی او درباره بنای شهر هگمتانه توسط ملکه «سمیرامیس» آشوری گذشت (بهره ۲) داستان شورش اربکس Arbaces مادی را هم به عنوان بنیانگذار دولت ماد که ۲۸ سال سلطنت کرد، حسب روایت دیودورسیسیلی (کتاب ۲، بند ۲۳ بعد) چنین آورده است که وی با همدستی «Be'le'sis» بابلی طئی سه جنگ و سرانجام با پشتیبانی بلخیان (باکتری‌ها) دولت آشور را برانداخت، نینوا را فتح کرد و تمام ثروتهای آنجا را به همدان آورد؛ پس با انقراض آشور مادان بر آسیا سیادت یافتند<sup>(۳)</sup>. اما محققان به خوبی دریافته‌اند که کتزیاس اسامی شهریان‌های مادستان و میانرودان همعصر خود را، جانشین «هووخشتره Huvaxsathra/» (۶۲۴-۵۸۵ ق.م) و «نابوپلازار» / Nabopolassar (۶۲۵-۶۰۵ ق.م) به عنوان شاهان ماد و بابل در براندازی آشور کرده است<sup>(۴)</sup>.

در هر حال، «اربکس» کتزیاس - «آرباکو» سارگون - «ارفشدد» / Arfaxad / یودیت و «اریق» بیرونی، قطعاً همان «هارپاگ» / Harpagos / «مادی هرودوت (۴۹۰-۴۲۵ ق.م) است، خاندان بزرگ و نامآوری که تمام این اسمها وجوهی از نام سردودمان آن می‌باشد؛ سرزمین دهخدایی یا کرده خدایی آنان در مادستان همان «بیت کاری» (=سپاهوند / کاریگان / اسپهبدیه / کارنها) که مرکز آن دهدژ «کارکاشی» (همدان) بوده است. آنان در جریده تاریخ همان صدر اعظم آخرین پادشاه ماد «آستیاگ» (۵۸۴-۵۴۹ ق.م) می‌باشد، که چون به علل سیاسی از پادشاه سگارتی تبار

1. *Les Villes de l'état Iranian* (aux e'poques Parthe et Sassanide), (N.Pigulevskaja), Paris, 1963, PP.39, 40, 46.

2. *History of Early Iran* (G.Cameron), P.154. / ۶۶۷ و ۲۷۸، ۲۷۷، ص تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۲۷۷ و ۲۷۸، ۶۶۷. / ۲۱۲-۲۰۹، ص Justi (in) *Grundriss der Iranischen philologie*, band II, PP.406-407, 409. تاریخ ماد (دیاکونوف) ص ۳۴، ۳۱-۳۵.

*History of Early Iran* (G.Cameron), PP.176, 216./

۴. نمونه‌های نخستین انسان و... (کریستن سن)، ص ۱۷۰. / تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۳۱ و ۷۷۹.

(زاکروتی) رنجیدگی یافت، رهبری توطئه بزرگان ماد را در براندازی سلاله دیاکویی (دهاکی / ضحاک) و برافرازی درفش پادشاهی هخامنش پارسی به عهده گرفت. همین که کوروش بزرگ (۵۵۹-۵۲۹ ق.م) به تختگاه ماد در هگمتانه رسید (۵۵۰ ق.م) حسب آن که مقام «سپهبدی» (کارن) در خاندان هارپاگ موروثی بود، فرماندهی سپاه ایران را یکسره بدو وا گذاشت؛ هارپاگ سرتاسر آسیای صغیر را - هنگامی که کوروش خود به تسخیر آسیای کبیر مشغول بود - برای وی فتح کرد.<sup>(۱)</sup> فاتح «یونیه» که خود فرمانروای «لیدی» بود، ظاهراً - به سبب خیانتی که کرده بود - وجهی و میلی در بازگشت به ماد و همدان نداشت؛ باید دانست که گویا پدر یا نیای او - یک «هارپاگ» دیگر، در رأس سپاه ماد در جنگ مشهور «هالیس» (Halys) بالیدیه شرکت داشته (۵۸۵ ق.م) و نیز چنان که فوقاً گذشت یک «هارپاگ / اربکس» دیگر در عهد سارگون (۷۲۲-۷۰۵ ق.م) طی نبرد با آشوریان در «کیلکیه» (Kilicia) آسیای صغیر کشته شده بود؛ فلذا مدفن اجداد وی در آنجا هم موجب تعلق خاطر گشته (سنگ نوشته‌های مزار خاندان هارپاگ به زبانهای یونانی و لیدیایی هم در آنجا به دست آمده) پس همانجا نزدیک به زادگاه «هرودوت» رحل اقامت افکنده، املاک و اراضی وسیعی هم در آسیای صغیر حاصل نموده؛ یکی از اخلاف وی همانا منبع شفاهی هرودوت در گزارش تاریخ ماد و پارس بوده است.

هنگام لشکرکشی داریوش یکم (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) به یونان، از یک «هارپاگ» دیگر با سپاهی نیرومند در محل «Mysie» (Hd, VI, 28) هم از حکومت ارثی هارپاگیان مادی در «لیکیه» (Iydia) و نیز از «ارباک» (هارپاگ) شتروپان «ماد» در زمان اردشیر دوم (۴۰۵-۳۵۹ ق.م) یاد شده؛ ولی خصوصاً یک «هارپاگ / اربکه» مشهور دیگر با گونه‌ای از همان نام تبار کهن «ارفخشد / اریکشاد»، حسب نویکنده داریوش (به سال ۵۲۱ ق.م) همانا «ارخه» (ارمنی) - «خرکه» (عیلامی) شورش‌پس «هلدیت» ارمنی باشد (DB3;78,91;4,28f) که به عنوان «نبوخذنضر» چهارم چند ماهی بر میانرودان جنوبی فرمان راند.<sup>(۲)</sup> هر چند گفته‌اند که اسم Harpag اشتقاق هندواروپایی ندارد<sup>(۳)</sup>

1. Herodot, I, 80, 108, 119, 123, 162-177.

2. Iranisches Namenbuch (Justi), PP.21,127, ۲۴/۲۱ ص تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۲۴/۲۱، PP.21,127, ۲۴/۲۱  
History of the Persian Empire (A Olmstead), 1970, ۵۶۲، ۵۴۱، ۵۴۰، ۵۲۰، ۵۱۴ و ۷۶۹.  
p.349. /The Cambridge His.v.2,p.562.

۳. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۶۹۹.

و یا اسم Arpaksād متضمّن واقعیت تاریخی نباشد<sup>(۱)</sup>، به عقیده ما نظر به جزء اوّل «ar-» که در هندی باستان به معنای «صُنع» (=آفریده)<sup>(۲)</sup> و جزء ثانی «baga/paga» (-بغ / بگ =خدا) که در اسامی ایرانی عهد «کاسی» مطرد است<sup>(۳)</sup>، بر رویهم Arbaka/Harpaga به معنای «خداآفرین» یا «خداداد» باشد؛ و در مورد جزء «-šād» (در Arfakhād) گفته‌اند که در اکدی به معنای «کوهستان» است، زیرا «Arrapkha» مضاف بدان با کوهستان «کرکوک» کنونی (منسوب بدو) اینهمانی می‌یابد<sup>(۴)</sup>.

باری، این که هرودوت (I, 98) بانی ارک و کاخ هگمتانه را «Deioces» رئیس مادان یاد کرده، چنان که Eusebius فنیقی (۲۶۴-۳۴۰ م) هم در تاریخ سنّواتی (Chronicon) خود گفته است که اکباتانه در سال ۴۷۸۴ گاهشماری جهانی، مطابق با هجدهمین «الْمِیاد» یعنی به سال ۷۰۸ ماقبل مسیح در زمان پادشاهی «دیوکس» مذکور بنا شده - که ۴۵ سال از شهر روم جوانتر است.<sup>(۵)</sup> برخی کوشیده‌اند که «ارفخشاد» (هارپاگ) بانی هگمتانه را (حسب «Judith» پیشگفته) با دیوکس / دیاگو مادی (۷۲۷-۶۷۵ ق.م) و یا با پسرش فرائورتس خسترتی (۶۷۴-۶۵۳ ق.م) اینهمانی کنند.<sup>(۶)</sup> چون چنان که گذشت، خاندان هارپاگ / اربکه از دیرباز به مثبت «بیت کاری» (=اسپهبدیه) ایالتی بر دِه‌دژ «کار کاشی» (کاسی شهر) همدان هم استیلا داشته‌اند، هیچ استبعادی ندارد اگر اسم عام «دیوکس / دیاگو» (Dāiukku) - یعنی «دهیائوکا» (= دهیوپت / دهخدای / شهربان) همدان هم برایشان افتاده باشد، چنان که «دیوکس» هرودوت نیز در واقع نخستین بار به مثبت «دهیائوکا» (=دهخدا / فرمانروا = «شَکْنُو») ایالت ماننایی «مسی» (سپس «مادای») یاد شده است. «مادای» مجاور با سرزمین ماننایی در درّه زریّنه رود (جغتو) واقع است، لذا معلوم نیست که اکباتانه (آن طور که هرودوت توصیف می‌کند) در زمان «دیوکس» تختگاه پادشاهی بوده باشد. آنچه مسلم است این که «اکباتانه» قلب ماد قدیم به شمار می‌رفت؛ و نظر به موقعیت

۱. سفرنامه... ایران، گذشته و حال (جکسن)، ص ۱۹۷ ح.

2. *Zoroastrian problems* (H.Bailey), P.XX-XXI.

3. *History of Early Iran* (G.Cameron), p.154.

4. *Hebrew Myths* (The B.Gen.), R.Graves & Patai, 1964, P.132.

5. Herzfeld, 186.

۶. سفرنامه... (جکسن)، ترجمه امیری، ص ۱۹۷ ح.

«چهارراهگی» اش طبعاً برای مرکز سیاسی کشور و محلّ اتحادیه قبایل مادیه رهبری دیوکس انتخاب شده، اما بسا که خود او همچنان در مقام «داوری» قوم خویش (ساگارتی) در همان «مادای» مستقرّ بوده است. خطای هرودوت در اینجاست که «دیوکس» را بانی دولت ماد دانسته، در حالی که او بنای استقلال مادان را نهاده، که هم از این بابت دولت آشور او را به سوریه تبعید نموده است.

بنیانگذار پادشاهی ماد بسا جانشین او فرائورتس خشتریتی (۶۷۴-۶۵۳ ق.م) بوده، که شش قبیله مادی را متحد ساخت و پایتخت نوین را در دل مادستان نهاد.<sup>(۱)</sup> خشتریتی، چنان که گذشت (بهره ۳) به عنوان شتروپان «کارکاشی» همدان با همدستی دیگر سران ماد بر ضدّ آشور قیام کرد (سال ۶۷۳ ق.م) از آن تاریخ رسماً بیت اجتماع و میقات قبایل ماد «هنگمتانه» (همدان) نام گرفت، هم از حدود ۶۷۲ ق.م آن شهر به پایتختی دولت ایشان گزیده شد. آنگاه در زمان پادشاهی کیاکسار / هوخستره Cyaxares/Uwakhisthar (۶۲۴-۵۸۵ ق.م) پس از دفع غائله قبایل کوچگر سکایی که مادستان و همدان تقریباً ۲۸ سال در اشغال آنها بود (۶۵۲-۶۲۵) آن پادشاه فرهمند که لقب خدای جنگ «بهرام» را هم یافته بود، با سازماندهی سپاه مادی به طرز نوین و با راهبری و راهبرد خردمندانه، سرانجام دولت تجاوز پیشه آشور را سرنگون کرد (۶۱۲ ق.م). پادشاهی مادان را بر آسیای متمدن آن روزگار بگسترد. فاتح نینوا تمام ذخائر سیم و زر و فنون فرمانداری و میراث فرهنگی آشور را به هگمتانه آورد.<sup>(۲)</sup> علمای یهود از دیرباز به موجب کتاب دانیال (۳۱/۵) کارستانی که «داریوش مادی» در تاریخ جهان نموده، او را با کوروش بزرگ، کمبوجیه یا داریوش یکم هخامنشی اینهمانی کرده اند، که البته هیچیک از فرضیه ها علی التحقیق صورت صحت و تأیید نیافته<sup>(۳)</sup>؛ اکنون نظر صائب و صحیح آن که او همانا «هوخستره» (کیاکسار) مادی بوده باشد<sup>(۴)</sup>.

۱. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۲۲۷، / PP.80,83, (ar.Diakonoff), *The Camb. His. Iran* 90, 109, 112-113.

2. *History of the Persian Empire* (A.Olmstead), P.32./ *Archaeological History of Iran* (Herzfeld), 1935, P.40./ *The Camb. His. Iran* (ar.Diakonoff), P.123.
3. *A Political history of the Achaemenid Empire* (Dandamaev), tr. (in English) W.Vogelsang, PP.11,49.
4. *Biruni Symposium* (ed.Yarshater), 1976, PP.53-55.



باری، شهر نوین اکباتان بر حسب توصیف هرودوت (I,98) که کاخی با هفت باروی دایره سان هم مرکز پیرامون، همانند طبقات هفتگانه «برج» های بابلی بوده، یحتمل اصطلاحاً «کیشو» نام داشته که به معنای حصارهای متحدالمرکز باشد<sup>(۱)</sup>، و از اینرو ظاهراً در اصطلاح محلی (کاسی-مادی) «سارو» گفته‌اند (رش: بهر ۲). یک چنین گرتۀ دایره سان در بنای شهر که همچون «بیرس نمرو» بابل می‌باشد، در بنای شهرهای حرّان (ترکیه) و دارابگرد (فارس) هم بکار رفت؛ حتی شهرهای «تیسفون» مدائن و «بغداد» عباسی-که از نمونه‌های شهرسازی منظّمانه‌اند- بر هیأت هگمتانه بنا شده‌اند.<sup>(۲)</sup>

جمعی از ایرانشناسان و باستانشناسان را، نظر به اشارت هرودوت در طرح کاخ که زمین آن «تپۀ مناسبی» است، اعتقاد بر آن است که اطلال قلعه مخروب واقع بر «تپۀ مصلّای» همدان، همانا ارک شاهی «اکباتان» بوده و کاخ بر روی آن قرار داشته است<sup>(۳)</sup>. متأسفانه مورّخان قدیم همدان - که آن همه از «ساروجمکرد» وطن خویش با دریغ و درد یاد کرده‌اند که «لگدکوب مردمان» شده است<sup>(۴)</sup>، اشارتی به «تپۀ مصلّا» نکرده‌اند؛ مسعودی هم که (در ۳۱۹ ه‍.ق) از «مصلّای» همدان یاد کرده<sup>(۵)</sup>، اشارتی ندارد بدین که بقایای ارک یا سارو بر آن واقع است. بعضی دیگر توصیف هرودوت (نیمۀ سده ۵ ق.م) از «اکباتان» را مبتنی بر حقیقت عینی نمی‌دانند، بلکه آن را یک افسانۀ مشهوری در باب «کنگدژ» سیاوش، یکسره متأثر از بُنمایه‌های بابلی می‌دانند، که همچون کاخ کاووس، هفت گنبد بهرام، تخت طاقدیس و جز اینها همگی همچو شهری که دیاکو بنا کرده نمودار طبقات هفت گانه آسمان بودند<sup>(۶)</sup>. اما گزارش مطابق با واقع درباره‌ی ارک افراشته اکباتان، همانا از «پُلی بیوس / Polybius» (ح ۲۰۴-۱۲۲ ق.م) باشد (کتاب ۱۰، فصل

۱. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ترجمۀ کشاورز، ص ۲۳۵.

2. *Ancient Mesopotamia* (L.Oppenheim), 1964, P.134.

۳. سفرنامه... (جکسن)، ص ۱۷۷-۸، ۱۹۶ و ۱۹۸.

*Ancient Persia and Iranian Civilization* (C.Hwart), 1976, P.29./ *First Encyclopaedia of Islam* (ar.D.Margoliouth), Brill, III, P.241.

۴. مختصرالبلدان (ابن فقیه)، ص ۲۴۱. ۵. مروج الذهب، طبع شارل پلّا، ج ۵، ص ۲۶۸.

6. *Arch. His.Iran* (Herzfeld), P.22./ *IRAN in the ancient East* (Herzfeld), P.200./ *Ancient Persia...* (Hwart), P.29./ ۲۸۴، ص ۱، ج ۱، مجموعه مقالات (معین)، ص ۱.

۲۷، بند ۶) که تخته‌گاه مادان را در دامنه کوه الوند بدون «بارو» (=حصار) وصف نموده، کاخ شگفت‌انگیز آنجا را در پایین ارگ یاد کرده که محیط آن بالغ بر یک کیلومتر می‌باشد. اوصاف مزبور راجع است به دوره هخامنشی و سنخ بنای آن مانند تخت جمشید بوده که در نیمگاه سده ۶ ق.م ساخته شده است.<sup>(۱)</sup> بنابراین، توصیف مزبور با آنچه درباره «سارو» گفته شد (بهر ۲) مطابق می‌آید، که بقایای آن «قلعه داراب» یا تپه هگمتانه کنونی می‌باشد.

نگره‌های باستانشناسان هم درباره تپه هگمتانه کنونی حاکی از «هخامنشی» بودن آن است، مگر آن که لایه زیرین آنجا را «مادی» بدانیم؛ نیز گفته‌اند که شهر مادی هگمتانه را نباید الزاماً در محوطه باستانی هگمتانه کنونی و یا در زیر شهر هگمتانه هخامنشی فرض کنیم، چه دلیلی وجود ندارد که هردو آنها بر هم منطبق باشند؛ هگمتانه مادی را احتمالاً بایستی در «تپه پیسای» پیشگفته (بهر ۳) جستجو کرد، که فاصله آن تا تپه هگمتانه ۲/۵ کیلومتر (در شمال غربی) است؛ بسا که هر دو در گذشته بخشهایی از یک شهر بزرگ بوده‌اند؛ و چنین نماید که تپه هگمتانه کنونی محل کاخهای پادشاهان، اما تپه پیسای مزبور بقایای شهری مسکون [کاسی شهر] بوده؛ چه آثار هزاره یکم (ق.م) در تپه پیسا حاکی از تغییر محل شهر مادی از آنجا به شهر هخامنشی (تپه هگمتانه) می‌باشد، تپه پیسای همدان قرن‌ها قبل از پیدایی و شکل‌گیری تپه هگمتانه معمور و مسکون بوده است.<sup>(۲)</sup> بنابر آنچه درباره طرح «مدائن» گونه همدان باستان فوقاً گذشت، نیز آنچه درباره تفرق معابد و قلاع و قصور و مساکن پیرامون آنجا می‌دانیم؛ و بر حسب اطلاعات جغرافیایی که از دوران اسلامی درباره پراکندگی و ناپیوستگی کوی و برزنها و راسته‌های شهر بدست می‌آید، شاید بتوان نتیجه گرفت که همدان هم از دیرباز مجتمع «مدینه»‌های دور از هم بوده، یعنی همان مصداق عینی «مدائن» قدیم را داشته است. جای بدبختی است که پشته خاک همدان هنوز برای

۱. سفرنامه... (جکسن)، ص ۱۷۶-۱۷۷، P.22./ *Arch. His. Iran* (Herzfeld),

*IRAN in the ancient East* (Herzfeld), P.200./ *Persian Cities* (L.Lockhart), 1960, P.90

۲. گفتار «مهریار» (در آثار، ش ۷-۹، ۱۳۶۱، ص ۱۱۳./ گفتار «ملک زاده» (در پایتخت‌های ایران، ص ۱۰۳-۱۰۷).

فرهنگ مادی کاوش نشده، تا شاید مادان به زبان ایرانی خودشان با ما سخن بگویند.<sup>(۱)</sup>

۵. پارسى شهر: کوروش بزرگ هخامنشى (۵۵۹-۵۲۹ ق.م) چنان که سالنامه بابلی «نابونید» حاکی است، آخرین پادشاه مادی آستیگ «Ištuwegu/Astyag» (۵۸۴-۵۴۹ ق.م) را به سال ۵۵۰ ق.م در جنگ شکست داد، تختگاه شاهی هگمتانه (Agamatanu) را تسخیر کرد؛ و تمام ثروت و ذخائر گرانبهای زرین و سیمین آنجا را به «انسان» منتقل نمود.<sup>(۲)</sup> کوروش، به روایتی صحیح، آستیگ را محترمانه به حکومت برکانی Barcani/ تبعید کرد، که همانستی این نامجای با «Hyrcani» (گرگان) محلّ تأمل شده است.<sup>(۳)</sup> لیکن این همانجاست که کوروش پادشاه مغلوب لیدی «کروسوس» را هم به آنجا - «Barene» نزدیک همدان - تبعید کرد؛<sup>(۴)</sup> و این همان جاست که در سالنامه سارگون دوم آشوری به صورت «بریکانو / Barikanu»<sup>(۵)</sup> و در جغرافیای بطلمیوس (...) به صورت «Parāxana» بین همدان و کاشان یاد شده،<sup>(۶)</sup> سپس به عنوان یک ساتراپی پارتی و بعدها هم به مثابت ناحیه اُسقفی «Barene» مذکور گردیده است.<sup>(۷)</sup> همانستی این نامجا، به نظر ما، Farhān/Brāhān/Farāhān از نواحی همدان،<sup>(۸)</sup> و به قرائن دیگر نیز قطعی است. نامزند «Paricanii» که مقرون باسکایان در جزو مادان یاد شده،<sup>(۹)</sup> در زمان آستیگ جزو شتروپانی‌های مادستان بود، بسا «Parikan» اسرارآمیز اوستا نیز یادآور خاطره ساکنان غیر ایرانی پیشین بوده باشد،<sup>(۱۰)</sup>

1. *History of the Persian Empire* (Olmstead), P.33.

2. *Grundriss der Iranischen Philologie* (ed.Geiger), ab.2, p.415./ *Ancient Persia...* (Hwart), PP.34,36./ *History of the Persian Empire* (Olmstead), P.37./ *The Camb.His. Iran*, (ar.Diakonoff), v.2, P.146./ *ibid*, (ar.Oppenheim) PP. 538, 564.

۳. تاریخ ماد (دیاکونوف) ص ۲۵۰ و ۷۶۹ / *The camb.His.Iran* (Diakonoff).P.148

*A Political history of the Achaemenid Empire* (Dandamaev), P.16.

4. *History of the persian Empire* (Olmstead), P.40.

5. *The Camb.His. Iran* (ar.M.Cook), v.2, P.258.

6. *Zur Historischen Topographie von Persia* (W.Tomaschek), P.16.

7. *The Greek in Bactria & India* (W.Tarn), 1951, P.443.

۸. معجم البلدان (یاقوت)، ج ۳، ص ۸۶۷، ۸۷۰ و ۸۸۷

9. *Herodot* , III, PP, 92, 94; VII, PP. 68, 86.

۱۰. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۳۰۹، ۴۱۵، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۴۴، ۷۲۹ و ۷۳۰.

به نظر ما با نامجای «پراخان/فراهان» همدان منطبق است. تاریخنگار قم گفته است که فراهان را «فراهان بن همدان» بنا کرده، رُستاقی است بین همدان و اصفهان که فارجان هم به قرب آن باشد، کارجان / کاریان (سپاهیان/رزمیان) پیشگفته (در بهره ۴) هم از طسوج فراهان است، آتشکده «فردجان» کاریان (بهره ۴) هم به نزدیک آنجا و به ویژه «خوره آباد» (=بیت الشمس) نیز در آن ناحیه بوده است.<sup>(۱)</sup>

باری، دیگر «انسان» برای کوروش نمی‌توانست مرکز فرمانروایی باشد؛ پس هگمتانه مادان یکی از پایتخت‌های سه گانه شاهنشاهی پارسی (شوش و همدان و بابل) و خصوصاً تختگاه تابستانی ایشان شد.<sup>(۲)</sup> هم از آنجا کوروش تسخیر «لیدی» آسیای صغیر را -که از زمان «هوخستر» مادی متوقف شده بود و جهت همت قرار داد (آوریل ۵۴۷ ق.م) از گردنه بالای شهرگذشت و به «دریند آسیا» در دل زاگروس رسید. او پس از فتح ساردیس پایتخت لیدی کروسوس (Croesus) پادشاه را محترم داشت، اما گنج خانه او و دیگر لیدیان را برگرفت و همراه با خود او به هگمتانه آورد (Hd.I,153) و چنان که گذشت «کروسوس» در Barene (=فراهان) همدان نشیمن یافت.<sup>(۳)</sup> آنگاه کوروش پس از فتح بابل بهار و تابستان سال ۵۳۸ ق.م را در هگمتانه گذراند، هم از کاخ خود در آنجا فرمان ساختن خانه خدا را در اورشلیم صادر کرد (عزراء، ۶، ۳-۵) و بر طبق یک لوح بابلی دانسته می‌آید که کوروش سال دیگر هم (۵۳۷) همچنان در همدان بسر برده است.<sup>(۴)</sup>

درباره مرگ یا کشته شدن دومین پادشاه هخامنشی کمبوجیه / Cambyses (۵۲۹-۵۲۲ ق.م) روایت هرودوت (III,62,64) حاکی است که هنگام بازگشت از مصر در «اگباتانه» سوریه نزدیک کوه کرمل / Carmel واقع شده است.<sup>(۵)</sup> بایستی

۱. تاریخ قم (قمی)، طبع طهران، ۱۳۱۳، ص ۲۶، ۷۸، ۸۸ - ۸۹، ۱۱۷ و ۱۴۱.

۲. سفرنامه... (جکسن)، ص ۱۸۰ و ۱۹۹. / *Grundriss der Iranischen Philologie* (ed. Geiger) ab.2.P.300./ *History of the Persian Empire* (Olmstead), PP.162,163./

میراث باستانی ایران (فرای)، ترجمه رجب نیا، ۱۳۶۸، ص ۱۳۴ و ۱۶۱.

3. *History of the Persian Empire* (Olmstead), P.40.

4. *ibid*, PP.57,58.

5. *Ancient Persia and Iranian Civilization* (C.Hwart), P.49./ *History of the Persian Empire* (Olmstead), P.92

درباره وجود حقیقی «اگباتانه» (همدان) سوریه توضیح داد که این امر به جریان کوچ پیوسته طوایف بین سوریه و ماد در عهد باستان بر می‌گردد، چنان که بطلمیوس در **جغرافیای خود** (VI,2,6) از این مسیر به «سیرومدیا» (Syromedia) تعبیر نموده؛ و هم باید دانست که رهبر مشهور قبایل ماد دیاکو/دیوکس (Daiukku/Deioces) در سال ۷۱۵ ق.م، سارگون (دوم) آشوری او را به سبب سرکشی و استقلال‌طلبی دستگیر نمود و همراه با خانواده‌اش به «حما» (Hamath) سوریه تبعید کرد.<sup>(۱)</sup> در واقع کمبوجیه هخامنشی در همین شهر «حما» در گذشته،<sup>(۲)</sup> که ظاهراً وجهی است از کلمه «Ham+ Matha» (قس: «Ahmatha» آرامی-عبری) یا همان Agbatana/Hangmatana به معنای «مجمع مادان»؛ و بی‌گمان «اگباتان/حما» در سوریه یک ماندگاه (Colony) مادی نشین در آن سوی مسیر «سیرومدیا» بوده است. آنگاه در باب گئوماتا/Gaumāta مغ/Magian مشهور به اسم بردیا/Bardiya برادر کمبوجیه یا سمردیس دروغین/False Smerdis (به سال ۵۲۲ ق.م) که حسب نویسنده داریوش یکم (DB1, 35-60) در «پیشی یائووادایا/Paiši yāuvādāyā» نزدیک به کوه آرکدریش/Arakadriš به پادشاهی قیام کرد (۱۴ ماه و یاخنه) و سرانجام در روز دهم ماه «باگیادیش» همراه با مغان هوادار خود در قلعه «سکایه اوواتیش/Sikayauvatiš» در ناحیت «نیسای» (Nisāya) مادستان کشته شد،<sup>(۳)</sup> نظر به آن که کودتای گئوماتای مغ یک شورش مادی تلقی گردیده، بعضی از محققان مکان «پیشی یا اودای» (نزدیک کوه ارکدریش) را در سرزمین ماد ممکن می‌دانند،<sup>(۴)</sup> ولی اجماع علمای دیگر بر آن است که اصولاً قیام گئوماتا در فارس آغاز شده، جایگاه مزبور هم بایستی در آن سرزمین جستجو شود.<sup>(۵)</sup> اما معنای این نامجای که مرکب از

۱. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۲۵۲، ۲۸۳، ۴۰۷ و ۴۱۵. / *Camb. His.Iran* (ar.Diakonoff), PP. 78,83,90.

2. *Grundriss der Iranischen Philologie* (ar.F.Justi), 2b, P.425.

3. *Old Persian* (R.Kent), PP.117-118. / ایران (در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی)، داندامايف، ترجمه روحی ارباب، ۱۳۵۲، ص ۳۴۴.

۴. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۳۲۲.

5. *Old Persian* (Kent), PP.163,194. / *A Political History of the Achaemenid Empire* (Dandamaev), P.96. / ایران... (داندامايف)، ص ۱۹۶.

«Paišiya» (=نوشتار) + «Uvāda» (=جایگاه) است، بر رویهم مرکز بایگانی و نوشتارهای نهانی (در) پاسارگاد باشد،<sup>(۱)</sup> که البته یک چنین «مرکز اسناد» دولتی هم در هگمتانه پایتخت ماد وجود داشته، ذیلاً یاد خواهد شد؛ ولی صورت تطوّر یافته نامجای مزبور بسا «فیسيجان» (Phisi-gān) باشد، چنان که به نقل از پلینی (تاریخ طبیعی، ۶، ۴۳) «فیزی گنزکه» (Phis[i]ganzaga) در جزو شهرهای مادستان یاد شده، که جزء «فیزی» (Phisi-) به گونه «شیچ» (Šīci) در نامجای «شیچیگان» (=گنجخانه) مشهور «شیز» تخت سلیمان قراأت شده است.<sup>(۲)</sup> در این صورت، «فیشجان» (فشجانتن) دارابگرد فارس که در فتح عربها اصطخر را یاد شده (۲۹ هـ) و عامربن گریز آنجا را در غیر صلح با «هیربد» گشوده،<sup>(۳)</sup> ظاهراً بایستی همان «پیشی یاوادای» ارکدریش گئوماتای مغ بوده باشد.

هم چنین، «فیسيجان/پیشیگان» (=خزانة مذهبی/گنجخانه دولتی / مرکز اسناد) علاوه بر هگمتانه (نک: پایین) دستکم در سرزمین ماد (جبال) از دو «فیسيجان» دیگر یکی در رُستاق طبرش/تفرش همدانی،<sup>(۴)</sup> و دیگری در سیمینه رود و (شمال) همدان اطلاع داریم. اما قلعه «سکایاواتیش» در ناحیت «نیسای» ماد که گئوماتای مغ در آنجا بقتل آمد، ظاهراً به معنای «دژ سنگ چین» (Fort Rubble) که جزء اول آن «sika/thika» همان «س[ن] ک/سنگ» باشد.<sup>(۵)</sup> اما جزء آخر «-uvati» مطابق است با «butu/bit/bat» در تلفظ آشوری همین کلمه مادی-پارسی «sikayauvati» (=دژسنگ چین) به صورتهای: sangibuti/sangibūtu/shungibutu/sagbitu که در حالت اضافه به «Bit» (= سلاله / قلمرو / ولایت / استان) به گونه Bit sangi buti/sangibati/sangi/ در متون آمده؛ هر چند در سالنامه‌های آشوری (طی سده‌های ۹ تا ۷ ق.م) از «Sangibuti» (Sikayauvati) های دیگر در نقاط مختلف غرب ایرانزمین یاد شده، در اینجا مراد همانا «دژسنگ چین» واقع در منطقه «ماهی دشت» (=دشت ماد) کرمانشاه یا همان «نیسای» باستان است. از این «دژ» و ناحیت سنگی بوتو (Bit)

1. *Old Persian* (kent), P.194.

2. *IRANICA* (Twenty Articles), V.Minorsky, 1964, P.99.

۳. فتوح البلدان (بلاذری)، طبع رضوان، بیروت، ۱۹۷۸، ص ۳۸۱.

۴. تاریخ قم (قمی)، طبع طهرانی، ص ۱۲۰، ۱۳۷ و ۱۳۹.

5. *Old Persian* (Kent), P.209.

Sangibuti) یا همین «سکایااووتی»، نخست بار در لشکرکشی شلما نصر سوم آشوری Shalmaneser III (۸۵۸-۸۲۴ ق.م) به ایالت «نمار/نمری» (-شهرزور) در سال ۸۳۴ ق.م یاد شده؛ سپس تیگلات پیلسر سوم Tiglath-Pileser III (۷۴۴-۷۲۷ ق.م) ظاهراً به عنوان یک دولتشهر در ایالت «پارسوا» (سلیمانیه) در سالهای ۷۴۴ و ۷۳۷؛ آنگاه سارگون دوم (۷۲۱-۷۰۵ ق.م) در سالهای ۷۱۵ و ۷۰۶ مقرون با ایالت «خارخار» (کامیاران) و ایالت «آلی پی» (اسلام آباد) هر دو در طرفین شمالی و جنوبی «ماهیدشت» کرمانشاه بر شاهراه خراسان از آن یاد کرده‌اند.<sup>(۱)</sup>

اما ناحیت «نیسایه» (Nisaya) مادستان، اگر چه دستکم سه دشت «نسا» در سرزمین «جبال» سراغ داریم، مراد داریوش از «دهیاوش / dahyāuš» (=ناحیت / district / روستای) «نیسایه» (=جای آسایش / آرمیدن گاه / قرارگاه) مشهور،<sup>(۲)</sup> همانا «ماهی دشت // دشت ماد» بین حلوان و کرمانشان بوده است، که بعضی آن را در «گیان» نهانند دانسته،<sup>(۳)</sup> و یا به پیروی از هرتسفلد آن را نزدیک «هرسین» در مشرق کرمانشاه پنداشته؛ چندان که وی نامجای «اسحاق وند» پشت شهرک صحنه (جنوب بیستون) را که نگارکننده گور مانند مادی (سده ۸ ق.م) مشهور «دکان» در آنجاست-پندارآمیز به صورت «سکاوند» (Sakawand) قراأت نموده، این نام را در آنجاگونه نوین «سکایاهونت / Sikyahvant» (کذا) خیال کرده (مبدل از «سکایا اوواتیش»؟) و آن گورکنده (-دکان صحنه) را هم به مثابت «Ostotheca» (=استودان / استخوان خانه / دخمه) متعلق به همان گئوماتای مغ گمان برده که داریوش او را در آن قلعه اعدام کرد.<sup>(۴)</sup> ولی بدیهی است که گئوماتای مقتول نمی‌توانست، به زعم هرتسفلد، افتخار مقبره‌ای ویژه داشته باشد.<sup>(۵)</sup> باری، دشت «نیسایه» (=سایگان) که هم نخست بار در

1. *IRAN* (J.B.I.P.S), ar.L.Levine, XII (1974), PP.106,110./ *The Camb.His. Iran* /.(ar. Diakonoff), PP.67,88./ *AH, ASSYRIA* (ar.Diakonoff), PP.15, 16.

تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۲۴۶، ۲۵۱-۲۵۴، ۲۶۸، ۶۵۳، ۶۵۴ و ۶۶۱.

2. *Monumentum H.S.Nyberg* (ar.H.Bailey), III, PP.309-311.

3. *Iran* (from earliest time to the Islamic conquest), R. Ghirshman, 1954, P.94.

4. *Archaeological history of Iran* (E.Herzfeld), P.39/*Memoris of the acha. survey of India* (Herzfeld), PP.203, 205, 206.

۵. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۷۶۰.

سالنامه (۷۳۷ ق.م) آشوری به صورت «نیشای» (Nishāi) یاد شده،<sup>(۱)</sup> و پس آن هم خصوصاً به سبب اسبهای پرورده مادی پرآوازه، از جمله در آنجا، مکرّر در گزارش های یونانی (Pl.27 c & d) و یا در مسیر لشکرکشی ها یاد شده،<sup>(۲)</sup> چنان که گذشت همان dahyauš (=ناحیت / رُستاق) ماهی / مادی دشت است، که در راهنماهای یونانی (سده ۱ م) به صورت Onoadas همبر با Medou Choru (=استان مادی) در واقع ترجمه نامجای کهن «مادروستان» یا همان پهن دشت «کرد» آمده است.<sup>(۳)</sup>

«مای دشت» (=ماهی دشت) از نواحی خانیقین...<sup>(۴)</sup> و از حلوان تا «مادروستان» ۴ فرسنگ - از آنجا تا مرج القلعه (=مرغزار دژ) ۶ فرسنگ - از آنجا تا قصر یزید - ۴ فرسنگ، همان «ماهی دشت» کرمانشاه که چراگاه کردان است، اسم دیگر آن «ماه شهریاران» باشد که «طرز» (=تچر: کاخ تابستانی) ماطامیر در آنجا واقع است.<sup>(۵)</sup> قلعه مرج را بعضی «دایمرگ» همدان پنداشته، «مرگ» (مرج) را هم وجهی از همان «مرو» (Maru) فارسی / «مروش» عیلامی دانسته اند، که حسب نویکنده داریوش (DBII,20-25) شهری در مادستان بوده، همانجا که سپاه وی به فرماندهی «ویدرنه» (Hydarnes) پارسی سپاه مادان را شکاند،<sup>(۶)</sup> و اینک «خسروگرد / خسروآباد» بین کردند و هارون آباد همان «قلعه» مرج یا «طرز» (قصر) مزبور در ماهیدشت (Abi-Marik) یا ماهی آباد باشد.<sup>(۷)</sup> ابودلف خَزَرَجی (ن ۱ اس ۴) گوید که مادروستان پس از حلوان، هم از آنجاست «مرج القلعه» که مرغزار وسیعی با آثار شگفت انگیز در آن و قلعه ای ویران از ساختمان های زمان «عاد» است؛ بسا «طرز» (=کاخ تابستانی) همان «قصر یزید» باشد که ایوان بزرگی از بناهای خسروان است.<sup>(۸)</sup> هم چنین گفته اند

1. *History of early Iran* (G.Cameron), P.148.

2. *Iran...*(Ghirshman), P.237.

3. *Zur Historischen Topographie von Persien* (W.Tomaschek), Wien, PP. 3,4,6.

۴. معجم البلدان (یاقوت)، ج ۴، ص ۴۰۷.

5. *Iran im Mittelalter* (P.Schwarz), PP.689,693, 860,900, 902,906./

*ERANSHAHR* (Marquart), Berlin, 1901,P.19.

6. *Old Persian* (Kent), PP.121,123,202.

7. *Zur Historischen Topographie von Persien* (Tomaschek), PP.6,7.

۸. سفرنامه ابودلف (مینورسکی)، ترجمه طباطبائی، ۱۳۴۲، ص ۵۹، ۶۰، ۱۱۹-۱۲۰.



که کاخ بهرام در ماذروستان شاید همان محلی باشد که مولون (Molon) شورش را آنتیوخوس (Antiochus) به دار آویخت (Polyb, V, 5) و دهکده ایوان هم در ماهیدشت (-نیسیایه) که آتشکده مغان بوده، یا «قلعه» مرج بسا همان دژی باشد که گئوماتای مغ در آنجا بقتل آمد.<sup>(۱)</sup> این که گئوماتا در فارس اعلام سلطنت کرد و سپس در ماد اقامت نمود که هم آنجا (-نیسیایه) کشته شد، علل چندی بر آن مترتب است که از جمله اقامت سنتی تابستانه شاهان در ماد بوده؛ اما این که وی پایتخت خویش را به آنجا منتقل کرده باشد، این امر پذیرفتنی نیست.<sup>(۲)</sup>

لیکن بزرگترین و خطرناکترین شورشها برای داریوش یکم هخامنشی (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) همانا شورش فراگیر مادان بود (۵۲۲ ق.م) که درصدد احیای پادشاهی خود برآمده (Hd, I, 130) به رهبری فرورتیش مادی Phraortes/Fravarti که خود را خشریته /Xsathrita از دودمان هوخشتره /Uvaxštrahya (کیاکسار) پادشاه ماد می خواند (DB, 2, 65-69; 4, 18-19) قیام کردند، ایالات آشوری و ارمنستان و پارتستان و هیرکانیه (گرگان) هم از او حمایت نمودند (id, 2, 92-93) پس داریوش با سپاه خود از بابل به «ویدرنه» (Hydarnes) پارسی که پیشاهنگ سپاه مادان را در همان «مارو/Maru» پیشگفته (ظ: «مرج» ماهیدشت) شکانده بود (id, 27-28) در ولایت Kampande (کرمانشاه) پیوست؛ از آنجا متفقاً روی به شهر Kunduru ماد آوردند، که فرورتیش در آنجا موضع گرفته بود؛ پس او را در آنجا شکاندند که ناچار با اندک سوارانی به شهر «ری» (Raga) در مادستان گریخت (71-78) ولی دستگیر شد، گوش و بینی و زبانش را بریدند، به هگمتانه آوردند (ماه می ۵۲۲) و بالای «دژ» آنجا او را همراه با یارانش بدار آویختند.<sup>(۳)</sup>

اما آن شهر «Kunduru» مادستان که فرورتیش هگمتانی در آنجا سنگر گرفت (DB, 2, 65) وجهی دیگر از این نامجای «Kud<0> rus» است،<sup>(۴)</sup> همانا قریه «کودر»

۱. سفرنامه... (ه. راولینسون)، ترجمه امان اللهی، ۱۳۴۲، ص ۲۰ و ۴۰ / فرهنگ ایران باستان (پورداوود)،

۱۳۲۰، ص ۲۹۳-۲۹۵ / Zur Historischen... (Tomaschek), Wien, P.9.

2. *A political history of the Achaemenid Empire* (Dandamaev), PP.199-200.

3. *History of the Persian Empire* (A.Olmstead), PP.111,114./ *Old Persian*

(R.Kent), PP.123-124./ *A Political history...* (Dandamaev), PP. 119-120.

4. *Old Persian* (Kent), P.180.

(Kudār) کنونی تفرش (اراک) و طسوج «کودر» (Kudār) کهن چسبیده به رُستاق «فراهان» (پیشگفته) که آتشکده کاریان «فردجان» (پیشگفته، همان «پرتکو» / Partaku) آشوریها و مقرّ قبیله مادی مشهور «پارتکنی» هرودوت) در همین روستا بوده، دههای «وَرَه» (=قلعه) و «آسفشوان» همدانی و اصفهانی از آنجاست، خصوصاً قریه «فارسجان» (=ماندگاه پارسیان) هم از آنجاست؛ پس از ظهور اسلام «کودر» جزو ضیاع طایفه عرب «بنی سلمه» رئیس همدان شد.<sup>(۱)</sup> بدین سان، اولاً سبب پناه بردن فرورتیش به «کودرو / کودر» قطعاً وجود پادگان قدیم نظامی مادی «کاریان» (=سپاهگان) در آن ولایت بوده که پیشتر شرح آن گذشت (بهر ۳) و ثانیاً پس از آن که پارسیان بر شهرهای ماد استیلا پیدا کردند (۵۲۲ ق.م بعد) در سرتاسر مادستان و البته در ایالات دیگر شاهنشاهی هم پادگان (-ساخلو)های «پارسی» قرار دادند، چندان که تمام نامجاها و دهکده‌های «فارسیجان» و «فارسینج» و «فارسجین» و مانند اینها بازمانده از همان ماندگاه‌های پارسی نشین عهدباستان می‌باشد. معنای «کودرو / کودر» هم شاید «کیوددره» باشد.

از آن تاریخ «هگمتانه» مادی هم به صورت «پارسی شهر» تحوّل یافت، دومین تختگاه امپراتوری هخامنشی و تابستنگه شاهان و بزرگان، همانا چندان اهمیت داشت که داریوش یکم پس از درج کارنامه خود بر صخره بیستون، فاتحانه یک نویکنده هم بر گرانکوه «الوند» همدان بر جای نهاد (DH). نویکنده دیگر همانجا (XH) از فرزندش خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵ ق.م) به همان مضمون است، که بایستی پس از لشکرکشی به مصر و یونان بوده باشد (۴۸۵-۴۸۰) زیرا پس از مرگ داریوش (۴۸۶ ق.م) هنگامی که وی به همدان بازگشت، شورش استقلال طلبانه در بابل رخ داد، شهربان ایرانی آنجا کشته شد، پس خشایارشا در سیاست بابلی و عناوین شاهنشاهی خود تغییراتی داد.<sup>(۲)</sup> اما تاراج معبد «آپولون» (Apollo) شهر یونی برانخیدی داستانی پیدا کرده، چندان که پوزانیاس (B.8, C.46, 3) سوزاندن آنجا و غارت خزانه مقدس آن را به دستور خشایارشا و به تلافی شرکت «میلیسنی»ها در نبرد با سپاه ایران (سال ۴۷۹ ق.م) دانسته، که هم در جزو غنائم تندیس مفرغی کهن آپولون را به هگمتانه آوردند. آنگاه

۱. تاریخ قم (قمی)، ص ۱۱۹-۱۲۱، ۱۴۱ و ۲۶۳.

2. *History of the Persian Empire* (A.Olmstead), P.236.

گوید که (B.I, C.16, 3) من معتقدم سلوکوس یکی از دادگترین و پارساترین شاهان بود؛ زیرا تندیس مفرغی آپولون را از هگمتانه مادستان برای میلین ها پس فرستاد.<sup>(۱)</sup> باید افزود که خزانه مزبور به مثبت «موزه ای» از برای یونانیان مقیم شوش بوده، تندیس آپولون مزبور هم اکنون در موزه بریتانیاست.<sup>(۲)</sup>

اما «ارک دارا» در همدان که بر طبق روایت مورخان قدیم بانی آن «داراب بن ارفخشذ» بوده،<sup>(۳)</sup> و نیز بر حسب لوح طلای مشهوری که از داریوش یکم در پایه بنای همان «ارک دارا» (سرقلعه) یافته شده (۱۹۲۳ م) نظر به آن که بنای کاخ هگمتانه و تخت جمشید در یک زمان آغاز شده،<sup>(۴)</sup> می توان بانی «ارک» هخامنشی (سارو) در تپه کنونی هگمتانه را همان داریوش بزرگ و تاریخ بنا را حوالی سال ۵۱۵ ق.م دانست. لوح مزبور که واجد اهمیت تاریخی خاصی می باشد (DH, 1-8) بدین نص است: «داریوش شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها، پسر گشتاسپ هخامنشی؛ داریوش شاه گوید: این کشوری است که من دارم، از سکستان آن سوی سغد گرفته تا کوش (حبشه) و از هندوستان گرفته تا سپردا (لیدی) - که اهورامزدا به من بخشیده -، او که مهین خدایان است؛ پس من و خاندان مرا اورمزد پاس دارد.»<sup>(۵)</sup> چنین نماید که بنای کاخ و ارک هخامنشی هگمتانه، پس از داریوش بزرگ هم توسط جانشینان وی مشمول تکمیل و توسعه گردیده، مضافاتی از عمارات مختلفه و معابد پیدا کرده، تا زمان داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی که ظاهراً وی یک رشته استحکامات و قرارگاه های نظامی پیرامون آن پدید آورده است. از جمله ابنیه مزبور همانا «آبدانه» (=ایوان) مشهوری است که اردشیر (دوم) مِمَنون (۴۰۵-۳۵۹ ق.م) پسر داریوش دوم (۴۲۴-۴۰۵ ق.م) بنا کرده؛ کتیبه یکی از ستونهای آن - که همانند باستون تالار آبدانه و قصر ملتها در تخت جمشید می باشد - از این قرار است: «کاخ آبدانه با ستونهای سنگی از آن اردشیر شاه

1. *Description of Greece* (Pausanias), v.I, P.23; v.IV, PP.420-430.

2. *History of the Persian Empire* (Olmstead), P.155.

۳. *مجمل التواریخ* (ابن شادی)، ص ۵۲۰.

4. *Memoirs of the archa. survey of India* (ar.Herzfeld), P.210./ *Archaeological history of Iran* id., P.23./ *IRAN in the ancient East* id., PP.221,222,351.

5. *ibid./ Old Persian* (Kent), PP.111, 147.

بزرگ پسر داریوش شاه هخامنشی».<sup>(۱)</sup>

ولی مشهورتر همانا معبد «ناهید» است که وی در پایتخت‌های دیگر شاهنشاهی (شوش و بابل) و در سارد و دمشق و پاسارگاد و بلخ هم دایر کرد.<sup>(۲)</sup> چه در زمان وی با اتخاذ تثلیث الهی (هرمزد، ناهید، مهر) زردشتی در آیین، اردشیر همبر با «پدانه» مزبور در هگمتانه، یک معبد آناهیتا هم با تندیس او در آنجا برپا کرد.<sup>(۳)</sup> معبد مزبور که اشتهاوری موفور یافته، پس از دویست سال (ح ۲۱۰ ق.م) چنان که پلی بیوس (B.X) (27) توصیف نموده، هنوز ستونهای آن از طلا بود، شمار بسیاری از آجرهای سیمین روکش در آنجا انباشته شده، هنوز شماری از آجرهای زرین در معبد باقی بود. با همین زر و سیمها بود که برای پادشاه (آنتیوخوس) سکه‌هایی به ارزش چهارهزار تالان (= ۴/۷۳۰/۰۰۰ دلار) ضرب کردند.<sup>(۴)</sup> البته پیشینه «ناهید پرستی» و «مهر پرستی» در همدان تا هزاره‌های خالیه (عهدکاسی) به پس می‌رود، چه هم در آن منطقه از دیرباز معابد موسوم به «بیت ایشتار» و «بیت شاماش» (=مهر) یا «بعل مردوک» وجود داشته؛ خصوصاً در شکل بابلی دین باوری، بسا که مزار کنونی «استرومردخای» در همدان، خود از آیین پرستش «ایشتار» (ناهید) و «مردوک» (اورمزد) در آنجا حکایت کند. آنگاه، اردشیر (سوم) اوخوس (۳۵۹-۳۳۸ ق.م) ستونهای «پدانه» مزبور را در هگمتانه تحت حمایت «مهر» (میترا) قرار داد. ولی او بایستی می‌فهمید که فیلیپ مقدونی تازه به قدرت رسیده، اینک در تهاجم به ایرانزمین دشواری کمتری دارد؛ چه او خیال می‌کرد که یونانیها از مردی که علیه آنها دسایس شیطانی می‌کند و جایی دوردست در شوش یا اکباتان نشسته - می‌ترسند.<sup>(۵)</sup>

باری، فرزند فیلیپ که اسکندر مقدونی باشد (۳۳۵-۳۲۳ ق.م) تهاجم خود را به ایران تدارک می‌دید، که آخرین پادشاه هخامنشی داریوش (سوم) کودومانوس (۳۳۶-۳۳۱ ق.م) به قصد تقویت و تأمین مواضع دفاعی، چنان که مورخان قدیم

1. *ibid./ Old Persian* (Kent), P.155.

2. *The Cambridge History of Iran* (ed.& ar. Yarshater), v.3., P.100.

3. *History of the Persian Empire* (Olmstead), PP.423, 471./ *Ancient Persia and Iranian Civilization* (Hwart), PP.68, 117./ *Old Persian* (Kent), P.155.

۴. سفرنامه... (جکسن)، ص ۱۷۷ / ۹۷-۹۶ PP. *Persian Cities* (Lockhart).

5. *History of the Persian Empire* (Olmstead), PP.488, 489.

همدان گویند، قلعه شهر را با استحکامات جدید بازسازی کرد. البته اقداماتی از این دست با اطلاعاتی که از پناهجویی علی‌الرسم شاهان هخامنشی به قلاع و قصور داریم استبعاد ندارد،<sup>(۱)</sup> اما در خصوص «داراشهر» همدان روایات قدیم با خلط و التباس تا حدی مبالغه‌آمیز بنظر می‌رسد، این که دارا پسر دارا (-داریوش سوم) فرمان داد تا «به وقت حرب اسکندر» در میانگاه «شهر باستانی همدان» که بر ایوانی به بلندی سی‌گزر ساخته شده، کوشکی بزرگ با سه نمای افراخته بنا کردند (باطاقهای رفیع) که آن را «سارو» نامید. کارگران در ساختن شهر شتاب کردند و سیصد نهانگاه برای گنجینه‌ها و مالهایش در کوشک درست کردند، برای شهر هشت دروازه آهنین دولنگه‌ای، هر لنگه به بلندی دوازده‌گزر برپا داشتند؛ آنگاه دارا خانواده و فرزندان و گنجینه‌هایش را بدانجا انتقال داد و جایگیر ساخت. در میانه آن کوشک دیگر درست کرد که نزدیکان و اهل حرم و مالها را در آن نهانگاه‌ها جای داد؛ و در شهر دوازده هزار مرد نگاهبان بر گماشت.<sup>(۲)</sup> مینورسکی گوید که منظور ابو دلف خزر جی (ح ۳۴۱ ق) از «شهر باستانی همدان» تحقیقاً تپه عظیم هگمتانه قدیم بوده که بر شهر جدید مشرف است.<sup>(۳)</sup> بی گمان بافت‌های معماری منظم که از شهر نظامی هگمتانه (هخامنشی) اخیراً پدیدار گشته (۱۳۷۵ ش) روایت پیشگفته را در خصوص ترتیبات مزبور کمابیش تأیید می‌کند. پیشتر هم (بهر ۲ و ۴) از بنای «ساروق» همدان سخن رفته، اینک اشارتی نیز به «کوشک سفید» (=قلعه ابیض) آن یا «اسپید دژ» باید کرد (-ظاهراً همان «معبد آناهیتا») که بایستی همان «کوشک» درونی (حرم) مذکور باشد؛ چه گویند که بر آنجا زنی پادشاه بود (مراد «آناهیتا» ست، ولی شهبانو لابد همان «همای» دارایان) و بر کنار آن طاقی بود عالی که آن را (سده ۶ ق) «ایوان سوری» گفتندی (مراد همان «آبدانه» اردشیر است) و این «کوشک سپید» همدان که (سده ۹ ق) به «شهرستان» مذکور است، از زمان سلجوقیان خراب مانده بود، باباحاجی بیگ گاورودی (م ۸۴۱ ق) حکمران

#### 1. *Ancient Persia and Iranian Civilization* (Hwart), P.99.

۲. *اخبار البلدان* (ابن فقیه)، نسخه خطی در مشهد (۵۲۲۹)، گ ۱۱۳. / *مختصر البلدان* (ابن فقیه)، ص ۲۱۹. / *مجموع التواریخ* (ابن شادی)، ص ۵۶. / *عجائب المخلوقات* (طوسی همدانی)، طبع ستوده، ص ۲۷۹. / *معجم البلدان* (یاقوت)، ج ۴، ص ۹۸۲-۸۳.
۳. گفتار «پ.اذکائی» (در) *مجله باستانشناسی و تاریخ*، دوره ۲، ش ۲، (بهار ۱۳۶۷)، ص ۶۵ و ۶۷.

همدان آن را آبادان ساخت و عمارت کرد.<sup>(۱)</sup> خلاصه آن که روایات قدیم حاکی است که همدان بزرگترین شهر کوهستان بود، چنان که سه (چهار) فرسنگ درازنایی آن از دامنه کوه الوند بود تا دهکده‌ای که بدان «زینوآباد» گویند، رسته زرگران در «سیج‌آباد» بود که کوشک ویرانه آنجا همانا گنجینه‌ها و مالها در آن باشد؛ و رسته پارچه فروشان هم دیهی بوده که بدان «برشیقان» گویند.<sup>(۲)</sup> اما دهکده «زینوآباد» همدان به معنای «زرادخانه» باشد که ظاهراً همانجایی است که شاهان عهد باستان و از جمله داریوش هخامنشی سلاح و مهمات نظامی را در آنجا ذخیره داشتند؛ گویا هم از اینروست که به قول تاریخنگار قم «همدان را زیستستان ایران‌شهر نام بود، یعنی خزینة سلاحها و مالها».<sup>(۳)</sup> لیکن آن همه سلاح و تجهیزات و ترتیبات داریوش سوم (دارا) در هگمتانه سودی به حال وی نکرد، پس از شکست‌ها و فرارهای مکرر خود از برابر اسکندر مقدونی (۳۳۰ ق.م) با جا گذاشتن گردونه و سلاحهای خود در «ایسوس» همراه سواران بلخی و خویشاوندان و سربازان بیمرگ (-جاویدان) از میان کوههای زاگروس به اکباتانه پناه آورد.<sup>(۴)</sup> داریوش در همدان کوشید تا یک سپاه تازه نفس برای مقابله با اسکندر سازمان دهد، لیکن به طور غیر مترقبه آنجا را ترک گفت که هم به قول نویسندگان ایرانی به دست دو تن حاجب همدانی خود کشته شد.<sup>(۵)</sup>

یکی از نهادهای فرهنگی عهد باستان در همدان همانا بنای مشهور «مرکز اسناد» هگمتانه بوده، که حسب اشارت *تورات* یهودیان در خصوص «بیت گینزیه» (=بیت الأسفار / house of the rolls) های بابل و شوش (عزرا، ۵، ۱۷ / استر، ۶، ۱) و اشارت هرودوت (VII,100) و کتزیاس (Diod.,II,3) و یوسف فلاوی (A.J.XI)

۱. *مجمعل التواریخ* (ابن شادی)، ص ۵۲۱ / *عجائب المخلوقات* (طوسی همدانی)، ص ۱۸۷ و ۲۷۹ / *احسن التواریخ* (روملو)، طبع نوائی، تهران، ۱۳۴۹، ص ۲۳۸.

۲. *اخبارالبلدان* (ابن فقیه)، گ ۱۱۳ / *مجمعل التواریخ* (ابن شادی)، ص ۵۲۲ / *معجم البلدان* (یاقوت)، ج ۴، ص ۹۸۱ و ۹۸۳ / *First Encyclopadia of Islam* (ar.D.Margoliouth), P. 242.

۳. *تاریخ قم* (قمی)، ص ۷۹. (راقم این سطور اخیراً «زینوآباد» را با دهکده «شورین» مطابق دانسته است).

4. *History of the Persian Empire* (Olmstead), P.516 / *A Political history of the Achaemenid Empire* (Dandamaev), P.329.

۵. *ایران باستان* (پیرنیا)، ص ۱۴۴۱ - ۴۶ / *اخبار الطوال* (دینوری)، ترجمه نشأت، ۱۳۴۶، ص ۳۵ و ۳۶ / *تاریخ طبری* (طبع دُخویه)، لیدن، ج ۱، ص ۶۹۰ و ۶۹۹.

6:4,10) راجع به ثبت وقایع و ضبط اسناد در «گنجخانه» های شاهی یا «خانه کتاب» دینی و یا «بایگانی» های دولتی، هم از مرکز «اسناد» (=سیفردو کرنیا) در «بیرتا» (=قصر) آخمثا/Achmetha (هگمتانه) مادستان، جهت جستجوی فرمان کوروش بزرگ به سال (۵۳۸ ق.م) از برای بازسازی «بیت الله» یهود در اورشلیم (عزرا، ۶، ۱-۳) یاد شده است.<sup>(۱)</sup> باید گفت که اولاً «بیرتا» (birta) مذکور در هگمتانه به معنی «قلعه» ظاهراً معادل با «عقرا» (aqra) در بابل - که همان «القصر» کنونی باشد - هر دو به مفهوم «دژ نبشت» فارسی میانه (=قلعه کتابت) آمده است؛ ثانیاً باید دانست که آن «کتابت» (=نبشته ها / اسناد) بر طومارهای پوستی جملگی به زبان و خط آرامی نوشته بودند؛ ثالثاً بنای «دژ نبشت» هگمتانه هخامنشی به طور قطع و یقین مربوط به عهد مادی است، بسا که با اختیار آن شهر به عنوان تختگاه پادشاهی از زمان فرورتیش خشریتی (حدود سال ۶۷۰ ق.م) بنیاد یافته باشد.

اما چنان که در باب «گئوماتا» ی مغ گذشت، که حسب نویکنده داریوش (DB1,35f.) وی در «پیشی یا نوادیا/Paišivāuṇadāya» فارسی قیام کرد؛ و این که معنای این کلمه (-نوشتار+جایگاه) همانا «مرکز اسناد» باشد، که به صورتهای «پیشیگان» و «شیچیگان» (-«شیز» تخت سلیمان) و «فیسيجان» (- خزانه مذهبی / گنج خانه دولتی) تحوّل یافته، «دژ نبشت» (=قلعه اسناد) مزبور هگمتانه هم در اصل به زبان مادی - پارسی باستان همان «پیشی یا وادا» نام داشته، که در اینجا نیز دقیقاً به همان ترتیب مذکور به صورت «بسیجی آواد» (besiji-āwād) و «سیج آباد» (Saj-Abād) تطوّر یافته؛ و این همانا «سیجآباد» (پیشگفته) است که گفتیم مورخان قدیم همدان رسته زرگران شهر را در آنجا دانسته، بالاخص افزوده اند که «کوشک» ویرانه آنجا همانا «گنج خانه» (=بیت گینزایه / شیچیگان) بوده است.<sup>(۲)</sup> از این «سیجآباد» همدان تا عصر حاضر هم، در جزو قرای پیرامون شهر اخبار وقفی در دست می باشد.\* گاهگاه اسناد مهمی در همدان یافت شده است که از جمله الواح زرین و

1. *History of the Persian Empire* (Olmstead), P.140. / *The Cambridg Hist.*, v.2,

ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی (داندامایف)، ص ۶۴. PP..531, 708.

۲. اخبار البلدان (ابن فقیه)، نسخه خطی در مشهد، ۵۲۲۹، گ ۱۱۳. / مجمل التواریخ (ابن شادی)، طبع بهار، ۱۳۱۸، ص ۵۲۱.

\*. راقم این سطور اخیراً «سیجآباد» مزبور را هم به نزدیک تپه «پیسای» پیشگفته (در سمت غربی آن) همان

سیمین داریوش و اردشیر دربارهٔ بنای ارک یا آپدانهٔ آنجا و جز اینها بوده، ولی حیرت‌انگیز آن که لوح طلای «آریارمنه/ Aryaramana» نیای بزرگ داریوش که تاریخ آن به دورهٔ مادی امّا به «سرزمین فارس» مربوط است،<sup>(۱)</sup> چگونه در همدان بدست آمده؛ محققان بر این عقیده‌اند که لوح مزبور و نظایر آن توسط کوروش بزرگ بایستی پس از فتح همدان (-۵۵۰ ق.م) در همان «دژ نبشت» مادی (سیج‌آباد) هگمتانه بایگانی شده باشد.<sup>(۲)</sup> یک نهاد فرهنگی هم که از دورهٔ مادی در تختگاه هگمتانه دایر شد، حوزهٔ علمیّه «مغان» مادی به اصطلاح فرهنگستان علوم ایران، که به عنوان، «مکتب سده» اکباتان اشتهار یافت؛ و آن طور که از پلوتارک رومی (سدهٔ یکم میلادی) روایت کرده‌اند، او شخصاً بدانجا راه یافته و دیده است که رشته‌های حکمت و نجوم و طب و جغرافیا در آنجا تعلیم و تعلّم می‌شده؛ مدرسهٔ «سینائی» طب ایران هم ظاهراً پیوسته به همان آکادمی همدان بوده، مورخان یونان حسب تعابیر اسطوره شناختی خود، از مدرسهٔ طبی مزبور به عنوان معبد «اسکولاپیوس» (-ایزدپزشکی) همدان یاد کرده‌اند، این مدرسه تا دوران اسلامی همچنان دایر بود.<sup>(۳)</sup>

اما اشارت گذرا به نهاد اقتصادی در هگمتانه باستان (عصر مادی - هخامنشی) بدون ذکر جماعت یهودی در آن شهرستان امکان ندارد؛ چه ماندگاریان ایشان طی بیش از دو هزار و هفتصد سال در جایگاه همدان، علاوه بر فعالیت کارنده و پیشه‌مند اقتصادی پیوسته، تا حدودی معین هم تأثیرات فرهنگی و قابل ملاحظه و حتی در برخی از ادوار تاریخی شهر تنقّذات سیاسی داشته‌اند. توطّن یهودیان در همدان احتمالاً اواخر سدهٔ هشتم (ق.م) بوده، که حسب تورات (کتاب ۲ پادشاهان، ب ۱۷، ۶؛ ب ۱۸، ۱۱) شلمانصر پنجم آشوری (۷۲۶-۷۲۲ ق.م) جماعتی از ایشان را به شهرهای ماد تبعید می‌کند (۷۲۱/۷۲۲ ق.م).<sup>(۴)</sup> دو کتاب (سوم و چهارم) از چهارده

سیج‌آباد «علی‌آباد» اینهمانی کرده، اینک گمان هم می‌برد که «پپسا» خود شاید وجهی از همان «پیشی یا» بوده باشد.

1. *Old Persian* (Kent), P.107.

2- *Archaeological history of Iran* (Herzfeld), PP.23-24.

۳. رش: فهرست ماقبل الفهرست (پ.اذکائی)، بخش دوم (پزشکی در ایران باستان)، ۱۳۷۸.

4. *Memorial Jean de Menasce* (ar.Yarshater), P.454./ *Irano- Judica*

(ar.H.Sahim), III, P.171./ *The Camb.His. Iran* (ar.Diakonoff), v.2, P.82.



کتاب بر نبشته/ Apokrifā توراتی «طوبیت» (Tobit) و «یودیت» (Judith) در واقع داستانهای تاریخی اند، که پیوند یهودان را به خاک ماد و شهر همدان حکایت می‌کنند. «طوبیت» مردی متقی است که همواره میان نینوا و «ری» تردد دارد، سر راه در همدان با بستگان خود دیدار می‌کند؛ زمینه داستان طوبیت را ایرانی دانسته‌اند، که هم با حکمت احیقرآرامی (سده ۸ و ۷ ق.م) مربوط است، هم نویسنده با آموزه‌های دینی زردشتی آشنا بوده؛ ظن قوی می‌رود که او یک یهودی حدود سده دوم (ق.م) در سرزمین پارت می‌زیسته است.

اما داستان «یودیت» که زن یهودی دلیر و ستم ستیزی است، توصیفی از دژ و باروها و دروازه هگمتانه بدست می‌دهد؛ جنگ بُخت النصر بابل را (عوض پادشاه آشور) بر ضد ارفکشد / Arfakšad پادشاه مادان در فراخنای دشت «ری» گزارش می‌کند، همو که فاتحانه به هگمتان آمد و آن دژ و باروها را فروگرفت؛ جلال و شکوه شهر را از میان برد. گویند که ارفکشد یک اصطلاح جغرافیایی، ولی چنان که گذشت (بهره ۴) همانایک نام تبار Eponym است؛ و داستان گویا جنگ سلوکیان در خاک ماد (سده ۲ ق.م) و لشکرکشی آنها را به فلسطین (۱۶۷ ق.م) تداعی می‌کند.<sup>(۱)</sup> باید گفت که داستان آب بستن همدان و ویران شدن آن به دست «بخت النصر»، چنان که در روایات دوران اسلامی آمده ظاهراً متأثر از حکایت «یودیت» می‌باشد.

داستان دیگری که یهودان را به همدان پیوسته می‌سازد، افسانه ملکه «استر» و عموی او «مردخای» در جزو عهد عتیق (کتاب «استر») که از دیرباز پنداشته‌اند مزار مشهور «استرومردخای» همدان گورگاه آن دو بوده است. یک چنین اعتقادی که یهودیان همدان بازیچه خیال و تصویری مقدس شده‌اند، اولاً هیچ اساس و مأخذ تاریخی ندارد،<sup>(۲)</sup> و ثانیاً نظر به شباهت تام بین داستان مزبور به افسانه الهه «ایشتار» و خدای «مردوک» بابلی، اساس کتاب «استر» را در عهد عتیق یک روایت بابلی سده ۵ (ق.م) دانسته‌اند، که چالش و دفاع مردوک (مردخای) و ایشتار (استر) را با «خشایارشا» هخامنشی بیان می‌کند؛ همین کتاب که علی التحقیق حوالی سال ۱۲۵ ق.م نوشته شده، تقلیدی از نمونه‌های یونانی و به سبک همان حکایت «یودیت» پیشگفته است، که

۱. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۵۶ - ۵۸ / گفتار «پ.اذکائی» (در) مجله باستانشناسی و تاریخ، دوره ۲، ش ۲، بهار ۱۳۶۷، ص ۶۲.  
 ۲. سفرنامه... ایران، گذشته و حال (جکسن)، ص ۱۹۰.

متضمّن مسائل سیاسی دوره سلوکیان می‌باشد.<sup>(۱)</sup> بدین سان، می‌توان احتمال داد که مزار «استرومردخای» کنونی همدان، حسب قرائن معین همانا بقایای معبد باستانی «ایشتار» و «مردوک» بابلی در هگمتانه بوده باشد. چه، مردخای / Mordecai (نک: عزرا، ۲، ۲. / نحمیا، ۷، ۷) خود وجهی از Mardukaia است؛ و آیین‌های مردوک / Marduk و ایشتار / Istar طی سده‌های ۸ تا ۶ ق.م در سرزمینهای زاگروس و حتی فراسوی قفقاز هم رایج بوده است.<sup>(۲)</sup> از طرف دیگر هم استبعاد ندارد اگر دو گور داخل بقعه «استرومردخای» همدان، چنان که احتمال داده‌اند بسا مربوط به «شوشیندخت» یهودی همسر یزدگرد یکم ساسانی (۳۹۹-۴۲۰ م) و پدرش رأس الجالوت یهودان بوده باشد.<sup>(۳)</sup>

اما خاندان اگیبی / Egibi بابلی هم که یهودی بوده‌اند، برجسته‌ترین نماینده فعالیت‌های اقتصادی در هگمتانه باستان (عصرمادی - هخامنشی) که از اوایل سده ۷ ق.م بانکداری خصوصی را همچون یک کار بازرگانی در بابل بنیاد کردند؛ مهمترین شعبه بانکی ایشان در هگمتانه بود، که خصوصاً اسناد مربوطه بین سالهای ۵۷۵-۵۲۰ ق.م (در زمان کوروش و کمبوجیه) حاکی از فعالیت‌های اقتصادی آنها در آگماتانو «Agmatanu» و دیگر شهرهای مادستان می‌باشد. ایتی مردوک بالاتو مشهورترین رئیس بانک بابل (شرکت «اگیبی» و پسران) با کوروش بزرگ (سند مورخ ۵۳۷ ق.م) و کارگزاران او با شاهان و دربار ایران مناسبات مالی داشته‌اند؛ فعالیت خاندان بانکدار و بازرگان «اگیبی» تا دوره سلوکیان هم استمرار یافته است.<sup>(۴)</sup>

بعضی اخبار هم حاکی از وجود صنایع آن روزگار در همدان به دست است، از جمله صنعت زرگری و بودن ضرابخانه در آنجا، صنایع چرم و پوست و فلزکاری و خصوصاً کارخانه بافندگی که جامه گرانبهای «کائوناکس» (Kaunakes) مادی از محصولات آن بوده است. آثار ابنیه و قصور مانند ستونها و سرستونهای «گاو» گونه

۱. آیین شهریار در شرق (اذی)، ترجمه بدره‌ای، ۱۳۴۷، ص ۱۷۳، ۲۲۹ و ۳۹۴.

2. *AH, ASSYRIA*... (ar.Diakonoff), ed.M.Cogan, Jerusalem, 1991, P.19.

3. *Archaeological History of Iran* (E.Herzfeld), P.106/*Persian Cities*. (L.Lockhart), P.96.

4. *History of the Persian Empire* (Olmstead), PP.58,83,87,192./ *IRAN* (J.B.I.P.S), (ar.Zadok), v.XIV (1976), PP.70-71,72-73.

شوش و تخت جمشید، الواح سیمین و زرین (مذکور) و گلدانهای مرمری و جامهای سیمین تالار صدستون تخت جمشید با نوشته‌های «ساخته شده برای کاخ، در هگمتان» و جز اینها را هم می‌توان از دوره «پارسی شهر» هگمتانه یاد کرد.<sup>(۱)</sup> راست است که زرتشت (دراوستا) از شهر هگمتانه نام نمی‌برد، اما رواست آنجا را نمونه کامل از شهرهایی بدانیم که زرتشت (-اوستا) می‌شناخته است.<sup>(۲)</sup>

۶. پارتی شهر: داریوش (سوم) هخامنشی (۳۳۶-۳۳۰ ق.م) به رغم شکست‌های خفّت بار و تیره روزی‌ها و خیانت‌هایی که دیده بود، زمستان سال ۳۳۰ ق.م را همانگاه که اسکندر مقدونی (۳۳۵-۳۲۳ ق.م) پس از تسخیر شوش سراغ تخت جمشید رفته بود، او در همدان تمام شهامت و قوای باقی خویش را در پایداری و دفاع از کیان شاهنشاهی فروپاشیده پارسی ابراز نمود؛ لیکن به قول مورخان او که «اسیر فرماندهان سپاه خود بود» به علّت آراء مختلف ایشان در باب مسائل نظامی و راهبردی دفاعی یکسره امیدهایش از دست رفت؛ هنگامی که اسکندر در بهار (۳۳۰ ق.م) روی به همدان آورد، داریوش همراه با نه هزار تن سوار و پیاده و هفت هزار تالان طلا برگرفته از «گنج خانه» (پیشگفته) هگمتان از آنجا گریخت. «آریان» مورخ گفته است که اسکندر در مسیر خود به همدان با طوایف «پارتکنی/ Paritacene» - همان قبیله مشهور مادی - در اقامتگاه ایشان «پرتکه/ Paretaku» مواجه شد که البته آنها را مقهور کرد و آنجا را مسخّر نمود. گویند که آنجا همان شهر «فریدن» (-پرتیگان) کنونی اصفهان است.<sup>(۳)</sup> اما باید دانست که «فردجان» (=پرتیگان) همدان هم به طوری که پیشتر گذشت، ماندگاه دیگر آن قبیله بوده که با قرارگاه نظامی «کاریان» (=پیشگفته) فراهان پیوستگی داشته است. به هر حال، اسکندر به همدان درآمد و گروهی از سربازان را مرخص کرد، شش هزار تن را به فرماندهی پارمینو / Parmenio به شهر نگهبان گماشت، گنج‌های برگرفته از شوش و تخت جمشید را نیز در قلعه آنجا گذاشت، فرمان‌های دیگر صادر کرد و در پی داریوش روی به «ری» آورد. اما داریوش در حدود دامغان به دست دو تن از

1. *History of the Persian Empire* (Olmstead), PP.225,353,357.

۲. سفرنامه... ایران، گذشته و حال (جکسن)، ص ۷۶.

۳. ایران باستان (پیرنیا)، ص ۴۳۰. *The Cambridge History of IRAN*, v.2.(ar.E.Badian), ed./۴۳۰

I,Gerschevitch,P.447

سرداران خود کشته شد (یارِ دارا بودن و دل با سکندر داشتن) که نامهای آنها در افسانه و تاریخ مختلف آمده است؛ ولی مشهور این که آن دو حاجب «همدانی» بوده‌اند.<sup>(۱)</sup>

بار دوم که اسکندر به همدان آمد (سال ۳۲۴ ق.م) شش سال در لشکرکشی‌های مشرق ایرانزمین سپری شده بود، گویند علاوه بر خزائن بابل که قابل تقویم نبود، گنجینه‌هایی هم که در شوش و فارس پیدا کرد (ح ۴۰/۰۰۰ یا ۵۰/۰۰۰ تالان) و تمام خزینه‌هایی که از اقطار مشرق گرد آورد ۱۸۰/۰۰۰ تالان بود (از جمله ۸۰/۰۰۰ تالان مال داریوش در مادستان) همه را به همدان انتقال داد.<sup>(۲)</sup> اسکندر در همدان پیروزی‌های نظامی - سیاسی خویش را جشن گرفت، سه هزار استاد فنون هنری و بازیهای نمایشی از یونان به آنجا آمده بودند؛ میهمانی‌ها برپا شد و چنین نماید که اسکندر همچون اسلاف هخامنشی و اخلاف اشکانی خود، قصد داشت همدان را به سبب موقع جغرافیایی اش - در میانگاه و مرکز ممالک مفتوحه - پایتخت قرار دهد، گویا برگزاری جشنها و بازیها از برای این خیال جنبه نمادین داشته است؛ منتها هم در آن اثنا ناگهان دوست و سردار گرامی اش، شخص دوم پس از فاتح مقدونی «هفائستون/Hephaestion» در اواسط پائیز ۳۲۴ (ق.م) در گذشت. سور به سوگ مبدل شد، مورخان یونان اندوه بی پایان اسکندر را به سبب فقدان دوست و یاورش بیان کرده‌اند، این که وی تا چندی نه خوراکی خورد و نه آشامیدنی نوشید؛ در غایت خشماغم فرمان‌های نابهنجار همچون تخریب دیوارهای چند شهر می‌داد، خصوصاً چنان که «آریان» گوید (کتاب ۷، فصل ۴، بند ۲) دستور داد که معبد «اسکولاپیوس» (اسکلیپوس) همدان - یعنی - ربّ النوع طبّ را (به عقیده یونانیها) ویران کردند، پزشکانی را هم که نتوانسته بودند دوستش را درمان کنند بر در آن معبد حلق آویز کرد.<sup>(۳)</sup>

معبد مزبور در واقع همان «مدرسه» پزشکی و بیمارستان سینائی (= سیمرغی /

ایران باستان (پیرنیا)، ص ۱۴۳۰. 1. *The Camb.His. Iran*, v.2. (ar.E.Badian), P.448.// اخبار الطوال (دینوری)، ص ۳۵ و ۳۶.

2. *The Geography...*(Strabo), tr.Hamilton, B.XV, C.3, P.9.

۳. *حیات مردان نامی* (پلوتارخ)، ترجمه مشایخی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۵۰۴ / ایران باستان (پیرنیا)، ص ۱۹۰۵-۶.

شاهین) وابسته به آکادمی اکباتان بود که یاد شد.<sup>(۱)</sup> و اما مرگ اندوهبار چنان کسی که اینک پایگاه خدایی یافته بود، طبعاً نباید بی یادگار و یادبود بماند؛ پس دستور رفت یک یادمان به ارزش ۱۰/۰۰۰/۰ تالان در بابل برای او بسازند، که بایستی هم به صورت معبد در می‌آمد؛ در این خصوص اسکندر با «ستازیکراست» مهندس مشهوری که در ساختن چیزهای عجیب و عظیم یدطولا داشت گفتگو کرد، پیشنهاد او مبنی بر این بود که یک تندیس بزرگ از گرانکوه حجاری نماید.<sup>(۲)</sup> اینک چه یادبودی هم در جایگاه آن واقعه مناسبتر از تندیس شیر تک نشسته‌ای است، که طبع و هیأت او با سیرت و صورت هفائستون و حتی با آن خود اسکندر مورد تشبیه بوده است. فلذا بر طبق خبر موثقی هم که مؤید این نظر است، ساختن «شیرسنگی» مشهور همدان هم به سبک یونانی اش بایستی بدین موجب باشد، که حسب قول مورخان همدان آن را از سنگ کوه خورزنه (در مشرق همدان) تراشیده و بر دروازه خراسان نهاده‌اند؛ به نظر ما حجاری آن مجسمه عظیم بایستی کار همان مهندس یونانی مذکور بوده باشد.<sup>(۳)</sup>

آنگاه اسکندر که زمستان را قصد بابل کرده بود، برخی امور فرمانداری ممالک مفتوحه را هم ترتیب داد؛ باید دانست که سرزمین مادستان در عهد هخامنشی شامل دو ماد علیا (آذربایجان) و سفلا (استانهای غربی) می‌شد، که هر دو تحت ولایت یک شتروبان می‌بود؛ چنان که در زمان داریوش (سوم) شتروبان «ماد» Oxydātes زندانی شد، اسکندر او را برهاند و دخترش را به زنی گرفت (۳۳۰ ق.م) تا آن که جدایی اداره امور دو «ماد» پیش آمد، پس او به عنوان شتروبان مادی سفلا (غربی) - که بعدها «مادبزرگ» نام یافت - همچنان در مرکز حکومت آنجا «همدان» باقی ماند (۳۲۳ ق.م). ولی «ماد کوچک» (علیا) را اسکندر به «آتروپات» (Atropates) مادی واگذاشت (۳۲۸ ق.م) که در زمان داریوش فرماندهی لشکرها مادی با او بود؛ نظر به اعتبار و تنفذی که نزد اسکندر داشت، به محض درگذشت او (۳۲۳ ق.م) در قلمرو فرمانروایی خویش «مادعلیا» (کوچک) دولتی مستقل تشکیل داد؛ هم از اینرو به حق آنجا را

۱. رش: فهرست ماقبل الفهرست (پ.اذکائی)، بخش ۲ (پزشکی در ایران باستان).

2. *The Camb.His.Iran*, v.2.(ar.Badian), PP.484,486./، ۵۰۵، ص ۳ ج ۲ (پلوتارخ) ج ۳ ص ۵۰۵.

3. *Arch.Mitteil.Aus Iran* (ar.Luschey), ne.b.I, 123f./

گفتار «اذکائی» (در) مجله باستانشناسی و تاریخ، دوره ۸، ش ۲، (بهار ۷۳)، ص ۴۲.

منسوب به اسم او ماد «آتروپاتن» یا آتروپاتکان نامیدند که هم اصطلاح «آذربایجان» از اسم او تداول یافته است.<sup>(۱)</sup>

باری، اسکندر بر شاهراه همدان-بابل (نزدیک «اکباتان») چشمه نفتی شعله وری دید (که داستانی پیدا کرده) و چون از دشت «اسب پرور» پرآوازه «نیسیایه» (همان «ماهیدشت» مذکور) گذشت، قبایل «کاسی» (کردان) سرکش دربند زاگروس را هم سرکوب نمود؛ و سرانجام در سرزمین بابل علی المشهور درگذشت (ژوئن ۳۲۳ ق.م). لیکن حسب افسانه‌های مردم همدان درباره اسکندر که گویند وی در همان کاخ هگمتانه می‌زیسته، یک بقعه خشت و گلی چسبیده به تپه هگمتانه را از دیرباز «قبر اسکندر» خوانند، بدین پندار که فاتح مقدونی اصلاً در همدان مرده است.<sup>(۲)</sup> جانشین اسکندر در بخش شرقی متصرفات وی سلوکوس (یکم) نیکاتور / Seleucus Nicator (۳۱۲-۲۸۱ ق.م) که از سال ۳۲۰ ق.م شهریان بابل بود، هم از سال ۳۱۲ به عنوان سرور یونانیان مشرق، قلمرو فرمانروایی خویش را تا مرزهای هند بگسترده، که مادستان هم یکی از ایالت‌های تابعه می‌بود.<sup>(۳)</sup> سلوکیان تقسیمات امپراتوری هخامنشی را با همان شتروپانی‌های متعدد نگه داشتند، که همه آنها تحت اشراف یک رئیس کلّ مقیم پایتخت مشرق - یعنی - اکباتان قرار گرفت.<sup>(۴)</sup> اکباتان اکنون به مثابت تختگاه مادستان بزرگ، همانطور که تابستگاه شاهان می‌بود، امیران مقدونی - که امپراتوری ایران را برانداختند - هم بر آیین شاهان معمولاً زمستان را در سلوکیه دجله نزدیک بابل، تابستانها را در همدان بسر می‌بردند.<sup>(۵)</sup> در عین حال، آنجا در ادامه سنت شاهنشاهی و هم به مثابه مقرّ فرمانداری مشرق به صورت «ضرابخانه سلوکی» درآمد،

1. *Grundriss der Iranischen Philologie* (ed. Geiger), II, P.389./

تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۵۴۰، ۵۴۴-۴۶، ۵۵۲-۵۵۵. / ایران باستان (پیرنیا)، ص ۱۴۳۱.

*The Camb.His.Iran*, v.2. (ar. Badian), P.484.

۲. تاریخ یزد، ص ۱۱ / سفرنامه ... (جکسن)، ص ۱۸۶، ۱۹۹-۲۰۰.

3. *Sixth Great Oriental Monarchy* (Parthia), (G. Rawlinson), PP.31-32.

4. *The Greek in Bactria & India* (W. Tarn), P.49./ *The Camb.His.*

*Iran* (ed. & ar. Yarshater), v.3, P.8.

5. *The Geography...* (Strabo), XI, 13; 1, 5-6; XVI, 1; 16./ *Grundriss der Iranischen Philologie*, II, P.389.

یک رشته سکه‌های «ایرانی-یونانی» که روی آنها تصویر «آتنه» یونانی با نقش «شیردال» پارسی، سکه‌های بسیاری با نقش نمادین از اسبهای مشهور «نسائی» مادستان و جز اینها ضرب «اکباتان»، بین سالهای ۳۱۱-۳۰۳ ق.م (با نوشته «الکساندروی») و از سده بعد هم وجود دارد.<sup>(۱)</sup>

یادکرده‌اند که قصر حکومتی اکباتان آنگاه که «اورونتوباتس» (=الوند نگهدار) مادی شهریان «ماد» بود (ح ۳۱۶/۳۱۷ ق.م) در دهکده‌ای واقع در دامنه‌ی الوندگویا در دشت اسدآباد بوده است.<sup>(۲)</sup> نخستین برآیش پهلوانان اشکانی در سرزمین ماد، در زمان آنتیوخوس (سوم) کبیرسلوکی / Antiochus III (۲۲۳-۱۸۷ ق.م) بود، که اردوان یکم (۲۱۷-۱۹۶ ق.م) تا همدان پیش آمد و آن را به تصرف گرفت (ح ۲۱۴ ق.م) و از آنجا میانرودان را تهدید کرد، لیکن آنتیوخوس با سپاهی گران از زاگروس عبور کرد، همدان را -که بی دفاع مانده بود- باز پس گرفت.<sup>(۳)</sup> مع هذا در زمان او مادستان ناآرام بود؛ مغان ماد که در همدان مستقر بودند، تبلیغات ضد هملنی خود را بسط دادند؛ از اینرو آنتیوخوس که در کار فتح مشرق بود به همدان آمد (سال ۲۰۹ ق.م) و معبد «آناهیتا» (پیشگفته) آن جا را -که هنوز ستونهای زرکش و آجرهای سیم آگین آن برجای و خزانه‌اش هم از زمان اسکندر پروپیما بود - غارت کرد و بنای معبد را خراب؛ تنها از طلاهای حاصله چهار هزارتالان (ح ۱/۴ میلیون لیره استرلینگ) سکه ضرب کرد تا برای لشکرکشی‌های بزرگ خود به مشرق هزینه سازد.<sup>(۴)</sup> گفته‌اند که شهرهای سلوکی در ایرانزمین بیشتر برای نگاهداری راههای ارتباطی و بازرگانی با مشرق و مغرب (-یعنی جاده ابریشم) بوده است؛ از جمله شهرهای یونانی در مادستان همانا «لائودیکیه» (Laodiceia) مشهور است،<sup>(۵)</sup> که نه‌اوند امروزین باشد؛ شواهد

۱. آیین شهریاری در شرق (ادی)، ص ۱۵۶. / IRAN, III (1965), PP. 44, 49.

2. *The Camb. His. Iran*, v.2 (ar. M. Cook), P. 259.

3. *Sixth Great Oriental Monarchy* (Parthia), (G. Rawlinson), PP. 54-55 / *Ancient Persia and Iranian Civilization* (C. Hart), P. 105.

۴. تاریخ ایران (گوتشمید)، ترجمه ک. جهاناداری، ۱۳۵۶، ص ۷۲-۷۳. / آیین شهریاری در شرق (ادی)، ص ۱۵۸ و ۱۵۹. / P. 22. / *Archaeological History of Iran* (Herzfeld), P. 22. / سفرنامه (جکسن)، ص ۱۷۷.

*Persian Cities* (Lockhart), P. 97.

5. *The Geography* (Strabo), B. XI, C. 13, 6.

فرمانروایی طولانی سلوکیان در آنجا از جمله نویکنده همین آنتیوخوس کبیر بر روی ستونی (به سال ۱۹۳ ق.م) که به کارگزار خود در آنجا (مندومنوس) فرمان می دهد خواهرش / زنش ملکه لائودیسه (Laodice) همچون کاهنه معبد آنجا باید پرستش شود.<sup>(۱)</sup> ملکه مزبور که شهر نهاوند بدو نسبت یافته احتمالاً دختر آنتیوخوس سوم بوده، که پیایی همسر برادران خود می شود، از جمله یک آنتیوخوس که هم به سال ۱۹۳ ق.م درگذشته است.<sup>(۲)</sup> اما آنتیوخوس (چهارم) اپیفانس / Epiphanes (۱۷۵-۱۶۴ ق.م) که اشتهار خاصی پیدا کرده، در زمان او بسیاری از شهرهای کهن از جمله همدان یونانی شدند؛ چه هر شهر بزرگی که در مشرقزمین توسط سلوکیان بازسازی می شد، بی درنگ یک نام خاندانی پیدا می کرد (مانند ۶ انطاکیه، ۴ لائودیسه، ۵ اپیفانیه،...) و اکباتان هم از این قاعده (فیض!) بی بهره نماند، همانا منسوب به لقب او - که به معنای «تجلی خدایان» است - افتخاراً اپیفانیه (Epiphaneia) نام گرفت، یعنی شهر «نمایان خدا» یا «خدایان نما» و از این قبیل.<sup>(۳)</sup> ولی به تعبیر دیگری از طرف مخالفان سیاسی یونانی اش، که نارضایتی وسیع مردم پارس و ماد و پارت و یهود را موجب شده بود، اطلاق «اپیفانس» بدو ظاهراً در مفهوم «دیوانه» بوده است.<sup>(۴)</sup>

البته حوادث بین سالهای ۱۶۵ تا ۱۴۰ ق.م) حاکی از ضعف روز افزون سلوکیها و قدرت فزاینده خاندان اشکانی است؛ چه از آنگاه که مهرداد یکم پارتی بر تخت نشست (ح ۱۷۱ ق.م) این آنتیوخوس اپیفان برای بازگرفتن متصرفات پیشین سلوکیان در مشرق ایران به تازش پرداخت، ولی هیچ کامیابی از آن سوی نداشت؛ پس در مغرب که هنگامه ای از غارت معابد غیر یونانی بپا کرد، چون همدان را متصرف شد آنجا را ملقب به خود ساخت؛ و سرانجام پس از غارت یهودان فارس و عیلام به یک روایت وقتی از شوش بر شاهراه اصطخر به قصد اکباتان می آمد، در «گبی» (جی) اصفهان درگذشت؛ و به روایت دیگر چون به اکباتان رسید هم در آنجا بمرد (۱۶۴ ق.م) و کرمها

۱. میراث باستانی ایران (فرای)، ترجمه رجب نیا، ۱۳۶۸، ص ۲۳۶.

Iran...(Ghirshman).PP.227,228.

2. *The Greek in Bactria & India* (W.Tarn),P.185.

3. *ibid*,PP.188,249.

۴. آیین شهریار در شرق (اذی)، ص ۱۴۷، ۲۲۵ و ۲۴۲.



او را خوردند؛ با مرگ وی راه برای کشورستانی پارتیان باز شد.<sup>(۱)</sup> اما پس از او تیمارخوس / Timarchus ملطی شهریان ماد با فرمانروای ارمنستان اتحاد نموده، علیه پادشاه سلوکی دمتریوس (یکم) سوتر (۱۶۲-۱۵۰ ق.م) در میانرودان شورش می‌کند (۱۶۲ ق.م) که البته شکست می‌خورد؛ منتها در مادستان بزرگ خود را «شاه» می‌خواند (۱۶۱ ق.م) که این بار با مهرداد یکم اشکانی (۱۷۱-۱۳۸ ق.م) بنیانگذار امپراتوری پارتی مواجه می‌شود؛ شهر بی حصار همدان به تصرف مهرداد در می‌آید (۱۶۰ ق.م) از آن پس وی با همدستی مادان طی بیست سال تمام ایالات غربی ایرانزمین را نیز ضمیمه امپراتوری اشکانی می‌کند.

سپس دمتریوس (دوم) نیکاتور (۱۴۶-۱۳۸ ق.م) برضد پارتیان تا مادستان می‌تازد، ولی از مادان و سپاه پارتی شکست می‌یابد (۱۴۱ ق.م) و مهرداد یک ایرانی را به نام «باکاسیس» (Bacasis) شهریان ماد بزرگ گمارده، هم در آن سال به فتح شهرهای میانرودان و بابل توفیق یافته (۱۴۰ ق.م) همچون اسلاف هخامنشی در آن تختگاه سلوکی شاهنشاهی خود اعلام می‌کند.<sup>(۲)</sup> آخرین تلاش سلوکیان برای اعاده استیلای خود بر ایران، هجوم آنتیوخوس (هفتم) سیدتیس (۱۳۷-۱۲۸ ق.م) علیه پارتیان بود (۱۳۰ ق.م) که توانست با سپاهیان سوری به مادستان درآید و همدان را بگیرد، ولی مادان نهایتاً با هواداری قطعی خود از پارتیان به مقابله برخاستند (۱۲۹ ق.م) برای آخرین بار سلوکیان را از شهر و کشور خود راندند.<sup>(۳)</sup> در دوره سلوکی که ضرب‌بخانه همدان همچنان فعال بود، سکه‌های یافته شده در نینوا از جمله مربوط به دوره دوم پادشاهی دمتریوس دوم سلوکی (بین ۱۲۹ تا ۱۲۵ ق.م) و حتی سکه‌های مهرداد یکم از سال ۱۴۸ و ۱۴۷ در مادستان (که به سلوکیه رسیده) و نیز سکه‌های برنجی ضرب

۱. تاریخ ایران (گوتشمید)، ص ۸۰ و ۸۱. میراث باستانی ایران (فرای)، ص ۲۹۳. آیین شهریاری در شرق

(اذی)، ص ۱۴۷ و ۲۳۸. / PP.214,465. *The Greek in Bactria & India* (Tarn)

2. *Sixth Great Oriental Monarchy* (Rawlinson), PP.75-76. تاریخ ایران

(گوتشمید)، ص ۹۵-۹۸. میراث باستانی ایران (فرای)، ص ۳۰۹. آیین شهریاری در شرق (اذی)، ص ۱۶، ۲۴۲-۳.

۳. تاریخ ایران (گوتشمید)، ص ۱۲۶-۱۲۷. / میراث باستانی ایران (فرای)، ص ۲۳۷. آیین شهریاری در شرق (اذی)، ص ۱۶۰.

«همدان» از مهرداد دوم اشکانی می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

پایتخت نخستین پارتیان در غرب امپراتوری بزرگترین شهر یونانی «سلوکیه» بر دجله بود (تیسفون) که شاهراه خراسان بدان مبداء از «اکباتان» دومین پایتخت ایشان می‌گذشت و به «بلخ» (باکتریا) در مشرق منتهی می‌شد. شاهان پارتی نیز همچون اسلاف خود، زمستانها را در «سلوکیه» بابل (تیسفون) و تابستانها را در همدان و گرگان می‌گذراندند، کاخهای باستانی آنها را هم نوسازی کرده بودند.<sup>(۲)</sup> نیز گفته‌اند که «ری» (Rages) اقامتگاه بهاری شاهان اشکانی بوده، به هر حال دربار آنها از اینجا به آنجا در حال حرکت؛ و این خانه بدوشی ظاهراً ناشی از زندگی کوچ نشینی آنها بود.<sup>(۳)</sup> پدیدآیی ماندگاه‌های پارتی همروند با توسعه قلمرو سیاسی - اجتماعی ایشان از مبادی ظهور تا فرجام کار، اساساً به موازات تازش‌های پهلوانان به طرف مغرب و هر جا که سپاهیان سلوکی را از پیش می‌راندند - صورت گرفته، لذا بر اثر کوچیدن طوایف پارتی و بر حسب نظام زمینداری که در اقطاعات تملیکی خود می‌آرمیدند، در جاهایی که نشیمن گزیدند فوراً یک قرارگاه نظامی عشایری دایر می‌کردند.

پس از شهر صدروازه پایتخت بعدی پهلوانان در مغرب آنجا، هگمتانه در سرزمین ماد بود، پایتخت پسینی پارتیان شهر تیسفون در میانرودان تقریباً آخر خطی است که در مسیر آن به قول ایزیدورخاراکسی «منازل پارتی» پدید آمد.<sup>(۴)</sup> صورت بندی بلادپارتی (فهلویان) از اواسط عهد اشکانی بر منطقه جغرافیایی «مادبزرگ» باستان منطبق باشد، قطب بلادپهلویان «کوهستان» (- جبال) و قطب کوهستان «همدان» است.<sup>(۵)</sup> اسم «پهلوی» فرگشته از «پَرْتَوَه» (= کنار، دور) و «پارتی» سپس بر مادستان اطلاق گردید، که آن را «بلاد فهله» گفتند، بدین سان سرزمین «ماه» (= ماد /

1. *Iranica Antiqua* (ar.G.Rider), v.II, PP.5,6,18.

2. *The Geography* (Strabo), XI,13,1;XVI,1,16./ *The Greek in Bactria & India* (Tarn), PP.49,62./ *ERĀNSHAHR* (Marquart), P.173.

3. *Sixth Great Oriental Monarchy* (Parthia), (G.Rawlinson), P.93.

4. *Les Villes de L'état Iranian* (aux époques Parthe et Sassanide), (N.Pigulevskaja), 1963, PP. 133-155./ ۱۷۸ ص گفتار (در) باباطاهرنامه (اذکائی)، ص ۱۳۳-۱۵۵.

۵. *عجائب المخلوقات* (طوسی همدانی)، ص ۱۹۰ / *ERĀNSHAHR* (Marquart), P.71 گفتار (در) باباطاهرنامه (اذکائی)، ص ۱۷۳.

جبال) همانا شهرهای «پهله» در مفهوم وسیع کلمه می‌باشد.<sup>(۱)</sup> اما شهرهای پهلوی عبارتند از اصفهان تا ری (شامل قم و کاشان) و از آنجا تا همدان (شامل قزوین و زنجان) و دینور و نهاوند و کرمانشاه و ماسبندان.<sup>(۲)</sup> شاهان پهلوی را در این شهرها «ملوک جبال» (= شهریاران کوهستان) گفته‌اند، که هم از «ملوک طوایف» مشهور یا «کرده خدایان» اشکانی بوده باشند.<sup>(۳)</sup> از جمله ملوک طوایف پارتی در سرزمین جبال می‌توان: «جلین» جمکرانی، «کردام» همدانی، «گودرز» اصفهانی، «مهرداد» دینوری و «قارن» نهاوندی را متصرفان ولایات و رساتیق سرزمین «ماه/ماد» در نواحی و اطراف شهرهای پهلوی یاد کرد.<sup>(۴)</sup>

اینهمانی گودرزیان و مهردادیان پارتی حسب روایت بادوخواندان رقیب ناماور در روزگار کیخسرو داستانی مذکور در *شاهنامه* فردوسی مطابق است. هر یک از آبناء «گودرز» - یعنی: ولیس (= ولوگس / ولش / بلاش)، گیو، بهرام<sup>(۵)</sup> و هم چنین آحفاد او یک یا چند قریه (ماندگاه) در منطقه مزبور ساخته‌اند یا روستاهایی را آباد کرده‌اند، که بعضاً به نام خود ایشان موسوم و معروف شده است. اعضای خاندان «میلاد» (= مهرداد) نیز، از جمله: جرجین (= گرگین / ونون)، هرمزد، وهلمان (= بهرامان) و برزین (= وردان / بردان) هر یک چنان کرده‌اند.<sup>(۶)</sup> پیشتر، غالب محققان اینهمانی «گودرز» داستانی (- پدر «گیو») در *شاهنامه* را با «گوترزاس / Goterzas» اشک بیستم (۴۱ - ۴۳ م) یکی دانسته،<sup>(۷)</sup> سرزمین گرگان و طبرستان را قلمرو نهایی فرمانروایی آن خاندان (سده یکم) تحدید کرده بودند؛ لیکن در پی اکتشاف «سکه‌های لشکرکشی» گوترزاس شاه (از ۹۱ تا ۸۱ ق.م) فرمانروای پارتی که با نقش «گوتارزس گئوپتروس» (= گودرز بن گیو) در بیستون اینهمانی یافته، اولاً معلوم شده است که در واقع گودرز یکم اشکانی (۹۱ - ۸۱ ق.م) هموست؛ ثانیاً این همانی گودرز (پدرگیو) در *شاهنامه* با

۱. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۱۸۸ و ۳۲۶. PP. / *The Camb.His.Iran* (ar.Diakonoff), v.2. PP. 75,104. / *ERĀNSHAHR* P.306 گفتار (در) باباطاهرنامه (اذکائی)، ص ۱۶۸، ۱۷۶ و ۱۷۷.
۲. *ERĀNSHAHR* (Marquart), P.94. / ۱۷۴ و ۱۷۲. گفتار (در) باباطاهرنامه (اذکائی)، ص ۱۷۲ و ۱۷۴.
۳. *مروج الذهب* (مسعودی)، ج ۱، ص ۲۳۴. ۴. گفتار (در) باباطاهرنامه (اذکائی)، ص ۱۷۹.
۵. *Iranisches Namenbuch* (F.Justi), PP.118-9.
۶. تاریخ قم (قمی)، ص ۷۹ و ۸۴ / گفتار (در) باباطاهرنامه (اذکائی)، ص ۱۷۹.
۷. *Archaeological History of Iran* (Herzfeld), P.56.

همین گودرز یکم مطابق باشد، فلذا تمام آن داستان پهلوانی راجع به این یکی تحویل پذیر است؛ ثالثاً این گودرز یکم اشکانی (پسرگیو) که با مهرداد / میترا دات دوم اشکانی (۱۲۴-۹۰ ق.م) فرمانروای مادستان همعصر بوده<sup>(۱)</sup>، نه تنها در رقابت با وی به تصرف بابل پرداخته و حکومت خود را در آنجا مستقر ساخته، که همانا یک لشکرکشی جاه طلبانه هم به شرق ایران کرده، از «ری» گذشته، فاصله میان «مرو» و «هرات» را در نور دیده است.<sup>(۲)</sup>

علاوه بر رقابت بین آنها همانا دو خاندان «گودرز» خراسانی و «قارن» فهلوی مادی (جبلی / نهاوندی) هم در عین ارتباط و آمیزش با هم اختلاف و ستیزش داشته اند.<sup>(۳)</sup> قارن همدانی (نهاوندی) که عنوان یکی از خاندان های هفتگانه مشهور عهد اشکانی و ساسانی است، اقتدار ایشان بر پایه مالکیت های اراضی بزرگ بوده، قدرت امارت در نواحی خاص خود را هم داشته اند. در رقابت ها و منازعت های پادشاهی میان فرمانروایان پارتی «گودرز» خراسانی و «مهرداد» مادی، البته خاندان کتک خدای قارن / کارن مادی از مهردادیان پشتیبانی می کردند.<sup>(۴)</sup> سرانجام، گودرزبان مشرقی ایران در منازعات خود با مغربیان (- مهردادیان) قوای نظامی قارن مادی همدانی فرمانروای وقت میانرودان را هم به سال ۵۰ میلادی در پیکاری واقع در «کوهستان» ماد شکاندند، که گویا خود قارن / کارن هم کشته شد.<sup>(۵)</sup> فلذا موافق با قرائن دیگر نیز، استیلای خاندان «گودرز» اشکانی را بر نواحی ماد / جبال ایرانزمین از همین تاریخ (نیمگاه سده یکم م) باید قطعی دانست، که البته استیلانها تنها از جنبه سیاسی بلکه از لحاظ اقطاع و تملیک اراضی آن نواحی هم بوده است؛ چه موافق با طبری و فردوسی «گودرز» پس از پیکار پیروزمندانه با ترکان مشرقی، لقب «بزرگفرمدار» یافت و ایالت های گرگان و

1. *Sixth Great Oriental Monarchy* (Parthia), (Rawlinson), PP.148, 260-61.

2. *The Camb.His.Iran* (ed.& ar.Yarshater), v.3, PP.41-44, 285-6, 459.

3. *Das Iran.Nat.Epos* (Noldeke) «in» *Grund.Irani.Phil.*, b.II, PP. 12-15 / حماسه ملی

ایران (نولدکه)، ترجمه بزرگ علوی، تهران، ۱۳۷۲.

۴. *ایران باستان* (پیرنیا)، ص ۲۴۲۱. / *The Camb.His.Iran* (ar.Yarshater), P.704.

۵. *تاریخ ایران* (گوتشمید)، ص ۱۹۱. / *IRANICA* (Twenty Articles), (Minorsky), P.187.

*Sixth Great Oriental Monarchy* (Rawlinson), P.261.

اصفهان و «قم» (از ولایات «فهل» یا «ماد») به اقطاع وی و خاندانش درآمد.<sup>(۱)</sup> دانسته است که داستان عاشقانه پارتی «ویس و رامین» فخرگرگانی در متن اصلی (پهلوی) از عهد اشکانی است، از آنجا که زمینه جغرافیایی آن یک بخش یا نیمی سرزمین «ماه» (= ماد) می‌باشد، چنان که عرصه وقوع حوادث از خراسان شرقی تا مادستان یا دقیقتر از «مرو» تا «همدان» گسترده، به درستی خاندان «موبد» منیکان مروی (- منیژکان) ← بیژنکان) نماینده خاندان گودرزیان مشرق باشند، که برخاندان غربی «قارن» فهلوی همدان غالب شدند، ولی در عین حال به عللی معین با هم پیوند و آمیزش داشتند.<sup>(۲)</sup> علاوه بر نقش بیستون «گوترز» شاه (گودرز یکم) فرمانروای «بابل» که با عنوان «شهربان شهربانان» در آخرین سالهای سلطنت مهرداد دوم (۱۲۴ - ۹۰ ق.م) به نیابت از وی در نواحی غرب ایران اقتدار شاهی را قبضه کرده بود،<sup>(۳)</sup> در منطقه همدان هم از خاندان او سکه هایی به نام «گودرز» دوم (۳۸-۵۱ م) و جز اینها یافت شده،<sup>(۴)</sup> که حاکی از استیلای ایشان در سرزمین ماد می‌باشد. اما از خاندان «قارن» فهلوی (مادی) هم در سرزمین ماد نزدیک نهاوند گنجینه‌ای کشف شده (ح ۱۹۲۰ م) که به نام «گنج قارنیان» اشتهاار یافته، متضمن نقوش پارتی در اشیاء و مصنوعات است.<sup>(۵)</sup>

آنگاه پس از درگذشت مهرداد (دوم) پارتی (ح ۹۰ ق.م) پادشاه ارمنستان «تیگران/Tigranes» (یکم) اشکانی (۹۴-۵۶ ق.م) از ادامه جنگ میان مهرداد (پنجم) اوپاتور/Eupator ایرانی - پادشاه بزرگ «پونتی/Pontos» (۱۲۰-۶۳ ق.م) با رومیان اغتنام فرصت نموده، شمال میانرودان و آذربایجان را تصرف کرد، حتی به مادستان درآمد و «همدان» را هم گرفت (ح ۷۷ ق.م) و نواحی دیگری از آسیای صغیر و سوریه را مسخر نمود، پس خود را «شاهنشاه» نامید. وی هنگام تصرف همدان، کاخ پارتی «ادرپنه/Adrapana» (واقع در «اسدآباد» همدان) را یکسره ویران کرد؛ و این زمانی بود

۱. گفتار (در) باباطاهرنامه (اذکائی)، ص ۱۷۹-۱۸۰.

2. *IRANICA* (Twenty Articles), (V.Minorsky), P.188.

۳. تاریخ ایران (گوتشمید)، ترجمه جهانگیری، ص ۱۸۵ // اشکانیان (دیاکونوف)، ترجمه کشاورز، ص ۵۸.

4. *IRAN*, XIII, P.182./ *The Camb.Hist.*, v.3, PP.1,317-320.

۵. اشکانیان (دیاکونوف)، ص ۳۸.

که هنوز فرهاد سوم اشکانی (۷۱-۵۸ ق.م) در مادستان استقرار پیدا نکرده بود.<sup>(۱)</sup> همچنین، نویسندگان رومی در داستان سفر «تیرداد» پارتی امیر ارمنستان (۴۵-۱۰۰ م) به شهر رُم (در سال ۶۱ م) برای گرفتن تاج از امپراتور (نرون) یاد کرده‌اند که همراه با وی سه هزار «مغ» از شهر همدان بوده است.<sup>(۲)</sup> اگر چه این فقره افسانه نماید، دستکم حاکی از اهمیت و اعتبار مغان ماد در آنجا می‌باشد، همدان مرکز «مغان» ایران بوده است.

۷. **اهمدان کوستی:** اردشیر بابکان بانی امپراتوری ساسانی (۲۲۴-۲۴۲ م) پس از نبرد پیروزمندانه که با اردوان (چهارم) اشکانی (ح ۲۱۳-۲۲۴ م) در دشت هرمزدگان بکرد و او را کشت و خود را «شاهنشاه» خواند (۲۸ آوریل ۲۲۴ م) یکسر از آنجا به کشور ماد آمد و «همدان» را به زور گرفت، پس از آن به فتح سرزمین جبال و آذربایجان و بعداً ارمنستان و موصل (آدیابن) توفیق یافت.<sup>(۳)</sup> مکان اصلی جنگ اردشیر با اردوان را بعضی در «نهایند» ماد یاد کرده‌اند، بسا که نام پادشاه هم «فرخان» یکی از فرزندان اردوان بوده؛ اردشیر در آن جنگ متحمل خسارات سنگین گردید.<sup>(۴)</sup> چه اردوان پهلوی پادشاه کوهستان در مرکز ماد بزرگ که استانهای «پهله» نام داشت، در نهایند کهن می‌زیست که نیرومندترین خاندانهای ملوک طوایف اشکانی «قارن» پهلوی همانجا مقیم بودند.<sup>(۵)</sup> گویند که ملوک مزبور از جمله «قارن» در مبارزه ساسانی‌ها برای گرفتن تاج و تخت ایران، از این سلاله جدید حمایت نمودند؛ و از این رهگذر املاک و امتیازات دولتی خویش را حفظ کردند.<sup>(۶)</sup>

هفت خاندان برجسته ملوک طوایف عهد ساسانی را «ویسپوهران» می‌گفتند که

۱. تاریخ ایران (گوتشمید)، ص ۱۳۴ / سفرنامه ... (جکسن)، ص ۲۸۰ / اشکانیان (دیاکونوف)، ص ۵۹.

2. *Archaeological History of Iran* (Herzfeld), P.65.

۳. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۸۱۹ / تاریخ ایران (گوتشمید)، ص ۲۳۵ / تاریخ ایرانیان و عربها (نولدکه)،

ترجمه زریاب، ص ۴۷ و ۶۵ / ایران در زمان ساسانیان (کریستن سن)، ترجمه یاسمی، ص ۱۰۹.

۴. تاریخ ایرانیان و عربها (نولدکه)، ص ۶۵ / اخبار الطوال (دینوری)، ص ۴۴ / معجم التواریخ (ابن شادی)، ص ۶۱.

۵. اخبار الطوال (دینوری)، ص ۴۳-۴۴ / ایران در زمان ساسانیان (کریستن سن)، ص ۱۲۵.

۶. تاریخ ایرانیان و عربها (نولدکه)، ص ۸۸ / ایران در آستانه یورش تازیان (کولسینیکوف)، ترجمه یحیائی، ص ۱۳۳.



کوستی» (= منطقه همدان) می‌گفته‌اند.<sup>(۱)</sup> «مادکوست» را در متون آرامی نظر به آن که دو مرکز دینی (مسیحی) شرقی سُرّیانی (نسطوری) در آنجا واقع بود، یکی را «بیت ماذایه» (Bēth Mādhāye) می‌گفتند، که شامل شهرهای حلوان و دینور و همدان بوده، دیگری «بیت رازیکایه» (B. Rāzikāye) شامل شهر «ری» و ناحیت «ابرشهر» می‌شد. اما تقسیم «مادکوست» به دو منطقه اداری جداگانه ماه دینور و ماه نهاوند - که در صدر اسلام به عنوان ماه البصره و ماه الکوفه نامبردار شده اند - احتمالاً در روزگار قباد (یکم) ساسانی (۴۸۸-۵۳۱ م) بوده باشد.<sup>(۲)</sup> راهنماهای یونانی (حدود سده یکم) ایالت ماد (Médou Xoru) را هم از دربند زاگروس شامل شهرهای حلوان (Chalepolis)، کرنند (Karina)، کامبدانه (Kampadene) (کرمانشاه)، بیستون (Bagestona)، کنگاور (Cogchobar)، ادربنه / Adrapana (اسدآباد) و اُمّ القُرّای «اکباتان» (همدان) سپس «زرنند» و «ساوه» تا Ragiane (ری) نوشته‌اند.<sup>(۳)</sup>

لیکن در دوره‌های پسینی ساسانی (بنا به جغرافیای موسی خورنی) مادستان (=مادکوستی /کوست گیکوه) که جزو «کوست خوربران» (=رُبع غربی) ایرانشهر بوده، «اهمدان کوستی» خود در تقسیمات نظامی (- سپاهبدی) کشور جزو «کوست خراسان» (= رُبع شرقی) به حساب آمده؛ ظاهراً از آنرو که مقام «اسپهبد» خراسان همانا از آن «قارن» پهلوی (نهادندی) مادی (همدانی) بوده که از این بابت در «قومس» اقامت می‌کرده است.<sup>(۴)</sup> بر نبشته‌های پهلوی از همان روزگار (مُهرها و سکه‌ها و کتیبه‌ها) می‌توان برخی نامشهرها یا نامجاهای «مادکوست» را ملاحظه کرد: «وستان» Vastan/ (طاق «بُستان» کنونی)، باورد /Bāvard (گویا «وردآورد» تویسرکان دارای «مغوخودا» - یعنی رئیس روحانی شهر)، اسکین (SKN) رود (شهری از ناحیت همدان)، ماسبندان (دارای «مغو خدا»)، نهاوند /Nimāvand (بسا همان «نیفاوند»

۱. تاریخ ایرانیان و عربها (نولدکه)، ص ۶۶۸. / Frye, ed. M. Nawwabi, *OPERA MINORA*

Shiraz, 1976, PP.226, 228, 230.

2. *The Eclips of Christianity in Asia* ((Browne), P.9./ERĀNSHAHR (Marquart),

ایران در آستانه یورش تازیان (کولسینکوف)، ص ۲۵۳./ P.306.

3. *Zur Historischen Topographie Von Persien* (Tomaschek), PP.3-14.

4. ERĀNSHAHR (Marquart), PP.4, 16,71,94./، ایران در زمان ساسانیان (کریستن سن)، ص ۳۹۴.



بطلمیوس، ۶/۲۱۴)، تویسرکان/Togsserigan، ملایر / Mla(...)l از ناحیت نه‌اوند (دارای «مغو خدا» که در مجمل ابن شادی یاد شده، ص ۴۶۱)، دیران / کیلان - بخشی از نه‌اوند و گویا همان «گیان» باستانی معروف که دارای «مغو خودا» بوده و «آهمدان کوستی» که یاد شد.<sup>(۱)</sup>

اما همدان که مانند تیسفون پایتخت ساسانیان اهمیت اقتصادی و راهبردی داشته، کمابیش همچون گذشته‌ها پایتخت تابستانی ساسانیان بوده؛ اصولاً تجارت که گرایش مسلط در روند همگانه اقتصادی - اجتماعی دوران و دولت ساسانی می‌بود، به اقتضای راههای خشکی کاروانرو که از تیسفون آغاز می‌شد، در همدان با توجه به موقعیت «چهارراهگی» دیرینه‌اش، جاده‌های جنوب (خوزستان و فارس) و شمال (قزوین و گیلان) و خراسان از آنجا انشعاب می‌یافت. شاهراه خراسان همان «جاده سمیرامیس» افسانه‌ای، «جاده لاجورد» دوران بابل و آشور، «جاده ابریشم» عصر اشکانی و ساسانی است، که از «مرو» به پایتخت پارتی «هکاتومپولیس» (دامغان) سپس به اکباتان (همدان) و سرانجام به «سلوکیه» بر دجله یا همان «تیسفون» می‌رسید.<sup>(۲)</sup> به لحاظ فرمانداری این که مادستان دارای «شاه» یا «مرزبان» و یا شهرستان همدان دارای «خودای» یا «شهرتار» بوده، ظاهراً که چنین نباشد؛ زیرا حسب کتیبه بزرگ شاپور (یکم) ساسانی (۲۴۰-۲۷۰ م) در جزو فهرست «شهر»های پانزده‌گانه شاهی از عنوان جدید «آهمدان خشترب (Amidan - AHMATAN XŠTRP Satrapoy) یاد شده، بدین معنا که آنجا دارای «شهربان» (ساتراپ) بوده، گاهی در مهرهای گلین «آخمتان کوستی شترستان» آمده که گویا مراد شهر «همدان» خاص باشد. به هر حال، شاپور در کتیبه خود از «تینیک» یا «تیدیانیک» (Tidyānik) شهربان همدان، از «مهریک» (Mehrik) تویسرکان (Togsserigan) و از «پیروزقارن» ماد در جزو درباریان پدرش یا خودش یاد نموده است.<sup>(۳)</sup>

اکنون سزااست که از یک پیامبر نامدار جهانگیر برخاسته از همدان یاد کرد، که

1. *OPERA MINORA* (Frye), pp.42,228,230,232,233,234.

2. *The Cambridge History of Iran* (ed. & ar. Yarshater), v.3, PP.121,548./

ایران در زمان ساسانیان (کریستن سن)، ص ۱۴۸.

3. *OPERA MINORA* (Frye), PP.30,41,42,44,228-229,233./

ایران در زمان ساسانیان (کریستن سن)، ص ۱۵۷.

همانا «مانی بن پاتگ» همدانی (۲۱۷ - ۲۷۷ م) باشد؛ هر چند که در عهدی بعید از وی پیامبر دیگری به نام «ائورونت / ارون» یا همان «شاه الوند» از آن خاک برخاسته، که جزو انبیاء مورد قبول خود «مانی» هم بوده است.<sup>(۱)</sup> دانسته است که «مانی» در زمان آخرین پادشاه اشکانی «اردوان» (م ۲۲۴ م) در آشورستان یا شمال بابل زاده شد (۲۱۶ م) و پدرش «پاتگ / پاتیگ» (Patékios) که خود از آشویان دین برشمار آمده (آپرسام / اسکیتیانوس؟) از دودمان اشکانی (پارتی) متوطن در همدان بود، که به عللی نامعین به «ماردین» بابل هجرت کرد. مادر مانی نیز «تقشیت» (مریم) از دودمان پارتی «کمسرین / کمسرگان» (Kamsargān) بود، که پیشتر یاد کردیم این طایفه هجرت گزیده در ارمنستان خود یکی از تیره‌های خاندان «قارن» پهلوی (مادی) همدان بوده، که به فرمان اردشیر (یکم) ساسانی همگی آنان را هلاک کردند، چندان که گویند یک نوباوه جان سالم بدربرد که بعداً نسل خاندان خود را بارور ساخت.<sup>(۲)</sup>

در معناشناسی نامزند «کمسر» (Kamsar) که اسم «پیروز آما» از همان طایفه «کارن» پهلوی در عهد پادشاهی تیرداد بزرگ ارمنی بوده، آن را مرکب از «کامه» (= اراده / خواست) با «سارا» (= سالار) بر رویهم «صاحب اراده / باهمت» دانسته‌اند<sup>(۳)</sup>، ولی به نظر ما «بلندجای» یا دقیقتر همان «کوهسر / کوهسار» درست است، که شاید با بومگاه زندگی آنها در کوهستان «ماد» و همدان متناسب باشد. پاتگ همدانی سپس از تیسفون به میسان رفت، که در آنجا با اسلاف «ماندائی» (مغتسله) تماس گرفت.<sup>(۴)</sup> باید گفت که «ماندا» اسم بابلی-عیلامی همان قبایل «کاسی-مادی» (گوتی) است (چنان که اسم دختر آستیاگ و مادر کوروش به روایتی «ماندانا» بوده) و این تیره «ماندائی» ماد را یکی از شاهان سلوکی یا اشکانی به شهر «حران» در شمال میانرودان کوچانده بود؛ تأثیرات عمیق و عجیب این جماعت در آراء ملل و نحل و اعتقادات مذهبی و گنوسی (از جمله «مانویت») به نظر ما بدین سبب است که بسا آنها خود

۱. گفتار «پ.اذکائی» (در) شکوه الوند / O.Klima, PP.304-5. ۲. جهانپور، همدان، ۱۳۷۶، ص ۱۷.

۳. مانی و دین او (تقی زاده)، تهران، ۱۳۳۵، ص ۵-۶. تاریخ جنبش مزدکیان (کلیما)، ص ۱۱۰.

۴. A Reader in Manichaeism... (M.Boyce), ACTA IRANICA, II, P.1. / Manis Zeit und Leben (Klima), PP.217,274,297,513. ۳. Iranisches Namenbuch (Justi), PP.154-5.

۴. مانی و دین او (تقی زاده)، ص ۶.

تیره‌ای از قبیله «مغان» مشهور مادباستان بوده‌اند.

باری، حسب آن که در رساله پهلوی «شهرستان‌های ایران» آمده است که «شهرستان همدان را یزدگرد پسر شاپور ساخت که او را یزدگرد خشن می‌خوانند (بند ۲۶) و این که زن اوشیشین دخت همانا دختر رأس الجالوت شاه جهودان و مادر بهرام گور بود (بند ۴۷) و هم این که بهرام گور پسر یزدگرد در «ماد» و ناحیه نهاوند و (کنار دریاچه «بهرام آوند» شهرستان ساخت (بند ۲۷)؛ اولاً پسر شاپور (دوم) ساسانی همان «یزدگرد» (یکم) بزهکار (۳۹۹-۴۲۰ م) باشد، ثانیاً همسر یهودی اش «شوشین دخت» دختر رأس الجالوت (Rēs-gālūta) بانی شهرهای «شوش» و «شوشتر» هم یاد شده، ثالثاً اینهمانی دریاچه «بهرام آوند» در سرزمین ماد که بهرام (پنجم) گور (۴۲۰-۴۳۸ م) بر آنجا بنائی کرده معلوم نیست، حدس زده‌اند که شاید منظور دریاچه «حوض سلطان» قم باشد.<sup>(۱)</sup> باید گفت که داستان بنای همدان توسط یزدگرد یکم، یکی از روایت‌های متعدّد در بنیانگذاری آن شهر است، که جز به تعمیر بناها و بازسازی یا احداث بنای جدید در آنجا تفسیر دیگری ندارد.<sup>(۲)</sup> اما همسرش ملکه «شوشین دخت» یهودی که مادر بهرام گور و هم مادر «نرسی» (مرزبان کوشان و فرمانروای خراسان) یاد شده، بنابر همان رساله (بند ۵۳) یهودیان را هم در شهرستان «جی» (گبی) اصفهان مستقر ساخت، که از آن پس آنجا به «یهودیه» معروف شد،<sup>(۳)</sup> چنان که قبلاً هم گذشت (بهر ۵) بدین سان استبعادی ندارد اگر دو گور داخل بقعه یهودی «استرومردخای» همدان، بسا مربوط به همین «شوشین دخت» ملکه ساسانی و پدرش رأس الجالوت جهودان بوده باشد<sup>(۴)</sup> - یعنی همان بنای باقی از معبد «ایشتار و مردوک» بابلی عهد باستان، ضمناً تشبیه ظاهری زناشویی شاه هخامنشی (خشایارشا) با «استر» یهودی و شاه ساسانی (یزدگرد) به دختر رأس الجالوت، بسا که خود ناشی از سنت تداخل اخبار رسمی با فسانه‌های کهن بوده باشد.<sup>(۵)</sup>

۱. گفتار «تفضلی» (در) شهرهای ایران، تدوین کیانی، تهران، ج ۳، ۱۳۶۸، ص ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۲ و ۳۴۶.

۲. سفرنامه... ایران، گذشته و حال (جکسن)، ص ۱۹۷.

۳. *ERĀNSHAHR* (Marquart), PP.52,53, ص/، *ایران در زمان ساسانیان* (کریستن سن)، ص/، ۱۵۷، ۲۹۶ و ۳۰۴.

۴. *Archaeological History of Iran* (Herzfeld), P.106.

۵. تحقیقات درباره ساسانیان (اینوسترانسلف)، ترجمه کاظم زاده، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۱۰.

اما بهرام «گور» ساسانی (۴۲۰-۴۳۸ م) که اشتهاوری عظیم پیدا کرده، نظر به پرورش یافتن او در دربار ملوک عرب «حیره» که شاید تحت اشراف خاندان شاهی «روزبه» همدانی (ساسان بن روزبه) فرمانروای ایرانی قبایل عرب در «حیره» بوده (نک: پایین) بگاه پادشاهی در ایران کارهای شگفت‌انگیز و پهلوانی آزادمنشانه از او سرزده، خصوصاً نخجیر پیوسته «گورخر» او را مشتهر و ملقب به «گور» ساخته (-) بهرام که «گور» می‌گرفت (همه عمر) که در ادب عربی و فارسی داستانها و اشعار در این باب پدید آمده است.<sup>(۱)</sup> حتی در اخبار تاریخی (از جمله «طبری») آمده است که بهرام در پایان پادشاهی اش برای شکار به سرزمین «ماه» (ماد) رفت، هنگامی که در پی یک «گور» (جور) می‌تاخت، ناگاه در چاهی (-آبگیر) فرو افتاد که هر چه کردند و مادرش هم به مال کوشید، پیکر او بدست نیامد اما از آن گل ولای برآورده چندین تپه برآمد؛ آن تالاب «گور» (= قبر) او شد (-دیدي که چگونه «گور» بهرام گرفت). اسم آن محل را «دای مرج / دایمرگ» گفته‌اند که به «مرغزار مادر» تعبیر نموده‌اند،<sup>(۲)</sup> و همانجا در کشور «ماه» (ماد) نه چندان بدور از همدان باشد.<sup>(۳)</sup> همین «تالاب» گورگاه بهرام واقع در «دایمرگ» همدان، همان دریاچه «بهرام آوند» (= ظرفی که بهرام در آن قرار گرفته) مذکور در سرزمین «ماد» است، که گفت بهرام برکنار آن «قصر»ی بنا کرد (آن «قصر» که بهرام در آن جام گرفت) و این زمینه با داستان مشهور «بهرام و کنیزک» (درباره قصر او و دخمه آهو) در دهکده «جوهسته» همدان، نیز با داستان دیگری درباره «منار سُنْب گور» شاپور در دهکده «أسفجین» همدان پیوسته است. اجمالاً آن که به مأخذ *سیرالعجم* (=آیین نامگ) ساسانی روایت کرده‌اند که بهرام گور با کنیزک خود به شکار رفت، چون خواهش او را در دوختن سُم و گوش و شاخ آهو با یک تیر برآورد، چنان دانست که او عجز و ناتوانی اش را خواسته است؛ پس او را هم در آنجا کشت و با آهودریک گوربه خاک سپرد، یک صندوق سنگی نهاد و داستان را بر آن نگاشت؛ و تا سده‌های ۵ و ۶ (هق) هنوز آن «دخمه آهو» به نزدیکی «کوشک بهرام» پدیدار بوده، که گفته‌اند در چند فرسخی همدان در دهکده «جوهسته» واقع است؛ اما آن قصر همانا از سنگ یک لخت

۱. ایران در زمان ساسانیان (کریستن سن)، ص ۳۰۰.

۲. اخبار الطوال (دینوری)، ترجمه نشأت، تهران، ۱۳۴۶، ص ۶۲.

۳. تاریخ ایرانیان و عربها (نولدکه)، ص ۱۶۷ و ۱۹۲.

باشد که اطاق‌ها و رواق‌ها و خزانه‌ها و دهلیزها همه در آن کنده شده، بر دیواره‌ها نبشته‌های پارسی‌خوانا دربارهٔ اخبارشاهان و آیین‌ها و تدبیرهایشان؛ و بر هر پایه‌ای هم از آن پیکرهٔ کنیزکی با نویکنده‌ای نگاشته آمده است.<sup>(۱)</sup>

«شکارگاه» و «کوشک» «جوهسته» بهرام و «گور» کنیزک در روستای «آسیه دمیان» (ص: «سَفِید جان») همدان «بر راه ری»<sup>(۲)</sup> همان روستای «شَراء» (= «شپردا» باستانی) میانه<sup>(۳)</sup> باشد، که با قریهٔ «قلعه جوق» معروف کنونی از بخش فامنین در همان دهستان «شَراء» (درجین) امروزمین مطابق است. در بادی نظر ممکن است که کلمهٔ «جوهسته» (jev-hasta) را با یک تحلیل لغوی مقبول به همان معنای ظاهری «قلعه چُق» گرفت (= قلعه سنگی / تپه سنگی، دژی که از تپهٔ سنگی ساخته آید) ولی یقیناً چنین نباشد، بل به دلایل مقنع و قرائن معین «جوهسته» به معنای «مُلک گیو» بوده است؛ زیرا با توجه به نامجایهای پارتی که - قبلاً یاد شد - در پی استقرار طوایف پهلوانی در سرتاسر شهرهای «فَهله» و «جبال» پدید آمد (بهرهٔ ۶) و هم به قیاس نامجای «جوخواست»، دیهی (از «فراهان») که جوخواست بن خراسان بنا کرده و به نام خود باز نهاده، نیز «جوقان» و جوخواست از فراهان<sup>(۴)</sup> پیداست که اولاً «خواست» (Xuāstak) در تداول پهلوی هم به معنای «ملک و مال» که صورت دَری آن همانا «هسته» (Hasta) شده، چنان که «هست» فلان و بهمان اسامی دیهها و ضیعتهای طسوج و ناحیت رود آبان قم<sup>(۵)</sup> هم به معنای «ملک و ضیعت» باشد؛ ثانیاً «جو» (Gu/Jev) معرباً مخفف از «GEO» یا همان «گیو» (Giv) از نامهای پارتیان «گودرزی» خراسانی که باز حسب قیاس، اکثر امکان و قُرای آن ناحیت موسوم و منسوب به آنهاست؛ خصوصاً که «قلعه جوق» (= قلعهٔ گیو) تنها همان «جوهسته» (= ملک گیو) مذکور نباشد، بنابر آمار چندین «قلعه جوق» در اطراف همدان وجود دارد.

اما «قلعه جوق» فامنین (= جو هسته) در سالمرگ «غازان» خان یاد شده، این که

۱. اخبارالبلدان (ابن فقیه)، (نسخهٔ خطی در مشهد، ۵۲۲۹)، گ ۱۳۶. / مختصرالبلدان (ابن فقیه)، ص

۲۵۶. / Iran in Mittelalter (Schwarz), P.547.

۲. مجمل التواریخ (ابن شادی)، طبع بهار، تهران، ۱۳۱۸، ص ۷۰.

۳. مختصرالبلدان (ابن فقیه)، ص ۲۳۹.

۴. تاریخ قم (قمی)، طبع طهرانی، تهران، ۱۳۱۳، ص ۷۸ و ۱۴۱.

۵. همان، ص ۱۱۳-۱۱۴.

روز ۱۴ ع ۷۰۳/۲ به سرای «جومه گورگان» در حدود همدان رسید؛ و اواخر شعبان در یک منزلی آنجا حدود «قلعه جوق» فرود آمد، که حوالی آن تا کوههای خرقان و مزدقان - یعنی - در همان دشت «شراء» (سپردا) باستان = چراگاه / مرغزار) به شکار پرداخت.<sup>(۱)</sup> هم چنین یک قرن بعد، امیر تیمور در صحرای «ساوه» - که گورخر بسیار می‌باشد، در نواحی «چرا (شراء) و فَرّه‌هان» گورخر و آهوی بسیار کشتند ...؛ آنگاه در مقام «گورگان» فرود آمد.<sup>(۲)</sup> امروزه «قلعه جوق» تقریباً به همان شکل کوشک یا «دژ» سنگی اما بدون نگاریده‌ها و نوشته‌های موصوف «جوهسته» پارتی (که شاید محو شده باشد) و تنها با یک کتیبه یونانی زائل بر حاشیه درگاه اصلی آنجا (باقی از دوره هلنیستی) بسا معبدی از برای «مهر» یا «ناهید»، با ویرانه‌های شهری «پارتی» بنیاد در اطراف آن که قلعه دوره اسلامی‌اش تا سده‌های ۶ و ۷ (ق) آبادان بوده است.\* جالب آن که سکه‌های دوره حکومت بوییان و گردان حسنویه (برزکانی) بر جبال (به تاریخ ۴۰۳ تا ۴۰۵ هـ) ضرب «جوهسته» همدان وجود دارد،<sup>(۳)</sup> اگر چه ممکن است محل ضرب را «جورقان» (= گوروانان) همدان - یعنی - ماندگاه بزرگ گردان «گورانی» عهد حسنویگان نیز تشخیص داد. اما قشلاق «جومه گورگان» یا مقام «گورکان» مذکور که هم در فاصله چند فرسخی از «قلعه جوق» یاد گردیده، اگر همان «جورقان» اکراد همدان نباشد، یحتمل مراد قریه کنونی «کوريجان» در غرب آنجا (ابتدای دشت «شراء» مذکور) و شاید به معنای کمین گاه یا «گومه» گورخران بوده است.

اما داستان «منار سُنِبِ گور»<sup>(۴)</sup> یا «گور سُنِبِه»<sup>(۵)</sup> که «کور سُنِبِه» هم - جایی در همدان نوشته‌اند،<sup>(۶)</sup> همان افسانه ناب «منار سُم آجین» (= ذات الحوافر) مربوط به

۱. تاریخ مبارک غازانی (رشیدالدین)، طبع کارل یان، لندن، ۱۹۴۰، ص ۱۵۱ و ۱۵۸.

۲. زبدة التواریخ (حافظ ابرو)، طبع جوادی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵۲۸-۵۳۰.

\*. راقم این سطور اکنون حدس می‌زند که آنجا معبد ایزد «بهرام» ایرانی (= «آرس» یونانی) - یعنی - خدای جنگ و شکار اقوام پهلوانی (-پارتیان) بوده، همبری «بهرام» و «کنیزک» (در داستان نگاره‌ها) همانا نماد ستارگان ایزد «بهرام» (مَرِیخ) و ایزد بانوی «ناهید» (زهره) می‌باشد.

۳. گفتار. «قوچانی» (در) مجله باستانشناسی و تاریخ، شماره ۱۶ (بهار ۱۳۷۳)، ص ۵۵ و ۶۵.

۴. مجمل التواریخ (ابن شادی)، ص ۵۲۲.

۵. عجائب المخلوقات (طوسی همدانی)، طبع ستوده، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۲۰.

۶. معجم البلدان (یاقوت)، طبع وستنفلد، لایپزیگ، ۱۸۶۶-۱۸۷۰، ج ۴، ص ۳۱۹.

«شاپوربن اردشیر» (۲۴۰-۲۷۰ م) است، که یکسره از روایت بسیار مفصل جغرافی دان مشهور همدان «ابن فقیه» (ح ۲۹۰ ه‍.ق) نشأت یافته،<sup>(۱)</sup> مبنی بر آن که وقتی یک قران نجومی از سر آن پادشاه می‌گذشت، طی مدّت غیبت خود به «راندن گورخرها» در مرغزار همدان مشغول بود؛ پس چون به پادشاهی خود بازگشت، دستور داد تا مردم به صیدگورخرهای بی شمار در آنجا پرداختند؛ آنگاه از سم آن شکارها که تلّی عظیم برآمد، همان «منار» برآوردند و به ساروج آگندند (بلندی آن پنجاه گز و پیرامون آن سی گز) و آن منار در قریه‌ای نزدیک همدان برجای ماند، که مشهور است و شاعران درباره آن چکامه‌ها سروده‌اند.<sup>(۲)</sup> اینک اما ادیبان از این داستان در توضیح و تفسیر بیت مبهم «یکی دخمه کردش ز سُم ستور» شاهنامه (پایان «رستم و سهراب») محققانه بهره جسته‌اند.<sup>(۳)</sup> اما قریه مزبور را «آسفجین/خسفجین» در روستای «ونجر» نوشته‌اند.<sup>(۴)</sup> که به نظر ما کلمه «ونجر» (Venjar) قطعاً مصحّف از کلمه «ویخر» (Vixar/vehar) است؛ و این همانا وجهی از اسم دهستان مشهور شمال همدان و شهرستان کنونی «وِهار / بهار» (Vehar/Behār) می‌باشد، هویت قریه «آسفجین/خسفجین» اصلاً اهمیتی ندارد و ظاهراً چیزی شبیه یا همان خود «لالجین» کنونی (شهرستان) نزدیک «بهار» بوده است. ولی تطبیق مکانی «سُنبه گور» مذکور که جزء اول کلمه علاوه بر آن که وجهی ملفوظ از «سُم» می‌باشد، همانا به معنای «سوراخ / چاله / گودال» است، که همین معنا در کلمه پهلوی «gryhcg» [هنینگ] و صورت «gristak» (گریهستک / گریچک / گراچق) به مفهوم «مغاک / دخمه / سوراخ جانوران» و «هاویّه شیاطین» آمده [فرهنگهای پهلوی]، واقعاً که امروزه هم دهکده موسوم به «گراچقا / گرچاقه» (Grachagha/gerchagha) بین همدان و «بهار» مزبور دقیقاً در همان مکان «منار سنب گور» وجود دارد و مشهور است.

۱. اخبارالبلدان (ابن فقیه)، (نسخه خطی در مشهد، ۵۲۲۹)، گ ۱۳۴. / مختصرالبلدان (ابن فقیه)، طبع دُخویه، بریل، ۱۸۸۵، ص ۲۴۷-۲۵۱.

۲. همان. / عجائب المخلوقات (طوسی همدانی)، طبع ستوده، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۲۰-۲۲۱.

معجم البلدان (یاقوت)، ج ۴، ص ۶۴۵-۶۴۸. / آثارالبلاد (قزوینی)، بیروت، ۱۹۶۰، ص ۲۹۴.

۳. گفتار «شفیعی کدکنی» (در کلک، شماره ۶۸-۷۰ (آبان - دی ۱۳۷۴)، ص ۱۷-۳۱.

۴. اخبارالبلدان (ابن فقیه)، (نسخه خطی)، گ ۱۳۴. / مجمل التواریخ (ابن شادی)، ص ۵۲۲. / معجم البلدان (یاقوت)، ج ۱، ص ۲۴۶؛ ج ۴، ص ۹۴۱.

شاید که «دخمه آهو» در داستان بهرام «گور» نیز اشاره به همین «گراچقا» ی بهار همدان باشد؛ ولیکن به طور کلی اولاً اصطلاح «مرج» (=مرغزار) یا «چمن» آندائی همدان یا «دایمرگ» معروف (که وقایع تاریخی مهم در آن رخ داده) و «قوروق» بهار (= شکارگاه دشت بهار) بالجمله راجع است به دشت پهناوری که از شمال «بهار» در دامنه‌های غربی الوند (کوههای اسدآباد) آغاز و در هامونه‌های پیرامون شاخه‌های «سیمینه رود» (قره چای) و رودکهای دیگر «ماوشان»، «اسفیزرود»، «زربار»، «جالوسگرد» و جز اینها) به طرف شرق گسترده می‌شود تا حدود «کوريجان» (مذکور) و ممتد است شمالاً تا دشت «رزن» و «فامنین» (مذکور) و از این سوی به دشت «شراء» (= چراگاه) پیشگفته که همچنان به ساوه و فراهان می‌پیوندد، این پهنه را تا کوههای خرقان «دشت همدان» نیز گفته‌اند؛ و ثانیاً چنین دشتی از دیرباز به سبب وحوش و جانوران شکاری اش (گورخر و آهو و جز اینها) اشتها موفور یافته، «پردیس» های پُراوازهٔ مادی - پارسی هم در کوهپایه‌های آن پدید آمده، نخجیرگاه‌های چندی در جایجای آن با نامهای گوناگون یا نشانهای ویژه یاد گردیده است.

حوضهٔ رودخانه‌های سرازیر از دره‌های الوند در پایین دست «گراچقا» ی مذکور بین روستاهای «بهار» - «لالجین» و «جورقان» و «کوريجان» که قدیماً پرآب بوده‌اند، تالاب «سیمینه رود» (قره چای) را در میانگاه «مرج» یا «قوروق» (=شکارگاه) مزبور تشکیل می‌دهد، که در کتیبه‌های آشوری به نام «شانارته» (Šanarte) یاد شده است.<sup>(۱)</sup> «سیمینه رود» سابقاً گویا نظر به اسم رودک «زربار» (از درهٔ «گنجنامه») در حوضهٔ «شانارته» مزبور بسا «زَینه» نام داشته؛ در هر حال تالاب «زَینه» همدان احتمالاً همان «زرنومیتی» (=زرمند) مذکور در «اوستا» (زامیادیش، بند ۶۸) به موجب «خورشیدنیش» (بند ۸) که نام آگیری است، خصوصاً به تصریح بندهشن (فصل ۲۲، بند ۶) همان «دریاچهٔ زراومند همدان» می‌باشد.<sup>(۲)</sup> این همان دریاچهٔ «بهرام آوند» مذکور در رسالهٔ پهلوی *شهرستانهای ایران* است (بند ۲۷) که بهرام «گور» برکنار آن آبادانی کرد؛ شاید قریهٔ کنونی «بهرام آباد» برکنار تالاب «قوروق» (=شکارگاه) بهار هم بدو منسوب باشد، ای بسا همان آگیری که بهرام در پی «گور» اندر آن فرو رفت و

۱. تاریخ ماد (دیاکونوف)، ترجمهٔ کشاورز، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۶۳.

۲. یشتها (پوردادوود)، تهران، ۱۳۲۰، ج ۲، ص ۳۴۵ / بندهشن (مهرداد بهار)، تهران، ۱۳۶۹، ص ۷۷.



«گور» ش شد؛ و بسا که «قصر» بهرام نیز همان قریه «کوشک آباد» (و «دستجرد») آن سوی تر از آنجاست.

هنگامی که هرمزد چهارم (۵۷۹-۵۹۰ م) پس از شکست در جبهه جنگ با رومیان، بزرگترین سردار ایران در آن روزگار «بهرام» چوبین را مورد قهر و عتاب نمود، وی که با تبار «پارتی» خود از خاندانهای هفتگانه «ویسپوهران» مشهور - یعنی - از دودمان «مهران» رازی بود - سر به شورش برداشت (۵۹۰-۵۹۱ م) و با همدستی دیگر بزرگان هرمزد را از پادشاهی برکنار کردند. لیکن خاندان «قارن» پهلوی (نهایندی) همدانی که از دیرباز با خاندان «مهران» رازی رقابت‌ها داشته‌اند، در آن عصیانگری هنبازشی ننمودند؛ حتی «قارن»‌ها که دیری بود مقام «اسپهبدی» خراسان را به طور موروثی داشتند، در شهر «قومس» مانع از پیشروی سپاه بهرام چوبین شدند. باید افزود که به علاوه ایالت‌های گرگان و طبرستان نیز در حوزه حکومت «قارن» جبلّی قرار گرفت، که سپس طی نسلهای متعدد به عنوان امرای مستقل بر آن سرزمین، حتی پس از برافتادن ساسانیان همچنان به فرمانروایی خود ادامه دادند؛ سلاله مشهور اسپهبدان شروینی و قارنوندان طبرستان تا سده‌های پنجم و ششم (هق) هم از دودمان «قارن» مادی (نهایندی) همدانی بوده است.<sup>(۱)</sup>

اما در شورش بهرام چوبین بنا به شاهنامه یکی از سرداران وی «همدان گشنسب» نام داشته،<sup>(۲)</sup> و هم این که از حمایت مردمی در همدان برخوردار بوده،<sup>(۳)</sup> چنان که در پادشاهی خسرو (دوم) آپرویز (۵۹۰-۶۲۸ م) هم که دائی او «بسطام» (گسته‌م) از همان خاندان «مهران» رازی مرزبان خراسان به تأسی از بهرام سر به شورش برداشت (۵۹۱-۵۹۵ م) در فرجام کار به همدان پناه آورد؛ چه وقتی از برابر سپاه خسرو در مصاف «ری» عقب نشینی کرد، یکراست به آنجا آمد و خسرو در پی او روان شد که هم در دشت «شراء» همدان سنگر گرفت؛ و هم ترفند آشتی با بستگان بسطام را بکار

۱. تاریخ ایرانیان و عربها (نولدکه)، ترجمه زریاب، تهران، ۱۳۵۸، ص ۲۴۳، ۶۶۰، ۶۷۴ و ۶۷۹. / ایران در آستانه یورش تازیان (کولسنیکوف)، ص ۱۳۰، ۱۵۴ و ۲۵۴.

2. *GLOSSAR ZUR FIRDOSIS SCHAHNAME* (F.WOLF), Berlin, 1965, P.858./ *Iranisches Namenbuch* (F.Justi), P.125.

۳. اخبار الطوال (دینوری)، ص ۹۰ و ۹۲.

بست،<sup>(۱)</sup> پس از آن که بسطام کشته شد، خسرو پرویز به آیین کهن شاهان، زمستانها در مدائن و تابستان را در سرزمین ماد (بین ماهیدشت تا اسدآباد) و همدان بسر می برد. هنگام تازش عربها به ایران در جزو سرداران حاضر در «قادسیه» (۱۴ ق / ۶۳۵ م) علاوه بر رستم فرخزاد ارمنی (آذری) که به روایتی اهل همدان بوده،<sup>(۲)</sup> از ناحیت همدان یکی از «قارن» ها و «فیروزان» نهاوندی و شهربان همدان «خسروشوم» یاد شده است. فیروزان که گویا عنوان «نخورگان» ماد داشت یا بیافت،<sup>(۳)</sup> هم از آنجا برای بسیج سپاه به نهاوند بازگشت؛ اما «خسروشوم» (به معنای «شادی خسرو» که از القاب دوره ساسانی بوده) فرمانروای همدان که به روایتی گویا نبیره «بهرام چوبین» بوده،<sup>(۴)</sup> در جنگ «جلولا» هم حضور داشت (۱۶ ق / ۶۳۷ م) که به حلوان پس نشینی کرد؛ هم در اینجا بود که آخرین پادشاه ساسانی یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۵۱ م) در تلاش نهایی خود از همه اقطار کشور لشکر خواست (۱۹ ق / ۶۴۰ م) و فیروزان را فرماندهی کل سپاه ایران داد، ظاهراً قصد داشت که دربار را هم به همدان (همچون داریوش سوم هخامنشی که آنجا را مأمن و مستحکم دانست) منتقل کند.<sup>(۵)</sup> لیکن سپاه ایران طعم آخرین شکست را هم از تازیان در نهاوند چشید (۲۱ ق / ۶۴۲ م) و فیروزان سالخورده به سوی همدان پس نشینی کرد، تازیان او را تعقیب کردند که در ده «انگبین» (قریه العسل) بدو رسیدند؛ او تا واپسین دم جنگید و همانجا که اکنون دهکده «فیروزان» به نام اوست - شهادت یافت (بعدها عربزدگان آنجا را «سعدوقاص» نام کردند) و اما خسرو شوم که پس از مقابله با تازیان در «قصر شیرین» به همدان پس نشسته بود، شکست خوردگان نهاوند را پناه داد و ضمان کرد که ناحیت همدان و «دشتبی» قزوین را ایشان باشد.<sup>(۶)</sup>

۱. ایران در آستانه یورش تازیان (کولسنیکوف)، ص ۱۶۷-۱۶۸. / تاریخ ایرانیان و عربها (نولدکه)، ص ۷۲۵، ۷۲۶ و ۷۲۸.

۲. فتوح البلدان (بلاذری)، طبع رضوان، بیروت، ۱۹۷۸، ص ۲۵۶.

3. *ERĀNSHAHR* (Marquart), Berlin, 1901, P.19.

۴. نزهة القلوب (مستوفی)، طبع لسترنج، لیدن، ۱۹۱۵، ص ۱۸۰.

5. *The Seventh ...* (Sasanian). (Rawlinson), London, 1876, P.563.

۶. فتوح البلدان (بلاذری)، ص ۳۰۳-۳۰۶. بعد. / تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴۷۳-۲۶۲۶. بعد. / ایران در زمان ساسانیان (کریستن سن)، ص ۵۲۲. بعد. / ایران در آستانه یورش تازیان (کولسنیکوف)، ص ۲۵۴.

اما فتح همدان به دست تازیان (۲۲ ق / ۶۴۳ م) تفصیلی دارد، که بایستی در بهر دیگر - اخبار همدان پس از ظهور اسلام - گزارش کرد. دانسته است که در دوران ساسانی شمال و جنوب عربستان، کشورهای «حیره» و «یمن» در قلمرو فرمانداری شاهنشاهی بود، به عبارت دیگر جزو مستعمرات ایران محسوب می شدند. نامورترین فرمانروایان آن دو مستعمره ساسانی همانا از خاندانهای بزرگ همدان بوده اند، که سه خاندان همدانی شناخته شده: (۱) روزبه، (۲) مهران، (۳) باذان، اینک اشارت وار گزارش می شود:

**یکم،** خاندان «روزبه» همدانی از دودمان شاهی بوده اند، سلسله نسب آنها چنین است: (۱) ساسان بن روزبه، که دو فرزند از او شناخته می آید: (۲) روزبه بن ساسان - (۳) بزرگمهر بن ساسان، (۴) روزبه بن بزرگمهر. اما نیای آنان «ساسان بن روزبه» همدانی (۱) در عهد قدیم از طرف پادشاهان ایران بر قبایل عرب (تغلب و مضر و عمان و یثرب و تهامه) فرمانروایی داشت، حتی حاکمان افریقا و سرزمین «نوبه» هم بدو خراج می پرداختند. روزبه بن ساسان (۲) نیز بر نواحی پدرش فرمانروایی کرد، حکمرانی او در میان تازیان به درازا کشید.<sup>(۱)</sup> بزرگمهر بن ساسان (۳) گویا نهانی با نعمان بن منذر پادشاه دست نشانده ایران در «حیره» (۵۸۰-۶۰۲ م) برضد خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م) دخیل بوده، بسا که او نیز در انتقال سلاحهای کارآمد در جنگهای بین ایران و روم دستی داشته است. به هر حال، وی در جنگ قادسیه هنبازش نمود (۱۴ ق) و آخرین کسی بود که به دست قعقاع کشته شد.<sup>(۲)</sup> اما فرزند او «روزبه بن بزرگمهر» (۴) دهگان همدانی که مرزبان «حیره» بود قطعاً در انتقال سلاحهای مزبور دست داشته، هم از اینرو چون بیمناک از خسروان بود، به آن سوی مرزها (در روم) پناهنده شد؛ ولی سپس که دید سعد بن ابی وقاص سردار «قادسیه» پیروز برآمد (و پدرش هم کشته شد) به سعد پیوست، پس او را در ساختن شهر «کوفه» یاری کرد؛ مسجد جامع و قصر «سعد» آنجا را از مصالح ساختمان «کاخ» خسروان در حومه حیره بنا کرد؛ ضمناً

۱. سَنی ملوک الارض (حمزه اصفهانی)، بیروت، ۱۹۶۱، ص ۱۱۵-۱۱۶. / *مجمل التواریخ* (ابن شادی)، ص ۱۸۰.

۲. *تاریخ طبری*، ج ۱، ص ۲۳۶۱. / *تاریخ ایرانیان و عربها* (نولدکه)، ص ۵۶۰. / *تاریخ فرهنگ ایران* (محمّدی)، تهران، ۱۳۷۲، ص ۳۷۸.

مسلمان شد که «عمر» بدو پاداش داد.<sup>(۱)</sup>

دوم، در جزو ملوک «حیره» که از سوی شاهان ساسانی در آنجا فرمانروایی کردند، همانا خاندان «مهربنداد» (= خورشید بنیاد) یا «آزادبه» همدانی بود، چنان که پس از ایاس بن قبیصه طائی با «نخورگان» فارسی، *آزادبه بن ماهبیا بن مهربنداد* همدانی هفده سال در آنجا پادشاهی کرد (۶۱۴-۶۳۱ م). سلسله نسب خاندان همدانی از ملوک «حیره» چنین است: (۱) مهربنداد ← (۲) ماهبیا ← (۳) آزادبه (مرزبان) ← (۴) مهران - و - آزادمرد ← (۵) شیرزاد. اما آزادبه مرزبان حیره در سال ۱۲ هجری یک پسرش «آزادمرد» را به مقابله عربها فرستاد که کشته شد؛ پس چون خبر مرگ «اردشیر» ساسانی و کشته شدن پسرش را شنید بگریخت، حیره بدست عربها افتاد. پسر دیگرش «مهران» که از باب اضافه بُنُوْتُ به اسم جد او را «مهران بن مهربنداد» یا به تحریف «مهران بن مهرویه» همدانی هم گفته‌اند (پسر همان «آزادبه» مرزبان حیره و پهلوان صولتی که سپهسالار ایران (رستم و فیروزان) او را به مقابله عربها فرستادند، او نیز در «البُویب» کشته شد (رمضان ۱۳ هجری) و عربها این واقعه را «یوم مهران» یا «یوم النخيله» خوانند، پس از آن توانستند به سرزمین عراق بتازند.<sup>(۲)</sup>

سوم، اما در روایتی دیگر «مهران» همدانی مرزبان حیره (مقتول در «البُویب») را فرزند «باذان» مشهور فرمانروای «یمن» (ح ۶۰۰-۶۳۲ م) رئیس الأبناء (= أحرار ایرانی) یاد کرده‌اند (مقتول در «النخيله»)<sup>(۳)</sup> که چنین دانسته می‌آید گویا خاندان «باذان» اصلاً همدانی بوده‌اند. باذان یا «باذام» پسر مهران یا ساسان جرون،<sup>(۴)</sup> پس از آن که خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م) خرّه خسرو امیر یمن را برکنار کرد، او را به کارگزاری خویش بدانجا فرستاد (ح ۶۰۰ م) که پس از «وهرز» دیلمی تا ظهور اسلام در «صنعا» فرمانروا بود و گویند اسلام آورد (ح ۱۰ ق) و آنگاه که درگذشت، پیامبر اسلام - به

۱. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴۸۹، ۲۴۹۱-۹۴. معجم البلدان (یاقوت)، ج ۴ ص ۲۸. تاریخ فرهنگ ایران

(محمّدی)، ص ۲۶۳. / ۷۸-۳۷۷. *Iranisches Namenbuch* (Justi), P.266.

۲. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۰۳۷، ۲۱۸۴، ۲۱۸۹-۲۱۹۵، ۲۲۵۳-۵۴. فتوح البلدان (بلاذری)، ص ۲۵۴.

اخبار الطوال (دینوری)، ص ۱۲۴-۱۲۶. / تجارب الامم (مسکویه)، ج ۱، ص ۱۹۰ و ۱۹۳. / ساقطات

(الآثار الباقیه)، طبع گاربرس، برلین ۱۹۵۲، ص ۱۱. / تاریخ ایرانیان و عربها (نولدکه)، ص ۵۱۷.

*Iranisches Namenbuch* (Justi), P.215

۳. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۲۰۰-۲۲۰۱. ۴. سنی ملوک الارض (حمزه اصفهانی)، ص ۱۱۶.

روایتی - پسرش «دادویه» را جانشین او کرد، یا - به روایتی دیگر - «شهر بن باذان» را همان حکومت «صنعا» و توابع آن مقرر داشت. به هر حال، اشتهار فرزندان «باذان» ایرانی در یمن همانا از بابت دفع شرّ معارضانِ با نبوّت پیامبر اسلام (ص) بوده است.<sup>(۱)</sup> در باب احتمال «همدانی» بودن این خاندان، تاریخنگار قم در ذکر روستاهای بین همدان و قم گوید که باذان صاحب یمن از اهل طخروود قم بوده، سراها و بناهای او در آنجا بدو معروف است، چنان که دزج از روستاهای قم را باذان صاحب یمن بنا کرده، در آن موضع بر تخته سرایی ساخته است برابر کوشکی که آنجاست؛ و باذان نام نهاده تا امروز قایم است و بدو معروف و مشهور.<sup>(۲)</sup> اما «مهران بن باذان» پس از کشته شدنش (۱۳ ق) حسب رجزی که خوانده بود، جریر بجلی گفت که وی چون پدرش کارگزار خسروان در یمن بود، در آنجا وی تربیت عربی پیدا کرده است. چنین نماید که «عمر» کشته شدن او را به دست «جریر» (نظر به «صحابی» بودن پدرش) نکوهیده باشد.<sup>(۳)</sup>

۱. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۱۸۵۲-۱۸۵۵، ۲۲۰۱ / فتوح البلدان (بلاذری)، ص ۱۱۵ / اخبار الطوال (دینوری)، ص ۶۸ / سنی ملوک الارض (حمزّه اصفهانی)، ص ۱۱۴-۱۱۶ و ۱۲۲ / تجارب الامم (مسکویه)، ج ۱، ص ۱۵۶ / تاریخ ایرانیان و عربها (نولدکه)، ص ۲۴۲، ۳۶۳، ۳۹۸، ۴۱۱ و ۵۱۹ / *Iranisches Namenbuch* (Justi), P.56

۲. تاریخ قم (قمی)، ص ۸۴ و ۸۵

۳. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۲۰۱ و ۲۳۷۸ / *Iranisches Namenbuch* (Justi), P.205, 215.



## دوران اسلامی

به مادرم:

### معصومه علاقبندیان

گشودن همدان به دست تازیان پس از فتح نهاوند (۲۱ ق / ۶۴۱ م) بود، که به روایتی در سال ۱۹ ق / ۶۴۰ م<sup>(۱)</sup> و به روایت دیگر در سال ۲۳ ق / ۶۴۳ م<sup>(۲)</sup> واقع شد. اقوال مختلف است،<sup>(۳)</sup> اما شهریان همدان «خسرو شنوم» (= شادی خسرو) که پس از مقابله با تازیان در «قصر شیرین» به مقر حکومت خود پس نشسته بود، شکست خوردگان نهاوند را پناه داد؛ و چون عربها به در همدان رسیدند، یکی از شهریاران «ماد» (ماه) به نام «دینار» دهگان همدان به چاره گری، با حذیفه بن الیمان سرفرمانده تازیان (م ۳۹ ق / ۶۵۶ م) پیمان صلح مبنی بر پرداخت جزیه بست؛ امان نامه گرفت که آن را نعییم بن مقرن مزنّی و قعقاع بن عمرو گواهی کردند، از اینرو آن بخش از سرزمین «ماه» (ماد) یا جبال را به نام او «ماه دینار» نامیدند.<sup>(۴)</sup> لیکن پایداری و رویارویی مردم شهرها در برابر تازیان ادامه یافت، چنان که از جمله «اسفندیار» آذری برادر سپهسالار «رستم» فرخزاد از آذربایجان، «موتا / مورثا» شهریار دیلمان و «سیاوخش» بن مهران از «ری» با لشکریان خود برآمدند؛ مردم همدان نیز از پیمان صلح دهگان آنجا با تازیان برگشتند.

۱. التاریخ (طبری)، طبع دُخویه، لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱، ج ۱، ص ۲۶۴۷.

۲. فتوح البلدان (بلاذری)، طبع دخویه، لیدن، ۱۸۶۳، ص ۳۰۹.

3. *E.I* (ar.R.Frye), 2d.ed.v.III,1986, P.105.

۴. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۲۸ و ۲۶۳۵ / تاریخنامه (طبری)، طبع روشن، تهران، ۱۳۷۱، ص ۵۱۵.

پس «عمر» خلیفه (م ۲۳ ق / ۶۴۳ م) چهار سپاه از برای درهم شکستن پایدارها به ایران فرستاد، از جمله نُعیم بن مقرن مُزنی (مذکور) با ۱۲ هزار تن مأمور همدان شد؛ شهربان آنجا «خیش» نام<sup>(۱)</sup> یا «کفتار» نام<sup>(۲)</sup> از نوادگان بهرام چوبین<sup>(۳)</sup> و گویا همان «خسروشوم» سابق الذکر که صلح را نقض کرد<sup>(۴)</sup> به دفاع پرداخت؛ تازیان آنجا را شهربندان کردند و برای دومین بار آن را گشودند (۲۲ ق / ۶۴۲ م) و چون نُعیم بن مقرن شنید که شهریاران (پیشگفته) با قوای خود در «دشتبی» قزوین (- «بوئین زهراء» کنونی) برای مقابله گرد هم آمده‌اند، صلحنامه همدان را تجدید کرد و «یزید بن قیس» همدانی را بر آن شهر حاکم ساخت؛ پس خود با سپاه روی به سوی ایشان آورد، سر راه نیز همه بلاد و قُراء را تا «جرمیدان» (- شهرک «آبگرم» کنونی) تسخیر کرد؛ و در کرانه «واجرو» (- یعنی رود «آوج» کنونی در درّه شمالی کوهستان خرقان گویا نزدیک دهی که امروزه هم «نهایند» می‌نامند) با بقیت سپاه ایران روبرو شد؛ جنگی بزرگ در گرفت، ایرانیان شکستی سخت خوردند، بیرون از شمار کشته دادند (۲۲ ق / ۶۴۲ م) و هر چند که اهمیت نبرد «واجرو» را برای تازیان همچندکارزار «نهایند» دانسته‌اند (نُعیم خود طی اشعاری بدان مفاخره نموده) که دیگر برای رزم آوران ایران تاب ایستادگی نمانده، همگی پراکنده شدند و هر گروه راه ولایت خود پیش گرفت؛ سپاه دیلمان با آن که سردارشان «موتا/مورثا» (مذکور) کشته شد، از آن پس قهرمان مقابله با اعراب گردید و دیلمستان جزو «ثغور» بر شمار آمد.<sup>(۵)</sup>

لیکن چنین نماید که باز هم همدان در برابر تازیان پایداری می‌نموده، چه پس از جنگ «واجرو» که نُعیم رهسپار گشودن «ری» و خراسان شد؛ در اخبار سال ۲۳ ق / ۶۴۳ آمده است که مُعَیْرة بن شُعْبه (م ۵۰ ق / ۶۷۰ م) کارگزار «عمر» در کوفه (پس از عمار یاسر) جریر بن عبدالله بَجَلی (م ۵۴ ق / ۶۷۴ م) را به همدان فرستاد؛ همدانیان با او به پیکار برخاستند که طی آن چشم وی تیری برداشت، پس گفت آن را پیشکش

۱. تاریخنامه (طبری)، ص ۵۲۲.
۲. الفتح (ابن اعثم)، حیدرآباد، ص ۲ و ۶۴.
۳. تاریخ‌گزیده (مستوفی)، طبع نوائی، تهران، ۱۳۳۹، ص ۱۸۰.
۴. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۴۸.
۵. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۶۴۹-۲۶۵۳ و ۲۶۶۰ / تاریخنامه (طبری)، ص ۵۲۲-۲۳ / الکامل (ابن اثیر)، بیروت، ۱۹۶۶، ص ۳ و ۲۲-۲۳.



درگاه خدا کردم که چهره‌ام را بدان آراست.<sup>(۱)</sup> آنگاه وی در پایان آن سال (۲۳ ق) همدان را به همان قرار صلح نهایند بگشود، پایداری آنان را شکاند و به قهر بر آن سرزمین چیره گشت. برخی گویند که خود «مُعِیرَه» به همدان آمد و «جریر» پیشاهنگ بود؛ و هم به قول دیگر گفته‌اند که چون سعد بن ابی وقاص (م ۵۵ ق / ۶۷۵ م) از طرف خلیفه «عثمان» (م ۳۵ ق / ۶۵۵ م) فرمانروای کوفه شد، «علاء بن وهب» عامری را سرزمین «ماه» و همدان به حکومت داد؛ باز همدانیان خلاف نمودند و صلح را نقض کردند، پس با ایشان جنگید تا آن که به حکم وی تن دادند (۲۴ ق / ۶۴۴ م). آنگاه با قرار ادای خراج ارضی و جزیه سرانه با ایشان مصالحه کرد، همدانیان صد هزار درهم بدو دادند که دیگر متعرض مال و حرم و ولد ایشان نگردد.<sup>(۲)</sup> پس از آنهم در خلافت عثمان (۲۳-۳۵ ق / ۶۴۳-۶۵۵ م) کارگزار وی در سرزمین «ماه» (ماد) نخست گویا «وهب بن عبدالله» بنوقیسی<sup>(۳)</sup> و مالک بن حبیب یربوعی<sup>(۴)</sup> و سپس نسیر بن ثور عجلی (که جانشین او پسرش «السری» شد)<sup>(۵)</sup> و بر همدان نیز همان «جریر» بجلی کور شده بود،<sup>(۶)</sup> که چون علی بن ابی طالب (ع) به خلافت برگزیده شد (۳۵-۴۰ ق / ۶۵۵-۶۶۰ م) هنگامی که به «بصره» آمد (ج ۲ / ۳۶ ق / ۶۵۶ م) و حاکمان بلاد را عوض کرد، جریر بجلی را از حکومت همدان برداشت، که نزد «معاویه» رفت و با او بر ضد «علی» همدست شد.<sup>(۷)</sup>

آنگاه پس از جنگ «صفین» (۳۷ ق / ۶۵۷ م) علی بن ابی طالب (ع) از جمله کارگزاران همدان را به «عمرو بن سلمه» سپرد،<sup>(۸)</sup> که احتمال می‌دهیم وی سر دودمان طایفه عرب «بنو سلمه» همدان وجد رؤسای آنجا (تا نیمه سده ۳ ق / ۹ م) بوده باشد. بجز این از مطاوی متون بر می‌آید که دو طایفه دیگر عرب «بنو حنظله» و «بنو جهینه» در

۱. المعارف (ابن قتیبه)، مصر، ص ۲۹۴-۵ و ۵۸۶. / الفتنوح (ابن اعثم)، ص ۲ و ۶۸.

۲. فتوح البلدان (بلاذری)، ص ۳۰۹. / الکامل (ابن اثیر)، ص ۳ و ۲۳.

۳. جمهرة النسب (کلبی)، ج ۱، ص ۱۵۶. ۴. تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۰۵۸.

۵. فتوح البلدان (بلاذری)، ص ۳۰۹.

۶. تاریخ یعقوبی، بیروت، ۱۳۷۹ هـ / ۱۹۶۰ م، ج ۱، ص ۱۷۶.

۷. مروج الذهب (مسعودی)، طبع پلّا، بیروت، ج ۳، ص ۱۱۷.

۸. وقعة صفین (منقری)، طبع هارون، قاهره، ۱۳۸۲ هـ، ص ۱۵-۲۰ و ۱۰۵. / طبقات المحدثین (ابوالشیخ)،

ج ۱، ص ۸۷-۸۸.

همدان توطّن کردند،<sup>(۱)</sup> و بر طبق خبری از سال ۷۷ ق / ۶۹۶ م دانسته می‌آید که شماری از طوایف «بنی عجل» و «ربیع» هم در همدان ساکن بودند.<sup>(۲)</sup> دوره خلافت امویان برای ایران ادامه فتوح اسلامی، نیز دوره مهاجرت اعراب و توطّن آنها در شهرهای ایران بود، که این امر از طریق کوفه و بصره انجام می‌گرفت؛ گاه عربها دهقانان و مجوسان را هلاک می‌کردند، املاک و ضیعت‌هایشان را بین خود تقسیم می‌نمودند؛<sup>(۳)</sup> و گاهی نیز با آنها کنار می‌آمدند، نسب «ولاء» می‌دادند و سهم و «فئی» می‌گرفتند. همدان هم از سده یکم هجری مانند اصفهان و قم و کاشان، محل توجه و تردد کوچ طوایف عرب و هم مقرّ عمّال و ولّات آنها شد. میزان خراج «ماهین» (جبال) و همدان را در زمان «معاویه» حدود چهل میلیون درهم گزارش کرده‌اند.<sup>(۴)</sup>

تیره‌ای از تازیان «بنی عجل» (پیشگفته) که در انقلاب ضدّ اموی ایرانیان و ظهور دولت عباسی هنبازش داشتند، از گروه عجلیان خزاعی که تبار آنان به «ربیع بن نزار» عدنانی می‌رسد، در جزو عبادیان (مسیحی) حیره (کوفه) بودند، که از اوایل سده ۲ ق / ۸ م به سرزمین جبال کوچیدند، در میانه همدان و اصفهان صاحب اقطاع شدند، ناحیت «کرج» (شهرستان «اراک» کنونی) را ماندگاه عشیرتی خود ساختند، به آبادانی آن پرداختند (نیمگاه سده ۲ ق / ۸ م) و سرانجام امارت بلاد «جبال» را از طرف خلیفگان عباسی بدست آوردند. اما خاندان امارت پیشه عجلیان کرجی مشهور به «بنو دلف»، باید گفت که سردار انقلاب ضدّ اموی ایران «ابومسلم» خراسانی (کشته ۱۳۷ ق / ۷۵۴ م) در میان ایشان پرورش یافت؛ آنگاه در پی برآیش عباسیان به تخت خلافت اسلامی، خاندان «عجلی» پاداش خدمات خویش را با اقطاع یابی در آن نواحی، سپس در زمان هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ ق) «ابودلف» قاسم بن عیسی عجلی کرجی (ح ۱۸۵-۲۲۶ ق) با اعتباری روز افزون و خصوصاً از زمان خلیفه مأمون (۱۹۸-۲۰۲ ق) امارت استیلا بر جبال را یافت.<sup>(۵)</sup>

۱. گفتار «پ.اذکائی» (در) تحقیقات اسلامی، ج ۴ (۱۳۶۸)، ش ۱-۲، ص ۲۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۹۹۴.

۳. تاریخ ایران بعد از اسلام (زرّین کوب)، تهران، ۱۳۴۳، ص ۳۲-۴۳۱.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۳.

۵. فرمانروایان گمنام (اذکائی)، تهران، ۱۳۶۷، ص ۲۷-۳۸.

اما بلاد جبال که هم به محض کشته شدن «ابومسلم» خراسانی، از مبادی عمده ظهور نهضت‌های ملی «خرمی» و «مزدکی» بود، در قیام «سنباد» نیشابوری مشارکت فعال داشتند؛ منصور خلیفه (۱۳۶-۱۵۸ ق) یکی از همان امرای عجلی (-جهور) را با ده هزار نفر به مقابله فرستاد (۱۳۶/۱۳۷ ق) که در صحرای بین همدان و ری آن خیزش را فرو خواباند.<sup>(۱)</sup> عامل خلفای عباسی در همدان همان طایفه عرب «بنو سلمه» (پیشگفته) بود، که ریاست شهر را هم از بدو مهاجرت به آنجا (نیمگاه سده ۱ ق/۷ م) به طور موروثی داشتند؛ جمع وجبایت خراج ضیاع و قراء ایالت تا حدود قم و قزوین با آنان می‌بود، بدین لحاظ اهالی منطقه پیوسته اعتراضهایی ابراز می‌نمودند؛ چنان که هارون الرشید در سفر خراسان چون به همدان رسید (۱۸۹ ق / ۸۰۴ م) در باب بیمایش اراضی، تقسیمات اداری ولایات، پیمانه‌های رایج و جبایت خراج دستورهای اصلاحی داد.<sup>(۲)</sup> خراج نقدی و جنسی همدان با «دشتی» هم در آن تاریخ مبلغ ۱۱/۸۰۰/۰۰۰/ درهم (همدان ۶ میلیون درهم که به ۳ میلیون کاهش یافت) و «رُب انار و ریواس» یک هزار من و «عسل الوندی» بیست هزار رطل بوده است.<sup>(۳)</sup>

باری، در کشمکش میان «امین» عربگرا و «مأمون» ایرانی مآب، فرزندان هارون الرشید بر سر خلافت اسلامی (سال ۱۹۵ ق / ۸۱۰ م) همدان محور جغرافیایی حوادث نظامی بین عراق و خراسان بود. نخست عصمة بن حماد همدانی از طرف امین در آن شهر موضع گرفت، سپس علی بن عیسی بن ماهان را به سرفرماندهی نیروها (۴۰/۰۰۰/ تن) و حکومت جبال بدانجا گسیل نمود، ابوذلف عجلی (مذکور) را هم دستور داد که از «کرج» با ۵/۰۰۰/ تن در همدان بدو پیوست. مأمون نیز طاهر بن حسین (ذوالیمینین) را به مقابله فرستاد، که در نزدیک «ری» سپاه بغداد را شکاند و پسر عیسی ماهان کشته شد (شوال). امین دیگر بار عبدالرحمان بن جبلة آنباری را با ۲۰/۰۰۰/ تن به مقابله فرستاد، که او نیز همراه با پسر علی بن عیسی در جنگی سخت نزدیک همدان از «طاهر» شکست خوردند، عبدالرحمان به حصار شهر پس نشست، طاهر بر دروازه آمد و آب بر روی ایشان بست؛ عبدالرحمان که از مردم همدان بیمناک بود ناچار کس

۱. مروج الذهب (مسعودی)، ج ۴، ص ۱۴۰.

۲. تاریخ قم (قمی)، ص ۲۹، ۱۸۹-۹۰ و ۲۶۴ / تاریخ‌گزیده (مستوفی)، ص ۷۷۷.

۳. کتاب الوزراء (جهشیاری)، ترجمه طباطبائی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۳۶۰.

فرستاد و امان خواست (ذیقعه) و بدین سان خلافت مأمون مسلم گشت.<sup>(۱)</sup> لیکن پس از آن دستگاه خلافت باز با جنبش های استقلال طلبانه «خرمی، مزدکی، دیلمی و باطنی» مواجه شد، که یکی از پهلوانان مبارزه با آنها همان امیر ابودلف عجلی کرجی بود.<sup>(۲)</sup> به روایتی مأمون حکومت دینور و همدان را به ابوجعفر محمد بن جهم برمکی سپرد، که از دانشمندان ایرانشناس و ایرانی تبار، از مترجمان نامدار پهلوی و حکیم منجم صاحب آثار بوده است.<sup>(۳)</sup>

اما پس از مأمون با خلافت یابی «معتصم» (۲۱۸-۲۲۷ ق) بلافاصله مردم همدان و بلاد جبال به مذهب خرّمی و مجوسی و باطنی درآمدند، دامنه جنبش به گونه گسترده از آذربایجان تا اصفهان و فارس بود؛ در ششی موعود تمام ولایات قیام کردند و عمّال بلاد را کشتند، سپس در دشت همدان آمادگایی بپا کردند، تا از آنجا رهسپار پیوستن به «بابک» خرّمی شوند؛ خلیفه امیر بغداد اسحاق بن ابراهیم را در رأس ۴۰/۰۰۰ تن به دفع ایشان فرستاد (ذیحجه ۲۱۸ ق / ۸۳۳ م) که طّی کارزای قریب ۶۰/۰۰۰ تن از آنان کشته شدند، باقی بپراکندند و شماری به آذربایجان و ارمنستان رفتند.<sup>(۴)</sup> پس از آن «افشین» نامزد پیکار با خرّمدینان شد، امیر ابودلف عجلی (م ۲۲۶ ق) که با وی ستیزشی پیدا کرد، در خلافت معتصم حکمران جبال و مأمور پیکار با دیلمیان بود. خاندان عجلیان کرجی یکصد سال تمام از ۱۸۵ تا ۲۸۵ ق، با هفت تن امیر نامبردار بر بخشی از ناحیت جبال فرمان راندند، که گاهی شهر همدان و غالباً اصفهان در قلمرو حکومت آنان می بود.<sup>(۵)</sup> اما ریاست شهر همدان و کارگزاری دستگاه خلافت در آنجا تا اواسط سده سوم، چنان که گذشت، با رؤسای طایفه «بنو سلمه» بود که مشهورترین آنها «ابوالوفاء» محمد بن عبدالعزیز بن سلمه همدانی (ن ۱ س ۳ ق) ادیب فاضل شاعر یاد گردیده است. لیکن از نیمه سده سوم (ق) که خاندان علویان همدان -

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۳۸ / الفتوح (ابن اعثم)، ج ۸، ص ۲۹۵-۳۰۰ / تاریخ طبری، ج ۳، ص ۷۹۸، ۸۲۷-۸۵۵
۲. فرمانروایان گمنام (اذکائی)، ص ۴۲-۴۳.
۳. عیون الاخبار (ابن قتیبه)، قاهره، ج ۴، ص ۳۶ / یادداشت های قزوینی، طبع افشار، تهران، ۱۳۳۷ - ۱۳۵۴، ج ۷، ص ۵۷-۵۹.
۴. مختصر الدول (ابن العبری)، ص ۱۳۸-۹ / تاریخنامه (طبری)، ص ۱۲۵۴ / سیرالملوک (نظام الملک)، تهران، ۱۳۴۰، ص ۲۹۱-۲۹۳ / دول الاسلام (ذهبی)، حیدرآباد، ۱۳۳۷ هج ۱، ص ۱۰۳.
۵. فرمانروایان گمنام (اذکائی)، ص ۴۳ و ۱۰۴.

یعنی - شاخه‌ای از سادات «حسنی» کوچیده به آنجا - اعتبار و اقتدار روز افزون یافتند، ریاست شهر که یک منصب افتخاری و در حکم شهردار انتخابی بود، تا واسطه سده هفتم (ح ۴ قرن) در آن خاندان موروث گشت.<sup>(۱)</sup>

دوره فروپاشی خلافت عباسی در ایرانزمین (سده ۳ تا ۵ ق / ۹-۱۱ م) که مجالی برای رستاخیز عناصر ایرانی پدید آورد، دیلمان و گردان و لُران در شمال و غرب ایران استقلال یافتند؛ چنان که پس از برافتادن سلاله «دُلَفیان» عَجَلی، اسفاربن شیرویه دیلمی در اوایل سده ۴ ق / ۱۰ م بر سرزمین جبال و از جمله همدان و کرج استیلا یافت (سال ۳۱۷ ق / ۹۲۹ م) و فراخوان سامانیان خراسان شد. پس از او نوبت سردار وی مرداویج زیاری (۳۱۶-۳۲۳ ق) رسید، که دیلمان و کوهیان بدو پیوستند و کارش نیرو گرفت؛ اما چون وسعتی در خود ندید و مالهایش کفایت مردان نمی‌کرد، سرداران خود را در شهرهای جبال پراکنده ساخت. وی به سال ۳۱۹ ق / ۹۳۱ م همدان و کرج را تسخیر نمود، که در مورد همدان نظر به پایداری مردم آنجا دست به قتل عام فجیع گشود (طی چهارروز) و خویشان را بد نام کرد.<sup>(۲)</sup> آنگاه عمادالدوله علی بویه دیلمی (۳۲۰-۳۳۸ ق) با همدستی خرّ میان و دیگر گروه‌های سیاسی شیعی و زردشتی، توانست تمام آن نواحی را تحت نفوذ خود درآورد؛ و بسی مدبرانه عوض تعرض به اراضی دارالخلافه تعهد کرد که سالی دویست هزار دینار از مالیات همدان و دینور به بغداد تأدیه کند.<sup>(۳)</sup>

همدان در سال ۳۴۵ ق / ۹۵۶ م بر اثر زلزله لطمه دید، کشمکش‌های مذهبی و درگیری‌های فرقه‌ای نیز در سال ۳۵۱ ق / ۹۶۲ م جان بسیاری از ساکنان آنجا را گرفت.<sup>(۴)</sup> آنگاه در سال ۳۶۶ ق / ۹۷۶ م که امیر رکن الدوله دیلمی (۳۲۸-۳۶۷ ق) متصرفات کشوری بوییان را میان فرزندان خود تقسیم نمود، از ایالت «جبال» شهرهای همدان و ری و قزوین و پیرامون آنها به فخرالدوله علی (۳۷۳-۳۸۷ ق) رسید؛ همین مبنای تشکیل امارت «دیالمه» و «کاکویه» جبال گردید، چنان که فرزندان او مجدالدوله

۱. گفتار «اذکائی» (در) تحقیقات اسلامی، ج ۴، ص ۲۰-۲۸. فرمانروایان گمنام، ص ۱۵۹ ببعد.

۲. مروج الذهب (مسعودی)، ج ۵، ص ۲۶۲، ۲۶۶ - ۶۸.

۳. فرمانروایان گمنام (اذکائی)، ص ۱۱۳-۱۱۴. تاریخ مفصل ایران (اقبال)، تهران، ۱۳۴۶ ش، ص ۱۳۰.

4. *E.I* (ar.Frye), 2d.ed.v.III, P.105.

(۳۸۷-۴۲۰ ق) بر «ری» و شمس الدوله (۳۸۷-۴۱۲ ق) بر همدان پادشاهی یافتند؛ علاء الدوله کاکویه (پسرداری مادرشان) هم بعدها بر اصفهان و یک چند بر همدان، با فتح آنجا و برکناری آخرین امیر دیلمی «سماءالدوله» (ح ۴۱۲-۴۱۴ ق) پسر شمس الدوله استیلا یافت، خود او هم در سال ۴۲۱ ق / ۱۰۳۰ م که مسعود غزنوی به همدان لشکر کشید از آنجا رانده شد.<sup>(۱)</sup> نباید گذشت که در همین دوره از تیره گردان برزیکانی هم امیرانی برآمد که در سده چهارم نیرویی یافتند، رئیس ایشان حسنویه بن حسین برزکانی (۳۴۸-۳۶۹ ق) بخشی مهم از کردستان (شامل «دینور، نهاوند، شاپور خواست، یزدگرد، اسدآباد» همدان) را تصرف کرد (- ح ۳۴۸ ق / ۹۵۹ م) و قلعه «سرماج» را نزدیک بیستون تختگاه خود ساخت. حسنویگان برزکانی کمابیش ۶۰ سال (ح ۳۴۵-۴۰۵ ق) با پنج امیرنامبردار، بر بخش هایی از ایالات غربی ایران حکمرانی کردند، که مشهورترین آنها ابونجم بدرین حسنویه (۳۶۹-۴۰۵ ق) امیری خردمند و بزرگوار بود؛ پیوسته شهریاران دیلمی جبال (همدان و ری و اصفهان) را در قبال سامانیان خراسان حمایت می کرد.<sup>(۲)</sup>

باری، از نیمه سده ۵ ق / ۱۱ م ترکمانان سلجوقی بر همدان چیره گشتند، که در سده ششم با تجزیه امپراتوری آنها همدان پایتخت سلاجقه عراق عجم شد، از شکوه و رونق خاص برخوردار گردید، آثار چندی هم از آن دوره مانند «گنبد علویان» باقی است. اوج اقتدار و اشتهاار خاندان «علویان» همدان (پیشگفته) هم که از نیمگاه سده ۳ ق / ۹ م تا نیمگاه سده ۷ ق / ۱۳ م (۴ قرن) ریاست موروثی شهر را داشته اند، در همین پادشاهی سلاجقه عراق عجم (سده ۶ ق / ۱۲ م) بوده، که به طور کلی دو بخش متمایز تاریخی را نشان می دهد: ۱. دوره رئیسان یا شریفان علوی (از - ح ۲۵۰ تا - ح ۴۵۰ ق -). ۲. دوره علاءالدوله های همدان (- تا - ح ۶۵۰ ق) که ایشان را به عنوان «شهریاران کوهستان» نیز مدح کرده اند.<sup>(۳)</sup> تازش مغولان به همدان طی سالهای ۶۱۸ ق / ۱۲۲۱ م و ۶۲۱/۱۲۲۴ آنجا را همچون دیگر شهرهای آباد ایرانزمین یکسره دستخوش ویرانی ساخت، بیشترین مردم در دفاع و پایداری قهرمانانه جان خود را باختند، بعداً شهرکی در حومه شمالی آنجا به نام «همدان نو» پا گرفت، تا آن که در عهد ایلخانان آن شهر تا

۱. تاریخ مفصل ایران (اقبال)، ص ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۸۱-۸۴ و ۲۶۴.

۲. فرمانروایان گمنام (اذکانی)، ص ۱۱۹ - ۱۵۲. ۳. همان، ص ۱۵۹-۲۳۶ و ۲۸۲.

حدی اهمیت سابق را بازیافت؛ هولاکوخان آنجا را آمادگاه کرد (۶۵۵ ق / ۱۲۵۷ م) و آباقاخان در همانجا مرد (۶۸۰ ق / ۱۲۸۱ م).

تاریخ سیاسی عراق عجم و همدان طی سده ۸ ق / ۱۴ م (از ۶۹۴ ق / ۱۲۹۴ م که «غازان» ایلخان شد، تا ۷۹۵ ق / ۱۳۹۲ م که تازش دوم یا پنجساله «تیمور» آغاز گردید) اجمالاً با سه سلسله پیاپی ایلخانی، چوپانی، ایلکانی و نیز تنی چند از خاندان مظفری (به طور همزمان) نشان می‌یابد. در دوره فترت پنجاه ساله (ح ۷۳۷-۷۸۷ ق) در عراق عجم، ۲۰ سال نخستین آن را دو حکمروای چوپانی: شیخ حسن کوچک (۷۳۸-۷۴۴ ق) و ملک اشرف (۷۴۴-۷۵۸ ق) بخود مشغول کرده‌اند؛ و ۳۰ ساله بعد را هم دو حکمروای جلایری: سلطان اویس (۷۵۷-۷۷۶ ق) و سلطان حسین (۷۷۶-۷۸۴ ق) و این یکی به توسط «عادل آقا» (۷۷۶-۷۸۸ ق) که شهر نویناد «سلطانیه» واقع در محور مواصلاتی «همدان-تبریز» اهمیت راهبردی داشت.<sup>(۱)</sup> آنگاه در تازش‌های سه گانه مشهور امیر «تیمور» گورکانی بین سالهای ۷۸۸ ق / ۱۳۸۶ م تا ۸۰۷ ق / ۱۴۰۴ م همدان گذرگاه یا آمادگاه سپاهیان وی بود؛ و حکومت آنجا و سایر بلاد عجم هم از زمان خود او میان امیرزادگان تیموری دست به دست می‌گشت، تا آن که پس از درگذشت «شاهرخ میرزا» (۸۰۷-۸۵۱ ق) ترکمانان قراقویونلو بر آن ایالت مستولی شدند، همدان جزو «قلمرو» فرمانروایی «علیشکریگ» بهارلو (بارانی) یکی از امرای «جهانشاه میرزا» ترکمان (۸۴۱-۸۷۲ ق) گردید، که هم از اینرو به عنوان «قلمرو علیشکر» اشتهاار یافته، تا اواخر دوره صفوی از جمله بدین اسم نامیده می‌شد.<sup>(۲)</sup> فرزندان وی نیز بر «قلمرو» پدری حکمرانی داشتند، تا آن که با استقرار حکومت صفویان در همدان (۹۰۸ ق / ۱۵۰۳ م) یک چند رونق گذشته به آنجا بازگشت. در نظام ایالات دوره صفوی «قلمروعلیشکر» یا همدان مرکز عراق عجم جزو سیزده «بیگلریگی» اداره می‌شد، که مداخل آن مبلغ ۳۹۷۰ دینار «بیگلریگی» و ۱۷۹۳۳ تومان «توابین» بوده است.<sup>(۳)</sup> در سده‌های ۱۱ ق / ۱۷ م و ۱۲ ق / ۱۸ م که غرب ایران همواره در معرض تجاوز

۱. همان، ص ۲۵۰-۲۴۴. گفتار «اذکائی» (در) *نامواره دکنر افشار*، ج ۸، تهران، ۱۳۷۳، ص ۴۶۰۷-۴۶۶۱.  
 ۲. *احسن التواریخ* (روملو)، طبع نوائی، ص ۲۷۸-۲۷۹. / *سازمان اداری صفوی* (مینورسکی)، ترجمه رجب نیا، ص ۲۰۲ و ۲۵۳.  
 ۳. *سازمان اداری صفوی* (مینورسکی)، ص ۱۸۱ و ۱۸۶.

و تهاجم عساکر عثمانی بود، همدان چندین بار ویرانی دید و ساکنان آن به هلاکت رسیدند، از جمله و به ویژه در سال ۱۱۳۶ ق / ۱۷۲۴ م که احمد پاشا عثمانی حکمران بغداد شهر را به طرز وحشیانه‌ای تسخیر کرد، باز مردم آنجا همان گونه دلیرانه و قهرمانانه پایداری کردند که در برابر مغولان؛ چندان که تقریباً همگی شهید شدند و جز شماری اندک نماند. هشت سال بعد (۱۱۴۵ ق / ۱۷۳۲ م) نادرشاه افشار همدان را از تصرف عثمانی‌ها بیرون آورد، عساکر آنها را تا بغداد عقب راند. در دوره زندگی، همدان در دست امیران آن خاندان می‌گردید، ضمناً ظهور طایفه قراقرزلوها در عرصه سپاهگیری و سیاسترانی، با اعمال تنفذ بر امور شهر از همین دوره است. آقامحمدخان قاجار به سال ۱۲۰۵ ق / ۱۷۸۹ م، همدان را تسخیر نمود؛ و قلعه قدیمی واقع بر تپه مصلاً را ویران کرد. رونق تجارتی شهر طی عصر قاجاریه (سده ۱۳ ق / ۱۸ م) حسب موقعیت آنجا تا حد زیادی بازگشت، اما اهالی همواره مورد ستم و آزار خوانین قراقرزلو بودند، چندان که پیایی نهضت‌های مردمی در آنجا پدید می‌آمد.

جنبش مشروطه خواهی (۱۳۲۴-۱۳۲۹ ق) در همدان خصوصاً پیش از دیگر شهرهای ایران رخ نمود، که از نتایج مطلوب آن تأسیس ادارات دولتی، انجمن شهر، بلدیّه، معارف، عدلیّه و جز اینهاست. همدان در جنگ جهانی یکم (۱۳۳۳ ق / ۱۹۱۴ م - ۱۳۳۷ / ۱۹۱۸ م) پیایی به اشغال قوای روس و عثمانی و انگلیس درآمد، و به نوبت ستادسپاه آنها گردید، قحطی فجیعی هم از سرگذراند؛ پس از جنگ بار دیگر از خاکستر بیرون آمد، و از حیث «معارف» ترقی شایان کرد.<sup>(۱)</sup> تاریخ سیاسی معاصر همدان بایستی در جزو تاریخ عمومی کشور مورد بررسی شود.

۱. راهنمای همدان (اذکائی)، شهرداری همدان، ۱۳۷۱، ص ۱۰-۱۱.



## -ع-

### ولایات ثلاث

به دوستم:

بابک رضاپور

سه شهرستان بزرگ استان همدان (- مادستان): ملایر و تویسرکان و نهاوند را سابقاً بدین عنوان می‌خواندند؛ و چنان که پیشتر در بهر «اهمذان کوستی» (۷/۲) گذشت، نامهای آنها در مهرها و سگه‌های عهد ساسانی و یا کتیبه شاپور یکم (سده ۳م) آمده، که حاکی از قدمت ما قبل اسلامی و باستانی بودن آنهاست. اصطلاح اداری «ولایات ثلاث» از دوره قاجاریه (اواسط قرن ۱۳ هـ) باب شد، که تا پایان آن عصر شهر «ملایر» (دولت آباد) مرکز حکومتی آن منطقه بود. اما در این گفتار مراد ما اصلاً تک نگاری جامع و مبسوط در خصوص هر یک از شهرهای سه گانه مزبور نیست، چه تفصیل مطالب درباره آنها چنان که مثلاً در مورد شهرستان همدان آمده، نه در حیطه مطالعاتی ما بوده و نه مجال این کار داشته‌ایم؛ ولی در «کتاب‌شناسی همدان» (۱۳۷۳) تمامی گفتارها و کتب و اطلاعات راجع به آنها را حسب عنوان و موضوع به فهرست آورده‌ایم، هر کس که بخواهد اساساً می‌تواند به مراجع و مطالب مربوطه (مندرج در آن) رجوع کند. به علاوه، طی سالیان گذشته هم نویسندگان وطنخواه شهرهای مزبور، خود در باب آثار و مآثر اوطان خویش کتابها و رساله‌ها و گفتارها چاپ کرده‌اند، که بر روی هم ما را از هرگونه شرح و تفصیل دیگر بی‌نیاز می‌سازد، اشارت‌های کوتاه و اجمالی ذیل تنها بر حسب اتفاق و یا به مناسبت‌هایی نوشته آمده است:

## (۱). ملایر - گوراب\*

وجه تسمیه‌ای که برای ملایر بیان کرده‌اند، اگر چه قطعاً محقق به نظر نمی‌رسد، اما گفته‌اند که از دو جزء «مال» و «آیر» ترکیب یافته؛ هم‌گویند مال در لری به معنای «بومگاه» و آیر هم به معنای آریایی یا قوم ایرانی، بر روی هم به معنای «جایگاه آریاییان»؛ و هم وجهی از لغت «اگر» (آیر) به معنای «آذر و آتش» که بر روی هم مفهوم جایگاه آتش باشد. بر حسب این نظر، هر دو تعبیر مطابق با واقع تاریخی است، زیرا ملایر یکی از ماندگاه‌های ایرانیان باستان بوده، و در این امر تردیدی نباشد. اما قدیم‌ترین ذکر اسم «ملایر» که باید دانست قول به باستانی بودن هر جا و هر چیزی، صرف حدس و گمان یا حتی قرائن واضح هم نباشد؛ بلکه در امر نامجای شناسی و تاریخنگاری وجود اسناد موثق واجب است، که خوشبختانه در مورد نامجای «ملایر» ما توانسته‌ایم (و برای نخستین بار به آگاهی می‌رسد) که بر روی مهرهای گلی عهد ساسانی اسم «MALAYIR» را در ناحیت «نهادند» بیابیم.<sup>۱</sup>

در کتیبه‌های (پهلوی) ساسانی ما نامجاهای «تویسرکان، نهادند، ملایر» را جزو توابع شهرستان «آهمذان» در مادستان می‌بینیم، که همان ولایات ثلاث عهد قاجار می‌باشد؛ ولی اینک می‌توان با حدس قریب به یقین گفت که بسا قدمت تاریخی ولایات ثلاث مزبور، با همین اسامی دستکم به حدود ۲۰۰۰ سال پیش برسد. آنگاه قدیمی‌ترین متنی که از ملایر یاد کرده، کتاب *مجمّل التواریخ و القصص* تألیف ابن شادی همدانی اسدآبادی (به سال ۵۲۰ هجری قمری) است، که ضمن شرح جنگ عربها در نهادند گوید که «جماعتی از شهدای تازیان و از صحابه، بهری از ایشان با جراحت در حدود خوابق و ملایر هر جا افتاده‌اند، و بعضی را در این جای‌ها مشهود ظاهر است» (ص ۴۶۱). سپس در سده هشتم، حمدالله مستوفی «ملایر» را یکی از سه ناحیه نهادند یاد کرده است.<sup>۲</sup>

در متون قدیم تاریخی، دشت ملایر را مرغزار قراتکین می‌نامیدند، که حوادث

\*. این بهر از گفتار در روزنامه «عندلیپ» ملایر، شماره ۷۱ (سال ۳) - شنبه ۲۳ مرداد ماه ۱۳۷۸ (ص ۴) چاپ شده است.

1. *Opera Minora* (Frye), PP.228,233 .

۲. *نزهة القلوب* (طبع لسترنج)، ص ۷۴.

نظامی و جنگی بسیاری در آن رخ داده، یا این که همواره آمادگاه سپاهیان بوده است، اینک دهکده قراتکین در حدود ملایر یادگار از آن دوران است. ملایر در دوران حکومت زندیه اشتهاری یافت، زیرا منشاء طایفه لران زند در ده «جیحیان» ملایر بود، که قلعه مستحکمی هم در آنجا ساخته بودند؛ در عصر قاجار، ملایر جزو خاک کهکدان به شمار می‌آمد. حدود سال ۱۲۲۴ هجری قمری، محمدعلی میرزا دولتشاه نخستین پسر فتحعلی شاه قاجار که حکمران ایالت همدان و عراق بود، بر کنار دهکده ملایر شهر دولت آباد را به نام خود ساخت، که بیشتر یک قرارگاه نظامی بود، از اینرو یک چند ملایر به اسم «دولت آباد» شهرت یافت. سپس ملایر جزو ولایات ثلاث بشمار آمد، که شامل نهاوند و تویسرکان و ملایر باشد.

باید گفت که ملایر در قدیم از سه قریه نزدیک به هم یک روستاق را تشکیل داده، که یکی همین دهکده ملایر بوده و دیگری ده «ازناوه» که اکنون در حومه ملایر واقع است. ازناوه شهرت بسیاری داشته و در متون کهن یاد شده است، بسا که در مکان ملایر کنونی، توان اسم ازناوه را گذاشت؛ و این از جمله در یکی از ترانه‌های فهلوی باباطاهر همدانی یاد شده، که درباره آن گفته است:

«تا بدین بند در ازناوه افتاده‌ام خون فرو خوردم و در خونابه افتاده‌ام  
ازیرا که امشب نیاید مرا ماه گیتی هم از بی خودی در ور لابه افتاده‌ام»

#### گوراب

گوراب، به احتمال قوی هم به معنای گنبدی است که بر سرگورها سازند، و شاید به مفهوم «مزار متبرک» در عهد ماقبل اسلامی بوده، که مرادف با لغت «دخمه» باشد. قدیم‌ترین جایی که از «گوراب» ملایر یاد گردیده، منظومه ویس و رامین فخرالدین اسعدگرانی است، که دراصل یک داستان عاشقانه پارتی یا اشکانی می‌باشد. این داستان تقریباً واقعی است، یعنی زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی آن مطابق با امور واقع است، که بایستی از سده یکم میلادی (یا حدود ۲۰۰۰ سال پیش) بوده باشد.

رامین قهرمان داستان اگر چه اصل وی از خراسان و مرو بود، ولی با خاندان قارن فهلوی نهاوندی فرمانروای سرزمین ماد و جبال / کوهستان یا ایالت همدان ارتباط می‌یابد. به طوری که داستان عاشقانه مزبور، راجع به ماجراهای او و «ویسه» از خاندان قارن می‌باشد، که یکی از هفت خاندان باستانی معروف دوره اشکانی و عهد ساسانی است. می‌توان گفت که شهرک رامن نهاوند یا بنای آنجا بایستی منسوب به رامین باشد،

که همان ناحیه نزدیک و همجوار با گوراب ملایر می باشد. هم در این منطقه بسیاری از حوادث داستان در آنجا، و نواحی پیرامون آن بین همدان و نهاوند می گذرد؛ چنان که وقتی موبد مروی به همدان لشکر می کشد «ویروی مادی» سپاهیان خود را در دشت نهاوند گرد می آورد، پس خواهرش «ویسه» هنگام جنگ در دژ گوراب - یعنی قلعه آنجا پناه می گیرد؛ و لذا معلوم می شود که دژ گوراب، یک قرارگاه نظامی در عهد اشکانی بوده، و بر سر راه لرستان و همدان قرار داشته است؛ چنان که به قول فخرالدین اسعد: «چو رامین گرد مرز خویش برگشت چنان آمد که بر گوراب بگذشت» در ماجرای ازدواج رامین با دختری به اسم گل، که پدرش رفیدای همدانی و مادرش گوهر گورابی بوده است، از زبان وی چنین آمده است:

«ستوده گوهرم از مام و از باب که این از همدان است آن زگوراب  
به من شد هر که در گوراب، خستو که من هستم اکنون گوراب بانو»

سپس وقتی رامین با او تزویج می کند، هر دو به دژ گوراب می روند: «بشد رامین و در گوراب زن کرد پس آن گه زین خبرنامه به او کرد» پس از منظومه ویس و رامین، اسم گوراب به صورت معرب آن «جوراب و جورابه» در تاریخ قم (به سال ۳۷۶ هجری قمری) جزو طسوج های ساوه یاد شده است (ص ۱۳۹) ولی درست همان است که یاقوت حموی (سده هفتم) جوراب را از ناحیت کرج (- یعنی اراک کنونی) در نواحی جبال (- یعنی همدان) یاد کرده است.<sup>۱</sup> ظهیری سمرقندی هم (به سال ۵۸۲) گوراب را در حوالی سیلاخور و کرج (یعنی بین بروجرد و اراک) یاد نموده، که مرغزارهای قراتکین (یعنی دشت ملایر) در نزدیکی آن واقع بوده است.<sup>۲</sup> در اسناد دیوانی هم آمده که گوراب (در قرن ششم هجری) از املاک اتابک ایلدگز می باشد.

روستای کنونی «جوراب» در ده کیلومتری جاده ملایر به اراک، در سمت چپ واقع است؛ قسمت غربی تپه جوراب در حال حاضر مسکونی است، جبهه جنوبی تپه نیز مسکونی است و منازل در شیب تپه بنا شده است. جبهه شرقی به انگورستان بزرگ روستا ختم شده، که این بخش مورد تجاوز و حفاری متعدد و مکرر غیر مجاز واقع

۱. معجم البلدان (طبع ووستنفلد)، ج ۲، ص ۱۴۵.

۲. سلجوقنامه، ص ۶۳ / المختارات، ص ۱۳۲.

شده، جبهه شمالی نیز از تعدی حفاران در امان نمانده و تقریباً به صورت کامل از بین رفته است.

## (۲). تویسرکان - رودراور \*

شهرستان تویسرکان واقع در دامنه جنوبی کوهستان الوند، از مشرق به شهرستان ملایر محدود است و از جنوب به شهرستان نهاوند، سابقاً در عصر قاجار این سه شهرستان را ولایات ثلاث می‌گفتند. اینک تویسرکان از جمله شهرستان‌های استان همدان مشتمل بر چهار بلوک «سرکان، خرّم رود، قلقل رود و کرزان رود» می‌باشد. منطقه تویسرکان که واقع است بین مناطق باستانی همدان و نهاوند و ملایر، جاهایی که آثار و بقایای تمدن‌های کهن به قدمت دست کم پنج هزار سال در آنها وجود دارد، طبعاً خود نیز دارای همین قدمت تاریخی باید باشد؛ چنان که آثار عتیقه‌ای که از کاوش تپه باباکمال آنجا بدست آمده، مربوط به حدود چهار هزار سال پیش از میلاد است. هم چنین اشیاء عتیقه‌ای که بر سبیل تصادف یا بر اثر حفاری‌های نامجاز در منطقه «رود آور» و «شهرستانه» و دیگر جاها کشف شده است، آثار تمدنی کهن را در این منطقه تأیید می‌کند.

آیا می‌توان گفت که در همان زمان‌های باستانی چه قوم یا اقوامی در این ناحیه می‌زیسته‌اند؟ تا آثار بازیافته را متعلق به آنها بدانیم؟ بنابر تحقیقات اخیر تقریباً مسلم گردیده است که طی هزاره‌های سوم و دوم قبل از میلاد، اقوام موسوم به «کاسی» و «کوتی» بر سراسر جبال زاگرس و نواحی پیرامون آن استیلا داشته‌اند؛ استان لرستان کنونی منطقه مرکزی آنها در شرایط زندگی کوچ نشینی بوده؛ حتی طوایف لر دامدار کوه‌نشین امروزی را محققان بقایای همان اقوام کاسی دوران باستان می‌دانند. از این رو، بسا که بومیان نژاده منطقه تویسرکان از اصالتی واقعی برخوردار باشند؛ و شاید که تبار آنان به همان قوم معروف کاسی یا کاشی باستانی برسد.

به هر حال، منطقه تویسرکان به سبب موقع جغرافیایی و هم از لحاظ تاریخی، کمابیش ویژگی‌های قومی و زبانی اقوام باستانی مادی و ماقبل مادی را در ایالت جبال

\*. این گفتار در فصلنامه «فرهنگ همدان» (اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان همدان)، سال ۴، ش ۱۳ و ۱۴ / بهار و تابستان ۱۳۷۷ (ص ۱۱۰ - ۱۱۹) چاپ شده است.

قدیم یا استان همدان کنونی، سنت‌ها و آداب و رسوم محلی و منطقه‌ای را هم تا حدی حفظ کرده است. تویسرکان هم از عهد باستانی بر سر راه همدان یا هگمتانه (پایتخت کاسیان و مادان و دیگر سلاله‌های پادشاهی) به نه‌اوند و از آنجا به استخر فارس بوده است. جاده معروف شاهی از «رودراور» قدیم در منطقه تویسرکان می‌گذشته است، که امروزه جاده خاکی احداث شده از گنجنامه همدان به تویسرکان تقریباً به موازات همان است؛ نقر کتیبه‌های میخی بر خرسنگ‌های گنجنامه درست به همین دلیل بوده است، که آنجا بر سر جاده شاهی هگمتانه - استخر قرار داشته است.

در باب اوضاع جغرافیایی و تاریخی باید گفت که برخلاف شهرستان همدان که تا کنون اثری جامع و مدوّن یک جا از برای آن فراهم نیامده، خوشبختانه اخیراً کتابی به عنوان «تویسرکان» (سیری در اوضاع طبیعی، تاریخی و اجتماعی) نگارش «محمد مقدّم گلمحمدی» طبع و نشر یافته، که اثری جامع و مفید است؛ با وجود کتاب مذکور، ذکر جزئیات در موضوعات یاد شده ضرورتی ندارد؛ تنها به نکات برجسته و اشارات کلی بسنده باید کرد.

از جمله آن که، کلمه تویسرکان مرکب از دو جزء یا دو اسم «توی» و «سرکان» است؛ در واقع، اسم قصبه «توی» که قدیم از مضافات شهر معروف «رودراور» بوده، به اسم ده «سرکان» که در نزدیکی آن واقع است اضافه شده؛ و به همین نام «تویسرکان» (Togsserigan) بر نبشته‌های پهلوی دوران ساسانی (از حدود ۱۷۵۰ سال پیش) و خصوصاً در کتیبه بزرگ شاپور (یکم) ساسانی (۲۴۰ - ۲۷۰م) در جزو شهرهای «مادکوست» در ناحیت اهمدان کوستی (مانند: باورد، اسکین رود، ملایر و نه‌اوند) یاد شده، که از جمله حاکم آنجا «مهریک» نام داشته، و از عهد صفویه به بعد هم تویسرکان نوشته‌اند؛ و همین اسم برای شهر باستانی رود راور عَلم گردیده است.

اما توی که «یا قوت حموی» درباره آن می‌گوید: «نمی‌دانم چگونه باشد، همی‌دانم که ابو عبدالله حسین بن احمد تویی همدانی فقیه بدانجا منسوب است» و خطیب بغدادی (قرن ۵) از او روایت می‌کند. بنابراین، وجود قریه توی دستکم در قرن پنجم محقق است؛ چنان که در قرن هشتم نیز حمدالله مستوفی درباره قصبه رودراور گوید که: «از قصبات سرکان و توی است، دیه سرکان با هفتاد موضع دیگر به پنج ناحیت باشد، چون: هند رود، سرکان رود، گرزان رود، لامجان رود و برزمیهن از توابع آن، هوایش معتدل است و آبش از کوه الوند جاری است، و زمینش مرتفع تمام باشد، و در

آنجا زعفران بسیار باشد و بدین سبب آن زمین را زعفرانی خوانند، حقوق دیوانی اش دو تومان و سه هزار و پانصد دینار است». درباره زعفرانیه بعداً در شرح رودراور سخن گفته خواهد شد، اما درباره سرکان هم باید افزود که یاقوت حموی (قرن ۷ و ۸) از آنجا یاد کرده است که: «دیهی از توابع همدان است، سکینه دختر ابوبکر محمد بن مظفر بن عبدالله سرکانی، بدانجا منسوب باشد که محدثه و بانویی فاضله بوده، احادیث مروی از ابوالجهم یا از عبدالاول و جز آن را شنیده است، اسحاق بن محمد همدانی محدث هم گوید که سکینه بانو از ابوالوقت عبدالاول حدیث روایت می کرده است.»

درباره وجه تسمیه تويسرکان نخست باید معنای اسم «توی» را دانست که تنها با اسم قریه «تویین» میان ده‌های «مویین» و «برفین» در ناحیت قدیمی «ماوشان» همدان یا امامزاده کوه کنونی، قابل مقایسه است؛ و شاید که به معنای درون و اندورن یا هم ته و توی باشد. احتمال دیگر آن که در وجه اصلی کلمه «توذ» بوده، که به معنای «توت» و درخت آن است؛ چنان که ناصرالدین شاه قاجار در *سفرنامه عراق عجم* خود (به سال ۱۳۰۹ قمری) گوید که اسم این درّه «توی» را هم «توت درّه» می‌گویند و هم بادام در، که اسم درّه توتی را مکرر یاد کرده است. به هر حال، کهن واژه‌ای است فارسی؛ و هیچ ربطی به «توی» (Toi) ترکی به معنای جشن و ضیافت ندارد.

اما معنای اسم سرکان که بعضی از ایران شناسان آلمانی آنرا «سُرکان» ضبط کرده، و گفته‌اند که بر بالای «سُرخ رود» باشد؛ پس بدان نسبت یافته است. ولی این وجه تسمیه درست نیست، به احتمال قوی «سرکان» به معنای «بالای کوه» بوده باشد؛ چنان که حسن ابن محمد قمی (قرن ۴) در مورد قریه «سرکان» قم گوید که: «چون اردشیر به بنای آن فرمود؛ و آن را گفتند که در کدام موضع بنانهیم، گفت «آفراسراکان» یعنی بر سر کوهی که از آن رودخانه می‌آید، پس این دیه را بنا کردند، و سرکان نام نهادند». به لحاظ پیشینه تاریخی ولایات ثلاث می‌توان گفت که ملاحظه شد در یکی از کتیبه‌های پهلوی عهد ساسانی، اسم‌های «تویسرکان» و «ملایر» به مثابه ولایت ذکر شده، «نهادند» که از دیرباز در متون پهلوی و یونانی ذکر آن رفته است.



باری، اسم قدیمی تويسرکان بنابر مشهور «رودراور» بوده، که در قرن چهارم مؤلف *حدودالعالم* درباره آن گفته است: «شهرکی است انبوه و براکوه نهاده است»، سپس درباره کرج رودراور گوید که «شهری بزرگ است و آبادان و با نعمت و مردم بسیار و

جای بازرگانان ؛ و از وی زعفران بسیار خیزد و پنیر که به همه جهان ببرند». ابن فقیه همدانی (قرن سوم) رودراور را در ناحیت نهاوند یاد کرده، که طول درّه آن سه فرسنگ باشد؛ و از نیکوترین جایها در عهد ساسانیان بوده، شامل نود و سه ده که برخی از آنها به برخی باغها و جویبارها پیوسته است. مهم‌ترین محصولات آنجا زعفران باشد که شهرت جهانی دارد؛ از طریق نهاوند و همدان به دیگر جای‌ها برده می‌شود. هم چنین به سبب هوای معتدل آنجا میوه‌های گوناگون مانند انار و فندق و گردو و سیب و بادام و گلابی و انگور و جزاین‌ها بدست می‌آید. اصطخری می‌گوید که: «مسجد جامع این ناحیه در «کرج» معروف به کرج رودراور واقع باشد.»، قبلاً در شرح کرج ابودلف (شهر اراک کنونی) یاد کردیم که «کرج» به معنای خرم‌نگاه بوده است. قریه «مشکان» نزدیک کرج رودراور بوده؛ و بقایای تپه «رودیلاور» که مورگان حدود صد سال پیش یاد کرده، بی‌گمان بازمانده همان شهر کرج رودراور می‌باشد.

یاقوت حموی نیز از کرج رودراور با همان اوصاف یاد کرده ؛ و این که فاصله‌اش از نهاوند و همدان هفت فرسنگ است ؛ و آنگاه چندتن از نام آوران آنجا را به نقل از تاریخ همدان شیرویه شهردار نام می‌برد، از جمله: ابوبکر احمد ابن علی ابن فرج رودراوری، محدّث که در همدان سکونت گزید و مفتی آنجا شد، کتاب السنن و معجم الصحابه را تألیف کرد ؛ و به سال ۳۹۸ درگذشت، که در قبرستان «نشیط» همدان دفن شد. یکی از کسانی که از وی روایت حدیث کرده، ابوبکر حافظ شیرازی (محدّث در قرن چهارم) است که گویا بعضی از متأخران او را با خواجه شمس الدین حافظ شیرازی (شاعر قرن ۸) به نحوی اشتباه کرده‌اند ؛ و معتقد شده‌اند که خواجه حافظ اهل تویسرکان بوده است، چنان که حاج زین‌العابدین شیروانی (صوفی سیّاح سده سیزدهم قمری) در کتاب بستان السیاحه، در شرح رودراور گوید که: «قدیم الایام قصبه‌ای بود مسرّت اثر، و آن دارالاماره «توی سرکان» بوده، و زعفران نیز از آنجا می‌شده، اکنون اثری از آن ظاهر نیست مگر تلی که من دیده‌ام؛ گویند که اصل خواجه شمس الدین حافظ شیرازی از آنجا بوده، و در شیراز نشو و نما کرده، و این رباعی را بر مدعای خود دلیل کنند:

«مقبول همه خواصّ و مشهور عوام      خوش لهجه و موزون حرکت بدر تمام  
در خطّه شیراز به نام است مدام      رودآوری و محمّد و حافظ نام»  
ولی باید گفت که مشهورترین کسی که از این خطّه برخاسته و منسوب به



آنجاست: **ظهیرالدین ابوشجاع** محمد ابن حسین رودراوری همدانی وزیر است، که البته پدرش «ابویعلی حسین» از اهل رودراور بوده؛ و **ظهیرالدین** به سال ۴۳۷ در شهر اهواز تولد یافته؛ مراتب پیشه دبیری و دیوانی را در بغداد طی نموده، تا آن که خلیفه مقتدی عباسی او را در سال ۴۷۱ به وزارت برگزیده است. بار دوم وزارت او برای خلیفه عباسی سال ۴۷۶ بوده، که پس از هشت سال به تحریک ملک‌شاه سلجوقی برکنار شد، و به موطن پدری خود شهر رودراور باز آمد، تا آن که در سال ۴۸۷ حین سفر حج در مدینه وفات یافت (نیمه جمادی الثانی ۴۸۸) و همانجا در قبرستان بقیع خاک سپارده شد. **ظهیرالدین** ابو شجاع رودراوری وزیر بسیار شخص متقی و پارسا و ادیبی فصیح و متین بود، که تمام مورخان او را ستوده‌اند. یکی از موجبات اشتهار رودراوری وزیر نیز این است که **تکمله** یا ذیلی بر کتاب تاریخ مشهور حکیم و مؤرخ نامدار ایرانی - یعنی - کتاب **تجارب الأمم** از ابوعلی مسکویه رازی نوشته، که به عنوان «ذیل ابوشجاع» معروف است.

در خصوص وجه تسمیه **رودراور**، چنین نماید که از دو جزء «رود» یعنی نهرو «راور» ترکیب شده است، که جزء اخیر «راور» به یک احتمال وجهی از تلفظ «راوه» اوستایی یا «راگه» فارسی باستان باشد، که صورت فارسی دري آن «راغ» به معنای دشت و دامنه کوه است. بر این قیاس، شاید که «رودراور» به معنای نهر جاری از کوه بر صحرا باشد. وجه احتمالی دیگر با توجه به جزء آخر «ور» که در زبانهای باستانی به معنای «قلعه» و «شهر» بوده، اگر چه برای جزء میانی «را» هیچ گونه توضیحی وجود ندارد، شاید به مفهوم قلعه یا شهری که بر بالای رود بنا شده باشد.\*

البته وجود قلاع متعدد خواه در شهر کهن رودراور، یا در شهر جدید توپسرکان محرز و مسلم است؛ مثلاً اطراف قریه فعلی رودآور یا رودلاور را روستاهایی فراگرفته، که در اسامی همه آنها کلمه قلعه وجود دارد، از جمله: قلعه آقابیگ، قلعه جعفریگ، قلعه بختیار، قلعه قاضی، در قلعه و قلعه شیخ، که چنین می‌نماید نامگذاری آنها

\*. باید گفت که تلفظ کنونی آنجا «وژداور» است، که در این صورت جزء اول آن «وژد» واژه کهن فارسی به معنای «گل سرخ» باشد؛ و بر روی هم «وردآور»، یعنی «گل آور» یا جایگاه گل سرخ و سوری و گلزار و گلستان؛ باید افزود که عین این اصطلاح در ارمنی همانا اسم جشن تجلی مسیح دقیقاً به همین معناست، جشن افرویدیت (= آناهیتا / ناهید) و مربوط به الهه‌ای گل آور یا فرشته‌ای که سبب رویدن گل سرخ می‌شود، و آن همانا مطابق با جشن «تیرگان» ایرانی در آخر بهار است.

تصادفی نبوده، به احتمال قوی اوضاع و احوال جغرافیای تاریخی منطقه در این امر مؤثر بوده است. می‌توان چنین پنداشت که این ده‌ها در واقع محل دژها و قلعه‌هایی بوده، که قدیم‌اً اطراف شهر رودآور وجود داشته، و پس از ویران شدن شهر، ساکنان آنجا بر بقایای آنها مبادرت به احداث سکونتگاه نموده‌اند؛ و تدریجاً محل‌های مزبور به صورت ده‌هایی در آمده، اسامی قلاع جدید منسوب به بانیان آن‌هاست.

نکته دیگر آن که هم اکنون مزارعی در کنار روستای رودآور وجود دارد، که نام محلی آن‌ها هیچ تناسبی با کار و حرفه کشاورزی ندارد، بلکه حرفه و صنعت خاصی را به ذهن متبادر می‌کند؛ مانند مزارع زرگری، پیر خراط و گازران، که محتمل است این مکانها بازار زرگرها، خراط‌ها و گازرهای شهر رودآور، به هنگام آبادانی بوده است. اگر حدسیات مزبور مقرون به واقع باشد، باید گفت رودآور شهری بزرگ و وسیع بوده، که با توجه به موقعیت قلعه‌های پیرامون آن، حدود شهر تقریباً از شمال تا قلعه آقابیگ، و از شرق به تویسرکان و شاه زید و قلعه قاضی، و از جنوب تا در قلعه و پل حاجی باقر، و از غرب مسیر سرکان رود و قلعه شیخ و زیوج بوده است.

اما در خصوص ویران شدن شهر رودراور کهن، هیچ گونه مدارک یا شاهی در دست نیست. شاید که آنجا نیز مانند شهر همدان در تازش‌های مغولان (طی نیمه یکم سده هفتم) تخریب شده، یا نظر به تبعات آن تهاجمات تدریجاً رو به ویرانی نهاده است. در نیمه دوم سده هفتم زکریای قزوینی از شهر «رودراور» به عنوان بخشی نزدیک به همدان، همان مطالبی را نقل می‌کند که جغرافی نویسان سده‌های پیش گفته‌اند؛ منتها می‌افزاید که سرزمین رودراور در ایالت جبال، همچون شهر کهن «بلنسیه» (= والانس) در آندلس (= اسپانیا) باشد، از جهت روئیدن زعفران در آنجا؛ زیرا که در هیچ جای آندلس جز آنجا زعفران نروید.

باری، در اواسط قرن هشتم که حمدالله مستوفی کتاب جغرافی خود (نزهت‌القلوب) را نوشت، به شرحی که نقل گردید هیچ ذکری از رودراور نکرده؛ در عوض از سرکان و توی نام برده است. آنگاه در عهد صفویه ولایت تویسرکان ضمن نظام ایالات ایران در جزو «بیگلریگی همدان» یادگردیده است. به علاوه، از همین دوره ملاحظه می‌شود که به اسامی شاعران و نویسندگان این منطقه، نسبت «تویسرکانی» و نیز «آرتیمانی» (منسوب به قریه آرتیمان نزدیک آنجا) افزوده می‌شود؛ حتی بعضی از شاعران کوچیده به هند در سده‌های یازدهم و دوازدهم، با نسبت

تویسرکانی یاد شده‌اند، و نصر آبادی در تذکره خود اسم شاعران آنجا را با همین نسبت ضبط کرده است.

باید گفت که عمران و توسعه مدنی شهر تویسرکان، هم از عهد صفویه صورت پذیرفته؛ جاده‌های قدیمی رونق از سر گرفته، کاروانسرای شاه عباسی در حوالی آن منطقه نیز احداث گردیده، حمام مجلل «خان» تویسرکان، و «فرسفج» و جز اینها از همان دوره است. با سقوط دولت صفوی بر اثر هجوم افغان‌ها، و در پی آن تهاجمات پیاپی عساکر عثمانی به غرب ایران، که همواره مناطق وسیعی به تصرف آنها در می‌آمد، تویسرکان نیز در پی همدان از جمله مناطق اشغالی بود که بر اثر وحشیگری عساکر ترک، دستخوش آشوب و قحطی شده و صدمات بسیاری دیده است. عثمانی‌ها آنجا را جزو خط مرزی خود به حساب آورده‌اند؛ یک بار هم در جنگ با «محمود افغان» که در حوالی تویسرکان رخ داد، شکست فاحشی خوردند.

با ظهور نادر شاه افشار و عقب راندن عساکر عثمانی، تویسرکان از حالت اشغال آزاد شد، و به تدریج وضع عادی خود را باز یافت. هنگامی که نادرشاه در عقب نشینی تاکتیکی خود از بغداد، در تخت «نادر» کوهستان الوند اردو زد، و حمله مجدد به بغداد را تدارک می‌دید، شهر تویسرکان و مضافات آن که در دامنه‌های جنوبی تخت مشهور به «نادر» واقع است، نیز در قلمرو اردوی نادری قرار گرفت. در آغاز قدرت گرفتن کریم خان زند، تویسرکان و پیرامون آن دستخوش یک سلسله منازعات خصوصاً در قریه ولاشگرد گردید، که با اقتداربایی خاندان زند آرامش برقرار شد. نباید فراموش کرد که اصل خاندان زند، از قریه‌ای به نام «جیجیان» واقع بین تویسرکان و ملایر بوده، که قبلاً شرح قلعه آنجا داده شده است.

از دوران قاجار چند گزارش جالب از وضع شهر تویسرکان در دست است، مهم‌ترین آن‌ها شرحی است در کتاب *بستان السیاحه* از حاج زین العابدین شیروانی، که حدود سال ۱۲۵۰ هجری قمری، مقارن سلطنت محمد شاه قاجار نوشته است، گوید که: «تویسرکان قصبه‌ای است به غایت نیک و مردمش همه تاجیک، از اقلیم رابع، فی‌الجمله واسع، آبش از چشمه سار و به غایت خوشگوار، و هوایش به سردی مایل و سازگار. قرب دو هزار باب خانه در اوست، و تقریباً صد پاره قریه معموره مضافات اوست. آن قصبه در زمین پست و بلند واقع شده، میوه سرد سیری‌اش فراوان، اکثر آن ممتاز و غلاتش ارزان و با امتیاز. آن قصبه مابین همدان و نهاوند اتفاق افتاده، مردمش

نیک محضر و ستوده سیراند، و همگی شیعه مذهب و باادبند؛ اهل فساد و شریر آنجا، نسبت به حوالی و حواشی اش کمتر است. راقم مکرر به آن دیار رفته، و چند گاه مقام گرفته، صاحبان استعداد در آن مکان بسیار است.»

شیروانی دربارهٔ قریهٔ آرتیمان گوید که: «از قرای تويسرکان و نیم فرسخی از قصبه دور، و محلی مسرت موفور است. عارف معارف ربّانی سیّد رضی الدین آرتیمانی، که در زمان شاه عباس ماضی صاحب دیوان و ساقی نامهٔ مشهور است، از آنجا بوده، اما اولادش اکنون از جدّ خویش نصیب و بهره ندارند. الحق قریهٔ آرتیمان روضهٔ من ریاض الجنان، کذالک قریهٔ سرکان: بهشت روی زمین است خطّهٔ سرکان / به شرط آن که تکانش دهند در دوزخ». آنگاه به شرح طایفهٔ بیگدلی در آن ناحیه پرداخته، که شاید از عهد ایلخانان در آنجا ساکن شده باشند.

اعتماد السلطنه هم در کتاب *مرآت البلدان* گوید که: «تویسرکان شامل یک قصبهٔ معتبر و یک قریهٔ بزرگ است، به این معنی که قصبه را *توی* و قریه را *سرکان* می‌نامند. اسم قریه کما فی السابق سرکان است، ولی قصبهٔ تنها را حالا تویسرکان می‌گویند. این قصبه واقع میان همدان و نهاوند، و بعد آن از نهاوند تقریباً شش فرسخ، و تا همدان نیز همین قدر یا کمتر است. اراضی این ناحیه حاصلخیز و پرآب، و کوهی که سرکان در دامنهٔ آن واقع است، به کثرت چشمه سارها موصوف می‌باشد.»

ولی شرح جامع‌تر متضمن جزئیات منطقهٔ تویسرکان، در *سفرنامهٔ عراق عجم* ناصرالدین شاه قاجار آمده، که طی سالهای ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ قمری تمام نواحی آنجا را بازدید کرده؛ اسامی قُراء، وضع شهر توی و سرکان و سرابی و جز اینها، خصوصاً خاندان‌های حکومتگر آنجا؛ و ذکر اسامی شاهزاده‌های قاجاری مشهور تویسرکان، که صاحب املاک و تیولات ولایات ثلاث، به ویژه آنچه بین تویسرکان و ملایر بوده، بالجمله یاد کرده است. شرح وقایع تویسرکان در منازعات شیخیه، و انقلاب مشروطه، شورشهای سالارالدوله و جز اینها، طی دستنوشته‌های یک نویسندهٔ تویسرکانی، متضمن اشعار و آداب و جز اینها هم وجود دارد، که سزااست چاپ و نشر شود.

**تپهٔ باباکمال:** تپهٔ باستانی باباکمال در حاشیهٔ قریهٔ باباکمال، در ۴۰ کیلومتری شرق تویسرکان واقع است؛ و به شدت مورد حفاری و کند و کاو و خاکبرداری نامجاز واقع شده است. در شمال شرقی آنجا تپهٔ کوچکتری ظاهراً متعلق به عهد ماد وجود دارد، که آن هم مورد تجاوز قرار گرفته است، در این تپهٔ کوچک خشت هایی به ابعاد ۳۵×۳۵

سانتی متر وجود دارد. در نگاه نخست، تپه باباکمال شباهت آشکاری به تپه باستانی و معروف «آنوچ» ملایر دارد، و همانند آن توسط اهل آبادی خاک برداری شده است، به طوری که عمق خاک برداری در بعضی جاهای تپه حدود ۱۵ متر می‌رسد. تکه سفالینه‌های نقش دار بسیاری بر روی تپه پراکنده است، و جنس و نوع سفالها قدمت تپه را تا هزاره چهارم (ق. م) عقب می‌برد. تخمین قدمت مزبور مبنی بر ادوار تمدنی تپه «گیان» نهانند می‌باشد، که هم مشابهاً در منطقه باستان شناختی استان همدان قرار دارد.

**حقوق نبی (HABAKUK):** مقبره‌ای از کهن‌ترین آثار تاریخی شهرستان تویسرکان است؛ وجود مقبره منسوب به پیامبر یهود (حقوق) در تویسرکان، درست به قیاس وجود مقبره «استرومردخای» در همدان، حاکی از آن است که تویسرکان نیز مانند دیگر شهرهای ماد باستان، از ماندگاه‌های قوم یهود بوده است. آنچه محقق است، از اواسط قرن هشتم قبل از میلاد، بر اثر کوچاندن یهودان بابل به شهرهای ماد، قرارگاه‌های یهودی و محلات یهودی نشین در آنها پدید آمده است. علاوه بر دو کتاب داستانواره «طوبیت» و «بودیت»، که اشارات کافی به یهودیان ساکن هگمتانه و ری باستان، طی سده‌های ۷ و ۶ ق. م دارند، از اسناد والواح بابلی هم در می‌یابیم که، خاندانهای یهودی در شهرهای ماد عموماً به امر تجارت و بانکداری اشتغال داشته‌اند. جالب است که یک خاندان بانکدار معتبر بابلی که یهودی بوده‌اند، طی سده‌های ۶ و ۷ پیش از میلاد، مهم‌ترین شعبه بانکی خود را در هگمتانه تأسیس کرده بودند. چنین می‌نماید که هم از عهد باستان، امر تجارت بین مادستان و میانرودان به طور عمده در دست یهودیان بوده؛ هم اکنون وجود اسم راسته بازار معروف یهودان همدان خود نشانگر این امر است. اما این موضوع ابداً محقق نیست که مزار استر و مردخای همدان یا بقعه حقوق تویسرکان، آن طور که این جماعت ادعا کرده‌اند، مدفن شخصیت‌های حقیقی موسوم آنها در اسفار تورات و سنن یهودان باشد. آنچه مسلم است این که، تویسرکان نیز یکی از ماندگاه‌های قدیمی یهود در مادستان می‌باشد؛ و وجود بقعه حقوق شاید مزار یکی از علما و روحانیان برجسته ایشان، فقط مؤید این نظر است که شهر تویسرکان یا رودرآور قدیم، احتمالاً بیش از ۲۵۰۰ سال قدمت تاریخی دارد.

در قرن ششم هجری، یعنی حدود هشت سده و نیم پیش، حاخام یهودی بزرگ

مشرق زمین «بنیامین طلیطلی» به همدان آمده، و از همدان به نهاوند رفته و از ماندگاه‌های یهودان در این دو شهر دیدار کرده، که به احتمال قوی نزد یهودیان رودرآور یاتویسرکان هم رفته، اگر چه از آمار و احوال خانوارهای آنجا چیزی ننوشته است. در سده گذشته، ناصرالدین شاه قاجار طی سفر خود به تویسرکان، بقعه حبوق را بازدید نموده، و به دقت وضع بنای آن را توصیف کرده، گوید که شبیه برج طغرل تهران است؛ ولی آنجا را مقبره «ابن یامین» یاد کرده، که برادر حضرت یوسف است، و گوید که باید مدفن یکی از بزرگان یهود باشد.

اما حبوق یکی از دوازده پیغمبر اولوالعزم یهود است، که از زمان و مکان تولدش اطلاعی در دست نیست. آنچه از روایات یهود درباره زایش و بالش و مرگ وی به دست می‌آید، چیز زیادی نیست. بعضی از محققان نبوت او را در دوره سلطنت یهوئیا کیم، حدود سال ۶۰۷ قبل از میلاد می‌دانند، هر چند ممکن است که چندین سال پیش از آن بوده باشد. کتاب نبوت حبوق، سفر یا دفتر سی و پنجم اسفار عتیق، محتوی سه باب که ظاهراً حدود سال ۶۰۰ قبل از میلاد نوشته شده، بیشتر راجع به کلدانیان است که چگونه یهودیه را فتح نمایند. پس از آن کشور بابل منقرض شود و زمان نجات قوم یهود فرا رسد.

بنای آرامگاه کنونی را کارشناسان متعلق به دوران سلجوقیان دانسته‌اند. ساختمان از دور مانند یک برج مدور با سقف مخروطی جلوه می‌کند، ارتفاع بنا تا قسمت سقف حدود ۷ متر است، و سقف آن حدود ۵ متر بلندی دارد و ارتفاع کامل بنابه ۱۲ متر می‌رسد. بدنه بنا هشت ضلعی است که به صورت طاق نما ظاهر شده و با کاشی کاری‌های ساده ولی زیبا آرایش یافته است. سقف مخروطی بنا از ۱۶ ترک ستون مانند پدید آمده است. صحن بقعه حبوق وسعت چندانی ندارد و سطوح آن فاقد تزئینات معماری است. روی صندوق چوبی بنا که حکم ضریح دارد، آمده است که «حبوق نبی از انبیای قوم بنی اسرائیل از نسل حضرت موسی علیه السلام است. پدرش یشوعالویت و مادرش شونامیت سراینده و نوازنده‌ی مراسم مذهبی در معبد حضرت سلیمان (علیه السلام) بوده و خود وی در اواخر سلطنت یوشیا هو می‌زیسته، که پس از خرابی معبد توسط کلدانیان به سال ۵۸۶ ق. م با حضرت دانیال نبی و سایرین به اسارت به بابل آمده است».

## (۳). نهاوند - گیان\*

شهرستان نهاوند در جنوب استان همدان، ۱۶۵۷ کیلومتر مربع وسعت، و به طور متوسط ۱۶۶۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. مختصات جغرافیایی آنجا ۴۸ درجه و ۲۲ دقیقه طول (شرقی) و ۳۴ درجه و ۱۱ دقیقه عرض (شمالی) است، که هم از دیرباز به سبب موقع چهارراهگی بین شمال و جنوب، نیز مشرق و مغرب مادستان اهمیت خاص داشته است؛ بدین سان که از ادوار قدیم یکی از قرارگاه‌های نظامی، چنان که در عهد مادی - هخامنشی آنجا بر سر راه «هگمتانه» به شوش و استخر، نیز میانراه اصفهان و کرمانشان در راه بابل و بغداد بوده است.

به موجب کاوشهای باستانشناسی در تپه «گیان» (سالهای ۱۹۳۱-۳۲م) منطقه نهاوند دست کم از حدود هزاره سوم (ق. م) نشیمن مردمانی بوده است، که تمدنی شبیه به تمدنهای میانرودان داشته‌اند، بعدها (طی هزاره یکم) توسط اقوام هند و ایرانی (آریایی) انقراض یافته‌اند. چنان که در گفتار «همدان باستان» گذشت (۳/۲) در عهد مادان ظاهراً مرکز «بیت کاری» (= اسپهبدان) شهر نهاوند بوده؛ سپس نیز بومگاه «بیت قارن» (کارن‌ها / سپهبدان) یکی از هفت خاندان بزرگ ملوک طوائف، در اعصار اشکانی و ساسانی همانجا بوده که پیشینه آنها به دوره هخامنشی می‌رسد.

مقارن با انقراض سلسله هخامنشیان بر اثر هجوم اسکندر مقدونی، شهر نهاوند مورد تاخت و تاز شد، اما به سبب وجود دژ و باروهای استوار از ویرانی در امان ماند. لیکن سلوکیان جانشین اسکندر بدانجا درآمدند، شهر را تصرف کردند، و حدود دو قرن (۴-۳ ق. م) در آنجا فرمان راندند، و چنان که گذشت آنجا را به آیین یونانی «لائودیسه» نامیدند. ما داستان لائودیکای سلوکی نهاوند را پیشتر (۶/۲) باز گفته‌ایم، اجمالاً آن که «استرابو» جغرافی دان (سده یکم م) به همین اسم از آنجا یاد کرده؛ هم چنین سنگ نبشته یونانی که در مرکز شهر پیدا شد (سال ۱۳۲۲ش) حاکی است آنتیوخوس سوم (در سال ۱۹۳ ق. م) در آنجا نیایشگاهی برای خواهر / زن خویش «لائودیسه» بنا کرده است.

در دوره پارتی (اشکانیان) چنان که اشاره رفت، نهاوند از جمله بلاد «فهل»

\*. خلاصه‌ای است از گفتار رادیویی راقم این سطور، که چند سال پیش برای مرکز صدا و سیمای استان همدان نوشته است.

(پهلویان) بشمار آمده، که خاندان «قارن» پهلوانجا را در اقطاع تملیک خود داشته‌اند. قارن همدانی (نهایندی) که عنوان یکی از هفت خاندان «ویسپوهران» (اهل بیوتات) مشهور بود، با اقتدار یابی خاندان «گودرزیان» پارتی (اصفهان) و در پیکاری با ایشان شکانده شد (۵۰م) ولی در عهد ساسانی از نو برآیشی کردند؛ مهمترین امتیاز خاندان قارن این بود که در آئین تاجگذاری شاهان، ایشان تاج را بر سر شاهنشاهان می‌نهادند (۷/۲). هم از این خاندان در نزدیک نهایند (چنان که بیاید) گنجینه‌ای کشف شد (سال ۱۹۰۲م) که به عنوان «گنج قارنیان» اشتهاار یافته، متضمن سکوک و نقوش پارتی در اشیاء و دست ساخته هاست.

نیز چنان که گذشت، در عهد ساسانی نهایند جزو «اهمذان کوستی» (= منطقه همدان / تقریباً / استان کنونی همدان) بوده، بطلمیوس قلوذی آنجا را به صورت «نیفانند» یاد کرده (۶/۲۱۴) و نیز مکرر شد که در مهرها و سکوک آن دوره، به ویژه در کتیبه بزرگ شاپور (یکم) به صورت «Nimāvand» همبر با شهرهای تویسرکان و ملایر (وازمین ناحیت) یاد کرده شده، که هم به مانند آنها دارای «مغو خدا» (رئیس روحانی شهر) و بخشی هم از آنجایعی «دیران / کیلان» (گویا همان «گیان» باستانی) خود دارای مغو خدا بوده است. داستان فتح نهایند (سال ۲۱ هـ ق) که تازیان آن را «فتح الفتوح» خود نامیدند، چندان مشهور است که حاجت به بازگویی روایت در این وجیزه نباشد. هم چنین، چون آنجا جزو اعمال خراجی شهر «بصره» قرار گرفت، اسم ماه البصره بر آنجا افتاد - یعنی - سرزمین ماد که متعلق به بصره باشد.

جغرافی نویسان سده چهارم (هـ ق) یاد کرده‌اند که در میانه شهر نهایند، دژی بسیار بلند با ساختمان شگفت‌انگیز وجود دارد. آنجا دارای دو «مزگت» (مسجد) جامع باشد (یکی کهنه و دیگری نو) و جایی است با نعمت بسیار که از آن زعفران و میوه‌های نیکو برآید. رودراور (پیشگفته) همجوار با نهایند ناحیت «زعفرانیه» بوده، نیز گفته‌اند که آنجا به داشتن نوعی عطر مخصوص اشتهاار داشته است. حمدالله مستوفی (سده ۸) گوید که شهری است متوسط، هواش معتدل و آبش از کوه الوند می‌آید، در او باغستان بسیار است و زمینی مرتفع دارد، مردم آنجا از «اکراد» (ظ: لُران) و بر مذهب شیعه اثنی عشری‌اند. در آن غله و انگور نیکو بود و پنبه اندک، ولایتش قریب صد پاره دیه است، به سه ناحیت ملایر و اسفیدان و جهوق.

اما وجه تسمیه «نهایند» که گویند آنجا را نوح علیه السلام ساخته، و در اصل «نوح



آوند» بوده که از اینرو کهنترین شهر کوهستان باشد، پیداست که این وجه تسمیه بکلی عامیانه است. آنچه حسب قواعد فقه اللغة اسامی می توان گفت، این که ظاهراً نهاوند یا نیهاوند از دو جزء «نیه» و «وند» ترکیب شده، که «وند» در زبانهای ایرانی خود پسوند بسیار معروف نسبت است. اما «نیه» به معنای پیش و فرا روی باشد (چنان که «دما» در اسم دماوند، به معنای پشت و آن سوی است) و بر روی هم «نهاوند»، یعنی شهر یا آبادی و قلعه‌ای نهاده در پیش رو و فرا روی، که احتمالاً نسبت به شهر باستانی همدان چنین وضعی درنامگذاری پیدا کرده است. یاقوت حموی گوید «نهاوند» شهری بزرگ در جنوب همدان به فاصله سه روز راه باشد، گویند که آن را نوح علیه السلام ساخته و لذا «نوح آوند» نام یافته است؛ اما حمزه اصفهانی گوید که اصل آن «نیوهاوند» باشد، که مختصر شده و به معنای «دو چندان نیکی» است (این گونه تسمیه‌ها جملگی عوامانه و غیر واقعی است).

**گیان (تپه)** که مرکز دهستان پایین، از شهرستان نهاوند و حدود ۱۰ کیلومتری مغرب آن شهر است؛ اشتهاً آن به سبب کاوش‌های باستان‌شناسی، پیدا شدن تمدن و فرهنگ کهن ماقبل ایرانی در آنجاست. هیأت باستان‌شناسی فرانسوی به سرپرستی «ژرژ کنتنو»، با همکاری رومن گیرشمن طی سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۲ خورشیدی، کاوش‌های منظمی در این منطقه و اراضی مجاور آن (تپه‌های جمشیدی و بدهورا) انجام دادند، که گزارش تفصیلی راجع به آنها طبع و نشر شده است. بنابر اکتشافات در تپه گیان ثابت شد که تکامل اسلوب‌های مختلف فرهنگ و تمدن شوش، در نقاطی از ایران که کمتر تحت نفوذ «سومر» یا جنوب میانرودان (عراق کنونی) بوده، امری مستمر بشمار آمده است.

قدیم‌ترین ادوار در تپه گیان، طبقه پنجم از عمق ۱۴ متری به پایین است، که تاریخ آن را بین ۴۲۰۰ تا ۳۴۰۰ سال قبل از میلاد تخمین زده‌اند؛ سفال‌های منقوش این طبقه حد فاصل میان سفال «سیلک ۳» و طبقه یکم شوش می‌باشد. طرح نقوش عبارت است از خطوط هندسی، چهارخانه و دوایری که داخل آن‌ها تزیین شده است. نقوش طبقه چهارم گیان که بین ۳۴۰۰ تا ۲۹۰۰ قبل از میلاد تاریخگذاری شده، عبارت است از خطوط افقی دنداندار و موجدار بر روی گردن ظروف، و موضوع نقاشی‌های معمولاً پرنده - شانه، گاهی نیز عقابی با بالهای باز یا مرغان آبی درحال شناوری می‌باشد. طبقه بالای آن از هزاره سوم (ق. م) روی سطح طبیعی به عمق ۹ متر بوده، که

چنین عمقی دلیل بر سکونت طولانی در این ناحیه می‌باشد. سفال‌های این منطقه به سبک شوش (یک الف و یک ب) می‌باشد، و در قسمت سفالی آن اثری از فلز دیده نمی‌شود. در قسمتی که تقریباً هفت متر بالای سطح طبیعی زمین است، سفال‌هایی که پیدا شده از حیث تزئین و نقاشی، شبیه سفال شوش (یک الف) و معروف به سبک دَوم می‌باشد؛ ولی ضخیم و بی سلیقه ساخته شده؛ هم در این سطح تبرهای مسی بدست آمده است. هم چنین ظروفی در این سطح به شکل خمره‌های کوچک پیدا شده، که قسمت تحتانی آنها برجسته است، و فقط بخش علیای آن با رنگ سیاه تزئین شده؛ مشخص‌ترین موضوع نقاشی کاکل پرندگان است، که مایه اصلی سبک معروف هنر میانرودانی - یعنی - عقاب در حال گرفتن طعمه خود می‌باشد. در مقابر مکشوف در این ناحیه، گورهای مفرغی و سیمین متعدد یافته شده، از جمله آنها طوق‌ها و گردنبندهای معروفی از مروارید، با گورهای آویزان است.

در هزاره دَوم قبل از میلاد واقعه مهم در تاریخ آسیای غربی، همانا ظهور عناصری از اصل هند و اروپایی، در میان اقوامی است که می‌توان آنها را بومی نامید. از جمله آن عناصر، قوم کاسی است که اسب را با خود آوردند؛ و طی سده هجدهم (ق. م) سرزمین بابل را اشغال کردند، نزدیک به شش قرن بر آنجا حکم راندند. فرهنگ و تمدن ماقبل مادی منطقه مرکزی زاگروس، و سرزمین ماد بزرگ باستانی یا ایالت جبال و استان همدان، غالباً نشان از قوم کاسی دارد یا بر سبک و صبغه کاسیان باشد. گیان در این ناحیه به گفته گیرشمن منبعی برای اطلاعات گرانبها راجع به هزاره دوم قبل از میلاد است، که طبقه سوم آنجا معرف دنباله تمدن بومی ظروف سفالین منقوش باشد؛ و همین دوره با ظهور جنگجویان هند و اروپایی به نام «میتانی» مشخص می‌شود، که آثار آنها را بر فرهنگ و تمدن منطقه بررسی کرده‌اند.

در طبقه دوم گیان، ظروف ماقبل ایرانی ادامه یافت، سفال‌های زرد مایل به خاکستری و نقوش سیاه به اشکال مختلف، مخصوصاً نقش گل پنج پر یا خورشید مربوط به ۱۸۰۰ تا ۱۴۰۰ ق. م مشاهده می‌شود، که آثار متأخر از تأثیرات میتانی و هوری بی بهره نمانده است. طبقه اول گیان که تا عمق ۴ متری از سطح تپه ادامه داشته، شامل سفال‌های ساده و سیاه‌رنگ درخشان و خاکستری و قرمز رنگ یکدست، بین ۱۴۰۰ تا ۱۰۰۰ ق. م می‌باشد. در این طبقه خنجرهایی بدست آمده، که اسم پادشاه

وقت بر روی آنها حک شده ؛ و همین‌ها راهنمای خوبی برای تعیین تاریخ لایه‌های تپه می‌باشد. در بالاترین لایه، سفال‌هایی بدست آمده، که تصاویری بر روی آنها نقش است ؛ گویند که نقش‌های مزبور، حین چرخش دستگاه صورت پذیرفته است.

\* \*

#### [پیوست]

(۱). رامن (= شریف آباد) روستایی به فاصله ۵ کیلومتر از فیروز آباد و ۳۵ کیلومتر از نهاوند، که واقع در دشت فیروز آباد و به نزدیکی دامنه کوهستان گروس است ؛ این روستا در زلزله مهیب سال ۱۳۳۷ ویران شد، و روستای کنونی در کناره تپه باستانی و بر اطلال باقی از زلزله ساخته آمد. نام اصلی روستا چوچغا (چوب چغا) و به معنی تپه چوب یا درخت تپه بوده است ؛ اما تپه باستانی این روستا به بلندی ۱۶ تا ۱۷ متر با وسعت و عظمتی که حفاری‌های غیر مجاز بسیاری بر روی آن انجام شده است.

سفالینه‌های سیاه، قرمز و نخودی رنگ فراوانی بر سطح تپه پراکنده است، و در حفره‌ای که توسط دزدان عتیقه در ضلع شرقی تپه ایجاد شده، چند تکه سفال منقوش از جنس و نوع سفال گیان ۵ مشاهده گردید، که نشان دهنده قدمت و اهمیت این تپه باستانی است. اما دیوارهایی از خشت خام (به ابعاد  $10 \times 50 \times 50$  cm) در سطح تپه، شباهت به خشت‌های معروف دوره ساسانی می‌برد. در سطح تپه بقایای استخوان دیده می‌شود که احتمالاً مربوط به اجساد انسانی، مربوط به دوره پارتنی / اشکانی باشد (که در کف منازل دفن شده‌اند) و جهت دفن اجساد شرقی - غربی بوده است.

در کتاب **حدودالعالم** (مؤلف به سال ۳۷۶ ه‍.ق) آمده است که «رامن شهرکی است کم مردم و بسیار کشت و برز و به براکوه نهاده است». یاقوت حموی هم در اوایل قرن هشتم گوید که رامن شهرکی است که فاصله آن تا همدان هفت فرسنگ و تا بروجرد یازده فرسنگ است. این که حسب روایت اهالی در منطقه مزبور قدیم زعفران کشت می‌شده، و به «زعفرانیه» اشتها داشته کاملاً مطابق با واقع است ؛ زیرا نام دیگر این ناحیه «کرج» از منطقه رودراور (تویسرکان کنونی) بوده، که گذشت شهری بزرگ است و آبادان، با نعمت و مردم بسیار و جای بازرگانان که از وی زعفران بسیار خیزد، و پنیر که به همه جهان ببرند. دیگر جغرافی دانان هم از «زعفرانیه» همدان یاد کرده‌اند، که بایستی همین ناحیه پیوسته با رودراور (تویسرکان) و رامن (نهاوند) باشد، اینک هم زعفران وحشی به وفور در منطقه مزبور می‌روید.

تپه شریف آباد تا کوه آتشکده «سیا چغا» بیش از ۱/۵ کیلومتر فاصله ندارد، و محتمل است که آن آتشکده متعلق به شهر رامن، و بسیار که «چوچغا» همان شهر رامن باشد، ولی نام جای رامن از لحاظ تاریخ محلی واجد اهمیت بسیار است. باید دانست که این کلمه مخفف اسم «رامین» باشد، که یادآور عنوان منظومه بسیار مشهور «ویس و رامین» فخرالدین اسعد گرگانی است، در واقع وی آن را از متن پهلوی به زبان دری نظماً ترجمه کرده است. داستان ویس و رامین تقریباً حقیقی، یعنی زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی آن مطابق با امور واقع، و همانا متعلق به عهد اشکانی یا پارتی است؛ چنان که شادروان مینورسکی تحقیق نموده، باید هم از سده یکم میلادی (یا حدود ۲۰۰۰ سال قبل) بوده باشد.

رامین قهرمان داستان اگر چه اصل وی از خراسان و مرو بود، ولی با خاندان قارن پهلوی نهاوندی فرمانروای سرزمین ماد یا کوهستان (= جبال / ایالت همدان) ارتباط می‌یابد، به طوری که داستان عاشقانه مزبور راجع به ماجراهای او و «ویسه» از خاندان قارن می‌باشد، که یکی از هفت خاندان باستانی معروف دوره اشکانی و عهد ساسانی است. رامین که حسب روایت، سرانجام به پادشاهی مادستان می‌رسد، بناهایی به او منسوب گردیده که از جمله می‌توان قلعه یا شهرک «رامین» را نیز به او منسوب داشت، جایی که در واقع بسیاری از حوادث داستان در آنجا و نواحی پیرامون آن بین همدان و نهاوند می‌گذرد. بدین سان، می‌توان نتیجه گرفت که جایگاه نخستینه و باستانی‌تر «رامن» - هر نامی که داشته، پس از آن که ماندگاه عشیرتی یا قرارگاه نظامی پارتیان شد، به اسم یکی از مشاهیر سرکردگان و پهلوانان یا شاهزادگان ایشان «رامین» نام گرفت، آثار و اطلال و بقایای موجود تپه رامین شریف آباد، خود مؤید این نگره می‌باشد.

(۲). گاو ماهی: پیشتر یاد شد که ارتفاعات جنوبی نهاوند را به زبان محلی کوه گری یا چهل تن نامند، و نیز گویند هیأتی از یک گاو و ماهی بر بالای آن کوه به نظر می‌رسد، که به اعتقاد اهالی طلسم شهر باشد. این هیأت در واقع صورت متوهم از قطعات برف بالای کوه است، که در گرمترین ماههای سال هم آب نمی‌شوند؛ گویی یخچال دائمی باشد، بدین سبب، نام دیگر کوه گری «گاو ماهی» است. اما جالب است که عین همین توهم مردم نهاوند را از هیأت مزبور، بیش از هزار و صد سال پیش ابن فقیه همدانی چنین گزارش نموده است:

«بر روی کوه ایزای نهانند دو طلسم است به صورت ماهی و گاو، که از برف ساخته شده است؛ و هیچگاه آن دو در زمستان و تابستان آب نشود، از خود شهر واضح و روشن به نظر آید، که صورت گاوی است ایستاده و ماهی‌ای که گاو را دنبال کند. گویند که این دو طلسم آب‌اند، تا هیچگاه آب آنجا به کاستن ننشیند» (مختصر البلدان / ۲۵۹). در نیم‌گاه سده چهارم هم ابوؤلف خزرچی گفته است که: «از همدان به نهانند می‌روند، و در این شهر یک گاو و یک ماهی سنگی زیبا وجود دارد، گویند این دو مجسمه طلسمی است برای بعضی از بیماری‌ها - که در آنجا شیوع داشته - ساخته شده است».

باید گفت که داستان طلسم گاوماهی، در نام سرچشمه رود سیمره - کرخه که از نهانند جاری می‌شود، بازتاب یافته است؛ زیرا گاماسیاب (= رود بزرگ ماد) مرکب است از کلمات «گاو» و «ماسی» (وجهی از «ماهی» = مادی) و «آب» که رود باشد. هم چنین، ابن فقیه یاد کند که در روستای جواتق از ولایات نهانند، در دهکده‌ای به نام «کنخواست» تصویر اسبی است از علف که مردم آن را در تابستان و زمستان سبز ببینند؛ گویند که الآن آن طلسم سبزه و گیاه است، و گیاه نهانند از همه شهرهای خدا فرونتر باشد.

(۳). گنج نهانند: در سال ۱۳۲۱ ه‍.ق (در حدود ۱۰۰ سال پیش از این) در زمان حکومت مرتضی خان صدق الدوله بر ولایات ثلاث (نهانند و ملایر و تویسرکان) هنگامی که یکی از متمولان نهانند قصد ساختن حمام در محل مزبور داشته، روزی کارگران حین خاکبرداری به سنگی تراشیده برخورد می‌نمایند، و چون متوجه دفینه‌ای در زیر آن می‌شوند؛ و آنچه از زیر خاک بیرون می‌آورند عبارت بوده است از: یک آوند سنگی شش ضلعی به محیط یک ذرع، مملو از سکه‌های طلا و مقداری مروارید که اینها فاسد شده بوده است. کارگران آنها را بین خود قسمت می‌کنند، ولی بقایای آن صبح فردا مردم را متوجه دفینه می‌نماید. خان مالک مقتدر نهانند ظفر السلطان در صدد دستگیری کارگران بر می‌آید، یکی از آنان که برای فروش مسکوکات راهی عراق شده بود، در کرمانشاه دستگیر می‌شود و مأموران دولت متوجه امر می‌گردند.

دولت وقت در زمان مظفرالدین شاه قاجار، ظفر السلطان را از طریق حکمران نهانند (صدق الدوله) و صدر الاشراف (پیشکار همدان) به خاطر گنجینه مزبور تحت

فشار قرار می‌دهد؛ ولی ظفرالسلطان با تأدیة هشتاد هزار تومان موضوع را فیصله می‌بخشد؛ و گویا سکه‌های تملک شده را ذوب کرده، از آنها ظروف غذا خوری می‌سازد. مقداری از سکه‌ها هم در همدان خرید و فروش می‌شده، به طوری که صدرا لاشراف در خاطرات خود می‌نویسد که من سعی کردم یکی از آنها را بخرم، ولی موفق نشدم. سه سال بعد (در سال ۱۳۲۴) زمان حکومت علی خان ظهیرالدوله (صفاعلی) داماد ناصرالدین شاه بر همدان، راجع به همین گنج نهاوند گفته است که روز شنبه ۷ شوال شاهزاده ناصر الممالک از تهران مأمور شده بود که به نهاوند رفته، گنجی که چند سال پیش پیدا شده بود، و زیاده از پنج شش کروار تومان طلای مسکوک و غیر مسکوک بود (یعنی حدود سه میلیون تومان به نرخ ۹۰ سال پیش که لابد امروزه میلیاردها تومان ارزش داشته) و قدری از مسکوکات آن متفرق شده و به دست مردم افتاده، گویا از همان ظفرالسلطان یا صدق الدوله بگیرد؛ هر چه کرده نتوانسته بود برای دولت چیزی بگیرد، و اقرار معروف به دوازده هزار تومان خدمتانه خودش قناعت کرده به طهران باز می‌گردد. (بخشی از مجموعه سکه‌های مکشوف در نهاوند گویا سر از موزه رومانی در می‌آورد).

داستانی هم در باب آمدن فرستاده پادشاه روم شرقی برای یافتن گنج نهاوند، در تواریخ قدیم ضبط است؛ و گفته‌اند هنگامی که خلیفه مأمون عباسی در مرو بود، فرستاده پادشاه روم (یعنی بیزانس) نزد او رفته و نامه‌ای به او داده؛ پس مأمون چند تن را همراه او نموده و نامه‌ای هم به حاکم نهاوند نوشته، دستور داده است که فرستاده پادشاه روم را در هر کاری که می‌خواهد آزاد بگذارد. فرستاده مزبور به دروازه شرقی نهاوند می‌رود، و میان دو پایه آن را اندازه می‌گیرد؛ آنگاه نقطه وسط را به عمق بیست گز حفر می‌کند که به سنگ بزرگی برخورد می‌نماید. سنگ را بر می‌دارند، داخل در اطاقکی دو صندوق طلایی در بسته بود، فرستاده آنها را برداشته با خود نزد مأمون می‌برد، که همراه با چند تن به نزد پادشاه روم ارسال می‌گردد؛ گویند که هیچ کس از محتویات صندوقه‌ها آگاه نشد.

شادروان مینورسکی داستان فرستاده پادشاه روم را، آنطور که بیان شده بی اساس می‌داند؛ ولی می‌افزاید که ممکن است این امر با یادگار گنج‌های ساسانی که در دژ نهاوند پنهان بود، و توسط جاسوسی بر ملا شده - ارتباط داشته باشد. طبری گفته

است که نهاوند جایگاه گنجینه‌های کسری (خسروان ساسانی) است، ابن فقیه همدانی هم از دهکده «گنج خواست» در روستای جواتق نهاوند یاد کرده است. به هر حال پیدا شدن سکه‌های سلوکی و حتی رومی در نهاوند - از جمله سکه‌ای به اسم «نرون» (Neron) امپراطور معروف روم غربی - حکایت از امری واقع می‌کند، که شاید با بقایای قرارگاه «قیصریه» هم در آنجا بی ارتباط نباشد؛ زیرا قیصر یا سزار لقب امپراتوران روم خواه شرقی یا غربی - بوده؛ و لازم به ذکر است که قدیمی‌ترین میدان شهر نهاوند - که مسجد جامع نیز در حاشیه آن قرار دارد - «قیصریه» نامیده می‌شود.





## -۵-

### بهار و بوزنجرده\*

به دوستم :

هادی گرو سین

الف. بهار (BEHĀR) نام یکی از شهرهای ششگانهٔ استان کنونی همدان در مغرب ایران، با مختصات جغرافیایی ۳۴°، ۵۵' عرض شمالی و ۴۸°، ۲۷' طول شرقی، که در حدود دو فرسنگی (۱۲ کیلومتری) شمال غربی شهرستان همدان واقع است. این شهر کنونی، سابقاً شهرک، و پیشتر قصبهٔ دهستان چهاربلوک شمالی همدان، یا مرکز بخش «سیمینه رود» - یکی از بخش‌های یازده گانهٔ استان (قبلاً چهارگانهٔ فرمانداری مستقل همدان در جزو استان پنجم اسبق کشور) بشمار می‌رفت. بخش سیمینه رود که موسوم به یکی از رودهای جاری از دامنه‌های شمالی کوهستان الوند به همین نام «سیمین» است، با منتهای شرقی منطقهٔ کردستان پیوسته می‌باشد، که قدیم‌اً ناحیت «فراوار/فریوار/فریور» همدان خوانده می‌شد، و به قول راوندی (ح ۶۰۰ ق) مؤید -

---

\*. بهر «بهار» از گفتار در فصلنامهٔ «فرهنگ همدان»، سال ۱، ش ۴ / زمستان ۱۳۷۴ (ص ۵-۷) و بهر «بوزنجرده» (در همان، سال ۲، ش ۶ / تابستان ۱۳۷۵ (ص ۱۲-۱۵) چاپ شده است. باید گفت که شادروان «اردشیر بهمنی» بهاری، دبیر ادیب همدانی، طی سلسله مقالاتی به عنوان «سیمای همدان در آیینۀ تاریخ» (در روزنامهٔ نهیب غرب همدان) گفتارکی هم دربارهٔ «بهار همدان» دارد (سال ۱۳۵۶/۲۷) که همان را در مجلهٔ «وحید» (ش ۲۲۳ / دیماه ۱۳۵۶) و اندکی مشروح‌تر در مجلهٔ «یغما» (سال ۳۱، ش ۱۱ / بهمن ماه ۱۳۵۷) چاپ کرده است؛ اما تازه‌ترین گفتار دربارهٔ «بهار» مقاله‌ای است که در دانشنامهٔ جهان اسلام، ج ۴، تهران ۱۳۷۷ (ص ۶۹۱-۶۹۳) چاپ شده، این گفتارها در عین حال عاری از برخی اشتباهات تاریخی نیست.

الدين ابوالمظفر محمد بن احمد - معروف به «ابن القصاب» وزير خليفه الناصر لدين الله عباسی (۵۷۵-۶۲۲ ق) در غرة شعبان ۵۹۲ در همانجا مُرد.<sup>۱</sup>

حمدالله مستوفی (سده ۸ ق) از پنج ناحیت «تومان» یا ولایت همدان، یکم ناحیه فریوار را یاد کرده، که حوالی شهر است تا دو فرسنگی آنجا و هفتاد و پنج پاره ديه است: شهرستانه، لالچین، فخرآباد، قاسمآباد و کوشک باغ معظم قرای آن، و ولایت مامشانرود (-نیز: ماوشان رود) که نسخه خلدبرین و رشک نگارخانه چین است، از حساب فریوار باشد، و نه پاره ديه همچون یک باغ، زیرا که قطعاً معلوم نتوان کرد که زمین هر ديه کدام است از پیوستگی باغها با همدیگر، و در آن از کثرت درختان آفتاب نمی تابد، طول مامشان (ماوشان) رود دو فرسنگ است و عرضش از نیم فرسنگ، و شهر در نظر باشد، و در ديه مامشان [-نیز: ماوشان، مطابق با درة امامزاده کوه کنونی] مزار ابودجانه انصاری صاحب رسول - صلعم - است.<sup>۲</sup> باید گفت که ديههای مذکور هم اینک برجاست، از جمله «لالچین» که دیگر شهرکی باشد، و بل یکی دیگر از شهرهای ششگانه استان، ۵ کیلومتری شمال «بهار» که به سبب صنایع معروف سرامیک خود از اشتهار فراوان برخوردار است.

اما آنچه بر فاصله میان بهار و لالچین باید افزود، همانا دهکده تاریخی «دینار آباد» است، که اینک تقریباً متصل به لالچین باشد. ابوسعید سمعانی (م ۵۶۲ ق) در نسبت «دیناری» گوید که از جمله منسوبان آن، جماعتی از مردم همدان و جبال باشند که به «دینار آباد» نسبت یافته اند، و آن دهی نزدیک به اسدآباد همدان است.<sup>۳</sup> یاقوت حموی هم به نقل از شیرویه شهردار همدانی (م ۵۰۹ ق) تنی چند از محدثان برخاسته از آنجا را یاد کرده است.<sup>۴</sup> لکن به نظر ما قدمت دینار آباد تا عهد مأمون عباسی و شاید هم تا صدر اسلام فرا می رود. زیرا احتمال می دهیم که آنجا منسوب به نام یکی از این دو «دینار» باشد: ۱- دینار همدانی از دهگانان خداوندان ملک آن شهر که در جریان فتوح اسلامی (۲۱ هـ) با فاتحان عرب بر سر همدان صلح کرد، و به همین جهت آن ناحیت

۱. راحة الصدور و آية السرور، ص ۳۸۱. ۲. نزهة القلوب، طبع لسترنج، ص ۷۱-۷۲ و ۲۲۱.

۳. الانساب، طبع عکسی اوقاف گیب، گ، ۲۳۸.

۴. معجم البلدان، طبع ووستفلد، ج ۲، ص ۷۱۳.

از جبال را «ماه دینار» نامیدند.<sup>۱</sup> ۲- دینار بن عبدالله از موالی هارون الرشید و دایی دُغبل خزاعی شاعر هجاگوی معروف (۱۴۸-۲۲۶ ق) دوستدار اهل بیت (ع) از سرداران مأمون عباسی و صاحب «درب دینار» بغداد، که در سال ۲۰۴ ق با سِمَتِ والی جبال به آنجا آمد.<sup>۲</sup>

اما درباره وجه تسمیه «بهار» همدان و پیشینه تاریخی آن که دستکم تا دهه سوم سده پنجم (م) می‌رسد؛ چنان که در گفتار «همدان باستان»، بهر «اهمدان کوستی» دوره ساسانی (۷/۲) ضمن داستان «منارسُنَب گور» گذشت، که آنجا نزدیک به قریه «اسفجین / خسفجین» (لالجین) در روستای «ونجر» بوده (ص ۷۶) و گفتیم این کلمه قطعاً مصحّف از کلمه «ویخر» (Vixar/Vehar) است، که همانا وجهی از اسم دهستان مشهور (پیشین) و شهرستان کنونی «وهار / بهار» (Vehar/Behar) می‌باشد؛ و نیز یاد کردیم که زمینه جغرافیایی داستان بهرام «گور» ساسانی (۴۲۱-۴۳۹ م) و ماجراهای شکارگری اش، در همان چمن «اندائی» (دایمرگ) و «قوروق» (=شکارگاه) دشت بهار رخ نموده، بسا که تالاب «زَرنِه / سیمینه» رود (قره چای) بهار همان دریاچه «بهرام آوند» مذکور در رساله پهلوی *شهرستانهای ایران* (ب ۲۷) و قصر بهرام برکنار آن، بسا که همان دهکده‌های «کوشک آباد» (دستجرد) و «بهرام آباد» کنونی باشد.

البته کلمه «بهار» فارسی / «وهار» پهلوی / «واهره» فارسی باستان، مرکب از دو جزء نماید، که بخش یکم «وه» (=به: نیکو) همان است که در «وهیشت» اوستایی (=بهشت: نیکوترین [جای]) آمده و مشهور است<sup>۳</sup>، و بخش دوم «ار» ظاهراً پساوند صفت باشد که بر رویهم به معنای «خوشایند» و «نیکی آور» با موصوف مقدر در مفهوم مکان (و هم «زمان») خیر و حسن و طیب تداول داشته است. و بهره/وهار در سانسکریت به معنای «دیر» و «بتخانه» باشد (=فرخار) هم از اینرو معبد بودایی «نوبهار» بلخ بامیان که برمکیان تولیت آن را داشتند به معنای «دیرنو» بوده است. گاه در ادبیات پارسی «نوبهار» را مخففاً «بهار» خوانده‌اند، و لذا فرهنگ نویسان «بهار» را به

۱. تاریخ الطبری، حلقه یکم، ص ۲۶۲۸ و ۲۶۳۱ / تاریخنامه طبری، ص ۵۱۵ / مجمل‌التواریخ والقصص، ص ۲۷۶ / الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۷.
۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۵ / تاریخ الطبری، حلقه ۳، ص ۳۰ / الکامل، ج ۶، ص ۳۵۶ / معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۱۸ / ج ۴، ص ۴۴۱ / محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۳۳۸.
۳. برهان قاطع، ح ۳۲۲ و ۳۲۷ / Old Persian...(R.Kent), P.207.

معنای «بتخانه چین و آتشکده ترکستان» گرفته‌اند، چنان که مسعود سعد همدانی ایهام‌آمیز گوید:

«این جهان را به عدل و رد آسا      همچو خانه بهار باید کرد»<sup>۱</sup>  
 برتولد اسپولر، در تسمیه شهر «بخارا» که خود وجهی است از همین کلمه «بهار» گوید: مراکز تعلیم و تعلّم (- مدارس) بودایی «وهاره» نام داشته، که این اسم بر بعضی از امکنه باقی مانده، مانند «نوبهار» که در اصل «وهاره نو» در بلخ و حوالی سمرقند بوده، نیاکان خاندان وزیران برمکی خلافت عباسی در آنجا شغل روحانی داشته‌اند. هم چنین در واژه نوبهار در بخارا، شهری که خود نام خویش را مدیون تلفظ اویغوری لفظ «وهاره / بُخاره» می‌باشد.<sup>۲</sup> گذشته از معانی مشهور «بهار»: فصل ربیع، سبزه گیا، بُت و بتخانه، آتشکده، دستگاهی موسیقی، پرستو و ماهی، نام بعضی از نواحی و قُرای ایرانزمین - مفرداً یا مرکباً چون «بهارخانه» و جز آن هم باشد. در هندوستان، «بهار» نام شهر و ایالتی تاریخی در بنگال، مأخوذ از اسم معبد بودایی «وهار» آنجاست، که ده‌ها میلیون تن به زبان «بهاری» منسوب بدان سخن گویند، و برخی از دانشمندان هند نیز بدانجا منسوبند<sup>۳</sup> سمعانی در ذیل «بهاری» از جمله گوید که وفاء بن ابراهیم بهاری (م ۵۴۰ ق) منسوب است به بهار که دهی است از نواحی مرو که بدان «بهارین» گویند.<sup>۴</sup>  
 بهار سفلا نیز نام قریه‌ای بوده با قلاع متعدد در ناحیت خوگیانی از ولایت مشرقی افغانستان، و یک قلعه «بهار» هم استرآبادی در دهستان تبادکان شمال شهر مشهد ایران یاد کرده<sup>۵</sup>، که گویا همان روستای بهار کوچگاه گردان توپکانلوی خراسان باشد.<sup>۶</sup>  
 ریچارد فرای هم که بر این عقیده است اسم ایالت «بهار» هند، با نامجای «بخارا» (هر دو از ریشه «وهاره») همانا بر «دیر»های بودائی اطلاق شده؛ چه موارد بسیاری هست که نام بنای مشهوری به تمام ناحیه‌ای که بنای مزبور در آن واقع بوده اطلاق گردیده، می‌افزاید که سکه‌های مکشوف در «بخارا» عین سکه‌های سیمین بهرام

۱. مزدیسنا و تأثیر آن در ادب فارسی (معین)، ج ۲، ص ۳۶ و ۳۹. / برهان، ص ۱۴۵۲.

۲. تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه فلاتوری، ص ۳۹۸-۳۹۹.

۳. لغتنامه دهخدا، حرف ب. / دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۴، ص ۲۴۶-۷.

۴. الانساب، عکسی، گ ۱۹۶ الف.

۵. جهانگشای نادری، ص ۴۸، ۳۱۳-۱۴، ۵۳۳ و ۷۳۷.

۶. حرکت تاریخی کرد (توحدی)، ج ۲، ص ۱۷۴.

(پنجم) «گور» ساسانی است، که در آسیای مرکزی فتوحاتی کرد و هفتالیان (هیاطله) را شکست داد.<sup>۱</sup> بهرام گور، چنان که مشهور است، گروهی از سکایان (هفتالی) و نوازندگان و خوانندگان کوشانی (کابلی / کولی) که لابد «بودائی» مذهب بودند به غرب ایران کوچاند (که به اسم «کولی» شهرت یافتند) و علاوه بر اسکان آنها در دربار «تیسفون» (مدائن) گمان می‌رود که گروهی از آنان را در دشت شکارگاهی ماد (همدان) و کاخ تابستانی اش در منطقه «بهار» نشیمن داده باشد.

این نگره با توضیح شادروان پروفیسور هارولد بیللی (H. Bailey) هم در وجه تسمیه «بهار» (Vihar) به معنای «دیر» بودائی چنین درست می‌آید که بهرام گور گروهی از «سکا»های خُتنی را که بودائی شده بودند به ایران کوچاند؛ و گوید که اسم دیگر «آلان» (-سکا)های کوچیده را «قره چی» (Qarachai) نوشته‌اند، یعنی ترکان مشرقی این اسم را بر همسایگان خود اطلاق کرده‌اند.<sup>۲</sup> بدین سان، می‌توان پی برد که آن سکاها (قره چی / جای // کولیان) در مرغزار و قوروق (بهار) همدان نشیمن یافته‌اند، از اینرو اولاً قلعه «سیستانه» (سکستانه) گراچقای بهار همدان منسوب به ایشان باشد، ثانیاً «دیر» آنها یا معبد بودائی شان با همان نام خُتنی «Vixar» (behar) در نقطه متناظر با آنجا، یعنی آن سوی قوروق (= شکارگاه) بهرام به صورت «ویخر» باقی مانده که طبعاً به گونه فارسی «وهار / بهار» درآمده (- یعنی «بخارا»ی سکایان کوچیده با بهرام گور) و شاید هم حسب آن که سکاها ساکن دشت «بهار» (ویخر / وهار) را بنا به اطلاق مذکور «قَرچی» (قره چای) می‌گفته‌اند، بسا که اسم رود «سیمینه» (زَرینه) آنجا هم موسوم به ایشان «قره چای» (- سکایان ترکی) شده باشد.

باری، در دوران اسلامی نخستین بار «بهار» در حوادث سال ۶۴۰ ق، و اَقدم ذکر آن با نام «قلعه وهار» در جامع التواریخ رشیدی (طبع کریمی، ص ۶۰۶) به عنوان پایتخت سلیمان‌شاه ایوایی (ح ۶۱۰-۶۵۶ ق) باشد، که جزو ولایت کردستان بشمار آمده است.<sup>۳</sup> روستای «بهار» که قطعاً در ازمنه ماقبل مغول هم کوچگاه کردان / لُران سرزمین «ماه» یا جبال مغرب ایران، و قلعه آن مسلماً قرارگاه ایشان بوده، در واقع

۱. بخارا (دست‌آورد قرون وسطی)، ترجمه محمود محمودی، تهران، ۱۳۴۸، ص ۲۴-۲۵.

2. IRAN (J.B.I.P.S), v. VIII, PP.69, 70.

۳. نزهة القلوب، ص ۱۰۷ / سرزمین‌های خلافت شرقی (لسترنج)، ص ۲۰۸.

مفهوم مَرَبَع یا بهارگاه هم داشته است. ترکمانان و گُردان و لُران که همواره در متون عهدود میانه مردّفاً با هم یاد گردیده‌اند، در واقع نوعی همامیزی و همزیستی و نیز هماویزی داشته‌اند، زیرا که خصوصاً شیوه معیشتی آنها همانند و عمدهً مبتنی بر اقتصاد شبانی و احشام بوده است. «ایوه» یا «ایوانی» یکی از ۲۴ قبیله اصلی ترکمانان - ظاهراً - «عُز» بود، که از حدود نیمه سده ۶ ق در حوادث تاریخی مغرب ایرانزمین مذکور شده است. منطقه حلّ و ترحال آنان در حدود کردستان و لُرستان یا ناحیت «جبال» (پیرامون همدان و اسدآباد و دینور) می‌بود، که در سده ششم نام رئیس ایشان را «برجم / پرچم / بجکم» ایوایی یادکرده‌اند.<sup>۱</sup> راوندی «ملک الایوه» فخرالدین ابراهیم را از زمرة اُمرای عراق عجم در حوادث دهه آخر آن سده، با تلویح به روابط حسنه وی با دستگاه خلافت عباسی بغداد یاد کرده، و هم این که علاء الدوله امیر سید مجدالدین همایونشاه حسنی رئیس علوی همدان به سببی یک چند در میان قبیله ایشان (ایوه) متواری بوده است.<sup>۲</sup>

آنگاه، امیرشهاب الدین سلیمانشاه ایوایی پسر «پرچم» سابق الذکر رئیس قبیله ترکمان «ایوه» و فرمانروای کردستان طی حوادث نیمه یکم سده هفتم (ق) اعتبار و اشتهار فراوان یافته، خصوصاً این که پایتخت مملکت وی همانا قلعه «وهار / بهار» همدان یاد شده است. اخبار و احوال سلیمانشاه پرچمی مشروح است، تنها باید گفت که وی یک خواهر خویش را با سلطان جلال الدین مینکبرنی خوارزمشاه تزویج کرد (۶۲۱ ق) و خواهر دیگرش ملکه خاتون را به نکاح امیر عزالدین گرشاسف از ملوک «لُر» کوچک درآورد که سه پسر بزاد. سپس یکی از بنی اعمام آن امیر که حسام الدین خلیل نام داشت و هواخواه مغول بود، بر عزالدین گرشاسف بشورید و سرانجام او را بکشت. ناچار ملکه خاتون فرزندان خود را به نزد برادرش سلیمانشاه فرستاد، که پس از آن میان وی با حسام الدین خلیل لُری خصومت قائم شد، چندان که طی یک ماه سی و یک بار جنگیدند، عاقبت انهزام بر لشکر سلیمانشاه افتاد، و قلعه «بهار» و بعضی از ولایت کردستان به تصرف لُران درآمد. سلیمانشاه ایوایی باز لشکری گردآورد و به جنگ حسام الدین خلیل باز رفت و او را بشکست، لیکن کارزار در میان ایشان سالها

۱. جهانگشای جویی، ج ۳، حواشی قزوینی، ص ۴۵۳-۴۵۴.

۲. راحة الصدور، ص ۳۷۷، ۳۸۶ و ۳۹۲.

برقرار بود، تا آن که سلیمان‌شاه با مددیابی از سپاهیان خلیفه بغداد، حسام الدین خلیل بن بدر لُری را در صحرای «شاپور خواست» (- خرم آباد کنونی) شکاند و به هلاکت رساند (سال ۶۴۰ ق). سرش را بریدند، و چون به نزد سلیمان‌شاه آوردند، این رباعی سرود:

«بیچاره خلیل بدر حیران گشته      تخم هوس «بهار» در جان کشته  
دیو هوسش ملک سلیمان می‌جُست      شد در کف دیوان سلیمان کشته»

پس از آن، سلیمان‌شاه در بغداد اقامت گزید، و یکی از اعاظم و ارکان دستگاه خلافت عباسی بر شمار آمد. بی سبب نبود که هولاکوخان مغول پس از فتح بغداد (۶۵۶ ق) او را همراه با اتباع و اشیاع بقتل آورد. وی امیری شاعر و دانشور و اختر شناس بود،<sup>۱</sup> و اثیرالدین اومانی (م ۶۶۵ ق) شاعر دانشور همدانی مدّاح خاصّ او بشمار آمد. پس از آن تاریخ، دیگر نه از طایفه «ایوه» (-ایوایی) خبری در دست است، و نه ذکری از «قلعه بهار»، مگر آن که دهکده «ایوگ» کنونی در بخش مرکزی و مشرق همدان (که معدن سنگ آهک مرغوب آن معروف است) احتمالاً نام و نشانی بازمانده از آن قبیله ترکمانی باشد. این نیز گفتنی است که هنوز هم بخش قدیمی شهر «بهار» یا بهار کهنه را «قلعه بهار» خوانند.

چنین نماید که بقایای طایفه «ایوه» بعدها در اتحادیه ترکمانان قراقویونلو (۷۸۰-۸۷۴ ق) مستحیل شده باشد. قراقویونلو (= سیاه گوسفندان) در آغاز برآیش خود، شمال دریاچه «وان» و ارومیه را نشیمن گرفته، سپس که اقتدار یافتند دامنه تنقذ و ترخل خود را از آذربایجان تا سرتاسر جبال ایران و شمال عراق گسترش دادند. دولت قراقویونلوی متشیع که شالوده فرمرداری عهد ایلخانان مغولی را به ارث برده بود، مغلوب رقیب خود اتحادیه ترکمانان آق قویونلو (۷۸۰-۹۰۸ ق) گردید، که مستن بودند، و در ولایت دیاربکر و ارزروم نشیمن داشتند. هرازگاه، نام «بهارلو» را به وجه تخصیص بر قراقویونلوها یا مترادف با این اسم اطلاق کنند، چنان که نام «بایندر» راگاه از برای آق قویونلوها بکار برند. نخستین ذکری که از «بهارلو» رفته، به سال ۸۷۳ ق / ۱۴۶۸ م است که به گفته ابوبکر طهرانی پس از شکست قطعی امیر جهان‌شاه میرزای

۱. جامع التواریخ، طبع کریمی، ص ۳۴۸، ۳۹۳، ۶۰۶، ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۱۲. / تاریخ‌گزیده، طبع نوایی، ص ۵۵۶-۵۵۷. / جهانگشای جوینی، ج ۳، حواشی قزوینی، ص ۴۵۳-۴۶۳.

قراقویونلو پادشاه با اقتدار آن سلسله (۸۳۸-۸۷۳ ق) بدست امیراوزون حسن بیگ آق قویونلو (۸۵۷-۸۸۲ ق) و کشته شدن او، همانا «شاه ولی بهارلو» یکی از سرکردگان سپاه جهانشاه میرزا نیز همراه با دیگر امرای آن دولت بقتل آمد.<sup>۱</sup> والترهیتس جماعت «بهارلو» را تیره‌ای خاص در درون قبیله قراقویونلو یاد کرده، که سپس در شمار برجسته‌ترین هواخواهان دولت صفوی درآمدند.<sup>۲</sup> این معنی ناظر به اصطلاح مغولی «اولوس» (= قبیله / حی) است، که ظاهراً چون «یورت» بهار اختصاص بدان طایفه یافت - احتمالاً از اوایل قرن نهم - هم بدان مکان منتسب گردید.

موافق با ابوبکر طهرانی: پس از قتل سلطان ابوسعید گورکانی (۸۶۳-۸۷۳ ق) شاه حسین فرمانروای «لُر» کوچک، همدان را تاخته، در «شهرزور» بر سر «الوس بهارلو» ریخته، ایشان را غارت کردند. پس امیرپیرعلی بن علی شکریگ (- صاحب قلمروهمدان / قلمروعلیشکر) مأمور سرکوبی لُران شد، تازش بُرد و شاه حسین لری را با پانصدتن از ملازمان بقتل آورد.<sup>۳</sup> همین فقره خود نزاع تاریخی دیرین طوایف لُران با ترکمان را خاطر نشان می‌کند، چنان که در شرح سلیمان‌شاه ایوایی گذشت. باری، فقید مینورسکی نخستین مورخ است که دریافت نام «بهارلو»، با نام شهر یا قلعه «بهار» همدان مربوط و بدان منسوب می‌باشد.<sup>۴</sup> آنگاه، طایفه ترکمان «بهارلو» همدان از اتحادیه قبایل قراقویونلوی متشیع، جزو طوایف هواخواه دولت صفوی - یعنی «شاهسون» گردید. سپس در اوایل قرن دهم (زمان شاه اسماعیل صفوی) این شاخه بهارلوی شاهسونی به سرزمین فارس کوچید، و میان نواحی «رامجرد» - «مرودشت» و «سروستان» - «داراب» حلّ و ترحال کرد. هنری فیلد طایفه ترکمان بهارلو را از قبایل خمسه عرب فارس و لارستان یاد کرده، که گفته‌اند قدیم‌اً از سوریه (- شام) بدانجا کوچیده‌اند، فلذا خود را جزو قبایل «شاملو» می‌دانسته‌اند. در هر حال، حدود سال ۱۲۹۵ ش، قریب ۱۲۰۰ خانوار کوچ نشین از ایشان در فارس، و حدود سال ۱۳۲۰ ش، قریب ۲۵۰۰ خانوار آنها در فارس و آذربایجان یاد گردیده است.<sup>۵</sup>

۱. دیار بکریه، طبع استانبول، ص ۴۲۷.

۲. تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه جهان‌داری، ص ۱۶۳. / قراقویونلوها (سومر)، ص ۲۷.

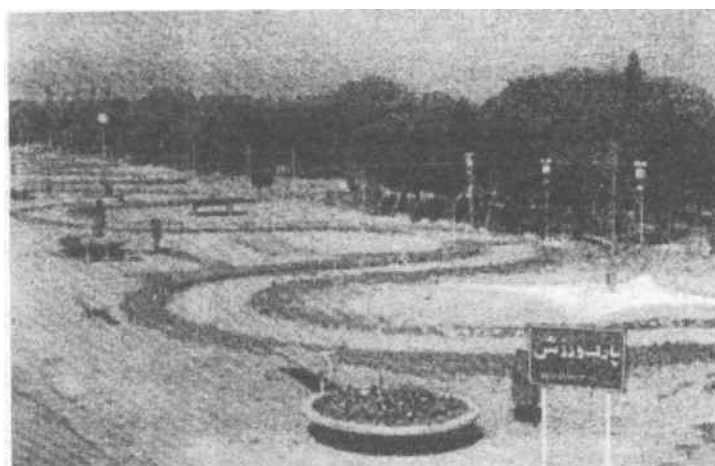
۳. دیار بکریه، ص ۴۹۶. / احسن التواریخ (روملو)، ص ۵۰۷.

۴. سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه رجب‌نیا، ص ۲۵۳/ 318. IRANICA (twenty articles)

۵. مردم‌شناسی ایران، ترجمه فریار، ص ۱۰۳، ۱۳۲، ۲۵۴ و ۲۵۷.



اما قریه «بهار» همدان که به قول زین العابدین شیروانی (م ۱۲۵۳ ق): «محلّی است خُلدنشان، در دشت، و در دو فرسخی همدان واقع، و جوانب اربعه‌اش واسع است. باغات دلگشا و بساتین خُلدنما دارد، قُرب هزار باب خانه در اوست، آب و هوایش به غایت نیکوست، مردمش تُرک و شیعی مذهب، و اکثر چاروا دارند»<sup>۱</sup>. پس از ظهور دولت قاجاری و اقتدار دم افزون ایل ترکمان «قراگزلو» همدان که در اعتلاء و استقرار دولت مزبور سهمی شایان ایفا کرد، دهستان سیمینه رود «بهار» طیّ سده گذشته تدریجاً جزو اراضی و مملکات خانخانی سران طایفه «عاشقلو» قراگزلو درآمد، چندان که بهار و قُرای آن تنها پاره‌ای از املاک وسیع خاندان مشهور «ناصرالملک» همدانی (نایب السلطنه) قراگزلو بشمار می‌رفت. این که شیروانی اکثر مردم آنجا را «چاروادار» نوشته، طابع چنین مشغلتی لابد در رفتارگرایی اجتماعی ایشان بازتابی داشته است. تا آنجا که مربوط به مردم‌شناسی می‌شود، و تا حدود نیم قرن پیش از این، نوعی عصیّت بر بهاریان مستولی بود، که اگر سر رشته آن به دست مباشران شریر خوانین می‌افتاد، منشأ فتنه و فساد و اسباب قتل و غارت (از جمله درم‌اجرای ستیزش با شیخیان همدان، و جز آن) می‌گردید، و اگر راهبری ایشان با مجاهدی چون حجّة الاسلام شیخ محمّد باقر بهاری قرار می‌گرفت، مصدر اعمال صالحه و خادمانه انقلابی می‌شدند.



## (تکلمه و توضیح)

(۱). ابن الفوطی در دو کتاب خویش، هم از سلیمان‌شاه ایوایی و اخبار وی - چنان که گذشت - اجمالاً یاد کرده، جنگ وی را با حسام الدین خلیل در سال ۶۴۳ ه‍.ق به ضبط آورده، و جز اینها [الحوادث الجامعة، ص ۱۰۰، ۱۲۷-۱۲۸ و ۱۳۹]. نیز از برادر سلیمان‌شاه امیر فخرالدین ابوالمظفر ابراهیم بن برجم ایواقی، که در سال ۶۰۰ به دست باطنیان کشته شد یاد کرده؛ و این که تیره‌های ترکمان و کردان در کوه حلوان پیرامون قصر شیرین ساکن بوده‌اند، روابط ایشان با خلیفگان و سلاطین سلجوقی عراق عجم و جز اینها [مجمع الآداب، ج ۲، ص ۵۱۵].

(۲). قلمرو علیشکر که الحال به همدان مشهور است، از زمان امرای قراقویونلوها تا اواخر صفویه به نام متصرف آن علیشکر (محمد) بیگ بن بیرم قراییگ قراقویونلو (بهارلو) قلمرو علیشکر نامیده شد، که معاصر شاهرخ تیموری بود، و به دست اوزون حسن بیگ آق قویونلو کشته شد. همدان که موطن اصلی او، و در آنجا برای خود امارت مستقلی تشکیل داده بود، از زمان او به قلمرو علیشکر اشتها یافت تا اواخر عهد صفوی نیز در احکام و مناشیر و دفاتر و کتب تواریخ این شهرستان قلمرو علیشکر یا مطلق قلمرو نامیده و نوشته می‌شد. [قراقویونلوها، فاروق سومر، ترجمه وهاب ولی، ص ۴۱].

(۳). قلمرو در اینجا یک اصطلاح فنی دوران صفوی است، و به معنای ولایت همدان می‌باشد که مصداق کامل آن قلمرو علیشکر (Shukr / Shakar) است. بسا این اصطلاح از زمان سلطنت قراقویونلوها که ارتباط مخصوصی با همدان داشتند، شایع شده باشد. [سازمان اداری حکومت صفوی، مینورسکی، ص ۲۰۲].

(۴). مرحوم اردشیر بهمنی در مقاله «بهار» خود گوید که اهالی آنجا قلعه بهار را «دولر قلعه» می‌گویند که ظاهراً «دیوانخانه» سلیمان‌شاه ایوایی بوده است (باید گفت که هم شبیه به «دولی خانه» اشرف چوپانی - یعنی - دولتخانه و به اصطلاح پایتخت بوده) و نیز گوید که در بهار محله دیگری است که آن را «آق دروازه» (= دروازه سفید) خوانند، ظاهراً جاده کردستان از آنجا شروع می‌شده است [یغما / ۳۱، ص ۶۹۲ و ۶۹۳].

\* \*

ب. بوزنجر (Byznajerd) با تلفظ کنونی محلی «بیزنه گرد» قریه‌ای است از دهستان «شراء» همدان در شمال شرقی آن شهرستان، و جنوب درجین که قدیم‌اً بر سر راه همدان به «ساوه» بوده، اکنون نیز تقریباً چنین است. در بررسی تاریخی اعلام جغرافیایی مورد بحث، مبتنی بر قواعد نامشناسی، نخست باید از نامجای «شراء» یاد کرد، که به گفته یاقوت حموی: «ناحیت بزرگی است از نواحی همدان، و گروهی از دانشوران بدانجا منسوبند».<sup>۱</sup> این ناحیت بزرگ در پیش از اسلام، و در قدیم‌ترین اعصار تاریخی سرزمین «ماد» (= ماه / جبال) - یعنی سده‌های هشتم و هفتم قبل از میلاد، با ولایت مادی «شَپَرِدا / سپردا» که در سالنامه‌های آشوری یاد گردیده مطابق است، و حتی نامواژه «شراء» خود وجهی متطور از «شَپَرِدا» ست. ولایت شپردا / شراء در قرن هشتم ق.م. و سه دهه پس از آن، جزو نواحی مفتوح آشوریان در «ماد» ایرانزمین و خراجگذار ایشان بود، تا در سال ۶۷۳ ق.م که قبایل مادی به رهبری فرورتیش خشتیتی بر «آسره‌دون» آشوری شوریدند، این ولایت مستخلص گردید و از دست آنان بدر آمد. بعض مورخان اینهمانی ولایت شپردای ماد را با «سپردا» پایتخت کشور لیدی - «ساردیس» اشتباه کرده‌اند.<sup>۲</sup>

نام دیگر کنونی دهستان شراء علیای همدان «پیشخور» است، که این نیز به مثابه یک ولایت مادی، آن سوی‌تر از شپردا و کمابیش نزدیک به ری باستان، به صورت «پاتوشعارا» در سالنامه آسره‌دون آشوری یاد گردیده است. گونه فارسی باستان این نامواژه «پاتیشهووار» (پاتیشخوار) است، که در فارسی میانه به گونه «پدشخوار» تداول یافته، مرکباً با «گر» (= کوه) به صورت پدشخوارگر / پتیشخوارگر بر ایالت طبرستان اطلاق گردیده است.<sup>۳</sup> در باب معانی اجزاء مرکب «پتیشخوار» (= پتیش / پیش + خوار) اختلاف هست، که به نظر ما «خوار» به معنای «پست و هموار» (- چنان که در نام «خوارزم» = سرزمین پست: nether land) با «پتیش» (= ضدّ و مقابل) بر رویهم شاید

۱. معجم البلدان، طبع ووستنفلد، ج ۳، ص ۲۶۹.

2. cf: *The Cambridge history of Iran*, vol. 2, PP.101, 104, 105, 107. تاریخ ماد/

(دیاکونوف)، ترجمه کشاورز، ص ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۰-۳۳۱، ۳۳۹ و ۶۸۵.

۳. تاریخ ماد، ص ۳۲۵ و ۶۸۹. نامه تنسر، حواشی مینوی، ص ۱۲۳-۱۲۵. نیز، رجوع شود به گفتار پنجم - از پتیشخوار تا کاشان در کتاب درگزین تا کاشان (پ.اذکائی).

به مفهوم «ناهمواره» بوده باشد. ناهمواری ناحیت پیشخور یا «شراء» بالا برابر با دامنه‌های جنوبی کوهستان «خرقان» (=خاراكان) متصل به دهستان درجزین علیاست که مرکز آن شهرک «رزن» می‌باشد، و مرکز درجزین سفلا شهرک کبودراهنک است. ابن فقیه همدانی (ح ۲۹۰ ق) از «شراهین» - یعنی دو «شراه» بالا و میانه یاد کرده، که جزو ۲۴ روستای ولایت همدان بشمار می‌رفته، و افزوده است که فراورده گوشتی آنجا (- شراهین) همچون گندم قُرّای «آزناو» و نان قُرّای «مهربان» اشتها دارد.<sup>۱</sup> در قرن هشتم (هق) مستوفی قزوینی، شراهین را ناحیت سوم از نواحی پنجگانه ولایت همدان یاد کرده که: «چهل پاره دیه است، و معظم قُرّای آن: اورهن / اودرمن / ادرین، فامر / فارین / فامرین، کومجان / کوجهان، میلاجرد، اسطه / انبط، و اشود / اشورد / اشودر» است.<sup>۲</sup> اکنون مرکز ناحیت شراء / شراه، قصبه یا شهرک «فهاوند» است، ولی قدیماً همان قریه «میلاجرد» (ط ۴۸/۵۴، ع ۳۵/۵۲)، خصوصاً در سه کیلومتری آن قصبه بزرگ «بوزنجر / بیزنگرد» بوده است. در اواسط قرن سوم، ابن خردادبه و به تبع او قدامة بن جعفر در شرح مسالک و مسافات میان شهرها و دیه‌های سرزمین «جبال» از جمله چنین نوشته‌اند که راه همدان به «کرج» (=کرج ابودلف یا «اراک» کنونی) از طریق روستای «سواه» (کذا، تحریف است که صحیح همان «شراه» باشد) تا «جور» ۵ فرسنگ، از آنجا تا خنداب ۷ فرسنگ... (الخ). اما راه همدان به مشرق از طریق «سواه» چنین است: تا «دَرَنُوا / دیرا / دیورا / دریق / ادرنو» ۵ فرسنگ، از آنجا تا «بوزنجر» ۵ فرسنگ، از آنجا تا «زره» ۴ فرسنگ، سپس تا «اساوره» (-ظ: دهکده «سواران» کهن و کنونی) ۴ فرسنگ باشد.<sup>۳</sup>

ابن رسته اصفهانی (سده ۴ ق) در ذکر منازل طریق از همدان تا قزوین گوید که از همدان تا بوزنجر ۹ فرسخ است، راه از زمین هموار می‌گذرد تا به «درنو» که پنج فرسنگی همدان است، سپس راه از آنجا به بوزنجر می‌رسد که قریه‌ای استوار باشد و دری آهین دارد...<sup>۴</sup> اما مقدسی بیاری (سده ۴ ق) گفته است که از همدان تا بوزنجر

۱. اخبار البلدان، نسخه خطی مشهد، گ ۱۲۳ و ۱۲۷. / مختصر البلدان، طبع دخویه، لیدن، ص ۳۳۶ و

۲۳۹. ۲. نزهة القلوب، طبع لسترنج، ص ۷۲.

۳. المسالک والممالک / نبذ من کتاب الخراج، لیدن، ص ۲۱، ۱۹۹ - ۲۰۰.

۴. الاعلاق النفیسه، لیدن، ص ۱۶۷. / ترجمه فارسی، ص ۱۹۶.

یک مرحله (۴ = فرسنگ) باشد،<sup>۱</sup> که این فقره درست نیست، اینک مراد بیان اهمیت جغرافیایی بوزنجر است. به هر حال، چنان که گذشت، بوزنجر منزلی بوده است که هم بر سر راه قزوین (از طریق روستای اعلم / المریا درگزین به طرف خرقان و آوج) و هم بر سر راه ساوه (از منزل برناباد / سرخاب به زراه / شَرَاء با گذر از خرابه‌های ددوان / قره دای) قرار داشته است.<sup>۲</sup> ابن شادی همدانی در حوادث سال ۴۰۰ ه‍.ق، یاد کرده است که بدر بن حسنویه برزکانی که به یاری شمس الدولة دیلمی روی به ری آورد، چون به بوزنجر رسید، خبر شد که پسرش هلال بر او شوریده است.<sup>۳</sup>

زمینه یابی وجوه تسمیه امکنه مزبور، ذکر چند نام دیگر از قراء نواحی همپیوسته درجزین و شَرَاء و تفرش و فراهان تا حدود ساوه و «قم» را الزام می‌کند، که بنا به گزارش حسن بن محمد قمی (ح ۳۷۸ ق) عبارتند از: طسوج جرجین جرد (= گرگین کرد) از روستای ساوه، قریه «جیوه» (= گیوه) از طسوج جهرو در روستای تفرش، شهر یا شَقْ میلاد جرد (= مهرداد کرد)، وراز جرد (= بُراز کرد)، وروجرد (= ویرو کرد)، والاشگرد (= بلاشگرد) از روستای فراهان، ولیسجرد (= ولاشگرد) از طسوج خوزان، ولاشباد از روستای ساوه، وهلمان (= هورامان / بهرامان)، ویورود / بیورود (= گیورود) که جهرو در باشد.<sup>۴</sup> بعضی دیهه‌های دیگر که امروزه هم برجاست، در پیرامون اراک و همدان عبارتند از: بیژن آباد، خسروگرد، گیودره (در ناحیت «رزن»)، میلاد جرد (مذکور)، رامجرد (از ناحیت «شَرَاء»)، ولاشگرد از دهستان درجزین.<sup>۵</sup> طی گفتار (۲) «همدان باستان» در بیان وجه تسمیه «قلعه جوق» درجزین (جوهسته) به تحقیق پیوست (ب ۷) که آنجا نیز «ملک گیو» گودرزی و اصلاً موسوم به نام او بوده است (خواننده را بدان گفتار رجوع می‌دهیم).

صرفنظر از پساوندهای گرد / کرد و «آباد» در اسامی امکنه مزبور، اعلام اشخاص

۱. احسن التقاسیم، لیدن، ص ۴۰۱.

2. Zur historischen Topographi von Persian (W. Tomaschek), rep. 1972, PP. 10/154, 11-12/ 155-156. / IRAN im Mittelalter nach den Arabischen geographen, Leipzig, 1925, P. 546.

۳. مجمل التواریخ والقصص، ص ۳۹۸.

۴. تاریخ قم، ص ۶۹، ۷۸، ۸۱، ۸۴، ۸۶، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۱۹ و ۱۴۰.

۵. جغرافیای همدان (خراتل)، ص ۵۲-۵۳ / کر جنامه (دهگان)، ص ۹۷، ۱۲۸، ۲۴۳ و ۲۶۱.

بنا کننده یا آبادگر آن دیهها، یعنی: گیو، گرگین، مهرداد، براز، ویرو، بلاش، بیژن، بهرام، و جز اینها یکسره نام‌های پارتی اشکانی است. در واقع، چنان که هم از مطاوی گزارش قمی بر می‌آید، اعضای چهار خاندان «جلین» جمکرانی [ص ۶۰، ۶۱، ۶۵]، «کردام» همدانی [ص ۷۹]، گودرز (=گوترزاس) و میلاد (=مهرداد / میترا دات) آبادگران روستاهای میان همدان - ساوه - قم یاد شده‌اند. آن دو خاندان اولی اینک از این بررسی بیرون باشند، اما اینهمانی گودرزیان و مهردادیان پارتی حسب روایت با همان دو خاندان رقیب ناماور عهد پهلوانی در روزگار کیخسرو داستانی مذکور در *شاهنامه* فردوسی مطابق است. هر یک از آبناء «گودرز»، یعنی: ولیس (=ولوگس / ولاش / بلاش)، گیو، بهرام، هم چنین آحفاد او: ورازین گیو، بیژن بن گیو، یک یا چند قریه در منطقه مزبور ساخته‌اند، یا روستاهایی را آباد کرده‌اند، که بعضاً به نام خود ایشان موسوم و معروف شده است، مانند «بیژن آباد» یا بر همان قیاس: «بیژنگرد» ← بیژنجر د ← بوزنجر د. اعضای خاندان میلاد (=مهرداد) نیز، از جمله: جرجین (=گرگین / ونون)، هرمز، وهلمان (=بهرامان) و بردین (=وردان / بردان)، هر یک چنان کرده‌اند، مثلاً «میلادجر د» را میلاد بن جرجین بن میلاد ساخته است [ص ۷۹ و ۸۴].

پیشتر، غالب محققان اینهمانی گودرز داستانی (پدر «گیو») در *شاهنامه* فردوسی را با «گوترزاس» اشک بیستم (۴۳/۴۱-۵۱ م) یکی دانسته بودند، و از جمله جهانگیر کویاجی در گفتار «خاندان گودرزیان» خود سرزمین گرگان و طبرستان را قلمروnehایی فرمانروایی آن خاندان (سده یکم م) تحقیق کرده است.<sup>۱</sup> لیکن بنا به کشفیات اخیر در باب «سکه‌های لشکرکشی» گوتارزس شاه (از ۹۱ تا ۸۱ ق.م) فرمانروای پارتی که با نقش «گوتارزس گئوپوتروس» (گودرز بن گیو) در بیستون اینهمانی یافته، اولاً معلوم شده است که در واقع گودرز یکم اشکانی (۹۱-۸۱ ق م) ملقب به «پسر پدر خداداد» هموست؛ ثانیاً قول مرجح چنان است که اینهمانی «گودرز» (پدر «گیو») در *شاهنامه* فردوسی با همین «گودرز» یکم (پسر «گیو» خداداد) اشکانی (۹۱-۸۱ ق م) مطابق باشد، فلذا تمام آن داستان پهلوانی گودرز *شاهنامه* راجع به این یکی تحویل‌پذیر است؛ ثالثاً این گودرز یکم اشکانی (پسر «گیو») که با مهرداد / میترا دات دوم اشکانی

۱. *مجله انجمن پادشاهی آسیایی بنگال*، جلد ۲۸ (۱۹۳۲)، ص ۲۰۷-۲۲۴. *آیین‌ها و افسانه‌ها*، ص ۱۴۰-۱۶۰.

(۱۲۴-۹۰ ق م) فرمانروای مادستان ایران همعصر بوده، نه تنها در رقابت با وی به تصرف بابل پرداخته و حکومت خود را در آنجا مستقر ساخته، که همانا یک لشکر کشی جاه طلبانه هم به شرق ایران کرده، از «ری» گذشته، فاصله میان مرو و هرات را درنور دیده است.<sup>۱</sup>

اینک باید از اشارت به رقابت‌های میان خاندان‌های ملوک الطوائف پارتی گودرز و مهرداد گذشت، و به اختلاف و ستیزش میان دو خاندان «گودرز» خراسانی و «قارن» فهلوی مادی (- جبلی / جبالی / کوهستانی / همدانی) در عین ارتباط و آمیزش آن دو باهم پرداخت. قارن همدانی (نهادنی) عنوان یکی از خاندان‌های هفتگانه مشهور عهد اشکانی و ساسانی است که اقتدار ایشان بر پایه مالکیت‌های اراضی بزرگ بوده، قدرت امارت در نواحی خاص خود را هم داشته‌اند.<sup>۲</sup> در رقابت‌ها و منازعات‌های پادشاهی میان فرمانروایان پارتی گودرز خراسانی و مهرداد مادی، البته خاندان کتک خدای قارن / کارن مادی از مهردادپان پشٹیانی می‌کردند.<sup>۳</sup> سرانجام، گودرزبان مشرقی ایران در منازعات خود با مغربیان، قوای نظامی قارن مادی همدانی فرمانروای وقت میانرودان را به سال ۵۰ میلادی در پیکاری واقع در «کوهستان» ماد (= «جبال» زاگروس) شکاندند، و گویا خود قارن / کارن کشته شد.<sup>۴</sup> فلذا، موافق با قرائن دیگر نیز، استیلای خاندان گودرز اشکانی بر نواحی ماد / جبال ایرانزمین را از همین تاریخ (- نیمگاه سده یکم م) باید قطعی دانست.

بدیهی است، استیلانۀ تنها از جنبۀ سیاسی آن، که همانا از لحاظ اقطاع و تملیک اراضی آن نواحی هم بوده است. به نظر ما، تقابل با معنای دو آبادی همپیوسته «میلادجرد» (- ساخته مهرداد) و بوزنجر (- ساخته بیژن گودرزی) و جز اینها و مانند اینها، آنهم بر سر جاده ابریشم یا راه مادستان به خراسان - از همدان تا مرو، خود بازتاب منافسات و منازعات کتک خدایی خاندان‌های مذکور آن عهد است. باری،

1. *The Cambridge history of IRAN*, vol. 3/1, PP.41-44.

۲. تاریخ ایرانیان و عربها (نولدکه)، ص ۶۶۱، *The Cambridge history of IRAN*,

vol.3/1, P.120.

3. *The Cambridge history of IRAN*, vol. 3/2, P.704/.

ایران باستان (پیرنیا)، ج ۳، ص ۲۴۲۱-۲۴۲۲.

4. *IRANICA* (twenty articles) Minorsky, P.187.۴۳۱ ویس ورامین، طبع محجوب، ص

موافق با طبری و فردوسی، گودرز پس از پیکار پیروزمندانه با ترکان مشرقی (غلبه کیخسرو بر افراسیاب) لقب «بزرگفرمدار» یافت، و ایالت‌های گرگان و اصفهان (که از ولایات «فهل» و ماد بود) به اقطاع وی و خاندانش درآمد: «پس آنگه سپاهان به گودرز داد. - و راگاه و فرمان آن مرزداد...، نبشتند منشور بر پرنیان. - خراسان و ری و قم و اصفهان...، به گودرز داد آن زمان اصفهان. - کلاه بزرگی و تخت مهان...، بفرمود عهد قم و اصفهان. - نهاد بزرگان و جای مهان»<sup>۱</sup>.

مینورسکی در تحقیق برجسته و معروف خویش «یک داستان عاشقانه پارتی»، ضمن اثبات آن که متن اصلی (پهلوی) منظومه «ویس و رامین» فخرالدین اسعدگرانی از عهد اشکانی است، بنابر آن که زمینه جغرافیایی داستان - بخشی یا نیمی همانا سرزمین «ماه» (= ماد) می باشد، و عرصه وقوع حوادث از خراسان شرقی تا مادستان یا دقیقتر از مرو تا همدان گسترده، به درستی تمام خاندان «موبد» منیکان مروی (- منیژکان ← بیژنکان) را نماینده خاندان گودرزیان مشرق می داند، که بر خاندان غربی «قارن» فهلوی همدان غالب شدند، ولی در عین حال به عللی معین با هم پیوند و آمیزش داشتند.<sup>۲</sup> در داستان مزبور، «ویرو» همدانی برادر «ویسه» از دودمان کتک - خدای «قارن» در سرزمین «ماه» (=ماد) همانم با شاهان «اورود» (OROD) نام اشکانی، علی التحقیق شهر «بروجرد/ویروگرد» به چنین نامی نسبت و شهرت یافته است. هم چنین، «رامین» برادر موبد منیکان مروی از دودمان «گودرز» پارتی خراسانی احتمالاً شهرهای کهن «رامین» اهواز و بروجرد (میان همدان و اصفهان) به نام او، و گویا «رامجرد» همدان به نام «رهام» پسر گودرز نسبت یافته اند. «گیلو» وزیر رامین باید از همان خاندان «جلین» جمکرانی سابق الذکر و مذکور در تاریخ قم باشد.

خلاصه، تمام امکنه ماهی / مادی که در ویس و رامین یاد شده، مثلاً گوراب، خوزان (که مینورسکی به غلط آن را از جمله «خوجان / قوچان» کنونی پنداشته) و جملگی در تاریخ قم و بعض متون کهن دیگر نیز یاد شده اند، هم اکنون نام و نشان آنها در منطقه مزبور برجاست. سکه های بازیافته از شاهان پارتی قرن یکم میلادی در اکباتان (همدان) نیز حاکی از حکمروایی منجمله: ونونس یکم (=گرگین -ظاهراً - از

۱. تاریخ الرسل و الملوك، حلقه ۱، ص ۶۱۳. / شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۳، ص ۱۲۶۰ / ج ۵، ص ۴۰۴.

۲. ویس و رامین، طبع محجوب، ص ۴۳۳. / P.188, (twenty articles) IRANICA 2.



خاندان مهرداد / میلاد) - (۱۰-۲۰ م)، گوتارزس (=گودرز) دوم (۵۰-۵۵ م)، ونون (=گرگین) دوم (۵۰-۵۵ م)، ولوگوس یکم (=ولاش / بلاش) یکم سلوکی (۷۰-۸۰ م)، بلاش سوم (۱۰۳ م) و جز اینها بر آن سامان، و «اورود» (=ویرو) یکم و دوم و جز اینها (میان سالهای ۴۵-۱۲۰ م) بر لرستان است.<sup>۱</sup> در باب ولاشگرد ناحیت درجزین همدان، که غیر از آن یک ولاشگرد اسدآباد همدان هم بسیار معروف است، و سایر ولاشگردهای نواحی فراهان و کرمان و جز اینها،<sup>۲</sup> قول حسن بن محمد قمی به نقل از ابن مقفع که آن ساخته «بلاش بن فیروز» ساسانی (۴۸۴-۴۸۸ م) بوده باشد،<sup>۳</sup> درست نیست، بل قول نولدکه را باید پذیرفت که اینها از بناهای ساسانی نباشد، بلکه بنای یکی از اشکانیان است به نام ولوگوس (=ولاش)... هم چنین دون و لاش نزدیک دینور، و همه «ولوگوسکرتا»های مختلف از بناهای دوره اشکانی باشد.<sup>۴</sup>

محققان در این موضوع همداستانند که «بیژن» از خاندان گودرز، نماینده استمرار تباری - تاریخی آن دودمان پارتی اشکانی خراسانی است. هم چنین گذشت که آن خاندان از سرزمین خراسان - ناحیت پارتیا و هیرکانیا (=گرگان) تا سرزمین «ماه / ماد» و جبال و میانرودان گسترش یافتند. نظر ما این است که شاخه‌ای یا طایفه‌ای از آن قبیله پارتی که بومگاه ایشان ناحیت «دره گز» خراسان (شمال مشهد) همپیوسته با «اشک آباد» (= عشق آباد) از مراکز اصلی پارتیان بود، پس از رسیدن به سرزمین ماد در جایی نشیمن گرفتند که سپس آنجا به نام عشیرتی یا نسبت مکانی ایشان «دره گزین» نام گرفت، و این همان درجزین کهن و کنونی همدان است.<sup>\*</sup> باری، «بوزنجر» شرای درجزین همدان که علی التحقیق «بیزنگرد» - یعنی ساخته «بیژن» نامی از دودمان گودرز اشکانی، احتمالاً در سده یکم یا دوم میلادی بوده است، به گفته سمعانی با قریه «بوزنجر» ناحیت مرو خراسان این تفاوت را دارد که نون همدانی مفتوح و نون مروی

1. *The Cambridge history of IRAN*, vol. 3/1, PP. 317-320.

۲. یادداشت‌های قزوینی، ج ۷، ص ۲۸۳-۴. / کرجمه، ص ۲۶۱.

۳. تاریخ قم، ص ۷۸.

۴. رش: گفتار «پ. اذ کائی» تحت عنوان «بلاشگرد» (در) *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۳ (ب)، ۱۳۷۶، ص ۷۱۰-۷۱۱.

\*. رجوع شود به گفتار چهارم (درگزین و درگزینیان) در کتاب *درگزین تا کاشان* (مؤلف).

ساکن است.<sup>۱</sup> لیکن اسم شهر «بجنورد» در شمال خراسان را هم وجهی دیگر از کلمه «بوزنجر» دانسته‌اند؛ چنان که کلمان هوار تحت همین عنوان به نقل از سفرنامه خراسان ناصرالدین شاه قاجار (ص ۳۴۸) یاد کرده است که بوزنجر اکنون به اسم «بجنورد» معروف باشد، که در دره اترک واقع است.<sup>۲</sup>

مردانی از بوزنجر برخاسته‌اند، که مشهور همانا خواجه ابویعقوب یوسف بن ایوب همدانی (۴۴۱-۵۳۵ ق) یکی از بزرگترین عارفان امام عصر خود، و سرسلسله متصوفه «خواجگان» بود، که هم در شهر «مرو» درگذشت. اما پس از تازش مغولان و هنگام فرمانروایی ایلخانان بزرگ در ایران، قصبه «بوزنجر» - که همچنان بر سر راه ری و خراسان و آذربایجان بود - اعتبار و اشتهار خاص داشت. از جمله «ابواب البر» و نذورات ایلخان سلطان محمود غازان خان (۶۹۴-۷۰۳ ق) در همدان، یکی «خانقاه مبارک» بود که گویا به سال ۶۹۶ ه‍.ق در دیه بوزینجر احداث کرد. باید گفت که غازان خان به هنگام ولایت عهدی خویش در خراسان با امرای سرکش آن سامان، از جمله امیرنوروزیگ درگیری داشت، و همواره در کَر و فرّ بود، تا آن که به سال ۶۸۸ ه‍.ق یکبار پس از شکاندن لشکریان امیرنوروز، روی به جوین آورد. رشیدالدین همدانی گوید که از بزرگان آنجا کسی به خدمت وی نرسید، مگر نجیب الدین فراش جوینی که چون به ده «زیرآباد» رسید، وی بیرون آمد و شرایط نیکو بندگی به تقدیم رسانید، لاجرم پادشاه چون بر سریر سلطنت متمکن گشت به حکم حق گذاری او را بنواخت، از جمله مقربان حضرت گردانید، دیه زیر آباد... به وی بخشید و او رایلغ ترخانی داد (= فرمان معافیت مالیاتی).

«پس آنگاه که خانقاهی در دیه بوزینجر از اعمال همدان بنا فرمود، و آن عمارت‌های عالی و بنای عظیم است، و اوقاف بسیار از ضیاع و عقار بر آنجا وقف کرده، تولیت آن به نجیب الدین فراش و اولاد و اعقاب او داد، و به نظر عنایت و عاطفت پادشاهانه ملحوظ گشت...»<sup>۳</sup>. و صاف الحضره هم در جزو بناهای غازانی، از «خانقاه همدان» یاد کرده، که دارای موقوفاتی است، و گوید که این خانقاه امروز هم (حدود ۷۲۸ ق) دایر و

۱. الانساب، گ ۹۴ پ / المشترك (یا قوت)، ص ۶۹ و ۷۰ / معجم البلدان، ج ۱، ص ۷۵۶.

۲. دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۴، ص ۲۹۰.

۳. تاریخ مبارک غازانی، ص ۱۹-۲۰ / جامع التواریخ، ج ۲، ص ۹۵۰، ۹۶۴ و ۱۰۰۲.

سفره آن گسترده است، مسافران از مغول و مسلمان در آن بیتوته می‌کنند<sup>۱</sup>. خواند میر نیز از خانقاه همدان یاد کرده<sup>۲</sup>، که مقصود همان خانقاه بوزنجر باشد. خود غازان خان هرگاه که از همدان می‌گذشت، در خانقاه بوزنجر توقف می‌کرد. شاید بطور قطع بتوان گفت که وی بر اساس احترام نسبت به مشایخ و اولیاء، چنان که وقتی هم که در خراسان بود ابراز می‌نمود، بدین جهت که آن قریه زادگاه عارف بزرگ خواجه یوسف همدانی بوده، چنین عنایتی بدانجا ورزیده است.

### [پیوست]\*

ج. نسای همدان، چنان که گذشت، ابن فقیه «نساء» همدان را مرتبط به دشتی قزوین یاد کرده؛ اما یاقوت حموی اصولاً «نساء» را شهری در همدان گفته؛<sup>۳</sup> شوارتز هم بین راه همدان تا قزوین نامهای «نسائی» را خاطر نشان کرده است.<sup>۴</sup> شادروان کامرون پس از ذکر «نیشای» (پیشگفته) در سالنامه آشوری (۷۳۷ ق.م) که آن را دشت «نسای» پایین دست کوه بیستون می‌داند، افزوده است که «آوازه دشت فرا روی همدان کنونی کمتر از آن نبود».<sup>۵</sup> گویا چنین برداشتی ناظر به شرح مشهوری است که هرودوت (۱/۱۱۰) درباره پرورش یافتن «کوروش» بزرگ در خانه یک شبان همدانی (اکباتانه) بدست داده؛ ضمناً از دامنه‌های شمالی کوهستان [الوند] یاد کرده، که یک دشت هموار چراگاه رمه هاست.<sup>۶</sup> چنان که پیشتر گذشت (ج I، ۱) کامرون دشت «نیسایه» را مرتبط با کوههای «پنجه علی داق» در شمال غرب همدان یاد کرده، که در واقع یکی از رشته

۱. تحریر تاریخ و صاف، ص ۲۳۲.

۲. حبیب السیر، ج ۳، ص ۱۸۹. / کشاورزی و مناسبات ارضی (پطروشفسکی)، ج ۲، ص ۱۶-۱۷. (\*) «نسای» همدان بهری است از گفتار بلند را قم این سطور، به عنوان «نساهای باستان» که در فصلنامه ایران شناخت (نامه انجمن ایران شناسان...)، ش ۱۳ / تابستان ۱۳۷۸ (ص ۷۲-۱۰۷) چاپ شده، اینک نظر به ربط موضوعی آن با دشتهای «بهار» همدان و «قروه» کردستان و جز اینها و فواید دیگر در اینجا نیز به نقل می‌آید.

۳. معجم البلدان، ج ۴، ص ۷۷۸. / المشتک، ص ۴۱۸.

4. *IRAN im Mittelalter...*, Hildesheim, 1969, PP.555,556.

5. *History of early Iran*, Newyork, 1936/1968, P.171.

6. *Herodotus*, tr.by A.GodLey, London, v.I, P.143.

کوههای ولایت «سیسرتو» باستان (مذکور در متون آشوری) یا همان بلندیهای «سیسر» صدخانیه (کوههای کردستان اردلان) می باشد. ابن فقیه همدانی در شرح «سیسر» مزبور چنین گفته است: «روستاهای همدان به درازا از دروازه کرج» («اراک» کنونی) تا «سیسر» («سنندج» کنونی) و به پهنای گردنه «اسدآباد» تا شهر «ساوه» باشد که شامل ۷۶۵ ده است. اما «سیسر» از آنرو چنین نامی یافته است که در فرودست زمین میان سی کوهک (تپه) قرار گرفته، پس آن را «سی نوک / قلعه» (سی سر) گفته اند؛ و «سیسر» را «صدخانیه» هم می خواندند - یعنی - «سی قله و صد چشمه»؛ و پیوسته «سیسر» و پیرامون آن چراگاه چارپایان کردان و جزاینان بوده است، همانجا مرز همدان و دینور و آذربایجان باشد.<sup>۱</sup>

الحق، هیچ توصیف دقیق جغرافیایی از «دشت همدان» بهتر از آن ابن فقیه همدانی تاکنون ندیده ام؛ اینک من فقط به شرح جزئیات در این خصوص می پردازم، تا شاید تصویری دقیقتر خصوصاً متضمن ذکر «دریاچه» و «قوروق» (= أطراق گاه / شکارگاه) و لوازم و مصادیق «نسای» همدان ارائه شود. به طور کلی، از طرف شمال غربی تا جنوب شرقی همدان در دامنه الوند کوه، پهنه‌ای گسترده با نامجاهای «قروه» کردستان تا «وی نثار» همدان و از «مرج» (= مرغزار) یا «چمن» اندائی یا «دایمرگ» معروف (که وقایع تاریخی مهم در آن رخ داده) و «قوروق» بهار (= شکارگاه دشت «بهار» همدان) تا «کوريجان» (= جایگاه گورخران) که شمالاً تا دشت «رزن» و «فامنین» ممتد است و نهایت آن کوههای «خرقان» می باشد؛ و از این سوی به دشت «شراء» (= چراگاه) - یعنی - همان «شپردا» باستانی (مذکور در کتیبه‌های آشوری) می پیوندد، که تا کوههای «سامان» و شهر «ساوه» و شرقاً دشت «فراهان» تا کوههای «خمین» و حدود شهرستان «اراک» ممتد است، این پهنه بسیار وسیع را «دشت همدان» گفته اند که ابن فقیه هم حدودش را - فوقاً - تعیین نموده است. یک چنین دشتی از دیرباز به سبب وحوش و جانوران شکاری‌اش (گورخر و آهو و جز اینها) اشتها موفور یافته، «پردیس» های پرآوازه مادی - پارسی هم در کوهپایه‌های آن پدید آمده، نخجیرگاه‌های چندی در جایجای آن با نامهای گوناگون یا نشانهای ویژه یاد گردیده است. اما صحرای خاص همدان که از شمال «بهار» در دامنه‌های غربی الوند (کوههای

۱. مختصر البلدان، طبع دخویه، ص ۲۳۹.

اسدآباد) آغاز و در هامونه‌های پیرامون شاخابه‌های «سیمینه رود» (قره چای) و رودکهای دیگر (ماوشان، اسفیدرود، زربار، جالوسگرد، خاکو و جز اینها) به طرف شرق گسترده می‌شود، بستر آبرفتی هموار و بسیار مناسبی را نمایش می‌دهد؛ چندان که حوضه رودخانه‌های سراریز از دره‌های الوند در پایین دست «گراچقا» (= دخمه گوران) بین روستاهای «بهار» - «لالجین» و «جورقان» و «کوريجان» - که قدیم‌اً پرآب بوده اند - تالاب «سیمینه رود» (قره چای) را در میانگاه «مرج» یا «قوروق» (- شکارگاه) مزبور تشکیل می‌داده، که در کتیبه‌های آشوری به نام «شانارته» (Šanarte) یاد شده است.<sup>۱</sup> «سیمینه رود» سابقاً گویا نظر به اسم رودک «زربار» (از دره «گنجانمه») در حوضه «شانارته» مزبور بسا «زَرنِه» نام داشته؛ در هر حال تالاب «زرنِه» همدان احتمالاً همان «زرنومتی» (- زرمند) مذکور در اوستا (زامیاد یشت، بند ۶۸)، به موجب «خورشید نیایش» (بند ۸) که نام آگیری است، خصوصاً به تصریح بُندهشن (فصل ۲۲، بند ۶) همان «دریاچه زراومند همدان» می‌باشد.<sup>۲</sup> این همان دریاچه «بهرام آوند» مذکور در رساله پهلوی *شترستانهای ایران* است (بند ۲۷) که بهرام «گور» ساسانی برکنار آن آبادانی کرد؛ شاید قریه کنونی «بهرام آباد» برکنار تالاب «قوروق» (= شکارگاه) بهار هم بدو منسوب باشد، ای بسا همان آگیری که بهرام در پی «گور» اندر آن فرو رفت و «گور» ش شد؛ و بسا که «قصر» بهرام نیز همان دهکده‌های «کوشک آباد» و «دستجرد» آن سوی تر از آنجاست.

باری، صحرای شمالغربی همدان از حد همان مرج «بهار» (تقریباً نیمه غربی دشت بزرگ همدان) تا سرحد کردستان - یعنی - همان بلندی‌های «سیسر» صدخانیه (پیشگفته) در معنا مرغزار پهناوری موسوم به «صحرای خدا» ست (= دشتبی) که در واقع خود دو بخش: یکی دشت «وی نسا» همدان و دیگری دشت «قروه» کردستان می‌باشد. اما «قروه» (Qorve) توان گفت معرب کلمه فارسی میانه «گوربگ» (Gor+ Bag) است، که اینجانب حسب قرائن معین احتمال می‌دهم اصل این کلمه نه «مادی» کهن بلکه «کاسی» ماقبل مادی است. به هر حال، مرکب از «گر/گور» - یعنی: «دشت و صحرای هموار، و از این جهت است که خردشتی را گورخر گویند» [برهان /

۱. تاریخ ماد (دیاکونوف)، چاپ یکم، ص ۲۶۳.

۲. یشت‌ها (گزارش پور داوود)، ج ۲، ص ۳۴۵ / بُندهشن (گزارش مهرداد بهار) ص ۷۷.

۱۸۵۰] با «بگ» (= خدا) که بر روی هم «قروه» = «دشت خدا» با همان کلمه «دشتبی» (پیشگفته) قزوین مرادف است (-دشت + بگ / بی / وی / بغ). در دشت پهناور همدان سه نامجای «قروه» وجود دارد؛ یکی همین شهرستان «قروه» کردستان که گویا قدیمماً «اسفند آباد» نام داشته یا این دو جا نزدیک بهم بوده‌اند؛ دوم «قروه» در جزین همدان که مشهور است؛ سوم «قروه» واقع در دشت شهرک «مَریانه» (مَریانج) غرب همدان در دامنه‌ی الوند کوه، که اولاً باید دانست خود کلمه «مَریانه» در صورت کهن، چنان که در اشعار ابوالوفای همدانی (سده ۳ ه‍.ق) آمده: «مرگانه» (مرجانه) همانا وجه وصفی «مرگ / مرو / مَرِغ / مَرِج» دقیقاً به معنای مرغزار و دشت هموار باشد؛ ثانیاً «قروه» (= دشت خدا) به مثابت بخشی از مرغزار «مَریانه» در همان اشعار ابوالوفاء همدانی یاد شده است.

اما دشت «وی نَسار» همدان برابر و همبر با «قروه» کردستان در ادامه یکدیگر، که هم قصبه آن از دیرباز به نام «وی نَسار / نَسای» مشهور بوده؛ این اسم نیز مرکب از دو جزء: «وی» + «نَسار / نَسای» که اینک حاجت به تکرار ادله و شواهد نباشد، این که «وی» (vey) خود وجهی ملفوظ از همان صورت بسیار کهن «بگ / بغ» است (= خدا) که در اجزاء کلمات «دشتبی» (-بی) و «قروه» (-وه / وی) هم ملاحظه می‌شود و گذشت. در مورد کلمه «نَسار» هم (که در تلفظ محلی «نَسای» گویند) چنان که پیشتر استدلال شد (بهر «ب») همانا صورت ملفوظ کلمه «نَسای» مورد بحث است (= اطراق گاه) که در این مورد ظاهراً از باب اطلاق خصوص بر عموم، هم به معنای «دشت» می‌باشد؛ و در این صورت کلاً «وی نَسار» نیز به معنای «دشت خدا» همانا مرادف مطلق با «قروه» و «دشتبی» است. بدین سان، به شرحی که گذشت، سرتاسر «دشت همدان» چنان که امروزه هم بر زبان مردم منطقه جاری است - در حقیقت «صحرای خدا» ست.

## کوهستان الوند

به یاد استاد:

حکیم امیرمهدی بدیع همدانی

(الف). گزارش\*

«من نی آم آن که کشد دست زدامان تو زانک

پرورشگاه من ای دامن الوند! تویی»

کهن‌ترین جایی که واژه «آلوند» یاد شده، کتاب *اوستا* است؛ که به گونه «اُورونت» (aurvant) پس از ذکر دو رشته کوه «هَمَنکونه» (Hamankuna) در «زامیادیشْت» (بند ۳) - که به نظر ما همین کلمه (همنکونه) بایستی گونه‌ای اندک دگرگشته از اسم قدیم همدان (هنگمتان / هکمتان) بوده باشد - علی رغم آن که همه گفته‌اند اسم «همدان / هگمتان» در کتاب *اوستا* مذکور نگردیده، از «هشت قُلّه اُورونت» (=اَسْت اُورونتو فانکو) یاد کند، که در معانی «تند و تیز، باشکوه و درخشان، دلیر و پهلوان» بوده باشد.<sup>۱</sup> صفت «آروندی» هم در *اوستا* مکرراً، هم در فارسی باستان - چنان که در نویکنده داریوش هخامنشی (DNb) به گونه «ارووسته / ارونته» همبر با «خردمندی» یاد گردیده، که نیز به معنای «نیرومندی و چالاکی» است.<sup>۲</sup> همین صفت «تندی و چالاکی» از معانی کلمه «ارونت» - که اسم کوه همدان باشد - از دیرباز براسم رود

---

\*. این بهر از گفتار «مقدمه» کتاب *شکوه الوند*، نوشته علی جهانپور (همدان، ۱۳۷۶، ص ۹-۲۱) است.

۱. یشت‌ها (پورداوود)، ج ۲ ص ۳۲۷ / برهان قاطع (دکتر معین)، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۶۰.

*Sudarmenien und die Tigrisquellen* (Markwart), Wien, 1930, P.397.

۲. شهر زیبای افلاطون (فتح الله مجتبابی)، ص ۶۹-۷۰ / یشتها (پورداوود)، ج ۱، ص ۲۲۴؛ ج ۲، ص ۳۲۷.

«دجله» (tigris) میانرودان هم اطلاق گردیده، زیرا کلمه «دجله» نیز خود به معنای «تیگ / تیغ / تیز، تند و تیزرو» است؛ چنان که در فارسی میانه (پهلوی) و فارسی نوین «آروند» رُود به مفهوم «دجله» باشد؛ از جمله حکیم فردوسی فرموده است:

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو «آروند» را «دجله» خوان<sup>۱</sup>

اسدی طوسی هم در این معنا سروده:

«فرستاده از دین به کشور درود گذارنده بی کشتی آروند رود»<sup>۲</sup>

باید گفت که وجوه و معانی کلمه اوستایی و فارسی باستان «آرونت»، ترکیبات اسامی و موصوفات بدان بسیار است؛ همچون «آروند، آلود، آورند، آراوند، آروند، آورند؛ حتی «راوند»؛ و سرانجام «الوند» - حسب قاعده جاری با تبدل معمول حرف «راء» به حرف «لام» - اینک بدین صورت لفظی و کتابی متداول است.<sup>۳</sup> از جمله متون پهلوی در پازند «آفرین دهمان» یا آفرین هفت امشاسپند، در ستایش الوند چنین آمده است:

«هما زور آروند کوه...»

همازور چشمگان بون خان آوان، رودان

همازور آروند روت...»

بدین معنا که: «پیروز باد کوه الوند...، پیروز باد یرچشمه‌های رودها و آبها، پیروز باد آروند رود...»<sup>۴</sup>

اما در متون یونانی و رومی، کوه الوند / آروند (aurvant) چنان که در کتاب «پرسیکا» کتزیاس (باب ۱، بند ۱۳) - منقول توسط دیودور سیسیلی (کتاب ۲، فصل ۱۳، بند ۷)، «تاریخ» پلینی بیوس (کتاب ۱۰، فصل ۲۷، بند ۶)، «جغرافیا» بطلمیوس (۲، ۶) و «تاریخ» پلینی (۵، ۹۸-) به صورت «اورونتوس» (Orontes) و «اوروندس» (Oroandes) در جزو کوههای شرقی زاگروس یاد شده است. چون در زبان یونانی «oros» به معنای کوه است، گویا نویسندگان یونانی در وانوشت نام کوهها - با وجه

۱. برهان قاطع، ج ۱، ص ۱۱۱؛ ج ۵، ص ۵۳ و ۶۲. / یشت‌ها (پوردادود)، ج ۱، ص ۲۲۴؛ ج ۲، ص ۳۲۷  
 ۲. گرشاسبنامه، طبع حبیب یغمایی، ص ۴۱۷.  
 ۳. رش: برهان قاطع، ص ۳۳، ۵۸، ۶۶، ۶۷، ۹۶، ۱۱۱، ۱۶۰، ۱۸۳؛ ج ۵، ص ۶۱-۶۲. / یشت‌ها، ج ۱، ص ۲۲۳-۲۲۵.  
 ۴. ایرانویج (دکتر بهرام فره‌وشی)، ص ۱۱۷.



ملفوظ «آرونت» و «هرابرز» (البرز) و جز اینها - جزء اول آنها (آرو) را مطابق با «آرو» (oro) یونانی پنداشته، از جمله الوند را به معنای «کوه» بدان صورت نوشته‌اند. به هر حال، اسم «اروئنته» فارسی باستان برای اشخاص هم علم شده، چنان که در زبان ارمنی «اروند» اساساً نام یک خاندان فرمانروای ارمنستان باشد، همانطور که در دوران اسلامی نیز اشخاصی به اسم «الوند میرزا» یا «الوند بیگ» اشتها یافته‌اند.<sup>۱</sup>

باری، کتاب «بوند هشن» ایرانی (پهلوی) درباره چگونگی کوهها (بخش ۷۸/۹) از کوه «ایرز» (ارز) در مادستان و همدان یاد کرده<sup>۲</sup>، که برخی از دانشمندان احتمال داده‌اند کوهستان «آرز» مذکور در داستان کهن بابلی گیلگمش همین «الوند» بوده باشد؛ نیز محتمل است که همان «کوه سپید» مذکور در نویکنده‌های میخی آشوری «الوند» همدان باشد.<sup>۳</sup> در صورت صحت این نظرات می‌توان گفت که کوهستان الوند دستکم از هزاره سوم (ق.م) یا پنجهزار سال پیش از این در نزد ملل قدیم مشرق، اقوام سومری، آکادی و آشوری میانرودانی معروف بوده است. باید افزود که کوه «بیکنی» مذکور در سالنامه سارگن دوم آشوری (۷۲۱-۷۰۵ ق.م) که مادهای دوردست را در مرز آن با «آلی پی» کنار عیلام یاد کرده، نیز «کوه بیکنی» که در گزارش لشکرکشی آسرهدون آشوری (به سال ۶۷۶ ق.م) بالجمله آن را «کوه سنگ لاجورد» وصف نموده‌اند؛ اخیراً گرایش باستان شناسان در انطباق آن کوه (بیکنی) با «الوند» همدان می‌باشد، ولی این فرضیه از طرف را قم سطور مردود اعلام شده، کوه بیکنی مزبور را با جبال کرکس کاشان و معدن لاجورد آن را در حدود «قمصر» منطبق می‌داند.<sup>۴</sup> مشهور است پادشاهان هخامنشی که هگمتانه (همدان) پایتخت مادستان را پس از شوش به مثابه تختگاه تابستانی برگزیدند، چندین ماه از سال را برای تمتع از مواهب طبیعی و نزهتگاه‌های خوش آب و هوای کوهسار الوند، در «پردیس» (= فردوس) ها یا باغهای بهشت آسای آنجا بسر می‌بردند. گواه بر این امر همانا نویکنده‌های میخی ایشان در دره

1. *History of the Persian Empire* (Olmstead), P.30/ *Sudarmenien...* (Markwart), pp.397, 411/ *First Encyclopaedia of islam* (1913-1936), vol.I, PP.323; 2nd.ed., I.P.426.

۲. بوند هشن (فرننگ دادگی)، گزارش مهرداد بهار، ۱۳۶۹، ص ۷۲.

3. *First Encyclopaedia of islam*, I, P.323; 2nd. ed. I.P.426/

۴. دایرة المعارف الاسلامیه، طبع مصر، ج ۲، ص ۶۰۴

۴. درگزین تاکاشان (پ.اذکایی)، تهران، ۱۳۷۲، ص ۹۳-۹۴.

گنجنامه الوند است، که هم بر سر شاهراه شمال به جنوب یا جاده «همدان - شوش - استخر» واقع شده است.<sup>۱</sup> حکیم فردوسی در داستان «هرمز» ساسانی گفته است: بهارن بُدی او به «اروند» دشت برین گونه چندی بر او برگذشت

\*\*\*

مطالعات زمین‌شناسی چندی در مورد کوهستان الوند، هم توسط متخصصان اروپایی و هم توسط پژوهندگان ایرانی صورت پذیرفته<sup>۲</sup>؛ ولی آنچه اساساً مطرح نظر ماست، اینک بررسی‌های مردم‌شناسی یا داستان زندگی مردم کوه نشین و کوچ نشین بر آنجاست. ای.اف. هنریکسون (E.F. Henrickson) در گفتار بلند خود به عنوان «گسترش آغازین شبان پیشگی در بلندی‌های زاگروس مرکزی»، با استفاده از بقایای باستان‌شناختی (سفال) از حدود ۴۳۰۰/ تا ۳۳۰۰/ ق.م (حدود ۶۳۰۰/ سال پیش از این) ابتدای زندگی کوچ نشینی را در کوههای زاگروس مشخص نموده است.<sup>۳</sup> اما «اف. هول» (F. Hole) به عکس وی، در گفتار «کوچندگی شبانی در غرب ایران» با پرسش‌های باستان‌شناسی، به بررسی کوچ نشینی‌های امروزی پرداخته، تا با استفاده از اطلاعات کنونی برای مسائل باستان‌شناسی پاسخ بیابد.<sup>۴</sup> کتاب «پ.ج. واتسن» هم به عنوان قوم‌شناسی باستان‌شناخت در غرب ایران، بیشتر یک کتاب انسان‌شناسی است، که مؤلف غالباً به فرهنگ جسمانی عطف توجه نموده است.<sup>۵</sup> اما بیش از همه در موضوع ما نحن فیه و به طور اخص باید از گفتار پربار و سودمند اهلرس اکارت (E. Eckart) یادکرد، به عنوان «عشایر کشتکار - شبان الوند کوه / غرب ایران، کشتکاری جزئی

1. *History of the Persian Empire*, PP.29-30/ *First Encyclopaedia of islam*, P.323; 2.ed. I, P.426

2. cf: Rodler, A: *Bericht uber eine geologishe reise im Westl Ischer Persien* گیتا شناسی ایران، جلد ۱ (کوهها و کوهنامه ایران)، /Wien, Sitz. K.K.AKad.Wiss., 1889/ نوشته مهندس عباس جعفری، تهران، سازمان گیتا شناسی، ۱۳۶۸، ص ۷۷-۷۹ / کتابشناسی همدان (پ.اذکایی)، ص ۲۱۴-۲۱۵.

3. *Iranica Antiqua*, no. 20 (1985), PP.1-42.

4. *Exploration in Ethnoarchaeology*, ALBUQUERQUE School of American Research, University of New Mexico, 1978, PP.127-167.

5. Watson, P.J: *Archaeological Ethnography in Western Iran*, Tucson, The University of Arizona Press & New york. 1979.

متغیر کوچ نشینی» که ساختار اقتصادی - اجتماعی کوه نشینان الوند را پژوهیده است.<sup>۱</sup>

البته در باب عشایر و ایلیات کوهستان الوند، جوانب مختلف حیات اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی آنها مطالعات پژوهندگان ایرانی و همدانی هم قابل توجه است؛<sup>۲</sup> منتها اظهار نظر در خصوص بدایت امر زندگی شبانی - دامداری فلذا کوچ نشینی بر یالها و درّه‌های جبال زاگروس و به ویژه کوه الوند، حسب گزارش‌های باستانشناسی و بررسی‌های مردم شناختی کاری بس دشوار است. چه، نقوش و نگار کنده‌هایی که جایجای خرّسنگهای سیاهرنگ برخی از یالها و سینه کشی‌های «الوند» دیده می‌شود، بنابر مضمون و بُنمایه‌های فرهنگی احتمالاً قدمت زمانی آنها بعضاً - بیش از عصر نوسنگی است که - چنان که پیشتر گذشت - تاریخ آنها را بر حسب بقایای سفالین در هزاره پنجم (ق.م) تعیین نموده‌اند. بعضی از مردم شناسان حتی تاریخ کشت و کار (عصر فلاحت) در دامنه‌های زاگروس، یعنی در شیب‌ها و دشت و هامونهای پیشخواری کوهستان را تا حدود ۱۰۰۰۰ سال پیش برآورد نموده‌اند، که البته بدایت امر کشتکاری در هامون‌های رودباری و کاربرد «سفالینه»ها هم کمابیش در این حدود باشد. فلذا نظریه تقدّم دوره دامداری در بین جماعات بشری که طبیعتاً زندگی کوه نشینی را الزام می‌کند، ظاهراً بایستی ابتدای امر کوچندگی شبانی را از جمله بر کوهستان الوند، هم در دوره اخیر «میان سنگی» دانست؛ چنین نگره‌ای با نظر برخی از باستان شناسان در خصوص قدمت نقوش تخته سنگی با آدمکهای «صنوبری» آنها که تا حدود ۱۵۰۰۰ سال پیش گمان می‌برند - شاید سازگار باشد.

اما آنچه از جمله نقوش مزبور بر خرّسنگهای کوه «اوجیمام» (Ujimam) - از سلسله جبال الوند - در سمت جنوب شرقی قریه «ارزانپول / ارزانفوت» و در شمال قریه «منگاوی» ملاحظه می‌شود؛ و نظایر آن در «درّه کمر نوشته» از مدخل درّه «گزندر»، پیرامون قلل «کلاه قاضی» به راه درّه مرادیگ همدان، که نقوش آن عبارت از صحنه شکار - گویا - با گونه‌ای خط نامعلوم (؟) و هم نقوش خرّسنگهای بالای

1. Geographentag Innendruck 1976, (tagungsbericht und wissabhandlung), Wiesbaden, 1976, PP.776-794.

۲. رش: کتابشناسی همدان (پ.اذکائی)، ص ۶۰، ۶۷، ۱۶۹، ۲۴۲، ۲۴۹.

«دیوین» دره مرادیگ و جز آنها که ظاهراً شبیه به نقوش و کتیبه‌های «لاخ مزار» خراسان-نزدیک بیرجند-؛ وگویا همانند نقوش «هزارسم» افغانستان با آدم‌های صنوبری، چلیپاهای شکسته، سنبله‌های گندم، بُزان کوهی، مارها-غالباً دومار- و جز اینها می‌باشند، نیز مانده‌های آنها در «نقوش حجاری شده بر تخته سنگهای مالمیر در دامنه کوههای بختیاری...؛ و سایر حجاری‌های صخره‌ای دور افتاده که اغلب کتیبه‌ای ندارند»<sup>۱</sup> بالجمله اگر چه حاکی از مسیر حلّ و ترحال مردم ابتدایی دامدار بر امتداد یالها و درّه‌ها و کوهسرهاست؛ و هر چند ممکن است که طیّ ازمئه مختلفه نقر و نقش شده باشند، نظر به مضامین و بُنمایه‌های پیشرفته و - بعضاً - متمدّنانه شاید نتوان قائل به تقدّم آنها بر عصر نوسنگی شد. خود اینجانب بر نقوش تخته سنگی از کوه «اوجی امام» مذکور، علاوه بر صحنه‌هایی از کار و زندگی شبانی و حتی کشتکاری، نقشی از داستان آفرینش و چرخه خور و ماه و اختران دیده‌ام، که تحت تأثیر واقعگرایی بدویانه‌اش آن را «صحنه کائنات» نامیده‌ام.<sup>۲</sup>

پس از ابن فقیه همدانی (ح ۲۵۰-ح ۳۲۵ ق) - جغرافی دان برجسته و نخستین تاریخنگار همدان، در روایت «حدیث» آنها و ستایش آب خنک، تقریباً همه جغرافی نویسان خواه در ذیل «همدان» یا در شرح «اروند / الوند» کوه، این خبر را از امام ابو عبد الله جعفر صادق (ع) گزارده‌اند که یکی از مردم همدان بر آن حضرت وارد شد؛ پس پرسید: «از کجا هستی؟» پاسخ داد: «از کوهستان»؛ پرسید: «از کدام شهر؟» پاسخ داد: «از همدان»؛ پس گفت: «کوه آنجا را - که بدان راوند گویند - می‌شناسی؟» گوید که: «خدا مرا فدای تو کند! فقط بدان راوند گویند»؛ پس فرمود: «آری، اما در آنجا چشمه‌ای از چشمه‌های بهشت هست» (انتهی). ابن فقیه می‌گوید که مردم شهر خود بدان آگاهند؛ و آن همان چشمه ساری است که بر قلّه کوه است؛ و همان باشد که آبش در وقتی معلوم از اوقات سال بیرون می‌آید، سر چشمه‌اش شکافی در میان خرسنگهاست؛ و آن آبی خوش و بسیار خنک باشد... (الخ)<sup>۳</sup>

۱. تاریخ عیلام (دکتر یوسف مجیدزاده)، ص ۶۹.

۲. در بررسی و برداشت‌های نخستینه از نقوش مزبور (اوجی امام) دوست فاضل تلاشگر مهندس جعفر عزیززاده همراهی کرد (۱۳۶۸/۸/۱۵) که هم خود کاشف آنها می‌باشد.

۳. مختصر البلدان، لیدن، ۱۳۰۲ ق، ص ۲۲۰ / معجم البلدان (یاقوت)، طبع و وستنفلد، ج ۱، ص ۲۲۵ / آثار البلاد (قزوینی)، بیروت، ۱۹۶۰، ص ۳۴۲ / عجائب المخلوقات (همو)، چاپ مصر، ص ۱۱۰

این «بهشت آب» الوند - نزدیک به چکاد کوه - داستانی پیدا کرده؛ و آوازه‌ای در انداخته، چندان که در سده دوم (ق) خبرش - چنان که گذشت - هم به امام صادق (ع) در مدینه رسیده بود. این که دامنه‌ها و درّه‌های الوند را هم از دیرباز به «بهشت» موعود تشبیه کرده‌اند، گویا مبتنی بر این امر واقع باشد که باغهای «پردیس» (= فردوس) مشهور مادی نخست در همانجا پدید آمد. این که هم از دیرباز «آقبال همدان» (= دامنه‌های الوند) و درّه «ماوشان» (= امامزاده کوه) و مضافات را یکی از «چهاربهشت» روی زمین دانسته‌اند، بسا که مبتنی بر واقعیت طبیعی مکان بوده باشد. به هر حال، هم از دیرباز مفهوم «بهشت» (= نیکوترین جای) به نحوی با مواضعی از کوهستان الوند و پیرامون همدان همبر شده است؛ مواهب الاهی در مناظر طبیعی آنجا، درّه‌های متنزه و دشتهای حاصلخیز اطراف، و در آب و هوای پاک منطقه تجلی یافته است. سیاحان اروپایی جملگی مناظر زیبای طبیعی آنجا را کم نظیر دانسته؛ و بعضی هم آنها را با «آلپ»های سوئیس مقایسه کرده‌اند. شاید بی وجه نبوده باشد که جان میلتون شاعر نامدار انگلیسی، از همانجا تعبیر «بهشت بازیافته» داشته است.<sup>۱</sup>

اما «بهشت» زمینی و طبیعی، چنان که دانسته است، خود یک مفهوم ما بعد طبیعی دارد؛ به عبارت دیگر، «بهشت» که در اعتقادات مذهبی مکانی ملکوتی و خلدی برین باشد، چون یک رشته امور اخروی و مفاهیم معادشناسی بر آن مترتب آمده، قداست خاصی بدین کلمه باز بسته است. بنابراین، «بهشت آب» الوندکوه، آب عادی جاری نیست؛ تازه خود «الوند» و چکادهای آن نیز از دیرباز جزو امکنه مقدسه عالی به شمار آمده، چنان که امروزه هم - در نزد گروهی - کمابیش چنین باشد. حاج زین العابدین شیروانی (م ۱۲۵۳ ق) گوید که «اروند / الوند» در اصل نام پیغمبری است که در آن کوه مدفون شده، لهذا آن کوه به اسم آن پیغمبر مشهور باشد. آن کوه به غایت باشکوه است، سی فرسخ دور اوست، با هیچ کوه متصل نیست؛ و در تواریخ مذکور است که بیست و چهار هزار چشمه و چهل و دو رود از آن کوه جاری است؛ و جوانب اربعه آن به غایت معمور و گیاههای خوب و ادویه مرغوب در آن کوه به وفور است...؛ گویند که چهارصد نفر از اولیاء الله در آن کوه به کمال رسیده‌اند؛ و هرگز از ابدال و اقطاب خالی

/عجائب المخلوقات (طوسی)، ص ۱۲۷.

1. *Paradise Regain'd*, Book III, 286.

نباشد، ملاقات خضر و الیاس در آن کوه واقع می شود...، عجایب آن کوه بسیار است، غرایبش بی شمار و احادیث چند در تعریف و زیارت آن کوه وارد شده...<sup>۱</sup>

نامجای کنونی «حوض نبی» پایین دست قلّه الوند، همان زیارتگاه «خضرنبی» - راهبر و قطب معروف اولیاء الله - است، که «بهشت آب» موصوف هم فراروی بالا دست آن واقع باشد. «شاه الوند» معروف هم که از اولیاء الله محسوب است، ظاهراً بر نام همان «اروند» پیامبر نهاده آمده، اگر چه حقیقت امر وی - همچون دیگر قدّیسان و پیامبران - مجهول است؛ اوتا کرکلیما در وجه تسمیّه «اُورونتس / اورونت» (اروند) - که با «اُورواسبه» (لُهراسب) نام پدر گشتاسب هم‌ریشه باشد - گوید وی همان پیامبری است که مورد قبول «مانی بن پاتگ» همدانی (۲۱۷-۲۷۷ م) پیامبر مشهور ایرانی بوده است.<sup>۲</sup> به علاوه، یکی از امکنه مقدسه الوندکوه همانا «گهواره مریم» است، اگر چه ظنّ غالب به درستی بر آن می رود که آنجا هم بایستی یکی از نیایشگاه‌های ایزدبانوی «آناهیتا» (ناهید) بوده باشد، به روایت شنیده‌ایم که گردان مسیحی بیشتر به زیارت آن می روند. اما یک روایت سُرانی قدیم حاکی است که در زمان جاثلیق یشوع بهب (دوم) گدلی نسطوری (از ۶۲۸ م) یک «دیر» مسیحی در «آپامه» (Apame) واقع در درّه «اورونت» (الوند) وجود داشته است.<sup>۳</sup> باری، مسلم است همانطور که مورخان یونان باستان گزارش کرده‌اند، و از تضاعیف کتب اوستا و زندهای پهلوی هم آشکارا بر می آید، که ایرانیان باستان ایزدان خود را برفراز کوهها نیایش می کرده‌اند، علاوه بر معابد مشهور «مهر» و «ناهید» در خود شهر همدان - برفراز تپه مصلّا و جز آنجا - قطعاً نیایشگاه‌های دیگر آنها نیز در جایجای کوهستان الوند وجود داشته، اکنون بقایای چندی از آبنیه و امکنه آنها خودگواه بر این امر است؛ و این که از آتشکده‌های کوهستانی نیز - چنان که گویند - ظاهراً در مواقع مقتضی به منظور اخبار و پیام رسانی استفاده می کرده‌اند، نمونه وار می توان آتشگاه «نیاسر» کاشان را هم از دوره ساسانی یاد کرد، که فی الجمله علامت دهی به وسیله آتش افروختن برفراز کوه را سهیل

۱. بستان السیاحه، چاپ ۲، ص ۱۴۱.

2. Manis Zeit und Leben (O.Klima), Prag, 1962, PP.304-5.

۳. اگر چه بعدها متوجه شدم که گویا مراد از «آپامه» در درّه ارونند شمال عراق باشد (مؤلف).

کاشانی به خوبی شرح داده است.<sup>۱</sup>

اما زمان و موقع زیارت امکنه مقدسه الوند - هم به عنوان «زیارت شاه الوند» - که حسب اقتضای حضور غالباً شبهای «جمعه» یاد کرده‌اند، معمولاً در زمان ما هم چنین باشد، بالاخص در مورد «حوض نبی» و «بهشت آب» واقعاً سنتی بس قدیم و قویم دارد، گواه بر آن از جمله این که عبدالقادر مراغی (م ۸۳۸ ق) در جزو فهلویات (۳۲ بیت) خاتمه کتاب خود جامع الالحان از شش بیت به زبان همدانی، این دو بیتی نغز پُر مغز را درباره الوند نقل کرده است:

«الوند واجی که خوش [رُوان] از من آیه      دُرّ و گوهر به دامن از من آیه  
هر شب آدینه [بایید] بویید      که «بهشت آب» مان از من آیه»  
- یعنی: الوند می‌گوید که خوش رویان از من پدید می‌آیند، همان دُرّ و گوهرها (که می‌بینید) در دامن من پرورش می‌یابند؛ شبهای جمعه به سوی من آید و ببینید، که «بهشت آب» هم از سرچشمه من می‌جوشد.<sup>۲</sup>

\*\*\*

البته اشعار - اعم از عربی یا فارسی - قصاید و دوبیتی‌های پهلوی درباره الوند، طبیعت درّه‌ها و دامنه‌ها و چشمه سارها و مرغزارها و باغها و بهشت‌ها و نزهتگاهها و برکنه‌های موفوران، طی دوران اسلامی - الی یومنا هذا - بسیار گفته و سروده‌اند؛ پیشتر یک بند از آفرین دهمان (هفت امشاسپند) ماقبل اسلامی در ستایش آن بنقل آمد که «همازوروند کوه، چشمگان بون خان آوان ورودان» توصیف شده است. یاقوت حموی (م ۶۲۶ ق) در ذیل «الوند» گوید که مردم همدان، فراوان در سخنها و ترانه‌ها و شعرهای خود از آن یاد کنند، آن را با شکوه‌ترین سرفرازی‌های شهر خویش شمرند، در غربت بسی بدان شوق ورزند؛ و موطن خود را بر دیگر شهرها برتری نهند، چنان که عین القضاة همدانی در پیام خود از زندان بغداد به مردم همدان گفته است:

«أَلَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ تَرَى الْعَيْنُ مَرَّةً      ذُرِّي قُلْتِي أَرُونَدَ مِنْ هَمْدَانَ  
بِلَادٍ بِهَا نَيْطَتْ عَلَيَّ تَمَائِمِي      وَأَرْضِعْتُ مِنْ عُفَاتِهَا بِلْبَانَ»

۱. تاریخ کاشان، ص ۵۱ و ۴۶۸.

۲. گفتار دکتر علی اشرف صادقی به عنوان «اشعار محلی جامع الالحان عبدالقادر مراغی» (در مجله زبانشناسی (نشر دانشگاهی)، سال ۹ (۱۳۷۱ ش)، ش ۱، ص ۵۳ و ۶۴.

(یعنی:

«کاش دانستمی که دگر بار دیده آیا خواهد دید  
فراز دو قلۀ الوند کوه همدان را؟  
شهری که در آن مُهره هایم بر من آویخته شد  
و از بازمانده شیرش در پُستان نوشیدم»<sup>۱</sup>  
یا آن که شاعری از مردم همدان گفته است (تَدَّكَّرْتُ مِنْ اِرْوَنْدَ طَيْبَ نَسِيْمِهَا /  
فَقُلْتُ لِقَلْبِي بِالْفِرَاقِ سَلِيْمٌ... الخ):  
الوند و نسیم خوش آن را یاد کردم  
و دل خسته از فراق را گفتم  
خدا الوند و گلگشت جویبارانش، شاداب کناد!  
و هم هر که بدان فرود آمد، از کوچنده و ماندگار... (الخ).

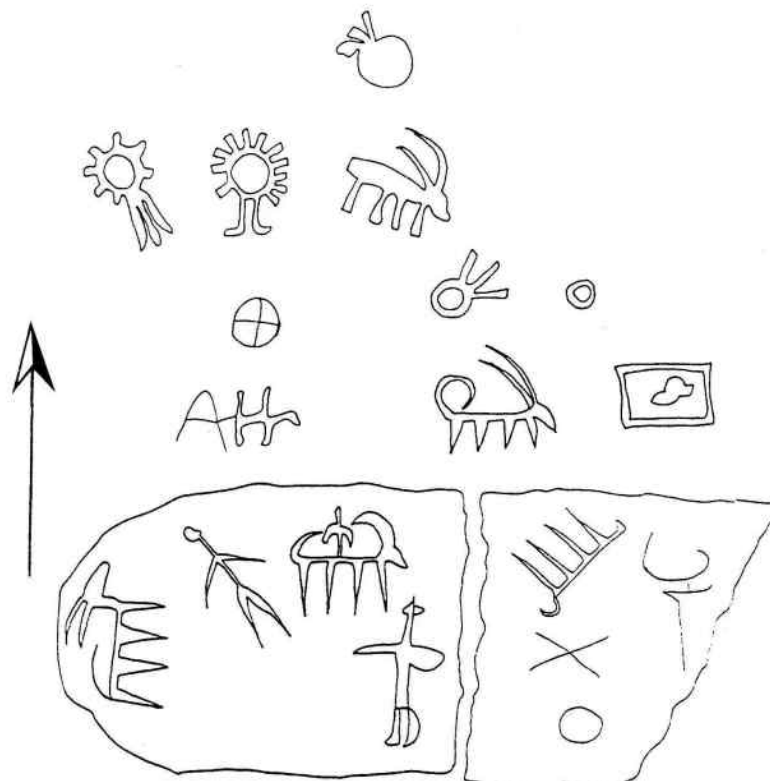
\*\*\*

اما دریغا امروزه، بی هیچ پرده پوشی و بدون وطن دوستی ریایی، باید گفت که از آن همه لطف و طراوت، سرسبزی و خرمی، جمال و نزاهت الوند، زیاده چیزی بر جای نمانده است. بلای آلودگی‌های دما افزون زیست محیطی از یک طرف، ولی خصوصاً توسعه ویرانگرانه و ساختمان سازی از طرف دیگر، تمام فضای حیاتی سبزینه و بیشه زارهای مصفا و باغهای پردار و باروبر را - که حالا معلوم می شود چقدر هم منافع اقتصادی داشته اند - یکسره به وسعت هزاران هکتار از دامنه الوند زدود و یکباره از میان برد که هنوز هم می برد. طبیعت بی نظیری که جامه زیبای آفرینش آن را دست خداوند «جَمیل و یُحِبُّ الجمال» طیّ میلیونها سال تطوّر طبیعی بر قامت الوند سرفراز ما پوشانده بود، ظرف سی سال اخیر به یک طُرفه العین با دست انسان طمّاع «ظُلوم جهول» تجاوز کار معاصر پاره پاره، دریده و گسیخته، نابوده و ویران گشت؛ مظهر آیات الاهی در وطن ما اینک مَزْبَلَةٌ رَجَس آدمیان ناسپاس و نادان شده است. خسارت‌های مطلقاً جبران ناپذیری که طی چند دهه اخیر به بافت و ساخت طبیعی شهر و کوه و دشت ما وارد شده، فقط می تواند خیانت محض باشد؛ تخریبی که بر آن رفته و می رود، هیچ قوم یا جوج و مأجوج و چنگیز مغول چنین بلایی بر جای دیگر نازل

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۲۵. شکوی الغریب، ص ۲.



نکرده است. اگر زمانی میلتن انگلیسی از کوهپایه‌های الوند به عنوان «بهشت باز - یافته» سخن گفته بود، اینک دریغ‌آمیز و سوگبار به واقع تنها می‌توان از آن «بهشت گمشده» یاد کرد. از اینرو، وقتی مؤلف «شکوه الوند» خواست که مقدمه‌ای بر آن دفتر بنویسم، مضمونی جز مرثیه یا «سوگ بر الوند» متبادر به ذهن نشد. دریغا که این کوه لُختِ بلند بالا دیگر آن «الوند» نیست؛ خدا را، الوند ما کجاست؟



نقوش «اوجی امام»

طرح از: مهندس جعفر علیزاده

## (ب). پیوست\*

I. «اوستا» قدیمترین اثری است که نام «الوند» در آن یاد شده است به گونه‌ی «ارونت»، یونانیها «اورونت» گفته‌اند؛ برای وجوه مختلف این نام و معانی آن، رش: برهان قاطع؛ ص ۳۳، ۵۸، ۶۶، ۶۷ ح، ۹۶، ۱۱۱، ۱۸۳، ۱۶۰، ۱۳۱۷، و نیز: ج ۵، ص ۶۱-۶۳. نام این کوه در اغلب متون جغرافیایی کهن و نو و نیز بعضی آثار ادبی یاد شده. فردوسی گوید:

«بهاران بدی او به ارونند دشت برین گونه چندی برو بر گذشت»  
در صحاح الفرس (نخجوانی) آمده: «اروند: دو معنی دارد، اول رود دجله را خوانند. فردوسی گفت:

«اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو ارونند را دجله خوان».  
دوم، کوه الوند است و برین موجب در اشعار عربی آمده است: فارقت ارونند لاطابت مراتعها...؛ سیوم، تجربه و آزمایش بود. الوند: به لام، کوه همدانست؛ شاعر گفت به زبان پهلوی:

«خیزه دایاکی زممان وی ته خوش نی کوه الوند و دامان وی ته خوش نی»  
(ص ۷۲-۷۳)

در ادبیات فارسی و نیز عربی، اشعار و عبارات بسیاری درباره الوند گفته آمده است، و از شاعران معاصر همدانی - و غیر همدانی نیز - «الوندیه»های چندی در دست است، که مجموع آنها خود «الوندنامه»ی مفصلی می شود. چنان که یاقوت حموی (سده ۷) اشارت کرده، گوید: «الوند... نام کوهی تابان و سرسبز و خرم است فراروی شهر همدان. مردم همدان، فراوان آن را در سخنها و ترانه‌ها و شعرهای خود یاد می کنند، و آنرا از باشکوه‌ترین مفخرتهای شهر خود می شمردند، و در غربت بسی بدان شوق و شور می ورزند...؛ عین القضاة عبدالله بن محمد میانجی [کشته ۵۲۵ هـ.ق] در پیام نامه‌ای به مردم همدان نوشته - آنگاه که زندانی بوده است - درباره آن می گوید:

کاش می دانستم که دگر بار دیده خواهد دید

فراز دو قلّه الوند کوه همدان را؟ ..... [الخ]

(\*) این بهر از گفتار به عنوان «یادداشت هایی درباره الوند کوه»، هم در پیوست مقاله علی جهانپور، در ماهنامه هنر و مردم، ش ۱۵۲ / خردادماه ۱۳۵۴ (ص ۵۶-۶۱) چاپ شده است.

شاعری از مردم همدان گفته است:  
 الوند و نسیم خوش آن را یاد کردم،  
 و دل خسته از فراق را گفتم:  
 خدا الوند و گلگشت جویبارانش را شاداب کناد!  
 و هم هر که بدان فرود آمد از کوچ کننده و درایستنده .....[الخ]  
 گویند: بیشتر آنها در کوهها از پایین آنهاست، بجز الوند که آبش از بالا و  
 سرچشمه‌هایش در قله‌هاست. یکی از شاعران ایشان، آنجا را بر بغداد برتری نهاده و  
 بدان شوق ورزیده و [از جمله] گفته است:  
 .....»

بغدادتان آیا بهارستان الوند را از یاد او برده است؟  
 هان! هر که بغداد را به الوند بازخريد، ورشکست شد.....[الخ]  
 محمدبن بشار همدانی، الوند را صفت کرده، گوید:  
 «سایه ات شاداب باد ای الوند کوهان!  
 اگرچه از تو، خویشان را در دوری و نژندی افکندیم...[الخ]  
 .....»

شعرهای مردم همدان درباره الوند و صفت کردن ایشان صفاگاههای آن را بسیار است،  
 و همین‌ها که یاد کردیم بسنده است» [معجم البلدان، چاپ وستنفلد، ج ۱، ص  
 ۲۲۵-۲۲۷].



II. «..آنگاه این آب، چون هنگامش بگذرد تا سال دیگر همان وقت بند می‌آید، و  
 هم از بیرون آمدن تا بند آمدنش یکروز کم و بیش نمی‌شود. همو، بیماران را- که از هر  
 سوی بدان روی می‌آرند- بهبودی بخش است. می‌گویند: هرگاه که مردمان بر سر آن  
 فزون می‌شوند، آن هم فزونی می‌یابد، و چون رو به کاستی نهند، آن نیز کاهش یابد.  
 محمدبن بشار همدانی...گوید:

«مردم آیا می‌دانند که مرا چه سان به رنج وا می‌داشتی بهر سالانه حج کردن تو؟  
 از دوستکامی آبت که از بیماریها گاهست که برهاند...» [معجم البلدان، ج ۱، ص  
 ۲۲۶].

III. توقفگاه «تخت نادر» در الوند کوه، تحقیقاً پس از شکست نادرشاه افشار از

«احمدپاشا» والی بغداد بوده، و به قول میرزا مهدی خان در سال ۱۱۴۵ ه‍.ق اتفاق افتاده، لیکن «سایکس» آن را در ذیل وقایع ۱۱۴۶ ه‍.ق / ۱۷۳۳ م یاد می‌کند و گوید: «دومین لشکر کشی نادر با محاصره بغداد شروع شد. مدافع این شهر احمدپاشا پس از آن که در میدان مغلوب شد، خود را آماده مقاومت ناامیدانه‌ای ساخت. اما وقتی یک ارتش زورمند ترک تحت فرماندهی توپال عثمان بدان طرف روانه شد، موقعیت کاملاً تغییر یافت. نادرشاه از روی نادانی نیروی خود را دو قسمت نمود، و دوازده هزار نفر برای تصرف سنگرهای بغداد باقی گذاشته، خود برای مواجهه با ترکها در کرکوک یا قیرکوک نزدیک سامره حرکت نمود؛ این نبرد یکی از شدیدترین جنگهایی بود، که تا آن وقت بین این دو ملت واقع شده بود. در اول ایرانیان موفق به شکست سواره نظام ترکها شدند، ولی فرار سواره نظام در ارکان پیاده نظام سخت و مهیب ترک خللی وارد نساخت، و پیشرفت بعدی آنها موقعیت را به حال اول برگردانید. نادر از یک عده از عربها انتظار کمک داشت، ولی آنها به یکی از جناح‌های ارتش او حمله کردند. به تدریج جنگ برضد ایرانیان پیش رفته، اسب پیشوای ایران دومرتبه تیر خورد و پرچمدار ایرانیان که خیال کرد نادر کشته شده فرار کرد، و همین جنگ را خاتمه داد، پس از هشت ساعت جنگ مایوسانه ارتش ایران قلع و قمع گردید. این اخبار به سرعت به بغداد رسید و در آنجا لشکر مجزای ایران هم نابود شد. ارتش اصلی ایران با چنان بی‌نظمی و حالت اختلال فرار می‌نمود، که تا وقتی به «همدان» - دویست میل دورتر از جبهه جنگ - نرسید، اصلاح و جمع‌آوری نشد.

وضعیت نادر بعد از این مصیبت و بلا باید نهایت درجه بحرانی و خطرناک شده باشد، ولی او بجای این که سربازانش را سرزنش کند، با تدارک و جبران تلفات و خسارات و دیگر وسائل ممکنه آنها را تشویق و تشجیع می‌نمود. شخصیت و شهرت نادر آنقدر فوق‌العاده بود که از تمام نواحی و اطراف ایران نفرات جدید و سربازان تازه نفس هجوم آورده، و او در مدتی کمتر از سه ماه بعد از آن شکست تباه‌کننده توانست بار دیگر خود را برای جنگ با یک ارتش قوی آماده سازد. [تاریخ ایران، تألیف سرپرسی سایکس، ترجمه سیدمحمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، علمی، ج ۲، ۱۳۳۵، ص ۳۹۰ - ۳۹۱].

ورود نادر به همدان در دوم ماه صفر بوده، و پس از تدارک نظامی کامل و پیوستن قوای فرا آمده از نواحی مملکت، به قول میرزا مهدی خان: «بعد از اجتماع سپاه منصور

و انتظام و اتساق امور، در بیست و دوم شهر ربیع الاول، بهم عنانی تأییدات سبحانی، با شوکت اسکندری و فرّ سلیمانی، به شوق ملاقات عثمان پاشا سرعسکر از بلده همدان، رایت افرازلوای کین جویی و مملکت ستانی شدند» [جهانگشای نادری، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱، ص ۲۰۷، ۲۱۰].

بی گمان «تخت نادر» در الوند کوه، یادگار همین مدت توقف نادر در آنجاست. انتخاب این محل، بار دیگر نشان دهنده نبوغ شگرف نظامی این سردار است. بیان دلایل و چگونگی این امر، خود داستان مفصل و دلکشی می شود، که بزودی در جایی خواهم نگاشت.

IV. «یکی از مردم همدان، سخنی آورده و گفته است: بر ابو عبدالله [امام] جعفر بن محمد صادق وارد شدم، به من گفت: از کجا هستی؟ گفتم ار کوهستان. گفت از کدام شهر؟ گفتم از همدان. گفت: کوه آنجا را که بدان «راوند» گویند می شناسی؟ گفتم: خدا مرا فدای تو کناد! فقط بدان اروند گویند. پس گفت: آری، اما این که در آن چشمه ای از چشمه های بهشت هست». گوید: مردم شهر، خود بدان آگاهند که همان چشمه ساری است که بر قلّه کوه است، و همانست که آبش در وقتی معلوم از اوقات سال بیرون می آید، سرچشمه اش از شکافی است در میان یک خرسنگ، و آن آبی خوش و سخت خنک است که اگر نوشنده - در هر شبانروز - صدپیمانه و یا بیشتر از آن بیاشامد، وی را سنگینی پدید نیاید، بلکه از آن سود جوید. در روایتی است: اگر صدپیمانه از آن نوشد سیراب نگردد...؛ باز همچنین، محمدبن بشّار، الوند را صفت کرده [از جمله] گوید:

«.....فراز الوند - پیشانی آن - ترا از آبی روان

- آب شده از برف - به جویبارانی خوش نوشانده،

بینی که روان، آب به پشت خرسنگهاست،

زیبایی سرچشمه ها نیک شده، سراب آنها رفته

چنان که گویی در آن آمیغی از بهشت است

که برای ساکنان آنجا «حیوان»<sup>\*</sup> اش می جوشد.

.....» [معجم البلدان].

\*. حیوان، نام آبی است که گویند در زمین بهشت می جوشد.



۷. در میان متون کهن، قدیمترین جایی که از «گنجنامه» یا «جنگنامه» و سنگ نبشته‌های الوند سخن رفته است، «اخبار البلدان» ابن فقیه همدانی است (مولف به سال ۲۹۰ ه‍.ق). اینک با مقابله نسخه چاپی آن (ویراسته «دخویه»، لیدن، ۱۳۰۲ ه‍.ق) و عکسی (از روی نسخه یگانه کتابخانه «آستان قدس» رضوی مشهد) گفتار او را در این باره به شرح زیر ترجمه می‌کنیم:

«... و در همدان، خرسنگی شگرف هست در جایی که بدان <sup>۱</sup>تینابر<sup>۱</sup> گویند، از دارنبهان<sup>۲</sup>، در دامنه کوه، که در آن دو طاقچه چهارگوشه - به اندازه هم - بالاتر از زمین کنده شده، و در هر طاقچه - چون هیأت لوحها - سه تخته ستون وارو در هر یک از آن لوحها بیست رده خط تراشیده شده است؛ و این، خط نگاشته‌یی است<sup>۳</sup> که بدان «کشتج»<sup>۴</sup> می‌گویند؛ و گویند: آنگاه که اسکندر از همدان می‌گذشت، این سنگ [نبشته] را بدید و به خواندن آن فرمان داد. پس خوانده شد و چنین بود:<sup>۵</sup>

«راستی، ترازوی ایزدی است که دادگری را برمدار آن نهاده است؛ و دروغ، پیمانه اهریمن است که ستم را برمدار آن گذارده؛ و هم این دو، در میان بندگان و شهرها یکدیگر را چاره‌گر و همبر و همسپارند. پس چون راستی بر دروغ برتری داده شود، دادگری بر ستم نیز برتر شود؛ و چون دروغ به راستی بگراید، ستم هم به دادگری گرایش یابد. زمین فروپوشیده از گناهان است؛ پس راست گویند، اگر به اندازه مویی باشد، زیرا که آن پرتوی است از فروغ ایزدی؛ و از دروغ بپرهیزید، اگر به اندازه مویی باشد، زیرا که آن وسیلتی است از وسیلتهای اهریمن؛ و بدان کس که راستان گفت، راست گویند، که از راستی، راستی زاید؛ و بدان کس که دروغتان گفت، دروغ مگویند،

۱. نسخه بدل: تینابر، ینابر؛ عکسی: تینابر / تینان بر.

۲. نسخه بدل: دادنبهان؛ عکسی: داذمهان.

۳. عکسی افزوده: که به آن نبشت خدایان [= نوشته خدایان/شاهان] گویند.

۴. درباره «کشتج / گشته» و «گشته دبیره»، رش: «سیک‌شناسی» بهار.

۵. در عکسی: گویند آنگاه که اسکندر از همدان می‌گذشت، این خرسنگ را نگریست و نیکی و بلندی و صافی آن را در دامنه آن کوه دریافت. فرمان داد آن دو طاقچه را در آن بکنند و آنچه بر آن نوشته است بنویسند. لیکن گروهی از دانشمندان آن سرزمین یاد کنند که از ساختن آن دو طاقچه و نگارش نوشته‌ها آگاهی ندارند، چه اینکه آنها قدیمی‌اند و اسکندر (هنگام گذر کردن... (الخ)) (برگ ۱۲۸).

که از دروغ، جز دروغ نخیزد؛ و هم این دو را، از سرشته‌ها و نهشته هاشان جولانگاه هاست. پس ای فرزندگان! راست کارانی باشید، که دهانهایتان از فروغ پُر شود، نه دروغ کارانی که نفرین بر زبانهایتان چیره باشد. و من، چندان که سخن از ایزد آغاز کرده و بدان راستکار بوده‌ام، بر روی آب راه رفتم؛ و چون از اهریمن آغاز سخن کرده و بدان دروغ کار بوده‌ام، در ستمگری فرو افتادم. آنگاه توبت خود را از آن دروغها، با همین پند در این تخته سنگ بگذاردم، تا که پندنیوشی از آن اندرز یابد. پس این حکمت گویا را از این لخت سنگ گنگ بپذیرید!».

«من<sup>۱</sup>، و عبدالله بن محمد بن زنجویه بن مهران - که از دهقانان بلند پایه همدان، و از خداوندگاران «سارو» و ارگ آنست - همداستان شدیم، و من خبر اسکندر را برای او خواندم، آنگاه وی این [چکامه] را - که از خود اوست - برخواند:

«بس است ترا باده و پریان سیمین تن!  
 که با آن سپید مویی، دیگر بهانه‌ات نمانده.  
 پیش رَسِ مرگ، پیری است، پس [فروهل]!  
 که تو از کام‌گیری، رانده و وامانده‌ای.  
 چه بسیار پند که تراست ای خردمند!  
 اگر ت بیم سودی نکرد، هم ببایدت بیمناکی.  
 در دامن «الوند» ما، بر تخت سنگی ستر  
 از روزگار شاپور نبشته‌ای است:  
 «که راستی، ترازوی داداری است که  
 (از پی دشواری، آسانی بیاورد)<sup>۲</sup>.  
 و دروغ پیمانۀ (گجسته‌ای) است که  
 از جایگاه (پریان سیمین تن)<sup>۳</sup> (بیرونمان راند)<sup>۴</sup>.

۱. مقصود از «من»، چنانچه بنا را بر متن چاپی بگذاریم، خود مؤلف - یعنی «احمد بن محمد بن اسحاق فقیه» - خواهد بود؛ لکن با تطبیقی که به استعجال میان چاپی و خطی نموده‌ام - که البته نیاز به دقت و بازبینی بیشتر است - گویا بایستی او را مختصرکننده و محرر کتاب (در سده ۶) بشمار آورد نه «ابن فقیه».

۲. آیه‌های ۵ و ۶ سوره «انشراح / ۹۴» در این پاره، درج و حل شده است.

۳. مقصود: بهشت است، و مأخوذ از مضمون برخی آیه‌های سوره‌های ۴۴ و ۵۲ و ۵۵ و ۵۶.

۴. مقصود: شیطان (= گجسته = لعین) است که آدم و حوا را لغزند و از بهشت راند، پس مضمون آیه ۳۶

ای گویا به راستی! براستی که  
 دهانت از فروغ پرشده است،  
 و تو ای گواه بر دروغ! مانا که  
 در مغاک پرتگاهان فروفتاده‌ای.  
 همان که سخن از ایزد آغاز کردم،  
 با رفتن برپایاب خیزاب شکن  
 دیری بر روی آب پاییدم و دریا  
 و خیزاب، همه در فرمان من فرمانبر.  
 و چون از اهریمن، سخنی براندم  
 روزم همه در تیرگی دیجور بسرآمد.  
 ترا همین، که من در این سنگ سخت  
 پشیمانی پند گویم، از دروغ باز داراد!  
 بپذیر این حکمت را از سنگی لخت،  
 که تا دمیدن «صور» بجا خواهد ماند».

یکی از دانایان گفته است: چنین دریافتیم که مردمان پیش از ما، تنومندتر بودند؛ و از پیکرهاشان درشت‌تر، بردباری ایشان؛ و هم نیرومندتر بودند، و از نیرویشان سخت‌تر، آزمودگیشان؛ و نیز دیرزی‌تر بودند، که از زندگی‌شان دیرپای‌تر، آزمایش ایشان در کارها و آگاهی یافتن بر آنها بود. دیندار ایشان در کار دین، به دانش و کنش سرآمدتر از ما بود، هم بدینسان بود دنیاوارشان؛ و چنین یافتیم که آنان، بدانچه از دانشها اختصاص می‌یافتند، خورسند نمی‌شدند، مگر آنکه ما را نیز در آنچه از دانشهای پیشین و پسین سزاوار یافته‌اند، با خود هنباز کنند. پس نبشته‌های ماندنی از آنها نگاشته‌اند. غم خوارگی آنان در این باره، همین بس که مردی از ایشان که دری از حکمت به رویش گشوده می‌شد، هرچند که در شهر غیرومی خود می‌بود، باز آن را به خرسنگی سخت می‌نوشت. برای آنکه از آن حکمت بدو رشک برند، برای آنکه اگر آن حکمت بر پسینیان به خطا و یا از میان رود، ناپسندیده است. پس نبشته‌های ماندنی از دانش‌ها نگاشته‌اند، و هنرآفرینه‌های ایشان در این باره، چونان هنر ساخته‌های پدری



است مهربان برای فرزند دلبندهش. هم ایشان بنیادهای نامی و جایگاههای سرشناس استوار کرده‌اند، که سزاست هماره بر تارک روزگار به جای مانده، از فرسایش بدور باشد.

در این باره چنان که، نگارش‌ها کرده‌اند، چنان که برگنبد عُمَدان<sup>۱</sup>، و بر ستون مارد<sup>۲</sup> و بر پایه مشقَر<sup>۳</sup> و بر ابلق فرد<sup>۴</sup> و بر [ستونی در میان] نیل - در مصر، و بر درکشت رها و بر دروازه قیروان و بر دروازه سمرقند، و بر آن سنگ در «تینابر»<sup>۵</sup> همدان نبشته‌ها کرده‌اند.

۱. در متن، عمدان، از جمله به معنای: ستونها و افراخته‌ها؛ لیکن «عُمَدان» نام کوشکی ویران شده در یمن است.

۲. مارد، به معنای: سرکش، نام دژی است در «دومة الجندل».

۳. مشقَر، نام دژ و جایی است

۴. ابلق فرد، ارکی است از سموئیل بن عادیا یهودی، که از سنگهای سپید و سیاه ساخته شده است، و در مثل است که: «سرکشی کرد «مارد» وارج یافت «ابلق» (اقرَب المَوارِد).

۵. نسخه بدل: تینابر، ببنایه، سابه.



## بافت کهن شهر\*

به یاد:

شادروان محمد بهنامجو

(شهردار همدان)

شهر همدان مرکز استان همدان، واقع در دامنه الوندکوه با وسعت ۵۳/۵ کیلومتر مربع، نهاده بر دشتی به بلندی ۱۸۱۳ متر از سطح دریا، قدمت جایگاه کنونی آن بر حسب آثار تمدن‌های ماقبل تاریخی موجود در منطقه (از هزاره سوم ق.م.) چنان است که دستکم بایستی از حدود ۵۰۰۰ سال پیش به نوعی مسکون شده باشد. رودکهای «الوسگرد» (دره مرادیگ) و «زربار» (عباس‌آباد) که امروزه به طور سرپوشیده از میانگاه و کناره غربی شهر می‌گذرند، قدیماً همچون خندقی طبیعی «دهدژ» نخستینه کاسیان (تپه «پيسا») و «ارک» شاهی مادان (تپه «هگمتانه») را در بر می‌گرفته‌اند. برجسته‌ترین سیماهای جایگاه نگاری (توپوگرافیک) همدان چهارتپه است، که از لحاظ ریخت‌شناسی (مورفولوژیک) تقریباً یک قطاع هلالی یا همچون چهار رأس دوزنقه‌ای باریک می‌نمایند، اینک قسمت عمده شهر همدان را در بر گرفته، وتر هلال یا قاعده أطول دوزنقه شکل موازی با الوندکوه از شمال غربی به جنوب شرقی امتداد یافته است. آن تپه‌ها هم به ترتیب از شمال‌غربی عبارتند از:

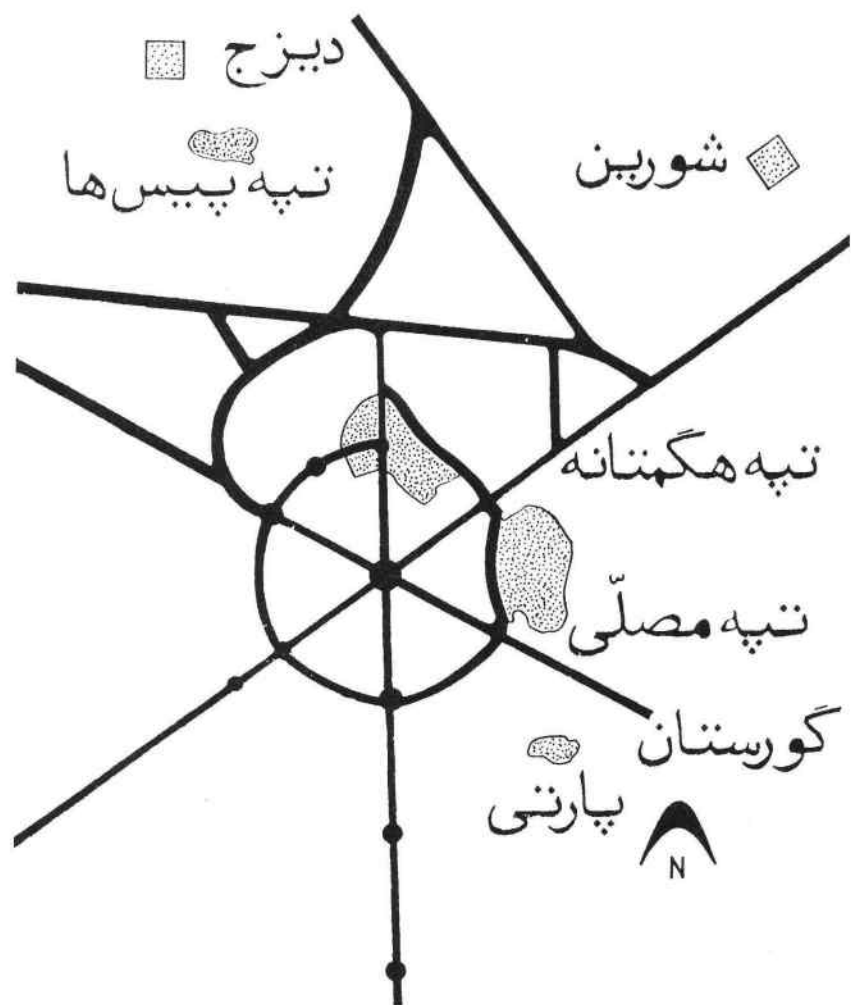
(۱) تپه پيسا، که کهن‌ترین جایگاه نشیمنی و اصلاً شهر باستانی همدان آنجا بوده، اکنون دهکده حصار «دزه» (یعنی همان «دهدژ») برکنار آن افتاده است. رودک «زربار»

---

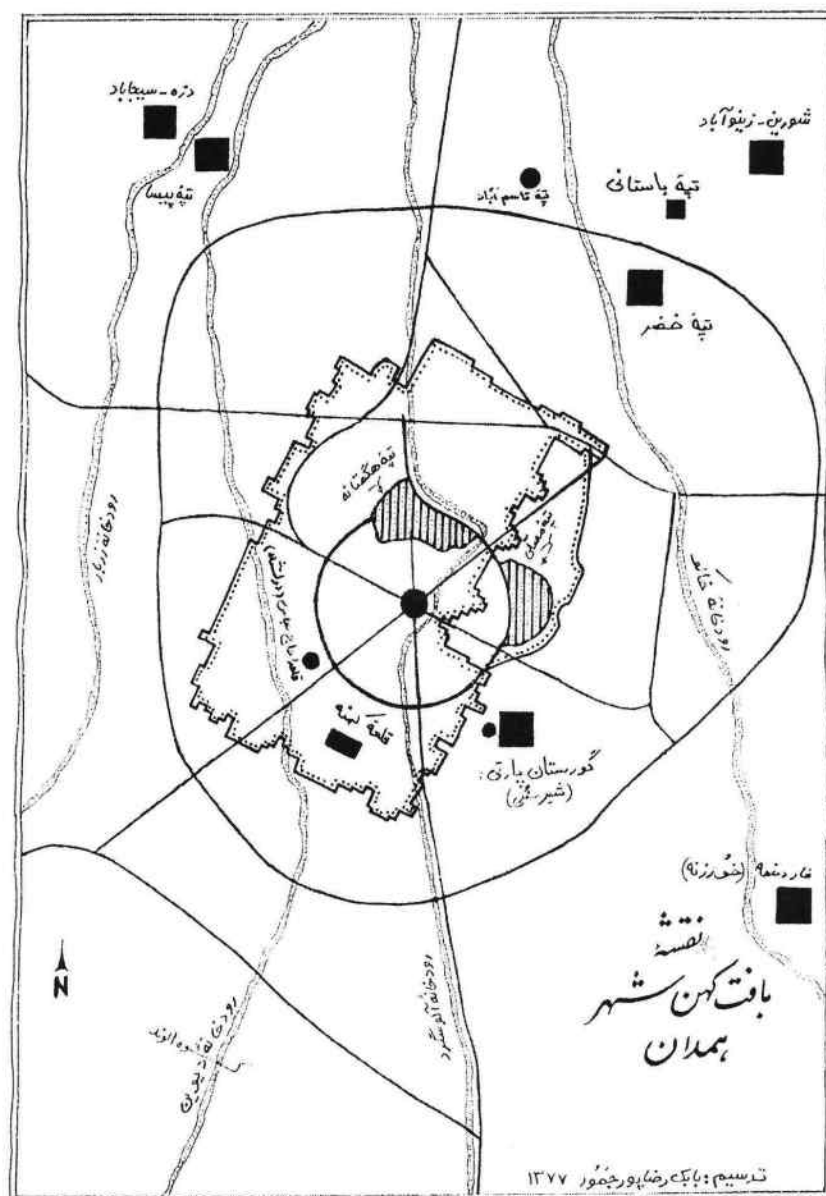
\*. این گفتار به دومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران (اسفند ۱۳۷۷) ارائه گردیده، که هم در مجموعه مقالات آن (سازمان میراث فرهنگی کشور)، تهران، ۱۳۸۰، ج (ص) چاپ شده است.

پیشگفته که از درّه گنجنامه سرچشمه می‌گیرد و امروزه به نام «عباس آباد» مشهور است، تپه پیسا را دُور می‌زند و دقیقاً به مثابتِ خندق طبیعی پیرامون دهدژ باستانی از میان دو بخش آن تپه بزرگ - یعنی به اصطلاح قدیم - کهندژ و شارسانه راه به تالاب سیمینه رود (قره چای) می‌برد. (۲) تپه هگمتانه - که بسیار مشهور است - به فاصله دو کیلومتری در شمال غربی تپه پیسای مذکور، قلاع و قصور دوران مادی و هخامنشی در آن جایگه است و امروزه تحت حفّاری علمی قرار گرفته، رودک «الوسگرد» پیشگفته که از دره مرادیگ (الوسجرد/ولاشگرد قدیم) سرچشمه می‌گیرد، درست هم بمانند آنچه درمورد تپه پیسا گفته شد، تپه هگمتانه یا سرقلعه را دُور می‌زند و دقیقاً به مثابت خندق طبیعی پیرامون ارک باستانی در واقع از میانگاه دو تپه هگمتانه و مصلّا می‌گذرد و به همان تالاب سیمینه رود (قره چای) می‌پیوندد.

(۳) تپه مصلّا در نقطه رأس شمال شرقی هلال مزبور، واقع در سمت راست رودک الوسگرد که در سمت چپ آن تپه هگمتانه پیشگفته قرار گرفته، یک تپه طبیعی صخره‌ای به بلندی ۸۰/ متر که تا عهد اخیر بقایای قلعه‌ای مخروبه (توسط آقامحمدخان قاجار) و برجهای دیده بانی بر بالای آن، حدسهای چندی را از طرف باستان شناسان موجب شده است: یکم این که ارک مادی موصوف هرودوت که دیاکو ساخته بر روی آن قرار داشته - یعنی - کاخ هگمتانه آنجا بوده - چون ته ستونها و ستون پایه‌های چندی در دامنه آن پیدا شده؛ دوم این که معبد آناهیتای مشهور همدان بر روی آن قرار داشته - زیرا - اسم «مصلّا» (=نمازگاه) خود موهم بدین نظر باشد؛ و سوم این که بقایای قلعه مستطیل شکل و برجهای روی تپه همانا از عهد پارسی (حدود قرن یکم میلادی) بوده، ظاهراً این فرض حسب قرائن معین به حقیقت نزدیکتر باشد. (۴) تپه سنگشیر، به فاصله یک کیلومتری از تپه مصلّا و در نقطه جنوب شرقی شهر، که گورستان پارسی معروف در آنجا کشف شده؛ بر بالای آن تندیس شیرسنگی یونانی ساخت عهد اسکندر قرار دارد و قدیم آنجا را محله «درب الاسد» می‌گفتند که دروازه شرقی شهر بر شاهراه خراسان در آنجا مشهور به «باب الاسد» بوده است. هم از سمت شرقی تپه سنگشیر رودک «خاکو» تقریباً به مانند آنچه درمورد دو تپه دیگر گفته شد، آن را دُور می‌زد و البته با فاصله زیادتری از تپه مصلّا سرانجام به همان تالاب سیمینه رود می‌پیوندند. [تصویر شماره ۱].



تصویر شماره ۱



تصویر شماره ۲

اینک بر حسب ترتب تاریخی اما به همان ترتیب پیشگفته درمورد تپه‌های چهارگانه ساختاری بافت شهری همدان، تپه پیسای حصار «دزه» (ش ۱) که ما آن را «کاسی شهر» می‌نامیم - یعنی - همان دهدژ نخستینه همدان که آشوریان «کارکاشی» (=ماندگاه کاسیان) و یونانیان «اکسایه» (Akessaia) گفته‌اند، در زبان مادی «هنگه کاسیه» (=مجمع کاسیان) که تدریجاً به صورت «همه کسی» درآمده، مادام که جایگاه باستانشناسی آن کاوش و پژوهش علمی نشود، ارائه طرح بنا و گرتۀ بافت آن امکان ندارد. تنها می‌توان به دلایل نامجای‌شناسی (توپونیمی) بر حسب قواعد فقه‌اللغه، قریۀ «سیج‌آباد» را که نام دیگر همان حصار «دزه» (دیزج) چسبیده به تپه پیساست، تقریباً با اطمینان علمی صورت فرگشته اسم «پیشی یاوادا» دانست، که هم در زبان مادی و هم در پارسی باستان به معنای «قلعۀ کتابات» می‌باشد؛ به دیگر سخن همان بنای مشهور «مرکز اسناد» هگمتانه که حسب اشارت تورات یهودان در خصوص «بیت گینزایه» (=بیت الأسفار)‌های بابل و شوش راجع به ثبت وقایع و ضبط اسناد در «گنج‌خانه»‌های شاهی یا «خانه کتاب» دینی و «بایگانی»‌های دولتی، مرکز اسناد (=سیف‌دوکرنیآ) در «بیرتا» (=قصر) آحمتا (= هگمتانه) مادستان، همانند «عقرا» بابلی (= قصر / قلعۀ) که در فارسی میانه «دژنبشت» گفته‌اند؛ به نظر ما «پیشی یاوادا» در تداول قرون و اعصار به صورت «سیج‌آباد» درآمده (-یعنی «قلعۀ کتابات») که به احتمال قریب به یقین کتابخانه و گنج‌خانه دینی - دولتی دوران باستان یا «دژنبشت» هگمتانه همین «دزه» کنونی همدان می‌باشد، این نظریه اخیراً با پیدا شدن پوست نبشته‌های آرامی از همانجا بیش از پیش قوت می‌یابد.

اما «مادی» شهر همدان که عموماً آن را همان بنای «هنگه‌ماتیۀ / هنگمتان / هگمتانه» (=مجمع‌مادان) یا شهر «اکباتان» (به یونانی) حسب روایت «هرودوت» (۱/ ۹۸) می‌دانند، که سردودمان شاهان «ماد» دیوکس / دیاکو (۷۲۷-۶۷۵ ق.م) ساخته است؛ طرحی دایره‌سان با هفت باروی هم مرکز داشته (همچون «کنگدژ»‌های بابلی نمودار طبقات هفتگانه آسمان) که ارک شاهی در میانگاه آن افراشته بوده است. در خصوص مادی شهر یا کاخ هفت باروی هگمتانه آراء مختلفی ابراز شده؛ اولاً این که مادی شهر - یا کویهای مردم نشین - همان تپه پیسای پیشگفته (ش ۱) بوده، منتها کاخ شاهان در جایگاه تپه هگمتانه (ش ۲) قرار داشته؛ ثانیاً کاخ هگمتانه دیاکویی بر روی تپه مصلاً (ش ۳) ساخته آمده، چنان که هرودوت عرصه آن را «تپه طبعی» مناسبی یاد کرده و

هم این که شماری پاره ستونهای سنگی از دامنه تپه مزبور پیدا شده است؛ ثالثاً کاخ و ارک هگمتانه مادی (دیاکوبی) را همین تپه معروف هگمتانه کنونی دانسته‌اند، که البته حقّار آنجا تا این زمان نظر قطعی در خصوص شالوده بنایی یا بافت معماری «مادی» الاصل ابراز نکرده (الّا این که آنجا را پس از «العمارنه» مصر (سده ۱۳ ق.م) دومین شهر با طرح و نقشه قبلی می‌داند و هم این که مشابه با «گودین تپه» کنگاور و حصار آن شبیه به تپه «حسنلو» نقده است) و تنها از اشارات وی راجع به آثار معماری مکشوفه که حصار خشتی شهر بین برجها حالت انحنایی دارد، شاید بتوان تصویری مه آلود از حصار دایره‌سان بیرونی - که هرودوت یاد نموده - پیدا کرد. اما این که «پلی بیوس» اساساً ارک مادان را در دامنه الوند کوه بدون «حصار» وصف نموده، نباید حمل بر دروغبرداری هرودوت کرد و نتیجه گرفت که لابد قضیه «بارو» ها حقیقت نداشته است؛ بلکه باید گفت که بر طبق گزارش مورخان یونانی، دیوارهای شهرشاهی هگمتانه را اسکندر مقدونی ویران کرد؛ فلذا توصیف پلی بیوس پس از آن ناظر به وقتی است که دیگر حصار و بارویی نمایان نبوده است.

«پارسی» شهر همدان در عصر هخامنشی که پایتخت تابستانی بوده، ارک «دارای» آنجا (قلعه داراب/تپه هگمتانه) را داریوش یکم همزمان با کاخ «تخت جمشید» و همانند و همگون با آن، حوالی سال ۵۱۵ ق.م ساخته یا بازسازی و بهسازی نموده است. پس از او هم ابنیه «هگمتانه» مشمول تکمیل و توسعه گردید، از جمله کاخ «آبدانه» (=ایوان) مشهوری که اردشیر (دوم) مینون (۴۰۵-۳۵۹ ق.م) بنا کرد؛ مشهورتر همانا معبد «ناهید» است که بعدها (در دوران اسلامی) «اسپیددژ» یا «شهرستان» و «کوشک سفید» (سده ۹ ه.ق) نام یافت، گمان ما بر آن است که «کلیسای» کنونی مسیحیان (در ضلع جنوبشرقی تپه هگمتانه) بر آطلال همان معبد بنا شده باشد. اما در خصوص «داراشهر» همدان بنا به روایات مورخان قدیم، همان قلعه باشد که داریوش (سوم) کودومانوس (۳۳۶-۳۳۱ ق.م) به قصد تقویت و تأمین مواضع دفاعی در برابر تهاجم اسکندر مقدونی با استحکامات جدید بازسازی کرد؛ ظاهراً همان بنای معروف «سارو» مذکور در دوران اسلامی، که گویند سیصد نهانگاه در آن و هشت دروازه آهنین بر شهر و جز اینها بساخت؛ بی‌گمان بافت‌های معماری منظم که از شهر نظامی هگمتانه (هخامنشی) پدیدار گشته (۱۳۷۵ ش) روایات مزبور را کمابیش تأیید می‌کند. توصیف «پلی بیوس» هم (ک ۱۰، ف ۲۷، ب ۱-۱۳) از هگمتانه شاهی در عهد



سلوکی (ح ۲۱۰ ق.م) - چنان که اشاره رفت - در واقع بازگرد به عصر هخامنشی است، این که محیط کاخ شگفت‌انگیز آنجا در پایین ارک حدود هفت «استاد» (۱۴۰۰ متر) بوده؛ هنوز در آن زمان ستونهای کاخ پوشیده از طلا می‌بود، شمار بسیاری از آجرهای سیمین روکش در آنجا انباشته شده، هنوز شماری از آجرهای زرین در معبد باقی بود؛ و با همین زر و سیم‌ها بود که برای پادشاه «آنتیوخوس» سکه‌هایی به ارزش چهارهزار تالان (= ۴/۷۳۰/۰۰۰ دلار) ضرب کردند. اما این که کاخ و ارک هگمتانه بدون حصار و دیوار بوده، چنان که گذشت، سبب آن بوده است که اسکندر مقدونی در بازگشت از مشرق (سال ۳۲۳ ق.م) چون هنگام برگزاری جشن پیروزی هایش در هگمتانه، دوست و سردار گرامی‌اش «هفائستون» ناگهان درگذشت، از فرط خشم و غم دستور داد که دیوارها و باروهای آنجا و ساختمان مدرسه پزشکی را ویران کردند. این نکته هم قابل ذکر است که تدریجاً با ویران شدن کاخها و ساختمانهای هگمتانه یا «ساروی» کهن (طی دو هزار سال) بسیاری از پاره ستونها و سنگهای بنای آنجا در ابنیه مسکونی محلات شهر و به ویژه در سنگ چین دیواره‌های رودخانه الوسجرد بکار رفته است.

باری، روایات قدیم حاکی است که همدان بزرگترین شهر کوهستان بوده، چنان که سه (چهار) فرسنگ درازنایی آن از دامنه کوه الوند بود تا دهکده‌ای که بدان «زینوآباد» گویند، رسته زرگران در «سیج‌آباد» بود که کوشک ویرانه آنجا همانا گنجینه‌ها و مالها در آن باشد؛ و رسته پارچه فروشان هم دیهی بوده که بدان «بریشقان» گویند. اینک توان گفت که دهکده «زینوآباد» همدان به معنای «زرادخانه» (= مکان اسلحه) شاید همان قریه «شورین» یا حوالی و قریب به آنجا در سمت شمال شرقی شهر باشد. اما دهکده «سیج‌آباد» (در سمت غربی «تپه پیسای» مذکور) بایستی همان حصار «دزه» کنونی باشد، که گذشت همانا مرکز اسناد هگمتانه یا «بیت گینزایه» (= گنج خانه) و «دژنشت» مشهور بوده، که اسم اصلی آن در زبان مادی یا پارسی باستان «پیشی یاوادا» می‌باشد. جایگاه دهکده «بریشقان» مذکور هم احتمالاً بایستی «پرجان» (بین جورقان و دهپازکنونی) بوده باشد که زندان جدید شهر در آنجا ساخته آمده است. از مجموع مراتب فوق بر می‌آید که طرح شهری همدان باستان «مدائن» گونه بوده، نیز آنچه درباره تفرق معابد و قلاع و قصور و مساکن پیرامون آنجا می‌دانیم؛ و بر حسب اطلاعات جغرافیایی که از دوران اسلامی درباره پراکندگی و ناپیوستگی کوی‌ها و برزنها و

راسته‌های شهر به دست می‌آید، شاید بتوان نتیجه گرفت که همدان هم از دیرباز مجتمع «مدینه‌های» دور از هم بوده است. اما نظر به دایره‌سان بودن بنای «سارو» (هگمتانه) در میانگاه آنها، گفته‌اند که چنین گرته‌ای در بنای شهرهای حرّان (ترکیه) و دارابگرد (فارس) هم بکار رفت؛ حتی شهرهای «تیسفون» مدائن و «بغداد» عباسی - که از نمونه‌های شهرسازی منظم‌مانده - بر هیأت هگمتانه بنا شده‌اند.

همدان در دوران اسلامی چنان که جغرافی دانان سده ۴ ه‍.ق وصف نموده‌اند، شهری بزرگ و بازسازی شده به مساحت یک فرسنگ در یک فرسنگ (= ۳۵ کیلومتر مربع) دارای برج و بارو و شهرستان (ربض) با چهار دروازه آهنی، خانه‌های گلین و چشمه‌ها و جویها و باغهای بسیار، که بنای عتیق (-ارک هگمتانه / سارو) در میانگاه شهر روی به ویرانی نهاده، مسجد جامع آنجا هم در میانه سه راستا بازار بر شالوده ساختمانی (معبدی) کهن استوار بوده است. گویند که وجود «چهار سوق» در بازارهای اسلامی و «قیصریه» ها نزدیک مساجد، دارای بُنمایه و نمونه‌های بیزانسی یا انگاره رومی است که با گرته‌های ساختمانی ایرانی ترکیب شده است. همدان طی سده ششم ه‍.ق پایتخت سلاجقه عراق عجم بود، که طبعاً مشمول توسعه مدنی با ایجاد کویها و برزن‌های جدید، احداث قلاع و قصور چندی همبر با عمارات و معابر نو، نیز دارای مساجد و مقابر دیگر گردید. اما آن همه بر اثر تازش مغولان (در سالهای ۶۱۸ و ۶۲۱ ه‍.ق) ویران شد، ناچار شهرکی در حومه شمالی آنجا به نام «همدان نو» پا گرفت. در عهد ایلخانان این شهر تا حدی اهمیت سابق را بازیافت، که با استقرار حکومت صفویان در آنجا (۹۰۸ ه‍.ق) یک چند روتق گذشته به آنجا بازگشت، ولی همواره در معرض تجاوز و تهاجم عساکر عثمانی بود.

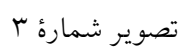
اولیاء چلبی که در سال ۱۰۶۵ ه‍.ق از همدان دیدار کرده، گوید که در زبان یونانی آنجا را «دارینه» (-یعنی «تختگاه دارا») می‌نامند؛ پیرامون شهر را خندقی فراگرفته که زیاد عمیق نیست، چه باروهای بلند آنجا این امر را جبران می‌کند؛ چهار دروازه شهر عبارتند از: دروازه قم، دروازه بیستون، دروازه درگزین، و دروازه بغداد؛ چندین «کلیسا» در آن وجود دارد، که از جمله «نوشروانک» بسیار باشکوه و از آن رومی (کرملی) هاست؛ و از عمارت‌های شهر یکی «شاه جهان» و دیگر «شاه خدا بنده»، مزارهای مشهور هم دارد؛ و همدان شهری بازرگانی است، که از سند و هند و روم و عرب و عجم بدانجا روی می‌آورند. هم چنین از مطاوی وقفنامه مدرسه بزرگ (زنگنه) همدان که از

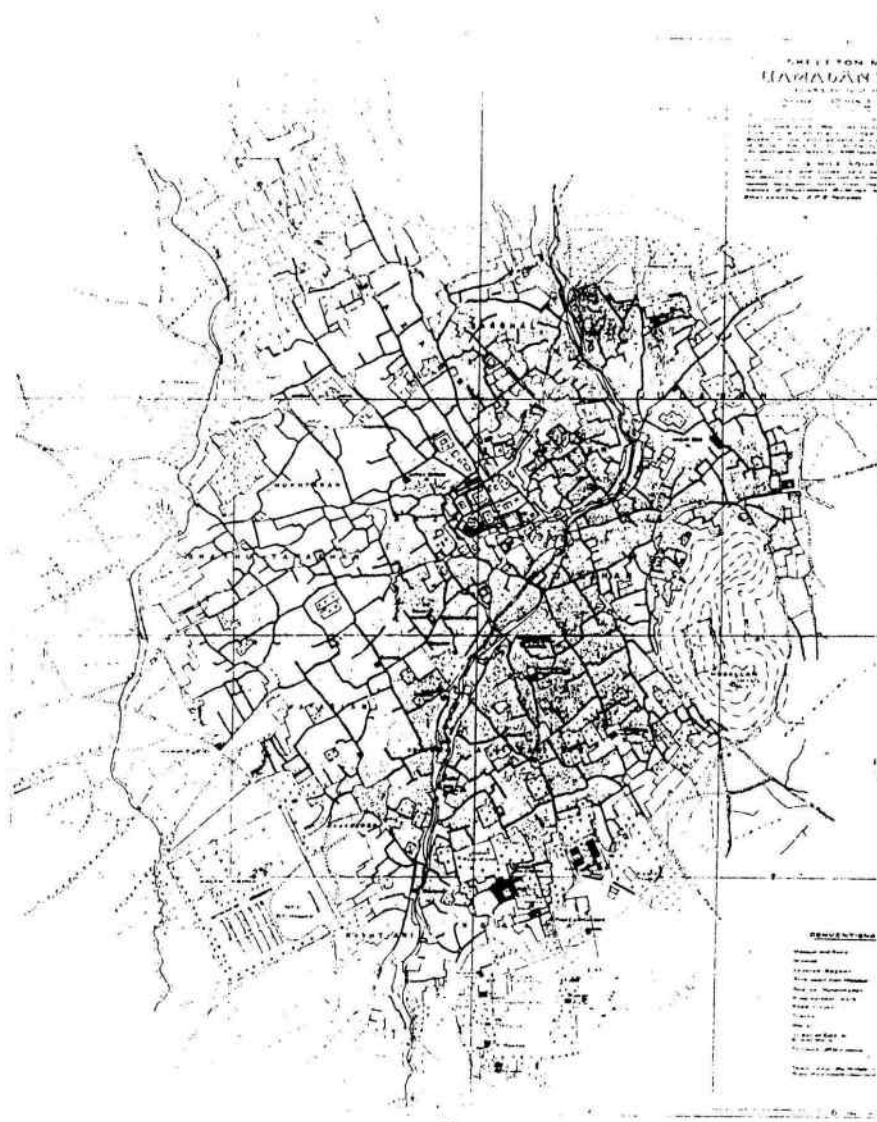
موقوفات شیخ علی خان زنگنه وزیر شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ه‍.ق) بوده، اسامی برخی از راستا بازارها مانند «لوفان، سراجان، عطاران» و جز اینها، نیز اسامی میادین مانند «میدان بزرگ، میدان میرزا کمال، میدان شاه قدیم و میدان آهنگران» دانسته می‌آید؛ ولی اینک مکان یابی آنها در بافت نوین شهر متعذر است. اصولاً تطبیق محلات و محوطات، قلاع و اماکن عمومی و جز اینها - که اسامی آنها کمابیش در متون قدیم برجای مانده - با مواضع امروزی و تفصیلات نامجای‌شناسی خود مستلزم رساله‌ای حده‌ای است، که عجله با موضوع گفتار حاضر چندان ربطی ندارد.

باری، پس از ویرانگری عثمانیها خصوصاً در سال ۱۱۳۶ ه‍.ق، آقامحمدخان قاجار که در سال ۱۲۰۵ ه‍.ق همدان را تسخیر نمود، قلعه قدیمی (پیشگفته) واقع بر «تپه مصلای» (مذکور) را هم ویران ساخت. از اینرو یک دهه پس از آن (حدود ۱۸۰۱ م) هالینگبری بافت ساختاری شهر را بسیار «نامنظم»، با کوچه‌های بسیار «تنگ پیچ‌پیچ» و کثیف، خانه‌های گلین و آجری (حدود ۱۰/۰۰۰ واحد) در ردیف‌های بسیار «نامرتب»، اما بازارهای سرپوشیده بهتری با صنعت «چرم» بی‌نظیری به وصف آورده است. شیروانی صوفی سیاح (حدود ۱۲۵۰ ه‍.ق) شمارخانه‌های همدان را ۱۲/۰۰۰ باب، با ۱۸۰۰ چشمه روان در کویها و خانه‌ها؛ و نواحی معموره و مزارات مشهوره یاد کرده است. در اوایل سده بیستم (م) ویلیامز جکسن تصویر دقیقی از همدان به دست داده [تصویر شماره ۲]، این که شهر تقریباً به شکل متوازی الاضلاع از شمال به جنوب امتداد دارد، تپه یا «دژ-تپه» مصلی در قسمت شرقی شهر، ظاهراً ارک باستانی بر روی آن قرار داشته؛ کوچه‌های پرپیچ و خم و پس‌کوچه‌های کثیف، با گورستان مسلمانان که در قلب شهر جای گرفته است [تصویر شماره ۳]. از نظر اداری، همدان به چهار ناحیه مجزا یا برزن «کدخدانشین» تقسیم می‌شود، که هر یک را کدخدایی (کلانتر) جداگانه است؛ و کدخدایان (کلانتران) که شغل ایشان موروثی است، در برابر حاکم شهر مسؤول‌اند. به لحاظ رونق تجارت در این شهر و کاروانسراهای بسیار (حدود ۱۰۰ واحد) همدان را بازرگانان اروپایی «انبار ایران» می‌نامند.

اندیشه دگرگونی در بافت قدیمی شهر، با احداث میادین و شوارع بر حسب اصول شهرسازی جدید، هم از بدو انقلاب مشروطه در ایران (۱۳۲۴ ه‍.ق) و برپایی انجمن ولایتی «مجلس فوائد عامه» همدان، خصوصاً تأسیس «بلدیه» (=شهرداری) در آن شهر پیدا شد (۱۳۲۷ ه‍.ق). نخستین کار، تعریض خیابان بین‌النهرین بر کناره رودخانه

«الوسگرد» (دَرّه مرادیگ) به موازات خیابان «بوعلی» کنونی تا اوّل بازار؛ و اقدام بعدی هم تعریض و تسطیح کوچه‌ها از دروازه قزوین تا راستا بازار بود (۱۳۳۲ ه‍.ق) که کالسکه می‌توانست عبور کند؛ آنگاه در پی تخصیص مالیات نواقل به «بلدیه»، خیابان مزبور به صورت «شوسه» درآمد. طیّ سالهای جنگ یکم جهانی (۱۹۱۴-) که همدان پیاپی به اشغال قوای روس و عثمانی و انگلیس درآمد، تسطیح معابر شهری و شوسه کردن راهها خصوصاً کمربندی شهر مورد توجه قرار گرفت. باید گفت که جاده شوسه قزوین به همدان را روسها کشیدند؛ و جاده شوسه غرب و جنوب به همدان را انگلیسیها - که هم اینان طیّ جنگ دوم جهانی (۱۹۴۲-) آنها را آسفالته کردند. نخستین «شوسه فلکی» (=خیابان کمربندی) «ماشین رو» را هم انگلیسیان صرفاً حسب مقاصد راهبردی از دروازه کرمانشاه تا دروازه تهران (چاپارخانه) به دَوْر شهر کشیدند (۱۹۱۷-۱۹۱۸ م) و هم آن را تا فرودگاه کنونی - که از کارهای ایشان بود - ادامه دادند. در زمان ریاست شهرداری فرید الدوله گلگون (ح ۱۲۵۶ - ۱۳۱۶ ش) مجاهد مشروطه همدان، اندیشه نقشه‌کشی اصولی و کارشناسی در شهرسازی قوّت گرفت؛ وی معتقد بود که برای همدان باید دو نقشه «قدیم» و «جدید» داشت، پیش بینی‌های دیگر هم برای تأسیس و توسعه مدنی و صنعتی نموده بود. بر این پایه، در سال ۱۳۰۷ ش یک مهندس آلمانی به نام «کارل فریش» نقشه یا طرح جامع و جالب شهرسازی نوین همدان را چنین ترسیم کرد، که میدان مرکزی (کنونی) با دایره‌ای به شعاع ۸۰ متر و شش خیابان به عرض ۳۰ متر با فواصل مساوی (۶۰ درجه) از آن در شش جهت انشعاب یافته؛ تمام شبکه‌بندی معابر شهری و ارتباطات اصلی به صورت شعاعی و حلقوی معطوف به همان میدان می‌باشد، فلذا تپّه هگمتانه در خیابان اکباتان (سرقله) به دو قسمت، و بازار کهن شهر سه قسمت گردید. کار ساختن میدان و سه خیابان شعاعی طیّ سالهای ۱۳۰۹-۱۳۱۶ و سه خیابان دیگر در سالهای ۱۳۳۵-۱۳۳۷ ش بفرجام رسید، کار خیابان کمربندی دوم هم موازی با دایره میدان مرکزی شهر از همان تاریخ آغاز شد. [تصویر شماره ۴].





تصویر شماره ۴

گویند که چنین طرحی به سبک «بروک» معمول در اروپا و گویا با توجه به میدان «مونخ» بوده است؛ ولی ما معتقدیم که آن مهندس آلمانی قطعاً طرح دایره سان و افلاک واره هگمتانه باستان را (با شش بارو و کاخ مرکزی) مدنظر داشته، بسا که هم از طرحهای شهری دایره‌ای «مدائن» و «بغداد» به سبک آنجا آگاه بوده، بدین سان هویت معماری باستانی همدان را در «عرصه» شهر بدان بازگردانده است [تصویر شماره ۵].

باری، ساخت و بافت کنونی شهر همدان، طی شصت سال اخیر فرگشتی یافته و شکل فعلی گرفته است. به طور کلی، شهر در دوران معاصر (همین سده خورشیدی) سه دوره توسعه به خود دیده است: دهه دوم (-عصر پهلوی یکم)، دهه پنجم (- عهد پهلوی دوم) و دهه هفتم (-عصر جمهوری اسلامی) که طرحهای «جامع» مدنی و عمرانی با احداث کمربندی‌ها و میادین و بلوارهای متعدد در آنجا اجرا شده، سیمای شهر یکسره دگرگون گشته، هنوز هم مراحل توسعه و عمران را می‌گذراند. اکنون شهرستان همدان با ۵۶۳/۵۰۰ نفر (ح ۱۱۹۹۶۰/ خانوار) جمعیت، که حدود ۴۲۰/۰۰۰ تن در نقاط شهری و حدود ۱۴۴۰۰۰/ تن در حومه روستایی، کلاً در ۱۰۹/۱۰۰ واحد مسکونی ساکن‌اند. شهرک‌های پیرامون آنجا گویی برجای همان «مدینه»‌های قدیم دور از هم، با توسعه روز افزون مقرون با تخریب وحشیانه و فلاکت بار طبیعت در حال بهم پیوستن و یکپارچه شدن با خود همدان می‌باشند [تصویر شماره ۶].

ترکیب قومی جمعیت شهری همدان با مهاجرت مدام اهالی روستاهای غالباً ترک‌زبان به شهر، خصوصاً طی دو - سه دهه اخیر کمابیش تغییر کرده؛ هرچند با مدنی الطبع شدن مهاجران روستایی تدریجاً فرهنگ فارسی گسترش می‌یابد، ولی همدان دیگر نه طبیعت بهشت آسای مشهور و نه اصالت دیرینه و هویت فرهنگی گذشته‌اش را باز خواهد یافت.

#### [پیوست]

(۱). دوست دانشور جوان و مادشناس من مهرداد ملکزاده، طی گفتار خود به عنوان «نگاهی بر دوره و سبک ناشناخته مادی در تاریخ معماری و شهرسازی ایران» (در مجموعه مقالات «تاریخ معماری و شهرسازی ایران» (سازمان میراث فرهنگی کشور)، ج ۵، سال ۱۳۷۶ (ص ۶۳۱-۶۵۴) از جمله در شرح «دژپیرامونی» (حصار آشوری یا نقطه مسکونی، گوید که این بخش‌بندی بعدها در شهرهای ایرانی نیز مشهود

است، آنجا که بافت شهرها به سه پاره: کُهندژ - شارسان - ربض (بیرون) تقسیم می‌شود، چنان که در خاک ماد «کُهندژ و شارسان» همان آلانی دنوتی و «بیرون» همان آلانی سحروتی است [ص ۶۳۴]. نقوش دژها (شهرهای) مادی و ماننایی از کاخ سارگن در دورشاروکین (خُرصاباد) نشان می‌دهد که این دژها ساختمان‌های استواری بود، که بر ارتفاعات و صخره‌های طبیعی و به ندرت بر خاکریزها و تپه‌های مصنوعی ساخته می‌شد؛ و گرداگرد هر دژ حداقل یک حصار و نیز گاهی چندین دیوار تودرتو و متحدالمرکز کشیده شده بود، در طول دیوارها به فواصل معین برجهایی تعبیه شده بود و در بالای هر برج و دیوارها کنگره و تیرکشهایی برای کمانداران ساخته شده، گاهی هم با صفه سازی شیب تند تپه‌ها را می‌گرفتند؛ حصار اصلی شهر و شاید کنگره‌ها همانند آنچه در اورارتو رایج بود، با سنگ لاشه ساخته شده و بدنه حصار با خشت خام؛ عموماً دژها را آنچنان می‌ساختند که مسیر رودخانه‌ای، همچون خندقی طبیعی برای دفاع از دژ باشد؛ غالباً در درون هر دژ «کوشک» حاکم را هم بر برج و بارویی مجزا مستحکم می‌کردند. [ص ۶۳۸].

به طور کلی، معماری ماد به شدت تحت تأثیر معماری پادشاهی اورارتو بود، همسایگی طولانی مادان با اورارتو و به ویژه لشکرکشی‌های متعدد اورارتویان به خاک ماد، اختلاط فرهنگی شدیدی میان ماد و اورارتو پدید آورد، به همین دلیل در نقوش برجسته آشوری شباهت‌هایی میان معماری ماد و اورارتو دیده می‌شود [ص ۶۳۹]. این شواهد نشان دهنده این است که معماری ماد مبتنی بر نقشه (Plan) و الگو (model) و نمونه (maquette) بوده، که از پیش ساخته می‌شده و برای مثال به تأیید حاکم یا شاهکی می‌رسیده، که بنای دژ را سفارش داده بود و آنگاه ساختمان آن آغاز می‌شد. [۶۴۰].

(۲). استوارت براون (Stuart Broun) نویسنده مقاله «اکباتان» (در) *دانشنامه ایرانیکا* (و) *دانشنامه باستان‌شناسی آکسفورد*، از جمله دربارهٔ بافت کهن شهر همدان چنین اظهار نظر نموده است:

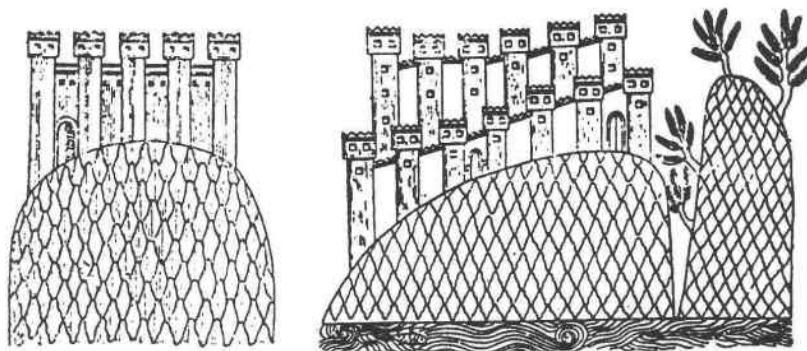
«مهمترین سیماهای جایگاه نگاری همدان، سه تپهٔ مصلّا (=نمازگاه)، تپهٔ هگمتانه و تپهٔ سنگ شیر است، رود الوسجرد که به قره‌سو می‌پیوندد شهر را از جنوب تا شمال به دو بخش تقسیم می‌کند. تپهٔ مصلّا به بلندی ۸۰ متر یک تپهٔ سنگی طبیعی است در جنوب شرقی شهر، که بقایای قلعهٔ مستطیل شکل بالای آن احتمالاً از دورهٔ پارتی



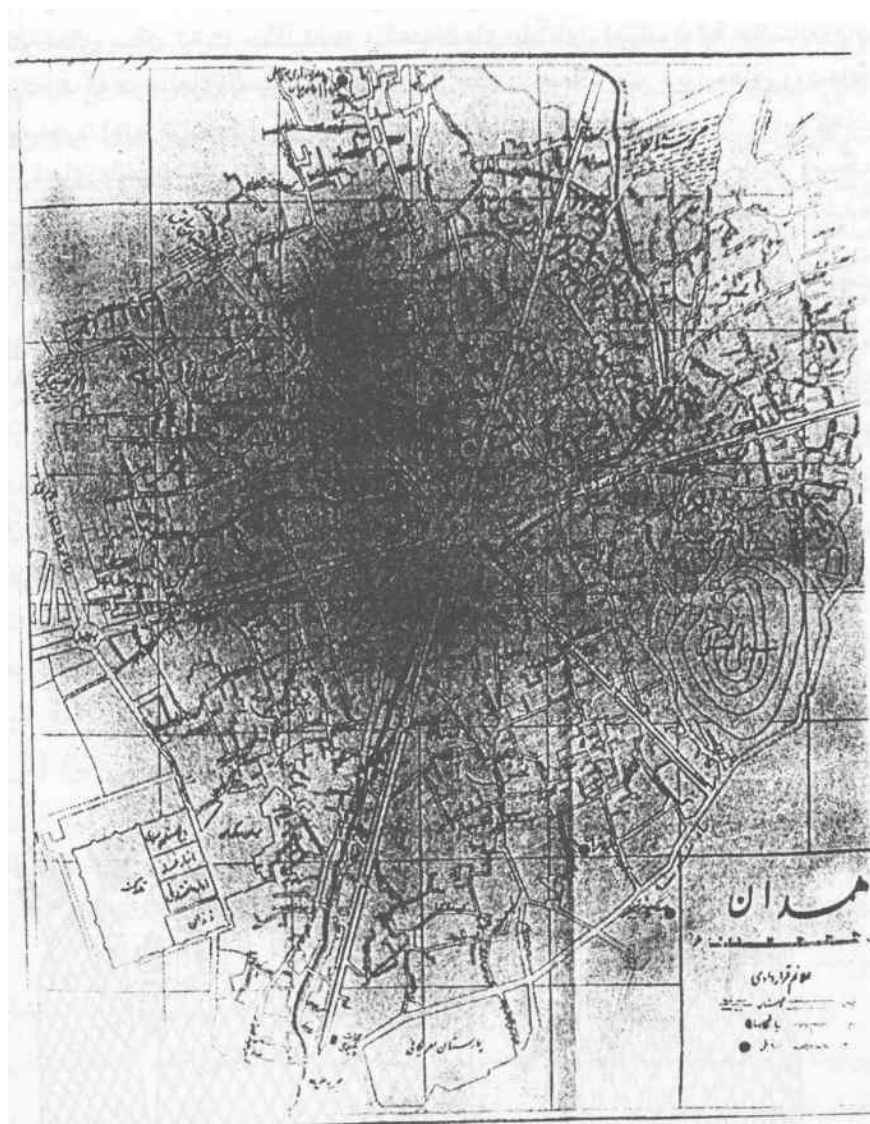
(حدود ۲۳۸-۲۲۴ ق.م) است. مسافران اروپایی در همدان (طی سده ۱۹) شماری پایه ستون‌های سبک تخت جمشید، از ساختمان‌های باستانی (پیرامون تپه هگمتانه) یاد کرده‌اند که در بناهای پسین بکار رفته، یا این که در سنگ چین دیواره‌های رودخانه الوسجرد (دره مرادیگ) مورد استفاده شده است. از اوایل سده ۲۰ تا این زمان کاوشهای باستان‌شناسی در همدان به ویژه در تپه هگمتانه و گورستان پارتنی (سنگ شیر) صورت گرفته، نظر به این که ستونهای سنگی چندی در دامنه تپه مصلاً پیدا شده (بعضاً) اعتقاد هم بر این است که مصلاً جایگاه ارک مادی بوده است. روایت هرودوت (۹۸/۱) که گوید همدان پایتخت مادها گزیده شد، حاکی است که کاخ شاهی و قلعه نظامی هم بر بالای تپه بوده، که هفت دیوار دایره‌سان هر یک بلندتر از دیگری و به رنگی ویژه، همانند با دژ و باروهای نو آشوری و نقوش آنها بوده است. اگر پلی بیوس (۱۰، ۲۷، ۱-۱۳) کاخ آنجا را با محیط پیرامونی‌اش حدود هفت استاد (۱/۴ کیلومتر) و بدون دیوار یاد می‌کند، از آنروست که طبق گزارش مورخان اسکندر مقدونی، وی آنها را پس از درگذشت هفائستون ویران کرد. در هر حال، دژ پارتنی همدان، همان آثار باقی بر تپه مصلاً بوده است.

[*Encyclopaedia Iranica*, VIII/1 (1997), PP.80-84./

*The Oxford Ency. Archaeology...*, vol.2 (1997), PP./186-187.



هیأت برج و بارو «دهدژ»های مادی



تصویر شماره ۵

## باستان‌شناسی همدان\*

به دوستم :

مهرداد ملک‌زاده

(مدخل):

تاریخ باستان‌شناسی در همدان، چنانچه همه مواد، اخبار و اسناد آن از زمانهای قدیم، جدید و معاصر گردآوری شود، کتابی مفصل خواهد شد. شاید هیچ شهری در ایرانزمین چنین ویژگی نگرش‌پذیر باستان‌شناختی نداشته باشد. غرض در این بهره‌از گفتار، بیان تاریخچه‌ای در این خصوص نیست، بلکه مقصود اشارتی است گذرا به چگونگی قانونی شدن کاوشهای باستان‌شناسی در آن شهر کهنسال. کاوشهای رسمی و مجاز باستان‌شناسی، جنحد، عمری بیش از هفتاد سال ندارد، در حالی که بی‌گزارف کمابیش دوهزار سال است که کاوشهای غیرمجاز در آن شهر صورت می‌گیرد. اصطلاح حفاری «قاجاق» و قاچاقگری «عتیقه» نیز بیش از نیم سده نیست که زبانزد مردم می‌شود، پیش از آن خارج کردن عتایق این کشور از مرزها اصلاً «قاجاق» به شمار نمی‌رفته است.

اساساً علی‌رغم سازمانها و انجمنها و قوانین حفاظت «آثار ملی» در دوران اخیر، امر باستان‌شناسی و آثار عتیق چندان جدی تلقی نگردیده، بازیافته‌های کاوشهای غیرمجاز و غیرعلمی همواره از مرزهای ملی بیرون رفته است. دلیل ساده و روشن آن، همانا انباشتگی موزه‌های عمومی و خصوصی کشورهای غربی از آثار عتیق و ملی ایرانزمین است. واسطه‌های انتقال عتایق به خارج، در یک کلمه، یهودان ایران بوده‌اند.

---

\*. این گفتار به عنوان «درآمدی به تاریخچه باستان‌شناسی همدان» (در *مجله باستان‌شناسی و تاریخ* (مرکز نشر دانشگاهی)، سال ۲، ش ۴/ بهار و تابستان ۱۳۶۷ (ص ۵۶ - ۶۷) چاپ شده است.

البته در دوره اخیر، شازده‌های طاغوتی و جز آنها نیز هنباز بوده‌اند، اما عوامل جهود حتی در این فقره خارج سازیه‌ها به گونه‌ای دست داشته‌اند.

دانسته است که آثار عتیقه صرفنظر از جنبه‌های زیباشناسی (Esthetics) و گذشته از «ارزش» کالایی و پولی (-طلا ساخته‌ها، جواهر نشاخته‌ها، و مانند اینها) اسناد بسیار مهم فرایافت‌های تاریخی و فرهنگی است؛ و بسا که بازیافته‌های نامجاز جاهلان، سودجویان و آزمندان سرشار از چنان داده‌ها و فرایافته‌ها بوده، که چون به دست کارشناسان نرسیده و در جایی ثبت و ضبط نگردیده، ارزش‌های تاریخی و فرهنگی آنها یکسره از میان رفته است. جالب توجه این که در زمان ابوریحان بیرونی و پیش از او هم به نقل از جیهانی (اوایل قرن چهارم) آرد که «طلّاب الکُنُوز والدفائن» (=گنج یابان زمانه) از جمله در حدود شهر بخارا یک تپه باستانی را تکه‌تکه کرده بودند.<sup>۱</sup>

بیش از هزار سال پیش، نویسندگان و طندوست همدانی از اینکه مردم نادان بقایای ارک دارا و کاخ سپید (ظ: تپه هگمتانه) را پی سپر گامهای ویرانساز خویش کرده بودند و مصالح ابنیه آن را برای ساختن خانه‌های خود به غارت می‌بردند، دریغ آلود یاد نموده‌اند.<sup>۲</sup> بر هر ورق تاریخ آدوار گوناگون آن شهر که انگشت می‌گذاری، نوشته‌اند که در فلان جا و بهمان جا چه عتایق و دفاین، أحجار و آثاری که به دست افتاده، و بی آنکه مفاد اخبار آنها یادداشت شود، یکسره از میان رفته‌اند. اینک در برابر هزاران فقره مفقود، تنها «چند» قطعه موجود در موزه‌های درون و برون مرزی نگاه داشته می‌شود. بی ضابطگی و بی قانونی و قاچاقگری که درمورد آثار تاریخی شده، در هیچ یک از عرصه‌های دیگر ملی نشده است. اگر مسئولیت و قانونیت در هر سپهری کمابیش حکمروا گشته، در این گستره تقریباً محلی از اعراب نیافته است. تاکنون کسی را به جرم امحای اسناد تاریخی و میراث فرهنگی گرفتار نکرده‌اند. آن جماعت گویی در سرزمینی بیگانه می‌زیسته‌اند، که حق غارت و تخریب آنجا را در همه احوال برای خویش محفوظ داشته‌اند - لیکن خواه ناخواه، آگاه و ناآگاه، سودش به اجانب رسیده است.

۱. الآثار الباقیه، طبع اذکائی، ص ۲۶۴.

۲. مستفاد از اخبار البلدان و مختصر البلدان ابن فقیه همدانی.

حالا برای آنکه تنها سرانگشت تحقیق خود را نمکیده باشیم، نخست به اجمال از ماجرای «طلاشوری» و خصوصاً «طلاجوری» (طلاجویی) در همدان سخنی می‌رود، که از سفرنامه ابودلف خزرچی (سده ۴ ه‍.ق) گرفته تا سفرنامه ناصرالدین شاه قاجار (سده ۱۳ ه‍.ق) بدان اشاره رفته است. در سده گذشته، رابرت کرپورتر در سفرنامه خود<sup>۱</sup> علاوه بر بافت و ساخت اکباتان کهن، به ویژه از سکه‌های قدیمی و ساسانی همدان یاد کرده است. پس از او جیمز ادوارد الکساندر نیز در سفرنامه خود (لندن، ۱۸۲۷ م) از وجود سکه‌های مزبور یاد کرده است. ژ.س. بوکینگهام انگلیسی (۱۸۲۹م)، هانریش کارل بروگش آلمانی (۱۸۶۲ م)، کوست و فلاندن فرانسوی، (و تقریباً ۲۵ سفرنامه معتبر سیاحان خارجی دیگر)، همین موضوع را با نامبرداری یهودان همدان و آرامگاه استرومردخای ایشان یاد کرده‌اند.

ناصرالدین شاه قاجار هم در ۱۲۸۷ ق گفته است: «[در دره عباس آباد] طلاشویها زمینی حاضر کرده بودند، اسبابی که از خاک بیرون آوردند، دیدم. از هر قسم چیزها بود: طلای ریزه، نقره شکسته، پول مسکوک، طلا و نقره ساخته قدیم، طلای ملیله، اسباب (وجزاینها). میرزاعلی مشکوة الملک را فرستادم، رفته، طلا و نقره و اسباب زیاد در آوردند. یک انگشتر طلای ضخیم که جای نگین آن سرگاو شاخدار و دو جای آن سوراخ است، مثل عطردان پیدا شده بود، خوب انگشتری است.»<sup>۲</sup> صفاء - الحق همدانی در سفرنامه خود یاد کرده است که: «قریه رودآور (تویسرکان) در طلاشویی زمین‌های آنجا، اسباب‌های عتیقه و پولهای عهد ساسانی بدست می‌آورند؛ و نزدیک آن قریه تلی است بسیار رفیع که به مرحوم شاهنشاه شهید (-ناصرالدین شاه) در مسافرت به تویسرکان عرضه داشته بودند که از قرائن در زیر این تلّ دفینه است، به امر شاه عملاً بسیار بی‌اجرت و بیگار جمع کثیری آمده، چند روزه تمامی تلّ را شکافتند و جز آجر و گچ چیز نیافتند» [دستنوشته مؤلف]. درباره طلاشوری همدان «گهماخر» اطریشی (A.Gehmacher) در سال ۱۸۸۶ یک گزارش به عنوان «ماسة

1. Robert Kerporter, *Travels in Georgia, Persia*,... (during the Years of 1817-1820), London, 1821, pp.124-5.

۲. سفرنامه عتبات، مقدمه و فهرست و بازخوانی به کوشش ایرج افشار، (تهران، عطار، ۱۳۶۳، وزیری، مصور، ص ۴۵). ناصرالدین شاه قاجار، به علاوه، دوبار به عراق عجم سفر کرده است که سفر دوم او اساساً و آشکارا فقط به قصد عتیقه یابی و طلاجویی در آن صفحات بوده است.

زرّین با خاکه الماسگون اکباتان و همدان» (در) *سالنامه هوفموسومس* (وین) نوشته است.<sup>۱</sup>

ظهیرالدوله حکمران همدان هم (در سال ۱۳۲۴ ق) ضمن بر شمردن چند تندیس کهن، ته ستون و سرستون از اینجا و آنجا (خانه ذوالریاستین، قلعه کهنه و جز اینها)، باز به ماجرای «طلاجوری» و سکه یابی پرداخته، مباحثان یهودی آن کار را هم از یاد نبرده است: «عصر رفتیم به تماشای طلاشویی که خطیب‌الملک به شراکت آقاعلی [شریعتمدار]، که یکی از بستگان آقای امام جمعه [محمدباقر رضوی] است - تقریباً در دامنه کوه در دره عباس آباد نزدیک باغ آقای امام جمعه [ظ: دره انتظام الممالک] - قطعه زمینی را خریده و چون موقع بیکاری آنهاست طلاشویی می‌کنند. نهرهای عمیق به طول زمین کنده بودند و آب در آنها انداخته بودند و به هم می‌زدند، تا به کلی آب خاکها را برده سنگ و ریگ و اشیای ثقیله ته‌نشین شده با کج بیلها جمع کرده یک نهرش را بیرون آوردند. تقریباً به قدر دو من آهن خورده از قبیل نعل شکسته و میخ زنگ زده و زنگوله و غیره و سی چهل عدد پول سیاه مسی از کوچکی عدس تا بزرگی دوقرائنها معمول به خط کوفی و خط میخی و یونانی، و یک پول نقره نصف شده صورتی خیلی قدیم و به قدر یک مثقال کم یا بیش طلای خرد شده و دانه‌های ساخته طلای خیلی کوچک و شن نرم ته نهر را هم با کاسه جمع می‌کردند که قال بگذارند و می‌گفتند اصل زحمت را برای آن شن‌ها می‌کشند که طلا از آنها می‌گیرند. آن چیزهای دیگرش عایدی خارجی است. این کار در همدان معمول است. گاهی به قدر آنچه کار می‌کنند و قیمت زمین و گاهی یک برابر و دو برابر هم عایدشان می‌شود. اتفاقاً بعضی دانه‌ها و سکه‌های خیلی قیمتی هم پیدا می‌کنند که یهودیها می‌خرند و غالباً به بغداد می‌فرستند.»<sup>۲</sup>

**یهودان همدان**، به عتایق مزار استرومردخای به کلی موهومی (یعنی اساطیری) خودشان هم ابقا و ترحمی نکردند و نگذاشتند سنگنبشته یشمی کهن و «قندیل» عتیق معروف آنجا سرجایش بماند. شبانه آنها را دزدیدند و به همکیشان اروپایی خویش فروختند (سال ۱۳۳۲ ق). چگونگی سرقت این آثار، عاملان و رشوه گیران و رشوه دهان آن، خود داستانی مفصل پیدا کرده که ظهیرالدوله حکمران آن را در ده

1. *Annalen des K.K. Hofmuseums*, Wien, 1886, pp.233-236.

۲. *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، به کوشش ایرج افشار، (تهران، جیبی، ۱۳۵۱)، ص ۲۶۲.

صفحه از خاطرات خود بازگو نموده است.<sup>۱</sup>

ابراهام جکسن، دانشمند باستان شناس و ایران شناس نامدار امریکایی، که ظاهراً باید در حدود زمان سرقت مزبور از مزار مذکور به همدان آمده باشد (۱۹۰۳/۴م) و آنجا را به دقت بررسی کرده، بی آنکه یادی از آن اشیا کند، به طور کلی در خصوص آثار باستانی همدان در پی بررسی قلعه کهنه (جایگاه کنونی دبیرستان امام خمینی و ادارات غله و قند و شکر و اقتصاد و زندان شهربانی و مرکز توانبخشی و چند مؤسسه آموزشی و بخشی از هنرستان صنعتی و جز اینها) گوید: «این قلعه در قسمت جنوبی همدان در امتداد کوه الوند قرار گرفته است. اگر بتوان در حوالی آن دست به کاوشهای باستان‌شناسی زد، امکان دارد که آثار جالبی به دست آید؛ زیرا همدان شهری است پر از آثار عتیقه، و خاک دشت آن چون باروش علمی و به طور منظم حفاری شود و شسته گردد و مورد معاینه قرار گیرد (چنانکه عده‌ای از اهالی محل این کار را کرده‌اند)، مقدار زیادی سکه و مهر و جواهرات و دیگر اشیای نفیس کهن در آن یافت خواهد شد که رنجی را که در این کار برده شود تلافی خواهد کرد. در واقع تلاشویی یکی از مشغله‌های متداول در همدان است، و شستن خاک مزارع به طرق صحیح در این بیست سال اخیر شایع بوده است. البته مقدار سکه و تکه طلاهایی که به دست می‌آمده تقلیل یافته است، ولی مقدار خاکه طلایی که هنوز به دست می‌آید سود نسبتاً خوبی عاید پژوهندگان می‌گرداند.»<sup>۲</sup>

راقم این سطور، که تخصص او در تاریخ قدیم همدان بیشتر از تاریخ جدید و معاصر آنجاست، بر اساس مطالعات چند دهساله، محض یادآوری گوید: آثار تمدنهای پیش از مادها (یعنی ازمئه قبل از ۲۷۰۰ سال پیش) آثار کاسی و بابلی و سکاهای غربی ایرانزمین، به کلی در لایه‌های زیرین بافت کنونی شهر همدان، برجا و پنهان مانده و هنوز چیزی از آنها با کاوش علمی و رسمی به دست نیامده و شناخته نگردیده و آثار مادی نیز بر روی آن لایه کهن هنوز کاویده نشده است. از آثار عهد هخامنشی به بعد، تنها تپه هگمتانه شهرتی یافته است. جز این، و بدین سان، آن چنان که در جایگاههای

۱. همان، ص ۲۴۴-۲۳۵.

۲. سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران، خوارزمی، ص ۱۸۵.

کهن شهرهای باستانی ملل مشرق زمین - همچون بابل و نینوا و هتره (الحضرا) و شوش و تخت جمشید و جز اینها کاوشهای مستمر صورت گرفته، اساساً در همدان کاوشهای علمی پیگیر باستان‌شناسی نشده است.\*

باری، سالها پیش از انقلاب مشروطه، اولیای امور معارف عهد ناصری متوجه نامجاز بودن کاوشهای سودجویانه در آثار باستانی شده بودند، و بر اساس و روال امتیازدهی به بیگانگان، گویا چنین کاری به قول اعتمادالسلطنه موکول به صدور اجازه نامه می‌بود، چه آنکه گوید: «تلال خرابه‌هایی را که بقیه آثار قرون گذشته است، پیشتر اگر کسی می‌شکافت هر چه می‌یافت نه از دولت خطری داشت و نه زجری. در این عهد، زمینها و پشتهای شهری دیرینه ایران را از قبیل خرابه‌های شهر شوش و اصطخر و اکباتان جبال و... اهمیتی است، و از داخله و خارجه احدی را حدّ کاوش آنها نیست، الاّ به رخصت مخصوص و قراری منصوص».<sup>۱</sup>

در آستانه مشروطه خواهی و پس از آن نیز، یکی از خواسته‌های میهن دوستان و روشنگران همانا نگهداری آثار تاریخی - فرهنگی و پیشگیری از خارج سازی عتایق و میراث ملی به توسط بیگانگان، و خصوصاً الغای امتیازهای ایشان بوده است. حاج زین‌العابدین مراغه‌ای در حدود شعبان ۱۳۲۳ ق، در این خصوص و راجع به امتیاز کاوشهای باستانی، از جمله همدان، چنین گوید: «چند روز قبل، امتیاز کشف آثار عتیقه شوشتر و همدان و غیره را به توسط وزیر مختار فرانسه به کمپانی فرانس دادند... آن همه گنجهای بی پایان موروثی اجدادی ما را، که مادر وطن در شکم خود از چندین عصر جهت ایرانیان محفوظ داشته و ملیان ها ارزش داشت، به یک صلوات فرنگی از دست دادند، در عوض این گنج، پانزده هزار تومان میرزا علی‌اصغر خان (اتابک) صدراعظم برای خود گرفت و امتیاز آن را داد. اگر چه وعده شده به دولت حصه‌ای قسمت بدهند، ولی مسلم است یک انگشت به دهان مأموری که از جانب دولت نظارت خواهد کرد می‌مالند و کار تمام می‌شود، اما غیرتمندان وطن در حفر خاک ایران

\*. البته پس از چاپ این مقاله، کاوش‌های علمی تپه هگمتانه، به سرپرستی دوست دانشمند دکتر رحیم صراف استاد باستان‌شناسی (سازمان میراث فرهنگی) آغاز شد، که به طور منظم هر ساله (در فصل مناسب) تاکنون هم ادامه دارد، و به نتایج مطلوب و قابل ملاحظه هم رسیده است. (پ. ا).

۱. المآثر والآثار، تهران، سنایی، ص ۱۴۰.



برای عتیقه جویی چنان ممنوع‌اند که در ممالک قانونی مردم از شکافتن سینه انسان و برآوردن جگر او.<sup>۱</sup> باید راجع به قسمت اخیر این فقره گفت «مراغی» نمی‌دانسته است که «غیرتمندان وطن» نیز پس از بیرون آوردن عتایق، آنها را «زینت مجالس» خود نمی‌کرده‌اند، بلکه یکراست آنها را با توسط «یهودان» به خارج از «وطن» می‌فروخته‌اند.

آنچه بایستی در این باب تأکید کرد آنکه «امتیاز» کاوشهای باستانی در ایران تا گویا پایان جنگ جهانی یکم، از حقوق انحصاری فرانسویان بود. زیرا رقبای خارجی ایشان (روس و انگلیس) چنانکه دانسته است، هر یک امتیازهای انحصاری پرسودی به دست آورده، اینان نیز بدین حق خرسند می‌بودند. سید حسن تقی زاده در این خصوص گوید که دولت اروپایی دیگر نیز در زورگویی به ایران پیرو روس بودند؛ فرانسه‌ها امتیاز حق انحصاری حفريات آثار عتیقه را در تمام قلمرو مملکت ایران برای مدتی از بهر خود گرفته و مانع تحقیقات علمای دیگر دنیا بودند، خودشان هم در یک قطعه کوچکی مثلاً خوزستان کاری نمی‌کردند و راه علم را مسدود ساخته و امتیاز خود را هم خوابانیده بودند. تاریخ یک قرارداد ۱۷ ذی‌قعدة ۱۳۱۲ و قرارداد دیگر باز برای همان منظور در جمادی یکم ۱۳۱۵ بود، چند سال بعد (در ربیع دوم ۱۳۱۸) باز آن قرارداد سابق را تمدید کردند، باین تفاوت که در امتیاز اولی دادن قسمتی از حاصل حفريات به ایران شرط شده بود و مدت هم داشت، و در امتیازنامه اخیر هیچ حقی برای ایران شرط نشده بود و امتیاز را به قید «الی الابد» و بدون مدت گرفته بودند. نظایر این تجاوزات شدید و فوق‌العاده و سخت‌گیری‌ها زیاد و متعدد است و شمردن آنها پایان ندارد.<sup>۲</sup>

اما یکی از «غیرتمندان» عتیقه جوی وطن - به تعبیر ساده‌اندیشانه مراغه‌ای - همانا در خاک همدان، حاجی امیر نظام لتگاهی بوده است. وی یکی از فئودالهای بزرگ خاندانهای ششگانه قراگوزلو - یعنی یکی از بزرگترین «خوانین سته» همدان بود.<sup>۳</sup> اینک، محض شناسایی دقیقتر، نام او را با همه القاب و عناوین و مناصب یاد آور

۱. حاج زین العابدین مراغه‌ای، سیاحت نامه ابراهیم بیگ (یا بلای تعصب او) حواشی از باقر مؤمنی، (تهران، اندیشه، ۱۳۵۳)، ج ۲، ص ۱۳۳. ۲. مقالات تقی زاده، طبع ایرج افشار، ج ۱، ص ۲۶۶. ۳. برای توضیح بیشتر درباره این خاندان رجوع کنید به مقاله نگارنده به نام «قراگوزلوهای همدان»، مجله آینده، (تیر - مرداد ۱۳۶۶)، شماره ۴-۵، ص ۲۲۸-۲۴۶.

می شویم: حاجی سرتیپ عبدالله خان ساعدالسلطنه سردار اکرم امیر تومان امیرنویان امیرنظام قراگوزلوی لتگاهی همدانی که تنها در دو سال آخر عمرش (۱۳۳۳-۱۳۳۴ ق) نماینده همدان در سومین دوره مجلس شورای ملی و وزیر مالیه ایران بوده است، یکی از آن «غیرتمندان» عتیقه‌یاب به شمار می‌رود، که همه رعیت‌های املاک فئودالیش را برای بیرون آوردن «زیرخاکی»‌های پیرامون همدان بسیج کرد، و هر آنچه یافت با کمال «غیرت» ملی توسط یهودان به خارج از «وطن» روانه ساخت و به بیگانگان فروخت! چکیده این داستان را از گزارش‌های رسمی آن زمان نقل می‌کنیم:

در جمادی یکم ۱۳۲۸ ق، حکومت همدان گزارشی درباره کوشش‌های نامُجاز به وزارت داخله (کشور) می‌دهد. حسام الملک امیر افخم شورینی هم در تهران، ظاهراً در مقام سعایت رقابت‌آمیز با امیرنظام لتگاهی شرحی بر آن می‌افزاید. پس، وزارت داخله از سوی «وزارت معارف و فواید عامه» دستوری می‌دهد که «تاقانون» «حفریات» از مجلس «شورای ملی» بگذرد، اقدامات لازم بشود، و از اراضی که احتمال استخراج «اشیای نفیسه» در آن می‌رود، مواظبت گردد. مفاد همین دستور در یک بخشنامه نیز آمده، که از جمله در آن گفته می‌شود: «بعضی از کلیمی‌ها (یهودان) و غیره مشغول حفریات هستند و عنقریب که از اشیای زیر خاکی اثری باقی نخواهد ماند.»

ناچار، منطق الملک، معاون حکومت همدان، در این خصوص، بازرسی به دهکده کردآباد از املاک عبدالله خان سردار اکرم امیرنظام لتگاهی می‌فرستد، و او گزارش می‌کند که همه خرده مالکان آنجا و سپس خود بزرگ مالک نامدار (امیرنظام) رعیت‌ها را گردآورده و تمام تپه‌های آنجا را خاکبرداری کرده است (ج ۱، ۱۳۲۸ ق). لکن دانسته نیست که چه چیزها از زیر خاک بیرون آورده بودند، آنچه گزارش شده: گلدان، تنگ، بشقاب و مانند اینها بوده است. امیرنظام ادعا کرده بوده است که «من سه هزار تومان به دولت پول دادم هر چه در ملک خودم حفاری نمایم حق داشته باشم». مدیر روزنامه جمالیة همدان گوید: «شایعات در خصوص اشتغال عموم رعایا و بخصوص حاجی امیرنظام بیش از آن است که به تحریر آید. در اشتغال حاجی امیرنظام اخبارات کثیره رسیده که با نهایت عجله همه روزه با چهارصد عمه مشغول استخراج می‌باشند و می‌گویند که حفریات واقعه در یازده قریه خودشان را مدعی بر امتیاز گرفتن از دولت می‌باشند... (خلاصه: ملت ابداً توجهی ندارد، دولت هم ندارد) متصل تلگرافات در جلوگیری می‌رسد، تا امتیاز آن در مجلس تصویب شود، نوشداروی بعد از مرگ

خواهد بود و کار گذشته مقدس.<sup>۱</sup>»

سرانجام، از سوی «وزارت معارف و فواید عامه» به کارگزاری همدان مأموریت داده شد تا درباره کاوشهای امیرنظام تحقیق کند، و صورت اشیای استخراجی را بدهد. ما از گزارش این کار اطلاع نیافته‌ایم، اما می‌دانیم که وزارت معارف و فواید عامه طی نامه مورخ ۲۹ شعبان ۱۳۲۸ ق به حکومت همدان دستور اکید داد که از این تاریخ «هر کسی بی تحصیل اجازه رسمی دولتی و در غیاب مأمور دولت مشغول حفاری بوده و اشیایی کشف نماید، بلااستثنا به موجب نظامنامه اداره عتیقات، مأخوذ و محفّراتش ضبط، معادل قیمت آنها جریمه و از پنج روز الی پنج ماه حبس خواهد شد». این بخشنامه و آن نظامنامه، پس از گذشت ۸۰ سال، همراه با لوائح قانونی دیگر این مدت، همچنان در گوشه بایگانیهای راکد خاک می‌خورد.

در گزارشهای اخیر باستان‌شناسی، یک جا (به نقل از گیرشمن) از هیئت فرانسوی دوفوسا، که از سوی موزه لوور پاریس برای کاوش به همدان آمده بوده است (با تاریخ نادرست)، یاد کرده‌اند. اینک آنچه در این مورد فرادست آمده است، نخست بار و درست بدین شرح گفته می‌آید: در اوایل جمادی یکم سال ۱۳۳۱ ق / ۱۹۱۳ م پروفیسور دوفوسا (Du Foussat) یا دوفوسی (De Fossey) دانشمند فرانسوی، رئیس کاوشهای باستان‌شناسی با همکار خود ویرولو (Wirollaud) و همراه با دکتر اسماعیل خان، کارشناس ایرانی عتیقات، به عنوان ناظر، به همدان آمدند. (این دکتر اسماعیل خان همان است که دو سال بعد، ۱۳۳۳ ق، از مازندران به نمایندگی در سومین دوره مجلس شورای ملی انتخاب شد). هیئت مزبور در قصر قجر شورین همدان منزل کرد، وامور آنان زیر نظر کارگزاری همدان می‌بود. قرارداد حفاریات، که در همان زمان با این هیئت فرانسوی بسته شده بود، بر این مبنا بود که هر چه از کاوشها به دست آمد، نیمی از آن هیئت باستان‌شناس فرانسوی (دو فوسا)،  $\frac{2}{3}$  باقیمانده از آن صاحب زمین،  $\frac{1}{3}$  از آن دولت ایران، و هزینه‌های کاوش بر عهده خود هیئت باشد.

هیئت باستان‌شناسی مزبور، قریب ۶ ماه، در نقاط مختلف همدان، به ویژه تپه هگمتانه و تپه مصلواو جاهای دیگر، پیرامون شهر ودیهها به کاوش و بررسی پرداخت. در آن زمان شهرت داشت که برای کاوش کامل جایگاه اکباتان کهن، هیئت مزبور به

۱. روزنامه جمالیه، ارگان سوسیال دموکراسی همدان، شماره ۷.

دولت پیشنهاد کرده است که با ساختن شهر نوینی در شمال همدان، سراسر شهر کهن را کاوش کنند، اما دولت نپذیرفته بود. این هیئت، خود رأساً با مالکان و صاحبان اراضی دهستانهای پیرامون شهر (از جمله افتخارالملک ذوالریاستین، فریدالملک قراگوزلو) برای کاوش عتایق و آثار قرارداد بست. خلاصه، پس از ۶ ماه گمانه زنی و جستجو در شهر و پیرامون آن، هیئت مزبور در ۱۰ ذیقعده ۱۳۳۱ ق به تهران بازگشت و ادعا کرد که «چیز آنتیک» نیافته و «مبلغ کلی ضرر کرده» است. درحالی که مردم همدان، هر جا راه می‌رفته و یا چاه می‌کنده و خانه خراب می‌کرده‌اند، همواره «چیزی» پیدا می‌کرده‌اند، اما هیئت این کاره باستان شناسی «ضرر» هم کرده بوده است، معلوم نیست که اشیای نفیس موزه‌های لوور و چرنوسکی پاریس از کجا آمده است!

باری، یاد کردن از برخی هیئت‌های باستان‌شناسی که پس از آن تاریخ به همدان آمدند، کاوشهای اتفاقی و جز اینها از حدود این گفتار بیرون است. علاقه‌مندان به کتاب **هگمتانه** مصطفوی مراجعه کنند.<sup>۱</sup>

#### (مدارک و مراجع)

دانسته است که تاکنون کاوش علمی منظم در تپه هگمتانه (یا سرقلعه یا قلعه داراب) همدان صورت نپذیرفته، کلنگ باستان شناسی سینۀ این اثر دیرینه را نشکافته<sup>۲</sup>، و هیچ گزارش کاوشگرانه رسمی درباره آن انتشار نیافته است. آنچه در خصوص این تپه (دژ، کاخ، ارک) کهن، از دیرباز نوشته شده، واینک در دست است، به طور عمده بر سه نوع است: (الف) گزارشهای باستان شناسی، (ب) گزارشهای مورخان یونانی و (ج) گزارشهای مورخان اسلامی.

#### الف. گزارشهای باستان‌شناسی

مهمترین نوشتارهای زیر این عنوان، که نوشته‌های پراکنده راجع به آثار مکشوفه و بازیافته‌های اتفاقی از تپه هگمتانه را نیز شامل می‌شود، عمدتاً «سفرنامه‌های باستان‌شناسی» است. اگر بخواهیم فهرست اساسی سفرنامه‌های جهانگردان را در این

۱. محمدتقی مصطفوی، **هگمتانه**، آثار تاریخی همدان و فصلی درباره ابن سینا، (بی‌جا، بی‌نا، تهران، تیرماه ۱۳۳۲).

۲. تنها در سال ۱۳۶۳ ش، هیئت اعزامی از وزارت علوم دست به کاوشهای مقدماتی در آنجا زده است.

زمینه (به زبانهای اروپایی) به دست دهیم سیاه‌ای طولانی می‌شود (حدود ۳۰ سفر - نامه معتبر)؛ از این رو تنها به مهمترین آنها اکتفا می‌کنیم:

نخست از سفرنامه کریپورتر (Robert Kerporter) یاد می‌کنیم که از جمله به بیان سبک معماری اکباتانا و سکه‌های قدیمی بازیافته در آنجا و جز اینها پرداخته است.<sup>۱</sup> دوم، سفرنامه دیگری است از بوکینگهام (که راقم این سطور بدان بر خورده، و اطلاعات مندرج در آن دست کمی از سفرنامه کریپورتر ندارد) با عنوان:

J.S. Buckingham, *Travels in Assyria, Media and persia, Including a Journey from Bagdad by Mount Zagros to Hamadan, the Ancient Ecba - tan...*, ( London, 1829).

سه دیگر:

Bruech, H.C., *Reiseder der K. Preussischen Gesandtschaft nach Persian 1860 und 1861*, (Leipzig, 1862), 2Bde .

هانریش کارل بروگش (۱۸۲۷-۱۸۹۴ م) در پایان جلد یکم این سفرنامه (فصل ۲۳، ۲۴، ص ۳۲۷-۳۶۵) شرحی مفصل درباب بنیاد و توصیف شهر، ارک هگمتان و کتیبه‌های سنگی و جز اینها نگاشته است. چهارم: J.Bassett: *Persia, the Land of the Imams...*, (London, 1887).

پنجم: سفرنامه بسیار مشهور و سودمند جکسن با عنوان *سفرنامه جکسن* (ایران در گذشته و حال) که خوشبختانه به فارسی ترجمه و چاپ شده است.<sup>۲</sup> ناگفته نماند که جکسن بقایای تپه مصلّا را با ارک کهن هگمتانه، که مورخان باستانی بدان اشاره کرده‌اند، یکی دانسته است، که ظاهراً این نظر درست نیست. ذکر سفرنامه‌های مربوط به سده بیستم میلادی، از موضوع این گفتار بیرون است. به علاوه، سفرنامه‌های مشهور شاردن، تاورنیه، فریزر، کیل، کوست (Coste) فلاندن (Flandin)، و جز اینها اکثراً به فارسی ترجمه شده و در دسترس است. سفرنامه ترجمه نشده Olivier (Reise durch das...) در ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۸، جلد ۳ (فصل ۳) به توصیف همدان پرداخته است.

✱

نوشته‌های دیگری که در واقع از جمله گزارشهای باستان‌شناسی به شمار می‌آیند

1. R.Kerporter, op.cit, vol.2, pp. 125-187.

۲. ابراهام جکسن، همان کتاب، ص ۱۶۷-۲۰۱.

و بعضی توسط باستان‌شناسان نگارش یافته‌اند، بی‌آنکه مندرجات راجع به تپه هگمتانه در آنها حاصل کاوشهای مستمر علمی و عملی (گمانه‌زنی و آزمایش) باشد، ولی حاوی فرضیات و پیشگزاردهای نظری است، که مهمترین آنها عبارتند از: یکم، آثار برادران راولینسن، که معروفترین آن دو هانری راولینسن نخستین باستان‌شناسی است که بر پایه و به مدد کتیبه‌های میخی گنجنامه همدان توانست کتیبه‌های میخی بیستون را بخواند و به کشف رموز آنها نایل آید. عنوان کتاب وی چنین است:

Rawlinson, H.C., *The Persian Cuneiform Inscription at Behistun*, deciphered and translated, with a memoir on Persian cuneiform inscription in general and on that of Behistun in particular. J.R.A.S. vols 5 and 6, 1846-7.

برادر دیگر، جورج راولینسن که بیشتر تاریخنگار بوده، نتایج تحقیقات برادر خود، هانری، را در آثار خویش وارد کرده و نگره‌های او را شرح و بسط داده است. عمده‌ترین اثر وی بدین عنوان است:

Rawlinson, G, *The five Great Monarchies of the Ancient Eastern World: or, The History, Geographys and Antiquities of Chaldea, Assyria, Babylon, Media and Persia*, (London, 1862-7), 4 vols.

نگره راولینسن درباره محل ارک هگمتانه، که بنا به توصیف هرودوت قائل به جستجوی آن در جای دیگری بود، با وجود نادرستی آن پیروانی پیدا کرد، اما نتیجه‌ای نبخشید، و این همه به سبب تأخیر دیرپای در کاوش علمی تپه هگمتانه بود. دوم، آثار هیئت فرانسوی به ریاست دموورگان در مجموعه یا سلسله نشریات باستان‌شناسی با عنوان:

De Morgan, J., *Memoires de la Mission Archeologique de Perse*, که جلد یکم تا سیزدهم آن از سال ۱۸۹۱ تا سال ۱۹۱۲ نشر یافته، جلد چهارم با عنوان: *Mission Scientifique en Perse*, vol. 4, *Recherches Archeologiques*, (ص ۲۳۵-۲۵۹، و عکسهای ۱۵۳-۱۶۳) حاوی گزارشها و شروح. Paris, 1896. مربوط به آثار باستانی همدان و به ویژه تپه هگمتانه است. سوم، آثار مشهور و مرجع هرتسفلد را باید یاد کرد که به طور عمده آنچه مربوط

به همدان و آثار تاریخی آنجا می‌شود، از این قرار است:

Herzfeld, E., *Archaeological History of Iran*, (London, British Aca -  
*Archaologischen Mitteilungen aus Iran*, (Berlin, 1929 - demy, 1935) - در ۹  
 جلد که جلد ۲ (سال ۱۹۳۰) ص ۱۱۳ به بعد، و جلد ۹ (سال ۱۹۳۸) ص ۱۹۳۸-  
 ۱۵۹ به بعد حاوی آثار مکشوف در همدان است: *Iran in the Ancient East*:  
 Archaeological Studies Presented in the Lowell Lectures at Boston  
 (London, O,U,P.,1941) - *Illustrated London News*, (17 July, 1948),  
 (ص ۵۷-۵۹) و ۲۱ اگوست ۱۹۴۸ (ص ۲۱۴-۲۱۵) و ۱۶ آوریل ۱۹۵۵، و ۲۱  
 جولای ۱۹۵۶ (ص ۱۰۷ و ۴ تصویر) و ۲۷ دسامبر ۱۹۵۸ (ص ۱۱۳۹) جملگی راجع  
 به کشفیات در همدان است.

- *Bulletin of the Metropolitan of Art*, Vol.13, (1955), pp.220-224.

- *Cincinnati Art Museum , Bulletin*, (1957), p.16. 1

همو در خصوص لوح داریوش مکشوف در همدان دو مقاله جداگانه دارد بدین  
 نشان:

- «Eine neue Darius-Inschrift aus Hamadan», *Deutsche Literatur -*  
*zeitung*, (1926), col. 2105-8.

- «A New Inscription of Darius from Hamadan, *Memoirs of the*  
*Archaeological Survey of India*», 34, Calcutta, Government of India  
 Central Publication Branch, (1928), pp.7,iii.

ترجمه فارسی سخنرانی مزبور درباره «کشف دولوح تاریخی در همدان» به سال  
 ۱۳۰۵، توسط انجمن آثار ملی و اخیراً در مجموعه انتشارات قدیم انجمن (ص  
 ۴۷-۵۶) چاپ شده است.

با آنکه ارنست هرتسفلد استاد مسلم باستان‌شناسی ایرانزمین به شمار می‌رفت و  
 قول وی در این زمینه علمی حجت می‌بود، راقم این سطور بنا به دلایل چندی به خود  
 جرأت داده، گوید: برخی از نگره‌های وی درباره آثار تاریخی همدان درست به نظر  
 نمی‌رسد. از جمله، نگره او راجع به بقایای تپه مصلاي همدان که همچون جکسن آنجا  
 رامحل قدیمی ارک هگمتانه (بنا به توصیف هرودوت) می دانسته است. راقم این  
 سطور، مستند بر و مستنبط از شواهد تردیدناپذیر تاریخی، بقایای تپه مصلا را همان

بنای مشهور ویژه اناهید دانسته، و این موضوع را در رساله‌ای با عنوان «ستاره‌شناسی پیشینیان» به اثبات رسانیده است. این همان جایگاهی است که خزاین و اموال آن را آنتیوخوس (از جانشینان اسکندر) غارت کرد، که روایت آن در کتب تواریخ مشهور است.\*

اینک سزاست که به نوشته‌های باستان‌شناسان ایرانی نیز اشارتی برود. نخست باید گفت که تپه هگمتانه و موضوع کاوش علمی در آن همچنان طی سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۰ در بوته فراموشی مانده بود، تا آنکه برگزاری هزاره ابن سینا و ساختن آرامگاه کنونی برای ابن سینا پیش آمد. بدین لحاظ، نظر برخی از محافل علمی و باستان‌شناسی به همدان و آثار تاریخی آن شهر جلب شد. از جمله، باستان‌شناس فقید ایرانی، شادروان محمد تقی مصطفوی (رحمة‌الله علیه) کتابی با عنوان *هگمتانه* (آثار تاریخی همدان) به مناسبت هزاره ابن سینا انتشار داد که در آن به شرح و وصف آثار تاریخی و الواح مکشوف در همدان پرداخته است. از اشاره به مطالب جسته و گریخته که طی سی سال اخیر در اینجا و آنجا نگاشته آمده خودداری می‌کنم، و تنها یک گزارش باستان‌شناسی را یادآور می‌شوم که توسط آقای آذرنوش به زبان انگلیسی در مجله ایران با عنوان «Hamadan, Excavation Report» نوشته شده است.<sup>۱</sup> گفتاری هم از دونالد ویلبر دیده‌ام که هر چند بیشتر در زمینه معماری است، ولی با تصفحی اجمالی به نظر رسید که از لحاظ باستان‌شناسی همدان (بخش ویژه همدان) اطلاعات سودمندی در آن مندرج است:

Wilber, D., «Research Program of the Institute, The Institutes Survey of Persian Architecture, Preliminary Report of the Sixth Season of the Survey Part III». *Bulletin of the American Institute for Persian Art and Archaeology*, 4, pp.84-91, with 5 illus, (1935).

(شهرهای مورد بررسی در این گزارش، عبارت‌اند از: قزوین، شیراز، نیریز، نطنز،

\*. بعد از ۱۳ سال اینجانب از فرضیه خود عدول می‌کند (بقایای تپه مصلّا را همان قلاع عهد پارتی می‌داند) ولی نظریات هرتسفلد و پیروان او را هم چنان بر نمی‌تابد [پ.ا.].

1. *Iran*, vol. 13, (1975), pp.181-182.



اوشتك، یزد، ابرقوه و همدان).

در پایان این بهره از مقال، و پیش از رسیدگی به منابع تاریخی، بجاست سخن یکی از باستان‌شناسان، اریش اشمیت، که کتابی بزرگ تحت نظر وی به فارسی انتشار یافته، در خصوص تپه هگمتانه بازگو شود: «قسمت اعظم تپه هگمتانه، یکی از امید بخشترین آثار برای هدفهای باستان‌شناسی است، فعلاً زیر خانه‌های شهر همدان کنونی قرار دارد، و تا هنگامی که طبقات متعلق به زمان مادها در این محل به وسیله کاوشهای علمی مورد تفحص قرار نگیرد، ناچار نوشته‌های مورخان عهد باستان یگانه منبع اطلاعات ما درباره ساختمانها و ابنیه قبل از دوره هخامنشی و همچنین سایر جنبه‌های فرهنگ و تمدن ماد به شمار می‌رود که آن هم اغلب ناقص و توأم با افسانه است.<sup>۱</sup>»

#### ب). گزارشهای مورخان یونانی

اشارات مورخان یونانی درمورد تپه هگمتانه اغلب توسط مورخان معاصر در کتابهای تاریخ ایران باستان و در برخی گزارشهای باستان‌شناسی و گفتاوردها در اینجا و آنجا به نقل آمده است. اما در این قسمت، مُراد، ارائه پیاپی زمانی (کرونولوژیک) و منظم آنها از روی متنهای معتبر است که به مثابه مدارک تاریخی تپه هگمتانه به نقل می‌آید. درضمن، نگارنده روا می‌داند که برخی اضافات توضیحی، تعریفی یا نقد و تحلیل منابع تاریخی را پیش یا پس از اسناد مورد نظر، به عنوان تمهید یا استنتاج بیان کند.

بر اثر تاخت و تازهای پیاپی آشوریان بر مردمان سرزمینهای غربی و شمال غربی ایرانزمین، غارتگری‌های بی پایان و ستمروایی‌های آنان، قبیله‌های مادی اتحادیه‌ای تشکیل دادند، و نیروی نظامی سازمان یافته‌ای برای دفاع از سرزمین خود، و در فرجام کار، هجوم به تختگاه آن امپراتوری جنگ پیشه بسیج کردند. این اتحادیه، در صورت نهایی آن، یکباره پدید نیامد. علاوه بر ضرورتهای دفاعی، ظاهراً دریاست‌های دیگری، برحسب روندهای تکامل اجتماعی اقوام مزبور، سبب همبستگی، وحدت یابی و تمرکزگرایی آنان می‌شد. چنین تمرکز و تجمعی، جایگاهی می‌طلبید. در سرزمین ماد، هم از دیرباز، دژهایی ساخته شده بود که فقط برای دفاع در برابر

۱. تخت جمشید، زیر نظر اریش اشمیت، (تهران، فرانکلین - امیرکبیر، ۱۳۴۲)، ص ۱۹.

تازشهای قبیله‌های همسایه کار آمد بود. از سوی دیگر، اقوام کوچیده میانرودانی - بابلی و سوری - و یا کاسی‌ها در آن سرزمین معبدها و قلعه‌ها داشتند. عنصر غالب بر ساختمانهای آنها همچون کیش ساکنان بابلی بود. توضیح آنکه مردمان میانرودانی و ایلامی، به پیروی از سومریان در شهرهای خود برجهای بلندی می ساختند، و بر بالای آنها معبدهایی درست می کردند. از نامهایی که بابلیان به این معبدها می دادند، می توان «دورانکی» - به معنای پیوند زمین و آسمان، «کیشو» - یعنی حصارهای متحدالمرکز (ظ: «سارو» ایرانی) و جز اینها را یاد کرد. برجهایی که زیگورات نامیده می شوند، غالباً از هفت طبقه تشکیل می یافتند و هر طبقه، چون طبقات هفتگانه آسمان، به یکی از سیارات تعلق داشت و به رنگی که خاص آن سیاره تصور می شد درآمده بود.

کاخ هگمتانه مادها از این سنخ ساختمانها بود. تاریخ دقیق بنای آن دانسته نیست. در سده پنجم ق.م، هرودوت (کتاب یکم، بند ۹۸)، ساختن این کاخ را به دیوکس (دیاکو) - نخستین فرمانروا یا «داور» اقوام ماد - منتسب کرده که در سده هشتم ق م (با این تاریخها: ۷۴۵-۷۸۸، یا ۷۶۷-۷۱۵، یا ۷۲۷-۶۷۵ و ۷۰۱-۶۵۵-۹ ق م) فرمان رانده است.\* نخست آنکه نباید چنین تاریخی را همان تاریخ بنای شهر همدان دانست، زیرا بنابر آنچه از واژه «هنگمتان» مستفاد می شود - یعنی «تجمعگاه» که ظاهراً جایگاه و مرکز گردهمایی هیأت های قبایل مادی و یا نمایندگان اقوام آن سرزمین بوده - تاریخ بنای آن شهر، از آنچه در مورد کاخ هگمتان آمده (سده ۸ ق م) بسی فراتر می رود، چنانکه اشارات الواح آشوری نیز مؤید این نظر است.

دوم آنکه چنین برمی آید که کاخ مزبور - نه تجمعگاه همدان - باید پس از اقتدار نظامی و سیاسی، و اساساً پس از تشکیل دولت مرکزی ماد و احتمالاً پس از تسخیر آشور (به سال ۶۱۴ ق م) - توسط کیاکسار مادی (۶۲۴-۵۸۵ ق م) با همدستی

\*. راقم این سطور، همانندی و همسانی تکامل نظام قبیله‌ای به نظام شاهی در میان مادها را با آنچه در میان قوم یهود روی کرد، دریافته و برسنجیده است. کتاب داوران در تورات، تقریباً بیانگر همان اوضاع و احوالی است که در میان مادها وجود داشته، و نامبرداری دیوکس به داور قوم تصادفی نیست. فرارویی و فرگشت داوران یهود به شاهان و پیدایی داوود از آن میان و پادشاهی سلیمان و ساختن معبد اورشلیم و کاخهای آنجا، شباهتی است بر پایه همروندی مزبور در ایران؛ یعنی پیدایی ملوک مادی از میان داوران و ساختن معبدها و کاخها در تجمعگاه قبایل و اتفاقاً بیت اجتماع اسباط یهود هم معنا و همسان «هنگمتان» مادان بوده است. نقش و کارکرد قبیله کاهن «لاویان» یهود نیز با قبیله «مغان» ماد کاملاً سنجش پذیر است.

نابوپولاسار بابلی، ساخته شده باشد؛ بدین معنا که غنایم به دست آمده از نینوا - پایتخت آشوریان - و کاخهای آن، ظاهراً در ساختمان و تزیین کاخ هگمتان به کار رفته است. مع هذا، اگر سنگپایه آن کاخ در اکباتان (همدان) توسط دیاکو یا جانشینان وی (خشتريت فرائورت، ۶۷۴-۶۵۲ ق م) گذاشته شده، و سپس بدان درجه از عظمت و شکوه رسیده باشد، محل ایراد و اشکال نتواند بود. باری، تأثیر بابل، از لحاظ معماری و از جنبه ستاره شناختی در ساختمان ارک هگمتان، محقق و بل مسلم است. روایت هرودوت (کتاب یکم، بند ۹۸) به مثابه کهنترین و نخستین سند در این خصوص چنین است: «پس شهر اکباتان را ساخت که باروهای آن ستبر و استوارند، و گردبرگرد هم فرازیده‌اند. طرح کاخ چنان است که هر یک از آن باروها تنها به اندازه کنگره‌هایش از دیگری بلندتر است. طبیعت زمین، که تپه مناسبی است، این ترتیب را تا حدی مساعدت کرده، اما به طور عمده، هنر اثرمند بوده است. شمار باروها هفت است. کاخ شاهی و گنجینه‌ها درون واپسین باروست. طول باروی برونی بسی نزدیک به باروی آتن است. کنگره‌های این بارو سپید است، دومی سیاه، سومی سرخ، چهارمی نیلگون، پنجمی نارنجی که همگی رنگ‌آمیزی شده است. اما دو باروی دیگر، کنگره‌های آنها یکی سیمین و دیگری زراندود است.»<sup>۱</sup>

چیزی که هست، هرودوت نخست از ساختمان شهر و باروهای آن و آنگاه از کاخ دیاکو، که آن هفت باروی متحد‌المرکز پیرامون آن را فراگرفته بوده، سخن گفته است. پیدا است که تشخیص موقعیت شهر (به تعبیر هرودوت) و وضعیت کاخ مرکزی و احتمالاً هفت باروی آن وظیفه باستان‌شناسی است. اما بجاست که از سازندگان (بنّایان) آن هم یاد شود. دیاکونوف در این خصوص گوید: ارتباط مشهودی که میان تزیینات حجاری کاخهای هخامنشیان و هنر آشور وجود دارد، شاهد آن است که کاخهای ماد ظاهراً به دست استادان صنعتکار، که قبلاً در آشور و ماننا کار کرده بودند، ساخته شده بود.<sup>۲</sup>

1. *The Persian Wars by Herodotus*, tr. G. Rawlinson, (New York, The Modern Library, 1942), pp. 56-57.

۲. ایگور میخایلوویچ دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵) ص ۴۰۶.

آن‌گاه، چگونگی رنگ‌آمیزی باروهای آن را کلمان هوار چنین یاد کرده: «رنگ‌آمیزی دیوارها همانند بنای معروف بیرس نمرود در بابل بوده است. بابلیان آن رنگها را نماد سیارات هفتگانه می‌دانسته‌اند، لکن دادن تقلیدی هنرمندانه از آنان در این کار نمودند.»<sup>۱</sup> دیگر محققان هم به نحوی دقیق این موضوع را که هفت حصار شهر اکباتان نیز چون طبقات هفتگانه برجهای بابلی نمودار فلکهای هفتگانه بودند، تشریح کرده، به طوری که هر حصار، رنگ یا به گفته نظامی گنجوی طبع و مزاج سیاره‌ای را نمایش می‌داد. نظامی «هفت گنبد» بهرام را نمودار «هفت سپهر» توصیف کرده، گوید:

هفت گنبد درون آن باره      کرده بر طبع هفت سیاره  
رنگ هر گنبدی ستاره شناس      بر مزاج ستاره کرده قیاس  
چنان که هفت کاخ کاووس، گنگ دژ سیاوش، هفت گنبد بهرام، تخت طاقدیس و  
جز اینها همگی چون شهری که دیاکو بنا کرده بود نمودار طبقات هفتگانه آسمان  
بودند.<sup>۲</sup> رنگهای هفتگانه و اختصاص هر یک از آنها به یک طبقه آسمانی و به سیاره  
مربوط بدان، که بسا بر اثر همگون یابی فروغ ظاهری ستارگان با رنگهای مماثل چنین  
پنداشته‌اند، و مزاجها و طبعها و دیگر دلالتهای آنها که به کلی از مقوله احکام نجومی و  
متأثر از تنجیم بابلی بوده است، موافق با جداول بیرونی در این باب<sup>۳</sup>، خصوصاً  
دلالتهای رنگها بر سیارات به ترتیبی که هرودوت از برای هر باروی کاخ هگمتانه یاد  
کرده، بر حسب اوصاف چنین است: ستاره ناهید (سپید گون)، کیوان (سیاهگون)،  
بهرام (سرخگون)، تیر (آسمانگون)، هرمزد (نارنگی گون)، ماه (خاکسترگون) و آفتاب  
(زرد سرخفام). یک بار دیگر، در بیان گزارشهای مورخان اسلامی به این رنگها بر  
می‌خوریم.

روایت کتزیاس، پزشک معروف یونانی، که از سال ۴۱۶ تا ۳۹۸ ق م در ایران

1. *Ancient Persia and Iranian Civilization*, (London, 1972), p.27.

۲. مهدخت معین [گرد آورنده]، *مجموعه مقالات* دکتر محمد معین، (تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۴)، ص ۲۸۴، و جز این، ص ۲۵۳-۲۳۴؛ و نیز: فتح الله مجتبایی، *شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان* (تهران، انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۲)، ص ۱۴۹-۱۵۰.  
۳. ابوریحان بیرونی، *التفهیم لاوائل صناعة التنجیم*، تصحیح و حواشی جلال الدین همایی، ۱۳۵۳، ص ۳۶۰ و صفحات بعد.

زندگی کرد، از بنای کاخ هگمتانه با افسانه در آمیخته است؛ وی بنای کاخ هگمتانه را به سمیرامیس ملکه آشوری نسبت داده، که به گفته خود او ۱۵۰۰ سال پیش از عصر وی می‌زیسته است.<sup>۱</sup>

هم از این دست است روایت یهودی اپوکریفا (Apocrypha) - به معنای پوشیده، و نام مخصوص کتابهای زائدی که به عهد عتیق (تورات) و عهد جدید (انجیل) افزوده شده است. اپوکریفای عهد عتیق شامل چهارده کتاب است که کتاب سوم آن «طوبیت» (Tobit) و کتاب چهارم «یودیت» (Judith) از هگمتان یاد کرده‌اند. حکایت طوبیاس راجع به سفرش به سوی ری با گذار از اکباتان و دیدار بستگان پدرش که مقیم آن شهر بوده‌اند، در کتاب طوبیت (باب ۷) اطلاع چندانی از کاخ یا ارک هگمتانه به دست نمی‌دهد، و بیشتر بیانگر این موضوع است که همدان از دیرباز یکی از ماندگاههای یهودان بوده است. اما کتاب یودیت (باب یکم، ۱-۱۴) توصیفی از دژ و بارو و دروازه هگمتانه به دست می‌دهد که همانا به گفته جکسن: از نظر بیشتر نقادان ارزش آن را نباید بیش از ارزش یکی از افسانه‌های شرقی دانست.<sup>۲</sup>

به هر حال، خلاصه آن روایت چنین است: «در سال دوازدهم پادشاهی بخت‌نصر (۶۰۴-۵۶۲ ق م)، ارفخشاد (ارفخشد) فرمانروای مادها برگرد اخمتا (هگمتانه) با سنگهایی به درازای شش گز و به پهنای سه گز، باروهایی به بلندی هفتادگز و به پهنای پنجاه گز بساخت. بر دروازه‌های آن برجهایی به بلندی صد گز با پایه‌هایی به پهنای شصت گز پدید کرد. اما بلندی دروازه‌ها تا هفتادگز و پهنای آنها تا چهل گز می‌رسید که سپاه نیرومند «ارفخشد» بتوانند از آنها بگذرند. در آن زمان، میان بخت‌نصر و ارفخشد جنگی سخت در فراخنای دشت ری درگرفت. سرانجام ارفخشد مغلوب گردید و سواران و گردونه‌هایش تباه شد. بخت‌نصر بر سرزمین وی فرمانروا شد، به هگمتانه آمد، دژها و باروها را فرو گرفت، کوچه‌های آنجا را ویران کرد، و شکوه شهر را از میان برد.»

در اینجا، دو نکته بایسته ذکر است: اولاً تنی چند از باستان‌شناسان سده گذشته، مانند راولینسن، با توهّم به اینکه روایتهای طوبیت و یودیت از لحاظ تاریخی واقعی‌اند،

1. *The Fragments of the Persika*, ed. J. Gilmore, (London, 1888), p. 90;

و نیز، رک: ابراهام جکسن، همان کتاب، ص ۱۷۴. ۲. ابراهام جکسن، همان کتاب، ص ۱۷۵.

گمان برده‌اند که وضعیت هگمتانه موصوف با تخت سلیمان سازگار است نه با همدان کنونی؛ ثانیاً روایت‌های برخی از نویسندگان دوره اسلامی مبنی بر اینکه ساختن شهر همدان و آثار آن توسط ارفخشذ مذکور و ویران شدن شهر به دست بخت نصر، و بجز از همدان، شهرهای دیگری مانند اصفهان - که به ویژه آنجا هم یهودی نشین بوده است - با این داستان که این دو شهر توسط فرزندان «نوح» ساخته آمده و نظایر اینها، به طور کلی تمام گزارش‌های تاریخنگاشت عهد اسلامی که مستند آنها روایت‌های کلبی و وهب بن منبه و مانند این دو بوده، و اساساً صبغه کعب‌الاحباری داشته‌اند، مستقیم و غیرمستقیم بر پایه همین کتابهای عهد عتیق یهودی اپوکریفی پدید آمده است. گفتیم اسناد یا نقل مستقیم، زیرا در مورد ابن فقیه همدانی، راقم این سطور معتقد است که گزارش وی در باب بنای همدان و به‌ویژه طاق یا سارو (ارک هگمتانه) بایستی از اپوکریف‌های رایج و منتشر در میان یهودیان شهر همدان مأخوذ باشد.

باری، کاخ هگمتان در عصر هخامنشی (سده‌های ۶-۴ ق م) همچنان برجا بود، و از آنجا که همدان پایتخت تابستانی آن خاندان می‌بود، مورد استفاده ایشان شده، بر بناهای آن افزودند. مدارک افزایش بناهای هگمتانه، گسترش و بازسازی آنها، در نزد قاطبه باستان شناسان ایرانی شناخته است که مهمترین آنها نویکنده‌های ستون پایه‌ها، الواح سیمین وزرین مکشوف در همدان (محفوظ در موزه ایران باستان) و برخی از موزه‌های خارج، و مکتوب و مقروء در کتابهای فارسی باستان کنت، هگمتانه مصطفوی و فرمانهای هخامنشی شارپ، و جز اینهاست.

بایگانی اسناد قدیم و جدید دولتی و متون علمی و دینی در یکی از ساختمانهای هگمتانه به نام «اکرا» قرار داشت که در کتاب عزرا (باب ۵، آیه ۶ تا باب ۶، آیه ۲) بدان اشاره رفته است. از میان برخی گزارشها و اشارات پراکنده درباره مراکز علمی عهد هخامنشی، یکی هم روایت مربوط به مجمع علمی همدان است. دانسته است که همدان پایتخت مادان و سپس هخامنشیان بوده و از دیر باز سنتها و آیینهای مغان در آنجا رواج خاصی داشته است. از این رو، مکتب یا به تعبیری مجمع، که گویا به سبب آنکه اعضای آن همواره صد تن بوده‌اند، از سوی مورخان به نام مدرسه یا مجمع یا «مکتب سده» یاد گردیده، و به عنوان «مکتب اکباتان» شهرت یافته است. پلوتارک در یکی از رساله‌های خود یاد کرده است که در مکتب سده اکباتان، که شخصاً بدان راه یافته بود، «حکمت و نجوم و طب و جغرافیا تعلیم داده می‌شد و صد شاگرد در آن به

تحصیل مشغول بودند.<sup>۱</sup>

شاید این مکتب یا مجمع همان اکرایبی باشد که، از قول پلی‌بیوس و آریان و کتاب عزرا، یاد کرده‌اند که ساختمان استواری در درون محوطه کاخهای سلطنتی بوده که نه تنها محل خزانه ملوک، بل جایگاه نگهداری اسناد دولتی ماد و پارس نیز می‌بوده است.<sup>۲</sup> لیکن چنین نماید که آن مدرسه گویا با این مجمع علمی اکرا و ساختمان آن در ارک هگمتانه تفاوت می‌کرده؛ هرچند که به نحوی با هم ارتباط داشته‌اند.

هنگامی که اسکندر مقدونی به ایران تازش آورد و برای نخستین بار به همدان آمد (۳۳۰ ق م) بی‌گمان در کاخ هگمتان توقف کرده است، و آن همکنار با معبد ویژه اناهید (واقع بر روی تپه مصلّا) بوده است که وی همه خزاین غنیمت گرفته خود را در آنجا گذاشت؛ چنان که به گفته پلی‌بیوس بعدها آن خزاین نصیب جانشینان سلوکی وی شد. اسکندر پس از فتوحات شرقی، دوم بار (۳۲۴ ق م) به همدان آمد و در آنجا بود که دوست و سردار بزرگ وی هفایستون درگذشت و اسکندر به یادبود وی فرمان داد تا شیرسنگی کنونی همدان را به مثابه نماد و یادگاری از برای او بساختند و در دروازه شرقی هگمتان به پا داشتند.

در اینجا ما نمی‌خواهیم از موضوع مورد بحث خود بیرون رویم، ولی نه تنها بیش از ۱۵۰ سال پیشینه باستان‌شناسی در ایران و اظهار نظرهای گوناگون در مورد شیرسنگی، بلکه تا آنجا که مدارک تاریخی گواهی می‌دهند، بحث و نظر در باب ساختن و سازنده شیرسنگی همدان از سده‌های نخستین اسلامی تاکنون ادامه داشته است. گروهی آن را از ساخته‌های «صخرجئی» به دستور سلیمان نبی دانسته، برخی آن را از ساخته‌های بلیناس رومی صاحب طلسمات پنداشته، و برخی باستان‌شناسان معاصر نیز آن را از عهد ماد، جمعی از عهد هخامنشی و برخی دیگر از عهد اشکانی دانسته‌اند؛ روی هم رفته، بلبشوی غربی با اظهار نظرهای بی‌پایه و مایه (حتی از آن هرتسفلد و جز او) در این خصوص به پا شده که گاه آدمی نسبت به دانش ایشان دچار

۱. غلامحسین صدری افشار، سرگذشت سازمانها و نهادهای علمی و آموزشی در ایران، (تهران، وزارت علوم و آموزش عالی، بی تا) مصور، ص ۲۴، ۲۷ و ۵۷.

۲. اسدالله بیژن، سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، (تهران، ابن سینا، ۱۳۵۰)، ص ۳۵۰؛ و نیز: صدری افشار، همان کتاب، ص ۲۸-۲۷.

تردید می‌شود. سرانجام هاینس لوشه، باستان‌شناس آلمانی در ۱۹۶۸ توانست با تحقیق، تدقیق، مقایسه، و با تأیید یک منبع بسیار معتبر تاریخی (مُروج الذهب مسعودی) ثابت کند که شیرسنگی همدان ساخته اسکندر مقدونی است، به شرحی که یاد کردیم.<sup>۱</sup>

اخیراً بعض نویسندگان تاریخ ایران کمبریج در صحت نظر لوشه آلمانی راجع به شیرسنگی تردید کرده‌اند که البته این گونه تردیدهای غیر متخصصانه مطلقاً ارزشی ندارد. غرض از ذکر بنای شیرسنگی، نکته دیگری است که گمان می‌رود نظر باستان‌شناسان به هنگام حفاری تپه هگمتانه و احیاناً برخورد به پایه‌ها، ستونها، و بناهای سنگی بدان جلب شود. سنگهای موجود در پیرامون همدان، دست کم دو نوع عمده است: یکی خارا که از الوند و دامنه‌های آن به دست می‌آید، دوم سنگ زرد یا سرخ فامی که شیرسنگی از آن ساخته آمده است. این اطلاع مهم از یاقوت حموی مبتنی بر منابع کهنتر که گوید: «شیرسنگی را از کوه خورزنه تراشیده و ساخته‌اند»، کوه خورزنه در سمت شرقی شهر همدان پیدا و آثار سنگبری‌های کهن در آن هویدا است؛ حتی تا چند سال پیش، سنگ‌تراشان منحصراً از این نوع سنگ برای استفاده در بناهای شهر و مصارف دیگر به کار می‌گرفتند.

اکنون باید به نقد دومین سند معتبر در خصوص کاخ هگمتانه، که راجع است به عهد پارتی پرداخت. پُلی بیوس (کتاب ۱۰، بند ۲۷) - که حدود ۲۰۴ تا ۱۲۲ ق م می‌زیسته، گوید: «اکباتان در اصل تخته‌گاه مادها بود، و بر دیگر شهرها در ثروت و شکوهمندی ساختمانهایش وسیعاً تفوق داشت. آن شهر در دامنه‌های کوه الوند قرار گرفته، و با آنکه بدون بارو است، دارای ارکی استوار می‌باشد که به گونه‌ای شگفت‌انگیز آن را مستحکم ساخته‌اند. در پایین آن، کاخی برپاست که وصف جزئیات آن، یا سکوت کامل درباره آن، تا حدی دشوار است. برای آن نویسندگانی که قصدشان برانگیختنِ إعجاب است، و آنان که عادت دارند اغراق‌گویی و بدایع‌نگاری نمایند، همانا این شهر بهترین موضوع ممکن را فرایش آنان می‌کند. اما برای آن کسانی که چون خود من، هنگام ایستار در توصیفاتی که فراتر از تصورات عادی می‌رود، محتاط

۱. نگارنده مدارک و روایات این موضوع را طی گزارشی در شماره یکم مجله مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران (۱۳۵۳) عرضه داشته است.



هستند، دشواری و گرفتاری بسیار فراهم می‌سازد.»  
 «باری، کاخ از نظر اندازه، پهنه‌ای را که محیط آن نزدیک به هفت استاد (حدود  $\frac{3}{4}$  میل) می‌باشد، پوشانده است، و با گرانمندی ساختار در بخشهای متعددش، نشانگر ثروت سازندگان نخستین آن است. زیرا، همه چوب ساخته های آن سدر یا سرو بوده، حتی یک تخته تنها پوشش نیافته نمانده، تیرها و تخته کاری سقفها و ستونهای رواقها و سرستونها با ورقه های سیم یا زر پوشش یافته، در حالی که همه آجر (سفال)ها از نقره بوده است. بیشتر اینها را در هنگام تازش اسکندر و مقدونیان و باقی را در روزگار آنتیگونیوس و سلوکوس نیکاتور کردند...»<sup>۱</sup> نکته مهم در این گزارش، که جکسن هم متوجه شده، این است که شهر، حصار (بارو) ندارد، اگرچه دارای ارکی استوار و مستحکم است که کاخ در زیر پایین آن قرار دارد؛ و همو افزوده است که «چون کاخ را از چوب ساخته بودند، این امر خصوصاً موجب شد که به آسانی انهدام پذیرد، بر خلاف تخت جمشید که در ساختن آن سنگ به کار برده‌اند.»<sup>۲</sup>

توضیح همه این مسائل نابسان که منبعث از گزارشهای هرودوت و پلی بیوس و احتمالاً یودیت است، بر عهده باستان شناسان است. آنچه از نظر تاریخنگاری می‌توان در پایان این بخش از مقال افزود، اینکه ساسانیان نیز همچون پارتیان عادت داشتند که ماههای تابستان را در همدان یا اهمدان (بنا به تلفظ آنان) بگذارند. باین حال، از آن دوران هیچ سند و مدرکی در برقراری یا آبادانی یا بازسازی ساختمانهای مزبور به دست نیامده، الا اینکه در رساله پهلوی متأخر **شهرستانهای ایران** (بند ۲۶) آمده است که: شهرستان همدان را یزدگرد یکم پسر شاپور ساخت. برخی اطلاعات مربوط به عهد ماقبل اسلامی، از مطاوی گزارشهای مورخان و جغرافیان عهد اسلامی به دست می‌آید که در اینجا از آن یاد خواهد شد.

### ج) گزارشهای مورخان اسلامی

بیش از ده منبع معتبری که راجع به همدان در آنها گفتگو شده است، جملگی کتابهای معروف جغرافیدانان کلاسیک اسلامی است. شایان ذکر آنکه در عهد

1. *The Histories of Polybius*, tr.E.S.Shuckburgh, (London, 1889), vol.2, pp.26-27.

۲. جکسن، همان کتاب، ص ۱۷۷.

اسلامی، برای همدان، دست کم چهار «تاریخ» توسط تاریخدانان و محدثان آن شهر نوشته شده بود که بدبختانه هر چهارتای آنها گم شده و از میان رفته است. تنها برخی گفتاوردهای کوتاه و پراکنده از آنها در منابع جغرافیایی مزبور یا تواریخ محلی دیگر و یا کتابهای ادبی ادوار بعد به نقل آمده است. اسامی آن چهار از این قرار است: (۱) «تاریخ همدان» از ابوعلی کاتب (ح ۲۵۰-۳۲۷ ه‍.ق)؛ (۲) «طبقات الهمدانیین» از حافظ کوملاذی (۳۰۳-۳۸۴ ه‍.ق)؛ (۳) «تاریخ همدان» از شیرویه شهردار (۴۴۵-۵۰۹ ه‍.ق)؛ (۴) «طبقات اهل همدان» از عمران همدانی (۴).

از این میان، دو کتاب ابوعلی کاتب و شیرویه شهردار در تاریخ، آثار و فرهنگ مردم همدان به نهایت درجه اهمیت داشته‌اند. ذکر نام این آثار گم‌شده در این نوشتار، بیشتر از این بابت است که وقتی در مطاوی گفتار و گفتاوردهای ذیل به آنها برخورد می‌شود، تحدید زمانی اطلاعات و موضوعات و منابع آنها حتی الامکان دانسته آید. نخستین و کهنترین گزارش تاریخی دوره اسلامی درباره همدان و آثار آن و بنایی که امروزه تپه هگمتانه نامیده می‌شود، روایت ابن فقیه همدانی در کتاب جغرافیایی او به نام *البلدان* (تألیف شده به سال ۲۹۰ ه‍.ق) است.

نکته لازم به تذکر درباره متن کتاب مذکور این است که آنچه امروزه به نام *مختصر کتاب البلدان* ابن فقیه، توسط دخویه چاپ شده<sup>۱</sup> و در دسترس است، متنی است که علی شیزری به سال ۴۱۳ ه‍.ق آن را از روی متن اصلی مفصل (*اخبار البلدان*) مختصر ساخته و فراهم آورده است. اینک نیم قرنی است که بخشی از متن اصلی مفصل (کبیر) این کتاب، یعنی نسخه خطی منحصر به فرد آن در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد کشف شده است که خوشبختانه حاوی گفتار مربوط به همدان هم هست. راقم این سطور، بر اساس یک نسخه عکسی از آن، ترجمه مطالب را از روی همان متن کامل *اخبار البلدان* (نسخه مشهد) به نشان «عکسی» و همچنین با ارجاع به *مختصر البلدان* مطبوع به نشان «چاپی» عرضه می‌دارد:

(۱) سردار بخت نصر، که همدان را محاصره کرده بود، به وی نوشت: «به شهری استوار و پرجمعیت و پهن‌آور درآمد که آن را بارویی سخت و رفیع، و رودهایی پهن

۱. *مختصر البلدان*، طبع دخویه، (لیدن، بریل، ۱۸۸۵).

است»<sup>۱</sup>. «درازای آن شهر از دامنه کوه بود تا دهکده‌ای که بدان زینوآباد گویند و رسته آجرپزان در آنجا بوده، و رسته زرگران در سیجآباد بوده، و کوشک ویرانی که در سیجآباد می‌بود، گنجینه‌ها و مالها در آن می‌باشد...»<sup>۲</sup>.

۲) بخت نصر از سردارش نقشه شهر را می‌طلبید و براساس آن فرمان می‌دهد که منابع آب شهر را مسدود ساخته، با آب بندان و رها ساختن آن به سوی شهر، آنجا را ویران کند. از آن پس همدان ویران بود تا حمله اسکندر، که دارا بر حسب توصیه حکیمان «به ساختن شهر فرمان داد. در میانه آن، کوشکی بزرگ، سه نما از آن افراخته بنا کرد، و آن را سارو (ساروق) نامید. کارگران در ساختن شهر شتاب کردند و سیصد نهانگاه برای گنجینه‌ها و مالهایش در کوشک درست کردند. بر شهر، هشت دروازه آهنین دولنگه‌ای، هر لنگه به بلندی دوازده گز، برپا داشت. آن‌گاه خانواده و فرزندان و گنجینه‌هایش را بدانجا انتقال داد و جایگیر ساخت. در میانه کوشک، یک کوشک دیگر درست کرد که نزدیکان و اهل حرم، و مالها را در آن نهانگاهها جای داد، و در شهر دوازده هزار مرد نگاهبان برگماشت»<sup>۳</sup>.

۳) «برخی از پیران همدان یاد کرده‌اند که آنجا باستانی ترین شهر گهستان (جبل/جبال) است، و استدلال آنان برپایه بقایای ساختمانی کهن است که تا امروز [سال ۲۹۰ ه‍.ق] باقی است، و آن طاقی عظیم و رفیع است که دانسته نیست چه کسی آن را ساخته است. عامه مردم را در این باب اخباری است که یاد کنند: در آن طاق سنگ نبشته‌ای یافتند بدین مضمون که: ما بامدادن از اصطخر بیامدیم، نيمروز را در این طاق بودیم، و شامگاهان در شام به سر بردیم\*، و آورده‌اند که آن [سنگ نبشته] را یکی از

۱. همان کتاب، ص ۲۱۸.

۲. ابن فقیه همدانی، اخبارالبلدان عکسی، نسخه خطی، برگ ۱۱۳.

۳. مختصرالبلدان چاپی، ص ۲۱۹؛ اخبارالبلدان عکسی، ۱۱۳.

\*. در این روایت طی الارض یا سوار بر باد رفتن سلیمان، پیش از هر چیز، تلمیحی به آیه کریمه «وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحُ غَدُوها شَهْرٌ وَرَوَّاحُها شَهْرٌ...» (سوره سباء، آیه ۱۲) به چشم می‌خورد، چنانکه سعدی هم در این خصوص سروده:

سریر سلیمان علیه السلام؟

نه بر باد رفتی سحرگاه و شام

خنک آنکه با دانش و داد رفت

به آخر ندیدی که بر باد رفت؟

(بوستان، باب اول، گفتار اندر بی وفایی دنیا)، از روایت سیر سلیمان در ادبیات فارسی و تازی و حتی کتب

همراهان سلیمان بن داوود نوشته است.<sup>۱</sup>

(۴) «سلیمان (علیه السلام) از این مکان [طاق همدان] گذر کرد. زاغی بدید که بر آن فرود آمد، و چون گویند که زاغ هزار سال می‌زید، پس سلیمان بدو گفت: خبر این طاق و سازنده آن را برای من بازگویی. [زاغ] گفت: من خود ششصد سال است که در اینجا هستم، پیشتر پدرم هزار سال در اینجا بزیست، و پیش از او نیای من هزار سال در آن زیسته بود، و این [طاق] بر همان وضعی است که بوده، و ندیدم که چیزی در آن دگرگون شده باشد.»<sup>۲</sup>

(۵) «برخی از صاحب خبران آگاهی داده‌اند که در یکی از درونگاه‌های کوشک معروف به ساروق نبشته‌ای به فارسی یافتند که ترجمه آن چنین بوده است: پادشاه، مردم [شهر] مَرُو را موظف به ساختن این شهر از گل چنین و چنان هزار [کذا] و قرار کرد...»<sup>۳</sup>. «و گفت: چنانچه گل ساختمانهای کهن شهر را پژوهش کنی، آن را به رنگهای گوناگون سرخ، سپید، سیاه، و جز اینها خواهی یافت. زیرا دارا پسر دارا، مردم شهرها را واداشت برای ساختن این شهر گل بیاورند»<sup>۴</sup>. «آورده‌اند که شاهان رعایای خود راموظف به آوردن گل در یک زمان، و [آوردن] آب در زمانی، و آجر و سنگ در زمانی [دیگر] کردند تا شهر را بسازند و بدان سهم و طاعت خویش برنمایند.»<sup>۵</sup>

(۶) در *مختصر البلدان* مطبوع، ضمن بر شمردن طلسمهای شهر، افزوده دارد که: «ساروق لگدکوب مردمان است [و بر آن راه می‌سپرند].»<sup>۶</sup>

(۷) همچنین در *مختصر چاپی* افزوده دارد: «من و عبدالله بن محمد بن زنجویه بن مهران - که از دهقانان بلند پایه همدان و از خداوندان ساروق و ارک آنجاست...»<sup>۷</sup>.

خبر لگدکوب شدن ساروق توسط مردم، مذکور در فقره ۶، علی‌التحقیق راجع است به زمان مختصر کننده کتاب (اوایل سده ۵ ه‍.ق). همچنین، ابن زنجویه دهقان صاحب ساروق، مذکور در فقره ۷، در همان زمان - یعنی نیمه دوم سده چهارم و نیمه

تاریخ و جغرافی به طور مکرر و فراوان یاد شده، که در اینجا تنها به ذکر یک فقره بسنده می‌شود. قزوینی گوید: «سلیمان (ع) چاشت پگاه به سرزمین شام در بعلبک و شامگاهان در اصطخر (فارس) می‌بود.»

(آثار البلاد، ص ۹۹). ۱. اخبار البلدان، عکسی، برگ ۱۱۳.

۲. همان کتاب، برگ ۱۱۴. ۳. همان جا.

۴. مختصر البلدان چاپی، ص ۲۲۹-۲۳۰. ۵. اخبار البلدان، عکسی، ۱۱۴.

۶. مختصر البلدان، چاپی، ص ۲۴۱. ۷. همان کتاب، ص ۲۴۴.

یکم سدهٔ پنجم هجری بوده است. اما «سارو» که نام کهن و باستانی ارک هگمتانه بوده، و ارک قدیمی سارویه اصفهان نیز به همین نام موسوم شده، بنا به تحقیق راقم این سطور همانا به معنای پیوند و وحدت باشد، زیرا نام ایرانی «آرتاسارو» پادشاه ناحیت شوردورا در سرزمین ماننا و ماد باستان، که مغلوب و خراجگزار سالماناسار آشوری (در ۸۲۸ ق م) گردید، مرکب از «رته /ارته» (عدالت و راستی) و «سارو» (پیوست و اتحاد) یاد شده، ظاهراً سارو ترجمهٔ ایرانی اصطلاح «دورانکی» بابلی به معنای پیوند زمین و آسمان باشد. حصارهای متحدالمرکز ارک هگمتانه هم احتمالاً «کیشو» نامیده می‌شده است، که شاید اصطلاحی بابلی - آشوری بوده، و در هر حال نام جایی در همدان باستان یاد گردیده است. این نکته را هم در معنای سارو باید افزود که به نظر ما اصطلاح ساروگ /ساروج (سیمان و بتون امروزی) گویا از همان مفهوم کهن پیوست یکدست و استوار قلاع و ابنیهٔ قدیم در لفظ سارو تداول یافته است.

پس از روایت ابن فقیه، قاعدتاً بایستی برخی پراکنده‌های بازیافته از کتاب گمشدهٔ «تاریخ همدان» ابوعلی کاتب رابه نقل آوریم. اما این کار را در ضمن نقل فقرات آتی خواهیم کرد. اینک به تلخیص گزارش مربوط به همدان از *سفرنامهٔ ابودلف خزرچی* (نگاشتهٔ ۳۴۱ ق) پرداخته می‌آید که چون متن عربی آن جزو ضمائم همان *البلدان* ابن فقیه است، همچنان با نشان «عکسی» و نیز از روی ترجمهٔ فارسی آن ارائه می‌گردد:<sup>۱</sup> «همدان شهر دارا پسر دارا می‌باشد. در میانگاه همدان، شهر باستانی است، که شهری بزرگ و ساخته شده بر ایوانی به بلندی سی گز، و دارای چهار دروازه و طاقهای رفیع می‌باشد. چون دارا نیکویی آن مکان را دید، شهر را در آنجا بساخت. پیشتر آن جایگاه، بیشه زار و وحوش می‌بود، چندان که دیری پایید تا آب آنجا فروکش کرد. و هم گفته‌اند که آنجا قدیمی [تر] بوده، و دارا هنگامی که ذوالقرنین بدو روی آورد، با وزیران خویش دربارهٔ شهری استوار که اندرونیان و گنجهایش را پناه دهد، رای زد. برخی گفتند که: شهری ویران در میان کوهستانی رفیع با راههایی دشخوار می‌شناسیم، که اگر پادشاه آن را بسازد و اندوخته هایش را در آن نگاهدارد و چهارهزارتن از معتمدان خود بر آنجا بگمارد، از هر کس که قصد آنجا کند ممانعت بشود...»<sup>۲</sup>.

۱. *مختصر البلدان*، ترجمهٔ ح. مسعود، (تهران، بی نا، ۱۳۴۹).

۲. *اخبار البلدان عکسی*، برگ ۱۹۱؛ و نیز: مسعربن مهلهل خزرچی *سفرنامهٔ ابودلف*، با تعلیقات

باقی مطلب همان است که در مورد آب بندان شهر در روایت ابن فقیه آمده، منتها در این فقره اسکندر ذوالقرنین جای بخت نصر یاد شده، که به توصیه ارسطو شهر را آب بندان و ویران می‌کند. فقیه مینورسکی، ویراینده سفرنامه ابودلف، اظهار نظر کرده است که: منظور ابودلف از ذکر «شهر باستانی همدان» به تحقیق تپه عظیم اکباتان قدیم بوده که بر شهر جدید مشرف است.<sup>۱</sup> مقدسی بشاری (۳۳۵-۳۹۰ ق) که کتاب خود را به سال ۳۷۵ ه‍.ق تألیف کرده، گوید: «همدان تختگاه سرزمین جبال، شهری کهن است، که ساختمانی باستانی در آن می‌باشد. شهر میانگاه این شهر که خانه‌های مردم (ریض) پیرامون آن قرار گرفته، خراب شده است...».<sup>۲</sup> پیداست که منظور وی همان بقایای هگمتانه است. آن‌گاه به بازگویی همان داستان آب بندان شهر توسط بخت نصر، منقول از روایت ابن فقیه پرداخته است.

یک مورخ همدانی، که نام او رانویسنده این سطور، ابن شادی اسدآبادی اعلام نموده است، در اوایل سده ششم هجری قمری، کتابی بسیار ارزشمند نگاشته است به نام *مجم‌التواریخ والقصص* که از آثار مفقود تاریخی ایران، بسیاری در آن یاد و نقل شده است.<sup>۳</sup> از آن جمله است فقراتی منقول از «تاریخ همدان» یا «کتاب همدان» گمشده ابوعلی کاتب همدانی که اینک به نقل آن فقرات مربوط به بنای شهر یا قلعه و ارک هگمتانه با برخی توضیحات میان دوقلاب [ ] و با حذف و اختصار پرداخته می‌آید:

(۱) «و قلعه همدان را [دارا] به وقت حرب اسکندر آبادان کرده بود بسیاری، و سپاه نشاند به نگاهداشت خزینه‌ها و زنان و فرزندان، و در «کتاب‌الهمدان» آن را شرحی تمام شود.»<sup>۴</sup>

(۲) «و در بنیاد همدان قدیم اختلاف است. قومی گویند همدان قدیم آنجا بوده است که اکنون سیستان است [ظ: دهکده «سیستان» کنونی نزدیک به «گراچقا»] و آن دیهی است نزدیکی همدان. و ملکی از ملکان عجم که او را «داراب» بن «ارفشند» خواندندی، آن جایگاه فرود آمد... که اجمه و وحل (بیشه زار باتلاقی) بود... پس ملک

ولادیمیر مینورسکی، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، (تهران، فرهنگ ایران زمین، ۱۳۴۲)، ص ۶۰-۶۶.

۱. سفرنامه ابودلف، تعلیقات، ص ۱۲۵.

۲. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، طبع دُخویه، لیدن، ص ۳۹۲.

۳. مجم‌التواریخ والقصص، به تصحیح محمد تقی ملک الشعرا بهار، (تهران، خاور، ۱۳۱۸).

۴. همان کتاب، ص ۵۶.

عجم بفرمود تا منبع آن چشمه رابه پشم بیاکنند و به خاک و گل بینباشند. و چون به عهد دارای بن بهمن رسید بر سر آن پشته حصاری ساختند... همچنین روایت کنند از... هشام کلبی که بنای همدان، همدان بن فلوج بن سام بن نوح نهاده است، و همدان و اصفهان دو برادر بودند. و هم چنین گویند که همدان ملکی کرده است که نام او مس بن حلوان [درست: کریمس بن حلیمون] بوده است. اما حقیقت آن است که بنای همدان جمشید بن یونجهان بن صالح بن ارفخشذ بن سام بن نوح کرده است. [قس: روایت اپوکریفی یودیت مذکور در بخش پیشین] و ابن المقفع در کتاب *سیرالعجم* می‌آورد که بنای همدان ملکی کرده است که دیوان در فرمان او بودند پیش از سلیمان، و از این جایگاه درست می‌شود که ملک جمشید بوده است. [جمشید مبدل ایرانی سلیمان سامی است] و چون بهمن بدین موضع رسید خراب یافت، آن را عمارت فرمود، بعد از آن دارا عمارتی فرمود کرد.<sup>۱</sup>

۳) «و در «همدان نامه» که [ابوعلی] عبدالرحمان بن عیسی کاتب همدانی کرده است، آورده است یکی به الفاظ پهلوی که: سارو جم کرد، بهمن کمر بست، دارای دارا، گرد هم آورد؛ و این کلمات پهلوی حجت است پهلوی گویان را، همچنان که عرب را شعر تازی.» [در این ترانه پهلوی تاریخ شهر وارک همدان بازتاب یافته است، بدین معنا که: سارو (ساروق) کاخ هگمتان را جمشید ساخت، آن گاه بهمن - ظ: اردشیر یکم یا دوم هخامنشی به گرد آن بارو کشید، سپس دارا - ظ: داریوش سوم هخامنشی آن را به اتمام رسانید و کامل کرد].

۴) «و همچنین «همدان نامه» می‌آورد که: همدان قدیم بزرگ بوده است، چنان که سه فرسنگ درازنایی (طول) آن بوده است. و بازار زرگران آنجا بوده است که اکنون [سده ۶ هق] سیجabad است [قس: روایت ابن فقیه]. و بخت نصر با صد هزار سوار آن را حصار داد، نتوانست شدن تا عاقبت بهارگاه مسیلهای آب کوه ارونند در بست، تا گرد آمد و گشوده شد و شهر را خراب بکرد [قس: ابن فقیه و جز او]

۵) «و اگرچه مقصود از این ذکر بنیاد اسلام است که در فرزند، اما این قدر گفته شده تا بدانند که همدان شهری بزرگ و قدیم بوده است. اما به وقت اسلام از همدان اسپیددژ [ظ: ساروق/ارک هگمتانه] مانده بود، و بعضی خانه‌ها در حوالی (آن) و آن را

۱. همان کتاب، ص ۵۲۰-۵۲۱.

«قصر ابیض» می خواندند. بعد از آن، آن را دیواری ساختند و چهار دروازه [قس: روایت ابودلف] و به مدتی نزدیک آن را باطل گردانیدند، و عمارت در افزودند در سنه ستین و مائتین [سال ۲۶۰ هـ]، و این عمارت را نخستین رئیس علوی شهر همدان کرد بوده است. [و گورستانها را از دروازه ها در شهر گرفتند، چنانکه این ساعت [یعنی سال ۵۲۰ هـ] پیدا است، و شهر را دروازه ساختند چنانکه این ساعت پیدا است. و شهر را گرد بر گرد آن قرب فرسنگی زیادت بر می آید، و انصاف در آن است که در همدان اگر امن باشد هیچ شهری در اسلام مقابل آن نباشد از فراخی نعمت و...»<sup>۱</sup>.

چنین می نماید که «اسپید دژ» یا «قصر ابیض» نام کوشک میانی ارک هگمتانه بوده است، چنانکه نیم سده پس از ابن شادی، یک همدانی جغرافی نویسنده دیگر به نام طوسی سلمانی همدانی در کتاب خود - *عجائب المخلوقات* درباره «قلعه ابیض به همدان» می نویسد: «ابیض قلعه ای بود، به همدان بر قلعه شهرستان. سه حصن شهرستان را بود، سه حصن ابیض را بود، و این ابیض را دارا بنا کرد به همدان<sup>\*</sup>، و دارا زن و دختر را آنجا برد، وقتی گرد عالم بگردید و با اسکندر حربها کرد.<sup>۲</sup> آن گاه، وی نیز همان داستان آب بستن همدان را توسط بخت نصر یاد کرده و افزوده: «آب زحمت کرد و سد را بشکست و بیفکند، آب بر قلعه زد و حصنها را بیفکند، قلعه بیضا بماند. بر آن قلعه زنی بود، پادشاه ولایت بود...، و اکنون [سال ۵۷۵ هـ] آثار آن مانده است.<sup>۳</sup> جای دیگر، همین طوسی سلمانی درباره «سارو» همدان گوید: «ساروق - دکه ای بود به همدان، آن را جمشید کرد، بالای آن دکه (ایوان) سیصد ارش بود، و در امثال پهلویان آید که: ساروق جم کرد، بهرام [ص: بهمن] کمر بست، دارابن دارا گرد آورد. بدین سه ملک تمام شد. معنی آن است که جمشید بنا کرد و بهرام [ص: بهمن] نیمه دیگر بکرد و دارا تمام کرد، فَدَلَّ اَنَّ هَمْدَانَ اَقْدَمُ الْبِلَادِ بِنَاءً»<sup>۴</sup>.

پس از اینها، می رسیم به گزارش یاقوت حَمَوِی بزرگترین جغرافیدان جهان اسلامی (اوایل سده هفتم - ح ۶۲۰ هـ). نخست باید دانست که منابع عمده یاقوت در

۱. همان جا،

\*. اینک ما یقین کرده ایم که «کلیسای» آرامنه بر تپه هگمتانه، برگرفته «کوشک سپید / اسپید دژ» (معبد آناهیتا) و در کنار «پدانه» اردشیر هخامنشی بنا شده است [پ.ا].

۲. *عجائب المخلوقات*، (تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵)، ص ۱۸۷.

۳. همان کتاب، ص ۱۸۸. ۴. همان کتاب، ص ۲۳۷.



گفتار او راجع به همدان، سوای برخی ملاحظات، دو کتاب اساسی بوده است: (۱) *البلدان* ابن فقیه که روایت وی را نقل کردیم، (۲) «*تاریخ همدان*» شیرویه شهردار که هم از طریق یاقوت بر وجود آن اطلاع یافته‌ایم. اینک در نقل فقرات از *معجم البلدان* یاقوت<sup>۱</sup>، کمابیش از آوردن آنچه پیشتر یاد گردیده خودداری می‌کنیم، مگر آنکه نکته تازه یا فایده خاصی دربر داشته باشد. گوید:

(۱) «هشام بن کلبی گفته: همدان از همدان بن فلوج بن سام بن نوح (ع) نام گرفته است [قس: روایت ابن شادی]. همدان و اصفهان دو برادر بوده‌اند، که هر یک از آن دو شهری بساخت. و در برخی از کتابهای سریانیان [یعنی در واقع همان منابع یهودی اپوکریفی] چنین یافته شد: آن کس که همدان را بساخت، کریمس بن حلیمون گویندش.»

(۲) «یکی از دانشمندان ایرانی گفته است: همدان بزرگترین شهر کوهستان، و چهار فرسنگ در همین اندازه بوده است. درازایش از کوه تا دیهی است که بدان زینوآباد گویند، که رسته بازرگانان در آنجا و رسته زرشناسان در سنجاباد بوده است، و کوشک ویرانه‌ای که در سنجاباد می‌بوده، گنجینه‌ها و مالها در آن است، و رسته پارچه فروشان دیهی بوده است که بدان برشیقان [ظ: پارسیکان = پارسی‌آباد] گویند.» [قس: روایت ابن فقیه و ابن شادی]

(۳) آن‌گاه، پس از بیان داستان آب بستن شهر توسط بخت نصر و هلاک شدن مردم و سربازان (از طاعون)، به پیروی از ابن فقیه آورده: «گورهایشان معروف است که در کوی و برزن‌ها هرگاه مردم سرایهایشان را ویران یا آبادان می‌کنند، یافته می‌شود...».

«برخی از مردم همدان آنچه را مانخت درباره بخت نصر و بند کردن آب و رها کردن آن بر شهر... باز گفتیم، هم به مانند آن از این زمان (دارا و اسکندر) حکایت کرده‌اند. و باز گویند: جم بن نوجهان بن شالخ بن ارفخشذ بن سام بن نوح [همامیزی روایت ایرانی و سامی پیداست] نخستین کسی است که همدان را بساخت و آن را سارو نامید که عربی شده آن را ساروق گویند. بهمن بن اسفندیار آن را استوار کرد، و چون دارا آن را شهری پایدار و کهن ساخت، بیافت، بنایش، را تازه (تجدید) کرد. هم در آن روزگار کهن، مردمان در آنجا بسیار شدند، چندانکه سرایهایشان به سه فرسنگ

۱. *معجم البلدان*، (طبع ووستنفلد)، ج ۴.

می‌رسید. رسته زرگران بدانجا، در دیه سنجاباد بوده است که امروز [ح سال ۶۲۰ ه‍.ق] در دو فرسنگی شهر است. شیرویه [بن شهردار] در اخبار ایرانیان از زبان ایشان گوید: «سارو جم کرد، دارا کمر بست، بهمن اسفندیار به سر آورد». معنایش این است: سارو را جمشید ساخت، و دارا آن را کمر بست - یعنی به گرد آن دیوار کشید و بارویش نهاد، و بهمن بن اسفندیار آن را به پایان رسانیده بیاراست.

(۴) «همچنین، برخی از پیران همدان یاد کنند که: آنجا باستانی ترین شهر کوهستان است، و در این باره، بازمانده بنایی کهن را که تاکنون [ظ: ح سال ۶۲۰ ه‍.ق] به جا مانده است، دلیل می‌آورند. و آن طاقی تناور و بلند است، که دانسته نیست چه کسی آن را ساخته است. توده مردم را درباره آن اخباری عامیانه است که ما از ترس بدنام شدن، ذکر آنها را بیهوده می‌دانیم.»

یاقوت بیم دارد روایت زاغ و سلیمان را که ابن فقیه در بیان قدمت طاق سارو در این موضع از مقال نقل کرده، یاد کند. اما از قول شیرویه پسر شهردار، ساختن شیرسنگی را به دستور سلیمان روایت کرده و در باب طلسمات شهر به نقل از کعب الاحبار یهودی پرداخته، که یکبار دیگر تأثیر و نفوذ نوشته های اپوکریفی تورات را در این گونه روایات نمایان می‌سازد. باری، گزارش زکریای قزوینی (سده ۷ ه‍.ق) درباره همدان در کتاب آثار البلاد، به طور عمده مأخوذ از ابن فقیه و یاقوت است، لذا حاجتی به تکرار نیست، و به همین جا گزارش تاریخی و مرجع شناسی خود را در خصوص آثار و بقایای ارک و تپه هگمتانه به پایان می‌بریم، و باز یادآور می‌شویم که آنچه در باب باستان شناسی همدان گذشت، کامراً، فقط راجع به تپه هگمتانه بود، و همانا شرح آثار دیگر باستانی همدان و پیرامون و روستاهای آن، رساله دیگری می‌طلبد - ناچار مفصل، که هم مجال و مقال دیگر می‌خواهد.

#### [پیوست گفتار]

(I). لئو اوپنهایم (L.Oppenheim) طیّ تقریری مبسوط درباره کاخهای میانرودانی، که بخش مرکزی شهرهای هامونی را تشکیل می‌داده؛ در خصوص شهرهای «تپه‌ای» تفاوت آنها را هم با «شهر دژ»ها (و با ذکر نمونه ها و کارکرد اجزاء ساختاری آنها) بیان نموده، از جمله درباره «شاه نشین»ها و «نمازخانه»های آنها متعزّض این نکته شده است، که هر جا «شاه» مقام «کاهن» عالی را هم داشته اغلب

یکی بوده است [Ancient Mesopotamia, Chicago, 1964, PP. 130-132]. یک چنین وضع هم در مورد کاخ دیاکو پادشاه ماد (حسب توصیف هرودوت) به مصداق «شهر تپه، خدا در کاخ» (نظر به «تپه» هگمتانه) قابل توجه است، که ما طی گفتار بیستم (دروازه کاسیان) در این خصوص بحث کرده‌ایم.

(II). در باب «طاق» عظیم مشهور و مربوط به تپه هگمتانه (که اکنون اثری از آن برجای نمانده) ما سالها مشتاق بوده‌ایم که باستان‌شناسان نحوه و موضع آن را برای ما بیان کنند (لیکن چشم امید دوختن به ایشان بیهوده و عبث است) ولی ما خود بنا به قرائن حدس می‌زدیم بایستی طاقی هلالی بوده باشد (مثل دهنه پلها) در محله نظریگ یا ضرابیها بر روی رودخانه (الوسجرد) که یک پایه آن از حدود کلیسای آرامنه در کنار تپه هگمتانه و پایه دیگر آن در محله پای مصلا (کوچه طاقی واقع در ضلع شرقی خیابان شورین / شهداء) و اینک چنین وضعی تقریباً در کتاب جغرافیای «طوسی» همدانی (قرن ۶) به وصف آمده است که گوید: «طاق همدان دو تا بود، یکی بر قلعه شهرستان، و دیگر در کوچه آل سوری...؛ و بر در این قلعه (- اسپید دز داراب) طاقی بود عالی، آن را ایوان سوری گفتندی، یک رکن بر در قلعه، و دیگر رکن در کوچه آل سوری، فراخای این طاق هزار ارش و بالای آن هزاروپانصد ارش بود...» [عجائب المخلوقات، ص ۱۶۲ و ۲۷۹].

(III). ایرانشناس نامدار «اولمستد» (A.T.Olmstead) حدود پنجاه و اندی سال پیش، در کتاب مشهور «تاریخ امپراتوری پارسی» خویش، فقراتی در باب مسائل باستان‌شناسی همدان نوشته که نقل آنها هنوز هم سودمند است:

- «بسی بیشتر جای بدبختی است که هیچ جا از روزگار مادی‌ها کاوش نشده است؛ زمانی که به پایتخت آنها همدان توجه شایسته بشود، می‌توانیم امیدوار باشیم که پشته خاک همدان جزء به جزء فرهنگ مادی را برای ما آشکار سازد، و حتی بگذارد مادها به زبان ایرانی خودشان با ما سخن گویند».

- تحت عنوان «سه پایتخت: همدان، بابل، شوش» (فصل ۱۲ کتاب) گوید که در اکباتان بایستی کاوش شود، و چیزهایی که اتفاقی پیدا شده کمتر آگاهی به ما می‌دهند.

- «همین یونانیان به ما می‌گویند که چگونه اغلب داریوش از اکباتان دیدار می‌کرد، تا زمانی که ویرانه‌های آن به طور شایانی کاوش نشده، آگاهی بیشتر ما درباره این دوره بسته به چیزهایی است که اتفاقی پیدا می‌شود. یک لوح زرو سیم که در لحظه آخر از

بوته گدازش رهانیده شد، سندی همانند لوح هایی است که داریوش در جعبه بنیادی «اپدانه» تخت جمشید نهاده بود. گواهی بیشتر بر چنین ساختمانی در پایتخت پیشین مادیها، در اشاره ای است به یک *اپدان* که نوّه داریوش در کتیبه ای پیدا شده در همدان باز گفته...؛ و نیز داریوش فرمان داد که نوشته او را بر صخره ای بلند در بالای شهر، در دامنه کوه الوند به فاصله ای از جاده کهن - که به بابل می رفت - بکنند.

- «...، باز هم مصری ها ادعا می کردند که تخت جمشید، شوش و همدان با ثروت مصر برپا شده است...».

- نوشته ای که در تالار صدستون (تخت جمشید) پیدا شده، می توان چند نوشته دیگر را افزود که از جمله: بر گلدان های مرمرین، و بر روی جام های سیمین برای ریختن نذرهای آنگون که «برای کاخ ساخته شده در اکباتانه» است.

- در سال ۴۲۳ یاد شده است که رهبر فرستادگان آتنی نزد داریوش، پیمانی بست که طی آن آریستوفان (کمدی نویس) درباره جامه گرانبهای «کاوناکس» - که در اکباتانه بافته می شد - اطلاع یافت.

- (اردشیر هخامنشی) به یاری همین بغان سه گانه (اهورامزدا، اناهیتا، مهر) در اکباتانه یک *اپدان* نو ساخت و پیکر تراشی های دیگر افزود.

- اردشیر دوم به ویژه دلبستگی به ایزد بانوی «ناهید» داشت، که یونانیان او را عموماً با «ارتمیس» یکی می داشتند. وی از پادشاهان پارسی نخستین کسی بود که تندیس های ناهید را در بابل، شوش، همدان، پارسه، بلخ، دمشق و سارد برپا کرد.

- اردشیر سوم (اوخوس) ستون های سنگی *اپدان* را در اکباتان زیر پناه مهر برپا ساخت.

- «...، هر چند همدان هنوز در انتظار است که نوبه (کاوش های باستان شناسی) آن

برسد...».

[*History of the Persian Empire*, Chicago University, 1948/1970, pp. 33, 162, 226, 227, 353, 357, 423, 471, 489, 523].

(IV). باستان شناس فرانسوی «دوفوسه» (DeFossey) که یاد کردیم حدود ۹۰

سال پیش به کاوش در همدان پرداخت، اخیراً شارل شوالیه گزارشی به عنوان «یک هیأت فراموش شده» (هم درباره هیأت «دوفوسه» در همدان) نوشته که چیز دردیخوری از آن عاید نمی شود؛ ولی خلاصه اعمال آن هیأت (از ۱۶ آوریل ۱۹۱۳ م

۱۳۳۱/ ق ۱۲۹۲/ ش تا ۱۳ اکتبر همان سال) در همدان و اطراف آن از این قرار بوده است:

- ۱۸ آوریل چند گمانه زنی در جنوب شرقی شهر روبروی شیرسنگی (بی نتیجه).
- چند روز بعد در باغی (گویا باغ جهودها) در داخل شهر... (بی نتیجه).
- ۲۱ تا ۳۰ مه در «دیزج» واقع در شمال شهر (گویا همان «تپه پيسا»)... (بی نتیجه؟!)
- ۲۶ تا ۲۰ سپتامبر در مجاورت مقبره استرومردخای... (بی نتیجه؟!)
- ۲۲ آوریل تا ۳۱ مه بر روی تپه مصلی، که حاصل مقداری آجر لعابدار و چینی بدل و یک ستون با نقوش اسلیمی بوده است.
- ۱ تا ۸ سپتامبر در سر قلعه (تپه هگمتانه) که تعدادی پایه ستون، سرستون، یک پایه مجسمه... [که اینها قابل حمل به فرانسه نبوده است؟!].
- ۱۷ ژوئیه در اوروس باغی (- تپه پيسا) که آثار آن پیدا است...

[IRANICA ANTIQUA, vol.24 (Mélanges P.Amiet,II, Cent., 1989, pp.

334-337].

(V). از کارهای باستان شناسان ایرانی در عهد اخیر، نخست باید گزارش محمد مهریار را به عنوان «بررسی عوامل معماری محوطه باستانی تپه هگمتانه» یاد کرد (در اثر نشریه سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران)، ش ۷-۹، ۱۳۶۱ (ص ۷۶-۱۱۵). آنگاه گزارش های محمد رحیم صراف (کاوشگر تپه هگمتانه) از جمله به عنوان «تپه هگمتانه» (نویافته های معماری و شهر سازی)، مجموعه مقالات کنگره «تاریخ معماری و شهر سازی ایران» (ارک بم - کرمان، ۱۳۷۴)، تهران، سازمان میراث فرهنگی کشور، ج ۲، ۱۳۷۵ (ص ۸۱۲-۸۴۰) و نیز گزارش های چاپ نشده ای که اینجانب به طور خصوصی از ایشان دیده و یا شنیده ام (گویا تا پایان کار قابل طبع نمی داند).



## نبشت خدایان

به استاد :

دکتر احسان یارشاطر همدانی

- یعنی: «نوشته‌های شاهان»، چه آن که «خوتای/خدای» در دوران اشکانی و ساسانی، از جمله به معنای «مَلِک» (= شاه/شهریار) بوده؛ چنان که مثلاً «خدای نامک» دوره ساسانی بعدها به «شاهنامه» فارسی برگردان شد. اما این اسم را - چنان که خواهد آمد - مردم باستانی شهر همدان، بر نویکنده‌های «میخی» پارسی (هخامنشی) خرسنگ درّه «گنجنامه» الوند نهاده‌اند. درّه گنجنامه حدود ۵ کیلومتری جنوب غربی شهر در دل کوهستان، از قدیم خود راه هگمتانه باستان به نهاوند و لرستان و فارس بوده، یعنی جاده شاهي پُراوازه «استخر - هگمتانه» دوران هخامنشی، هم از پیچ و خم‌های درّه گنجنامه الوند کوه آغاز می‌شده است. هم به سبب آن که هگمتانه پایتخت دوم (تابستانی) و پیش از آن تختگاه شاهان مادی بود، و به دلایل متعدد و معین دیگر، داریوش یکم هخامنشی (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) پس از پایان کار نویکنده‌های میخی در «بیستون» (هم از حدود سال ۵۲۰ بعد-گویا در سال ۵۱۵ ق.م) دستور نقر کتیبه‌ای کوچک نیز بر خرسنگی از الوند داده است، که پس از وی فرزندش «خشایارشا» (۴۸۶-۴۶۵ ق.م) نیز به پیروی از پدر، کتیبه‌ای هم بدان هیأت و عبارت در کنار آن برجای گذارده است.

چنان که در پیوست گفتار «کوهستان الوند» (V/۶) گذشت، قدیم‌ترین ذکر از گنجنامه (و نویکنده‌های آن) همانا در کتاب *اخبارالبلدان* ابن فقیه همدانی (ح ۲۵۵ - ح ۳۳۰ ق) مؤلف حدود سال ۲۹۰ ق ۹۰۲ م است که در این خصوص گوید: «...و در

همدان، خرسنگی شگرف هست در جایی که بدان «تنبابر» (بنبایه / ینبابر) گویند از «داذمهان» (دارنبهان / دادنبهان) در دامنه کوه، که در آن دو طاقچه چهار گوشه - به اندازه هم - بالاتر از زمین کنده شده؛ و در هر طاقچه - چون هیأت لوح‌ها - سه تخته ستون وار، و در هر یک از آن لوح‌ها بیست رده خط تراشیده شده است؛ و این خط نگاشته (دبیره) به «کشتج» (گشته) را همانا «نیشث خدايان» می‌گویند؛ و آورده‌اند آنگاه که اسکندر از همدان می‌گذشت، این سنگ (نیشته) را بدید و به خواندن آن فرمان داد...<sup>۱</sup>. پس از آن، ابن شادی اسدآبادی (ح ۵۲۱ ق / ۱۱۲۷ م) یاد کرده است از «سنگی که چیزی بر آن نوشته است، بر درّه که معروف است به «تنبابر» (تنبابر / ینبابر) نزدیک اروند...»<sup>۲</sup>. از این فقرات پیداست که اسم درّه «گنجنامه» الوند همدان، دستکم تا سده ششم (ه) «تنبابر / ینبابر / بنبایه» (؟) بوده است از منطقه کوهستانی «دادمهان / دارنبهان / دادنبهان» (؟) که شادروان استاد دکتر محمدمعین با قید احتمال آن را به صورت اسم مرکب «بنیاد هرمز داذمهان» هم قرائت کرده است<sup>۳</sup>؛ ولیکن ذکر اسم مفرد «تنبابر» (در *مجمّل التواریخ*) برای درّه گنجنامه، این قرینه و نظر را نفی می‌کند؛ حقیقت آن که وجه لغوی و یا معنای این کلمه تاکنون هم بر راقم این سطور (که حدس و گمانهای چندی درآستین دارد) مجهول مانده است.

سپس آنگاه، حکیم محمودبن احمدبن محمد (طوسی) سلمانی همدانی (ح ۵۲۵ - ح ۵۸۵ ق) در نیمگاه سده ششم گوید که در عهدی من به اصفهان بودم، شخصی از من پرسید که: «بر صفح اروند چند سطر نبشته‌اند، آن را نیشث خدايان خوانند، تو دیده‌ای؟»، گفتم: «خبری ندارم»، کتابی معروف به در آورد [گویا همان البلدان ابن فقیه بوده] در آن این صفت کرده بود و شرحی داده شگفت؛ چون به همدان آمدم به قصد برفتم و آن را بدیدم، شگفتی که دیدنش عجب‌تر بود از شنیدنش؛ و دلیل می‌کرد که صورت این عمل حکیمی بوده در تاریخی ملکی عظیم، و ما ذکر آن در فصل صخره‌ها بیاوریم (ان شاء الله) و حکمت که (از جمله) بر صفح اروند، مقصودشان آن بود تا نامشان مخلّد بود (چه) بر کوه اروند صخره‌ای است عظیم؛ و بر آن دو طاق بکنده

۱. اخبار البلدان (نسخه خطی مشهد)، گ ۱۲۸. / مختصر البلدان، طبع دُخویه، لیدن، ۱۳۰۲ ق، ص ۲۴۳.

۲. مجمّل التواریخ والقصص، طبع ملک الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۸، ص ۵۲۳.

۳. مجموعه مقالات، به کوشش مهدخت معین، ج ۱، تهران، ۱۳۶۴، ص ۲۲۸.



مرّیج، بر آن کتابها نبشته به خطی بدیع، آن را نبشته خدایان گویند؛ و اسکندر به همدان بگذشت، این صخره را بدید، آن را نمی دانست خواندن؛ از اُمّ مردان را بخواند کسی نمی دانست، پس یکی را آورد معمر که آن خط را می دانست، گفت نبشته است «الصدق میزان الله تعالی...» (الخ) و من این صخره را دیدم، سطرها بعضی سربالا نبشته است، و بعضی سرنگون و جای «میخ» می نماید، که تاریخ پادشاهی است یا نشان گنجی و حادثه عظیم...؛ و در روزگاری (هم در همدان) صخره ای یافتند، بر آن نبشته به زبانی که ترجمه این است: «مِن اصطرخر غَدونا و بالایوان قُمنا...» (الخ) و معلوم شد که از اصطخر به همدان، به دو ساعت نتوان رسید مگر به باد؛ و آن سلیمان (ع) باشد، از این است که سلیمان بر این طاق (همدان) رسید...<sup>۱</sup>

بدین سان، چنین نماید که هم از سده ششم ببعده گویا با فراموش شدن نام «تینابر» در تداول مردمان، از آنرو که هم آن نبشته ها را «نشان گنجی» پنداشته اند تدریجاً اسم «گنجنامه» از برای آنجا عَلم گردیده است. چه، در تمام سفرنامه های سیاحان اروپایی طی سه قرن اخیر (از زمان صفویه) که یادی از آن درّه الوند کرده اند، جملگی به یک عبارت گفته اند که اهالی همدان آنجا را «گنجنامه» خوانند، از آنرو که پندارند کتیبه های مزبور نشان از گنجی پنهان نزدیک آنجا می دهد، هر کس که بتواند خط آنها را رمزگشایی کند و بخواند بسابر آن گنج نهان دست یابد. نکته دیگر در گزارش طوسی همدانی (سده ۶ ق) این که خط کتیبه ها را صریحاً «میخی» یاد کرده است، در حالی که خط شناسان جهان اتفاق نظر دارند این گونه خط را که یونانیان باستان «حروف آشوری» می گفتند، دانشمندان اروپایی از اوایل سده هفدهم (م) اسم «میخ شکل» (Cuneiform) یا هم «میخی» را بر آن اطلاق کرده اند.<sup>۲</sup> اما این که دانشمندان همدانی عهد باستان و یا دوره اسلامی، که قادر به رمزگشایی نویکننده های میخی گنجنامه نبوده اند، حدس زده اند که آنها بایستی «حکمت» های پیشینیان بوده باشد، از این که مبادا برپسینیان به خطا و یا از میان رود، آنها را بدان «نبشته» های میخی بر سنگ ماندنی کرده اند [ابن فقیه]، باید گفت که شریف ترین و خرد پذیرترین اندیشه ها را در این خصوص ابراز داشته اند؛ چه زردشتیان فارس (در دوران اسلامی) راجع به خطوط

۱. عجائب المخلوقات، طبع دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۶-۱۷، ۱۶۱ و ۱۶۲.

۲. زبانهای خاموش (یوهانس فریدریش)، ترجمه یدالله ثمره (و) بدرالزمان قریب، تهران، ۱۳۶۵، ص ۵۴.

میخی تخت جمشید، چنین تصوّر می‌کردند که آنها جنبه «طلسم و جادو» دارد، یا حروف و کلمات آنها «سحری» است؛ و بعضی از سیّاحان اروپایی هم آنها را مانند هزوارش‌های «چینی» می‌پنداشتند<sup>۱</sup>، جز اینها باورهایی که از پایه «حکمت» و خردمندی (پیشگفته) بدور است.

باری، این که هم دانشمندان همدانی یاد کرده‌اند که حتّی در زمان اسکندر مقدونی (۳۳۶ - ۳۲۳ ق.م) قادر به قرائت و درک معنای کتیبه‌های میخی نبوده‌اند، چندان سخنی بی‌پایه نباشد از آنرو که داستان عبور وی از کناره کوه بیستون، چنان که دیو دور سیسیلی گوید (۲، ۱۳، ۲) وی پس از حرکت از شوش به قصد همدان، راه را کج کرده تا به محل «بغستان» (جایگاه خدایان / بهستان / بیستون) رسید؛ در آنجا کسی نمی‌دانست که آن نگارکنده‌ها و نویکنده‌های (بیستون) از داریوش بزرگ هخامنشی است، بل آنها را از ملکه «سمیرامیس» آشوری مشهور می‌دانستند.<sup>۲</sup> در دوران اسلامی هم کوه بیستون را «سمیره» (سمیرام) نامیده‌اند، ابودلف خزرچی (ح ۳۴۱ ه) آن تصویرهای ظریف و نقش‌های زیبا بر آن را، حسب دستور خسرو پرویز از برای «فرهاد» حکیم دانسته است.<sup>۳</sup> ابن حوقل (سده ۴ ه) هم در شرح کوه بیستون که گویند نقش اسب خسرو (- شب‌دیز) و نقش زن او (- شیرین) بر آن باشد، در خصوص نگارکنده‌های «اسیران» داریوش گوید که نقش «مکتبی» است با معلّم و بچه‌ها و در دست معلّم تسمه‌ای است که بدان قصد زدن بچه‌ها را دارد...<sup>۴</sup> ویلیامز جکسن با یادآوری افسانه ملکه «سمیرامیس» آشوری (پیشگفته) گوید که نظامی گنجوی (سده ۶ ه) هم در مثنوی عاشقانه «خسرو و شیرین» خود، نگارکنده‌های بیستون را کار همان «فرهاد» کوهکن می‌داند (بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد بُرد) و می‌افزاید که اهالی محل نقوش مزبور را «نُه درویش» می‌نامند.<sup>۵</sup> حتّی سیاسی مرد فرانسوی

۱. ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی (م. ع. داندامایف)، ترجمه روحی ارباب، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۸.

۲. ایران باستان (پیرنیا)، ج ۲، ص ۱۵۶۹. / ایران در دوران... (داندامایف)، ص ۲۸-۲۹-۳۴.

۳. سفرنامه ابودلف (ولادیمیر مینورسکی)، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران، ۱۳۴۲، ص ۶۳.

۴. صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.

۵. سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)، ترجمه منوچهر امیری (و) فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۵۲، ص ۲۲۰ و ۲۲۲.

«گاردان/R.Gardan» (در سال ۱۸۰۷) تصویر اهورامزدا خدای ایرانی را با دو بال «فرّه» وارث نقشی از صلیب مسیحی در بیستون تلقی نموده، نقوش برجسته ذیل آن را پیکره‌های دوازده «حواری» مسیح پنداشته است؛ و جالب آن که «کریپوتر / R.KerPorter» (در سال ۱۸۱۸) گمان برده بود که پیکره داریوش هخامنشی، تصویر «شلمانصر» آشوری و پیکره‌های دیگر همانا ده «سبط» اسرائیل‌اند که او اسیر کرده بود.<sup>۱</sup>

اما مسأله «خط میخی» کتیبه‌های پارسی باستان که دانشمندان آن را تحت عنوان «کتابت مادی» بررسی کرده‌اند، در واقع بایستی پیشتر به خط «اورارتویی» و «ماننایی» اشاره رود، که در شمالغرب ایران برگرفته خط میخی «آشوری» پدید آمد (سده ۱۰ - ۹ ق.م) و خود این خط نیز مسبوق به خطوط میخی «هوری» - «میتانی»، و شاید هم «هیتی»‌های هند و اروپایی (هزاره دوم ق.م) در آسیای صغیر بوده است. زیرا خط و کتابت (میخی) هخامنشی - یا اصطلاحاً «فارسی باستان» - که مبدع آن مادان بوده‌اند، از لحاظ خطبه و انشاء در نویکنده‌ها با نمونه‌های پیشین اورارتویی مطابق باشد؛ و هم دانسته است که کشورهای اورارتو و ماننایی را مادها متصرف شدند، بر تجارب فنی - ادبی و سایر موارد فرهنگی آنها دست یافتند؛ و حسب قرائن دیگر قویاً درمورد خط میخی فارسی باستان - چنان که دیاکونوف مادنشناس پیشنهاد نموده - به جای «فارسی» اصطلاح «آشوری» را بکار بریم؛ و نیز اصطلاح «مادی» را جای نشین منشأ «بابلی» آن کنیم، امر واقع با اوصاف زبانشناختی نویکنده‌های هخامنشی موافق باشد. این که تاکنون نویکنده‌ای مادی پیدا نشده، دلیل بر آن نباشد که دولت و قوم ماد خط و کتابت نداشته‌اند؛ تردیدی نیست که در هزاره یکم (ق.م) در سرزمین مادان خط و کتابت وجود داشته، مسلماً غیر محتمل است که امپراتوری بزرگ ماد فاقد کتابت بوده - ولی پارسیان خط داشته‌اند. اما زبان پارسی باستان از گروه زبانهای ایرانی شاخه جنوبغربی ایرانزمین، همان است که معمولاً بر زبان نویکنده‌های سنگی هخامنشی (در بیستون، تخت جمشید، شوش و همدان) اطلاق می‌گردد؛ و کتابت آن همانا به خط میخی مشهور عهد هخامنشی است. این خط برخلاف میخی «بابلی» تنها دارای یک

۱. ایران باستان (پیرنیا)، ص ۱۵۶۹ / ایران در دوران... (داندمایف)، ص ۳۳ - ۳۴ / سفرنامه جکسن، ص ۲۰۷.

شکل کتابت است؛ و هر چند - نه کاملاً خالص - دارای نظام الفبایی است، که متشکل از ۳۶ نشانه آوایی و شمار اندکی از ویژگی‌های نظام هجایی با چند معنی نگار ساختگی زاید (بر روی هم ۴۱ نشانه) می‌باشد، از چپ به راست خوانده شود؛ و همین خط رسمی امپراتوری هخامنشی، از نیمگاه سده ۶ ق.م تا هجوم اسکندر مقدونی به ایرانزمین (در سال ۳۳۱ ق.م) که دانشمندان پیشین ایرانی از آن به «کوه نبشت» یا «نبشت خدایان» تعبیر کرده‌اند، دانشمندان فرانسوی آن را خط «تخت جمشیدی» نامیده‌اند.<sup>۱</sup>

مسئله رمزگشایی خط میخی پارسی باستان (در سده ۱۹ م) که خود داستان بس مفصلی پیدا کرده، هم این که از دیرباز مسئله ابداع و منشأ تکوین آن مباحث مشروح در میان ایرانشناسان برانگیخته؛ هر چند از نسخه برداری خطوط میخی «تخت جمشید» در فارس آغاز شد، که نهایتاً به قرائت و ترجمه کتیبه بزرگ «بیستون» در مادستان فرجامید، ولی باید دانست که کلید رمزگشایی آن همانا نویکنده کوچک «گنجنامه» همدان بوده است. بلی، کتیبه‌های میخی الوندکوه از یک طرف با متون تخت جمشیدی، و از طرف دیگر با نویکنده بزرگ کوهسار بیستون، هم از حیث تاریخ اندر زمانی و روندها و کوشش‌های رمزگشایی، خواندن و فرانویسی و ترجمه آنها پیوند تنگاتنگ دارد، اگر چه اشارتهای کوتاه و گذرای ما بیشتر مقصور بر «نبشت خدایان» همدان می‌باشد. به طور خلاصه، محمدعلی داندامایف (روسی) ایرانشناس دانشمند نامدار شوروی (سابق) که بخش یکم کتاب کرامندوی (ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی) اصولاً درباره تاریخ کتیبه بیستون و چگونگی خط میخی فارسی باستان است (ص ۱۵-۱۳۲) گوید که از نخستین روز آشنایی اروپاییان با خطوط میخی (سده ۱۷ م) تا روز خواندن کتیبه‌های آن بیش از دویست سال سپری شد؛ و این مهم بر اثر مساعی شمار بسیاری از دانشمندان ملت‌های مختلف، هم چنین زحمات و خدمات چندین نسل فرهیخته (در پاریس، لندن، بغداد، پترزبورگ، غازان، وین، گوتینگن، و جزاینها) به فرجام رسید؛ و این امر خود یکی از پیروزی‌های علمی سده نوزدهم بشمار می‌رود، که امکان داد تا ما با تمدن و فرهنگ بسیاری از ملل جهان آشنا شویم (ص ۱۶).

۱. رش: فهرست ما قبل الفهرست (پ.اذکائی)، ج ۱، مشهد، ۱۳۷۵، ص ۶-۷ و ۹-۱۰.

ویلیامز جکسن (امریکایی) هم گوید که ما قدیم‌ترین اطلاع مستقیم خود را درباره کتیبه‌های هخامنشی و جای آنها مدیون سیاحان اروپایی هستیم، چنان که نخست‌بار ایرانگرد ناماور فرانسوی شوالیه «شاردن» (Chardin) در سال ۱۶۷۸ توانست از یک نویکنده «تخت جمشید» رونوشتی بردارد؛ سپس کارستن نیبور (K. Niebuhr) آلمانی از کتیبه‌های آنجا سوادِ برگرفت (سال ۱۷۸۸) و به ویژه دریافت که خطوط آنها بر سه نوع (زبان) یا نظام کاملاً متفاوت است (که بعدها دانستند: پارسی، عیلامی، اکدی است). پس آنگاه، گئورگ فریدریش گروتفند / G.F.Grotefend (۱۷۷۵ - ۱۸۵۳) آلمانی، این چنین به اولین کشف رموز خط میخی نائل آمد که توانست، نام شاهان هخامنشی را بر طبق تاریخ هروودوت بازشناسد (سال ۱۸۰۲) و حاصل تحقیق خود را به فرهنگستان علوم گوتینگن ارائه نماید. از آن پس بر اثر همکاری دانشمندان چند کشور از جمله «بورنوف» فرانسوی (۱۸۳۶) و «لاسِن» آلمانی، مسائل غامض رمزگشایی خطوط میخی راه حل‌ها پیدا کرد و اسامی شاهان دقیقاً بازشناخته شد.<sup>۱</sup> لیکن افتخار علمی اولین استنساخ و قرائت و ترجمه کتیبه بزرگ بیستون (داریوش) نصیب افسر جوان انگلیسی، سرگرد «سِرهنری راولینسن / H.Rawlinson» (۱۸۱۰ - ۱۸۹۵ م) گشت، که به سمت مشاور نظامی دولت ایران (قاجاری) استخدام شد و در همدان اقامت نمود؛ طولی نکشید که هم به عنوان مربی نظامی به ولایت کرمانشاه انتقال یافت (سال ۱۸۳۵) و چون در همدان توانسته بود رموز حروف میخی را از نویکنده‌های «گنجنامه» الوند دریابد، موقع را برای بررسی کتیبه‌های بیستون مغتنم شمرد؛ اولین صعود دشوار و خطرآمیز از کوه «خدایان» (اولمپ ایران) را شجاعانه انجام داد، و توانست نخستین نسخه‌برداری از خطوط ستونهای «پارسی نبشته» را با جهد بلیغ و مشقت تمام بفرجام رساند. آنگاه کار رمزگشایی و قرائت وی بر روی آنها نظر به مطالعات زبانشناسی، بسی بیشتر از آن گروتفند آلمانی پیشرفت نمود از این‌رو که رونوشت وی از کتیبه‌های «گنجنامه» همدان (که توانسته بود نامهای «داریوش» و «خشایارشا» را در آنها بخواند) وی را مدد رساند.

راولینسن با کار و سنجش پیوسته بر روی نویکنده بیستون، چند بار خطر کردن در

۱. سفرنامه جکسن، ص ۲۰۳-۲۰۴. / ایران در دوران... (داندامایف)، ص ۱۸، ۲۱ و ۲۳. / زبان‌های خاموش (یوهانس فریدریش)، ص ۵۴-۵۷ و ۶۰.

بالا رفتن از آن کوه راست (طی سالهای ۱۸۳۵ - ۱۸۳۷) و بررسی پژوهش‌های دیگر دانشمندان، سرانجام پس از ده سال توانست متن «فارسی باستان» نویکنده داریوش بزرگ هخامنشی را (در سال ۱۸۴۷) به عنوان «نویکنده‌های میخی پارسی در بیستون» (خواندار و برگردان همراه با یادداشتها درباره کتیبه میخی فارسی به طور اعم و در باب بیستون به طور اخص) در *مجله انجمن پادشاهی آسیایی* (انگلیس) منتشر کند.<sup>۱</sup> همه ایرانشناسان در باب توفیق راولینسن بر دو نکته اتفاق نظر دارند: یکی بهره‌یابی از پژوهش‌های پیشینیان و هم‌روزگاران خود، دوم پیدا کردن کلید گشایش راز خطوط و علائم میخی از کتیبه‌های همدان<sup>۲</sup>؛ چنان که در این مورد ما پس از این به گزارش هالینگبری (سفرنامه نویسنده هیأت سرجان ملکم) اشاره خواهیم کرد، که سی سال پیش از وی ماهیت خط «پرسپولسی» آنها را (= پارسی تخت جمشید) شناخته بود. اما انتشار متن کتیبه بیستون از طرف راولینسن (س ۱۸۴۶-۱۸۴۷) چراغی راهنما در مسیر این قبیل تحقیقات و مطالعات شد، دوسائولسی (F. DeSaulcy) فرانسوی گفتاری به عنوان «تحقیقات تحلیلی کتیبه‌های میخی سبک مادی» در *مجله مشهور «آسیایی»* (۱۸۴۹-۱۸۵۰) نوشت.<sup>۳</sup> خود راولینسن که در چنان شرایط دشوار توانست هم از متن‌های عیلامی و اکدی نویکنده بزرگ بیستون نسخه‌برداری کند (چنان که رفیق تمام عمرش «لایارد» انگلیسی مشهور هم توانست در سال ۱۸۴۵ متون میخی معروف آشوری را از دل ویرانه‌های «نینوا» بیرون آورد) اعلام کرد که مفتاح قرائت و ترجمه متن اکدی / بابلی را نیز بدست آورده (۱۸۵۰) و بدین سان چند سال پس از انتشار متن پارسی، متون عیلامی و اکدی را نیز در همان «*مجله انجمن پادشاهی آسیایی*» (ج ۱۴، سال ۱۸۵۱) منتشر ساخت، نتایج کارهای وی راهگشای دانشمندان دیگر (بنفی، اشپیگل، اُپرت) در خواندن و ترجمه آنها شد؛ سرانجام کار رمزگشایی خطوط میخی به طور نهائی و قطعی، در سال ۱۸۵۷ (لندن) و با حضور خود راولینسن، هینکسن، فوکس، تالبوت، اُپرت به پایان رسید.<sup>۴</sup>

1. *Journal of the Royal Asiatic Society*, vols. 5 & 6, 1846-1847.

۲. *ایران در دوران...* (داندامایف)، ص ۲۴، ۳۴-۳۷. / *سفرنامه جکسن*، ص ۲۰۵، ۲۰۸. / *زبانهای خاموش* (فریدریش)، ص ۶۱-۶۲. / *A Tourist Guide to Iran* (R.Kharegat), p.136.

3. *Journal Asiatique*, 4e. Serie, 14 (1849), pp.93-213 / S.15 (1850), pp.397-578.

۴. *زبانهای خاموش* (فریدریش)، ص ۶۲-۶۴، ۶۸ و ۶۹. / *ایران در دوران...* (داندامایف)، ص ۳۸-۳۹ و ۴۰.

آنگاه از متن سه زبانۀ کتیبه‌های میخی در پی رمزگشایی پارسی باستان، کتابت عیلامی نو هم قرائت و متن آن از طرف «نوریس» انگلیسی منتشر شد (۱۸۵۳). جامع تحقیقات راجع به کتیبه‌های فارسی باستان، کایتانوس کاسوویچ (C.Kossowicz) روسی کتاب «نوشته‌های فارسی باستان هخامنشی» را بر اساس ویرایش‌های «لاسِن، بنفی، اُپرت، اشپیگل» (به زبان لاتینی فرانسه) از طرف دانشگاه قیصری سن پترزبورگ (۱۸۷۲) منتشر کرد.<sup>۱</sup> پس از آن متن اکدی (بابلی) کتیبه‌های هخامنشی را «بتسولد» (C.Bezold) بازخوانی و ویرایش نمود (۱۸۸۲) و متن عیلامی را نیز «وایسباخ» (F.Weissbach) قرائت و تجدید طبع کرد (۱۸۹۳). وایسباخ علاوه بر گفتار «نویکنده‌های فارسی باستان» (در) ماتیکان «بنیاد واژه‌شناسی ایرانی»،<sup>۲</sup> کتاب جامع مستقل «نویکنده‌های میخی هخامنشی» (۱۹۱۱) را هم منتشر نمود.<sup>۳</sup> اما یک بار دیگر (به سال ۱۹۰۳) ابراهام ویلیامز جکسن استاد دانشگاه کلمبیا (نیویورک) ایران‌شناس و ایراندوست نامدار، در نخستین سفر خود به ایران از گرانکوه بیستون بالا رفت (او یاد کرده است که راولینسن اسم خودش را در پایین کتیبه به تاریخ ۱۸۴۴ نفر نموده) و اولین عکس‌برداری از آنجا را هم انجام داد؛ استاد جکسن فصل چهاردهم کتاب (سفرنامه) خویش را به شرح صعود دشوار از کوهسار، گزارش نسخه برداری و خواندن و ویرایش سنگ نبشته داریوش ویژه ساخت.<sup>۴</sup> آنگاه (در سال ۱۹۰۴) کینگ و تومپسون در پی ویرایش کار جکسن، از طرف موزه بریتانیا به بیستون آمدند، کتاب ایشان حاوی متن عیلامی و اکدی است (لندن ۱۹۰۷). آخرین قرائت و عکس برداری از نویکنده بزرگ بیستون، توسط استاد جورج کامرون (دانشگاه «میشیگان» امریکا) در سال ۱۹۴۸ صورت گرفت، کتاب وی به عنوان «متن فارسی باستان نویکنده بیستون» (۱۹۵۱) و نتایج تحقیقات او در متن عیلامی کتیبه هم (۱۹۶۰) انتشار یافت. کتاب مشهور و متداول «فارسی باستان» (*Old Persian*) تألیف رونالد کنت (R.Kent) متضمن «دستور زبان، متون، واژه‌نامه» (چاپ نیوهاون، ۱۹۵۰/۱۹۵۳ و ۱۹۶۱) جامع متون و تحقیقات

1. *Inscriptiones Palaeo-Persicae Achaemenidarum*, Petropoli, MDCCCLXXII (1872), rep.ed., Tehran, 1976.
2. *Grundriss der Iranischen Philologie* (W.Geiger-E.Kuhn), B.II, PP.54-74.
3. *Die Keilinschriften der Achameniden*, Leipzig, 1911.
4. *Persia, past and present*, Newyork, 1906, 175 ff.

راجع به تمام کتیبه‌های فارسی باستان است. سرانجام بایستی هم از کتاب «کتیبه‌های میخی فارسی باستان» تألیف حضرت شیخ رالف نارمن شارپ (R.N.Sharp) انگلیسی چینهای (کشیش) یاد کرد، که حدود ۴۳ سال در ایران اقامت داشت و مدرّس پارسی باستان و پهلوی در دانشگاه «پهلوی» شیراز بود، کتاب مزبور را هم به فرانسه (۱۹۶۹) و هم به فارسی تألیف کرده (۱۳۴۶) که هر دو در شیراز چاپ شده است.

\*

اینک به سرداستان «نُشت خدایان» گنجنامه‌الوند کوه همدان بازرویم، نخست بار «سرجان ملکم» مأمور مشهور انگلیسی (مؤلف «تاریخ ایران» هم) که از راه فارس به همدان آمد و به تهران رفت (سال ۱۸۰۱ م) ویلیام هالینگبری منشی وی در «روزنامه سفر هیأت» (۱۷۹۰-۱۸۰۱ م / ۱۲۰۵-۱۲۱۶ ه‍.ق) از دو طاقچه سنگی نویکنده‌های گنجنامه یاد کرده (که به گمان مردم آنها حروف مرموز کاشف از «گنج» است) و می‌افزاید که هم آنها به خطّ پارسی «تخت جمشیدی» است؛ ما پیشتر یاد کردیم که اطلاعات دقیق سرجان ملکم در این خصوص، سخت بکار هنری راولینسن در استفاده کلیدی از کتیبه‌های همدان آمد. مکدونالد کینیر (M.Kinneir) انگلیسی هم که در سال ۱۸۱۰ م / ۱۲۲۵ ه‍.ق به همدان آمده، همان ویژگی‌های (سبک و خطّ) کتیبه‌های تخت جمشید و قبر مادر سلیمان و خشت‌های «بابلی» را درمورد کتیبه‌های گنجنامه یاد آور شده است.<sup>۱</sup> سرروبرت کریپورتر (R.Kerporter) که در سال ۱۸۱۸ م / ۱۲۳۴ ه‍.ق به همدان آمده، نخستین تصویر (نقاشی) از دو طاقچه کتیبه‌های گنجنامه را به دست داده<sup>۲</sup>، که ما آن را در اینجا (تص، ش ۱) ارائه می‌کنیم (دیدہ می‌شود که وی با مأمور ایرانی همراه خود پای خرسنگ نشسته است). همزمان با وی «جیمز باکینگهام» (J.S.Buckingham) که از همدان دیدار نموده، در سفرنامه خود همان اقوال «کینیر» و «کریپورتر» را در باب کتیبه‌های گنجنامه بازگفته است.<sup>۳</sup> روایت شخصی «جورج توماس کپل» (G.T.Keppel) در باب سفر از هندوستان به انگلستان (اسفار بابل و آشور و

1. *Geographical Memoir of the Persian Empire*, London, 1818, P.126.

2. *Travels in Georgia, Asia, Armenia, Ancient Babylonia* (during the years 1817-1820), London, 1822.

3. *Travels in Assyria, Media, and Persia* (-1818), London, 1929.



مادستان و سکایستان، در سال ۱۸۲۴ م / ۱۲۴۰ هق) چاپ لندن (۱۸۲۷، ج ۲، فصل ۴) چیزی مزید بر آنها ندارد. ولی گزارش سفر به ایران دکتر «شولتز» (F.E.Schulz) فرانسوی را در «سالنامه اسفار» (۱۸۲۹ م / ۱۲۴۵ هق) همان یوجین بورنوف (زبان‌شناس و کتیب‌خوان پیشگفته) استخراج نموده، به عنوان «تذکره‌ای در باب دو کتیبه میخی موجود در نزدیک همدان» (پاریس / ۱۸۳۶) تحت مطالعه و تحقیق آورده است<sup>۱</sup>؛ و باید باز یادآور شد که همه این مطالعات، راولینسن را به قرائت کتیبه‌های میخی قادر ساخت.

دو تن فرانسوی دیگر به نامهای «اوژن فلاندن» (E.Flandin) و «پاسکال کوست» (P.Coste) یکی هنرمند و دیگری معمار، از طرف فرهنگستان فرانسه (در سال ۱۸۳۹) برای نسخه‌برداری از کتیبه‌های بیستون به ایران اعزام شدند؛ ولی به سبب دشواری کار و یا نداشتن جسارت لازم نتوانستند این امر را به انجام رسانند، در عوض یک رشته تصاویر سیاه قلم بسیار دقیق و عالی (که با عکاسی امروزی مشتبه می‌شود) از تمامی مناظر و آثار مسیر خود تهیه کردند که در سفرنامه‌شان به نحوی مطلوب چاپ شده است<sup>۲</sup>. فلاندن در خصوص گنجنامه همدان (که باز همان داستان «گنج نهان» را شنیده) گوید که همراه با موسیو «کوست» چند روزی در آنجا بسر برده‌اند (ژوئن ۱۸۴۰ م / ۱۲۵۶ هق) و با رنج و زحمت بسیار به طریق باسمه‌ای از کتیبه‌ها نسخه‌برداری کرده‌اند<sup>۳</sup>. اینک ما دو تصویر از سفرنامه (فرانسوی) ایشان، راجع به منظره گنجنامه و کتیبه‌ها ارائه می‌کنیم (ش ۲ و ۳) که در یکی موسیو فلاندن (بر روی نردبان) مشغول نسخه برداری است. هاینریش کارل بروگش H.C.Brugsch/ (۱۸۲۷-۱۸۹۴) شرق شناس پروس و استاد دانشگاه برلین (یکی از رمزگشایان خط هیروگلیف مصری) که در سال ۱۸۵۹ م / ۱۲۷۶ هق به ایران آمد و عهده‌دار مقام سفارت آلمان در تهران شد؛ طی سفرنامه خویش که فصلی مشبع درباره همدان دارد (متن آلمانی، ص ۳۲۷-۳۶۵) ضمن شرح مبسوط از گنجنامه همدان و گرانسنگ کتیبه‌های میخی (با یک تصویر قلمی) گوید هر یک از آنها دارای حاشیه قاب ماندی

1. *Annales des voyages* (1829), t.XXX, Paris, 1836, (PP.308-384).

2. *Voyage en Perse* de E.Flandin (Peintre) et P.Coste (architecte) Pendant les années 1840 et 1841 (2 vo.), Paris, 1851.

۳. سفرنامه ایران (۱۲۵۶-۵۷ هق)، ترجمه حسین نورصادقی، تهران، ۱۳۲۴، ص ۱۵۵.

است، که در اطراف هر حاشیه سوراخ‌های روی تخته سنگ وجود دارد، نشان دهنده آن که قبلاً دور هر کتیبه یک قاب فلزی وجود داشته است، این قابهای فلزی را بعدها کنده و ربوده‌اند؛ و علت این که کتیبه‌ها پس از گذشت این همه روزگارها هنوز سالم و پابرجا مانده، و سنگ زمینه آنها نیز برخلاف سنگ اطراف آنها ترک نخورده و شکستگی پیدا نکرده، این است که در زمانهای قدیم ایرانیان با ماده شیمیایی خاص (سیلیکاتی) روی سنگهای کتیبه‌ها، مقاومت آنها را در برابر برف و باران و اشعه آفتاب زیاد می‌کرده‌اند. آنگاه بروگش مضمون عبارات دو نویکنده گنجنامه را از ترجمه استاد فریدریش اشپیگل (در سال ۱۸۶۲) پیوست گزارش خود نموده؛ نیز از پیرمرد ارمنی (همدانی) همراه خویش افسانه‌های دلنشینی درباره گنجهای بزرگ نهان در دل کوه الوند شنیده، هم چنین از گیاهان معجز آسای درمان بخش بیماریها که در آن کوهساران می‌روید سخن گفته است.<sup>۱</sup>

ترجمه‌های دیگر از کتیبه‌های الوند (طی نیمه دوم سده ۱۹) از جمله می‌توان در کتاب استاد «کاسوویچ» پیشگفته (متن لاتینی، ص ۵۹-۶۰ و ۹۹) که ما تصویرهای خط میخی و کتیبه‌های گنجنامه را از آن ارائه می‌کنیم (تص: ش ۵ و ۴) و کتاب استاد «وایسباخ» پیشگفته (متن آلمانی، ص ۳۶ و ۴۲) را یاد کرد، هم وی گفتاری نیز به عنوان «در باب کتیبه جدید داریوش در همدان» نوشته است.<sup>۲</sup> اینک می‌رسیم به گزارش استاد ابراهام ویلیامز جکسن / A.V.W.Jackson (۱۸۶۲-۱۹۳۷) که فصل دوازدهم سفرنامه‌اش (ایران در گذشته و اکنون) را ویژه همدان ساخته، متضمن تحقیقات دقیق عمیق و اطلاعات ذیقیمت مغتنم؛ و از جمله درباره نویکنده‌های گرانبه گنجنامه که گزیده‌وار (به سال ۱۹۰۳ م / ۱۳۲۱ هج) چنین فرماید: «موقعیت صخره خارا طوری است که روی سنگنشته‌ها درست به سوی مشرق است، فرورفتگی‌ها به شکل مربع مستطیل به طول ۲/۹ متر و به عرض ۱/۹ متر و گودی آنها ۳۰ سانتیمتر است؛ سنگ نبشته داریوش در طاقچه دست چپ، کمی بالاتر از آن خشایارشا و هر دو به یک اندازه‌اند. هر دو کتیبه دارای سه ستون است که به ترتیب بر آنها (از سمت چپ) متن فارسی باستان، عیلامی (شوشی) و بابلی نوشته شده، و هر ستون ۲۰ سطر دارد...»

۱. سفری به دربار سلطان صاحبقران (سالهای ۱۲۷۶-۱۲۷۸ هج)، ترجمه مهندس کردبچه، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۸، ص ۳۱۳-۳۱۴.

2. (in) *Zeitschrift fur Assyriologie*, 41 (1933), PP.318-321.

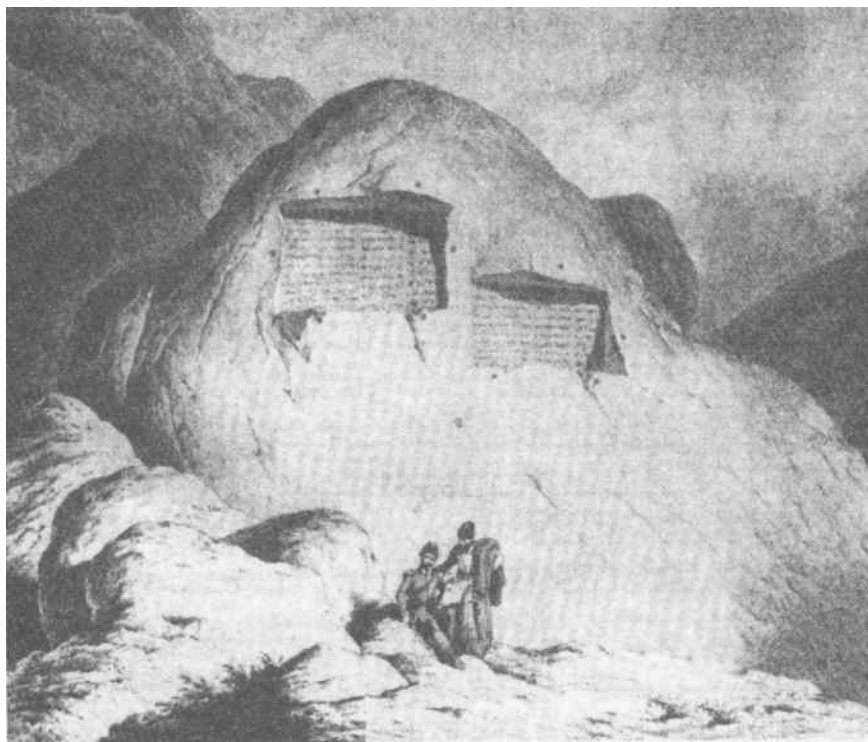
متن هر دو یکی است، جز این که نام داریوش و خشایارشا در آنها متفاوت است. آری، اینها همان کتیبه‌هایی هستند که کاشف انگلیسی هنری راولینسن، توانست از روی آنها مفتاح خط میخی را بدست آورد. گنجنامه در زبان فارسی جدید به معنای «داستان گنج» است، اهالی همدان از آن جهت این کتیبه‌ها را گنج نامه خوانده‌اند، که تصور کرده‌اند *راز* یک گنج پنهان در آنها مکتوب است، و هر کس بتواند آنها را بخواند بدان گنج دست خواهد یافت. اما، *این افسانه به لحاظی واقعیت پیدا کرد؛* چه سنگها داستان ثروتهای نهفته را در قلمرو تاریخ بازگفتند، و کلیدی به کاشف خود دادند، که به وسیله آن توانست سنگ نبشته داریوش بزرگ را در بهستان بخواند، و بدین سان *گنجهای نهفته بسیار از تاریخ گذشته را آشکار سازد.*<sup>۱</sup>



از آن پس گزارش‌ها و ترجمه‌های متعددی از نویکنده‌های گنجنامه همدان، خواه به خامه ایرانشناسان خارجی و یا نویسندگان ایرانی نوشته آمده، که ما تمامی آنها را در «*کتابشناسی همدان*» خود به فهرست آورده‌ایم (صفحه ۲۵۴ دیده شود). اما برگردان خود این نویسنده از آنها که چند سال پیش تکلیف شد، چون شهرداری همدان تصمیم کرد ترجمه دقیق آنها بر گرانسنگ‌های خارایین الوند نقر، و در محلی معین (که امروز پایین‌تر از کتیبه‌های اصلی است) نصب شود؛ اینجانب برپایه متن فارسی باستان و با توجه به ترجمه‌های اروپایی که پیشتر ذکر آنها رفت، توانست برگردان آنها را به فارسی و عربی و انگلیسی به دست دهد (البته ترجمه انگلیسی از «*کنت*» گرفته شد) و اما ترجمه عربی که خواسته شده بود، بعضاً ملهم از آیات قرآن مجید به صورت فصیحی (= شیوا) صورت پذیرفت؛<sup>۲</sup> ولی سپس به سبب کمبود جای بر روی سنگها از برای ستون ویژه آن، ناچار تنها به نقر ترجمه‌های فارسی و انگلیسی بسنده شد (اینک در گنجنامه مشهود است) و هم اینجا باید افزود که اجرای این امر بیشتر به همت مسئول امور فرهنگی (شهرداری همدان ۱۳۷۲/ ش) آقای احمد هنری جعفرپور، یک جوان «بسیجی» خدوم با اخلاص و وطن‌دوست پرشور و کوشا صورت گرفت؛ و هم او بانی طرح «دروازه کاسیان» همدان می‌باشد، که در این خصوص به گفتار بیستم این کتاب رجوع باید کرد.

۱. سفرنامه جکسن (ترجمه امیری - بدره‌ای)، ص ۱۹۲-۱۹۴.

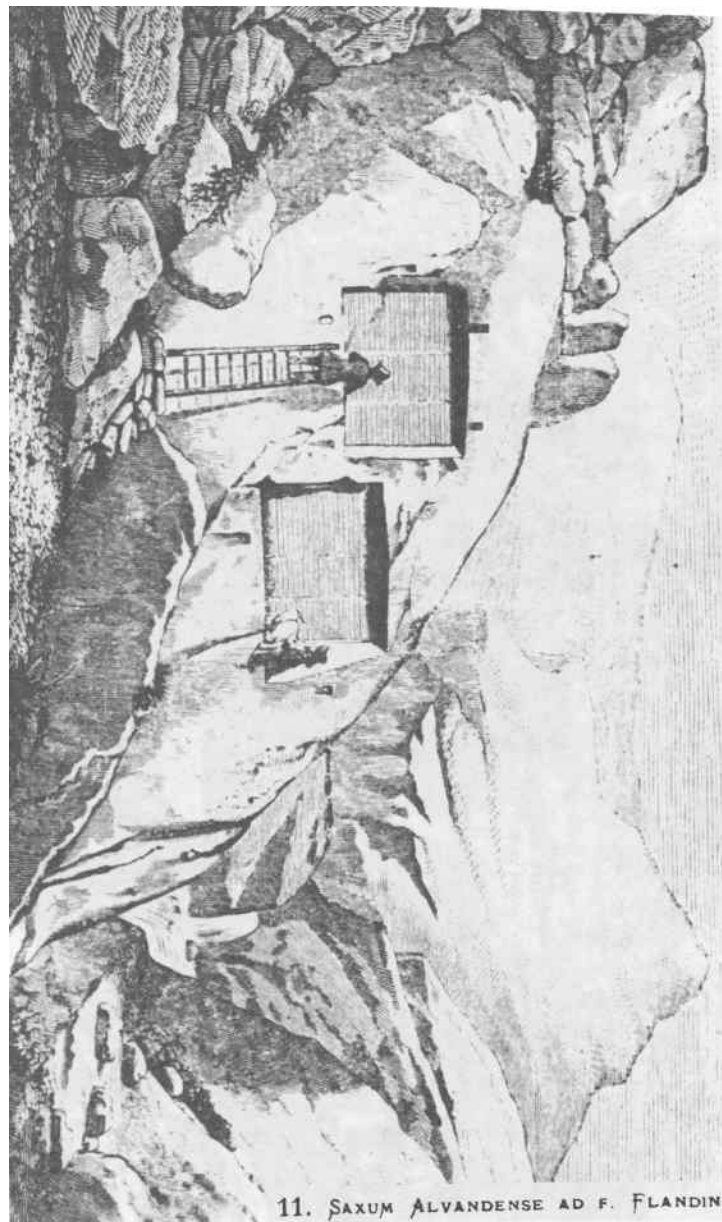
۲. رش: نشریه هگمتانه (شهرداری همدان)، ش ۳۲/ مرداد ماه ۱۳۷۲، ص ۲۶-۲۸.



تصویر شماره ۱



تصویر شماره ۲



تصویر شماره ۳



| کتیبه سمت چپ (گنجنامه)         |                                       |                             |                             |
|--------------------------------|---------------------------------------|-----------------------------|-----------------------------|
| نقش داریوش                     |                                       | Darius' inscription         |                             |
| فتره ۱                         |                                       | § 1.                        |                             |
| ۱. آهورا مزدا هوته الاکین،     | 1. A great god is Ahuramazdā,         | ۱. خدای بزرگ است آهورامزدا، | ۱. خدای بزرگ است آهورامزدا، |
| ۲. الکی خلقن ملوهر الارین،     | 2. Who created this earth,            | ۲. که این زمین را آفرید،    | ۲. که این زمین را آفرید،    |
| ۳. الکی خلقن ذلک السماء،       | 3. Who created yonder sky,            | ۳. که آن آسمان را آفرید،    | ۳. که آن آسمان را آفرید،    |
| ۴. الکی خلقن الناس،            | 4. Who created man,                   | ۴. که مردم را آفرید،        | ۴. که مردم را آفرید،        |
| ۵. الکی خلقن الهیته،           | 5. Who created happiness,             | ۵. که شادی را آفرید،        | ۵. که شادی را آفرید،        |
| ۶. لاچل الناس،                 | 6. .... for man,                      | ۶. از برای مردم،            | ۶. از برای مردم،            |
| ۷. الکی چلن داریوش نیکا،       | 7. Who made Darius king,              | ۷. که داریوش را شاه کرد،    | ۷. که داریوش را شاه کرد،    |
| ۸. یلکی واجد،                  | 8. One King                           | ۸. یک شاه،                  | ۸. یک شاه،                  |
| ۹. .... من کینو،               | 9. .... of many,                      | ۹. .... از بسیاری،          | ۹. .... از بسیاری،          |
| ۱۰. حاکم واحد،                 | 10. One Lord                          | ۱۰. یک فرمانروا،            | ۱۰. یک فرمانروا،            |
| ۱۱. .... من کینو،              | 11. .... of many,                     | ۱۱. .... از بسیاری،         | ۱۱. .... از بسیاری،         |
| فتره ۲                         |                                       | § 2.                        |                             |
| ۱۲. ما انا داریوش،             | 12. I am Darius,                      | ۱۲. من داریوش هستم،         | ۱۲. من داریوش هستم،         |
| ۱۳. یلکی کینو،                 | 13. The Great king,                   | ۱۳. شاه بزرگ،               | ۱۳. شاه بزرگ،               |
| ۱۴. یلکی انکارو،               | 14. King of kings,                    | ۱۴. شاه شاهان،              | ۱۴. شاه شاهان،              |
| ۱۵. یلکی اهلان ....،           | 15. King of countries ...،            | ۱۵. شاه کشورها ....،        | ۱۵. شاه کشورها ....،        |
| ۱۶. .... الکی تشل کل قوم،      | 16. .... containing all kinds of men, | ۱۶. که همه گونه مردم دارند، | ۱۶. که همه گونه مردم دارند، |
| ۱۷. الکی فی هذ، الارض العظیمة، | 17. King in this great earth ...،     | ۱۷. شاه در این زمین بزرگ،   | ۱۷. شاه در این زمین بزرگ،   |
| ۱۸. .... الهیته الواسعة،       | 18. .... far and wide.                | ۱۸. دور و پیانور،           | ۱۸. دور و پیانور،           |
| ۱۹. ابن ویشاسپ،                | 19. Son of Hytaspes,                  | ۱۹. پسر ویشاسپ،             | ۱۹. پسر ویشاسپ،             |
| ۲۰. انخشی،                     | 20. An Achaemenian,                   | ۲۰. هخامنشی،                | ۲۰. هخامنشی،                |

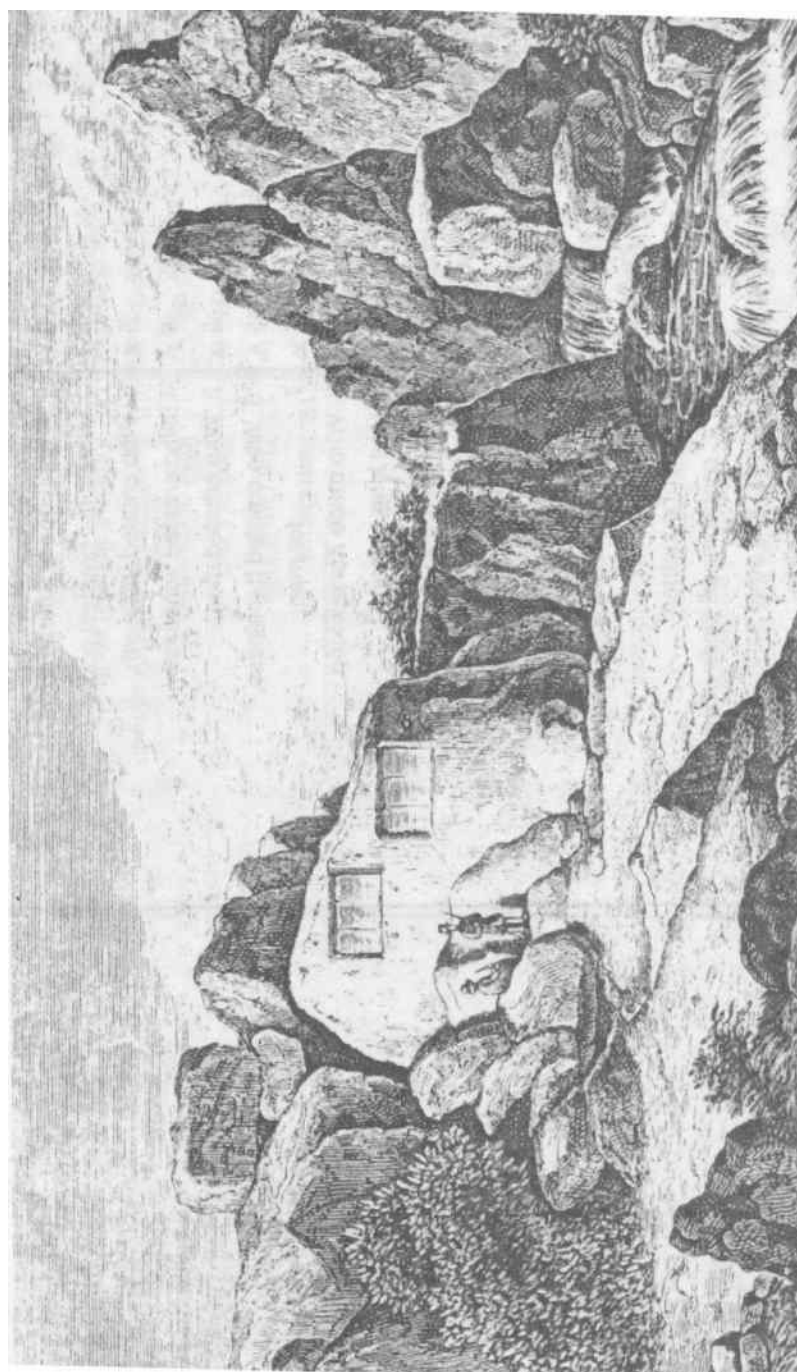
[نقله: ب. آکاسی]

[Tr. by R. Kent]

[ترجمه: ب. آکاسی]



| کتیبه سمت راست (گنجنامه)                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                      |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                            |                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                      |                                                                       |
|-----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|--------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------|-----------------------------------------------------------------------|
| نقش خشیایرشا                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                  | Xerxes' inscription                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                        | نویسنده خشیایرشا                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                                     |                                                                       |
| <p><b>فقرة ۱</b></p> <p>۱. اهورا مزدا هو، الله الاكبر،<br/>                 ۲. الذي هو اية اكبر،<br/>                 ۳. الذي خلق ملوك الارض،<br/>                 ۴. الذي خلق تلك السماء،<br/>                 ۵. الذي خلق الناس،<br/>                 ۶. الذي خلق الهامة،<br/>                 ۷. ... لاجل الناس،<br/>                 ۸. الذي جعل خشیایرشا ملكا،<br/>                 ۹. ملك واحد من كثير،<br/>                 ۱۰. حاکم واحد ....<br/>                 ۱۱. .... من كثير.</p> <p><b>فقرة ۲</b></p> <p>۱۲. انا انا خشیایرشا،<br/>                 ۱۳. ملك كثير،<br/>                 ۱۴. ملك الملوك،<br/>                 ۱۵. ملك البلدان ....<br/>                 ۱۶. ... التي تشمل كل قوم،<br/>                 ۱۷. الملك في هذه الارض النائية،<br/>                 ۱۸. ... النجدة الاربعة،<br/>                 ۱۹. ابن داروش الملك،<br/>                 ۲۰. اخي.</p> | <p><b>§ 1.</b></p> <p>1. A great god is Ahuramazdā,<br/>                 2. Who is the greatest god,<br/>                 3. Who created this earth,<br/>                 4. Who created yonder sky,<br/>                 5. Who created man,<br/>                 6. Who created happiness,<br/>                 7. .... for man,<br/>                 8. Who made Xerxes king,<br/>                 9. One king of many,<br/>                 10. One Lord ....<br/>                 11. .... of many.</p> <p><b>§ 2.</b></p> <p>12. I am Xerxes,<br/>                 13. The Great king,<br/>                 14. King of kings,<br/>                 15. King of countries ....<br/>                 16. ... containing all kinds of men,<br/>                 17. King in this great earth ....<br/>                 18. ... far and wide,<br/>                 19. Son of king Darius,<br/>                 20. An Achaemenian.</p> | <p><b>بند ۱</b></p> <p>۱. خدای بزرگ است اهورامزدا،<br/>                 ۲. که بزرگترین خداست،<br/>                 ۳. که این زمین را آفرید،<br/>                 ۴. که آن آسمان را آفرید،<br/>                 ۵. که مردم را آفرید،<br/>                 ۶. که خدای را آفرید،<br/>                 ۷. .... از برای مردم،<br/>                 ۸. که خشیایرشا را شاه کرد،<br/>                 ۹. یک شاه از بسیاری،<br/>                 ۱۰. یک فرمانروا ....<br/>                 ۱۱. .... از بسیاری.</p> <p><b>بند ۲</b></p> <p>۱۲. من خشیایرشا هستم،<br/>                 ۱۳. شاه بزرگ،<br/>                 ۱۴. شاه شاهان،<br/>                 ۱۵. شاه کشورها ....<br/>                 ۱۶. ... که همه گونه مردم دارند،<br/>                 ۱۷. شاه در این زمین بزرگ،<br/>                 ۱۸. ... دور و پهناور،<br/>                 ۱۹. پسر داریوش شاه،<br/>                 ۲۰. هخامنشی.</p> | <p>[نقشه پ. آکاشی]</p> <p>[ترجمه: پ. آکاشی]</p> <p>[Tr by R Kent]</p> |



تصویر شماره ۵

## شیرسنگی اکباتان

بررسی و نوشته: هاینس لوشه  
ترجمه و تحشیه: پرویز اذکائی.

### یادداشت:

گفتار باستانشناس آلمانی «هاینس لوشه» (Heinz Luschey) را که در جزو گزارش‌های باستان‌شناسی مربوط به ایران (از انتشارات بنیاد آلمانی باستان‌شناسی، برلین، دیتریش رایمر، ۱۹۶۸) چاپ شده است (*ARCHAEOLOGISCHE MITTEILUNGEN AUS IRAN*, Herausgegeben vom Deutschen Archäologischen Institut Abteilung Teheran, neue folge band I, 1968, sanderdruck, Dietrich Reimer Verlag, Berlin.)

به دلایلی که در «پیوست مترجم» یاد کرده‌ام، به موقع خود نتوانستم در جزو «روایات درباره شیرسنگی همدان» (*مجله مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران*، وزارت فرهنگ و هنر، ش ۱، تابستان ۱۳۵۳، ص ۳۰-۴۶) بطبع رسانم، تا این که سرانجام همراه با گزیده «روایات» به پیوست این گفتار (در *مجله باستان‌شناسی و تاریخ* (مرکز نشر دانشگاهی)، سال ۸، ش ۱۶ / بهار و تابستان ۱۳۷۳ (ص ۳۶-۴۵) به چاپ رسید. نظریه اساسی منظوری در این رساله آن است که شیرسنگی همدان از ساخته‌های یونانیان باشد، که به احتمال قریب به یقین حسب دستور اسکندر مقدونی هنگام بازگشت وی از اکباتان به بابل (سال ۳۲۴ ق.م.) از خرسنگهای کوه «خورزنه» نزدیک همدان تراشیده، و بر دروازه خراسان آن شهر به مثابه یادبودی نصب گردیده است.

پ ۱. (مهرماه ۱۳۷۹).

## I. گفتار

از اکباتان کهن و همدان کنونی که مرکز فرمانروایی مادان و پایتخت تابستانی هخامنشیان بوده؛ و هرودوت (کتاب ۱، بند ۹۸) و پُلّی بیوس (۱۰، ۲۷) شکوه و ثروت آن را بسی تعریف کرده‌اند، تنها بقایایی اندک برجای مانده است.\*

آثار بنایی بزرگ از خشت، به شکل مستطیل - که کوست (Cost) - فلاندن (Flandin) در کتاب خود «مسافرت در ایران»<sup>۱</sup> از آن به عنوان کاخ قدیم یاد نموده؛ و در نقشه شان (شکل ۲۴) نمایانده‌اند - هنوز به خوبی مشخص است؛ و امروزه خیابان اکباتان آن را قطع می‌کند. بلندی دیواره‌های شمالی بنا، به دوازده متر می‌رسد؛ و از قسمت سردابه مانندی که در این محل موجود است، می‌توان پی برد که باز هم با سطح زمین همکف نیست، بلکه در میان دیواره‌ای از آجر قرار دارد. ابعاد خشت هایی که در

\*. منابع جدید درباره همدان / اکباتان از این قرار است:

- ژاک دمورگان (J.DeMorgan): هیأت علمی در ایران (از ۱۸۹۱ تا ۱۹۱۲)؛ ج ۴، تحقیقات باستانشناسی، پاریس، ۱۸۹۶. //

*Mission Scientifique en Perse*; tome IV, 1896, 235 ff./F.H. Weisbach, RE, V, 2, 2155 (1905).

- آبراهام جکسن (A.W.Jackson): ایران، گذشته و حال... //

*Persia, past and present*; 1906, 144 ff.

- اریک اشمیت (E.F.Schmidt): پرواز بر فراز شهرهای باستانی ایران... (اکباتان در ۱۹۳۷ م) - تخت جمشید، ج ۱، ۱۹۵۳. //

*Flights over ancient cities of Iran*; Chicago, 1940, 74 f.taf.91,92, ders.-Persepolis, I, Chicago, 1953, 19 ff, 36 ff.

- محمدتقی مصطفوی: هگمتانه (آثار تاریخی همدان)، تهران، تیرماه ۱۳۳۲.

- لویی واندنبرگ (L.Vanden Berghe): باستان‌شناسی ایران باستان... //

*L'Archeologie de l'Iran ancien*; Paris, 1959, 108 FF.

- لارنس لاکهارت (L.Lockhart): شهرهای ایرانی، ....، ۱۹۶۰ (فصل ۱۲) //

*Persian cities*, London, Luzac..., 1960, 94-100.

- دائرة جغرافیایی ستاد ارتش: راهنمای همدان، تهران، انجمن آثار ملی، دیماه ۱۳۳۱. (ترجمه انگلیسی):

*A guide to Hamadan*..., 1954.

1. *Voyage en Perse* de Flandin (peintre) et P.Coste (architecte) pendant les années 1840 et 1841, Paris, Gide..., 1851.

ساختمان آن بکار رفته: ۳۶/۵×۳۶/۵×۱۳ سانتیمتر است، که از خشت‌های موجود در تخت جمشید قدری بزرگتر، و شاید مربوط به عهد «ماد»ها باشد.<sup>۱</sup> در ضمن، خشت‌های لایه‌های بالای دیواره، واقع در کنار خیابان اکباتان، دارای ابعادی بزرگتر است: ۴۱×۴۱×۱۲ سانتیمتر، که با اندازه خشت‌های دیواره طاق بستان - از دوره ساسانیان - مطابقت دارد.

مقداری از قطعات دوره هخامنشی، مانند پایه‌ها و ستونها و مصالح دیگر بنا در ساختمان خانه‌های این منطقه بکار رفته است. این عمل را پیشتر مسافرانی چون کریپورتر (KerPorter) دیده‌اند.<sup>۲</sup> یکی از پایه‌ها دارای نبشته‌ای از عهد اردشیر دوم در موزه تهران نگهداری می‌شود؛<sup>۳</sup> و نیز پایه‌ای بدون نبشته در آستان یکی از خانه‌های خیابان اکباتان هست. قطعات چندی نیز هنگام جاده سازی، و ساختن خیابان کمربندی در غرب خیابان اکباتان به سال ۱۹۶۳ م یافته شد. این قطعات فعلاً در صحن مدرسه‌ای گردآوری شده است، تا بعداً به موزه محلی منتقل شود. از مجموع قطعات متعلق به ستونها، می‌توان ستونی به اندازه یکی از ستونهای کاخ هخامنشیان در شوش - مربوط به عهد اردشیر دوم که در موزه تهران هست - درست کرد. در ضمن، قطعه‌ای موجود از بقایای دیواری مدلل می‌سازد که در اینجا نیز سبک ساختمانی تخت جمشید معمول بوده، بدین معنا که بناها با دیوارهای خشتی، درگاه‌ها و ستونهای سنگی و تیرهای چوبی ساخته می‌شده؛ و همه آنها روی سکو قرار داشته‌اند.

اما پایه‌های بزرگ (به قطر ۲/۳۰ متر) که کوست - فلاندن آنها را حدود دو کیلومتری شرق همدان دیده‌اند، و هرتسفلد (Herzfeld) آنها را دلیلی بر وجود آثاری از دوره مادی دانسته<sup>۴</sup>، یافته نشد. بر فراز تپه‌ای فراروی شهر که «مصلّا» نام دارد؛ و

۱. رش: تخت جمشید (اشمیت)، ۱، فهرست (-اندازه خشت‌ها)؛ خشت‌های همدان مانند خشت‌های زیویه است؛ دیسن (Dyson) نیز آنها را از عهد مادی دانسته است. E, Porada: *ALT IRAN*, P.117.

پرواز بر... (اشمیت): باغهای طاق بستان، تصویر ۹۶.

۲. آسفار در گرجستان، ایران، و... (طی سالهای ۱۲۳۳-۱۲۳۶ ق)، لندن، ج ۳، لانگمن، ۱۸۲۱-۱۸۲۲. (همدان، ج ۲، ص ۸۷-۱۳۶). // *Travels in Georgia*, ..., 1821-22, II, 115.

۳. تخت جمشید (اشمیت)، ۱، ص ۳۸ / فارسی باستان (کنت) // R.G.Kent: *Old Persian* (grammar, text, lexicon), 2ed., 1953, PP.114, 155.

۴. مسافرت در ایران (فلاندن-کوست)، تصویر ۲۵ / نگارنده‌های ایرانی (ساره - هرتسفلد) //

ظاهراً می‌توان آن را یک «آکروپلیس» (=ارک) تصوّر نمود، تنها دیواره‌های دژ متعلق به قرون وسطا وجود دارد، بقایای دوره قدیمتری بر آن دیده نمی‌شود.<sup>۱</sup> اریک اشمیت، منطقه بیضی شکل تپه کهن اکباتان را واقع در شمال شهر که آن را از روی عکس هوایی بازشناخته (شکل شماره ۲) به مثابه ذخیره‌ای آماده از برای حفّاری آینده اکباتان دانسته است.<sup>۲</sup> این تپه که جنوب و مشرق آن را رودخانه دربرگرفته، شمال آن یک مهتابی است از خشت؛ و بلندترین قسمت آن - در جنوب - جایی است که اکنون کلیسای ارمنیان قرار دارد. گویا کاخ دیاکو (Deiokes) نیز در همین مکان بوده است.<sup>۳</sup> از گنج‌هایی که بنا به نوشته‌های دیودور سیسیلی (کتاب ۱۷، بند ۷) و کوینت کورت (کتاب ۵، بندهای ۶ و ۹) اسکندر از تخت جمشید به همدان منتقل کرد<sup>۴</sup>، بر اثر کاوش‌های پنهانی نمونه‌هایی بدست آمده که عبارت از ظرفهایی زرین و سیمین و لوحه‌هایی خطی است. واندنبرگ در کتاب (پیشگفته) خود، اشیاء مختلف مزبور را تنظیم کرده<sup>۵</sup>؛ گیرشمن (Ghirshman) نیز در کتاب جدید خود (ایران، ایرانیان پیشین، مادان و هخامنشیان) همه آن اشیاء را متعلق به گنجی یگانه دانسته است.<sup>۶</sup> با این حال، نظر به عدم اطلاع از محلّ کشف آنها و سایر مراتب، این موضوع بطور کامل تأیید نمی‌گردد. به علاوه، مشاهدات مسافران دوران‌های پیشین نیز در این امر دخیل است.<sup>۷</sup> از نتایج کاوش‌های فرانسویان زیر نظر دوفوسه (Fossey) به سال ۱۹۱۳، که هرتسفلد

52. Sarre-Herzfeld; Iranische Felsreliefs, 121, Abb. // ایران در شرق باستان (هرتسفلد)...

// *Iran in the ancient East*, 290 / تخت جمشید (اشمیت)، ۱، ۳۷، ت ۳۴۵.

۱. ایران در گذشته و حال (جکسن)، ص ۱۴۶. / پرواز بر... (اشمیت)، تصویرهای ۹۱ و ۹۲. / تخت جمشید (همو)، ۱، ۳۷، ت ۳۴۶.

۲. پرواز بر فراز شهرهای باستانی ایران (اشمیت)، ص ۷۴، ت ۹۱ و ۹۲.

۳. هرودوت (کتاب ۱، بند ۹۸). بنا به نظر ترومپلمان (Trumppelmann) محلّ کاخ دیاکو در این مکان (-تپه هگمتانه) بیشتر محتمل است تا تپه مصلّا.

۴. تخت جمشید (اشمیت)....، ۱، ص ۱۵۶. ۵. باستانشناسی ایران باستان، ص ۱۰۹، ت ۱۳۵-۱۳۷.

6. *Iran*, Protoiranier, Meder und Achaemeniden, 1962, 252, Abb. 305, 309, 310.

۷. هیأت علمی در ایران (دمورگان)، ج ۴، ص ۲۵۰، ۲۵۱، ت ۱۵۳-۱۶۳. / دومین مسافرت در ایران

(جیمز موریه)... اسفار در گرجستان و ایران (کریپوتر)، ج ۲، ص ۱۰۰، ۱۲۴-۱۳۶. J.Morieh;

*A second journey through, Persia...*, (1810-1816)...., London, 1818, P.268.

در سفرنامه خود یاد می‌کند<sup>۱</sup>، تنها کوزه‌ای همانند کوزه‌های لرستان شهرت یافته است.<sup>۲</sup>

گواه حضور داریوش و خشایارشا در پایتخت تابستانی، سنگ نبشته‌ای است به نام «گنجنامه» - در ستایش اهورامزدا - واقع در یکی از دره‌های الوند، که دیدار از آنجا به لحاظ زیبایی، دره‌های سرسبز کوه‌های سوییس را بیاد می‌آورد. محل مزبور در فاصله ۱۲ کیلومتری از مرکز همدان واقع است<sup>۳</sup>، جایی که آدمی وجود کاخ شکارگاهی هخامنشیان را نزد خود مجسم می‌سازد، لکن هیچ‌گونه اثری از آن پدید نیست. با این همه، یادگاری از آن روزگاران - بی آن که در دل خاک فرو شود - هزاران سال را پشت سر گذارده، هم اکنون در همدان برجاست، و آن «شیر همدان» است.

سنگ شیر یا شیرسنگی، در جنوب شهر و در کنار جاده قدیم همدان - ملایر، بر پشته‌ای قرار گرفته است. (شکل شماره ۱، تصویرهای ۱ و ۲). کوست و فلاندن طرح آن را ترسیم نموده‌اند (شکل شماره ۳)؛ اما جکسن و هرتسفلد عکس‌های شیر را طبع کرده‌اند؛ و به نظر ایشان شیر مزبور اثری از دوران مادی یا عصر پارتنی است. کوست و فلاندن و جکسن به خوبی متوجه شده‌اند که حالت اصلی شیر، نه بطور خوابیده، که همانا به صورت نشسته بوده است.<sup>۴</sup> کلیتون اسکولار (Clinton Scollard) که در اشعار خود جشن‌های اسکندر را شرح داده، از نابودی عظمت گذشته یاد کرده؛ و افسوس می‌خورد که از شکوه و جلال آن روزگاران چیزی بجای نمانده است:

«جز یکی شیر، تخت خوابیده تک و دل‌تنگ  
گنگ و خاموش، یادگاری هست، لختی سنگ  
خود بشد بر باد و رفت از یاد  
باستانی دودمان پارتنی و پارسی و ماد  
(او بجا ماند از گذشت روزگاران)

1. cf: *ZDMG*, 80,1926, P.231

۲. ایران... (گیرشمن)، ص ۹۴، ت ۱۲۲.

۳. فارسی باستان (کنت)، بندهای ۱۱۱ (داریوش) و ۱۱۳ (خشایارشا). / تخت جمشید (اشمیت)، ۱، ۳۷.

۴. مسافرت در ایران (فلاندن - کوست)، ص ۱۷، ت ۲۳. / ایران در گذشته و حال (جکسن)، ص ۱۵۹  
بعد / ایران در شرق باستان، ص ۲۹۰، ت ۱۰۶.

بر دَر و هم در بَرِ باروی اکباتان»<sup>۱</sup>.

در این شعر، اساساً بایستی شیر، نشسته ذکر می‌شد. اما این حقیقت که ناشی از توجّه فلاندن، کوست و جکسن است، دوباره فراموش شد و تندیس مزبور به سال ۱۹۵۳، بر روی سکوی کوتاهی به طور خوابیده نصب گردید. این تندیس هم از صدها سال پیش، از احترام بسیاری برخوردار بوده؛ و طلسم شهر همدان بشمار می‌آمده است. چگونگی تاریخچه آن به گونه‌ای است که کمتر تاریخچه تندیس بدان پایه می‌رسد.<sup>۲</sup> چنان که در سده دهم (میلادی) نیز، درباره قدمت آن سخن‌ها رفته است؛ اینک ترجمه و تنظیم آنها به تفصیل، توسط آقایان «س. نجم آبادی» و «گ. گروپ» در پیوست این گزارش آمده است.

شیر همدان، هم از آغاز سده دهم (م) افزون بر اسب شب‌دیز (- اسب سوار «طاق بستان»)، بیستون و ستون‌های کنگاور، جزو دیدنی‌های مهم ایران بشمار آمده است. درباره پیدایی این تندیس، جغرافی دانان آزموده و مورخان عربی نویس، نگره‌های گوناگون ابراز داشته‌اند. برخی آن را از دوره کیقباد پادشاه افسانه‌ای عهدباستان - در شاهنامه - دانسته‌اند. (نگاه کنید به پیوست ب - ابن الفقیه، آ - یاقوت، ب - قزوینی). البته اگر او را با قباد پادشاه ساسانی (۴۸۸-۵۳۱ م) یا «سلیمان» نبی (د - ه - یاقوت، آ - قزوینی) یا داریوش (ه - یاقوت) و یا به اسکندر (ب - مسعودی) اشتباه نکنند. بلیناس (Balinas) رومی را نیز به عنوان سازنده آن نام برده‌اند، که طلسم‌های فراوان داشته است (ب - ابن الفقیه، آ - ه - یاقوت، ب - قزوینی). بلیناس در حقیقت، همان آپولونیوس تیانی (Apollonios von Tyana) از دانشمندان مکتب فیثاغوری بوده، که در سده نخستین میلادی می‌زیسته است؛ و در جهان باستان آن زمان از یونان

۱. ایران... (جکسن)، ص ۱۵۹ / شهرهای ایرانی (لاکهارت)، ص ۹۷. / کلینتون اسکولار (۱۸۶۰-۱۹۳۲) شاعر و نویسنده آمریکایی، استاد ادبیات انگلیسی در دانشکده هامیلتون بوده؛ ابیات مزبور از منظومه «برگرد باروهای همدان» او نقل شده است.

۲. جغرافیای آسیا (ریستر)... // C.Ritter; *Erdkunde von Asien*, VI, 2 1840, P.117 / فرهنگ جغرافیایی، تاریخی و ادبی ایران (باربیه دومنار)... // Barbier de Meynard; *Dictionnaire Geographique...*, 1861, 606 FF. / P.Schwarz; *Iran im Mittelalter...*, 1926, 528 FF. ... (شواریز)...



به رُم و مصر و بین النهرین و ایران و هندوستان سفر کرده است.<sup>۱</sup> گفته‌اند که شیر همدان را او به عنوان طلسم از برای دفع سرما، یا به جهت حفاظت شهر فراهم کرده است. از دو چکامه‌ای که ابن فقیه (به سال ۹۰۰ م / ۲۹۰ ق) نقل کرده؛ و تأثیر عمیقی که این تندیس به عنوان طلسم در آذهان مردم آن روزگار همدان داشته، اهمیت آن به خوبی دریافته می‌شود. در آن اشعار آمده است:

«آلای شیر! که برگذشت روزگاران و رُخداده‌ها،

دیرپای و درنگ جایی.

چنان در ایستاده‌ای، و آهنگ آن نکنی به نیرنگی بجنبی زجای،

گوییا بر همدان دروازه بانی

.....

می‌بینمت که روز بروز به تازگیت می‌فرایی،

گوییا تو خود (از کهن روزگار) به زنهاری.

زمانه آیا پیش از تو بوده، و یا تو پیش از او؟

هم بدانیم که آیا هردوتان همشیره‌اید؟

.....

شاعری دیگر گوید:

«شب‌دیز که در طاق خود ایستاده:

آپرویز، آشکار و نیکو ببالاش بر شده.

چندان که او را در برومندی و روزِ کارزار بر آن می‌بینی،

و [در این حالت اما] آن خنگ، روان و پویا نیست.

نه پرویز از روی شب‌دیز در گریز است،

و نه شیر، از همدان، جَهان است و رَمان

«.....»

در سدهٔ دهم م / سوم ق، دوبار خواسته‌اند آن تندیس را برابند. نخست، مکتفی

۱. رش: مقالهٔ «بالینوس» (Balinus) در *دائرةالمعارف اسلام* (EI) طبع جدید (۱۹۶۰)، ص ۹۹۴.

آپولونیوس تیانی و مسیح (ف.بائور) *RE (1896)* J.Miller; Apollonius von Tyana,

F.CH.Baur; *Apollonius von Tyana und Christus*, 1876/ neudr. 1966.

خلیفه عباسی (۹۰۲-۹۰۸ م) خواسته است آن را به بغداد منتقل کند.<sup>۱</sup> اما همدانی‌ها به این کار اعتراض کردند؛ زیرا نمی‌خواستند طلسم شهر را از دست بدهند. سرانجام، خلیفه از این اقدام به سبب دشخوار بودن راه منصرف گردید. این خبری است از ابن فقیه (هـ) به سال ۹۰۳ م / ۲۹۱ ق، که یاقوت حموی (ج) و زکریای قزوینی (د) آن را تکرار کرده‌اند. در سال ۹۳۱ م / ۳۱۹ ق نیز پیش آمد دیگری برای شیر همدان رخ داد؛ این که مرداویش زیاری امیرگیلان آن شهر را به تصرف درآورد<sup>۲</sup>؛ و در نظر داشت شیر را از آنجا ببرد یا آن را متلاشی کند، تا بتواند شهر همدان را ویران سازد. قرار بود شیر را به ری منتقل کند، اما چون این کار تیسیر نپذیرفت، دستور داد پاهای پیشین شیر را با پتکی بشکنند. بدین سان، می‌توانیم بر حسب گزارش‌های مسعودی (ج، آ) و قزوینی (ج) تاریخ دقیق ناقص شدن شیر را معین کنیم.

شیر همدان، کنار دروازه‌ای قرار داشته، که آن را دروازه شیر می‌نامیدند؛ و از آن به راه ری می‌رفته‌اند (آ - مسعودی) و چون جاده قدیمی مالرو از همدان به ملایر و سلطان آباد (اراک) و از آنجا به ری می‌رسیده است، از اینرو شیر مزبور گویا - اکنون نیز به سبب آن که به جایی انتقال نیافته - تقریباً در همان جایگاه اصلی خود قرار دارد، چنان که ربودن آن عملی نگردید. احترام این تندیس نگاهبان شهر، روزگار درازی ادامه داشته است؛ اما اکنون شیر مزبور از سوی زنان بیش از همه مورد احترام می‌باشد. زنان نیازهایی با او به جای می‌آورند، سرش را روغن خوشبو یا عسل و یا شیر می‌مالند، و سنگ‌های کوچک یا بازمانده‌های خوراکی در جوف‌های ریز و درشت - که در پشت شیر هست - می‌گذارند؛ این رسمی است که مسافرانی چون جکسن از آن آگاهی داده‌اند.<sup>۳</sup>

مسافران و محققان متأخر که از سده ۱۹ با این تندیس سروکار پیدا کرده‌اند، جایگاه کاوش‌های اکباتان را پایتخت قدیم؛ و تندیس شیر را اثر هنری «ماد»‌ها در قرن‌های ۷ و ۶ (ق.م.) دانسته‌اند. دسته‌ای از محققان مانند: فلاندن - کوست (۱۸۵۱)،

۱. ایران در قرون وسطا (شوارتز)، ص ۵۵۹. راهنمای شرقشناسی (اشپولر)...

*Handbuch der Orientalistik*, VI, 1 (Die Kalifenzeit), P.120.B.Spuler;

۲. ایران در سده‌های نخستین اسلامی ... f. 89 B.Spuler; *Iran in Fruhislamischer Zeit*,

۳. ایران در گذشته و حال (جکسن)، ص ۱۶۰ / ایران در شرق باستان (هرتسفلد)، ص ۲۹۰. هگمتانه (مصطفوی)، ص ۱۵۸. راهنمای همدان، ص ۱۶.

جکسن (۱۹۰۶)، هرتسفلد (۱۹۱۰)، گیرشمن (۱۹۵۱ و ۱۹۵۴) و اُستن /Osten (۱۹۵۶) نظریه مزبور را پذیرفته‌اند؛ در حالی که محقق اخیر آن را اثری مادی یا از عهدی قدیمتر می‌داند.<sup>۱</sup> گروهی دیگر از دانشمندان مانند: اشمیت (۱۹۵۴) و به تبع او پاگلیارو / Pagliaro (۱۹۶۰) آن را از آثار دوره بعد از هخامنشیان دانسته‌اند.<sup>۲</sup> اما دسته‌ای نیز با توجه به زمان آپولونیوس تیانی، تندیس شیر را اثری از عهد پارتی می‌شمارند؛ و اینان عبارتند از: هرتسفلد (۱۹۲۶ و ۱۹۴۱)، لاکهارت (۱۹۳۹ و ۱۹۶۰) - خواه از سده هفتم (ق.م.) یا از سده یکم (م.) -، مصطفوی (۱۹۵۳)، بولانجر / Boulanger (۱۹۵۶)، واندنبرگ (۱۹۵۹)، سرفراز (۱۹۶۶) و جز اینها.<sup>۳</sup>

اینک که تاریخچه شیر سنگی، و نگره‌های گوناگون دانشمندان درباره پیدایی آن بیان گردید، سزااست که وضع خود تندیس را مورد بحث قرار دهیم. (تصاویر). تندیس شیر همدان از سنگ قهوه‌ای رنگ باشد، که درازای آن ۳/۵۶ متر است. همان دارای پیکری تنومند، سینه‌ای پهن و سری بزرگ با یال مرغوله‌ای است. چون مردم، گرد سحرآمیز قسمت‌های پیشانی و چشمان، و نیز پشت او را می‌تراشیده‌اند، در این مواضع ساییدگی فراوانی پدید آمده؛ باین حال، سر بزرگ بادهان و پوزه کشیده‌اش هنوز به خوبی نمایان است. نشان‌های ویژه این تندیس همانا یال چند لایه با حلقه‌های تابدار است، که در سمت چپ بدن با وجود ساییدگی فراوان هنوز بجای مانده؛ پیکر درشت و نیرومندش دارای انحنای طبیعی، و ران‌های ستبر پس پشت او بجز پاها هنوز باقی است؛ پهلوهایش فرورفته و میان باریک است؛ و تنها ۸۰٪ متر پهنا و ۷۰٪ متر

۱. مسافرت در ایران (فلاندن - کوست)، ج ۱، ص ۱۷، ت ۲۳. / ایران... (جکسن)، ص ۱۶۲. / نگارنده‌های ایرانی (ساره-هرتسفلد)، ص ۱۴۵. / ایران از آغاز تا اسلام (گیرشمن)، متن فرانسه، ص ۱۰۰؛ ترجمه انگلیسی، ص ۱۱۶؛ ترجمه فارسی، ص / ایران، ماقبل ایرانی، مادان، هخامنشی بر اساس مباحثه با مؤلف (اُستن)، 54. *Iran, Protoiranische, Meder, Achaemenische, Welt der Perser*.
۲. تخت جمشید (اشمیت)، ۱، ص ۳۷. / مقاله «اکباتان» پاگلیارو (در) *دائرةالمعارف هنر مدرسی قدیم مشرق* Ecbatana (in) *Enciclopedia de L'Arte antica e classica Orientale*, P. //...
۳. سفرنامه هرتسفلد (در) *ZDMG*, 1926, P.231 / ایران در شرق باستان (همو)، ص ۲۹۰. / شهرهای ایران (لاکهارت)، ص ۹۷ و ۱۰۰. / هگمتانه (مصطفوی)، ص ۱۵۸. / راهنمای همدان، ص ۱۵. *Guide b/ leu* (بولانجر)، ص ۷۰۸. / باستانشناسی ایران باستان (واندنبرگ)، ص ۱۱۰. / مقاله «مقابر پارتی نزدیک شیرسنگی» (سرفراز)، 19. 12. 1966. // *Kayhan International*.

بلندی دارد؛ در حالی که قسمت سر دارای ۱/۰۰ متر پهنا و ۱/۳۰ متر قد است. شیر همدان از شیرهای دوره هخامنشیان در نقش‌های تخت جمشید، بدین لحاظ متمایز است که شیرهای آن دوره، قسمت‌های سر و یال و اندام‌هایش از قطعات جداگانه تشکیل شده؛ در صورتی که شیر همدان تندیس یک پارچه است.<sup>۱</sup> این تندیس هیچگونه اجزای جداگانه ندارد؛ و با همه بخش‌هایش لختی یگانه باشد؛ و با آن که ناقص است، این ویژگی‌ها به طور کامل در آن هویدا است. اما این سبک تندیس سازی همانا از ویژگی‌های هنری یونان مدرسی (باستان) می‌باشد. حال اگر شیر مزبور را نشسته فرض کنیم، بدان گونه که در تصویر (شماره ۲) دیده می‌شود، مشخصات هنر یونانی در کار این تندیس نمایانتر می‌گردد؛ و او در حقیقت، برادر شیر کاروئا (Chaeronea) است (تصویر شماره ۳) که حدود سال ۳۳۶ پیش از میلاد ساخته شده؛<sup>۲</sup> و دارای همان اندازه‌های شیر همدان: ۳/۵۰ متر قد، نیز همانند شیر آمفی پولیس (Amphipolis) می‌باشد (تصویر شماره ۴) که از نیمه سده چهارم است<sup>۳</sup>، اما پنج متر قد دارد.

شیر همدان از لحاظ تناسب اندام با شیر «کاروئا» بیشتر قابل تطبیق است تا با شیر سنگین وزن «آمفی پولیس»؛ لیکن در این سه شیر، آرامش و حالت یال مرغوله؛ و بازی عضلانی - که ممکن است آدمی در عالم تصور چنین جنبشی را در زیر پوست شیر نزد خود مجسم نماید -؛ و ضمناً حالت پای‌ها و دهان - اندکی باز - بالهای آویخته، یکسان می‌باشد. پس یک شیر سنگی پارتی که به صورت قطعه در آمده، نمی‌تواند دارای چنین حالتی تجسمی باشد؛ و در مقایسه با شیر «الحضر» (Hatra) که از سده

۱. تخت جمشید (اشمیت)، ۱، ص ۱/ایران، ماقبل ایرانیان، مادان وهخامنشیان (گیرشمن)، ۱۹۶۴، تصاویر ۲۴۰، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳؛ ضمناً همین موضوع در مورد شیرهای متعلق به آثار «زیویه» از دوره مادان صدق می‌کند (تصویر ۳۹).

۲. درباره شیر کاروئا، رش: تحقیقات المپی (ویلمسن)، ۴؛ تندیس‌های کله شیر معبد زئوس، ص ۴۲، ۴۹، ت ۵۸ و ۵۹. // F. Willemsem ; *Olympische Forschungen* IV, 42,49, taf. 58 , 59.

۳. تاریخگذاری تندیس شیر آمفی پولیس در آخرین دهه سده چهارم، (ا. برونیر)، همان، ۵۲، ۵۶؛ ت ۵۲ و ۳۶۰؛ در وضع ناقصی که دارد با شیری که قدری جدیدتر است قابل مقایسه می‌باشد، نک: مجموعه برانتگن، ص ۶۹، ت ۶۶، فهرست (ص ۱۳). *Sammlung*. 52, 360; taf. 52, 56, a.a.o., 52, O.Broneer ; *Branteghen* , 69,t.66,L.13.

یکم میلادی<sup>۱</sup> یعنی هم از عصر آپولونیوس تیانی (بلیناس) است، این موضوع بهتر دانسته می آید، چه شیر مزبور اساساً زمخت تر می باشد. همین موضوع نیز درباره شیر نشسته «نمرود داغ» مربوط به عهد آنتیوخوس یکم کوماژن (۶۹-۳۴ ق.م.) که عاری از ظرافت است؛ و هم چنین در مورد شیر زمخت پارتی شهر «موصل» صدق می کند.<sup>۲</sup>

بنابراین، شیر اکباتان را ما به عهد اسکندرکبیر (م ۳۲۳ ق.م.) انطباق می دهیم؛ هم بدان سان که روایت «مسعودی» نیز سائق بدین موضوع است؛ فلذا بایستی آن را کار یونانیان دانست.

شیر کاروئنا به یاد بود کشتگان در جنگ، و شیر آمفی پولیس نیز گویا به همین مناسبت ساخته شده اند؛ در حالی که اسکندر در نزدیکی های همدان نیازی به نبرد نداشته؛ زیرا داریوش از اکباتان گریخت، و شهر بدون جنگ و خونریزی به تصرف فاتح درآمد این رُخداده به سال ۳۳۱ ق.م. بوده است (آریان، کتاب ۳، فصل ۱۹، بند ۳). اسکندر لشکریان خود را در آنجا به استراحت واداشت؛ و سربازان قدیمی را به اوطان خویش مرخص کرد؛ آنگاه گنج های تخت جمشید و پاسارگاد را به «دژ اکباتان» منتقل ساخت. سپس دوباره به تعقیب داریوش پرداخته، در مشرق ری بدو رسید. اسکندر چند سال پس از لشکرکشی به باختر (بلخ) و سند، و تحمل مشقات و رنجهای راهپیمایی از میان صحرای گدروزیا (بلوچستان) بعد از پیوستن دوباره به نیروی دریایی نثارخوس، در شوش دیگر بار از دروازه آسیا گذر کرد؛ بدین سان در سال ۳۲۴ ق.م. به اکباتان رسید.

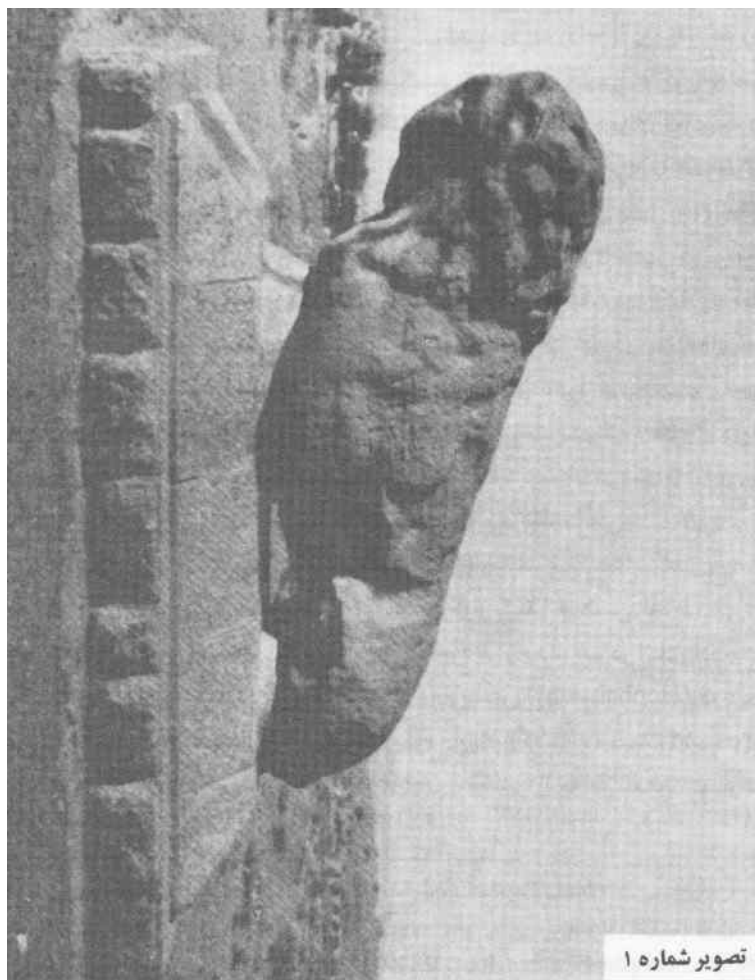
چنان که آریان / Arrian (کتاب ۷، فصل ۱۴) روایت می کند، اسکندر به خاطر پایان جنگها دستور داد جشن های مفصلی برگزار کنند؛ به همین لحاظ، می توان پنداشت که شاید می خواسته اکباتان راپایتخت خود قرار دهد. هم در اثنای آن جشنها - که با هزینه های هنگفت برگزار می گردید - هفایستون (Hephaistion) دوست و سردار اسکندر سخت بیمار شد و ناگهان بمرد. آریان (کتاب ۷، فصل ۱۴، بند ۲) و دیودور / Diodor (بند ۱۱۵) اندوه بی پایان اسکندر را به سبب فقدان دوست

۱. ایران، پارتیان و ساسانیان (گیرشمن) // ... Iran, Parther und Sasaniden,

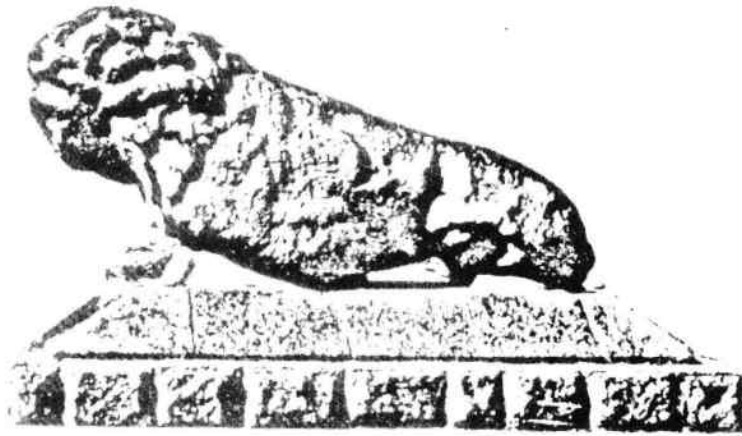
1962, abl.103 R.Ghirshman;

۲. همان...، ۱۴، ت ۱۸ / شرق و غرب... // ... East and West, II, 1960, 167, abl.29

ویاورش بیان کرده‌اند؛ این که وی تاچندی نه خوراکی خورد و نه آشامیدنی نوشید. در غایت خشماغم فرمان‌های ناهنجار، همچون تخریب دیوارهای چندشهر می‌داده است. در ضمن، دستور داد جنازهٔ اورا مومیایی کرده، به بابل منتقل نمودند. گویا اسکندر مرگ هفایستون را نوعی پیشگویی دربارهٔ خود دانسته؛ زیرا مثلی بوده است



تصویر شماره ۱



تصویر شماره ۲

که می‌گفته‌اند: «همین که پاتروکلِس (Patrokles) بمیرد، آشیل (Achill) نیز خواهد مرد.»؛ و به راستی پس از این که اسکندر برای هفایستون آرامگاهی بسیار باشکوه و مجلل - که بیش از ده هزار تالان هزینه آن شد - بساخت، که گویا سوزانده شد؛ پس از یک سال خود نیز بمرد.<sup>۱</sup>

اما آیا بایستی جایگاه چنان مرگ اندوه‌انگیز، بی یادگار و یاد بود بماند؟ نباید دست کم آرامگاهی ساخته آید؟ هفایستون برای اسکندر مگر ارزش یک سپاه تمام را نداشت؟ و آیا چه یاد بودی، در اینجا، مناسبتر از تندیس شیر تک نشسته‌ای است، هم آن گونه که در آوردگاه‌ها می‌سازند؟ مگر هفایستون قهرمان نبود؟ مشاهده شیر همدان، و اخبار و روایات مربوط به اسکندر، نه تنها ما را متوجه زمان اسکندر می‌کند، بلکه سبب ساختن شیر را نیز در می‌یابیم. پس، خبر مسعودی مشعر بر این که اسکندر پس از بازگشت از هندوستان، دستور ساختن شیر را داده، بدین ترتیب مورد تأیید می‌باشد.

حسب گزارش آریان (کتاب ۲، فصل ۱۲، بند ۸ بعد) هفایستون به چهره همانند اسکندر بوده است؛ چنان که یک بار مادر داریوش، در نخستین برخورد، می‌پندارد که هفایستون اسکندر است، و خود را به پای او می‌افکند. وضعی پیش می‌آید که برای اسکندر ناخوشایند بوده؛ اما وی، با گفتن: «این نیز اسکندر است»، به آن وضع صورت عادی می‌بخشد. چنان که گباور (K.Gebauer) ثابت کرده<sup>۲</sup>، پیکره‌هایی از هفایستون بجا مانده است؛ چه این که میان انواع تندیس‌های سر و نیم تنه، به تندیس جنگجویی برمی‌خوریم که دارای چهره‌ای جوان و موهایش همچون موهای اسکندر - هر چند زیاد روشن نیست - می‌توان آن را به یال شیری مانند کرد؛ منتها این پیکره، روح تندیس‌های اسکندر را ندارد.

بدین سان، بنظر می‌رسد که شیرسنگی همدان نه تنها یادبودی برای هفایستون است، بلکه حتی قسمتی از وضع روحی او را در اخلاق و ظواهر شیر مانندش مجسم

1. H.Berve; *Das Alexanderreich auf prosopographischer Grundlage* II, 169ff./ F.Wust; *Zu den Hypomnemata Alexander des Grossen: Das Grabmal des Hephai- stion.* oe. jh.44,1959,147ff./F.Taeger; *Charisma*,I,224,226f.

۲. تندیس‌ها و تمثال اسکندر،...// AM. 63/64, *Alexander bildnis und Alexandertypus*,

1938 /39, besonders 67ff.



می‌نماید. ازاینرو، شیر همدان نه تنها تندیس یادبود یونانیان، بلکه یادبود یکی از نزدیکترین ویزگان اسکندر کبیر است؛ و در حقیقت، تنها چیزی است که وی در این کشور از خود به یادگار گذاشته؛ به عبارت دیگر، تنها چیزی است متعلق به آن روزگار که ما توانسته‌ایم بیابیم؛ و در برابر آن سر تعظیم فرود آریم.

[هاینس لوشه، تهران.]

## (II). پیوست

۱. متون عربی سده‌های میانه متضمن اشارات و اشعار در باب شیرسنگی همدان، که ترجمه آنها به آلمانی توسط سیف‌الدین نجم آبادی و گردگروپ صورت پذیرفته است. (تهران). روایات مزبور در چهارمتن جغرافیایی و تاریخی مندرج است، بدین شرح:
۱. *اخبار البلدان*، از ابو عبدالله احمد بن محمد بن اسحاق اخباری - مشهور به «ابن فقیه» همدانی (م - ح ۳۴۰ ق) که آن را حدود سال ۲۹۰ هجری تألیف نموده، نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد (ش ۵۲۲۹) وجود دارد؛ و تحریری ملخص از آن به عنوان «*مختصر البلدان*»، ویراسته علامه دُخویه جزو سلسله کتابهای جغرافیایی عربی بطبع رسیده است (لیدن، ۱۸۸۵ م / ۱۳۰۲ ق). اینک گفتاورد مترجم درباره شیرسنگی از هر دو متن (خطی، گ ۱۷۶ / چاپی، ص ۲۴۰-۲۴۳) می‌باشد.
۲. *مُروج الذهب*، از ابوالحسن علی بن حسین «مسعودی» بغدادی (م ۳۴۶ ق) که طبع محیی الدین عبدالحمید از آن (مصر، ۱۹۵۸ م، ج ۴، ص ۳۷۹ - ۸۰) مورد استناد مترجم است.
۳. *معجم البلدان*، از ابو عبدالله «یاقوت» بن عبدالله حموی رومی (م ۶۲۶ ق) که طبع ووستنفلد از آن (لیدن، ۱۸۶۹ م، ج ۴، ص ۹۸۸-۹۹۲) مورد استناد مترجم است.
۴. *آثار البلاد*، از عمادالدین زکریابن محمد «قزوینی» (م ۶۸۲ ق) که چاپ بیروت (۱۳۸۰ ق / ۱۹۶۰ م) مورد استناد مترجم است.\*

(\*) باید بگویم که پیوست های گفتار منقول (ترجمه) از متون عربی مزبور، در مقاله «روایات درباره شیر سنگی همدان» (*مجله مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران*، ش ۱ / ۱۳۵۳، ص ۳۰ - ۴۶) تمامی «اشعار» منضم به نصوص عربی آنها مقرون با تصحیح، نیز متضمن نسخه بدلها و حواشی توضیح و تعلیقات می‌باشد (پ ۱.۱).



تصویر شماره ۴



تصویر شماره ۵

- اینک اگر اخبار مربوط به شیر همدان رابه ترتیب تاریخی در متون مزبور برحسب فقرات «آ، ب، ج، د، ه، و، ز، ح، ط، ی» یاد کنیم، فهرست زیرین بدست می آید:
- (۱). ساختن تندیس شیر به دستور حضرت سلیمان توسط صخره جَنّی (د - یاقوت، ز - شیرویه، آ - قزوینی).
  - (۲). ساختن شیربه دستور داریوش کبیر (ه - یاقوت).
  - (۳). ساختن شیر به دستور اسکندر کبیر (ب - مسعودی).
  - (۴). ساختن شیر به دست بلیناس حکیم (ب - ابن فقیه، آ - یاقوت، ب - قزوینی).
  - (۵). شعر ابن حاجب درباره شیر (ج - ابن فقیه، ب - یاقوت).
  - (۶). شعر ابن زنجویه (د - ابن فقیه).
  - (۷). شیر سنگی در جزو آثار قدیمه برکنار شاهراه بغداد - ری (آ - ابن فقیه).
  - (۸). اقدام خلیفه مکتفی جهت انتقال آن به بغداد در سال ۹۰۲ م / ۲۸۹ ق (ه - ابن فقیه، ج - یاقوت، د - قزوینی).
  - (۹). ناقص شدن شیر بدست مرداویدج زیاری به سال ۹۳۱ م / ۳۱۹ ق (آ - ج - مسعودی، ح - یاقوت، ج - قزوینی).
  - (۱۰). ساخته شدن شیر از سنگ کوه خورزنه همدان (و - یاقوت).
  - (۱۱). گریختن شیر سنگی از جایگاه خود (ه - قزوینی).
- شیر همدان را هفت نویسنده، شاهکاری هنری دانسته، جملگی آن را ستوده‌اند؛ ضمناً فرمان ساختن آن را به چند پادشاه بزرگ دنیای قدیم نسبت داده‌اند، مانند: کیقباد، سلیمان نبی، داریوش کبیر، اسکندر مقدونی؛ و باید گفت که اشعار مزبور درباره شیر هم پیش از ناقص شدن آن به دست مرداویدج زیاری (۳۱۹ ق) سروده شده است.

- یکم -

روایت ابن فقیه:

- (آ). شگفتی‌های شهرها... از جمله: ایوان مدائن، تخت شبدیز، بهستون، ستون -
- های کاخ دزدان (- کنگاور)، دکان...، شیری که در همدان است، و طاق «تینابر» در آنجا (- گنجنامه)، ماهی و گاو در نهاوند... الخ. (مختصر البلدان، ص ۲۵۵).
- (ب). از شگفتی‌های همدان، (تندیس) شیری است از سنگ بر دروازه شهر، که گفته می‌شود طلسمی است برای سرما؛ و آن، از کارهای بلیناس رومی صاحب

طلسمات است. هنگامی که قباد او را برای طلسم کردن آفت های شهرها روانه کرد، گویند که از بسیاری برف و سرما در همدان، سوار با اسبش در میان برف غرق می شد؛ وی این طلسم را همین که برای آنجا به صورت شیر بکار گذاشت، برفش کاهش یافت و کارش به شد. هم چنین، در پهلوی راست شیر، طلسمی از برای مارها بکار گذاشت، پس کاهش یافت. یکی هم برای کژدمها، پس کاهش یافت. یکی دیگر برای غرقاب، که از آن هم بیا سودند. یکی هم برای کیکها، که به راستی در همدان بس اندک است. و چون بلیناس این طلسمها را در همدان بکار گذاشت، مردم آنجا وی را خوار کردند. پس در کوهشان - که بدان «اروند» می گویند - فراروی شهر، طلسمی برای ستم و درشتی بنهاد... (الخ).

ج). گوید: محمد بن احمد (سلمی) معروف به «ابن حاجب» درباره آن شیر که بر دروازه همدان است، برای من این چکامه را بر خوانده است، که از خود اوست:

۱. آلا ای شیر که برگذشت روزگاران و رخ داده ها

دیر پای و درنگ جایی،

۲. چنان در ایستاده ای و آهنگ آن نکنی به نیرنگی بجنبی زجای،

گویا بر همدان دروازه بانی.

.....

۱۱. پس هیچ نه پیری ات هست که بترسی ونه مرگ،

هم تو از زخم شمشیر و از زوبین به زنهاری.

۱۲. مابه زودی، بدان کس که ترا ساخت، خواهیم پیوست.

حال آن که، پیکره تو، از کوههای چرا و آبان ماندگارتر است.

د). نیز، ابو محمد عبدالله بن محمد ابن زنجویه، این چکامه را - که از خود اوست -

و در آن، این شیر را و هر تندیس با آوازه در زمین را یاد می کند، برای من بر خوانده است:

۱۳. مگر از آذرخش عقاب پران درخش آسای است،

و یا از گلبانگ کبوتران شاخسار جای، که بیدار شده ای؟

۱۴. و یا سودای شیدا است، که ات در میان برانگیخته،

که روزان این چنین نگران هر اختر تابانی؟

۱۵. همانا شیر پویان بیشه را، از آنگاه که از همدان

جدایی ناپذیر گشته‌ای، از یاد ها برده‌ای.  
 ۱۶. فرا رسیده‌ای است گویی بر تخت لخت خر سنگها  
 بدان سان که بر آهوی رمیده می جهد بتاخت.  
 ۱۷. باد های گرم و سوزان به تابستان، و پس از آن،  
 سرمای زمستان، وی را به زمهریری سوزناک بسوزاند .  
 ۱۸. و چون از الوند مان، بادهای توفانزا بوزد،  
 وی به سان سپرنیزه ورن، سرما را برماند .  
 ۱۹. و هنگامی که تندر، پیایی بر آبری زند،  
 همه زمهریران بدین زُمخت سپر فکنده شوند.  
 ۲۰. و آنگاه که بهاران ستارگانش پیایی دمید،  
 و غنچه هاش همه از نسیم، شکوفان دم برآورد،  
 ۲۱. خود خندان از نسیمش سپر افکن شوی ،  
 و الوند را، درودگویان آغوش باز کنی .

.....

ه). مکتفی بالله در بردن این شیر از دروازه همدان به بغداد تصمیم کرد، زیرا آن را دیده و نیکویش یافته بود. در این خصوص به کارگزار شهر دستوری نوشت. مردم آن ناحیت همگان گرد آمدند، وگفتند که این طلسم شهر ماست، به سبب آفت های بسیار، و بردن آن روا نباشد، چرا که شهر نابود خواهد شد. کارگزار، همین را به وزیر - که نوشته بود هزینه این را برآورد کن و بر پیلی که روانه می کنیم آن را بار کرده شتابان بفرست - نامه کرد. هنگامی که نامه اش به دستگاه حکومت رسید، که در آن به خشمگین شدن مردم شهر از این بابت (اشارت رفته) و نیز این که حمل آن را از کوهها و گردنه هایی که در سر راه است، به ویژه از سرایشب ها ناممکن دانسته بود؛ وزیر بدو پاسخ داد که از آوردن آن دست بدارد. عوام گویند که این شیر از جمله چیزهایی است که پریان برای سلیمان بن داوود - ع - ساخته اند.

- دوم -

#### روایت مسعودی

آ). در سال ۳۱۹ هـ ق که کار مرداویج زیاری بالا گرفت، سرداران خود را به شهرها روانه کرد؛ از جمله پسر خواهرش «ابوکرادیس» را همراه با سپاهی انبوه به همدان

گسیل نمود. مردم همدان به مقابله برخاستند؛ و در کارزار حدود چهار هزار تن گیلی، از جمله ابوکرادیس خواهرزاده مرداویج را بقتل آوردند. پس وی چون این خبر بشنید، خود با سپاهیان از ری بیامد تا به دروازه شیر (= باب الاسد) همدان رسید.

ب). شیر سنگی مزبور بسی تناور است، مانند گاوی بزرگ یا شتری سترگ؛ و چنان که گویی شیری است زنده، تنها وقتی که آدمی بدان نزدیک می شود، می فهمد که آن از سنگ است. به راستی که تندیس آن را به نیکوترین وجه ممکن، قرین پیکر شیر ساخته اند. مردم همدان راجع بدان اخباری از گذشتگان خود نقل می کنند، بدین که اسکندر پسر فیلیپس هنگام بازگشت از شهرهای خراسان، پس از مراجعت از «هند» و «چین»، همدان را بنا کرد؛ و آن شیر را برای شهر و باروی آن طلسمی ساخت (و ایشان را عقیده چنین است) که ویرانی شهر و نابودی مردم و فرو ریختن باروی آنجا و قتل و مرگ و میر، هنگامی است که آن شیر شکسته و یا از جای خود برکنده شود؛ و سر زدن این کار از سوی دیلمیان و گیلیان باشد. مردم همدان همواره مانع عابران و لشکریان و جوانان ماجراجو می شدند، که مبادا آن شیر را واژگون کرده یا چیزی از آن بشکنند. البته این شیر، به سبب بزرگی و صلابتش واژگون شدنی نبود، مگر این که خلق بسیاری برای این کار گرد آیند.

ج). باری، هنگامی که لشکر مرداویج - که همراه پسر خواهرش بود - بدانجا رسید، بر آن دروازه فرود آمده، در دشت گسترش یافتند؛ و پیش از آن که واقعه ای میان ایشان و اعضای حکومت روی دهد، وی (-خواهر زاده مرداویج) آن شیر را - بنابر آنچه درباره آن ذکر شد - واژگون کرد و شکست. آنچه پس از آن وقوع یافت، و این که تهاجم از سوی دیلمیان بود، همانست که یاد کردیم.

- سوم -

روایت (افزوده) یاقوت

.....

د). هم چنین، شیرویه (بن شهردار همدانی) گوید که سلیمان بن داوود - ع - از جایگاه همدان گذر می کرد، گفت: چگونه است این جا که با این بستر بزرگ آبی، و فراخی پهنه اش، شهری در آن نساخته اند! گفتند: ای پیمبر خدا! هیچ کس در آن پایدار نمی ماند. زیرا که سرما سخت در آن فرو می آید، و به بلندی نیزه برف می ریزد. پس وی - ع - به صخره دیو گفت: آیا شگرد و چاره ای هست؟ گفت آری. پس آنگاه وی، ددی

تراشیده از سنگ برآورد؛ و آن را به سبب سرما طلسمی ساخت، و بنهاد و شهر را بنا کرد.

ه). گویند که دارای بزرگ، نخستین کسی است که آنجا را بنیاد کرد. کعب الاحبار گفته است: هرگاه خداوند بخواهد این شهر را ویران کند، آن طلسم فرو افتد. پس به روا دید خداوندی ویران شود.

و). شیرویه گوید: دَد همان شیر است که از سنگ خورزنه تراشیده شده است؛ و خورزن کوهکی است بر دروازه همدان، که فرا روی دم شیر قرار گرفته است؛ و این شیر که از خرسنگی یکپارچه تراشیده شده، از شگفتی های همدان است. اندامش از پاهایش، باز و جدا [مقصود: ایستاده] نیست، چنان که گویی شیر [ژیان] بیشه است؛ و همین جا پیوسته نیازگاهی برای سلیمان - ع - بوده است.

ز). از زمان قباد بزرگ هم گویند، چرا که همو بلیناس حکیم را به کار گذاشتن آن دستور داد، تا سال ۳۱۹، که مرداویج به شهر وارد شد، و مردمانش را غارت و ایشان را اسیر کرد. آنگاه بدو گفتند که این دَد، طلسمی است برای همین شهر به سبب آفتها؛ و مردم را در آن بهره‌مندی هاست. پس خواست که آن را به ری باز برد، اما نتوانست؛ از اینرو دستانش را با پتک شکست.

- چهارم -

روایت (افزوده) قزوینی

(که همان فقرات ابن فقیه، مسعودی و یاقوت است، آنچه افزوده دارد

ازاین قرار است):

«... و نیز در همین زمان ما [سده‌ی هفتم]، حکایت کنند که مردی به وسط شهر همدان درآمده، می‌گوید: ای مردم! شیر را دریابید که من دیدمش می‌گریخت. پس خلق کثیری از شهر بیرون رفتند و دیدند که شیر بحال خود مانده است. با اینحال برخی از ایشان می‌گویند: «از آنجا تا اینجا آمده». و اینست دلیل برگولی این مردم».



## III. پیوست مترجم (تحشیه)

(الف). بیان نگره هاینس لوشه در باب ساختن شیر سنگی همدان به دستور اسکندر مقدونی، چنان که باید طی نوشتار بیست سال پیش اینجانب به عنوان «روایات درباره شیر سنگی همدان» (نامه مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران، ش ۱، تابستان ۱۳۵۳، ص ۳۰-۴۶) تیسیر نپذیرفت؛ زیرا مشمول ممیزی متولیان اداره کل نگارش آن زمان واقع شد؛ بدین دلیل که در محافل رسمی نظر مساعدی نسبت به اسکندر مقدونی وجود نداشت؛ و قرار بود که اسم آن مهاجم بیگانه را هم از صفحات تاریخ ایران باستان پاک کنند؛ حتی اصحاب مرحوم «بهرز» در این موضوع کتابها نوشتند که اسکندر اصلاً پایش به ایرانزمین نرسیده، تا چه رسد به این که شیر سنگی همدان از آثار او باشد؛ واز این قبیل.

باید گفت که چنین ایستاری نسبت به اسکندر مقدونی ابداً تازگی نداشته؛ هم از دوره ساسانی محافل دولتی و مذهبی (موبدان زردشتی) آن زمان او را «گجستک» (= ملعون) دانسته و یاد کرده‌اند؛ ولی مع‌ذالک تازش او را به ایرانزمین هرگز انکار نکرده‌اند. اما در باب آثار منسوب به وی یا جانشینان سلوکی او، که تحت عنوان «آئینه اسکندر» شهرت یافته؛ این نظر هم وجود داشته که او فاتحی ویرانگر بوده، نه بنیادگر؛ چنان که حمزه اصفهانی (سده ۴ ق) گوید: «از جمله اخباری که داستان سریان ساخته‌اند، این که اسکندر در ایرانزمین دوازده شهر بساخت، و همه آنها را «اسکندریه» نامید: یکی در اصفهان، یکی در هرات، یکی در مرو، یکی در سمرقند، یکی در سغد، یکی در بابل، یکی در میسان، و چهار تا در سواد (عراق) که این سخن پایه‌ای ندارد، زیرا اسکندر ویرانگر بود، نه آبادگر.» (سنی ملوک الارض، ص ۳۸// تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۴۰).

این نظر که اسکندر «ویرانگر» بوده، بسا درست تواند بود؛ ولی این که هیچ بنایی نساخته، درست نمی‌تواند باشد؛ زیرا امور واقع تاریخی احیاناً موارد غیر قابل انکاری خاطر نشان می‌سازد. بحث در این موضوع گذشته از آن که بکلی از حیطه این گفتار بیرون است، داستان بسیار مفصلی هم دارد؛ و کم کتاب و نوشتار در این خصوص نپرداخته‌اند. همین اواخر در باب انتصاف تاریخی ایران از یونان، فیلسوف و مورخ ایرانی امیر مهدی بدیع (- بدیع الحکمای) همدانی، بخش پنجم کتاب گرانسنگ

«یونانیان و بربرها» ی خود را تحت عنوان «از اسکندر تا مهرداد» موقوف بر این معنی نموده، بربر منشی‌های اسکندر مقدونی را چنان موشکافانه در توصیف آورده، که یونان شناسان اروپایی هم ناگزیر از انصاف و تصدیق شده‌اند؛ اینک دیگر مبرهن گردیده که در واقع «بربرها» کیان بوده‌اند.

باری، ابن خرداد به یاد کرده است که اسکندر فرمان به بنای ری و اصفهان و همدان داد، پس به بابلزمین بازگشت که شش ماه در آنجا بزیست (و در گذشت). (المسالک والممالک، ص ۲۶۵). پیداست که مراد از «بنا» در عبارت فوق، بازسازی آن شهرهاست، که هم به دست سپاهیان او در آنها ویرانی راه یافته بود. این نیز استنباط بسیار درستی است - از هر که هست عقلانی است - که اسکندر قصد داشته است همدان را به سبب موقع جغرافیایی اش، همچون اسلاف (هخامنشی) و اخلاف (اشکانی) خود پایتخت قرار دهد. برگذاری جشن پیروزی‌های نظامی - سیاسی اش در آن شهر قطعاً بی مناسبت نبوده، جنبه نمادین داشته، بسا مقدمه پایتخت سازی آنجا درست در میانگاه و مرکز ممالک مفتوحه‌اش بشمار رفته است. منتها مرگ دوست و سردار گرامی اش هفایستون، چنان که همه مؤرخان نوشته‌اند، او را به کلی افسرده و دلمرده کرد، عزم سترگ او را یکسره سستی و تباهی گرفت، یک چند پس از آن خود نیز در گذشت.

اسکندر برای آن دوست (که او هم اسکندری بوده) با صرف مبلغی معادل ده ها میلیون دلار، طرح بنای یادگاری عظیم ریخت، و او را همچون خدایی شایسته نیایش فرانمود (کورتیوس، ۴/۱۰). جنازه هفایستون را از اکباتان به بابل بردند، و با آداب و مراسم خاصی که شایسته خدایان بود بخاک سپردند (تاریخ مردم ایران «زرین کوب»، ص ۲۴۵). بادیان (E. Badian) طی گزارش جشن های اسکندر در همدان، و درگذشت هفایستون در آنجا، گوید که نگره هاینس لوشه در باب شیرسنگی همدان، این که اسکندر آن را به یاد بود وی بر پا کرد، فرضیه جالب نظری است؛ اگرچه ظاهراً گواه استواری مؤید آن نباشد (The Cambridge history of Iran vol, 2, P.486). راقم این سطور گوید که هیچ گواهی استوارتر از گزارش متین مسعودی مورخ واقع‌گرای اسلامی، آنهم مبتنی بر خبر متواتر و معتمد علیه ثقات اهل همدان در باب ساختن شیرسنگی آن شهر به فرمان اسکندر نباشد، بیش از آن دیگر چشمداشت نابجایی خواهد بود؛ خبر مسعودی کلام فصل است.

ب). همانطور که در نگره‌های کارشناسانه ابراز گردیده، تندیس شیر سنگی همدان یکسره بر هیأت تندیس های شیر یونانی است؛ به علاوه، تندیس سازی به طور کلی تا آنجا که اطلاعات تاریخی ما قَدْ می‌دهد، اصالتاً هنر ایرانی نبوده؛ کاشیکاری هنری است خالصاً ایرانی و سابقه طولانی هم دارد، ولی مجسمه سازی قدیم در ایرانزمین پیشینه‌ای از برای آن متصور نباشد. نگارکنده‌ها یا نقوش برجسته خود مقوله‌ای دیگر است، که آنها هم از اشاعات فرهنگی اقوام میانرودانی و جز آنهاست. تندیس های شیر دال در تخت جمشید ماهیه متفاوت از وضع و هیأت شیر سنگی همدان می‌باشد، اگر چه گفته‌اند که هنر بابلی و مصری و حتی یونانی نیز در آن پیکره‌ها تأثیر اساسی داشته‌اند. در خصوص پیکره شیرهای تخت جمشید، اتفاقاً «گی. اف. هیل» - (G.F.Hi) - (II طی گفتاری به عنوان «اسکندر کبیر و شیر دال ایرانی» بحث جالبی کرده است.. 156- 161, PP. (1923), no.43 *Journal of Hellenic Studies*)

اما شهرهایی که قدیم - بجز همدان - «باب الاسد» (= دروازه شیر) داشته‌اند، چنان که هاینس لوشه پژوهیده است، در جهان باستان همه آنها «اژه» ای و یونانی بوده، یا این که در عهد یونانی‌گری (Hellenism) باب شده است. از جمله دروازه شیران شهر «موکنه / می سن» آکئی‌ها در جزو آثار تمدن اژه اشتهاری داشته، چندان که پوزانیاس (کتاب ۲، فقره ۲) از آن سخن گفته است. (تاریخ یونان، ص ۳۳ و ۴۳ / تاریخ علم، ص ۱۰۶). هم چنین، از جمله تندیس های شیر، یکی هم شیرهای سنگی «در بند شروان» بوده، که حسب روایت یاقوت حموی آن هم جهت طلسم بکار گذاشته بودند؛ گوید: «یاد کرده‌اند که در شهر «باب» [= باب الابواب / در بند شروان] بر دروازه باب الجهاد، بالای دیوار دو ستون سنگی هست که بر هر ستون تندیس شیری از سنگ سفید وجود دارد و پایین آندو، دو سنگ است که بر هر یک تندیس دو شیر ماده هست، و در نزدیک دروازه پیکره مردی از سنگ است، و میان دو پایش پیکره روباهی است که خوشه انگوری به دهان دارد. در پهلوی شهر، استخری است که چرخابی دارد؛ و هر وقت آب استخر کم شود از آن آب کشیده می‌گردد، و بر دو پهلوی چرخاب دو پیکره شیر از سنگ هست که می‌گویند آن دو طلسم بارو می‌باشد.» (معجم البلدان، چاپ بیروت، ج ۱، ص ۳۰۵).

شرح تصاویر:

شماره‌های ۱ و ۲ و ۳: شیر اکباتان.

- ش ۴: شیر کاروننا(ح ۳۳۶ ق.م) .  
 ش ۵: شیر آمفی پولیس (سده ۴ ق.م) .  
 ش ۶: شیر اکباتان (در انطباق با شیر آمفی پولیس).  
 ش ۷: سرستون‌های موجود در طاق بستان .

### ج). اضافات \*

-۱-

روایت

#### مجدالدین خوافی :

«حکایت، در شهر همدان «نام شهری از ایران» شکل شیری ساخته‌اند که هر روز زنان بی شوهر بر آن شیر می‌نشینند، به نوبت تا شوهر پیدا شود. پیری حکایت کرد که یکروز صاحب جمالی دیدم بر پشت آن شیر نشسته بود که آهوی چشمش شیر را صید کرد و تیر غمزه‌اش زهره را قید، بچشم حیران و بدل نگران او شدم، چندان که میرفتم دمی نگریستم او می‌خندید و من می‌گریستم، بیت:

از دور مرا بدید و دانست      کاشفته زلف و خال اویم  
 به طاق «محراب» ابرو اشارت کرد که من با تو جفتم وانگشت بر لعل پر گوهر نهاد که  
 مگو آنچه با تو گفتم. دلم در آن میدان سرگردان او شد و چون گوی اسیر خم چوگان او .  
 پیش آمدم و زاری کنان گفتم، فرد:

دل دید ترا و ترک جان گفتم      این واقعه چون توان نهان گفت  
 گفت یک عیب دارم که مویم سفید است و دل از جوانی ناامید. چون این سخن شنیدم  
 روی گردانیدم، گفت باری ببین، نظر کردم زلفی چون قیر و جعد چون زنجیر دیدم، گفتم  
 چرا خلاف گفتمی که پیری را همه کس دشمن دارند. گفت پس چرا من دوست دارم که با  
 این موی سفید مرا دوست داری. القصه بسیاری زاری کردم و به هزار دینار  
 خواستگاری، چون به خانه رفت به گوشه بنشست و در برویم فرو بست، نه با من سخن  
 می‌گفت و نه مرا در عالم می‌پذیرفت، قطعه:

میان پیر و جوان اتفاق ممکن نیست      میان روز و شب افتراق ممکن نیست  
 به معرفتی که حدیثی کنند هر دو بهم      بجز حکایت خلع و طلاق ممکن نیست  
 آخر الامر عاجز آمدم و کابین باز ستاندم و نص «اوتریح» به احسان برو خواندم، روز

\*. این افزوده‌ها تنها در گفتار «روایات» چاپ شده، دوفقره اخیر هم اینک افزوده می‌شود .

دیگر باز آنجا رسیدم، او را بر پشت شیر دیدم از دور مرا دید روی بپوشید، پیش آمدم و گفتم، فرد:

از کرده خویشتن پشیمان هستی      با بنده خود بر سر پیمان هستی  
 بخندید و گفت رگ جان گسستن که با تو پیمان بستن، فرد:  
 بر پشت هزار شیر نر بنشینم      خوشتر که ترا بر شکم خود بینم  
 گفتم موی سیاه کنم، گفت با دندان شکسته و پشت گوژ چه کنی؟  
 (خارستان، کانپور، ۱۳۲۹ ه‍.ق، ص ۱۳۰-۱۳۲).

- ۲ -

روایت

ظهيرالدوله حکمران :

«پنجشنبه ۱۹ [ج ۱ / ۱۳۲۴ ه‍.ق] - نزدیک غروب رفتیم به «امامزاده یحیی»، که از امامزاده‌های معروف معتبر شهر همدان است و نزدیک منزل ماست ؛ از آنجا رفتیم بیرون شهر به تماشای

«سنگ شیر»، که تقریباً در طرف مشرق شهر در کنار جاده و شارع «تویسرکان»، و شاید تا شهر هزار قدم یا بیشتر فاصله داشته باشد. سنگی است به طول چهار ذرع و قطر دو ذرع، ارتفاع سرش از زمین تا سینه شخص است (و) بی اندازه از دور شبیه به شیری است که خوابیده باشد، در حالی که سر و گردنش را بلند کرده باشد. یالهای این شیر سنگی وتنه و ران و حرکت خوابیدنش خیلی به مصنوعی شبیه است، ولی سر و دُک و پوزش به خوبی ثابت می‌کند که طبیعی و اتفاقی است، سرش هیچ شبیه نیست. از پستی‌ها و بلندی‌هایی که در سر و کله‌اش از شدت دست مالیدن و لمس کردن پیدا شده، معلوم است که شاید بیش از هزار سال باشد که مردم همدان دست به سر و کله این شیر می‌مالند ؛ روغن چراغ زیادی به کله و محل پیشانی این شیر از قدیم الی اکنون مالیده و می‌مالند. محاذی زیر چانه این شیر سنگی به عرض و طول یک ذرع و نیم در نیم ذرع و یک چاریک انداخته‌اند، و بر روی اطراف آن سنگهای مخروطی کله قندی شکل کوچکتر و بزرگتر - که بر آنها حجاری و کنده کاری کرده‌اند - خیلی کهنه و از قدیم ریخته‌اند، ندانستم از برای چه اینها را اینجا گذاشته‌اند ؛ چون قدیم و «آنتیک» و تاریخی بود، دو تا از آنها یادگار برداشتم. می‌گویند از چند صد سال پیشتر جزو اعتقاد زنانه همدان است، که هر زنی که آبستن نمی‌شود باید سر این شیر را با روغن کرچک

خوب چرب کند، و رویش بنشیند و چها بگوید آبستن شود.<sup>۱</sup> بدون شبهه این سنگ طبیعی و اتفاقی است<sup>۲</sup>، و شاید از هزار و پانصد سال هم بیشتر باشد که منظور نظر اهل این کشور باشد. گمان می‌کنم، بلکه یقین دارم، همان شیری را که صاحب البلدان<sup>۳</sup> می‌گوید که «صخره جنی» به امر حضرت سلیمان برای اعتدال هوای همدان ساخته و طلسم کرده باشد، چون میان عوام همدان هم معروف است که این «شیر سنگی» طلسم است. کار به این مزخرفها نداریم، تفصیل این شیر سنگی همین بود که عرض شد...

«یکشنبه ۲۲ (ج ۱ / ۱۳۲۴ هـ) - عصر باز رفتیم باز به تماشای «سنگ شیر». پریروز تقریباً بعد از غروب و تاریک بود، امروز عصر و آفتاب درست تماشا کردم؛ مسلماً مصنوعی است و خیلی هم خوب و درست حجاری کرده‌اند. حرکت کمرش فوق العاده علماً درست است، پای راستش زیر ران فرض شده و پیدا نیست، پای چپش که قدری باید پیدا باشد گویا شکسته است. در فقرات پشتش گذشته از استخوان نمایی که اول تراشیده شده بوده است، از شدت کهنگی و لمس برف و تگرگ گودها پیدا کرده، صورتش یا از اول به صورت انسان بوده، مثل نقش شیرهای «تخت جمشید» یا به صورت شیر بوده است، نقداً که هیچ از صورت پیدا نیست؛ خیلی چیز تماشایی است، این طور که می‌نماید یقیناً پنج هزار سال عمر دارد!».

[خاطرات و اسناد ظهیرالدوله، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۱، ص ۹۸-۹۹].

۱. این رسم قدیمی است که هم در «روضه خلد» مجد خوانی (بسال ۷۳۳) آمده است که: «در شهر همدان شیری ساخته‌اند که هر روز زنان بی شوهر بر آن نشینند به نوبت تا شوهر پیدا شود»، و سپس حکایتی را نقل کرده است (ص ۱۸۵، چاپ «محمود فرخ» و «حسین خدیو جم»، تهران ۱۳۴۵) [ایرج افشار، ح ۹۸].

۲. این سنگ شیر تراشیده و مجسمه است، چنان که در شرح «روز یکشنبه» نیز آمده است [ایرج افشار].

۳. گویا مقصود وی کتاب معجم البلدان از «یاقوت حموی» است (رش: )، آنهم بنقل از بستان السیاحه «زین العابدین شیروانی» که ظهیرالدوله شرح مربوط به همدان را از این کتاب، پیشتر (فصل ۲، ص ۸۵-۸۶) آورده است، نه البلدان تألیف «ابن فقیه» (رش: )، هر چند انتساب ساختن آن شیر به وسیله «صخره جنی» (رش: ) به امر «سلیمان بن داوود» (رش: )، فقط در البلدان ( ) آمده است.

- ۳ -

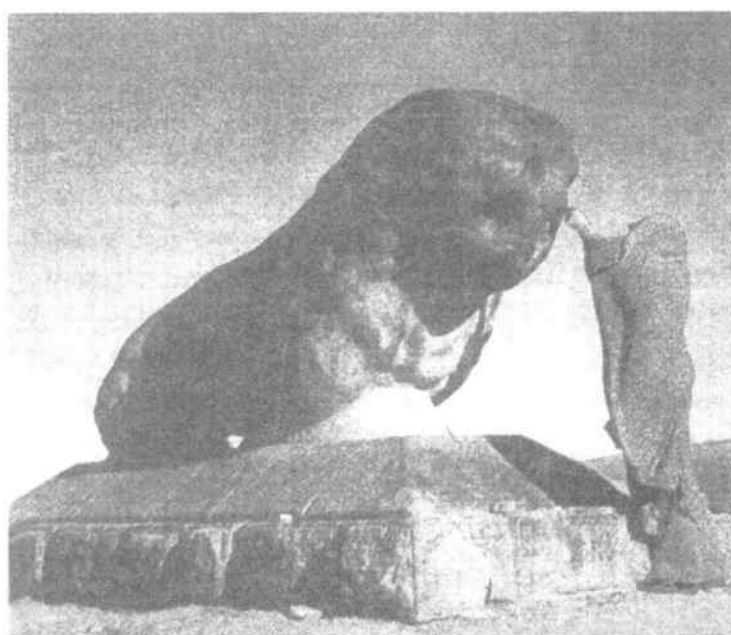
روایت

ابن شادی همدانی:

«و مرداویج آن است که مردم همدان را بکشت به کینه دیلمان و سپاه، که مردم شهر به حشر بیرون آمده بودند و بسیاری بکشته از سپاه؛ پس مرد آویج بیامد و چندان بکشت، که پنجاه خروار شلوار بند کشتگان از همدان به جانب ری بردند؛ و اندکی مردمان ماندند در همدان، و جماعتی از باز ماندگان به حضرت بغداد رفتند به تظلم پیش مقتدر. همدان از مردم خالی شد، و این رسم که زن داماد را (کابین) بدهد یاپدر زن، از آن عهد افتاد که زنان بسیار بودند و مردان اندک.» (مجموع التواریخ و القصص، ص ۳۸۹). «...در همدان قتل عام و نهب و غارت کردند، چنانکه دو خروار بند ابریشمین از شلوار مقتولان بیرون کردند...» (تاریخ گزیده، ویراسته‌ی نوایی، ص ۴۰۹ / حبیب السیر، ج ۲، ص ۴۲۲ - ۳).

(۴). ارنست هرتسفلد باستانشناس گوید قبلاً عقیده داشتند که شیر سنگی همدان، از آثار عهد هخامنشی است (در حالی که مربوط به عهد اشکانی می‌باشد) و این شیر که «طلسم» (نماد) شهر همدان بوده، هنوز هم زنها می‌آیند و برای آن نذر و نیاز می‌کنند. نویسندگان دوران اسلامی آن را از ساخته‌های آپولونیوس تیانی (بلیناس) سیاح صاحب معجزه و طلسم ساز می‌دانند، یعنی همان که امپراتور «نرون» در روم از برای او معبدی ساخت؛ آپولونیوس در آن زمان که می‌توان برای ساختن شیر تعیین کرد، واقعاً می‌توانسته است در همدان بوده باشد. *IRAN in the ancient East, P.* 291]

(۵). ولی چنان که گذشت ما علی‌التحقیق ساختن شیر سنگی را مربوط به زمان «بلیناس» رومی - که بسا همان آپولونیوس تیانی (۲۳ - ۷۹م) مهندس است - نمی‌دانیم، بل همان طور که در گفتار دوم (- همدان باستان) در بهر «پارتی شهر» (۶/۲) یاد کرده‌ایم، مهندس مشهوری که همراه اسکندر مقدونی در همدان هنگام درگذشت هفائستون بود (۳۲۴ ق.م) همانا «ستازیکراست» نام داشته، که به عقیده ما هم آن حجار هنرمند یونانی تندیس شیرسنگی را از گرانکوه «خورزنه» تراشیده و بر دروازه خراسان نهاده است.





### پیشگفتار:

دو دانش «مزارشناسی / معرفة المزار» (Mausoleology) و «تبارشناسی / علم النسب» (Genealogy) هر دو با هم پیوند دارند، ظاهراً یکی به باستان‌شناسی و دیگر به تاریخ‌دانی وجه تعلق می‌یابند؛ ولی نظر به رابطه آن دو از حیث تحقیق «نسب» شخص مدفون در «مزار»، این امر فعلاً از موضوعات «مردم‌شناسی» (Anthropology) تاریخی به حساب می‌آید. در هر حال، راقم این سطور بیست و هفت سال پیش از این (بر حسب تکلیف اداری) نخستین مطالعه علمی «مزارشناسی در ایران» را متضمن شرح قواعد عملی و بیان «اصول» نظری و تقریر مقولات امر نموده است<sup>۱</sup>، که البته در این گفتار جز کار بست برخی از اصول مزارشناسی (حسب مقاصد تحقیقی و بیان واقعیت امر مزارات همدان) دیگر در باب مطالب «نظری» یا مقولات «علمی» تفصیل نمی‌دهد (که جایش هم اینجا نیست). مزارشناسی به ویژه در ایران پیشینه درازی دارد، خود کتابهای «المزار» یا «زیارات» و یا هم «مزارات / مَشاهد» (که بالجمله آنها را علمای مذهبی و رجال شناسان شیعی نوشته‌اند) مبین این امر است، لیکن مطالعه حاضر اساساً متفاوت و متمایز از شیوه‌های «سنتی» یا «مذهبی» می‌باشد، حاصل تحقیق هم بسا بر خلاف انتظار عموم و اشخاصی است که هم با نظر قدیمی بدین موضوع عنایت دارند.

---

۱. مجله مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران (وزارت فرهنگ و هنر)، ش ۲ / پاییز ۱۳۵۴، ص ۱۱-۲۶.

مزارات از دیرباز آرامگاه‌های رجال بزرگ دینی، عارفان و صالحان و زاهدان یا به اصطلاح «اولیاء» بوده، که عموماً متبرک بشمار آمده یا جنبه تقدّس و تیمّن پیدا کرده‌اند؛ در یک کلمه، از عهد صفویه (سده دهم) بعد اکثراً به اسم «امامزاده» اشتهاار یافته‌اند، بدین معنا که مدفونان در آنها از اولاد ائمه اطهار (ع) تلقی شده‌اند؛ هر چند که بسا حَسَب واقع بعضی از سادات علویّه یا فاطمیّه بوده باشند، ولی تقریباً سلسله نسب همگی آنها اگر «موضوع» هم نباشد، حلقات «مفقود» یا «منفصل» در آنها چندان است، که جز حسب اعتقاد عوام نمی‌توان ایشان را «امامزاده» (= زاده ائمه شیعی) دانست. به هر تقدیر، مزارها و مراقد و مقابر همدان طی دوران اسلامی، با نام بسیاری از رجال برجسته دین و عرفان همبر گردیده، که اینک فقط در متون تواریخ و تذکره‌ها یا کتب اسفار و مسالک مذکوراند؛ خصوصاً پس از ویرانگری‌های مغولان از سده هفتم تا سده دوازدهم (ویرانگری‌های عساکر عثمانی) نام و آوازه و آرامگاه و سنگ گورهاشان یکسره از میان رفته است. آنچه اکنون برجاست از آن مشاهیر غیر قابل تردید است، باقی هم که به اسم «امامزاده» معروف‌اند غالباً محلّ «تردید»، بعضاً هم اینک مورد بحث و تحقیق در این گفتار است.

اما از جمله مشاهیر همانا مزارهای سه تن «باباطاهر، ابن سینا، عین القضات»، گواهی جهانگرد اسلامی (نیمه دوم سده ششم هق) ابوالحسن علی بن ابی بکر هروی (م ۶۱۱ ق) در گزارش زیارات خود در شهر همدان ابداً تردیدی در وجود آنها باقی نمی‌گذارد.<sup>۱</sup> آنگاه، در سده یازدهم که اولیاء چلبی محمد ظلی ابن درویش (ترکی) که از عراق عجم و شهر همدان دیدار کرده (سال ۱۰۶۵ هق) فقط مزارات «حضرت جعفر انصاری، خلیل بن حسان شاعر، ناصرالدین بن ایوب شیخانی، شهاب ابن ذوالنون مصری»، و مقابر جغاله اوغلی را با چند سردار ترک عثمانی شهید (کنار رودخانه شهر) یاد کرده<sup>۲</sup>، مطلقاً ذکر از بقاع و به اصطلاح «امامزاده»های شیعی به میان نیاورده است. حدود نیم سده پیش که شادروان محمدتقی مصطفوی باستانشناس، آثار و ابنیه تاریخی و زیارتگاه‌های شهر همدان را بررسی کرده<sup>۳</sup>، شمار

۱. کتاب الزیارات، طبع طومین، دمشق، ۱۹۵۳ م، ص ۹۸.

۲. اولیاء چلبی سیاحتنامه سی، استانبول، ۱۳۱۴ هق، ج ۴، ص ۳۵۳.

۳. هگمتانه (آثار تاریخی همدان)، تهران، ۱۳۳۲.

«۲۰» امامزاده و مزار متبرک بشرح آورده که عبارتند از: ۱. امامزاده هادی بن علی، ۲. امامزاده اهل بن علی، ۳. شاهزاده حسین، ۴. امامزاده یحیی، ۵. امامزاده اسماعیل، ۶. امامزاده عبدالله، ۷. امامزاده جلال الدین، ۸. امامزاده قاسم، ۹. امامزاده کوه، ۱۰. زبیده خاتون، ۱۱. خاتونیه، ۱۲. حلیمه خاتون، ۱۳. خانم گرجی، ۱۴. قبر اسکندر، ۱۵. بقعه خضر، ۱۶. پیروادی، ۱۷. پیر گرگی، ۱۸. پیر مختار، ۱۹. قبر پلوی، ۲۰. دو خواهران. پس از وی دکتر علی اکبر شهابی در گزارش رسمی «مساجد و مزارات و مدارس» همدان، بقاع متبرکه را همان شماره‌های ۱ تا ۱۲ (پیشگفته) یاد کرده است.<sup>۱</sup>

شادروان حجة الاسلام محمد حسین عندلیب زاده (واعظ) همدانی - رحمة الله علیه رحمة واسعة - که کتابی هم در باب معاریف و مزارات غرب ایران تألیف کرده، برای بعضی از بقاع موسوم به «امامزاده» (پیشگفته) یک رشته «شجره نامه» ها همبر با زیارتنامه‌های مناسب حال آنها ساخته، که یا به صورت دستنوشته (قاب گرفته) در بالای ضرایح آنها نصب گردیده، یا این که بعضی را مرحوم مصطفوی از قول و روایت ایشان در کتاب خود آورده؛ و اینک اگر روح ملکوتی آن روحانی فاضل متقی (که هم دوست صمیمی پدرم بود و هم دوست بزرگوار و سرور خودم) آورده نشود، باید عرض کنم که تقریرات ایشان در باب انسب اصحاب مزارات مزبور نادرست است، بهیچرو صحت و سندیت یا حجیتی در بر نداشته و ندارد؛ و این سخن را نه تنها به شخص اعز ایشان عرض کرده بودم، بلکه از جمله درباره «امامزاده یحیی» انتقاد و نظر خویش را (در کتاب *فرمانروایان گمنام*) چاپ کرده‌ام که دیده و پذیرفته‌اند. اما آنچه انگیزه تحقیق در ماهیت مزارات (امامزاده‌های) معروف همدان شد، ماجرای طولانی و اسفانگیز «موقوفه علوی» (باغ علی) همدان بود، که اینجانب متن وقفنامه و سبجات و توقیعات آن را با برخی توضیحات چاپ کرده<sup>۲</sup>؛ پس هم از رهگذر پژوهش احوال «واقف» و تبارشناسی «موقوف علیهم» یا مزارشناسی ایشان، ناچار به کشف ماهیت و چگونگی نمایابی مزارات (امامزاده‌های) شهر فرارس شد. نقطه عزیمت در این تحقیق هم از اسم واقف «علوی» است، سپس در خاتمت امر برخی یادداشتهای تاریخی - جغرافی می‌افزاید، که هم مربوط به «رقبات» موقوفه علوی همدان می‌گردد.

۱. *تاریخچه وقف در اسلام*، تهران، ۱۳۴۳، ص ۱۳۳-۱۳۴.

۲. *فصلنامه میراث جاویدان (وقف)*، سال ۱، ش ۴/ زمستان ۱۳۷۲، ص ۳۷-۴۱.

## \*\*

(الف). علوی کیست؟

علی اصغر حکمت در مقاله راجع به شرح حال «میر سید علی» همدانی (۷۱۴-۷۸۶ ه‍.ق) تحت عنوان «از همدان تا کشمیر» گوید که اعقاب و احفاد وی هنوز در نقاط مختلفه باقی هستند؛ اولاً در همدان سادات علوی از بازماندگان وی بسیارند، هنوز هم از عواید «موقوفه باغ علی» که در قسمت شمالی همدان (نزدیک مقبره باباطاهر) واقع است، حق الارتزاق می‌گیرند.<sup>۱</sup> آنگاه به ردّ و رفض این روایت مردم همدان پرداخته است، که درباره «گنبد علویان» گویند چله خانه میر سید علی بوده؛ اشتباهاً وی را ملقب به «سیاهپوش» دانسته‌اند (ناظر به «گنبد سبز سیاهپوش») ولی چنان که ما طی رساله «خاندان علویان همدان» یاد کرده‌ایم<sup>۲</sup>، تلقب «سیاهپوش» فقط مختص به شاخه‌ای از سادات «حسنی» بوده، حال آن که سید علی همدانی از سادات «حسینی» است، در منابع زیست‌نامگی هم‌عصر او نیز چنین نسبتی از برای وی یاد نگردیده؛ منشأ اشتباه صرفاً در این است که او را با «خواجه علی سیاهپوش» (که موقوفه «علوی» همدان از آن او بوده) یکی دانسته‌اند. وی همانا سلطان علی بن شیخ صدر الدین موسی «سیاهپوش» صوفی است (جدّ سلاطین صفویه) که در بیت المقدس به سال ۸۳۰ در گذشت، آرامگاه او هم در آنجا موسوم به «سید علی عجم» معروف است؛ خاندان سیاهپوش از احفاد او تا امروز در آذربایجان باقی هستند، اصولاً وی غیر از «سید علی همدانی» صوفی در گذشته به سال ۷۸۶ (در ختلان) است.<sup>۳</sup>

بنابراین، با تأکید بر این که اولاً «گنبد علویان» همدان (از سده ۶ ه‍.ق) متعلق به شاخه سادات «حسنی» است، ثانیاً میر سید علی همدانی از شاخه سادات «حسینی» است، خاندان «سیاهپوش» همدان (که اصلاً «سید» و سادات نبوده‌اند) ربطی به وی و خاندان کهن علویان همدان (سده ۲ تا سده ۷ ه‍.ق) نداشته‌اند؛ داستان خواجه «علی» سیاهپوش بس دراز و پیچیده و بغرنج است، که ما می‌کوشیم حقیقت امر وی و موقوفه «علوی» منسوب بدو را روشن کنیم. اما باید این قضیه اثبات شده و مسأله به تحقیق پیوسته را

۱. مجله یغما، سال ۴، ش ۸ (آبان ۱۳۳۰)، ص ۳۴۲.

۲. فرمانروایان گمنام (گفتار سوم).

۳. احوال و آثار میر سید علی همدانی (پ. اذکائی)، ص ۱۶-۱۸.

(که نخست بار شادروان سید احمد کسروی در رساله «شیخ صفی و تبارش» مطرح کرد و اشتهاور یافت و مورد قبول همه محققان عالم شد) پیشتر یادآوری کنیم که سلاله «صفویه» اصلاً سید نبوده‌اند<sup>\*</sup>، سلسله نسب «سیادت» موسوی آنان (که ابن بزّاز تبریزی و شیخ حسین زاهدی نوشته‌اند) یکسره جعلی است؛ از اینرو در القاب و نعوت اجداد ایشان فقط کلمات «شیخ» (شیخ صفی الدین اردبیلی) و یا «خواجه» (خواجه علی سیاهپوش) آمده، مطلقاً القاب و انساب «سیادت» حسینی و موسوی (تا زمان «شاه طهماسب» صفوی) برای ایشان یاد نشده است؛ فلذا مراد از «علوی» در اینجا (راجع به موقوفه «علوی» همدان) آن طور که مشهور است ابداً سادات طالبیه (- منسوبان به «علی بن ابی طالب» علیه السلام) نباشد، بل همانا این نسبت بازگرد به اسم خواجه «علی» سیاهپوش (سده ۹ ق) جدّ سلاطین صفویه است که مکرّر شد اصلاً «سید» علوی نبوده‌اند.

باری، چنان که راجر سیوری نوشته است: شیخ صدر الدین (پسر شیخ صفی - الدین اردبیلی) به سال ۷۹۳ق / ۱۳۹۱م درگذشت، و همچون پدرش در زیارتگاه اردبیل به خاک سپرده شد. وی پیش از مرگ، پسرش **خواجه علی** را به عنوان جانشین و نایب خود برگزیده و «سجاده ارشاد و تربیت عباد» را به وی سپرده بود. خواجه علی که از سال ۷۹۳ تا هنگام وفات (۱۸ رجب ۸۳۰) رئیس طریقت بود، تحت رهبری وی تعالیم نیمه مخفی «صفویه» آشکارا ماهیت شیعی به خود گرفت (چه آنها قبلاً «سنی» مذهب بودند) و باید بسیار محتاط بود که میان داستانهای پرداخته مریدان، و افزوده‌های نظریه پردازان بعدی صفویه با واقعیات تاریخی تمیز نهاد. سید احمد کسروی و نیز «هورست» داستان سه بار ملاقات خواجه علی را با امیر تیمور گورکان (که تازش‌های متعدّد در فاصله سالهای ۷۸۲ تا ۸۰۶ق به غرب ایران نمود) ساختگی و مردود دانسته‌اند. از جمله آنها داستان «وقف» اراضی و املاک به اولاد خواجه علی (گذشته از ناحیت اردبیل) دهات و قراء مناطق دور دست تا اصفهان و همدان می‌باشد؛

\*. یکی از دلایل این که «نواب صفوی» معروف (که خود را از سلاله سادات «صفوی» می‌دانست) دست به ترور شادروان «کسروی» گشاد، به کینه همین بود که آن دانشمند تاریخدان ثابت کرد که صفویها مطلقاً «سید» نبوده‌اند؛ و نیز علت اساسی که مدّعیان موقوفه «علوی» همدان این نویسنده را به صلابه و «محاکمه» کشاندند، همین امر بود که ثابت کرده‌ام نسب «سیادت» علوی آنها هم «جعلی» است و حقی از بابت «مودّت فی القربی» ندارند.

اما از آنجا که این اراضی تا پیش از وفات تیمور به تملک کامل خاندان صفوی در نیامده بود، وقف مزبور به مرحله عمل درنیامد و حتی در زمان تألیف رساله «سلسله نسب صفویه» (ح ۱۰۷۰ ق / ۱۶۶۰ م) هیچ یک از اراضی مورد بحث در تملک اعقاب خواجه علی نبود. بعدها داستان دیگری پرداخته شد که «سند» وقف در زمان شاه عباس یکم (به سال ۱۰۱۱ ق / ۱۶۰۲ م) به دست افتاده، لیکن ساختگی بودن داستان وقف «تیمور» برای خواجه علی و فرزندانش را مورخ بزرگ عهد صفوی اسکندر بیگ منشی تأیید کرده است.<sup>۱</sup>

به هر حال، داستان «وقف» مزبور اجمالاً از این قرار است که در نسخه خطی کتاب «صکوک و سجلات تیموری» (محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی) که نسخ دیگر آن در بعضی از کتابخانه‌ها موسوم به «صریح الملک» است، چنین گفته‌اند که در سال ۱۰۱۱ هـ شاه عباس (صفوی) بهادر خان را به بلخ فرستاد، و او در آنجا وقفنامه‌ای پیدا کرد که به موجب آن امیر تیمور گورکان بعضی املاک را بر خاندان صفوی وقف کرده بود. در این سند صورتی از املاک مزبور منجمه در اصفهان و همدان و طالش و طارم ذکر شده، که گوید آنها را به «زرّ حلال خود خریده و به ذکور اولاد وقف حضرت سلطان خواجه علی نموده» است. نامهای سران عشایر مختلف و امیران متعدد و کدخدایان و رؤسای که صاحب آن املاک بوده‌اند، بر متن سند افزوده شده و ایشان تصدیق کرده‌اند که بی هیچ اجبار و اضطراب با رضایت کامل و در عین هوشیاری این املاک را فروخته‌اند، تاریخ معامله هم سال ۸۰۶ هـ ذکر شده است. در این سند نوشته‌اند پس از آن که خاقان اعظم این مواضع را از طریق شرعی خرید، تولیت آنها را به اولاد ذکور سید علی منصور بن سید جمال الدین بن سید علی منصور بن جبرائیل الحسینی سپرد؛ اینان بایستی هر سال عواید اوقاف را جمع کنند و به خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن سلطان شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی و فرزندانش بدهند (همین مطلب در رساله سلسله النسب صفویه هم مذکور است).<sup>۲</sup> چنین است وجه نسبت موقوفه خواجه علی سیاهپوش صفوی (در همدان) به «علوی» (- یعنی فرزندان «علی» سیاهپوش) که شادروان کسروی گوید بعدها او را علی «الموسوی»

۱. ایران در عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۲-۱۴.

۲. مالک و زارع در ایران (آنا لمتون)، ترجمه منوچهر امیری، تهران، ۱۳۴۵، ص ۲۲۳.

الصفوی نوشتند، مراد از «موسوی» (نه از تبار امام «موسی» الکاظم علیه السلام) یعنی فرزند صدرالدین «موسی» ابن صفی الدین؛ چنان که اسم پسرش را هم جعفر «العلوی» الصدوری نوشتند (نه از تبار امام «علی» ابن ابی طالب علیه السلام) یعنی فرزند «علی» چنان که وجه نسبت «صفوی» هم به همان شیخ «صفی» است.<sup>۱</sup>

\*

اینک باز می‌گردیم به گزارش موقوفه «علوی» (خواجه «علی» سیاهپوش صفوی) همدان، که در متن وقفنامه اسم واقف «امیر سلطان علیا» ذکر شده، در توقیع خود را «سلطان علی حسینی موسوی» یاد کرده است. باید گفت که صورت «علیا» همانا تداول عهد صفوی، با الحاق «الف» تفخیم به آخر اسامی همچون: امینا، بدیعا، حمیدا، رفیعا، سعیدا، صائبا، ظهیرا، عارفا، کمالا، نصیرا، نعیم، یوسف، و جز اینهاست. القاب و صفات مذکور از برای وی، هر چند از مقوله تعارفات مرسوم باشد، باز نشانگر موقع و مقام مدنی و منزلت اجتماعی اوست. اما نسبت ثانوی «موسوی» وی (در پی «حسینی») از همان سنخ نسبت «موسوی» است، که گذشت همانا در مورد سلاطین «صفوی» نیز به صورت «الحسینی الموسوی» مرقوم شده، به عبارت دیگر، واقف مذکور از سلاله «صفویه» بوده است. به طور کلی، «سلطانعلی» از اسامی معمول و متداول بین خاندان صفوی است، شواهد این موضوع به قدر کافی گذشت و در نزد تاریخدانان معروف می‌باشد. اما صفت «نقاب پناه» حاکی است که ظاهراً سمت سروری و سالاری طایفه خود را، لابد و لااقل، در موطن و مسکن خویش داشته، از صاحب «دستگاه» بودن هم پیداست که محتشم و محترم می‌زیسته است. باقی نعوت مانند «قطب فلک...، مرجع الکابر...، صاحب المعالی...» نیز مؤید آن است که به هر حال وی از رجال دولت وقت و از اصحاب مناصب بوده، بسا که لقب «امیر» او تنها از بابت سیادت مآبی نباشد، شاید که از جهت «ریاست» دنیایی و صاحب منصبی هم باشد.

در مرقومات و سجالات غالباً از او با وصف «سید فاضل» یاد کرده‌اند، هم چنین مراتب «علم و فضل» وی در تردیف صفات مذکور آمده است. نظر به آن که تاریخ وقفنامه سال «۹۸۳» یعنی در عهد (- سال آخر) سلطنت شاه طهماسب صفوی

۱. کاروندکسروی، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۲، ص ۷۵ و ۷۶.

(۹۳۰-۹۸۴ ق) می‌باشد، ما بجز این نام و نشانی که منطبق با هویت معلوم او باشد در نیافته‌ایم: این که در وقایع سال ۹۸۷ (هق) ضمن اخبار راجع به قتل مادر شاه عباس (یکم) از سلطان علی خلیفه جزو دست نشاندگان مادر شاه یاد گردیده (یعنی با خاندان صفوی قرابت داشته) و نیز در وقایع سال ۹۹۸ (هق) از یک «امیر سلطان علی» یاد کرده شده (در اصفهان؟) که همراه سادات با ابراهیم بیگ «آقچه لو» یاغی درگیر می‌شوند و او را دستگیر می‌کنند.<sup>۱</sup> به جز این تنها، مراتب ملکداری و «مال و منال» وی از رقبات موقوفه (علوی) برمی‌آید، که عبارت است از چندین مزرعه در پیرامون همدان؛ و از جمله اراضی معروف به «باغ علی» و «باغ دولتشاه» مختاران، قطعاتی از اراضی ناحیه «شیر سنگی» همدان و چند دانگی از املاک قرای بخش «سیمینه رود» که در سال ۹۸۳ هق وقف خاص بر اولاد نموده است. بیش از این، چیز دیگری از شخص واقف مذکور (امیر سلطان علی) حسب استنباط دانسته نیست؛ شاید که وی تا دهه یکم یا دوم سده یازدهم (هق) زیسته باشد. اما از اولاد او که گویا در همدان متوطن بوده‌اند، بسا بتوان با حدس و گمان و بر اساس قرینه و قیاس سخن گفت.

#### (ب). بقاع امامزاده

نخست باید دانست گذشته از آن که واقف مذکور از رجال و اعیان صاحب احتشام بوده، خاندان سیادت و نقابت مآب او در شهر همدان وجه امتیاز و قدر احترام خاص داشته‌اند. اینان که در دوران حیات خود به عنوان «اولاد رسول و ذریه بتول» از جلالت قدر بسیار برخوردار بوده‌اند، چون از دنیا می‌رفته‌اند در اماکن و بقاع متبرک و مقابر سادات مدفون می‌شده‌اند. بسا مزارها و امامزاده‌های «یزار و یتبرک» که بر مراقد ایشان بنا گردید، یا به نام ایشان موسوم شد که هم به لحاظ دفن ایشان در آنها اعتبار مزاری و امامزادگی پیدا کرد. باری، ما از مزار و مقبره واقف - یعنی - امیر «سلطان علی» حسینی موسوی (صفوی) در همدان فعلاً خبری نداریم، ولی مزار معروف به امامزاده «اهل علی» (واقع در دامنه شمالغربی تپه مصلّا، نزدیک بازارچه آنجا در کوچه حمام خان) بر سنگ قبر مرمرین کنار ضریح آن به خط ثلث (بعد از آیه الكرسي و تـصلیـه ائمه - ع) نوشته است:

۱. تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال)، طبع وحید نیا، تهران، ۱۳۶۶، ص ۴۸ و ۹۳.



«هذا القبر المرحوم المغفور الشهيد السعيد، مُفَخَّرُ التُّجَارِ خادِم الحرمين

الشریفین حاجی شاه ملا»، به تاریخ «سنه ۱۰۳۲» (هق).

در پای آن گور سنگ قبر دیگری از مرمر ولی کوچکتر از آن دیده شده که نوشته آن حسب قرائت شادروان محمد تقی مصطفوی چنین است: «شاه ملا ابن سلطان علی» متوفی در ربیع ۲ سال ۱۰۳۲ هق، و گوید که: «مطمئناً می‌توان گفت هر دو سنگ مزبور برای یک مدفن تهیه شده است، و وجود همین سنگ مزار بیش از پیش معلوم می‌دارد که بنای فعلی بقعه امامزاده اهل بن علی (ع) را قبل از سال ۱۰۳۲ که مقارن با سلطنت شاه عباس کبیر بوده است، ساخته‌اند و به شرحی که قبلاً اشاره رفت وضع ساختمان بقعه و سبک ضریح چوبی آن از هر جهت به آثار زمان شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ ق) شباهت دارد».<sup>۱</sup> مزار اهل علی که امروزه از خم کوچه نزدیک به چهار راه (تقاطع) خیابان شهداء (شورین) و کمربندی دور مصلماً می‌توان آن را دید، در حیاطی قرار دارد و درون ضریح چوبی حرم آنجا قبر ساده بدون سنگ نبشته‌ای است که معلوم نشده از کیست، تنها در زیارتنامه مزار گفته‌اند که امامزاده «اهل بن علی بن حسین» (ع) می‌باشد؛ لیکن به گمان ما قبر اصلی داخل ضریح شاید که از همان «سلطان علی» باشد، زیرا امری واقع و متعارف است که قبر فرزندش «حاجی شاه ملا» در کنارش قرار گیرد.

«سهل علی» که پیش از شرح و توضیح «اهل بن علی» یا درستتر «اهل علی»، بایستی مختصری هم راجع به امامزاده «سهل بن علی» یا «سهل علی» همدان سخن گفت. در حال حاضر البته چنین امامزاده‌ای - یعنی - بقعه و مزار «سهل علی» در همدان وجود ندارد؛ لیکن در عهد صفویان - یعنی سده‌های ۱۰ تا ۱۲ و بعد هم، امامزاده «سهل علی» از مشهورترین مزارات همدان بوده است. بقعه آن سابقاً در محاذات امامزاده «اهل علی»، نزدیک به چهار راه (تقاطع) خیابان شهداء (شورین) و کمربندی کنونی نظریگ وجود داشته، که با احداث خیابان شورین / شهداء (به سال ۱۳۱۴ ش) از میان رفته، سپس نماد آن را به صورت یک «سقاخانه» دستی در کنار خیابان بر جای قبلی‌اش نشان می‌دادند، گویا هنوز هم گاهگاه چنین کنند. می‌توان گفت که بقعه مهدوم «سهل علی» همدان شامل صحن و حرم، که طرح آن عبارت از یک

۱. هگمتانه (آثار تاریخی همدان)، ص ۲۲۶-۲۲۷.

هشت ضلعی با چهار طاقنمای بزرگ در وسط ضلعهای اصلی، و طاقنماهای کوچک کم عمق بر روی جرزه‌های چهارکنج (روی تیزه قوسهای جناغی ساقه گنبد) بوده؛ روی قبر آن سنگی وجود نداشته و ضریح چوبی ساده آن نیز دارای نوشته نبوده است، شکل گنبد از خارج نیز نمای لازم را نداشته و فاقد پوشش کاشی بوده؛ در زیر حرم سردابی قرار داشته (مانند «گنبد علویان») که محل دفن امامزاده به حساب می‌آمده، بر روی هم ساختمان بنای آن را از آثار اوایل دوران صفویه دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

قدیم‌ترین جایی که از مزار «سهل بن علی» همدان یاد شده، کتاب انساب سید کیهان گیلانی (سده ۱۰ هـ) در موضع ذکر سادات حسنی، یعنی شاخه نقیبان از «علویان همدان» است که گوید: «ریاست و نقابت همدان داشته‌اند، و در آستانه امام زاده سهل بن علی هستند، و حالا نیز سادات حسنی که در همدان می‌باشند از نسل ایشانند»<sup>۲</sup>. بر طبق شجره نامه‌ای که بر روی صندوق قبر «سهل بن علی» نصب بوده است، هویت وی چنین مذکور گردیده: «الشهید امیر حسین بن حسن بن قاسم بن محمد (بطحای) بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن المجتبی (ع) که معروف به «سهل علی» شده است.<sup>۳</sup> گوئیم در این سلسله نسب که صحیح است، علی التحقیق و حتی علی الظاهر هم، حلقه اول آن نقلاً عن نقل ساقط گردیده، یعنی اسم «علی» به نحوی از قلم افتاده؛ فلذا آن الشهید الامیر قطعاً «حسین» نبوده، بلکه قبل از این اسم لزوماً و به حتم باید «علی» باشد. اینک صورت کامل آن را با بعضی توضیحات اضافی ما از رساله «علویان همدان» خود و بنابر منابع نسب شناسی معتمد خویش به نقل می‌آوریم:

«الشهید الامیر (ابواسماعیل) علی بن (ابوعبدالله) حسین (اخو مسمعی) بن حسن (بصری) بن قاسم (رئیس) بن محمد (بطحائی) بن ابو محمد قاسم بن ابو محمد حسن بن ابوالحسن زید بن امام حسن (مجتبی) بن علی بن ابی طالب (ع) که دانسته نیست وی - یعنی - ابواسماعیل «علی» بن حسین اخی مسمعی»<sup>۴</sup>، به چه سبب و در چه تاریخ (ح ۳۳۰-۳۴۰) شاید که در کشتار مرداویج زیاری از مردم همدان (به سال ۳۱۹ هـ) در

۱. دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۴۳۵.

۲. سراج الانساب، طبع سید مهدی رجایی، قم، المرعشی، ۱۴۰۹ هـ، ص ۳۹.

۳. دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۴۳۵.

۴. عمدة الطالب (ابن عنبه)، ص ۸۰ / الفصول الفخریه (همو)، ص ۱۰۵.

آن شهر شهید شده است؛ و شاید به همین سبب، فرزندان وی در همدان نماندند و به ماوراء النهر کوچیدند. اما فرزند بسیار ناماور او: سید ابوالحسن محمد علوی همدانی «وصی» سامانی (۳۱۰-۳۹۳ ه‍.ق) بوده است.<sup>۱</sup>

مشهور است که امامزاده «اهل علی» برادر امامزاده «سهل علی» باشد؛ اتفاقاً تنها برادر سید ابواسماعیل «علی» شهید حسنی همدانی نیز نامش «علی» - یعنی - همنام برادرش بوده که البته اختلاف علی‌الرسم در کُنیه‌هاست؛ و این یکی سید ابوالحسن علی (رئیس) بن ابوعبدالله حسین (اخو مسمعی) نخستین کس از علویان همدان است که از او به عنوان «رئیس همدان» (در نیمه یکم سده چهارم) یاد گردیده است. فرزند وی سید ابوعبدالله «حسین» (ثانی) حسنی به احتمال قوی مدفون در شاهزاده «حسین» همدان - یعنی - صاحب مرقد آنجاست؛ ولی باید گفت که در هیچ یک از مظان و منابع مزارشناسی و تبارشناسی بقعه‌ای موسوم به «اهل علی» در همدان ذکر نشده، نظر ما این است که مزار موجود و معروف بدین اسم باید مربوط به خاندان واقف مذکور (- امیر سلطان علی) از سلاله سادات (دروغین) حسینی موسوی «صفوی» باشد، که باز هم در این خصوص پس از این سخن گفته خواهد شد.

#### ۱). شازده حسین:

مدفون در مزار «شاهزاده حسین» همدان (واقع در ابتدای خیابان شهداء / شورین از میدان، پشت ساختمان بانک ملی و هتل...) حسب یک روایت متواتر و بنا به زیارتنامه آنجا نام وی «ابن ائمة الهدی... حسین بن علی النقی...» باشد؛ و هم گفته‌اند که بقعه مزبور نخست بار به سال ۴۲۳ ه‍.ق بنا شده، خصوصاً یاد کرده‌اند که مدفون «ابوالحسین اطروش معروف به اخی مسمعی رئیس همدان» بوده است.<sup>۲</sup> اینک باید گفت که این اسم «ابوالحسین اطروش معروف به اخی مسمعی رئیس همدان» بدین صورت با اندک تصحیفی همانا اختلاط در اسامی و عناوین سه تن از رئیسان علوی حسنی همدان - پدر و پسر و نواده - باشد، هر چند که ظاهراً هر سه تن در بقعه مزبور مدفون شده‌اند:

۱. فرمانروایان گمنام، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۷۰-۱۷۳.

۲. دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۴۲۲ و ۴۴۶. / هگمتانه، ص ۲۲۹.

نخست آن که، سید ابو عبدالله حسین (اخو مسمعی) بن حسن (بصری) بن قاسم (رئیس) بن محمد (بطحائی) بن ابو محمد قاسم بن ابو محمد حسن بن ابوالحسن زید بن امام حسن (مجتبی) بن علی بن ابی طالب (ع) که حدود اوائل قرن چهارم (هق) هم در حیات بوده، پدر همان امیر ابواسماعیل «علی» شهید (مذکور) است که بقعه سابقاً معروف «سهلی علی» همدان، چنان که گذشت، مرقد و مزار او بوده است. برادر وی سید ابوالحسن علی (رئیس) بن ابو عبدالله حسین (اخو مسمعی) مذکور به عنوان «رئیس همدان» جانشین پدر در نقابت علویان شهر شد (نیمه یکم سده چهارم).

دوم آن که، الشریف النقی ابو عبدالله حسین (ثانی) بن ابوالحسن علی رئیس (مذکور) نخستین رئیس همدان که القاب سیادت «شریف نقی» از برای او نوشته‌اند، همچون «شریف رضی» دال بر بزرگی در حسب و نسب علوی است.<sup>۱</sup> به نظر ما، این همان «حسین بن علی النقی» مذکور در زیارتنامه بقعه شاهزاده حسین است، با این تبصره که باید لقب «النقی» را متعلق به اسم «حسین» دانست؛ و هم با این نعوت و القاب در منابع بسیار معتبر تاریخی یاد شده، چنان که ابن شادی همدانی گوید: «همین شریف ابو عبدالله ثانی بود که آن قلعه و عمارت‌ها (در همدان) کرده است...»<sup>۲</sup>. نجم الدین قمی هم گوید که قلعه همدان او کرد، او را در شجرت‌ها صاحب القصر نویسند، و قصر همان قلعه است»<sup>۳</sup>. بدین سان، گمان می‌رود که مسأله هویت مدفون در شاهزاده «حسین» همدان - یعنی - صاحب مرقد و مزار مزبور نیز بدین خامه حل و فصل شد. اینک باید گفت که این شریف ابو عبدالله حسین علوی حسنی همدانی (که تا حدود سالهای ۳۷۵-۳۸۰ هم حیات داشته) علاوه بر مقام ریاست شهر و منصب نقابت علویان، در علم و ادب نیز پایگاه بلند داشته است. از جمله شاعران آن روزگار ابودلف مسعر بن مهلهل خزرچی جهانگرد نامدار (سده ۴) او را در همدان ستوده است؛ ولی اشتها و اعتبار وی یکی هم در این است که خواهر وزیر ابوالفضل ابن عمید (م ۳۵۹ ق) را به نام «ستی پرده» به زنی گرفت، که از وی سید ابوالحسن علی (ثانی) اطروش بزاد؛ و این یک هم خود داماد وزیر نامدار صاحب بن عبّاد طالقانی شد، که آن وزیر بدان مفاخرت بسیار می‌کرد.

۲. مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۵۹.

۱. فرمانروایان گمنام، ص ۱۷۴.

۳. تاریخ الوزراء، طبع دانشپژوه، ص ۱۲۵.

سوم، الشریف الزکی ابوالحسن علی (ثانی) بن ابوعبدالله حسین (ثانی) حسنی همدانی (ح - ۴۰۰ -) ملقب به «اطروش» بود، رئیسی فاضل و ادیب که به قول نجم - الدین قمی: «دسته گل علم و ارغوان فضل، شاعر و متبحر بود، از معاصی اجتناب نموده؛ و خواطر جهانیان به ارادت او متعلق، پس از سید رضی موسوی و عمش طباطبا از علویان شاعرتر از وی نبود...»<sup>۱</sup>. تفصیل مراتب اشتها و اعتبار این رئیس علوی حسنی را باید در رساله اینجانب به عنوان «علویان همدان» (کتاب فرمانروایان گمنام / ۱۷۶-۱۸۱) ملاحظه کرد. در اینجا تنها این نکته ریادآور می شود که صاحب بن عبّاد وزیر (۳۲۶-۳۸۵ ق) یگانه دختر خود به نام «سپهر آذر میه» را با وی تزویج کرد، که نخست «عبّاد بن علی» حسنی همدانی سر دودمان سادات گلستانه اصفهان از وی بزاد، سپس الشریف الرضا امیر ابوالفضل حسین بن ابوالحسن علی علوی رئیس همدان (ح ۴۵۵) از وی بزاد. آنگاه این امیر ابوالفضل حسین با دختر امیر ابوعیسی شادی بن محمدگردی حکمران اسدآباد (کشته ۴۰۱ ق) تزویج کرد، که از جمله نخستین علاء - الدوله همدان - یعنی - امیر سید ابو هاشم زید حسنی (مشهور) از او بزاد.

باری، بقعه کنونی شاهزاده حسین همدان نیز در عهد صفویه بنا شده، که علی رغم تعمیرات مکرر تغییر زیادی نکرده است. گنبد بنا در اصل دو پوشش بوده است، که پوشش اول آن از بین رفته، آنچه امروز نمودار است در واقع پوشش دوم گنبد می باشد. ضریح چوبی بقعه نفیس و هم از دوره صفوی است، که در داخل آن سه گور بدون سنگ مشاهده می شود (از آن همان سه رئیس علوی حسنی پیشگفته) و در کنار درخت کهنسال میان حیاط، یکی از احفاد خواجه نصیر الدین طوسی دفن شده؛ هم چنین مدفن «اباقاخان» فرزند هولاکوخان مغول، در یکی از حجرات قدیمی بناست؛ نیز می گویند که سر شاه سلطان حسین صفوی در ایوان جنوبی بقعه مدفون است؛ و در روضه آنجا هم قبور حاج سید عبدالمجید گروسی مجتهد (م ۱۳۱۹) و یوسف زاده «غمام» همدانی و جز اینهاست.

## ۲). گنبد علویان:

درباره این اثر مشهور تاریخی همدان که گویا نخستین بار خاقانی شروانی (نیمه

۱. تاریخ الوزراء، ص ۱۲۴.

سده ۶ ه‍.ق) از آن با تشبیه و کنایه به عنوان «گنبد سبز» یاد کرده، ما نمی‌توانیم از دیدگاه باستانشناسی - که بیرون از حیطه گفتار مزارشناسی است - سخن گوئیم؛ باستان شناسان اروپایی و ایرانی حق مطلب را کاملاً درباره آن ادا کرده‌اند از جمله: آندره گدار<sup>۱</sup>، ارنست هرتسفلد در گفتاری به عنوان «گنبد علویان و معماری آن» که طرحی هم از بنای آن به دست داده و بار دیگر ابنیه عهد ایلخانی بر سنجیده<sup>۲</sup>، روبرت بایرون در سفرنامه خود (۱۹۳۴ م / ۱۳۱۳ ش) که به عنوان یک مقبره عهد سلجوقی گچبری‌های طبیعی و هنرمندانه آن را با مال کاخ «ورسای» پاریس مقایسه کرده و بی‌نظیر دانسته<sup>۳</sup>، دکتر محمد حسن زکی مصری نیز آن را به سبب گچبری‌ها از غنی‌ترین ساختمانهای ایرانی یاد کرده<sup>۴</sup>، آرتور ایهام پوپ هم در کتاب «بررسی هنر ایران» آن را کاملترین نمونه گچبری ماندگار در روزگار دانسته، استاد محیط طباطبائی بیشتر به احوال مدفونان در آن پرداخته<sup>۵</sup>، و شادوران مصطفوی هم ویژگی‌های باستانشناخت آن را بررسی نموده است<sup>۶</sup>. خلاصه این که گنبد چهار ضلعی «علویان» از آثار دوره سلجوقی (حدود نیمه سده ششم ه‍.ق) و همچون «خانقاه» یا مسجدی بشمار می‌رفته، در زیر آن سردابی است که در وسط قسمت مرکزی آن گورگاه «دو تن» یا بیشتر از علاءالدوله‌های «رئیس» همدان قرار دارد.<sup>۷</sup>

راقم این سطور گمان می‌برد که از مدفونان در سرداب مزبور، یکی همان مشهورترین رئیسان علوی السید المرتضی علاءالدوله ابوهاشم زید بن امیر ابوالفضل حسین حسنی همدانی (ح ۴۵۵-۵۰۲ ق) و باقی هم از فرزندان او که علاءالدوله‌های معروف بعدی همدان (تا سده ۷) بودند، احتمالاً امیر سید مجدالدین ابولیلی محمد بن ابوالعیناء انوشیروان (ح ۵۳۰-۵۵۵) که خاقانی به تلویح از وی یاد کرده است.<sup>۸</sup>

۱. آثار ایران، تهران، ج ۳ (۱۳۱۴-۱۳۱۸ ش)

2. (in) *A Volume of Oriental Studies* (Presented to E. G. Browne), 1922,

PP. 186-199.

3. *The Road to Oxiana* ..., 1935, P.

۴. *الفنون الإيرانية*، القاهرة، ۱۹۴۰، ص ۵۵. ۵. *مجله آموزش و پرورش*، سال ۹ (۱۳۱۸ ش)، ش ۲.

۶. *راهنمای همدان*، ص ۱۵-۱۹. / *هگمتانه*، ص ۱۶۱-۱۶۷؛ نیز، رش: *کتابشناسی همدان* (پ. اذکائی)، ص ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۵۷ و ۳۰۵.

۷. رش: *فرمانروایان گمنام* (پ. اذکائی)، ص ۱۸۷-، ۲۰۱-، ۲۶۵-۲۶۹.

۸. رش: *پیشین*، همان صفحات.

بدین سان، از مزارات مشهور همدان، یکی امامزاده «سهل علی» مهدوم، دیگر شازده «حسین» موجود، سوم «گنبد علویان» معروف، جملگی از آثار رئیس‌ان علوی حسنی همدان و مقابر ایشان بوده؛ چنان که ابن شادی همدانی گوید: «امیر سید ابوهاشم را (م ۵۰۲ ق) و فرزندان او را آثارها بسیار است در دولت آل سلجوق... و تربت‌ها (=گورهای علویان) همه به اصفهان و همدان است»<sup>۱</sup>؛ و راوندی نیز از «تربت اسلاف» آنان در همدان یکی دوبار یاد کرده است.<sup>۲</sup>

### ۳) امامزاده کوه \*

علاوه بر آنچه گذشت احتمالاً امامزاده کوه همدان که حسب نوشته روی صندوق (عهد صفوی) آن «محسن بن علی بن ابی طالب» است (مورخ ۹۳۵ ق) ولی بنا به شجره نامه موجود در آنجا تقریباً عین شجره شازده حسین همدان می‌باشد<sup>۳</sup>، این نیز مقبره‌ای مربوط به علویان حسنی می‌گردد، خصوصاً آن که اصل بنای آنجا را از سده ششم (ه ق) دانسته‌اند. امامزاده کوه (محسن) زیارتگاهی واقع در یکی از دره‌های سر سبز و خرم کوهستان الوند، حدود ۱۵ کیلومتری مغرب شهر همدان که قدیم آن دره موسوم به «ماوشان» (ظ - ماه و شان) بوده و بسیار آوازه داشته، بالاخص این که یک راه باستانی از همدان به کنگاور و کرمانشاه هم از آنجا می‌گذشته، دره ماوشان ظاهراً آخرین منزل به همدان بوده است. برکنار ماوشانرود دهکده‌های کوهستانی بسیار کهن مریانه، سولگان، تویین، مویین و برفین قدیم از ناحیت یا دهستان «فریوار/فراوار» همدان بشمار آمده، که همه اینها در اشعار عربی و فارسی قدیم ستوده شده‌اند. حمدالله مستوفی (ح ۷۳۰ ق / ۱۳۲۹ م) مدفن صحابی ابودجانه انصاری را در ولایت ماوشان / مامشانرود یادکرده،<sup>۴</sup> که مراد لابد مدفون در بقعه امامزاده کوه کنونی باشد. لیکن ابودجانه انصاری از جمله صحابه به سال ۱۱ ق / ۶۳۲ م در یمامه کشته شد، و هم

۱. مجمل التواریخ و القصص، ص ۴۵۹-۴۶۰. ۲. راحة الصدور، ص ۳۵۲ و ۳۸۱.

(\*) اصل این فقره تحت همین عنوان برای «دانشنامه ایرانیکا» (نیویورک) نوشته شده است.

۳. دائرة المعارف تشیع، ص ۴۶۶. / هگمتانه، ص ۲۵۸.

۴. تاریخ‌گزیده، ص ۲۱۶. / نزهة القلوب، ص ۷۲.

گفته‌اند که زنده ماند و در جنگ صفین با علی (ع) بود.<sup>۱</sup>

مدفون در گورگاه (صحابه) پیشین بقعه شاید سِماک بن خَرشه انصاری از فرماندهان عرب در فتح همدان (سال ۲۲ ق / ۶۴۲ م) بوده، که به قول ابن اثیر همانا غیر از «ابودُجانه» انصاری است؛ و همو پس از فتح «ری» مأمور آذربایجان شد<sup>۲</sup>، که هم شاید در آنجا مرده باشد. به هر حال، گورگاه پیشین بر حسب شجره نامه مزار گویا مدفن سه تن از صحابه یا فرماندهان سپاه عرب در فتح همدان و نواحی آنجا بوده است. اما بنای پسین بقعه (هم موافق با شجره نامه) چنان که ابن فندق بیهقی در شرح «مقاتل‌الطالیان» کتاب خود، و نیز امام فخر رازی در شرح «نقباءِ همدان» یاد کرده‌اند (به گونه ترکیبی با تحقیق خودم) ظاهراً مدفن «سید محسن بن ابوالحسن علی بن ابو جعفر محمد (؟) بن حسن (بصری) بن قاسم بن محمد (بطحائی) بن ابو محمد قاسم بن حسن بن ابوالحسن زید بن امام حسن مجتبی است، که گویند مادرش خواهر امام محمد الباقر (ع) بوده (۴) و در حدود همدان به قتل آمده (پس) در «مسارد» کذا (= مامشانرود) دفن شد و قاضی همدان بر او نماز خواند<sup>۳</sup>. وی همانا یکی از چهار فرزند سید ابوالحسن علی بن... (الخ) رئیس و نقیب علویان همدان (ن ۱ س ۴ حق) است، که دانسته نیست چرا و به چه سبب در حدود همدان (- یعنی همین «امامزاده کوه» مامشانرود) به قتل آمده و در آنجا مدفون شده است. هردو بنای پیوسته با هم چهار گوش اند با گنبدی برگردن هشت پهلوی و دارای سه طاقنما که بر روی هم آن را اثری از سده ۸/۷ هج دانسته‌اند، تاریخ ۷۳۵ ق / ۱۳۳۴ م در شجره مربوطه ذکر شده و تاریخ صندوق منبت کاری ضریح در حرم پسین سال ۹۳۵ ق / ۱۵۲۸ می‌باشد.\*

#### (۴). اهل علی:

البته پیشتر در مقدمه این بهر از گفتار (-بقاع امامزاده) گذشت که مزار «اهل علی» (پای مصلّا) به احتمال قوی گورگاه «امیر سلطان علی» حسینی موسوی صفوی (واقف

۱. الکامل، ج ۲، ص ۳۶۶. ۲. همان، ص ۲۷/۳.

۳. لباب الانساب، ج ۱، ص ۴۱۱. / الشجرة المباركة، ص ۴۶.

\*. دیگر مراجع: معجم البلدان (یاقوت)، آثار البلاد (قزوینی)، فرمانروایان گمنام (اذکائی)، روضات الجنان (کربلائی) و / IRAN (Schwarz)



«باغ علی» و مضافات به سال ۹۸۳ ه‍.ق) و فرزندش «حاجی شاه ملّا بن سلطان علی» (م ۱۰۳۲ ه‍.ق) می‌باشد؛ ولی پس از شرح مزارات خاندان کهن «علویان» حسنی (رئیسان همدان) حسب ترتیب زمانی، اینک شرح مزارات سادات حسینی (ولو دروغین) علوی دوران «صفویه» بعد هم بدین ترتیب قابل ذکر است. باری، صورت ملفوظ اسم امامزاده‌های «اهل علی» و «سهل علی» که غالباً بین مردم چنین متداول است، یعنی با اضافه کلمه «اهل» و «سهل» به نام «علی» (-اهل علی و سهل علی) بعضاً صورت مکتوب آنها در منابع نیز همین گونه است؛ چنان که در متون قدیم به صورت اضافه تعلّقی، از جمله در تواریخ «شاه اسماعیل صفوی» طیّ شرح وقایع سال ۹۱۰/۹۱۱ ه‍.ق که شاه اسماعیل پس از شکار جرگه بزرگ در فصل بهار روی به همدان می‌آورد - آمده است که «بنای عمارت امام زاده واجب التعظیم امامزاده سهل علی (ع) می‌نمایند...، در خطه طیبّه همدان نزول اجلال فرمودند، در استحکام بنای عدل کوشیدند و در انهدام آثار جور و اعتساف اهتمام نمودند.

«در آن حین به خاطر رسید که به قریه‌ای که مدفن امام زاده... سهل علی است، تشریف برده، به طواف مزار... آن حضرت مشرف شوند؛ و چند روز... مجاور آن آستان صلات و صدقات نوازش فرموده...، مراسم نیاز و اخلاص به جای آوردند؛ و چون عمارات آن مزار... روی به انهدام آورده، خرابی در آن راه یافته بود، همّت به تعمیر آن قرار گرفت...، در اندک زمانی بنای عالی بر آن ساخته شد...؛ در آن ایام چشمه آبی در آنجا ظاهر گشته، مقرر شد که بر بالای آن چشمه، خانه‌ای بنا نمایند و نزدیک آن چشمه حوضی کوثر مثال احداث فرمودند...؛ آنگاه استادان بنا و باغبانان دانا باغی دلگشا و بوستانی روح افزا در آن فضای بهشت آسا طرح انداختند و نهالها نشانیدند، و از یمن توجّه آن حضرت آن گلشن که نمونه بود از فردوس برین به کمال معموری و آبادانی رسید...؛ چون شهریار کشور گیر از بنا و تعمیر آن آستانه و طواف آن مزار ملایک مطاف فراغت یافت...، از جانب همدان دشت و کوه و بیلاقیات آن وادی را شکارکنان طیّ کرده، در بیلاق «سورلق» خیمه‌ها بر پا نمودند...»<sup>۱</sup>.

[«سهل علی» اراک]

عین این اخبار را خواند میر تحت عنوان «ذکر نصارت ولایت همدان...» آورده،

۱. جهانگشای خاقان، طبع دکتر الله دتا مضطرّ، اسلام آباد پاکستان، ۱۹۸۶ م، ص ۲۲۸-۲۳۵.

گوید که شاه اسماعیل در سال ۹۱۰ ه‍.ق پس از نزول به آستان امام سهل علی (ع) دستور داد که عمارتی عالی با چهار باغی دلگشا برای آن طرح اندازند. سپس در وقایع بعد هم آمده است، هر سال که شاه - معمولاً فصل‌های بهار و تابستان - در متنزهات همدان می‌گذرانده، نخست به زیارت آستانه امام «سهل علی» می‌شتافته است.<sup>۱</sup> لیکن باید خاطر نشان کرد که این امامزاده «سهل علی» موصوف در همدان نبوده، مزاری که شاه اسماعیل صفوی بنای آن را تجدید و تعمیر کرد «سهل بن علی» این شهر نبا شد. اخبار مزبور همانا راجع است به امام زاده «سهل بن علی» شهر قدیمی کرج ابودلف (بین اصفهان و همدان) یعنی سلطان آباد سابق و شهر «اراک» کنونی، که هم از قرن دهم نام کرج مبدل به «آستانه» سهل بن علی شد، چندان که اختصاراً آنجا را «آستانه» گفته‌اند و می‌گویند. اولین خبر هم در این خصوص از حاجی شمس الدین لاهیجی (مؤلف به سال ۹۲۲ ه‍.ق) است، که هم در وقایع سال ۹۱۰ (۹۱۱) آمدن شاه اسماعیل را به «درگزین» همدان و رفتن (از جاده «شراء» علیا) به زمین مقدس امام «سهل علی» (اراک) گزارش نموده<sup>۲</sup>؛ ولی ادوارد براون گوید که شاه اسماعیل اول به همدان وارد شد، و پس از زیارت امامزاده «سهل علی» از آنجا به سرکوبی شورش کردهای یزیدی رفت.<sup>۳</sup>

در کتیبه صندوق آستانه «سهل علی» اراک (مورخ ۷۷۲ ه‍.ق) آمده است: «هذا قبر سهل بن علی بن ابوطالب - رضی الله عنه»؛ و در مرقومات راجع به آن یاد گردیده که صحن و ابنیه قدیمی آنجا از زمان شاه اسماعیل و دیگر سلاطین صفوی است. در ضمن، چندین سنگ قبر نیز با عناوین امامزاده‌های «طالب بن علی»، «جعفر بن علی بن ابی طالب»، «فضل بن جعفر»، و یکی هم به عنوان «میر محمد بن علی حسینی» (مورخ ۷۵۵) وجود دارد.<sup>۴</sup> یک مزار «سهل بن علی» هم در کاشان هست<sup>۵</sup>، البته مزارهای «اهل علی» و «سهل علی» متعدد است؛ و در وجه تسمیه آنها آدمی بی اختیار به یاد عبارت تهنیت و تعارف عربی «اهلاً و سهلاً» می‌افتد که در اصل بوده است: «قدمت قدوماً اهلاً»

۱. حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۸۱-۵۶۸.

۲. تاریخ خانی، طبع دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۹۵-۱۹۶.

۳. تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ترجمه رشید یاسمی، ۱۳۴۵، ص ۶۲. / یادداشت‌های قزوینی، ج ۵، ص ۱۶۹.

۴. گزارشنامه در مطلع کرجنامه یا تاریخ آستانه (ابراهیم دهگان)، اراک، ۱۳۴۲، ص ۹، ۳۵-۳۷، ۴۰.

۵. فرهنگ آبادی‌ها و مکانهای مذهبی کشور، ص ۳۲۶. ۴۹-۵۱.

و وطئت موطئاً سهلاً»؛ و به قول نحویان مفعول مطلق و عوامل آن حذف شده، صفت‌های «اهل و سهل» بجا مانده است!

باری، آن طور که مرحوم ابراهیم دهگان اراکی نوشته، یک «کتاب خیلی سست بنیادی» پر از حکایات و قصص به نام «بحر الانساب» از دیر باز در میان مردم رایج بوده؛ البته بحر الانساب‌ها و کتاب الانساب‌های کذائی «سست بنیاد» متعدّد است، که هرگاه می‌خواسته‌اند حسب تصوّرات یا روایات عوامانه اسم و نسب امامزاده‌ای را پیدا کنند به آنها رجوع می‌کرده‌اند. در مجلس دوم آن کتاب از جمله در بیان فرزندان «علی» علیه السلام گوید: «حضرت شاه مردان را هفده تن اولاد ذکور بوده...؛ دهمین و یازدهمین آنان «اهل و سهل» بودند - که ایشان را جراحت بسیار رسیده بود - به توابع قم افتادند و در نزدیک غاری رسیدند...، آن غار شکافته شد و ایشان در آنجا غایب شدند». در حوالی ساوه نیز مزار «اهل و سهل بن علی» وجود دارد که مردم نذورات خود را آنجا می‌برند. باز همان بحر الانساب مذکور «در عداد فرزندان حضرت علی بن حسین (ع) نامی از اهل و سهل برده است»، که البته در این نقل و ماسبق هر دو متفرد می‌باشد.<sup>۱</sup>

داستان مزارسازی‌ها و تسمیه امامزاده‌های شهرها و روستا را، نویسنده این سطور اجمالاً در رساله خود به عنوان «درآمدی بر مزارشناسی در ایران» سالها پیش نوشته است<sup>۲</sup>؛ وگرنه، از جمله، امام علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) بنابر کتب معتبر انساب ابداً چنین فرزندان، آنهم این چنین متعدّد (!) نداشته است، که در هر گوشه و کناری مزاری به اسم آنها بر پا شود. سند معتمد علیه تبارشناسان شیعی در معرفت تعداد و اسامی اولاد ائمه اطهار (ع) کتاب معروف «الارشاد» شیخ مفید است، که باید گفت در ذکر اولاد امیرالمؤمنین علی (ع) و هم امام علی السجّاد (ع) مطلقاً کسانی به نام «اهل و سهل» یاد نشده، اصلاً چنین اشخاصی در عالم وجود نیامده‌اند. احتمال می‌رود که در مورد «اهل علی» و «سهل علی»، بدون إقحام کلمه «ابن» (نه به گونه اهل بن علی و سهل بن علی) که گویا به قیاس مع الفارق نوشته‌اند، شاید مراد از «اهل»: آل / اولاد / خانواده / تبار و فرزند باشد، لذا مزار «اهل علی» یعنی - مقبره اعضای خاندان «علی بن فلان»<sup>۳</sup>؛ و مراد

۱. کرجنامه / تاریخ آستانه، ص ۳۶-۳۷.

۲۳. رش: مجله مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ایران (وزارت فرهنگ و هنر)، ش ۲/ پاییز ۱۳۵۴، ص ۲۶-۱۱.  
 \*. در این نگره شادروان حجة الاسلام حاج آقا عندلیب زاده همدانی (رح) با اینجانب اتفاق عقیده داشتند،

از «سهل»: نرمگاه / نشیگاه / روانگاه و خاک باشد، که مزار «سهل علی» احتمالاً در مفهوم خاک و گورگاه «علی بن فلان» است.

#### ۵. سهل علی (همدان):

در باب این مزار نیز طی مقدمه تمهیدی این بهر از گفتار (در تردیف با «اهل علی») جایگاه بقعه مهردوم آن (در خیابان شورین) یاد کرده شد؛ و این که در واقع آنجا مرقد الشهیدالامیر (ابو اسماعیل) علی بن (ابوعبدالله) حسین (اخو مسمعی) حسینی (شهادت بین ۳۱۹-۳۳۰ ه‍.ق) از خاندان رئیسان همدان بوده، که هم در کتب تذکره و تراجم رجال عهد صفوی نامبرداری شده است. نصرآبادی (م - ح ۱۱۰۰ ق) در شرح نصیرای همدانی (۱۰۳۰ ق) گوید که وی از اهل امامزاده «سهل علی» است که محلی است از همدان...<sup>۱</sup>. شیخ محمد علی حزین (م ۱۱۸۱ ق) در ذکر میرزا ابراهیم (ثانی) همدانی برادر میرزا نجف خان صدر (از درباریان شاه سلیمان صفوی در اصفهان) که هر دو از احفاد دانشمند معروف میرزا ابراهیم حکیم همدانی (م ۱۰۲۶ ق) بوده‌اند، گوید که تولیت مزار امامزاده «سهل بن علی» و ریاست آن بلده که از لواحق همدان است، به او مفوض<sup>۲</sup>. البته این فقره موهم بدین معناست که امامزاده «سهل بن علی» آستانه اراک باشد «که از لواحق همدان» بوده است. نصرآبادی هم در ذکر همین میرزا ابراهیم گوید که با برادرش میرزا نجف خان در اصفهان تشریف دارند، شاهد عدل در سیادت و نجابت ایشان (آن که) تولیت مزار فایض الانوار امامزاده «سهل علی» با حضرت میرزا ابراهیم است، هر سال یک مرتبه جهت ضبط حاصل موقوفات و نسق آستانه آنجا تشریف می‌برند و باز مراجعت به اصفهان نموده، به تحصیل علوم و تهذیب اخلاق مشغول است<sup>۳</sup>. چنین نماید که گاه مزار «سهل علی» همدان، با مال اراک (- آستانه) التباس شده است.

بلکه چنین نظری را نخست بار ایشان اظهار فرمودند.

۱. تذکره نصرآبادی، ص ۱۶۶.

۲. تذکره حزین، ص ۵۵.

۳. تذکره نصرآبادی، ص ۹۷.

(۶). فرزند علی:

در هر حال، خواه مراد آستانه «سهل علی» اراک باشد، یا مزار «سهل علی» همدان، هویت حقیقی مدفونان در آنها با روایت‌های عوامانه مطابقت ندارد. امامزاده «اهل علی» گذشته از آنچه سبق ذکر یافت (خواه در سبزوار یا ساوه و جزاینها) یکی هم در جنوب‌شرقی تهران، انتهای خیابان نفیس از خیابان خاوران (خراسان) حدود چهار راه اتابک - که خود اینجانب زیارت کرده‌ام - لابد غرض از تسمیه آنها چنان که هم در مورد مزار «اهل علی» همدان گمان برده‌ایم، در واقع مقبره خانوادگی یا فرزندان «علی» نامی از معاریف رجال یا سادات بوده است. اتفاقاً یک مزار دیگر «فرزند علی» هم - درست به همین عنوان در تداول مردم همدان - در شهر ما (نزدیک آرامگاه باباطاهر) وجود دارد، که باز نسب سازان ولایت آن را مرقد «هادی بن علی السجّاد (ع)» قلمداد نموده، و گفته‌اند که بر سنگ قبر قدیمی مفقود آنجا همین نسب (هادی بن علی) مکتوب بوده است.<sup>۱</sup> اما موافق با آنچه شادروان حجة الاسلام عندلیب زاده اظهار فرموده: «چون از اولاد امام سجّاد (ع) کسی به نام «هادی» در کتب انساب یاد نگردیده، لذا بنابر قاعده متداول اطلاق اولاد بر اجداد...، او را به عنوان هادی بن علی بن الحسین (ع) شناخته‌اند».

بقعه «فرزند علی» مزبور با گنبدی ۱۶ ترک و ساده (که با تعبیه فیل گوشی محوطه ۴ ضلعی آن را به ۸ ضلعی تبدیل کرده‌اند) و با وضع طاق بندی و معماری شبیه به بقعه «پیر» تاکستان قزوین است؛ شادروان محمد تقی مصطفوی آن را جزو آثار تاریخی همدان در عهد سلجوقی (سده ششم یا اوایل سده هفتم) دانسته است.<sup>۲</sup> در این صورت، ممکن است که آن نیز از مقابر علویان حسنی همدان بوده باشد؛ ولی به قرائنی معین از جمله اشتراک مفهوم در اسم «اهل علی»، و «فرزند علی»، نیز قرب جوار آن با منطقه «باغ علی» (موقوفه «علوی» صفوی) گمان می‌رود که آن هم مقبره‌ای از اعضای خاندان «علی» از سادات حسینی، در جریان تبدیل انساب مزارات حسنی قدیم از اوایل عهد صفوی به حسینی؛ بعضاً در مقابر سادات حسنی مدفون شده‌اند، که بالمره

۱. دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۴۷۹ / هگمتانه، ص ۲۲۳.

۲. هگمتانه، ص ۲۲۳.

آن مزارات نسبت به ایشان اشتهاار یافته است. یک چنین تحولات مزارشناختی (از «حسنی» به «حسینی») در سراسر ایرانزمین، طی دوران صفویه و شیعیگری غالبه را می‌توان به «انقلاب حسینی» (!) هم تعبیر کرد.

#### ۷. امامزاده عبدالله:

واقع در میدان مشهور به همین نام (در انتهای خیابان باباطاهر) که تا حدود چهل سال پیش درمداخل یکی از محلات قدیمی همدان (نزدیک به گورستان پیشین) قرار داشت، بنای آن پس از چند بار بازسازی امروزه از بُن‌نوسازی شده و صحن آن (محوطه میدان) توسعه یافته است؛ خصوصاً بر اثر اقدامات مجدانه و نیات خیر خواهانه «متولی» آنجا دوست دینمدار فاضل گرامی ما آقای دکتر حاج سیّد علی اکبر فامیل روحانی (زید توفیقه) امامزاده عبدالله همدان یکی از مشاهد و مزارات متبرک و متفرّج مشهور در غرب ایران شده است. اما در باب تبارشناسی شخص مدفون در آن یا مزار موسوم بدان، باز به نوعی تخلیط و اشتباه در «نسب نامه» ای - که سالها پیش از برای آن نیز ترتیب داده‌اند - رخ نموده؛ چنان که از برای دو سنگ «قبر» موجود در بقعه (که یکی از آنها قدیمی است) نسب دو شخصیت مدفون را چنین نوشته‌اند: ۱). قتیل القرامطه، جناب احمد بن محمد بن ابراهیم بن محمد الیمانی بن عبیدالله بن الکاظم (ع) و ۲). جناب عبدالله بن احمد بن محمد بن ابراهیم بن محمد الیمانی بن عبیدالله بن الکاظم (ع) که پیداست این دو تن پدر و فرزند می‌باشند<sup>۱</sup>. در ضمن ذیلاً چنین هم افزوده‌اند که «به نظر می‌رسد ایشان هنگام شورش و غلبه قرمطیان بر غرب کشور [؟] به شهادت رسیده باشند، که حدود سال ۲۹۴ هجری قمری برابر با اوایل خلافت المقتدر بالله عباسی است. مدفن عبدالله بن موسی الکاظم (ع) عموی این بزرگواران در حدود ساوه، و مدفن عبیدالله بن موسی الکاظم (ع) جدّ اعلای ایشان در روستای «هجیج» کردستان است.

اینک اول از همه باید گفت که «قرمطیان» اواخر قرن سوم مطلقاً بر غرب کشور ایران غلبه پیدا نکرده‌اند، شورش قرامطه بحرین بنابر مشهور در حجاز و «یمامه» و واسط عراق بوده است. در ثانی «قتیل القرامطه» (= کشته شده به دست قرمطیان) چنان

۱. دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۴۵۵.

که علامه نسابه سید عزیز الدین ابوطالب اسماعیل بن حسین مروزی آذوقانی (ح ۶۱۵ ه‍.ق) گوید: «احمد» الشعرانی - یعنی - ابو عبدالله احمد بن ابراهیم (الاکبر) بن ابوجعفر محمد (الیمانی / الیمامی) بن عبیدالله بن موسی کاظم (ع) در «همدان» بوده است.<sup>۱</sup> این نامجای «همدان» (به فتح هاء و سکون میم و دال مهمله / بروزن «چندان») که برخی از نویسندگان قدیم اما بیشی از نویسندگان جدید (از جمله نویسنده «نسب نامه» امامزاده عبدالله) آن را با نامجای شهر «همدان» (به فتح هاء و میم و ذال معجمه / بر وزن «چمدان») اشتباه کرده‌اند، همانا از بطون مشهور قبایل عربهای جنوب جزیره العرب یا «یمن» (یمان / یمانی) بوده و اکنون نیز «بنوهمدان» از تیره‌های اصلی یمن می‌باشد.<sup>۲</sup> دیگر تبارشناسان بزرگ مانند «ابن طقطقی» حسنی و «ابن عنبه» داوودی هم در شرح «اعقاب عبیدالله بن موسی کاظم» (ع) یاد کرده‌اند که اولاد «محمد» الیمانی (الیمامی) بیشتر در حجاز و مکه و مصر و یمن منتشر شدند؛ و چون هم در کتب انساب آمده است که «عبدالله بن احمد» (الشعرانی) فَعَقَبَهُ بهمدان،<sup>۳</sup> نویسنده نسابنامه امامزاده «عبدالله» همورا شخص مدفون در مزار مذکور پنداشته، داستان قتل پدرش «احمد» الشعرانی را هم چنان که گذشت بر اثر غلبه قرمطیان بر غرب کشور توجیه نموده؛ پس آنگاه مدافن بنی اعمام ایشان را نیز، در حدود ساوه و کردستان گواه آورده است.

اینک ما بدون این که مسأله هجرت گروهی از سادات «موسوی» (اعقاب امام «موسی» کاظم ع) را هم به خطه همدان نفی کنیم، علی التحقیق بر این عقیده‌ایم که اولاً سادات حسینی موسوی «یمانی» (یمامی) پیشگفته همانا به سال ۳۱۷ ه‍.ق طی قتل عام «مکه» توسط قرمطیان (جنابی) بحرین و هجر کشته شده‌اند؛<sup>۴</sup> ثانیاً شخص مدفون در مزار امامزاده عبدالله (همدان) از طایفه سادات «حسنی» سیلقی / سیلیقی بوده

۱. الفخری فی انساب الطالبیین، طبع الرجائی - المرعشی، قم / ۱۴۰۹ ه‍.ق، ص ۱۷.

۲. دائرة المعارف فارسی (مصاحب)، ج ۳، ص ۳۲۸۵.

۳. الاصبیلی (ابن طقطقی)، طبع الرجائی - المرعشی، قم / ۱۳۷۶ ش، ص ۱۸۹-۱۹۰. عمدة الطالب (ابن عنبه)، النجف، ص ۲۲۴-۲۲۵. الفصول الفخریه (همو)، تهران، ص ۱۴۱. الفخری (مروزی)،

ص ۱۸؛ و نیز، رش: تهذیب الانساب (عبیدلی)، ص ۱۵۷. المجدی (عمری)، ص ۱۱۵.

۴. قرمطیان بحرین و فاطمیان (م). ترجمه دکتر محمد باقر امیر خانی، تهران، سروش، ۱۳۷۱، ص ۶۷-۶۹.

باشد، چنان که هم در شرح امامزاده «سهل علی» مهدوم (ش ۵) گذشت که آنجا مرقد الشهید الامیر (ابواسماعیل) علی بن (ابوعبدالله) حسین (اخومسمعی) حسنی «بطحانی» (شهادت بین ۳۱۹ - ۳۳۰ هـ) از خاندان نامدار «علویان» رؤسای همدان (و بسا قتل الدیلم) بوده؛ اینک حسب اتفاق قول نسابه شیخ الشرف عبیدلی (۳۳۸ - ۴۳۶ هـ) و سیّد نجم الدین عمری (سده ۵): «ابوالحسن احمد بن (عبدالله بن) ابوالفضل عبیدالله (همدانی) بن الحسن (السلیق) بن علی (المحمّدیه) بن محمد (السلیق) بن الحسن بن جعفر (المدنی) بن الحسن (المثنی) بن الحسن بن علی بن ابی طالب (ع) قتل الدیلم بهمدان»<sup>۱</sup> که هم وجود سادات حسنی «سلیقی» (بنو سلیق) در شهرهای ایران و از جمله همدان در کتب انساب مشتهر است، و هم این که قتل عام فجیع دیلمیان (سپاه «مرداویج» زیاری) از شریف و وضع همدان به سال «۳۱۹» (-) و تا سال ۳۲۶ هـ) مشهور در تواریخ می باشد.

#### ۸) مزار عین القضاة:

حکیم الاهی و عارف صمدانی شهید راه حقیقت و أسوة تقوی و فضیلت، عین - القضاة ابوالمعالی عبدالله بن محمد بن علی (میانجی) همدانی، که در سال ۴۹۰ هـ / ۱۰۹۶ م در همدان زاده شد و شب چهارشنبه هفتم جمادی ثانی سال ۵۲۵ هـ / ۱۱۳۰ م به درجه رفیع شهادت رسید.<sup>\*</sup> درباره احوال و آثار و افکار وی تحقیقات وسیع شده، کتابها و رسالات معتبر چندی نوشته آمده، که از جمله آنها گفتار جامع راقم این سطور به عنوان «حکیم الاهی همدان» مشتهر است.<sup>۲</sup> درباره مزار عین - القضاة هم چنان که پیشتر یادکرده ام، حدود هفتاد - هشتاد سال پس از شهادت او سیاح معروف ابوالحسن هروی (م ۶۱۱ هـ) مرقد وی را در جزو مقابر بزرگان همدان (مانند مزار بوعلی سینا و مزار باباطاهر) زیارت کرده است.<sup>۳</sup> هم چنین حدود هفتاد -

۱. تهذیب الانساب (عبیدلی)، طبع المحمودی - المرعشی، قم / ۱۴۱۳ق، ص ۹۴-۹۵ / المجدی (عمری)، طبع المهدوی الدامغانی، قم، ۱۴۰۹ق، ص ۸۳ / عمدة الطالب (ابن عنبه)، ص ۱۸۵.  
 (\*). بخشی از نبشته روی سنگ قبر وی، که اخیراً توسط راقم این سطور تهیه شده است.  
 ۲. فصلنامه «معارف» (نشر دانشگاهی)، دوره ۱۲، ش ۱ و ۲ (۳۴ و ۳۵)، فروردین - آبان ۱۳۷۴، ص ۱۲۰-۱۳۸.  
 ۳. کتاب الزیارات، دمشق، ۱۹۵۳ م، ص ۹۸.



هشتاد سال پس از او ابن الفوطی (م ۷۲۳ ق) گوید که قبر عین القضاة در همدان زیارت می‌شود، من خود چون به همدان رفتم یک چند نزدیک مزار او اقامت کردم.<sup>۱</sup> آنگاه سیدی رئیس (علی) کاتبی بحری (م ۹۷۰ هـ) دریادار معروف عثمانی در سفرنامه خود حین عبور از همدان (به سال ۹۶۴ هـ) یاد کرده است که آنجا مرقد حضرت عین القضاة همدانی، و پیر ابوالعلا مهاجر مکی علمدار رسول الله (ص) را زیارت نموده است.<sup>۲</sup> کمتر از بیست سال پس از آن تاریخ، معلوم نیست که صفویان به چه سبب، آن مزار را اندکی پیش از سال ۹۸۴ ق ویران کردند.<sup>۳</sup>

شادروان دکتر مصطفی جواد (عراقی) گوید که اگر «ابن سینا» اندکی دیرتر به ظهور رسیده بود، او هم گرفتار پیگرد و شکنجه و قتل می‌شد؛ چه با همان اتهامات «زندقه» که بر فخر الکتاب طغرائی شاعر وزیر ایرانشاهی ایراندوست (سراینده «لامیه العجم» مشهور) و بر حکیم و عارف کبیر ایران ابوالمعالی «عین القضاة» همدانی وارد کردند، قتل اکابر علمای ایرانی در عهد حکمرانی ترکان سلجوقی امری جاری بود. لیکن ستمگران روزگار (خواه سلجوقی یا عثمانی و یا صفوی) به همین قدر بر نابود کردن جسمانی عین القضاة در این جهان بسنده نکردند، حدود پانصد سال پس از مرگش نیز بدو اهانت ورزیدند و گور «یزار و یتبرک» او را در همدان ویران کردند.<sup>۴</sup> دکتر کامل مصطفی الشیبی (عراقی) هم در بیان علت این امر، غالیگری کین توزانه شیعیان صفوی را (که از احترام اهل تسنن نسبت به عرفای بزرگ ایران دلخور و نگران بودند) موجب شمرده؛ چنان که همزمان قبور عبد الرحمان جامی (صوفی) و شیخ ابواسحاق کازرونی (صوفی) و حتی قاضی بیضاوی صاحب تفسیر *انوار التنزیل* را نیز نبش کردند؛ می‌افزاید کلید این «معما» همانا مقام و منزلت آن عارفان - خصوصاً عین - القضاة - در دلهای مردمان بوده، خود حاکی است چگونه مرده و زنده «اولیاء» بر دلهای مردم

۱. مجمع الآداب، ج ۲، ص ۳۹۰. تلخیص مجمع، ج ۴، ص ۲۴۰؛ چاپ دمشق، ص ۱۱۳۲. گفتار دکتر مصطفی جواد (در) *مجلة المجمع العلمي العراقي*، سال ۶ (۱۳۷۸/۱۹۵۹) ص ۱۲۴.

۲. *مرآت الممالک*، طبع احمد جودت، استانبول، ۱۳۱۳ ق، ص ۹۲. ترجمه فارسی (تفضلی - گنجی لی)، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۸۴.

۳. *النواقض علی الروافض* (میرزا مخدوم حسنی)، خطی اوقاف دمشق، گ ۱۲۳. تلخیص (حواشی مصطفی جواد)، ص ۱۱۳۰-۱۱۳۱.

۴. *المهرجان لابن سینا*، ص ۲۷۹-۲۸۰. مجمع الآداب، ج ۲، ح ۳۸۹.

روزگار حکومت داشته؛ و چون دولت این حالت را برای خود مضرّ تشخیص می‌داد، چاره را به اصطلاح در ریشه کنی «ماده فساد» می‌دید.<sup>۱</sup>

باری، را قم این سطور طیّ سالهای گذشته مکرراً ضرورت امر احیای «مزار» عین‌القضات را قلماً و قدماً به مسؤولان فرهنگی و اجرائی شهر گوشزد نموده‌ام، از جمله در گزارشی به اُستاندار وقت همدان (مهندس خرّم) که خوشبختانه مؤثر واقع شد و دستور باز سازی و طرّاحی آرامگاه او را دادند (۱۳۷۶/۲/۲۹). اینک درباره جایگاه مزار وی سزااست که هم عبارتی از گزارش مزبور به نقل آید: «...آن مزار شریف که از روی کین دیرینه و تعصّب جاهلانه ویران شد، اثری جز یک محوطه «چال عین القضاات» معروف از آن باقی نماند، که در گوشه‌ای از قبرستان قدیمی و مخروب همدان جلوه سبزه زاری عارفانه داشت، اینک همانجا به صورت تپه کوچک خرابه‌ای در ضلع جنوبی گورستان متروکه «باغ رضوان» (نرسیده به میدان آرامگاه باباطاهر / همجوار با «باغ علی» معروف) نمایان است؛ همّت عالی رجال دولت و اهل معرفت می‌طلبید که در احیاء آن مزار شریف و ایجاد مقبره‌ای فراخور حال و مقام او اقدام مقتضی صورت پذیرد. لازم به ذکر است که حضرت آیه الله العظمی فقید آقای آخوند ملا علی معصومی همدانی (رح) یک ارادت قلبی و دلبستگی ژرفی به آن عارف کبیر و شهید همدان داشتند، حقیر چند بار از لفظ مبارک ایشان نیّت و وصیّت در باب احیاء مزار آن بزرگوار را شنیدم؛ گواه بر آن وقتی که میدان نزدیک به بیت مکرّم ایشان ساخته شد، خود آن حضرت حسب همان شوق و علاقه قلبی آنجا را به «میدان عین القضاات» مسمّی فرمودند.» (انتهی). آنگاه پس از تشکیل شورای شهر، مسؤولان امر مجدّانه پیگیر شدند، تا این که طرح آرامگاه «عین القضاات» (متضمّن تأمین مخارج) هم به تصویب رسیده، اکنون (خرداد ماه / ۱۳۸۰) شهرداری همدان مأمور به اجرای آن گردیده است.

۹). امامزاده اسماعیل:

چندین مزار دیگر در همدان هست، که انساب مدفونان آنها را نیز در شجره‌ها یا زیارتنامه‌ها و یا حسب روایت، به امام موسی کاظم (ع) رسانده‌اند. به عبارت دیگر،

۱. تشیع و تصوّف (ترجمه علیرضا ذکاوتی)، تهران، ۱۳۵۹، ص ۳۹۰-۳۹۱.

نسبت علوی ایشان «حسینی موسوی» می‌باشد؛ و این نکته، از جهت فرضیه‌ای که مطرح کرده‌ایم حائز اهمیت است. هم از آن جمله: «امامزاده اسماعیل» (واقع در گورستان سابق شهر که اکنون محلّ ساختمانهای دانشکده مهندسی و پزشکی است، روبه روی پمپ بنزین، نزدیک به منطقه «باغعلی» مذکور) حسب ماده تاریخ بنای آن (شیعیان رباب فتح) که بر اثر تهاجم افغان‌ها یا احتمالاً عثمانی‌ها خراب شده بود، در سال ۱۳۵۱ ه‍.ق آنها را تجدید بنا و مرمت کرده‌اند.<sup>۱</sup> باید گفت که این امامزاده با همین اسم (- اسماعیل) در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم، خود مزاری معتبر بوده است. شیخ آقا بزرگ تهرانی در ذکر «حیرانی» قمی شاعر و پسرش «ضمیری» همدانی گوید که وی از ندیمان سلطان یعقوب ترکمان آق قویونلو (م ۸۹۶ ق) بود، که صد هزار بیت از حفظ داشت؛ چون در کاشان قاضی شهر را هجو کرد، ناچار بگریخت و به همدان آمد و در آن شهر کدخدا شد، که هم در آنجا به سال ۹۰۳ ه‍.ق بمرد. فرزندش ضمیری نیز از شاعران عهد شاه طهماسب بود، که در همدان گوشه گرفت و همانجا در گذشت، پس او را در امامزاده «اسماعیل» آن شهر دفن کردند.<sup>۲</sup>

#### ۱۰. امامزاده قاسم:

(- قاسم بن موسی) همدان نیز بایستی از مزارات قدیمی باشد (واقع در شمال غربی شهر، نزدیک جاده تهران) که در کنار قریه «قاسم آباد» قرار گرفته است.<sup>۳</sup> از این دهکده (قاسم آباد) که گویا موسوم به اسم صاحب مزار مزبور (- قاسم) باشد، ابوبکر راوندی (ح ۵۹۹ ق) در شرح مستولی شدن سلطان علاءالدین تکش خوارزمشاه بر مملکت عراق عجم و همدان چنین یاد کرده است: «خوارزمشاه چهارم ماه رجب سنه ۵۹۰ با عراقیان به دارالملک همدان رسید، و بر تخت نشست؛ و عراقیان را خوار و خاکسار داشت، شمشیرهایشان باز گشود؛ و مالهای عراق بکلی برداشت، اثر آبادانی نگذاشت؛ و لشکرها از دیهها خاک برگرفتند، در میان «دزج» و «قاسماباذ» کوشکی بنا فرمود؛ و به یک ماه برداخت، امرا نقل عمارت کوشکها کردند و هرکس کوشکی

۱. دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۴۱۴-۴۱۵. هگمتانه، ص ۲۳۶-۲۳۷.

۲. الذریعه، ج ۹، ص ۲۷۴ و ۶۲۷. قم در قرن نهم هجری، ص ۱۹۸.

۳. هگمتانه، ص ۲۵۵. دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۴۶۴.

ساختند... (الخ).<sup>۱</sup> از اشارت راوندی بر می آید که آن کوشکها یا شهرک مزبور (بین قاسم آباد و دزج) تقریباً در محل کنونی «حصار» امام خمینی ساخته آمده؛ و باید افزود که سی سال بعد از آن تاریخ - یعنی - حدود ۶۲۰ هجری که شهر بزرگ همدان تماماً به دست مغولان ویران شد، بقایای مردم به همان شهرک مزبور (قاسم آباد / حصار) نقل کردند، که تا یک قرن آنجا را «همدان نو» می گفتند.

#### ۱۱. دو خواهران:

لابد بایستی باز مزاری دیگر منسوب به اولاد موسی الکاظم (ع) یاد کرد (!؟) و آن «دو خواهران» مهردوم است، که سابقاً نزدیک به بیمارستان کنونی ارتش (واقع در پیچ جاده همدان به کرمانشاه) بر کنار پُلی معروف به همین نام در زاویه شمال غربی شهر وجود داشت. ماهیت «دو خواهران» هرچه بوده باشد، اکنون ظاهر امر بر ما پوشیده، نیز از قلمرو بحث ما بیرون است. آنچه خود دیده بودیم این که دو سنگ قبر شکسته بود، مزارسان، که بر روی آنها شمع نذری می افروختند. اما آنچه مرحوم مصطفوی مشاهده نمود، سنگ قبر بزرگی نزدیک آنها (تقریباً با ۲۵ متر فاصله) بوده است که از نوشته های باقی بر روی آن بجز از آیه الکرسی آن باستان شناس فقید (رحمه الله) این عبارت را خوانده است: «هذا قبر المرحوم المغفور السعيد الشهيد آقا حسين بن ... محمد بتاريخ ... ۱۰...»\* (هگمتانه / ۲۵۳) که این عبارت برای ما آشناست؛ و آن درست مطابق است با سنگ نوشته موجود در مزار «اهل علی» همدان، چنان که پیشتر (ش ۴) در مورد «حاجی شاه ملا بن سلطان علی» شهید در ربیع ۲ سال ۱۰۳۲ هجری گذشت؛ و به همین قرینه و قیاس دو رقم (یکان و دهگان) محو شده در سنه مذکور بر سنگ قبر مزبور مجاور دو خواهران یا باید «۳۲» باشد (حسب قرائت مرحوم مصطفوی) یا ممکن است که هر دو «۳۹» بوده باشد (حسب احتمالی که خواهیم گفت) و به هر حال فرض ما راجع به شهادت «آقا حسین بن ... محمد» مبنی بر دو تاریخ «۱۰۳۲» و «۱۰۳۹» می باشد.

۱. راحة الصدور، ص ۳۵۷.

\*. بر یکی از سنگ قبرهای دیگر «دو خواهران» که به موزه تپه هگمتانه انتقال یافته، اینجانب توانستم اسم «عمادالدین» را بخوانم، و در بادی نظر گمان بردم که شاید «عمادالدین مردانشاه» علوی (سده ۶) باشد که جوانمرگ شد [رشد: فرمانروایان گمنام / ۲۲۱-۲۲۴].

می‌توان گمان برد که تعداد چنین سنگ قبرهایی در بقاع یا مقابر همدان حاکی از شهادت جمعی از اکابر یا اهالی شهر (در سالهای ۱۰۳۲ و ۱۰۳۹ ه‍.ق) بیش از اینها بوده، که پیداست بر اثر دگرگشت‌های زمین و زمان از صفحه روزگار ناپدید شده‌اند. اینک آیا می‌توان گفت که در سالهای مذکور چه حوادثی رخ داده، که به شهادت جمعی از اعلام رجال یا عوام همدان فرجامیده؟ اما در مورد اول (سال ۱۰۳۲) تنها واقعه نظامی معروف این سال در غرب ایرانزمین، لشکرکشی شاه عباس صفوی به بغداد، در پی آشفتگی اوضاع عراق است، که دستور داد صفی قلیخان حاکم همدان در رأس سپاه قزلباش همراه با امرای آن ایالت پیشاپیش روانه شود، و با عساکر پاشایان عثمانی به مقابله پردازد. جنگ‌هایی رخ داد، صفی قلی خان با سپاه از دجله گذشت؛ و شاه خود در اوایل ربیع یکم ۱۰۳۲ ق بدانجا رسید، قلعه بغداد را محاصره کردند، که در ۲۳ ربیع یکم گشوده شد؛ حکومت بغداد به صفی قلیخان حکمران همدان تفویض گردید، سپس شاه عباس از آنجا به زیارت عتبات (کاظمین، نجف و کربلا) رفت.<sup>۱</sup> در غیر این وقایع، هیچ اتفاق دیگری که طی آن شماری از اعلام رجال و سادات همدان در ماه ربیع دوم سال مذکور (۱۰۳۲ ق) به شهادت رسیده باشند، در مراجع ذکر نشده است. اگر شهادت آنان طی نبردهای بغداد یا موصل رخ داده باشد، لابد پیکرهای ایشان را به همدان آورده و در مزارات مزبور خاک سپرده‌اند.

اما مورد (-) احتمال) دوم - یعنی - واقعه دهشتناک سال ۱۰۳۹ ه‍.ق) چنان که مورخ معروف آن روزگار میرزا «نعیما» نوشته است؛ این که بعد از وفات شاه عباس یکم (۱۰۳۸ ه‍.ق) عساکر عثمانی به بغداد هجوم بردند، هم از آنجا به سوی همدان تازش آوردند و این شهر به تصرف ترکان عثمانی در آمد، پس شش روز تمام قتل عام فجیع و مدام از اهالی همدان نمودند؛ خسرو پاشا سردار خونخوار عثمانی محلات همدان را میان هفت تن از پاشایان تقسیم کرد، و فرمان داد که طی یک هفته تمام مردم شهر و حتی حیوانات را بکشند، بناها را ویران کنند و درختان را ریشه کن سازند؛ و اگر در پایان مدت مزبور در منطقه‌ای جاننداری پیدا شد، یا دیوار و درختی برپا بود فرمانده مسئول آنجا خود کشته می‌شود. آنگاه در پایان مهلت بازرسان سردار خونخوار، سراسر شهر را جستجو کردند و هر زخمی و بیماری هم که در ویرانه‌ها یافتند، سرش به تیغ رفت.

۱. عالم‌آرای عباسی (اسکندر بیگ منشی)، طبع ایرج افشار، ج ۲، ص ۹۹۵-۱۰۰۷.

البته در آن طرف پادگان ایرانی بغداد (- سپاه همدان) چنان دلاورانه دفاع کردند، که ترکها ناچار به موصل عقب نشستند.<sup>۱</sup> چنین است سبب شهادت «جمعی» مردم بلادیده و ستم کشیده همدان بی سنگ قبر یا با سنگ قبر (طی آن سالها) و باید افزود که درست صد سال بعد هم، باز همان تُرکهای خونخوار عثمانی (مسلمین و برادران ایمانی ما؟! ) قتل عام فجیع دیگر و این بار به مقیاسی وسیعتر در همدان به راه انداختند (سال ۱۱۳۶ هـ) که به واقع روی چنگیز و آتیلا و هیتلر را سفید کردند (و ما داستان جانگزی آن کشتار و دفاع قهرمانانه همدانیان را در جایی نوشته‌ایم) ولی باز این شهر جاودانه و مردم دانا و دلیرش همچون سمندر از دل خاکستر تاریخ سر بر آوردند (برای چندمین بار) و کوتاه سخن: شاد باد روان همه شهیدان ستم کشیده سراسر اعصار خونبار!

۱۲). امامزاده یحیی:

بقعه‌ای در بَر خیابان کمربندی از آرامگاه بوعلی به خیابان تختی (-بلوار مدنی) و در محله قدیمی موسوم بدان (- امامزاده یحیی) در وسط محوطه وسیعی قرار گرفته، هر یک از چهار دیوار جانبی حیاط مستطیل شکل آن دری به کوچه‌های مجاور و محاذی با جهات اربعه دارد، که مدخل اصلی آن و نمای ایوان آیینة بقعه روی به مغرب می‌باشد (و این به لحاظ ماهیت مذهبی آن اهمیت دارد). ما از شرح ظاهری ایوانها و آیینہ کاری‌های زیبا و رواق «چهار طاقی» زیر گنبد و جزاینها می‌گذریم، تنها به ذکر نکاتی چند بسنده می‌کنیم این که بقعه مزبور به سبک آستانه شاه «نعمه‌الله» ولی در ماهان کرمان ساخته شده، اما بنای حرم صندوقه ضریح متعلق به سده هشتم و نهم (ایلخانی یا تیموری) و افزوده‌های پسین هم از دوره صفویه همبربا تعمیرات عصر قاجاریه، خلاصه بازسازی‌های اخیر هم (از طرف اهالی و میراث فرهنگی) اینک کاملاً هویداست. در باب شخص مدفون در بقعه هم از دیرباز به استناد سنگی کهن که نام «امام یحیی» بر آن نوشته بوده، یا حسب تعبیر شاعر (ملّا پروین) «قصر جلال نصرت یحیی...» (الخ) که در زیارتنامه نیز اولاد بلا فصل امیرالمؤمنین علی (ع) بشمار آمده است.<sup>۲</sup>

۱. سفارتنامه‌های ایران (دکتر محمد امین ریاحی)، ص ۴۱ و ۴۲.

۲. هگمتانه (مصطفوی)، ص ۲۳۰-۲۳۵ / دائرة المعارف تشیع، ج ۲، ص ۴۸۵.

نظر به آن که شادروان حجة الاسلام عندلیب زاده (واعظ) همدانی، شرحی مبسوط در باب شخص مدفون در بقعه مزبور نوشته بوده است، که طی آن اولاً ادعای یهودیان همدان را در خصوص تعلق مزار به نحله ایشان (که مرقد «نحمیا» نبی پنداشته‌اند) قاطعانه رد کرده، ثانیاً آنجا را مرقد یکی از رؤسای علوی همدان «میر سید عزالدین یحیی العلوی الحسنی» (سده ۶ ه‍.ق) دانسته است؛ این جانب در تاریخ خاندان «علویان همدان» خویش ناچار از نوعی مناظره قلمی با آن روحانی فاضل و متقی وطن‌دوست شده‌ام، که ضمن پذیرش برخی از نگره‌های ایشان تبارشناسی «امام یحیی» مذکور را با انتقاد موضوعی و برهان فنی بکلی مردود دانسته‌ام؛ و سرانجام خود بدین نگره رسیده‌ام که اولاً «امام یحیی» مدفون در مزار مشهور امامزاده یحیای همدان، هرگز نمی‌تواند یکی از علاءالدوله‌های معروف و رئیسان علوی شناخته شده (عزالدین یا فخرالدین) دوره سلجوقی باشد؛ ثانیاً ادعای یهودیان مبنی بر این که یکی از پیامبران آنها در این مزار مدفون است، این امر صرفاً مبین «کهن بودگی» و «دیرینگی» جایگاه مزبور در پیوند با نحله‌ای دیگر است که یاد خواهم کرد. سپس بر حسب قرائن معین گمان برده‌ام که جایگاه مزار «یحیی» همدان (مانند دیگر آثار دیرینه) شاید یکی از معابد باستانی («مهر» یا همانند آن) بوده، که در دوره اسلامی رفته رفته و به طور طبیعی خانقاه یا خوابگاه ابدی یکی یا چند تن از مقدّسان نحله‌های شیعی‌گرا شده است.<sup>۱</sup>

نیز در افزوده‌ام که اولیای پیشین مزار مزبور (چنان که خود از کودکی ام در آن محله بزرگ شده‌ام و نیک می‌دانستم) اظهار داشته‌اند که محلّت امامزاده یحیی در واقع محله «نعمتی» های همدان بوده (در مقابل «جولان» که محله «حیدری» ها بشمار می‌رفته) و دیگر مهمتر این که علاوه بر ادعای یهودیان در باب آن مزار، همانا ادعای «مسیحیان» نیز در خصوص تعلق آنجا به نحله ایشان است؛ و نتیجه آن که این امر مؤید همان نگره پیشگفته راجع به مبانی مشترک «مهر» گرای و «مسیحی» گری می‌باشد؛ در هر حال، چنین بر می‌آید که این «معبد» زمانی میان نحله‌های یاد شده (ایرانی - یهودی -

۱. فرمانروایان گمنام، تهران، ۱۳۶۷، ص ۲۶۹-۲۷۹.

- مسیحی) مشترک بشمار می‌رفته است. پس از انتشار کتاب *فرمانروایان گمنام* از جمله شرح و گزارش‌های فراوان، یکی هم یادداشت آقای حسین صفری به عنوان «امامزاده یحیی همدان» بود، که طی آن ضمن نقد تبارشناسی (پیشگفته) مرحوم آقای عندلیب - زاده، خود ایشان به نقل از کتاب «*منتقلة الطالبیه*» ابن طباطبا حسنی (سده ۵) گوید که «یحیی» مذکور در همدان شخصی بازرگان و بدین نسب بوده است: «ابوالقاسم یحیی بن الحسین بن هرون الاقطع بن الحسین بن محمد بن هرون بن محمد البطحانی، التاجر بهمدان» (ص ۳۴۷) که با اسم «یحیی» بر سنگ مزبور موافقت دارد.<sup>۱</sup> ما این فقره را هم اینجا به دلیل «تاجر یحیی» (!؟ نه «امام یحیی») و بطلان بدیهی آن مردود می‌دانیم.

اکنون اگر بایستی حرف آخر یا کلام فصل را در باب ماهیت مزار شناختی امام زاده «یحیی» همدان بگوییم؛ برحسب مطالعات سالهای اخیر که را قم این سطور درباره مذاهب «مانوی» و «غنوصی» داشته است، که مرده ریگ آیینی و سنن اعتقادی آنها یکسره به فرقه‌های «صوفیه» دوره اسلامی به ارث رسیده (و در این امر هرگز تردیدی وجود ندارد) و از جمله نحله «نعمه اللهی» ایران که خود بنیاد دیرین و پیشینه بس درازی دارد؛ می‌توان گفت آن فرقه «غنوصی» (هرمسی مآب) که اصحاب سه مذهب بزرگ «زردشتی - یهودی - مسیحی» در آن هر یک کارپایه عقیدتی خاص داشته و در مبانی و مظاهر آن دعوی اشتراک نموده‌اند، همانا فرقه «ماندائی» (صابئی) است، که اساساً منشأ قدیم ایرانی - یعنی - مادی و مغانی (ماننائی - مادی) داشته که خود به ویژه در مذهب «مانوی» (آیین «مانی» بن پاتگ همدانی) تجلی و تبلور یافته است. پیامبر گزیده و پذیرفته در مذهب ماندائیان ایران و عراق، همانا «یحیی بن زکریاء» معمدان (ح ۲۰ - ۲۹ م) که هم در *انجیل‌ها* و هم در *قرآن مجید* یاد کرده شده است؛ ابوریحان بیرونی گزارش احوال و اعتقادات پیروان او را، تحت عنوان «مجوسان اقدم» یا حرّانیان و «صابئان» نیز، همبربا شرح آداب و رسوم و اعیاد و اذکار ایشان را در مطاوی آثار خود داده است.

ماندائیان (یا در معنا «بحیویان» متصوّف) در سرزمین «بابل» یا میانرودان جنوبی (که «مانی» همدانی در آنجا پرورش یافت) طی دوره اسلامی «مغتسله» یا «صابئان» نامیده شده‌اند، قومی که آداب و رسوم کهن ایرانی در میان آنها تا امروز هم محفوظ

۱. مجله آینده، سال ۱۸، ش ۱-۶ / فروردین - شهریور ۱۳۷۱، ص ۲۲۴-۲۲۵.



مانده؛ برخی آنان را از بازماندگان یهودان کوچانده بابلی می دانند که سپس به مذهب «مزدائی» در آمده‌اند (ولی خود ایشان از یهودیت بیزار بوده و تبرّی می جویند) و پیشی آنان را «مسیحیان» می‌شمردند که آداب اهل «تعمید» را محفوظ داشته، پیامبرشان در هر حال «یحیی» معمدان است که هم به تأثیرات احکام نجوم بابلی و آداب دینی ایرانی باور دارند. اما کلمه «امام» اصلاً یک لغت مانوی است (به معنای «حواری» و «جانشین پیامبر») که هم از آن آیین به مذهب شیعه اثنی عشری وارد شده، بر روی هم «امام یحیی» معبر از پیشوای مذهبی مانوی و ماندائی است؛ طبعاً چون مذاهب «باطنی» (غنوصی) دیگر دارای معابد و به اصطلاح مشاهد و مزارات بوده‌اند. به عقیده ما بی‌تردید «امامزاده یحیی» همدان چنان که پُر بیراه نرفته‌ایم اگر آن را از معابد باستانی (معبد «مهر») دانسته‌ایم، همانا یکی از «مانیستان»های پوشیده و رازآمیز مانویان همدان بوده، که در دوره اسلامی به صورت خانقاه و مساجد متصوّفان و یا هم به رسم غنوصیان عالم همچون «مزار» یا «مشهد» نمادین (به نام «یحیی» پیامبر) نامبردار شده است.\*

### ۱۳. استر و مرد خای:

بقعه مشهور و زیارتگاه یهودان در خیابان شریعتی (عباس آباد) نزدیک به میدان بزرگ مرکزی شهر (خمینی) و در جنب بانک سپه که هم از داخل کوچه «استر» (حکیمخانه) یا «رئیس الاسلام» روبروی مدرسه (حوزه) زنگنه می‌باشد. بنای آن عبارت از ساختمان سنگ و آجری ساده و بی‌پیرایه است، منظر خارجی آن با گنبد آجری عیناً همان سبک ابنیه دوره اسلامی باشد، که متعلق به سده هفتم هجری بوده و البته بر روی بنای قدیمتری ساخته شده است. در محوطه مربع اصلی حرم کتیبه «عبری» بر بالای دیوار به طور برجسته گچبری شده، و بر سطح آنجا دو صندوق منبت کاری مجلل قرار دارد (یکی عتیق تر است) که از آثار سده هشتم یا نهم (هق)

\*. برای تفصیل مراتب می‌توان به تعلیقات کتاب الآثار الباقیه بیرونی، طبع اینجانب (تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۰) و فصل «معرفت شناسی» در کتاب حکیم رازی (تهران، نشر نی، ۱۳۸۰) و نیز رساله‌های «مانی و خشور» و «سلمان محمدی» (ص) رجوع کرد.

می‌باشد.<sup>۱</sup> حسب روایت «یهودی - ایرانی» آن دو مدفون در آنجا یکی «استر» (Esther) ملکه مشهور شاهنشاه خشایارشا هخامنشی و دیگری «مردخای» (Mordechai) عموی وی (چنان که در کتاب «استر» تورات به شرح آمده) می‌باشند؛ ولی این روایت را یهودیان انیرانی تأیید نمی‌کنند، چه در هیچ یک از دو «تلمود» بابلی یا اورشلیمی اشارتی بدان نرفته است. قدیم‌ترین ذکر از مزار «استر و مردخای» همدان از جهانگرد یهودی اسپانیایی حاخام «ربی بنیامین» تظیلی (م ۱۷۳۳م) است، که به روایتی (نادرست) در سال ۱۰۶۷ م / ۴۶۰ هـ ق از شهر همدان دیدار کرده؛<sup>۲</sup> و به روایت (صحیح) دیگر حدود سال ۵۶۰ هـ ق / ۱۱۶۴ م همدان و نهاوند و ری را دیده،<sup>۳</sup> گوید که شمار یهودیان همدان حدود ۵۰/۰۰۰ تن بوده باشند، مدفن «استر و مردخای» هم در پیشگاه کنشت ایشان است.

لیکن چنان که ما طی گفتار «همدان باستان» (بهر ۵ / پارسی شهر) به پیشینه دراز نشیمن‌گزینی یهودان بابلی در جایگاه هگمتانه (سده ۸-۷ ق. م) اشاره کردیم، افسانه ملکه «استر» و عمویش «مردخای» را در جزو «عهد عتیق» یادآور شدیم که از دیر باز پنداشته‌اند مزار مزبور گورگاه آن دو بوده؛ یک چنین اعتقادی که یهودان همدان باز یچیه خیال و تصویری مقدس شده‌اند، اولاً هیچ اساس و مأخذی ندارد؛ و ثانیاً نظر به شباهت تام بین داستان مزبور با افسانه الهه «ایشتار» و خدای «مردوک» بابلی، اساس کتاب «استر» را در عهد عتیق یک روایت بابلی سده ۵ ق. م) دانسته‌اند، که چالش و دفاع مردوک (مردخای) و ایشتار (استر) را با «خشایارشا» هخامنشی بیان می‌کند؛ همین کتاب که علی التحقیق حوالی سال ۱۲۵ ق. م نوشته شده، تقلیدی از نمونه‌های یونانی و به سبک همان حکایات «یودیت» یهودی، متضمن مسائل سیاسی دوره سلوکیان در ایران می‌باشد. بدین سان، می‌توان احتمال داد که مزار «استر و مردخای» کنونی، حسب قرائن معین همانا بقایای معبد باستانی «ایشتار» و «مردوک» بابلی در هگمتانه بوده باشد؛ چه مردخای / Mordecai (نک: عزرا، ۲، ۲. / نحمیا، ۷، ۷.) خود وجهی از

۱. هگمتانه (مصطفوی)، ص ۱۶۸ و ۱۷۱ (تفصیل بیشتر تا ۱۸۶).

2. *Encyclopaedia Iranica* (ed. E. Yarshater), vol. VIII, f. 6, p. 657.

3. *The Itinerary of Rabbi Benjamin of Tudela* tr. & ed. by A. Asher, 1840-41 (2 vols).

نک: کتابشناسی همدان، ص ۷۲.

Mardukaia است، به تحقیق آیین‌های مردوک و ایشتار / Ishtar طی سده‌های ۸ تا ۶ ق.م در سرزمین زاگروس و حتی فراسوی قفقاز هم رایج بوده است. از طرف دیگر هم، استبعادی ندارد اگر دو گور باستانی داخل بقعه استر و مردخای همدان، چنان که احتمال داده‌اند، بسا مربوط به «شوشیندخت» یهودی همسر یزدگرد یکم ساسانی (۳۹۹ - ۴۲۰ م) و پدرش رأس الجالوت یهودان بوده باشد (انتهی).

باری، موافق با نظریه راقم این سطور بعدها خود دیدم که «گراوفورد توی» (G.H.Toy) هم گفتاری داشته است به عنوان «استر به مثابت الهه بابلی»<sup>۱</sup> که مؤید برنگره پیشگفته می باشد. ربان داوود ساسون همدانی حسب تاریخ کتیبه‌های عبری صندوق مزار «استر» همدان (به سال ۳۶۵۱ مبدأ آدم) قدمت بنای بقعه را (تا این تاریخ / ۱۳۸۰ هـ ش) / ۲۱۱۰ سال دانسته است،<sup>۲</sup> که بر طبق محاسبه ما سال ۱۰۸ (ق.م) می شود - حساب بسیار درستی است - و این تاریخ هم در اثنای غلبه نهایی پارتیان / اشکانیان بر سلوکیان (هلنی) غرب ایران و بابلز مین، با آنچه پیشتر در باب تاریخ تألیف کتاب «استر» (ح ۱۲۵ ق.م) گفته شد تقریباً مقارن است؛ از اینرو می توان نتیجه گرفت که مزار «استر و مردخای» (از اواخر سده ۲ ق.م) همانا بر شالوده نیایشگاه کهن «ایشتار و مردوک» بابلی در همدان بنیاد شده است. مورخ یهودی یوسف فلاوی (۱۰۶ و ۷۰ AD) گفته است که «دانیال» نبی یک کاخ با شکوه در اکباتانه بنا کرد، و آن گورهای شاهان مادی و هخامنشی و پارتی را هم در برمی گرفت، که البته توسط روحانیان یهودی محافظت می شد. اما این فقره (که شاید ربطی به مزار «استر و مردخای» داشته، یا حاکی از وجود بناها و ماندگاه‌های یهودی در همدان است) گویند که یکسره خیالپردازی است.<sup>۳</sup>

سرگور اوزلی (انگلیسی) معروف از روی کتیبه‌های عبری داخل دخمه آنجا رونوشت برداشته و آنها را ترجمه نموده، که به موجب آن دو تن یهودی کاشانی در سال «۴۴۷۴» تاریخ آدم ساختمان بقعه را بر فراز دخمه برپا کرده بودند.<sup>۴</sup> ما بر این مبدأ

1. *NEW WORLD*, Boston, 1898. v.7. pp. 130-144.

۲. هگمتانه (مصطفوی)، ص ۱۷۴.

3. Brown (in) *Ency. Iranica* و VIII/1 (1997) و p. 82.

۴. تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران (آلفونس گابریل)، ص ۲۲۳.

هم حساب کردیم که تاریخ ساختمان بقعه، برابر با ۷۱۵ م / ۹۷ هـ ق می شود (در واقع بازسازی بوده است). حبیب لوی (تاریخنگار یهود) گوید که آرامگاه استر و مردخای را در همدان، سعد الدوله یهودی وزیر ایلخان ارغون خان (م ۶۹۰ ق) دستور داد تعمیر و مرمت کردند؛<sup>۱</sup> و ما می افزاییم که البته هم در آن زمان (سده ۷ هـ) کارهای عمرانی و اجتماعی دیگر، هم از برای یهودان و مسیحیان در همدان و سایر بلاد ایران انجام شد. باید گفت که سیاحان خارجی از اوایل سده هجدهم (م) که پایشان به همدان رسیده، اگر سفرنامه نوشته باشند که هم از این شهر یاد کرده اند، بدون استثناء به مزار «استر و مردخای» یهودان اشارت نموده اند (فصل «سفرنامه های همدان» دیده شود) ولی تفصیلات بیشتر در باب آن هم از نویسندگان سده های ۱۹ و ۲۰ می باشد، چنان که از جمله اسرائیل بن یوسف معروف به «بنیامین ثانی» که در سال ۱۸۵۰ آنجا را دیده، شرحی مبسوط درباره دهلزهای تنگ و رواق حرم و بنای آن (که متصل به باروی شهر است؟) داده؛ می گوید که یهودان ماهی یک بار برای دعا به آنجا می آیند، در عید «پوریم» (۱۴ ادار) کتاب «استر» را می خوانند، هر چند گاه نیز گنبد مزار را با نخلبندی می آریند؛ وی شمار یهودان همدان را (در آن سال) حدود ۵۰۰ خانوار برآورد کرده، که دارای سه کنشت هستند.

یهیئل فیشل کاستلمن یهودی گالیسی (جلیقی) که در سال ۱۸۶۰ به همدان آمده، از وضع اقتصادی یهودان آنجا تعریف کرده و اهمیّت و اعتبار مزار استر را شرح داده؛ می گوید که حسب قول یهودان محلی آن بنای «کوروش» پسر استر است، تاریخ آن در بالای گنبد نوشته شده اما او نتوانسته بالا رود و آن را بخواند. ژاکوب پولاک پزشک ناصرالدین شاه قاجار هم (ح ۱۸۵۵ - ۱۸۶۰ م) بقعه مزبور را مکانی مقدّس از آن قوم یهود ایران وصف کرده که پیوسته آن را زیارت کنند؛ سپس به توصیف وضع داخلی آنجا یعنی ضریح های تابوتی و اسامی کسانی که برای تعمیر پول داده اند، دیگر چیزهای ظاهری آنجا و این که مسلمانها آن بقعه را نیز «امامزاده» گویند پرداخته است. باید گفت که شماری از پزشکان سرشناس و حاخام های ربّانی همدان، طی یکصد و پنجاه سال اخیر در آنجا دفن شده اند که نامهاشان برجاست.<sup>۲</sup> لیکن بد نامی دلّال های

۱. تاریخ یهود در ایران، ج ۳، ص ۹۶-۹۷.

یهودی همدان نیز طی دو سده اخیر، بیشتر از بابت جهل و تقلب اشیاء عتیقه (اغلب سکوک) یا قاچاق آنها به خارج از کشور؛ خصوصاً هم از دستبردهای خود ایشان به آثار و اشیاء عتیق مزار استرمردخای، آبروی این جماعت را کمابیش لگه دار نموده است؛ چنان که در این خصوص طی پیشگفتار فصل «باستان‌شناسی همدان» سخن گفته‌ایم، اینک مجال بازگویی بیشتر در اینجا وجود ندارد؛ تنها ماجرای سرقت «قندیل» عتیق مزار و استرو مردخای، هم به توسط خود یهودان با دستیاری عوامل محلی و فروختن آن به موزه‌های خارج، داستان مفصل و عبرت‌آمیزی دارد که بشرح باز گفته‌اند!<sup>۱</sup>

#### ۱۴. بقعه (پیر) خضر:

بالای کوهکی در شمال شرقی شهر که آنجا را امروزه مردم همدان «کوی خدر» (خضر) گویند، با بنایی از عهد سلاجقه که شادروان مصطفوی نخست بار به نحو مستوفی آن را شناسانده؛ و از جمله گوید که بنای بقعه اطاقی مربع شکل است (که اطاق جنبی آن از میان رفته) با سقف گنبدی و آرایه‌های کمابیش باز مانده؛ ولی کتیبه‌های متعدّد به خط کوفی و ثلث (سده ۶ و ۷) با گچبری‌های بسیار شیوا، که جز نوشته‌های عربی محراب (- آیات قرآنی) تمامی اشعار فارسی است؛ یعنی ابیاتی از شاهنامه حکیم فردوسی که تا کنون در هیچ بنای قدیمی در ایران دیده نشده، این مسطورات گچبری (از شاهنامه) به خط ریحانی همانا منحصر به بقعه «خضر» همدان می‌باشد.<sup>۲</sup> گوئیم که در اعتقادات فرقه گورانی اهل حق، سومین مظهر «خداوندگار» (پس از علی بن ابی طالب - ع) «شاه خوشین» است، که یکی از «یاران چار ملک» او همانا باباطاهر همدانی است؛ و اما شاه خوشین (اهل حق) چنان که راقم این سطور تحقیق کرده، همانا مبارک شاه (لرستانی) حسین بن مسعود گُردی (سیروانی) یا «خوشین مسعود» می‌باشد (۳۶۶ - ۴۲۷ ه‍.ق) که اخبار وی در روایات اهل حق کمابیش آمیخته با افسانه است.

در هر حال، یکی از یاران وی و از همگنان باباطاهر همانا «پیر خضر» بوده، که هم راقم این سطور احتمال می‌دهد اشارت ابوبکر راوندی: «کوهکی است بر در همدان،

2. *Ency. Iranica* و vol.VIII و f.6 و p.657.

۱. رش: خاطرات ظهیرالدوله، طبع ایرج افشار، ص ۲۳۸-۲۴۴.

۲. هگمتانه، ص ۲۰۱-۲۰۴.

آن را خضر خوانند»، نسبت بدو باشد؛ جایی که هم شاه خوشین (مظهر الله) همراه با یاران و پیروان (نهیصده) خود چون به همدان آمد، بزرگان شهر او را پیشواز کردند و دیدارش با «باباطاهر» همدانی در خانقاه وی بیرون از شهر، بایستی در همین «بقعه خضر» کنونی (نسبت به «پیر خضر» مزبور) بوده باشد، یعنی هم آنجا که سلطان طغرل سلجوقی (در سال ۴۴۷ یا ۴۵۰ ه‍.ق) با سه پیر «ولی» (باباطاهر، بابا جعفر و شیخ حمشاد) دیدار کرد.<sup>۱</sup> بی‌تردید «بقعه خضر» خانقاه باباطاهر و اصحاب «پیر خضر» طریقت، شیوخ و اولیاء اهل حق و عرفان همدان (همچون شیخ فتحه و شیخ براهه و عین‌القضات و جزاینان) و همانا نمودگار برجسته تداوم سُنن مزدایی و مانوی یا «زروانی» ایران باستان، چنان که خود از نمونه‌های بی‌مانند فارسی نبشته ایران گرایانه (خِرَد‌های شاهنامه) بشمار می‌رود.

#### ۱۵. خاتونیه (و) زبیده خاتون:

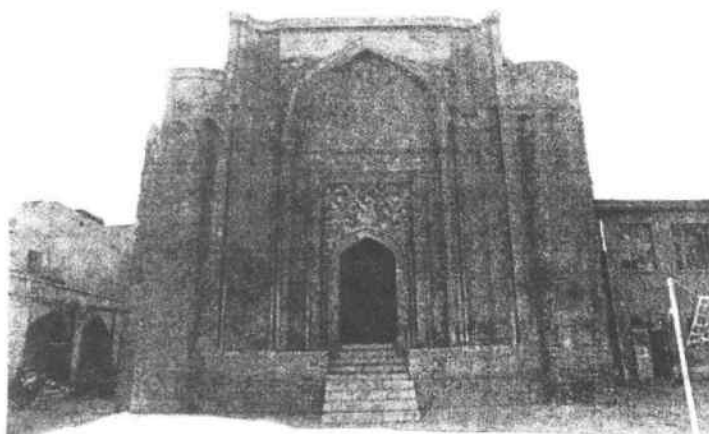
چند مزار زنانه هم وجود دارد (مانند: خانم گرجی، حلیمه خاتون، زبیده خاتون، خاتونیه) که گذشته از اسامی «دو خواهران» پیشگفته (ش ۱۱) و یا حتی بقعه «استر» یهودی (ش ۱۳) که به اصطلاح «امامزاده»های زن هستند، هم زنان بیشتر به زیارت آنها رفته یا می‌روند (مردان را من در آنها ندیده‌ام) و برای این که در گزارش مزارات همدان اسم زنان این دیار از قلم نیفتد، تحت این عنوان (ش ۱۵) به دو مزار قدیمی «خاتون» هم اشارتی می‌رود: اولی در محله «درود آباد» (جنوب غربی آرامگاه بوعلی) بقعه ساده مستطیل شکل با ضریح چوبی کوچک (خاتونیه) موسوم به یکی از دختران امام موسی الکاظم (ع) که دارای موقوفات هم بوده؛ دومی در محله «کولانج» (سمت شرقی آرامگاه بوعلی) که آن هم بقعه آجری ساده مربع شکل با طاق گنبدی کوتاه و ضریح چوبی کوچک (خاتون مدفون) نیز موسوم به یکی از دختران امام موسی الکاظم (ع) و اصل بنای آن احتمالاً مربوط به دوره مغولان بوده (سده ۷-۸ ه‍.ق) که در زمان فتحعلی شاه قاجار احیاء یا تعمیر شده است.<sup>۲</sup>

دلیلش هم (که مرحوم مصطفوی بیان نکرده) این که ظاهراً (مدفن) منسوب است

۱. رش: باباطاهر نامه (پ. اذکائی)، ص ۳۶، ۱۴۱ و ۱۴۲.

۲. هگمتانه (مصطفوی)، ص ۲۴۰-۲۴۴.

به «زبیده خانم» دختر فتحعلی شاه قاجار از زن شیرازی اش (ماه آفرین خانم) که یکی از زنان بسیار خوشنام و دیندار و پرهیزگار و بسیار نیکوکار، زوجه امیر نصره الملک علی خان بن رستم خان قراگزلوی شورینی (حکمران همدان) و مادر حسین خان حسام الملک (یکم) قراگزلو، ملقب به «فرشته» که حدود سال ۱۳۰۵ ه‍.ق (در هشتاد سالگی) درگذشته، هم او از مریدان حاجی میرزا علی نقی «کوثر» عارف همدانی و بانی آثار خیر موفور و مشهور بوده است.<sup>۱</sup> اما در باب اصل بنای «خاتونیه»ها (از دوره مغول) چنان که راقم این سطور در رساله «عراق عجم در عهد ایلخانان» خود نوشته است، از جمله وقایع سال «۷۰۶» (ه‍.ق) این که «تودای خاتون» (زن ایلخان ارغون خان، مادر سلطان غازان خان) وفات یافت، پیکر او را به همدان نقل کردند که بر دامان الوند کوه - یعنی درّه «مامشارود» (امامزاده کوه) دفن شد؛ ولی این نویسنده حدس زده است که شاید بقعه «خاتونیه» (درود آباد) یا هم «زبیده خاتون» (کولانج) در اصل مرقد ملکه «تودای خاتون» مزبور بوده باشد.<sup>۲</sup>



۱. رش: تاریخ عضدی، طبع حسین کوهی کرمانی، تهران، ۱۳۲۸، ص ۱۴-۱۶،

۲. رش: نامواره دکتر محمود افشار یزدی، ج ۸، تهران، ۱۳۷۳، ص ۴۶۲۹.

## (ج). تعلیقات / رقبات

تحت این عنوان ذیلاً به شرح برخی از محلات قدیمی همدان و قراء اطراف آن پرداخته می‌آید، که بر اثر توسعه شهری با ویرانی‌ها دیگر نام و نشانی از آنها بر جای نمانده است. اما چنان که در وقفنامه موسوم به «علوی» همدان آمده: «همگی و تمامی مزرعه سحویه و مزرعه باغ علی - مین مزارع بلده طیبه همدان، و تمامی یک قطعه باغ مشهور به باغ دولتشاه - واقع در درب مختاران، و محل سه فرد عوامل - واقع به درب اسد، و تمامی سه دانگ قریه سیجabad و سیستانه - مین اعمال فراوار همدان... (الخ) که اینک حسب اطلاعات یا معلومات به توضیح نامجاهای مذکور حتی الامکان در تطبیق با اسامی یا امکنه کنونی پرداخته می‌آید:

(۱). سنجونه / سیجویه؟ بدین صورت، نامی یا جایی شناخته نیامده است؛ چون نام مزرعه‌ای بوده از مزارع حومه همدان که در تردیف با مزرعه «باغ علی» ذکر شده، تنها شاید بتوان هم از اراضی مزروعی مردف با «باغعلی» مذکور در اسناد متأخر یاد کرد؛ و آن چنان که در سند (ش ۴) تقسیم ارث میرزا جواد علوی (از اصحاب موقوفه) مورخ شوال ۱۲۳۷ هجری آمده است: «در باب اراضی مزروعی خرابه و باغعلی که در جنب باغات واقع است، و در قطعه زمین بیشه زار متصل به باغات «خرابه» و اراضی مزرعه بوالوفاء... (الخ)» احتمالاً همان اراضی یا باغات خرابه باشد، که این نامجای در سندی دیگر از اصحاب موقوفه (مورخ ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۱۱ ش) و باز در تردیف با اراضی باغعلی یاد گردیده؛ اینک معلوم راقم سطور نیست که مکان فعلی آن کجا می‌تواند باشد، یا در کدام قسمت از اراضی مجاور به منطقه باغعلی را می‌توان در اینهمانی آن حکم کرد یا آن را شناسایی نمود.

(۲). باغ علی، قدیم‌ترین جایی که ذکر آن رفته همان وقفنامه مورخ ۹۸۳ (هجری) و مشهورترین رقبه آن طی دو سده اخیر می‌باشد. حدود فعلی و امروزی «باغ علی» در شهر همدان عبارت است از مدخل شرقی آنجا واقع در میدان آرامگاه باباطاهر که کوچه‌ای است به اسم «باغستان» (۱) منتهی می‌شود به کوچه «ارشاد» و کوچه «باغستان» (۲) که فاصل است بین «باغ رضوان» (- بخشی از دانشکده مهندسی و پزشکی) و بر روی هم ضلع شرقی آنجا بلوار میدان فلسطین به آرامگاه باباطاهر است؛ ضلع جنوبی آن ۱۸ متری «ابوذر» باشد که منتهی می‌شود به بلوار جانبازان، ضلع



غربی آن تقریباً جاده کرمانشاهان باشد؛ و ضلع شمالی آن بلوار پاسداران است، که این نیز به میدان آرامگاه باباطاهر منتهی شود.

در وقفنامه از آن به عنوان «مزرعه» یاد شده، اما در اسناد علویان اصحاب موقوفه از آنجا به عنوانهای «اراضی» (ش ۱۶ و ۱۸ و...)، «باغات» (ش ۱۹ و ۲۰ و...) و مزارع باغعلی یاد شده است. قطعات و باغات آنجا همواره به صورت اعیانی اجاره داده می‌شده، که بعض اجاره نامه‌ها و برخی سیاهه‌های تقسیم آب بین باغداران آنجا موجود است. هم چنین، انتقال یا مصالحه و معامله باغها یا قطعه‌ها همواره اعیانی آنها بوده، هیچ سند انتقالی در مورد عرصات آنجا دیده نشده است. وجوه اجاره به عنوان «حق الارض» به موقوف علیهم پرداخت می‌شده، که بعض قبوض مربوطه در دست است. در ضمن، چنان که در مرقومات سند شماره ۲ آمده (بندهای ۲۱، ۲۸، ۳۰) آب اراضی باغعلی از قنات «چشمه شوره» بوده، که آن نیز به سادات علوی تعلق داشته؛ و متولّی وقت موقوفه خود در تعیین نوبت آب هر یک از اجاره داران (باغداران) نظارت می‌کرده است. قنات «چشمه شوره» که خود ما دیده بودیم، امروزه دیگر مطموس است، مظهر و محل آن بایستی در کوی استادان دانشگاه (مجتمع مسکونی ایشان) نزدیک ششصد دستگاه باشد.

اما وجه تسمیه «باغعلی» که پیداست باغستان مزبور زمانی تعلق ملکی به «علی» نامی داشته است، هیچ سندی در دست نیست که بتوان هویت «علی» مزبور را احراز نمود. در اسناد رسمی (ش ۱۶ و ۲۲ و...) اراضی موسوم به «باغعلی» موقوفه مرحوم آقامیرسیدعلی همدانی / میرسید علوی (؟) و سید علی حسینی موسوی یاد گردیده، که اینها خود وجوهی از اسم واقف (- امیر سلطانعلی حسینی موسوی) مذکور در وقفنامه (مورخ ۹۸۳ هـ) است. ولی باغعلی نمی‌تواند باغستانی مضاف به اسم واقف (- علی) باشد، زیرا به عنوان «مزرعه» ای معروف و به مثابه نامجایی مشهور (- لغایه شهرتها) قبل از تاریخ مذکور در وقفنامه به همین نام (-باغعلی) اشتها داشته است. با این حال، آیا می‌توان به نحوی هویت «علی» صاحب باغستان مزبور را احتمالاً معلوم کرد؟ پیشتر طی بهر (الف) علوی کیست، فرضیات راجع به این مسأله را مطرح کرده‌ایم؛ ولی در اینجا هم نقل و شرح عبارتی از سند (ش ۴) تقسیم ارث مرحوم میرزا جواد علوی (به تاریخ شوال ۱۲۳۷ هـ) لازم است: «در باب اراضی مزروعی خرابه و باغعلی که در جنب باغات واقع است، و در قطعه زمین بیشه زار متصله به باغات

خرابه، و اراضی مزرعه «بوالوفا» که رعایای قریه سید سید علی [کذا] زراعت می نمایند...» (الخ).

درباره اراضی «خرابه» قبلاً اشارتی رفت، هر چند دانسته نیست که مکان امروزی آن کجاست، قطعاً جنب «باغعلی» بوده است. بیشه زار متصل به آنجا خدا می داند که کجا می تواند باشد، ولی در تردیف با اراضی مزرعه «بوالوفا» چنین می نماید که اینها همه با هم پیوستگی داشته، و کشتکاران مزرعه «بوالوفا» از قریه «سید علی» بوده اند. در باب مزرعه «بوالوفا» / «بوالوفا» هم چیزی دانسته نیست، الا این که طی تاریخ هزار و دویست ساله اخیر همدان، چند تن از مشاهیر اعلام شهر نامشان «ابوالوفا» بوده، اینک محال است که نام یکی از ایشان را با متعلق مزرعه مزبور اینهمانی کرد. اما قریه «سید علی» که در اسناد موقوف علیهم (ش ۴ و ۷...) به صورت «سید سیدعلی» یاد گردیده، بایستی همان دهکده «علی آباد» پشت شهر (متصل به حصار «دزه») و همپیوسته با قریه «سیجabad» آتی الذکر (۵) باشد، نزدیک به «تپه پیسای» باستانی که لابد با متعلق «باغعلی» وسیعاً مربوط است. شاید که این «سید علی» متعلق قریه مزبور (- علی آباد) خود واقف (- میرسلطانعلی حسینی موسوی) بوده باشد؛ آن چه مسلم است تسمیه موقوفه علوی همدان که در اسناد رسمی به عنوان «میر سید علی» ذکر شده، بدون ارتباط با اسم «قریه سید علی» (علی آباد) نبوده، ای بسا که هم بدان مسمی باشد. در هر صورت، اتحاد مسمی (- علی) در مورد اراضی «باغعلی» و قریه «سید علی» مزبور هم استبعادی ندارد؛ و بعید هم نیست که مزرعه «سیدها» (سند شماره ۱۲) همین بوده باشد.

۳. باغ دولتشاه، که گوید واقع است در درب «مختاران» همدان، اینک ما آنجا را با حوالی قلعه «حاج عباس» سابق، و محل کنونی ایستگاه «هواشناسی» همدان (بر خیابان کرمانشاه / پاسداران) جنب «حسینی» تازه ساز محل نماز جمعه منطبق می دانیم. اما نخست باید دید که می توان «دولت شاه» را شناسایی کرد؟ تا آنجا که راقم این سطور آگاهی یافته است، یکی از علاء الدوله های علوی حسنی همدان در نیمه یکم سده ششم (هق) «دولت شاه» نام داشته است: علاء الدوله تاج الدین دولت شاه بن علاء الدوله ابوشهاب زریر علوی حسنی رئیس همدان (۵۱۵ - ۵۲۵ هق) که شرح احوال او را در رساله «علویان همدان» خود نوشته ایم.<sup>۱</sup> عارف کبیر و شهید عین القضات همدانی (م

۱. رش: فرمانروایان گمنام، ص ۱۹۶-۱۹۹.

۵۲۵ق) رساله «علائی» خود را به نام او نوشته است، و باید گفت که هر دو طی یکسال به دست قوام الدین در گزینی وزیر سلاجقه به شهادت رسیدند. شاید که «باغ» مزبور بدو موسوم بوده باشد، همان طور که به نظر مرحوم حجة الاسلام عندلیب زاده: شاید که باغهای «فخرآباد» و «مجدآباد» همدان به نامهای علاء الدوله‌های بعد از وی - فخرالدین و مجدالدین - نامیده شده باشد.

«مختاران» یک محله قدیمی است که یاقوت حموی (۵۳۹-۶۲۶ ه‍.ق) از آن یاد کرده،<sup>۱</sup> و «آن» در این اسم پساوند نسبت کهن است، بعدها کوی «ورمزیار» جای آن و پیوسته بدان مشهور شد. «پیر مختار» مزاری ساده بوده است در ابتدای «درب مختاران» (- از خیابان کرمانشاه / پاسداران کنونی) که هویت آن «پیر» هنوز بر ما معلوم نشده است. مختاران یکی از چهار محله بزرگ همدان و کدخدانشین با «کلانتر» بوده، اینک بیان حدود آن با مواضع و اسامی جدید موجب سردرگمی است. یکی از اسناد موقوفه علوی (مورخ ۱۲۳۵ ه‍.ق) راجع است به فروش یک تخته باغ معروف به «کاسه کن» واقع در مختاران، و در سند (ش ۴) تقسیم ارث مرحوم میرزا جواد علوی (یکم) از اراضی مشاع درب مختاران یاد گردیده (مورخ ۱۲۳۷ ه‍.ق) که لابد بین اعضای خاندان علوی مشاع بوده است. در یک عقد نامه هم (مورخ ۱۵ شوال ۱۲۵۶ ه‍.ق) یک دانگ از دو سهم از پنج سهم محوطه محله مختاران جزو کابین یاد شده، که البته نسبتی با خاندان علوی اصحاب موقوفه ندارد.

به طور کلی، بخشی از اراضی و باغهای درب مختاران خصوصاً قلعه معروف «حاج عباس» حتی تا زمان ما متعلق به خاندان علوی شهرت داشت. اشاراتی نسبت به تملک قلعه و باغ در اسناد ایشان رفته که از این قرار است: قلعه حاج عباس که یاد کردیم امروز اداره و ایستگاه هواشناسی همدان (از بر خیابان کرمانشاه / پاسداران) بر اطلال آن مستقر شده، با محوطه اطراف و زمین جنبی آن که سابقاً باغ بود (گویا متعلق به یهودان و حدود نیم قرن پیش «باغ نجات دادا» می‌گفتند) بر روی هم محلی است که حدس می‌زنیم «باغ دولت‌شاه» مذکور در وقفنامه علوی (مورخ ۹۳۸) همانجا بوده است. حاج عباس صاحب قلعه مزبور متأخر است، و گویا در نیمه دوم قرن ۱۳ می زیسته، ولی قلعه منسوب به وی شاید که بنیادی قدیم داشته، اینک سالهاست که فکر ما بدین

۱. معجم البلدان ج ۴، ص ۴۴۰.

مشغول است که قلعه معروف «علاءالدوله» (سده ۶ ق) که علویان حسنی رئیس همدان بنا کرده بودند، کجا و کدام می تواند باشد؟

در هر حال، یکی از متولیان موقوفه - یعنی - آقا جواد (دوم) ابن حاج سید رضا علوی که خانه و باغش در همان محوطه بوده، اهتمام داشته است تا هر چه بیشتر از اراضی و اطراف قلعه و قطعات و باغهای پیرامون تملک نماید، گویا آگاهانه در صدد احیای تمام رقبه «باغ دولتشاه» قدیم بوده است. طبق دو مصالحه نامه (سند شماره ۱۱) آقا میرزا فتح الله و کربلایی اسدالله تمام حقوق و دعاوی خودشان را از بابت قلعه حاج عباس به آقا جواد علوی وا می گذارند (۴ شعبان ۱۳۲۹ ق). از متصرفان در آنجا یکی هم آقا میرزا بابا علوی معروف به آقا میرزا جعفر «قلعه» (- یعنی صاحب قلعه) بوده، که سندی از این بابت (مورخ شعبان ۱۳۳۰) در دست است. ولی آقا جواد علوی مذکور سعی می کرده مضافات آن را از هر که باشد بخرد، چنان که سند شماره ۱۳ مصالحه شرعی (مورخ ۱۴ شوال ۱۳۳۸) تمامی سه دانگ مشاع از کل شش دانگ یک باب حصار (با حق آبه از قنات) محوطه واقع در قلعه حاج عباس در محله مختاران همدان است، که حصار مزبور محدود به خانه خود آقا سید جواد می شده است. هم چنین، در مصالحه نامه دیگر (سند ۱۴) تمامی حقوق و مالکیت شش دانگ خانه واقع در قلعه حاج عباس که حدی به خانه خود آقا جواد علوی داشته از وراثت مرحوم آقا بزرگ علوی بدو انتقال می یابد (۱۷ شوال ۱۳۳۸). آقا جواد علوی که اینک صاحب تمام قلعه حاج عباس و بعضی مضافات آن شده بود، طی یک وصیتنامه (سند ۱۵) سهمی از منافع آنجا را به دخترش اختصاص می دهد (۱۵ ربیع ۱۳۴۰ ق). خود وی تا پایان عمر در همانجا زیست، تا آن که طی دهه های اخیر قلعه و محوطه آن دستخوش انتقال و تحوّل گردید.

(۴). درب اسد، همان «باب الاسد» (= دروازه شیر) قدیم است، که دروازه شرقی شهر همدان و مراد محله «شیرسنگی» معروف که امروزه میدان سنگ شیر و پیرامون آن باشد.

(۵). سیجباد، دهکده ای بسیار کهن، که ابن شادی همدانی (ح ۵۲۰ ق) به نقل از «همدان نامه» ابوعلی کاتب (ح ۳۲۰ ق) آورده است: «همدان قدیم بزرگ بوده است، چنان که سه فرسنگ درازنایی آن بوده است؛ و بازار زرگران آنجا بوده است که اکنون

سیج‌آباد است»<sup>۱</sup>. یاقوت حموی (م ۶۲۶ ق) هم به نقل از تاریخ همدان شیرویه شهردار (م ۵۰۹ ق) گوید که برخی از دانشمندان ایران گفته‌اند همدان بزرگترین شهر جبال بوده، چهار فرسنگ... طول داشته، از کوهستان (الوند) تا دهی که به آن «زینوآباد» گویند [یحتمل «شورین» کنونی] و رسته‌بازرگانان در آنجا بوده است. اما رسته‌زرگران در «سیج‌آباد» بوده، و قصر خرابی که در سیج‌آباد است، خزائن و اموال در آنجا باشد. پس سیج‌آباد / سنج‌آباد که رسته‌زرگران در آنجا بوده، قدیم‌اً داخل شهر همدان قرار داشته، امروزه (سده ۷/۶) بر دو فرسنگی شهر است؛ برخی به آنجا منسوبند، از جمله: محمد بن ابوالقاسم بن محمد سیج‌آبادی خطیب آنجا... و عمر بن حمرس سیج‌آبادی که از راویان حدیث بوده‌اند»<sup>۲</sup>. حمدالله مستوفی (- ح ۷۵۰ ق) هم بدون ذکر اسم «سیج‌آباد» از آنجا یاد کرده است: «همدان در اول شهری سخت بزرگ بوده است، چنان که در کتاب طبقات گوید: دو فرسنگ طول داشته است و بازار زرگران در زمین دیه بوده، چون خرابی به حال آن یافت ... الخ»<sup>۳</sup>. پس از آن، در همین وقفنامه (مورخ ۹۸۳ هـ) است که از «سیج‌آباد» یاد کرده، و آن را با دهکده «سیستانه» از اعمال فراوا / فریوار همدان دانسته است. درباره «فراوار» پس از این در ذیل «سیستانه» اشاره خواهد رفت، ولی امروزه این نام متروک است؛ آخرین ذکری که از «سیج‌آباد» به میان آمده، در سفرنامه عتبات ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۸۷ هـ) هم به صورت معمول «سنگی آباد» (سنج‌آباد) نگار خانم (همجوار با) «دزه» مال میرزا محمد علی یاد شده است.<sup>۴</sup>

باری، این همان «سیج‌آباد» (به تصحیف «سنج‌آباد») است که در بهر ۵ (- پارسی شهر) از گفتار «همدان باستان» یاد کردیم، در اصل کلمه مادی - پارسی «پیشی یاواد» (Pašiyavādā) بوده (به معنای «مرکز اسناد» یا هم «گنج خانه» دولتی) که بر طبق قواعد تطوّر لغوی به صورت «بسیجی آواد» (besiji-ávád) و «سیج آباد» (SijAbád) تداول یافته؛ مورّخان قدیم همدان - چنان که گذشت - رسته‌زرگران شهر را در آنجا دانسته بالاخصّ افزوده‌اند که «کوشک» ویرانه آنجا همانا «گنج خانه» بوده

۱. مجمل التواریخ و القصص، ص ۵۲۲. ۲. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۵۸؛ ج ۴، ص ۹۸۱.

۳. نزهة القلوب، ص ۷۱.

۴. شهریار جاده‌ها، تهران، سازمان اسناد ملی، ۱۳۷۲، ص ۳۱.

است. اکنون «سیج‌آباد» را هم برکنار «دِزه» (قلعه) یا حصار امام خمینی (کنونی) جزو همان «تپه پیسا» باستانی منطبق می‌دانیم، حتی اخیراً بدین فرضیه تمایل یافته‌ایم که تپه «پیسا» نه به معنای تپه «جُدامی»‌ها، بل شاید که واژه «پیسا» خود وجهی از همان «پیشی یا» (پیشگفته) فارسی باستان بوده باشد.

۶. سیستانه، دهی که به همین نام اکنون در دامنه جنوبی الوند کوه (آن سوی «شهرستانه» و «رودراور/وردآورد») جزو دهستان خرّم رود از حومه شهر تویسرکان وجود دارد.<sup>۱</sup> اما «فراوار» که ابن فقیه همدانی یاد کرده است، آنجا در سال ۲۸۴ ه‍.ق یکی از دوازده رُستاق (=روستا، بخش، دهستان) همدان بوده است.<sup>۲</sup> راوندی نیز در حوادث سال ۵۹۲ ه‍.ق از «فراور» همدان یاد کرده،<sup>۳</sup> حمدالله مستوفی (در سده هشتم) یکی از پنج ناحیه همدان، و اول آنها را «فریوار» گفته (که) در حوالی شهر است با دو فرسنگی (در سمت اسدآباد) هفتاد و پنج پاره دیه است؛ و شهرستانه و لالجین و فخر آباد و قاسم‌آباد و کوشک باغ، معظم قُرای آن؛ و ولایت «ماوشان» رود که نسخه خُلد برین و رشک نگارخانه چین است از حساب «فریوار» است؛ و نه پاره دیه همچون یک باغ، زیرا که قطعاً معلوم نتوان کرد که زمین هر دیه کدام است از پیوستگی باغات با همدیگر؛ و در آن از کثرت درختان آفتاب نمی‌تابد. طول ماوشانرود دو فرسنگ است و عرضش از نیم فرسنگ، و شهر در نظر باشد؛ و در دیه ماوشان مزار ابود جانّه انصاری صاحب رسول - صلعم - است...»<sup>۴</sup>.

اما «سیستانه» که جزو روستاق یا ناحیت «فراوار / فریور» حومه همدان (یعنی دهستان «سیمینه رود» یا چهار بلوک و «بهار» پسین) یاد شده، همان است که در گفتار پنجم (بهار و بوزنجر) یاد کردیم امروزه به اسم قلعه «سیستانه» پیوسته با قریه «گراچقا» از بخش بهار معروف است؛ و نیز گفتیم که صورت قدیم تلفّظ آن در اصل «سگستانه» بوده - یعنی - جایگاه و دژ «سکایان»، ظاهراً منسوب به همان سکایان کوچانده توسط بهرام گور ساسانی به دشت «بهار» همدان که شرح این وقایع گذشت.

□

۱. فرهنگ دههای ایران، استان همدان، ص ۱۲۵. ۲. مختصر البلدان، ص ۲۳۹.

۳. راحة الصدور، ص ۳۸۱. ۴. نزهة القلوب، ص ۷۱-۷۲ و ۲۲۱.

(I). در خصوص مزار شازده حسین (ش ۱) گذشت که بقعه مزبور نخست بار در سال ۴۲۳ (هق) بنا شده، ظاهراً گورگاه رؤسای علوی همدان از جمله: الشریف النقی ابو عبدالله حسین (ثانی) بن ابوالحسن علی علوی همدانی (م - ح ۳۸۰ هق) و فرزندان اوست، که هم گویند احتمالاً حدود سال ۶۵۵ (هق) به دستور خواجه نصیر الدین طوسی تجدید بنا شد، نیز گویند که یکی از احفاد خود خواجه در آنجا مدفون است. اما این که حسب روایت دیگر قبر اباقاخان ایلخانی در یکی از حجرات آنجاست، استبعادی ندارد؛ چه این که مورخان آن عصر گویند که اباقاخان بن هولاکوخان چون از بغداد به همدان بازگشت (۶ ذیحجه ۶۸۰ ق) در سرای ملک فخر الدین منوچهر همدانی فرود آمد، پس در ضیافتی که وزیرش خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان (کشته ۶۸۳ ق) در همدان ترتیب داده بود، اباقاخان بر اثر افراط در شرب مدام دچار وهم و غش گردید، ناگهان شب چهارشنبه ۲۰ ذیحجه ۶۸۰ در همان سرای فخر الدین منوچهر همدانی درگذشت (روایت دیگری هم در این خصوص نقل کرده‌اند) و آنگاه این دو بیت را در ماده تاریخ وفات او گفته‌اند:

«چو بیست روز بر آمد زما ذیحجه ز دور چرخ که برکس نمی‌کند ایبقا  
چهارشنبه به هنگام صبح در همدان به سال ششصد و هشتاد درگذشت «ایبقا».<sup>۱</sup>

(II). در خصوص گنبد علویان (ش ۲) که گذشت احتمالاً یکی از گورهای سرداب آنجا بایستی از آن علاءالدوله ابوهاشم زید بن امیر ابوالفضل حسین حسنی علوی همدانی (م ۵۰۲ ق) باشد، با روایتی از مردم همدان (کسی از علویها) که علی اصغر حکمت نقل کرده: شخص مدفون در آنجا موسوم به «زید ابوالحسن» است<sup>۲</sup>، کاملاً تأیید می‌شود (منتها «ابوالحسن» از کُتبه‌های متعارف بین علویان حسنی همدان بوده است).

(III). چنان که از جمله در شرح علویان «حسنی» همدان گذشت، که هم از آوان دوره صفویه (سده دهم) ببعد، حلقات سلاسل آنساب «حسنی» مزارت ایران تا جدّ اعلای آنها، یکباره یا بالمره به «حسینی» تبدیل یافته است (فاعتبروا!) همانا یک چنین

۱. گفتار (پ. اذکائی) به عنوان «عراق عجم در عهد ایلخانان» (در) *نامواره دکتر محمود افشار یزدی*، ج ۸، تهران، ۱۳۷۳، ص ۴۶۱۵-۴۶۱۶. ۲. *مجله یغما*، سال ۴، ش ۸/آبانماه ۱۳۳۰، ص ۳۴۳.

تغییر در مواضع «سیادتی» (!) که قطعاً بر اثر مواضع «سیاستی» دولت وقت صفوی بوده، طبعاً در کتیبه‌ها و شجرات و زیارتنامه‌ها و حتی بر دانسته‌ها و انگاشته‌های مردمان نیز تأثیر گذاشته است.

(IV). در خصوص مزار موسوم به «اهل علی» (ش ۴) گذشت که آنجاگورگاه امیر سید سلطانعلی حسینی موسوی واقف موقوفه «علوی» همدان و اولاد اوست؛ و اگر این فرض محتمل قریب به صدق و یقین باشد، این سؤال مطرح است که: چرا نسبت سیادت ایشان در سنگ نبشته‌های آنها ذکر نشده است؟ پاسخ این که، ای بسا در سنگ نبشته قبر اصلی حرم فرضاً متعلق به امیر سلطانعلی مذکور چنین نسبتی وجود داشته که البته اینک مفقود است. دیگر آن که، اضافه لقب «شاه» در اسم «حاجی شاه ملابن سلطانعلی» حسب معمول تا حدی افاده چنین نسبتی می‌کند (- شاه = سید). ولی اساساً آن عده از اعضای خاندان «صفوی» که بر موهوم بودن نسبت سیادت اجداد خویش وقوفی داشته‌اند، یا تردیدی می‌کرده‌اند، چندان ابرام و اصراری در اضافه و اقحام انساب و القاب سیادت نمی‌ورزیده‌اند.

(V). هم چنین، از اوصاف «حاجی شاه ملای» مرحوم یکی هم «مفخر التُّجار» است - یعنی - افتخار تیره و تبار و طایفه خود؛ و باید دانست «تُّجار» - به ضمّ نون و سکون جیم (که مرحوم مصطفوی سهواً «تُّجَّار» خوانده - یعنی: تاجران) در عربی به معنای «تیره و تبار»، و همین خود می‌رساند که شخص مذکور از خاندانی نژاده و بزرگزاده بوده است. اما صفت «خادم الحرمین الشریفین» که الحرمین معمولاً بر مکه و مدینه اطلاق می‌شود، با توجه به لقب «حاجی» وی، چنین می‌نماید که گویا از طرف دولت صفوی در آن دو شهر اسلامی اشتغال به خدمتی داشته است. در هر حال، گمان می‌رود که وی از همان امرایی بوده که جزو طلایع سپاه قزلباش به فرماندهی حکمران همدان (- صفی قلیخان) در لشکر کشی سال ۱۰۳۲ ه‍.ق به عراق - چنان که گذشت - حضور داشته؛ و شاید حین محاصره بغداد یا موصل و کرکوک به شهادت رسیده باشد، که لابد پیکرش را به همدان آورده و در جوار قبر پدرش (- سلطانعلی) یا مقبره خانوادگی شان - که معروف به «اهل علی» گردیده - خاکسپارده‌اند.



## پیشینه فرهنگی\*

به یاد پدرم:

شادروان محمدکاظم اذکائی (مدیر)

جایگاه کنونی شهر همدان به موجب آثار باقی از تمدن‌های باستانی، حدود ۵۰۰۰ سال سابقه قدمت دارد، که نخست توسط اقوام نیمه کوچنده آریانی «کوتی» و «کاسی» صورت مسکون یافته؛ از «دهدژ» آنها با نام «کارکاشی» - یعنی «قرارگاه کاسیان» یا «کاسی شهر» در کتیبه‌های آشوری طی سده‌های هشتم و هفتم (ق.م) - یعنی - از حدود ۲۷۵۰ سال پیش یاد گردیده، که قطعاً به تحقیق قدمت «دهدژ»های کاسیایی بسی بیش از تاریخ مزبور است؛ چنان که می‌توان از جمله اطلال قدیمی «تپه پیسای» کنونی یا «حصار دزه» (دیزج) و دههای «همه کسی» و جز اینها را در منطقه منسوب بدان قوم دانست. لیکن در باب نهادهای فرهنگی و یا به اصطلاح علمی در همدان باستان، حسب قرائن ظاهراً مربوط به زمانی می‌شود که آن شهر به عنوان تختگاه پادشاهی اقوام مشهور «ماد» گزیده شد (حدود سال ۶۷۵ ق.م) و نام «هنگه مَـتانه» - یعنی - «مجمع و میقات مادان» پیدا کرد. آنگاه در زمان پادشاهی کیاکسار / هوخشتره مادی (۶۲۴-۵۸۵ ق م) که دولت تجاوز پیشه آشور را سرنگون کرد (۶۱۲ ق.م) و سلطنت مادان را بر آسیای متمدن آن روزگار بگسترده، تمام ذخائر مادی «نینوا»

---

\*. این گفتار به صورت خطابه در همایش بزرگداشت حضرت آیه‌الله آخوند ملاعلی معصومی همدانی (رح) در ۴ مردادماه ۱۳۷۷ (در دانشگاه بوعلی) ایراد شده؛ و در مجموعه مقالات همایش (تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰، ص ۷-۲۰) چاپ شده است.

و میراث معنوی بابل و آشور را به «هگمتانه» منتقل نمود.

یکی از نهادهای فرهنگی آن دوره همانا بنای مشهور «مرکز اسناد» هگمتانه بوده، که حسب اشارت *تورات* یهودان در خصوص «بیت گنزایه» (= بیت الاسفار) های بابل و شوش راجع به ثبت وقایع و ضبط اسناد در «گنج خانه» های شاهی یا «خانه کتاب» دینی و «بایگانی» های دولتی، هم از مرکز «اسناد» (= سیفردوکرتیا) در «بیرتا» (= قصر) آحمتا (= هگمتانه) مادستان یاد شده است. باید گفت که «بیرتا» هگمتانه بمانند «عقرا» بابلی (= قصر / قلعه) اولاً به مفهوم «دژ نبشت» در فارسی میانه - یعنی - «قلعه کتابات» بوده، ثانیاً آن «کتابات» (= نبشته ها / اسناد) بر طومارهای پوستی جملگی به زبان و خط آرامی نوشته بودند؛ ثالثاً بنای «دژ نبشت» هگمتانه هخامنشی به طور قطع و یقین مربوط به عهد مادی است. اما هم در زبان مادی و هم در پارسی باستان، قلعه کتابات را «پیشی یاوادا» می گفتند، که به نظر ما این کلمه در تداول قرون و اعصار به صورت «سیجباد» درآمد، که اینک نام دیگر همان «حصار دزه» (دیزج) چسبیده به «تپه پیسای» باستانی نزدیک شهر می باشد؛ فلذا ظنّ قوی بر آن است که کتابخانه و گنجخانه دینی - دولتی یا «دژ نبشت» هگمتانه همان «دزه» کنونی بوده است. این نظریه اخیراً با پیدا شدن پوست نبشته های آرامی از همانجا، بیش از پیش قوّت گرفته و فعلاً مطرح است.

یک نهاد فرهنگی هم که از دوره مادی در تختگاه هگمتانه دایر شد، همانا حوزه علمیّه «مغان» ماد یا به اصطلاح فرهنگستان علوم ایران در عهد باستان بود. باید گفت که «مغان» خود یکی از شش قبیله قوم ماد بودند، که مانند قبیله «لاویان» یهود و طایفه «بنی هاشم» عرب، وظیفه کهنانت و روحانیت قوم را بر عهده داشتند. سازمان «مغان» قدیم ایران اساساً هیچ تفاوتی با سازمان «علماء» یا «فقهاء» دوران اسلامی و شکل جامعه «روحانیت» جدید ندارد؛ تفاوت اساسی تنها در محتوای مذهبی آنهاست، این که با ظهور اسلام «مغان» ایران از کیش «زردشتی» و مذهب «زروانی» به دین مبین «اسلام» محمدی (ص) و مذهب «شیعی» آل البیت (ع) مشرف شدند؛ وگرنه تشکیلات علمائی و حوزوی همان است که بود، منزلت اجتماعی و وظیفه روحانی آنها نیز همچنان یکی است. باری، یکی از مغان بزرگ ایران باستان در دوره ماد، روحانی عالی مقام و از برجسته ترین تابعان «زردشت» سپیتمان که گفته اند صدسال پس از او برآمده، نخستین بهدینی که صدتن طلاب علوم را آموزش داد، با نام «سینا» (= سیمرغ / شاهین) پسر «اهوم ستوت» ظاهراً در اوایل سده ششم قبل از میلاد مسیح و

گویا هم در زمان «هوخشتره» مذکور پادشاه فرهمند مادان، از بومگاه خود حدود خوارزم یا سغد و سمرقند قدیم، همراه با شماری از نوکیشان جهت ترویج دین به مرکز کشور ماد «هگمتانه» آمد یا فراخوانده شد. چنین نماید که «سینا» در آنجا حوزه علمی دینی - یا آکادمی و دانشگاه - مادستان را با همیاری مغان فرزانه ماد بنیان گذاشته، بسا که خود سمت ریاست آن را یافته است.

فرهنگستان «سینای» همدان که اعضای آن صدتن از دانش‌آموختگان پیرو دین او بوده، ظاهراً چون همواره صدتن دانشور به طور ثابت در آنجا به مطالعه و تحقیق اشتغال داشته‌اند، هم از دیرباز اشتهار پیدا کرده و یونانیان آن را «مکتب سده» اکباتان نامیده‌اند. پلوتارک که اکباتان را مرکز روحانیت ایران باستان و اقامتگاه مغان یاد کرده، از جمله گفته است که خود به حوزه علمیه ایشان یا همان مکتب «سده» سینایی راه یافته، شخصاً دیده است که رشته‌های حکمت، نجوم، طب و جغرافیا در آنجا تعلیم و تعلم می‌شده است. مدرسه «طب» سینائی همدان هم به تعبیر یونانیان معبد «اسکلیپوس» (اسکلیپوس) بوده، یعنی ایزد پزشکی ایشان که هم در تازش اسکندر مقدونی (به سال ۳۲۴ ق.م) آسیب جدی دید؛ و هم پزشکان آنجا را - به دلایلی که جای ذکر آن نیست - بعضاً یا کلاً به دارآویخت. اما نکته این که مفاهیم درمانگری و پزشکی و بهبودبخشی از دیرباز به لفظ «سینا» (یعنی «سیمرخ» و شاهین) وابسته بوده؛ و این که حکیم «سینا» پسر اهوم ستوت از زمره مغان روحانی ایران باستان سردودمان پزشکی ایرانزمین بشمار تواند رفت، همانا به تعبیر یونانی‌اش «اسکلیپوس» ایرانی یا همچون حکیم «بقراط» پدر پزشکی ملت کهنسال و فرهنگساز و تاریخمند ماست. می‌افزایم که مکتب طبّی بقراطی یونان یکسره متأثر از مکتب پزشکی سینائی ایران، حتی به جرأت توانم گفت که آکادمی مشهور افلاطون خود تقلیدی از آکادمی مغانی همدان بوده است.

اینک بیش از این به نقل اخبار علمی و ذکر علمای ماقبل اسلامی همدان نمی‌پردازیم، فقط یادآور می‌شویم که مدرسه «طب» آهمدان تا صدر اسلام همچنان دایر و فعال بوده است؛ چه آن که از جمله حارث کَلَدَه (ح ۵۸۰ - ح ۶۷۰ م / ۵۰ ق) مشهور به «طیب العرب» که دانش‌آموخته دانشگاه جندی‌شاپور خوزستان بود، هفت سال دیگر در شوشتر و مداین و همدان به کارورزی پرداخت. گویند هنگامی که خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م) بنا به رسم و آیین در تابستان به همدان آمده بود، بیماری سختی یافت؛ پزشکان حاضر به خدمت درمانده شدند، ناچار حارث کَلَدَه را - که در آن زمان

در همدان می‌زیست و از پزشکان این شهر بود - فراخواندند و او بیماری شاه را درمان کرد (حدود سال ۶۱۵ م). گفتگوی میان خسرو و حارث در باب اصول و طب و قواعد حفظ صحت، به صورت رساله‌ای از تألیفات وی یاد و نقل شده است. احتمال وجود دو مدرسه دیگر در دوران ساسانی را نیز نباید نادیده گرفت، یکی مدرسه مسیحیان «نسطوری» از آنرو که شهر همدان اُسقف نشین «بیت مادایه» ایشان بوده، یعنی کلیسای مرکزی مادستان در آنجا قرار داشته است. دیگر مدرسه «ربّانی» یهودان همدان، چنان که هم از دیرباز - یعنی - از قرن هشتم قبل از میلاد (حدود ۲۷۵۰ سال پیش) این شهر یکی از ماندگاه‌های بسیار مهم و مشهور آن جماعت بوده، مزار «استرومردخای» منسوب به ایشان خود گواه بر خبر و نظر است. اما این که سطح علمی آن مدارس تا چه پایه‌ای بوده، در خصوص کیش‌های زردشتی و مانوی و مسیحی و یهودی علی‌السواء بدین نکته باید توجه داشت، که «علم» دنیا و دین اصولاً در جهان باستان جدا از هم و سوا نبوده، علمای دینی عموم مردم نیز همان اصحاب علوم - به اصطلاح امروز - «غیر دینی» بوده‌اند.

در دوران اسلامی که دو سده نخستین هجری را برخی از مورّخان «دو قرن سکوت» نامیده‌اند، ما با این تعبیر به لحاظ تاریخ سیاسی ایران اسلامی اصلاً موافق نیستیم؛ چه علی‌التحقیق آن دو سده همانا دوره خروش و خیزش و جنبش‌های پُر دامنه عموم خلقی ملت ایران برضد خلافت، بل درست‌تر، سلطنت امویان غاصب و ظالم ایرانی ستیز بوده است، که سرانجام طی انقلاب شکوهمندی به رهبری ابومسلم خراسانی (در اواسط سده دوم) بساط آن سلطنت دنیایی برچیده شد، خلافت عباسیان با شکل و محتوای کاملاً ایرانی و همسان با شاهنشاهی ساسانی بر جهان اسلام فرمانروا گشت. در خبر است که منصور دوانیقی شهر بغداد پایتخت خلافت را به توصیه «نوبخت» دانشمند نامدار ایرانی و شیعی بر طرح شهر باستانی همدان بنیاد کرد. باری، پیداست که در دوره انقلابات سیاسی مجال برای شکوفایی علم و پدید آمدن علما و حوزه‌ها حاصل نمی‌شود، اگر آن «دو قرن سکوت» کذایی را مشروطاً به دلیل سیاسی «سکوت علمی» بدانیم - پُر بیراه نرفته‌ایم. مع هذا حول محور «امامت» شیعی و در قلمرو نفوذ «ائمّه» (علیهم‌السلام) برخی محافل علمی ایران مأوا و مأمنی پیدا کردند، که از جمله آنچه مربوط به همدان می‌شود، شاید بتوان از خاندان «وکیل» ناحیه یاد کرد، که منظور وکلای امام همام ابو عبدالله جعفر الصادق و امام موسی کاظم

(عليهما الصلاة والسلام) در همدان می‌باشد؛ بسا حدیثی که از امام صادق درباره کوه الوند و «بهشت آب» آن بدین عبارت «إِنَّ بِأَرْوَنْدَ عَيْنًا مِنْ عَيُونِ الْجَنَّةِ وَارَوْنْدُ جَبَلِ هَمْدَانَ... (الخ)» نقل کرده‌اند، هم به روایت اعضای خاندان وکیل ناحیه بوده است. از طرف دیگر، همین روایت در واقع نافی آن نگره بی پایه‌ای است، که گویا «تسنن» در میان مردم همدان مذهب غالب بوده؛ باید همین جا بگوییم که تنها اشراف و اکابر شهر آنهم به مصلحت سیاسی بر مذهب شافعی بوده‌اند؛ ولی عموم خلق شهری و مردم روستاها همواره مذهب شیعی داشته‌اند.

عامل خلفای عباسی در همدان طایفه عرب «بنوسلمه» بوده، که ریاست شهر را هم از بدو مهاجرت به آنجا (نیمگاه سده یکم ه‍.ق) تا اواسط سده سوم به طور موروثی داشتند؛ مشهورترین آنها «ابوالوفاء» محمد بن عبدالعزیز بن سلمه همدانی (ن ۱ س ۳ ق) ادیب فاضل شاعر یاد گردیده است. چنین نماید که نخستین حوزه یا محفل ادبی در همدان دوران اسلامی، با کتابخانه جنبی بسیار معتبر ظاهراً از دو دهه آخر سده دوم و اوایل سده سوم، هم توسط خاندان «بنوسلمه» مذکور بنیاد شده باشد؛ چه آن که در اخبار ابوتمام طائی شاعر نامدار عرب (۱۷۲-۲۲۸ ق) آمده است که وی یک زمستان تمام در سرای ابوالوفاء همدانی میهمان بود، هم از کتابخانه نفیس او توانست شاهکار پرآوازه خویش کتاب *الحماسه* را در همدان تألیف کند. متأسفانه گویا در اواسط سده سوم خاندان «بنوسلمه» را نکبتی رسید، کتابخانه معروف ایشان به تاراج رفت؛ و چنین نماید که اعتبار حوزه ادبی همدان پس از آن به انجمن ادبی اصفهان تحت ریاست خاندان «لکده» انتقال یافته باشد. اما هم از اواسط سده سوم که خاندان علویان همدان - یعنی - شاخه‌ای از سادات «حسنی» کوچیده به آنجا - اعتبار و اقتدار روز افزون یافتند، ریاست شهر که یک منصب افتخاری و در حکم شهردار انتخابی بود، تا اواسط سده هفتم (حدود چهار قرن) در آن خاندان موروث گشت، یک محفل ادبی بسیار برجسته و در جنب آن یک حوزه علمی - فرهنگی نیز تحت اشراف ایشان در همدان پا گرفت؛ کتابخانه معتبری هم در یکی از قلاع و قصور علویان بوجود آمد، که محلّ مراجعه علماء و حکماء و ادباء گردید؛ چنان که بعدها حکیم ابن سینا از کتابهای آنجا در تألیف آثار خود بهره برد، از جمله گفته‌اند وی کتاب «منطق» *شفاء* را در سرای ایشان نوشت. ردّ پای انجمن‌های نهان و آشکار مانوی و مزدکی، اسماعیلی و باطنی و سایر «فرقه»‌های ایرانی شیعی و شعوبی، به اصطلاح امروز «روشنفکری» و «ملی‌گرا»

نیز از آن دوره در همدان - هر چند به گونه مه آلود - پیداست که حسب سنت و اعتقاد خود به مسائل علمی و حکمی عنایت داشتند.

همدان را طئی سده‌های سوم تا ششم «دارالسنة» می‌گفته‌اند، گذشته از شرایط عینی مساعد جغرافیایی این شهر، چهارراهگی و مکان حلّ و ترحال کاروان‌های حجّ و نزدیکی به پایتخت خلافت سُنی، قطعاً استمرار سُنن یهودی و ادامه شیوه‌های تلمودی روایت در این شهر، نیز شرایط ذهنی مساعدی از برای سُنی‌گری، خبرآینی و حدیث پراکنی فراهم داشته است. در خصوص کوچگری از برای حدیث یابی و حدیث‌گری (که خود «حدیث مفصل» دارد) همدان و محدثان آن سامان را بایستی دید. چندان از ارکان حدیث یا در همدان زاده شدند، یا بدانجا کوچیدند و «سُنن» خود در آن شهر به ودیعت سپردند، ابن دیزیل همدانی، ابن فقیه همدانی، ابن لال همدانی، به ویژه امام عبدالرحمان بن حمدان جلاب همدانی، ابوالفضل صالح همدانی (مؤلف «طبقات الهمدانیین»)، حافظ ابوالعلاء عطار همدانی، شیرویه شهردار، حافظ جورقانی، و ده‌ها تن دیگر؛ کافی است اشاره کنیم که ناماورانی چون: قاضی عبدالجبار اسدآبادی معتزلی، حاکم ابو عبدالله نیشابوری (-صاحب «تاریخ نیشابور»)، حافظ ابن عساکر دمشقی (-صاحب «تاریخ دمشق»)، ابو عبدالله خفیف شیرازی صوفی، ابوسعید سمعانی (مؤلف «الانساب»)، خطیب بغدادی (مؤلف «تاریخ بغداد») و ده‌ها تن ناماور جز اینان برای حدیث دانی و حدیث یابی به «دارالسنة» همدان کوچیدند. حوزه‌های علمیه متعدّد (عامّه) و حلقات درس مساجد یا مدارس موسوم و منسوب به ارکان و اکابر علمای حدیث و فقه در همدان پدید آمد، کتابخانه‌های جنبی چندی نیز تأسیس شد که بعضاً داستانی پیدا کرده؛ خلاصه آن که چهار قرن تمام همدان از مراکز بزرگ «حدیث‌گری» در جهان اسلام بود.

از طرف دیگر، دوره فروپاشی خلافت عباسی در ایرانزمین (سده‌های ۳ تا ۵) که مجالی برای رستاخیز عناصر ایرانی پدید آورد، دیلمان و گُردان و گُردان در شمال و غرب ایران استقلال یافتند؛ خاندان بوییان دیلمی با همدستی خرّمیان و دیگر گروه‌های سیاسی شیعی و زردشتی، توانست تمام نواحی مزبور را تحت نفوذ درآورد؛ امیران دیلمی بسی مدبّرانه عوض تعرّض به اراضی دارالخلافة در صدد احیای شاهنشاهی ایران برآمدند. عصر طلایی تمدن اسلامی - که مطلقاً متّسم به فرهنگ کهن مایه و دانش‌های ایرانیان است - هم با ظهور دولت بوییان در غرب و پادشاهی سامانیان در

شرق؛ و در پی امارت‌های استیلای مستقل سلاله‌های ایرانی آغاز شد. دربار هر یک از امیران دیلمی خود فرهنگستان علم و ادب بود، زندگی فرهنگی اسلامی از مراکز قدیمی بغداد و بصره به شهرهای ایران (ری و اصفهان و همدان و شیراز) انتقال یافت. در خصوص همدان گذشته از مقوله «نقلی» حدیث پراکنی که گذشت، هم چنین پایه‌ها و مایه‌ها و سرچشمه‌های «عقلی» و علمی را دارا بود. جالب است که بدانیم دانشمندان بزرگ ایرانزمین ابوریحان بیرونی پس از چهل سال جستجو در سراسر کشورها از برای کتاب «مانی»، تنها آن را در همدان یافت. این فقره چندان اهمیت دارد و تفسیرپذیر است، که بایستی رساله‌ای در باب آن پرداخت. به هر تقدیر، کتابخانه‌های عهد بویه‌ای در همدان، از جمله کتابخانه ابوجعفر مهلبی همدانی که دوازده هزار جلد کتاب در آن نهاده می‌بود، بی‌گمان ابن سینا از کتاب‌های آنجا در تألیفات خود، چنان که از کتابخانه علویان (پیشگفته) هم برای درسگویی بهره برده است.

کتابخانه تحقیقاتی و بسیار معتبری که صدر صائن الدین همدانی (سده ۶) در جامع عتیق همدان بنیاد کرده بود، کتابخانه‌های خاندان‌های برمکی، فلکی، عین‌القضات، اتابکی، شیرویه؛ و جز اینان، کتابخانه‌های جامع «بُن بازار، مختاران، فاخران» و جز اینها - مدارس و حوزه‌های علمی و مانند اینها را نیز بایستی بر آن شمار افزود. در خود شهر همدان که سهل است، چنان که سمعانی یاد کرده، در برخی از ده‌های پیرامون آنجا نیز کتابکده‌های معتبری وجود داشته است. چه می‌دانیم که همدان و پیرامون آن، در عین حال، از مراکز شعوبی‌گری سیاسی و فرهنگی هم می‌بود؛ اگر این مصطلح قدیمی را بد تعبیر نکنیم و (مثل امروزه) از آن بدنفهمیم، مضمون آن صرفاً گرامیداشت مفاخر و موارث نیاکانی و سرزمینی، زیر بار فضل‌العرب یا حکم‌العرب علی‌العجم نرفتن، استقلال ملی و میهنی یافتن و داشتن - خواه در حکومت یا در فرهنگ و زبان و ادب. چه همانطور که گذشت در پی ظهور امارت‌ها و پادشاهی‌های ایرانی از نیمه یکم سده سوم، نوزایی فرهنگی ایرانی در عصر درخشان تمدن اسلامی نیز آغاز شد؛ جریانی که در سده اخیر (۱۳) به عنوان «بازگشت ادبی» یا نوعی بازآفرینی گذشته روی کرد، از نیمگاهان سده سوم به گونه گسترده و نیرومند در ایران رخ نمود. دانست و شناخت، بازیافت و کار بست فرهنگ پیشینیان، بزرگداشت و نگهداشت عناصر گونه‌گون آن در جامعه آن روزگار، به علل معین اجتماعی - سیاسی کار کرد یافت. باری، بر اثر تقسیم متصرفات کشوری بویان و تشکیل امارت دیالمه و

کاکویه «جبال»، شمس الدوله دیلمی (۳۸۷-۴۰۹ ق) بر همدان پادشاهی یافت، که بعد از او پسرش «سماء الدوله» (ح ۴۰۹-۴۱۴ ق) و سپس علاء الدوله کاکویه بر آنجا فرمان راند. مقصود آن که در زمان هم اینان بود که حکیم «ابن سینا» به همدان آمد و وزارت ایشان یافت؛ شواهد دیگر نیز حاکی از رونق و رواج علوم عقلی و حکمت اشراق و عرفان نظری در این شهر است.

در اواسط سده پنجم ترکمانان سلجوقی ولایات غربی ایران و سرزمین جبال یا عراق عجم را کاملاً مستخر کردند، امپراتوری سلاجقه در سرتاسر ایرانزمین از کجا تا به کجا تشکیل شد. همروند با گسترش طوایف ترکمان از بلاد شرقی به ولایات غربی، یک موج مهاجرت «فرهنگی» با کوچ رجال علم و ادب خراسان به سوی جبال و عراق رخ داد، که به لحاظ تأثیرات عمیق و وسیع آن از جمله غلبه زبان «دری» شرقی بر زبان «فهلوی» غربی، فقط به ذکر یک تن برجسته از ایشان بسنده می‌کنیم؛ و آن «اسدی» طوسی خواهرزاده حکیم فردوسی است، که **شاهنامه** را با خود به همدان آورد. به زودی با تجزیه امپراتوری سلجوقی در اوایل سده ششم، همدان پایتخت سلاجقه عراق شد، لقب «دارالملک» یافت و محط رجال دین و دولت و مقصد مردان علم و ادب گردید. دانسته است که از لوازم و ضروریات «پای تختی» در کنار نهادهای سیاسی - دیوانی، همانا پیدایی و پدید بنیاد و بنگاه‌های فرهنگی، مدارس، حوزه‌های علمی، کتابخانه‌ها و مانند اینهاست؛ فلذا طی سده ششم دارالملک همدان از شکوه و رونق خاص مدنی و فرهنگی برخوردار شد، آثار چندی هم از آن دوره مانند «گنبد علویان» هنوز برجاست. اوج اقتدار و اشتها خاندان «علویان» که ریاست موروثی شهر را داشته‌اند، در همین پادشاهی سلاجقه عراق عجم بوده، که به طور کلی دو بخش متمایز تاریخی را نشان می‌دهد: یکم، دوره رئیس‌ان یا شریفان علوی (از حدود ۲۵۰ تا ۴۵۰ ه‍.ق) و دوم، دوره علاءالدوله‌های همدان (تا حدود سال ۶۵۰) که ایشان را به عنوان «شهریاران کوهستان» نیز مدح کرده‌اند. تاریخ فرهنگی همدان در قرن ششم با ذکر مفاخر علم و ادب، بیان آثار و مآثر آن دوره و شرح مدارس و مکاتب آنجا اساساً مجال و مقال علی‌حدّه و رساله مستقلى می‌طلبد؛ تنها از آن میان به ذکر یک تن بسنده می‌کند، که او را حَسْباً لَغیره تبلور و تجسّم فرهنگ اصیل و عریق مردم ایرانزمین دانسته‌اند؛ و به واقع مصداق «لِیسَ عَلَی اللَّهِ بِمُسْتَنْکِرٍ / اَنْ یَجْمَعَ الْعَالَمَ فِی وَاحِدٍ» می‌باشد (=ناشناخته نباشد از خدای هرگز/ که جهانی فراهم آورد در یک تن) - یعنی



عارف کبیر و عالم شهید «عین القضاة» همدانی، که متأسفانه امروزه از نصب یک سنگ مزار ساده برای آن بزرگوار غفلت یا مضایقت می‌کنند.

باری، آن همه فروشکوه فرهنگی به سال ۶۱۸ در تازش مغولان یکباره از میان برفت؛ پس از کشتار مردم و ویرانی شهر، رفته رفته در کنار آنجا شهری دیگر به نام «همدان نو» از زمین برخاست، تا آن که در عهد ایلخانان همدان تا حدی اهمیت سابق را بازیافت، هولاکو خان آنجا را آمادگاه کرد (۶۵۵ ق) و آباقاخان در همانجا مرد (۶۸۰ ق). در عهد «غازان» خان و در زمان وزارت خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی (۶۴۵-۷۱۸ ق) این شهر از توجهات آن وزیر بهسازگر دانشمند و پندوست برخوردار شد. اما در دوره‌های تیموری و ترکمانی باز از تهاجمات اقوام برکنار نماند. با استقرار حکومت صفویان در همدان (۹۰۸ ق) یک چند رونق گذشته به آنجا بازگشت، ولی همواره در معرض تجاوز و تهاجم عساکر عثمانی بود. در عهد صفویه ما از وجود محافل ادبی و حوزه‌های علمیه (روحانی) در همدان اطلاع داریم، می‌توان نامبردگانی را در این رشته‌ها یاد کرد؛ ولی مشهورترین آنان حکیم میرزا ابراهیم همدانی از دوستان و همگنان شیخ بهائی، صاحب آراء و آثار فلسفی بوده، بر انجمن حکمت و عرفان در این شهر اشراف داشته است. طی عصر قاجاریه (سده ۱۳ ق) رونق تجارتي همدان حسب موقعیت آنجا تا حد زیادی بازگشت، اما اهالی همواره مورد ستم و آزار خوانین قراقرلو بودند، چندان که نهضت‌های مردمی در آنجا پدید می‌آمد. جنبش مشروطه خواهی (۱۳۲۴-۱۳۲۹ ق) در همدان خصوصاً پیش از دیگر شهرهای ایران رخ نمود، که از نتایج مطلوب آن تأسیس ادارات دولتی، انجمن شهر، بلدیه، معارف، عدلیه و جز اینهاست. همدان در جنگ جهانی یکم (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م) پیایی به اشغال قوای روس و عثمانی و انگلیس درآمد، و به نوبت ستاد سپاه آنها گردید، قحطی فجیعی هم از سر گذراند؛ پس از جنگ بار دیگر از خاکستر بیرون آمد، و از حیث «معارف» ترقی شایان کرد.

اما تاریخ فرهنگی همدان در عصر جدید و دوران معاصر (یعنی از اواسط سده سیزدهم هجری قمری تا وقوع انقلاب اسلامی) خواه درباره حوزه ادبیه (فرهنگیان) یا حوزه علمیه (روحانیان) محتاج به شرح و بسط لازم و مقتضی است، که خود داستانی مفصل دارد و همچنان رساله مشروح و مستقلى می‌طلبد. اینک به اجمال تمام اشارت می‌رود که در رستاخیز ادبی عصر قاجار، پیشتازان سبک نوین نثر فارسی در ایران

(حدود نیمه سده ۱۳ ق) چهار تن وزیر و دبیر ادیب دانشور برجسته، برخاسته از ناحیت «عراق عجم» قدیم یا ولایت همدان بودند که عبارتند از: میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین همدانی، میرزا محمد فاضلخان گروسی (همدانی) و میرزا جعفر ریاض همدانی مشهور به بدیع الزمان ثانی، دو دهه پس از آن (دهه هفتاد) برآیش امیر ادیب و دانشمند متجدد ناماوری مانند حسنعلی خان گروسی امیرنظام صاحب «منشآت»، شاهزاده ادیب بهمن میرزا قاجار (مقیم همدان) و حتی بر آیش شاهزاده ادیب فرهاد میرزای معتمدالدوله قاجار (حکمران همدان و مغرب ایران) صاحب آثار همانا منسوب به مکتب تجدد گرای «فراهانی - همدانی» باشند.

در خصوص میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی وزیر نامدار محمدشاه قاجار (مقتول صفر ۱۲۵۱ ق) پیشوای ادبی این توضیح را باید افزود که مقام وزارت و محل اقامت وی غالباً غرب ایران و به ویژه شهر همدان بوده، رفیق همکار و همپایه و همنام وی میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین همدانی وزیر (م - ح ۱۲۵۵ ق) اشتهارش نه تنها به سبب «وزارت» های پیاپی بلکه از بابت دبیران و اطرافیان ادب پیشه او نیز بوده است؛ از جمله برادر کهنتر خودش میرزا یوسف شیخ الاسلام متخلص به «طرب» همدانی؛ و میرزا جعفر منشی «ریاض» همدانی (ح ۱۲۳۲ - م ۱۲۶۹ ق) ادیب بارع، عربی دان جامع، شاعر ماهر طراز اول، موسیقی شناس برجسته، ریاضی دان دانشمند، صاحب «منشآت» و «دیوان» و «مقامات» معروف، خصوصاً کتاب «گنج شایگان» که به سبک گلستان سعدی تصنیف کرده است.

می توان گفت که محور «مکتب ادبی» فرگشت گرای همدان یک سر در خانه ذوالریاستین داشته، سر دیگر آن در مدرسه «آلیانس» (=اتحاد) یهودان این شهر بوده است. پیشتر به رونق و رواج تجارت در همدان طی سده گذشته اشاره رفت، اما باید گفت که سر رشته امور بازرگانی غرب ایران، و «بغداد» در همدان همانا به دست یهودان این شهر بوده است. یهودان که ماندگاه مشهور آنان در همدان سابقه دور و درازی دارد، تأسیس مدرسه فرانسوی «آلیانس» لوره خضوری آنها خود بر بنیان ادامه همان مدرسه «ربانی» کلیمی قدیم بوده؛ علاوه بر این حرفه طبابت و پزشکی هم از دیرباز در آن شهر تقریباً به طور در بست به ایشان اختصاص داشت؛ اصولاً ارتباط با فرهنگ اروپایی را آن جماعت و تا حدودی هم ارامنه و مسیحیان شهر ما برقرار کرده اند. به طور کلی، با توجه به آن که به قول ملک الشعراء بهار زُشد «بورژوازی»

سبک غربی در ایران خود از اسباب و عوامل تطوّر ادبی و سبک‌شناسی بوده، به تحقیق توان گفت که تمام شرایط عینی و ذهنی چنان رشد و ترقی و تجدد و تحوّل در همدان - که پیشتازترین شهرهای ایران در جنبش مشروطیت هم بر شمار آمده - فراهم بوده است. باری، فاضلخان گروسی طیّ مدت چند سال وزارت همدان طبعاً با محافل ادبی ایرانی (فراهانی - ذوالریاستین) و یهودی فرانسوی مآب (ربّانی - آلیاس) پیوستگی یافته، بل در مرکز آن کانون تحوّل و تجدد قرار گرفته است. چنین نماید که انجمن یهودی ترجمه تورات در انگلستان - که از دیرباز و به طور سنتی و عضوی با جماعت یهود همدان ارتباط وثیق داشته‌اند - از آن ادیب ارباب گرانمایه ایرانی خواسته است که ترجمه تقریری «عهد عتیق» را به نشر فاخر و فخیم و متین فارسی روزآمد تحریر کند؛ حاصل چنین «استعانت» ادبی (به تعبیر خودشان) سپس که کتاب به حلیه طبع هم آراسته شد، به عنوان ترجمه «فاضلخانی» تورات اشتهار یافت که به حقّ بایستی شاهکار ادبی فاضل گروسی برشمار آید.

یک چنین محفل ادبی (ایرانی - یهودی) حسب قرائن دیگر بسیار فعال و مؤثر بوده، چنان که هم در زمان ناصر الدینشاه قاجار نخستین مترجم گفتار مشهور «روش کاربرد عقل» حکیم دکارت (چاپ سنگی) همانا ملأ لاله‌زار همدانی یهودی بوده، که گویا اسحاق لاله‌زاری (همدانی) مترجم معروف نواده اوست. هم از مشاهیر آن جماعت می‌توان مشفق همدانی و جز اینان را یاد کرد، که سنت ادبی ترجمه و نثرنویسی دوره تجددگرایی را به سهم خویش ادامه دادند. به موازات و همبر با آن قویاً سنت نویسندگی نوگرایانه ایرانی (عراقی) و حتی انجمن ادبی فاضلخانی با طیّ چند دهه استمرار پرثمر، سرانجام به محفل روشنفکری «غمام» همدانی به نام «الفت» یا «اتحاد» در صدر مشروطیت منتهی شد، که مشهورترین ادیب دانشور آن انجمن آقاشیخ موسی «نثری» همدانی است؛ کسی که اولاً نخستین رومان نویس تاریخی در ایران بشمار می‌رود، ثانیاً نخستین شارح مثنوی مولوی است به تقلید از «نثر» فاضلخانی و سبک توراتی که ما طیّ گفتاری بشرح آن پرداخته‌ایم. باید دانست که انجمن ادبی معروف اصفهان - «الفت» - (به ریاست میرزا باقرالفت اصفهانی) در واقع خود یک شعبه از انجمن ادبی «الفت» غمامی همدان و موسوم و منسوب بدان بوده است. قلمرو نفوذ انجمن غمامی و تأثیر ادبی و فرهنگی آن در سرتاسر غرب ایران و چنان که گذشت خصوصاً در اصفهان و کرمانشاه و جز اینها و تا حدود معینی هم در تهران

(محفل وحید دستگردی) گسترش داشته است. اما اثر وجودی و وظیفه و اهمیت اساسی انجمن «اتحاد» غمامی صرفاً محدود به حوزه ادبی به معنای اخص کلمه نبوده، باید گفت که کانون فکری و مجمع روشنفکری مجاهدان مشروطیت در همدان نیز همان بود؛ نخستین روزنامه در این شهر به همت مرحوم یوسف زاده غمام و یاران او به اسم «الفت» منتشر شد، که سپس با اسم «اتحاد» به مدیریت آقا شیخ موسی نثری چند سال انتشار یافت. (بد نیست معترضه‌وار عرض کنم که هم مرحوم غمام و هم مرحوم نثری در ابتدا منسلک به سلک روحانیت و مجتهد بوده‌اند). آنگاه ارکان معارف در همدان و بنیانگذار مدارس سبک جدید چهارتن بودند: غمام، نثری، فریدالدوله گلگون، عطاءالله خان، که می‌توان دو تن مشهور دیگر: میرزا حسین خان مترجم نظام مدنی و شیخ علیمحمد آزاد همدانی را نیز نام برد. چهارتن از اینان منسوب به نهضت اجتماعیون عامیون (=سوسیال دموکراسی) ایران بودند، چندان که این موضوع وسیعاً اشتها داشت که پیشتازان و بنیادگران دانش و فرهنگ نوین در همدان، و لابد در شهرهای مهم دیگر کشور، دموکراتها بوده‌اند. شاگردانی که اینان در همدان تربیت کردند، بعدها اکثر از زمره مفاخر و مبرزان علمی و ادبی و فرهنگی کشور بشمار آمدند. اینک، کلمتی چند نیز درباره ارکان و معاریف حوزه‌های علمیه (روحانی) همدان گفته آید؛ این که طی همان دوران دو حوزه طلاب علوم دینی یکی به اسم «مدرسه بزرگ»، یعنی همین مدرسه «زنگنه» معروف از تأسیسات شیخ علی‌خان زنگنه کرمانشاهی وزیر اواخر عهد صفوی با موقوفات مقرر (که وقفنامه‌اش چاپ شده) و با تولیت رؤسای سادات رضوی درب حکیمخانه هنوز هم ادامه دارد؛ دیگری «مدرسه کوچک» در جنب مسجد شاه همدان، که در جریان احداث میدان کنونی امام به سال ۱۳۰۹ شمسی تخریب شدند، طلاب و مدرسان آنجا اکثر یا اقل به مدرسه نوبنیاد دامغانی منتقل گشتند. و اما مدرسه مشهور «آخوند» کنونی در ابتدای محله حاجی، همانا بانی آن هم در اواسط سده ۱۳ آخوند ملامحمدحسین اردستانی مختارانی همدانی بود، که شرح احوال وی در کتاب *مصائب العلماء* (خطی و اخیراً ملخص چاپی) آمده است. آنگاه چنان که معلوم همگان باشد، توسعه و ترقی آن کمّا و کیفّا به مثابت «حوزه علمیه» غرب ایران با کتابخانه معظّم معتبر، به همت شادروان آیه الله بزرگ آقای آخوند ملاعلی همدانی از اوایل دهه بیست تا دهه پنجاه همین سده صورت انجام و اکمال یافت. در خصوص دانشمندان حوزوی دوران مزبور همانا سلسله علّمای ناماور

همدان تا به امروز هم امتداد یافته، از جمله مشاهیر ایشان می‌توان آخوند ملاعبدالصمد همدانی عارف، آخوند ملاحسینقلی همدانی عارف، آخوند ملامحمد حسن مختارانی (مذکور)، حاج سید عبدالمجید گروسی، حاج آقا رضا فقیه همدانی، حاج شیخ محمد بهاری و حاج شیخ باقر بهاری مجاهد معروف مشروطه را یاد کرد. لیکن همانطور که اینجانب در شرح احوال آقای آخوند نوشته‌ام، از میان دو گروه متمایز مراجع روحانی همدان در دو سده اخیر، آخوند ملاعلی در واقع به آن فریق و طریق غیر قشری می‌پیوندد، که ملاحسینقلی همدانی عارف (م ۱۳۱۱ ق) و حاج سید عبدالمجید گروسی - طاب ثراهما - نمایندگان برجسته آن بودند. این بزرگواران، به طور کلی، مشربی فلسفی و مسلکی عرفانی، همراه با سعه صدری کم نظیر، اندیشه‌های نوگرا و نرمش‌پذیر، موافق با شریعت سهله و سمحه اسلامی داشتند؛ و می‌توان گفت علت و اسباب بزرگی و محبوبیت ایشان در بین کافه خلق همین خصوصیات بوده است.

در خاتمه کلام سزااست که حق عظیم دو نهاد علمی - آموزشی اقلیت‌های مذهبی همدان، در اشاعه و ترقی دانش و فرهنگ معاصرانه اندکی گزارده شود: یکی همان مدرسه «آلیانس» (=اتحاد) یهودان که طی یکصدوپنجاه سال تمام انصافاً نیمی از خدمات برجسته فرهنگی و آشنایی مردم با تمدن غربی و آموزش زبان فرانسه بدان نسبت می‌یابد (و این خود شرح جداگانه لازم دارد) و دوم مدرسه‌های مسیحیان همدان خصوصاً «کالج» طبّی امریکایی مربوط به هیأت‌های پروسبیتی، که بیش از ۷۰ سال مصدر خدمات برجسته پزشکی و آموزشی در این شهر شدند. اکنون اگر بخواهیم سه نمونه‌الا از نهادهای دانشی - آموزشی (خواه دینی یا فرهنگی) دوران معاصر همدان - که وجه امتیاز و مایه سرفرازی شهر ما بوده‌اند - یاد کنیم، آن سه عبارتند از: مدرسه آخوند، مدرسه آلیانس و مدرسه «نصرت» که بعدها به اسم دبیرستان پهلوی و پس از انقلاب به نام دبیرستان امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه) تغییر نام یافت.



### زبان کهن همدانی\*

به یاد:

دکتر احمد تفضلی

مراد از اصطلاح «فهلویات» در اینجا تنها دوبیتی‌ها یا بعض قطعات منظوم نیست، که لابلای برخی از کتابهای فارسی از سده‌های پنجم تا هشتم (هق) دیده شده، بلکه مراد همانا کلمات قصار و مثالهای مأثور، عبارات یا کلمات منشور هم هست که در بعضی از متون قدیمی عربی و فارسی متفرق باشد. دانشمند بزرگ ایرانی حمزه اصفهانی (م-ح ۳۶۰ ق) گفته است که سخن ایرانیان باستان بر پنج زبان روان می‌گردیده، که به ترتیب عبارتند از: پهلوی، دری، پارسی، خوزی و سریانی. اما پهلوی سخن پادشاهان در نشست‌هایشان بدان روان می‌گردیده؛ و آن زبانی است منسوب به «پهله»، و این نامی است که بر پنج شهر گذارده می‌شود: اصفهان، ری، همدان، ماد نهاوند و آذربایجان. لیکن شیرویه بن شهردار همدانی (م ۵۰۹ ق) شهرهای پهلویان را هفت شهر: همدان، ماه سبدان، قم، مادبصره، صیمره، مادکوفه و کرماشان دانسته است.<sup>۱</sup> یکی از قدیم‌ترین مواضع ذکر «فهلوی» به مثابه زبان - آنهم در ردیف اول

---

\*. این گفتار که به همین عنوان در فصلنامه «فرهنگ همدان»، سال یکم، ش ۱/ بهار ۱۳۷۴ (ص ۱۴-۲۲) چاپ شده، بهره‌های پنجم و ششم از رساله مفصل نویسنده به عنوان «تاریخچه فهلوی» است، که در باباطاهرنامه، تهران، توس، ۱۳۷۵ (ص ۱۹۱-۲۰۸) و سخنواره (یادنامه دکتر خانلری)، تهران ۱۳۷۶ (ص ۸۶-۱۰۲) هم چاپ شده است.

۱. رش: مزیة اللسان الفارسی علی سائر الکسنة (لابن کمال پاشا)، تهران، انجمن ایران‌ویج، ۱۳۳۲، ص ۲۷ و ۴۴ // برتری زبان پارسی (ترجمه پرویز اذکائی)، انتشارات وحید، ۱۳۴۸، ص ۱۲ و ۳۷.

زبان‌های ایرانی - همین اشاره حمزه اصفهانی است. اما این توضیح که «فهلوی» زبانی بوده است که در نشستگاهها سخن بدان روان می‌گردیده، موهم به انشاد ملحونات آن زبان هم باشد که ذیلاً اشاره خواهد رفت.

در باب کهن‌ترین نمونه‌های «فهلوی»، چنان که قبلاً هم گذشت به مثابه یک زبان متعارف، موسّع و تاریخمند که آثار ادبی نظم و نثر بر آن مترتب است، همانا متون فهلوی غربی یا هر آنچه منسوب به زبان «مادی میانه» باشد، خواه در ازمینه ماقبل اسلامی (عهد اشکانی و ساسانی) تدوین و تحریر گردیده، یا در سده‌های نخستین اسلامی صورت و انویسی و برونوشت یافته، می‌تواند در این مقوله یادآوری شود؛ محض ذکر نمونه فقط به دو متن «ویس و رامین» و «درخت آسوریک» اشاره می‌رود. در جزو نمونه‌های کهن نظم و نثر پارسی هم (که از جمله ملک الشعراء بهار، «لازار» فرانسوی، دکتر صدیقی و شفیع کدکنی استقصاء کرده‌اند) بعض نمونه‌های نثر و شعر «فهلوی» وجود دارد که اینک جداسازی آنها از سایر نمونه‌ها و نقل مظان در اینجا به تطویل می‌کشد. اما از باب تأکید باید گفت که فهلویات قدیم شهرهای «پهله» را هرگز نباید از مقوله ادب عوام دانست، زیرا در دوران اسلامی (تا سده ۸ ق) که فهلوی همچنان زبان مشترک و متداول بین مردم آن نواحی بوده، گویش خواص نیز کمابیش فهلوی بوده است. فهلوی، چنان که مکرر گذشت اساساً گویش ویژه مردم مغرب و جنوبغربی ایرانزمین، همانا در قبال گویش «دری» است که ویژه مردم مشرق و خراسان می‌باشد.

پس از اسلام، تا پیدایی نخستین آثار منشور و منظوم فارسی دری (سده‌های ۴ و ۵) ادب خواص در قالب زبان عربی، همروند با ادب فهلوی بیان و نمایان می‌گردد. ادیبان آن ناحیت تا پایان سده ششم و درست‌تر تا هجوم مغول بدانجا (۶۱۷-۶۱۸ ق) - و حتی پس از آن هم - کمابیش اشعار و ترانه‌های فهلوی، یعنی به زبان کهن و بومی و نیاکانی خویش سروده‌اند. این که سپس طی شش - هفت قرن اخیر در زبان و فرهنگ مردم آن منطقه تحولات عدیده‌ای رخ نمود، روند «دری شدن» آن سرعت و شدت یافت، و عناصر متعددی (از جمله ترکی) در آن دخیل گردید، همه اینها اینک از بحث ما بیرون است. ما اکنون با تأکید بلیغ بر این که «فهلوی» به مثابه یک زبان (نه اصطلاحاً گویش) بین عوام و خواص اهالی تمام ولایات فهله تداول داشته، درصدد ارائه نمونه‌های بازمانده از آن زبان فرگشته منسوخ هستیم. از آنچه مربوط به همدان می‌شود



که احتمال می‌دهیم از عصر ساسانی بازمانده، یک بیت پهلوی است که ابن شادی اسدآبادی همدانی (ح ۵۲۰ ق) در باب کاخ «سارو» آن شهر (-قلعه داراب / تپه هگمتانه) و تاریخ بنای آن با ذکر بنیان اصلی یاد کرده: «سارو جم کرد، بهمن کمر بست، دارای دارا، گردا هم آورد». سپس افزاید که: «این کلمات پهلوی، حجت است پهلوی گویان را، هم چنان که عرب را شعر تازی».<sup>۱</sup>

هم چنین، تنها از نمونه‌های فهلویات قدیم که در *تاریخ قم* تألیف حسن بن محمد قمی در سال ۳۷۸ ه‍.ق به عربی (ترجمه فارسی حسن بن علی قمی، طبع سید جلال الدین طهرانی، تهران، ۱۳۱۳ ش) به ضبط آمده (ص ۷۱، ۷۷، ۷۹، ۸۲، ۸۴، ۸۶ و ۱۱۱) همین فقره مربوط به شهر همدان را بنقل می‌آرد که: «کشت همدان یام بکشت یام بورز است یام بدرو، چه از آفت خالی نیست» (ص ۱۱۱). باید گفت که آقای دکتر احمد تفضلی طی گفتاری (به انگلیسی) با عنوان «بعضی نقول فارسی میانه در متون کلاسیک عربی و فارسی»، برخی عبارات و کلمات پهلوی را هم در «*تاریخ قم*» بازیابی و بازشناسی نموده است.<sup>۲</sup> پس از آن، طی نیمه یکم سده پنجم که باباطاهر همدانی (ح ۳۷۰ - ۴۵۰ ق) برآمده، دوبیتی‌های او از فرط اشتها حاجت به تذکار ندارد. در دفتری که به عنوان «*گزینه اشعار باباطاهر*» فراهم کرده‌ایم، حدود ۱۲۵ دوبیتی و قطعه (متضمن اشعار فهلوی‌الاصل نیز) بدست داده‌ایم؛ که اینک می‌توان جزو فهرست فهلویات در اینجا یاد کرد. کلمه «دوبیتی» را که در عربی مأخوذ از فارسی هم از دیرباز مصطلح بوده (و جایی دیدم که یکی از فضلا کلمه «بیت» را هم از یک اصل فارسی دانسته که ربطی به «بیت» عربی ندارد) علاوه از چارپاره یا چارگانی (=رباعی) ابن هندو شاه نخجوانی همان «ترانه» دانسته، چنان که فرخی گفته:

«از دلاویزی و تری چون غزلهای شهید

و زغم انجामी و خوشی چون ترانه بوطلب».<sup>۳</sup>

دوبیتی یا ترانه فهلوی اسم دیگری هم داشته؛ و آن همانا کلمه «اورامه» بوده، اما به عبارت درست‌تر چنین نماید که «اورامه» بر هر فرد یا بیت فهلوی نیز اطلاق می‌شده

۱. مجمل التواریخ والقصص، ص ۵۲۱ / معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۸۳.

2. *Memorial Jean de Menasce*, PP. 334-349.

۳. صحاح الفرس، طبع طاعتی، ص ۲۷۰.

است. قدیم‌ترین متنی که در مطاوی آن بر فهلویات شعری اسم «اورامه» اطلاق گردیده، نامه‌های عین‌القضات همدانی (م ۵۲۵ ق) است که خود به واسطه از مریدان باباطاهر بوده؛ و هم نخستین کسی است که - قبل از هروی (درالزیارات) و راوندی (در راحة الصدور) - طبعی مکتوبات خود از وی یاد نموده است. نظر به آن که تاکنون فهلویات مضبوط در مکتوبات او<sup>۱</sup>، بررسی نگردیده، جهت اطلاع و مطالعه زبانشناسان - در اینجا عیناً به نقل می‌آید:

۱. از برای استشهداد در باب ناصح بودن ابلیس:

دل بر وسه داتان کل وان کونه دیم      نموی ارتو نخواهی که دلت و ساریو  
کارواسان ادرکس راهخه چشم نکند      نه بمن در دل باشد نه تو در دامان نو  
(ج ۱، ص ۳۱۴)

۲. انّ من الشعر لحکمة، فهلوی شعر:

«آیند هرا وابسته دارای این      دهانه / برهامه کرد خوار نکنی»  
(ج ۱، ص ۳۳۰)

۳. در تفسیر «تعزّ من تشاء» که یکی را چندان بنواد و یکی را همه از پرده عظمت و جبروت تاود:

«مراکت دوست اج من طمع ببر      وحنم دورنه لولوی لالا  
کنم بتوسلجی هم کنی منع      بکفش من نکنم ای کون تومی لا»  
(ج ۱، ص ۳۷۰)

۴. خوش باش! اورامه:

نه هرکش بار نبود درّ و یاقوت      دشمرش نهلند وا زرّ و دیبا  
(ج ۲، ص ۱۶۸).

۵. شیخ ابوالعباس قصاب پیوسته در این سماع بودی، اورامه:

چندان برم نرم نام      پای دیواری و رای می‌نام  
(ج ۲، ص ۱۷۳).

۶. اورامه:

«که ما خود عاشقان را و شناسیم      که دیم عاشقان را رنگ بتو»

۱. نامه‌های عین‌القضاة همدانی، طبع علینقی منزوی، ج ۱، ۱۳۴۸/ج ۲، ۱۳۵۰.

(ج ۲، ص ۱۷۶).

۷. اورامه:

«سیاواشامه پیشین اما کژ  
وادران چه کرد و این چبو»  
(ج ۲، ص ۳۷۴).

۸. اورامه:

«من نه به آن آمیم ابر تو  
که بجفاشم یا بدشنام شم»  
(ج ۲، ص ۴۱۱).

۹. اوراما:

«تادم برو آن مه مست و هاموش  
بوهانم جشی بکوش دوات برم  
گرثم لافین تنت در آئوش  
اجی برقال اجی زوارج باگوش»  
(ج ۲، ص ۴۴۴)

اورامه، همان «اورامن» یا وجهی از اورامنان باشد که به گفته شمس قیس رازی  
ملحونات آن خوشترین اوزان فهلویات است، چندان که اعطاف کافه اهل عراق (-  
جبال) را هیچ لحن لطیف از طرق اقوال عربی و اغزال دری در نمی جنبانید، و دل و طبع  
ایشان را چنان در اهتزاز نمی آورد که:

«لحن اورامن و بیت پهلوی  
زخمه رود و سماع خسروی»<sup>۱</sup>  
نجم الدین قمی از یک مجلس شراب و غنای قوام الدین درگزینی وزیر سلاجقه  
(معدوم ۵۲۷ ق) در بغداد یاد کرده، که به کنیزک مطربه گفت: «اورامنی بگوی»، کنیزک  
به دیگری گفت: «خواجه به دیه رفت، اورامنی بزن»<sup>۲</sup>. خلاصه آن که دوبیتی و ترانه و  
فهلویه و اورامن (-قس: گلبانگ پهلوی) بالجمله از اسامی مترادفه اند. اما اورامان /  
هورامان خود ناحیتی از کردستان ایران است که آن را با منطقه «خاشمار» باستانی  
مطابق دانسته اند.<sup>۳</sup> در اسناد آشوری راجع به پادشاهی آشوربانیپال (۸۸۵-۸۶۰ ق م)  
آمده است که سربازان آشور تا حدود رشته کوه های «اورامان» (Awroman) در مشرق

۱. المعجم فی معاییر اشعار المعجم، ص ۱۰۴ و ۱۷۳.

۲. تاریخ الوزراء، طبع دانش پژوه، ص ۱۱.

3. *The Cambridge history of Iran*, 2, PP.60-61.

شهرزور رسیدند.<sup>۱</sup> به نظر اینجانب، هورامان احتمالاً مرکب از دو جزء «هوری» (نامویس) + «مان» (= میهن و سرزمین و بومگاه) بر رویهم به معنای «سرزمین هوریان» باشد، قومی که طی هزاره دوم (ق.م) همراه با اقوام خویشاوند دیگر «اورارتو»یی و متیانی در منطقه کردستان (به مفهوم وسیع جغرافیایی آن) می‌زیسته‌اند؛ نامویس ایشان همانا از نامخدای هندوایرانی «هور» (=خورشید) فراجسته، همانا نامجاهای «اورارتو»، «اورمیه» و مانند اینها از همان ریشه باشد.<sup>۲</sup> بازیل نیکیتین می‌گوید که خاندان‌های اورامان خود را به جای‌گُرد، «اورامی» می‌نامند، و مدعی هستند که از تبار رستم پهلوان ملی ایران باشند. در واقع هم از روی زبان و ویژگی‌های دیگرشان چنین بنظر می‌رسد که گُرد خالص نباشند، بلکه ممکن است مانند «گوران»‌ها به بازماندگان قوم ایرانی دیگری تعلق داشته باشند. بنا به افسانه‌ای که در میان ایشان زبانزد است، داریوش شاه جدّ ایشان را که «اورام» نام داشته، از وطن خود واقع در اطراف دماوند رانده، پس او با برادرش کندول به سرزمین ماد گریخته، در آن کوههای پرت افتاده پناهگاهی برای خود یافته است، اینک عشیرت اورامی بدو منسوب باشد.<sup>۳</sup>

اورامان که یک خاندان از مغان زردشتی حتی تا عهد متأخر اسلامی در آنجا می‌زیسته،<sup>۴</sup> همانجاست که مهمترین اسناد اقتصادی عهد اشکانی (- سده یکم ق.م) به زبان «پهلوی» بازیافته شده است.<sup>۵</sup> استاد فقید جلال‌الدین همایی، لحن اورامن و نظایر آن را در الحان و اشعار زبان پهلوی، پرده‌هایی دانسته که بسیاری از اسرار ملیّت و ادبیات فارسی در آنها نهفته است.<sup>۶</sup> اما اشعار اورامنی یا اورامی را امروزه «هورانی» یا «هوره» نیز گویند، خوانندگان آن منظومه‌ها را «هوره خوان» نامند که مرادف با گورانی خوان، چریکه خوان، بیت خوان و فهلوی خوان در بین قبایل و عشایر کرد کرمانشان باشد.<sup>۷</sup> چریکه خوان و هوره خوان و گورانی خوان (گورانی بیژ/چرین) درست همانند «گوسان»‌های عهد پارتی و در واقع آخلاف خنیاگران ولایات فهله باشند، که

1. *History of Early Iran* (Cameron), P.142.

۲. رش: تاریخ ماد (دیاکونوف)، ص ۶۱۸. ۳. کرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی، ص ۳۶۳.

۴. گُرد و پیوستگی نژادی (یاسمی)، ص ۱۲۰-۱۲۲.

5. *The Cambridge History of Iran*, V.3/2, pp. 1152-1153./، ۱۹۳ ص مقدمه فقه اللغة ایرانی (ارانسکی)

۶. مقالات ادبی، ج ۱، نشر هُما، ص ۴۳.

۷. تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، مقدمه ویراستار (ح.طیبی)، ص ۲۷.

منظومه‌های عشقی و قهرمانی رابه‌گویش‌های کردی، با نغمات و آهنگهای کوهستانی بر می‌خوانند. باری، آحان اورامنی یا اورامی هم بمانند بعضی از اسامی الحان یا مقامات موسیقی که موسوم به نام شهرهای مبادی آنهاست، چنان که گذشت منسوب به نامویس و نامجای «اورامان» کردستان باشد. لهجه کردی اورامانی با لهجه کردی گورانی (تیره‌ای که ارتباط باباطاهر همدانی را با آن خاطر نشان کرده‌اند) نزدیک بوده، و در عین حال، این هر دو از زمره گویش‌های باستانی شمال غربی (مادی) با گویش‌های ایران مرکزی و کمابیش با مناطقی از فارس هم پیوند داشته است.<sup>۱</sup>

کتاب *راحة الصدور* راوندی (ح ۵۹۹ ق) در تاریخ آل سلجوق یا سلاجقه عراق عجم، که طی سده ششم پایتخت ایشان همدان بوده؛ و نویسنده خود بیشترین سالهای زندگی اش را در آن شهر گذرانده، متضمن برخی اشعار فهلویه‌ای است که هم در آنجا از خواص اعیان و اکابر زمان شنیده، و هم به چشم دیده که «نجم دوبیتی» در گردآوری آنها چه رنجه‌کشیده است. به نظر ما همین فقره خبردهی راوندی در موضوع مانحن فیه، یکی از شگفت‌ترین و پربهاترین و حقیقتاً مغتنم‌ترین اطلاعات مندرج در کتاب او باشد؛ گوید: «نجم الدین برادرزاده امیریار بود که خانه‌اش بغارتیده بودند، و اندوخته عمر برده و بدست فقرسپرده...» و این مرد را نجم دوبیتی خواندندی. اسبابی نیکو داشت صرف کردی بر اهل هنر، و با دوات و قلم طوف می‌کردی تا کجا دوبیتی یافتی بنوشتی؛ بعد از او املاک و اسباب هیچ بنماند، و زن و فرزند نیندوخت؛ وارثان و برادران *پنجاه من* کاغذهای دوبیتی قسمت کردند.<sup>۲</sup> همین فقره باید هر شخص دیر باور را قانع کند، و هرگونه تردید را در این خصوص از میان بردارد که «فهلوی» زبان رایج و جاری، بالفعل و متداول مردم - اعم از خواص و عوام - جبال یا عراق عجم حتی نهایت قرن ششم بوده است. هم باید گفت که بیشترین دوبیتی فهلوی بازمانده اینک منسوب به باباطاهر باشد (حدود ۳۰۰/ تا) که این مقدار نسبت به «پنجاه من» کاغذ فهلویات مزبور جخد «پنجاه مثقال» نمی‌شود. شادروان محمدامین ادیب طوسی در گفتاری به عنوان «فهلویات لری» دوبیتی‌های مندرج در *راحة الصدور* (ص ۴۵ و ۴۶)

۱. مقدمه *فقه اللغة ایرانی* (ارانسکی)، ص ۲۱۳، ۳۱۱، ۳۳۰-۳۳۲ / *کرد و کردستان* (نیکیتین)، ص ۳۷۲.

۲. *راحة الصدور و آية السرور*، ص ۳۴۴.

را نیز شرح کرده است.<sup>۱</sup> در اینجا تنها یک بیت پرمعنی از آنها نقل می‌کنیم:

«بواذاروند کوه اج یا بنشی  
اروند ارونبدی، واذ آیه وشی».

شیخ نجم‌الدین رازی صوفی (۵۷۳-۶۵۴ ق) هم که در همدان می‌زیسته، و هنگام تازش مغولان (۶۱۸ ق) بُزدلانه از آنجا گریخته، یک دوبیتی فهلوی (رازی / راجی) در *مرصادالعباد* (ص) نقل کرده، که دکتر امین ریاحی آن را شرح نموده است (ص ۵۹۰-۵۹۱). اینجانب دو فقره دوبیتی باباطاهری، یکی مضبوط در نسخه خطی *مجمع الفوائد* جوهری (بین ۶۸۰-۶۸۶ ق) و دیگری شاهد لغت الوند در *صحاح الفرس* نخجوانی (ص ۷۳) یافته‌ام، که تحت شماره‌های ۲۸ و ۹۲ در *دفترگزینه اشعار باباطاهر* به ضبط و شرح آورده‌ام. ولی داستان «فهلویات» در نزد علّامه شمس‌الدین محمدبن قیس رازی (متوفی حدود ۶۳۰-۶۳۵ ق) سر دراز دارد؛ چه آن که در باب اوزان دوبیتی‌ها وی اشکال‌های عروضی نموده که در بهره آتی اشاره خواهد رفت. شمس قیس اصلاً دوبیتی (فهلوی) را خوش ندارد؛ و رباعی را از هر جهت بر آن ترجیح می‌نهد. منتها از رهگذر همین ایرادها و اشکال تراشی‌های او ما می‌توانیم به وسعت تداول فهلویات، و اهمیت و اعتبار آنها حتی در اوایل سده هفتم (پس از آن خبر عجیب راوندی) پی ببریم؛ از جمله در شرح بحر مشاکل گوید: «کافه اهل عراق را از عالم و عامی و شریف و ضعیف به انشاء و انشاد ابیات فهلوی مشعوف یافتیم، و به اصغاء و استماع ملحونات آن مولع دیدم، بلکه هیچ لحن لطیف و تألیف شریف از طرق اقوال عربی و اغزال دری و ترانه‌های معجز و داستانهای مهیج، اعطاف ایشان را چنان در نمی‌جنبانید، و دل و طبع ایشان را چنان در اهتزاز نمی‌آورد که: لحن اورامن و بیت پهلوی / زخمه رود و سماع خسروی؛ و اگر چه بیشتر فهلویات به معانی غریب آراسته است، و به نغمات مرقّ مطرب پیراسته، به واسطه این بحر که در میان خلق شهرتی ندارد... (الخ)».<sup>۲</sup> فهلویات مضبوط در کتاب *المعجم* شمس قیس (ص ۱۰۴-۱۰۶ و ۱۷۲-۱۷۳) را شادروان ادیب طوسی طی گفتاری به همین عنوان شرح کرده است.<sup>۳</sup>

حمدالله مستوفی قزوینی (ح ۷۴۰ ق) در کتاب *تاریخ گزیده خود* (طبع دکتر نوایی،

۱. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۰، ۱۳۳۷، ش ۱، ص ۳-۴.

۲. *المعجم فی معاییر اشعار المعجم*، طبع ثانوی مدرس رضوی، ص ۱۷۳.

۳. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۶، ۱۳۳۳، ش، ص ۴۷۱-۴۷۶.

تهران، ۱۳۳۶) بهره‌ای ویژه شاعران فارسی ساخته، که طی آن از فهلوی گویان یا فهلویات شاعران هم یاد و نقل نموده، چنان‌که: رایگانی و خیارجی به زبان قزوینی (ص ۷۲۰) و زنجانی (ص ۷۲۱-۷۲۲)، بندار رازی (۷۲۳-۷۲۴)، جولاهه ابهری (۷۲۷-۷۲۸)، عزالدین همدانی (ظ: سده ۸ ق) که اشعار فهلوی خوب دارد، منها: «از ته دارم مهری بنهان راز / به لایه جمالکی ده کهان راز، چگونکم کونه رسوا بکردار / چه چشم چشمه واج ادواجه آن راز، باد بندحه اج دامن برایه / سرشی ارکنا اودوشون راز» (ص ۷۴۰) و کافی کرجی (م ۶۱۸ ق) ماح علاء الدوله همدانی که شش بیت (فهلوی) به زبان کرجی از او نقل کرده است (ص ۷۴۶-۷۴۷). شادروان ادیب طوسی طی مقاله‌ای به عنوان «نمونه‌ای از فهلویات قزوین و زنجان» آنها را شرح نموده است (تبریز، ۱۳۳۴ ش). بدین سان، «فهلویات» به عنوان مواد مطالعات راجع به زبان‌های محلی در دوران معاصر مورد توجه زبان‌شناسان شده است. از جمله دکتر محمد مقدم در جزو بررسی‌های خویش، طی یادداشتی درباره زبان رازی و تهرانی، ضمن گفتاوردهایی از مقدسی بیاری و شمس قیس، قصیده‌ای (راجی) از بندار رازی به مطلع «خور رنگین و ماهک سروبالا...» (۲۹ بیت) به نقل از تذکره مونس الاحرار جاجرمی، و ابیاتی دیگر از همو به نقل از دیگر تذکرها بشرح آورده است.<sup>۱</sup>

پس از انتشار رساله بسیار مشهور شادروان کسروی به عنوان «آذری یا زبان باستان آذربایگان» (سال ۱۳۰۴ ش) که متضمن نمونه‌های فهلویات هم هست، کوشش‌های پیوسته‌ای در بازیابی فقرات گویش‌های فهلوی، بررسی و پژوهش آنها تاکنون شده است. تبّعات راجع به گویش‌ها و متون زبان کردی را خصوصاً از یاد نباید برد، که فهرست آنها خود یک کتابشناسی نسبتاً مفصل را در بر گرفته است. دکتر صادق‌کیا یک سند تاریخی از گویش آذری تبریز، رساله آذری روحی انارجانی، فهلویات و نیریزیات مضبوط در جنگ خطی (سده ۸ ق) تذکره شعرا موجود در کتابخانه مجلس (ش ۹۰۰) را طبع و نشر کرد<sup>۲</sup>، که متن فهلویات آن را شادروان ادیب طوسی شرح نموده است.<sup>۳</sup> با کشف «فهلویات باباطاهر» (۸ دوبیتی و دو قطعه ۳ بیتی و ۶ بیتی) در مجموعه خطی

۱. ایران‌کوده، ش ۳، تهران، ۱۳۱۴ یزدگردی، ص ۱۴-۲۲.

۲. ایران‌کوده، / ش ۱۰، انجمن ایران‌ویج، ۱۳۲۸.

۳. نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۱۰، ۱۳۳۷، ش ۱، ص ۱-۱۶.

موزه قونیه (مورخ ۸۴۸ ق) توسط فقید مجتبی مینوی، باب جدیدی در مطالعات راجع به فهلوی شناسی و باباطاهر همدانی گشوده شد؛ این فقرات را ادیب طوسی و دکتر بهار شرح کرده‌اند. اخیراً عنایتی بلیغ به گویش فهلوی «آذری» و بررسی نمونه‌های آن شده، رسالات و کتب مفصل در این خصوص طبع و نشر یافته است.

### گویش‌های فهلوی

در بهره‌های پیشین این گفتار، پیشنهاد کرده‌ایم که اصطلاح «مادی میانه» بر زبان پهلوی غربی و گویش‌های محلی وابسته بدان اطلاق گردد. باید گفت، بسی پیش از آن که چنین اندیشه‌ای بر حسب واقع و بنا به ضرورت فراخاطر آید، نخست بار اشتاکلبرگ آلمانی و ویکتور روزن به عنوان «مادی»، سپس گئورگ لئون لسچینسکی که دوبیتی‌های باباطاهر همدانی را به عنوان «رباعیات باباطاهر عریان یا ناله‌های درونی به گویش اصیل مادی غربی» به نظم آلمانی ترجمه کرده (مونخ، ۱۹۲۰) در مقدمه آن، زبان فهلویات را علی‌الاطلاق «مادی میانه» نامیده، که مراد همان مادی غربی باشد. اما پیشتر از او، کلمان هوار فرانسوی که هم رباعیات باباطاهر را به فرانسه ترجمه کرده (مجله آسیایی، ۱۸۸۵)، اصطلاح «پهلوی اسلامی» را از برای آن زبان وضع نموده، که البته مورد قبول دیگران نشده است. مقصود کلمان هوار از وضع این اصطلاح لزوماً بر حسب یک سلسله مسائل تاریخی - منطقی مربوط به زبانهای پهلویک بوده، که هم امروز نیز فراراه ماست. نخست آن که «فهلوی» در عهد اسلامی همواره در مقابل گویش «دری» (خراسانی) بر گویش‌های غربی ایران (مادی - پارسی) اطلاق گردیده، دوم آن که این گویش‌های فهلوی به سبب تطوّر آنها طی دوران مزبور، از زبان پهلوی ماقبل اسلامی (-پهلویک) و از پهلوی کتابی و مجوسی (-پارسیک) متمایز و کمابیش متفاوت‌اند.

بنابراین، دکتر محمدامین ریاحی نیز که به همین نتیجه رسیده، طی گفتاری به عنوان «ملاحظات درباره زبان کهن آذربایجان»، پس از نقل نگره شادروان کسروی مبنی بر آن که گویش‌های فهلوی، لُری، راجی و آذری بالجمله بقایای «زبان مادان» می‌باشد، پیشنهاد می‌کند: «شاید بهتر باشد که مجموعه این گویش‌ها را برای تمایز با پهلوی پیش از اسلام «فهلوی» بنامیم (با «فاء» نه «پ») همانطور که در گذشته هم ترانه‌های این زبان را در کتابها زیر نام «فهلویات» می‌آوردند.<sup>۱</sup> البته توافق بر سر این مسأله، و کاربرد همان

۱. زبان فارسی در آذربایجان، موقوفات دکتر افشار، ص ۴۹۵.



اصطلاح «فهلوی» (با «فاء» نه «پ») در مورد زبان «فهلویات» یا آثار نظم و نثر گویش های مزبور در دوران اسلامی، امری ضروری و صواب باشد که ما نیز به سهم خود از خیلی پیش عملاً در نوشته های خویش بکار بسته ایم. ولی خوشبختانه اینک اصطلاح زبان «مادی» و حتی مادی میانه، نه از طرف زبانشناسان خارجی، بل همانا توسط خود زبانشناسان ایرانی تداول یافته است. چنان که از جمله استاد دانشمند آقای دکتر احسان یارشاطر همدانی در گفتاری ممتّع به عنوان «جماعات یهودی ایران و گویش های آنان» (یادنامه دومناش، ص ۴۵۳-۴۶۶) گویش های مردم سراسر منطقه «جبال» ایران یا عراق عجم (سابق)، ولایات «پهله» قدیم و ماد باستان را یکسره «مادی» و همانا فرگشته از مادی میانه یاد کرده و بررسی نموده است.

پس با اطمینان از درستی این واپرد، توان گفت که زبان مادی میانه (- فهلوی) هم در آدوار میانگی تاریخی، بر حسب کاربرد آن توسط اقوام گوناگون یا در مکان هایی مختلف - که به عبارت دقیق ولایت های فهله گفته اند - در هر جا صبغه خاص محلی یافته و داشته است. از جمله آنها گویش «آذری» فهلوی که شاخه شمالی مادی میانه باشد، در متون قدیمی عربی و فارسی یادگردیده، در دوران معاصر بحث های مشروح و مستوفی پیرامون آن صورت پذیرفته است<sup>\*</sup>. در خصوص گویش فهلوی «رازی» که مترادفاً بر گویش «آذری» و جز آن هم اطلاق گردیده، چون این کلمه وجه وصفی یا اسم منسوب شهر «ری» از دیرباز معروف بوده، لذا گویش ویژه مردم آنجا نیز چنین نام و نسبتی یافته، خصوصاً که بُندار رازی یکی از فحول شاعران فهلوی گوی آوازه بسیار داشته است. چنین نماید که وجه عربیگون شده این اسم «راجی» باشد، چندان که فهلویات منتسب به گویش رازی / راجی را «راجیات» هم گفته اند. لابد از باب اطلاق خصوص بر عموم باشد که فهلویات محلی بعضی از شهرهای فهلویان، و حتی دوییتی های باباطاهر همدانی را هم «راجی» نامیده اند، چنان که مؤلف *مرآة القاسان* (سهیلی کاشانی) در اصل زبان مردم حوالی آن شهر گوید که ولی مردم بلوک را غیر از

\*. از جمله، آقای ایرج افشار حدود ۲۷ مقاله از نوشته های دانشمندان و زبانشناسان گردآوری کرده، مجموع را در کتابی مفصل به عنوان «زبان فارسی در آذربایجان» (تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار یزدی، ۱۳۶۸) طبع و نشر نموده است. هم چنین، دکتر منوچهر مرتضوی مطالعات خود را درباره زبان آذری و هرزنی در کتابی به عنوان «زبان دیرین آذربایجان» طبع و نشر کرده است (تهران، بنیاد موقوفات دکتر افشار یزدی، ۱۳۶۰).

این زبان که زبان واقعی آنهاست، زبانی دیگر هست که اهل شهر از فهم معانی آن بی خبرند، و آن را زبان راجی می‌گویند [در اصل: رایجی (کذا)] که باباطاهر عریان در اشعار خود، فی الجمله از این زبان اشعاری نموده:

الهی دل بلابی دل بلابی      گنه چشمان کرو دل مبتلابی  
اگر چشمم نبیند روی زیبا      چه داند دل که دلبر در کجایی  
ولی باباطاهر به قدر قوه از زبان طفره زده، زیرا که آن زبان را اهل شهر کاشان هیچ نمی‌فهمند.<sup>۱</sup>

اما در وجه تسمیه «رازی» با استناد بر رساله «رتبه الحیات» عارف کبیر خواجه یوسف همدانی (۴۴۰-۵۳۵ ق) که از سخنان آهنگین به «زبان راز» تعبیر نموده، دکتر شفیع کدکنی گوید که چنین نماید خواجه یوسف آن عبارات را از فهلویات ولایت خود (بوزنجر در همدان) ترجمه کرده؛ و در این صورت «زبان راز» را کنایه‌ای لطیف و شاعرانه از زبان رازی آورده؛ قرائنی در دست است که غالب انواع لهجه‌های فهلوی را رازی هم گفته‌اند...<sup>۲</sup>. شادروان ادیب طوسی به نحوی دیگر درباره زبان رازی - که بر آذری هم اطلاق گردیده اظهار نظر کرده است که آن به مثابه گویشی باشد در قبال زبان ترکی مردم روستایی؛ و همچون زبانی ویژه مردم بومی یا شهری «زبان رازدل» بوده، یا گویشی محرمانه و خصوصی که نسبت به «رازدلی» آن را رازی گفته‌اند. زیرا شهری خوانی یا فهلوی‌گویی در قبال زبان ترکی اهل دهات، مرادف با سخن گفتن به «رازی» باشد. لیکن نظر آقای دکتر محمدامین ریاحی آذری این است که اصطلاح «رازی»، یعنی منسوب و مخصوص شهر «ری» تهران از طرف متکلمان به زبان «دری»، یعنی خراسانیان کوچیده به سرزمین‌های فهلوی - از جمله به ولایت «ری» صورت گرفته است.<sup>۳</sup> به هر تقدیر، شمس قیس رازی (سده ۷) در خصوص بنادر رازی گوید که «زبان او [- رازی] به لغت دری نزدیکتر است از فهلوی».<sup>۴</sup> حدود سه قرن قبل از او هم مقدسی بیاری (سده ۴) زبان مردم ری [- رازی] را نزدیکترین مأخذ به زبان‌های ایرانی دانسته؛ گوید که مردم ری در کلمات خود حرف «راء» کار برند، مثلاً گویند «راده،

۱. تاریخ کاشان، ص ۲۴۵.

۲. موسیقی شعر، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۸، ص ۴۹۳.

۳. زبان فارسی در آذربایجان، ص ۴۹۶-۴۹۸. ۴. المعجم فی معاییر اشعار المعجم، ص ۱۷۵.

راکن» و جز اینها. مردم قزوین «قاف» بکار برند، و بیشتر به جای «نیک» می‌گویند «بَیخ». اما زبان اصفهانی‌ها نامأنوس باشد، و کششی در آن هست. مردم همدان گویند «واتم، واتو»؛ خلاصه زبان‌های ایشان مختلف است.<sup>۱</sup>

پس از گویش‌های فهلوی آذری و رازی دو رکنِ رکنِ زبانِ مادی میانه همانا کُردی و لُری است. هرگز نباید زبان کُردی و گویش‌های آن جدا از مقولهُ «فهلوی» و بنیاد آن را سوا از اصل مادی انگاشت، یا نسبت بدان غفلت روا داشت. هم چنین گویش‌های متقارب «لُری» به مثابه شاخه‌ای تناور از پهلوی غربی اصلاً مرادف با «فهلوی» مشهور است.<sup>۲</sup> این که بنیان کُردی از لحاظ فقه اللغة در مادی باستان و میانه باشد، اکنون دیگر اثبات این مطلب صورت نهایی پیدا کرده؛ شاخص‌ترین شُعَب آن همانا گویش کُرمَانجی (شمالی و جنوبی)، اورامانی-گورانی و کرمانشانی است. سیر تحوّل این گویش‌ها اگر چه در بهره‌پیشین اجمالاً اشارتی بدان رفت، به شرح وافی اینک از گفتار بیرون باشد. به علاوه، دانشمندان مردم شناس، کُردشناس و زبان شناس اروپایی و ایرانی در این خصوص مطالعات مبسوط متعدّد نموده‌اند. در اینجا تنها به ذکر یک تن که طی سطور آتی ناگزیر از استناد و ارجاع بدو خواهیم بود بسنده می‌کند؛ و او کارل هدنک (K.Hadank) است که در جزو سلسله تحقیقات کُردی - فارسی «اُسکارمان» (دوره ۳، ج ۲، برلین، ۱۹۳۰) در باب لهجه‌های گوران، به ویژه کندولایی، اورامانی و باجلانی مطالعه مفصّلی نموده است.<sup>۳</sup>

در بهره‌های پیشین، راجع به تحدید بلاد فلهله ایران، موافق با داده‌های متون تاریخی، بخش بیشین منطقه جغرافیایی «ماد بزرگ» باستان که از حدود ری و قزوین تا اصفهان، و از آنجا تا کرمانشان، و از ماسبذان تا حدود زنجان و ماه نشان باشد، مشخص گردید. زبان مادی میانه یا همین «فهلوی» در این منطقه، از حیث دایره انتشار و تداول در بین اقوام آن سرزمین، همچون طیفی بنظر می‌رسد که سرحد بیرنگ و کمرنگ آن در نواحی شرقی منطقه، یعنی شهر «ری» باشد که به گفته شمس قیس گویش آنجا به

۱. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۹۸.

۲. در این خصوص از جمله «گزارش گویش‌های لری»، نوشته علی حصوری (تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۲) سودمند است.

3. *Kurdisch-Persische Forschungen* von Oskar Mann, ab. III, v.2, Berlin, 1930. (498p).

«دری» نزدیکتر است تا فهلوی؛ و هر چه به طرف مغرب پیش رود، پُرننگی و خلوص لسانی یا به تعبیر دیگر «غلظت لهجه‌ای» فهلوی مادی تا سرحد گُردی محض بیشتر می‌شود. کانون متوسط دایره انتشار یا میانگاه طیف زبانی مزبور همانا مرکز ایالت ماد و جبال، به قول طوسی سلمانی «قطب بلاد فهله یا قهستان» شهر همدان باشد. در چنین جغرافیای زبانی مادی یا فهلوی که همدان از بدو ظهور تاریخی حتی در مفهوم لغوی اسم خود «مجمع قبایل» ماد بوده، به مثابه چهار راهه بزرگ غرب ایرانزمین چنان که نسبت به چهار سوی خود وضع بینابینی و متوسط داشته، بسا که نقش معدّل بین اللجهات را هم ایفاء کرده است. به عبارت دیگر، در این برخوردگاه فرهنگی و زبانی، هر یک از ارکان «فهلوی» یا مادی میانه، یعنی: آذری (از شمال)، رازی (از مشرق)، لُری (از جنوب) و گُردی (از مغرب) کار پایه ادبی خود داشته‌اند، هر یک مهر و نشان یا نقش و اثر خود بر زبان مشترک اقوام منطقه نهاده‌اند.

از اینروست که زبان فهلوی ترکیبی یا توسیطی مردم همدان برای اصحاب لهجات مختلفه نواحی پیرامون آنجا مفهوم بوده، برجسته‌ترین نمونه آثار ادبی آن زبان که دوبیتی‌های باباطاهر همدانی باشد، همچون لحاف ملا نصرالدین دواعی اقوام پیرامون را در دعاوی انتساب به خود تبیین می‌کند. همین وضع البته تصرفات لغوی و تبدلات لهجه‌ای معمول از طرف مردمان نواحی چهارسوی آنجا را در دوبیتی‌های فهلوی همگانه باباطاهری خصوصاً طی ازمینه دری شدن زبان رسمی مردم منطقه مزبور توجیه می‌کند. شادروان کسروی در باب انتساب برخی دوبیتی‌های آذری به نام معالی یا کشفی یا راجی گوید که اینها با اندک جدایی میانه شعرهای باباطاهر دیده می‌شود، و ما گمان بیشتر بر آن می‌بریم که بودنش از بابا درست باشد. (آذری، ص ۵۶). این سخن بدان معنا هم هست که زبان باباطاهر خود ملاک و معیاری از برای گویش‌های فهلوی تواند بود؛ بنابراین خصوصاً با توجه به آنچه فوقاً گذشت، ماگویش قدیمی همدانی یا باباطاهری را زبان معیاری «فهلویات» سراسر غرب ایرانزمین ارزیابی می‌کنیم، بدین سان که فهلویات سایر شاعران و دیگر نواحی یا آثار ادبی در گویش‌های فهلوی (آذری، رازی، گُردی و لُری) سزااست که بدان سنجیده شود.

شادروان مینورسکی ضمن مقاله «باباطاهر» خود<sup>۱</sup>، اظهار کرده است که باباطاهر

1. *Encyclopaedia of Islam*, Brill, 2d. ed, vol. I, p. 340.

همدانی در پیام رسانی شاعرانه خویش، گویش‌های اقوامی را «تقلید» کرده که یک چند در میان آنها زیسته است. این نگره که پایه‌ای ندارد و درست نباشد، گویی بر اساس تحلیل مفصل کارل هدنک (سابق الذکر) بیان شده، که از «زبان چارپاره‌های باباطاهر» (-بهره ۴) گفتار «اختلاط فارسی همگانه با لغات گویشی»، تحت عنوان «لهجه‌های خوانسار، محلات، نطنز، نایین، سمنان، سیوند و کهرود» (مندرج در همان) سلسله تحقیقات کردی-فارسی «اسکارمان» بدست داده است.<sup>۱</sup>

هدنک، انتساب دوییتی‌های باباطاهر را به لهجه همدانی رد کرده، گوید که آنها از گویندگان ناشناس نواحی مختلف است؛ پس خصوصیات دستوری و گویشی آنها را با گویش‌های دیگر مقایسه می‌کند. اما آن گویشها عبارتند از: شیرازی، کازرونی، سیوندی، یزدی، نایینی، نطنزی، کرمانی، هراتی، تاجیکی، گورانی و اورامانی، لری (ممسنی)، مازندرانی، گیلکی، طالشی، بختیاری، اصفهانی، کهرودی، خوانساری، کاشانی، راجی و تهرانی؛ بر حسب مطالعات روماسکوویچ، ژوکوفسکی، ویکتور روزن، مینورسکی؛ و از جمله گوید که آذر بیگدلی لهجه دوییتی‌های باباطاهر را «راجی» دانسته، اما آنچه مقدسی (سده ۴) در مورد لهجه همدانی اشارت کرده (-واتم، واتوا) هیچ ربطی با لهجه باباطاهر و با لهجه کنونی مردم همدان نمی‌یابد [ص XLIX]. خلاصه آن که گویش باباطاهر فاقد ویژگی‌های السنه شمالغربی ایران است، و اصلاً خصیصه مادی در آن وجود ندارد؛ بل گویش باباطاهر همانا «لری» است، و خصوصیات السنه جنوبغربی در آن مشهود باشد؛ که وی آن را مشخصاً با گویش «کازرونی» فارس مطابق دانسته است. [ص LI-LIV]

لیکن مطالعه دیگر از مرحوم دکتر روبن آبراهامیان در رساله دانشگاهی‌اش به عنوان «لهجه یهودان همدان و اصفهان و لهجه باباطاهر» (پاریس، ۱۹۳۶) بدین نتیجه فرجامیده است که گویش باباطاهر یکی از گویش‌های متعددی است که با گویش کهن یهودیان همدانی ارتباط داشته است.<sup>۲</sup> اگر چه شادروان دکتر خانلری طی گفتاری به

1. *Kurdisch- Persische Forschungen* Von Oskar Mann, ab. III, vol. I, Leipzig. Berlin, 1926. pp. XXX VII-LV.
2. *Dialects des Israélites de Hamadan et d'Isfahan et dialectes Baba Tahir*, Paris, 1936.

عنوان «دوبیتی‌های باباطاهر»<sup>۱</sup> در این نظریه تردید نموده، خویشاوندی گویش باباطاهر را با دیگر گویش‌های کهن نواحی جبال ایران مردود ندانسته؛ دوبیتی‌های اصیل باباطاهر را با دیگر نمونه‌های «فهلویات» قدیم مقایسه کرده است. اما در خصوص لهجات یهودان شهرهای پهلۀ ایران، نخست باید یادآور شد که این جماعت برحسب خصایص یک گروه پایدار و دیرین قومی - مذهبی یا «فرقه» اهل ذمه در بین جوامع اهل قبله (اسلامی) که هیچگونه تحرک اجتماعی و پویایی فرهنگی نداشته، همواره چنان که مشهور است در حفظ آداب و سنن و رسوم خویش سعی بلیغ نموده، لابد در مورد زبان محلی هم که از دیرباز بدان خوگر و متکلم بوده، کمال اهتمام در احتفاظ کیان آن، و نسبت به ابقاء و استمرارش دستکم با تداول درون گروهی عنایت ورزیده است. پیشینه ماندگاه‌های یهودی در مادستان ایران بالغ بر دو هزار و هفتصد سال می‌شود؛ و تأثیرات وجودی آنها در فرهنگ و زبان و آداب و رسوم شهرهای مادان و فهلویان خود داستان درازی دارد. عجلۀ در خصوص زبان مردم بومی و گویش‌های محلی همانا بهترین و سودمندترین جستار از استاد دکتر یارشاطر همدانی است، که به عنوان «جماعات یهودی ایران و گویش‌های آنان» (یادنامه دومناش، ۴۵۳-۴۶۶) را با گویش‌های یهودان عهد اخیر فراموده است.

دکتر یارشاطر گوید که جماعات یهودی بطور کلی زبان اصلی را حفظ کرده‌اند، برخلاف سایر متکلمان بدان که زبانشان به فارسی گراییده؛ از جمله شهر اصفهان که گویش مردم آنجا پیش از آن که با فارسی سازگار شود، زبانشان مادی بوده؛ چنان که در شماری از روستاهای پیرامون آنجا هنوز هم گویش مادی متداول است؛ در شهر تنها یهودان گویش مادی را استمرار بخشیده‌اند. بنابراین، گویش‌های یهودی و دیگر گویش‌های فرعی یادآور و نشانگر زبان مادی باشد، که در شهرها قویاً تحت تأثیر فارسی قرار گرفته است. دکتر آبراهامیان (سابق الذکر) گویش‌های همدان و اصفهان را مطالعه نموده، اینک که گویش‌های یزد، کرمان، شیراز، خمین، گلپایگان، کاشان، اراک، تویسرکان، نهاوند، ملایر، کرمانشاه، بروجرد و خوانسار مقرون با بررسی گویش یهودی تحت مطالعه آمده، خصوصیت مادی و فارسی میانه در غالب آنها به ویژه گویش‌های شهرهای مرکزی و غربی کشور قابل ملاحظه است.<sup>۲</sup>

۱. مجله پیام نو، سال ۱، ۱۳۲۴ ش، ۸، ص ۲۶-۳۰ / ش ۹، ص ۳۷-۳۹ و ۶۰.

2. *Memorial Jean de Menasce*, Louvain, 1974, pp. 453-466.

## مکتب قدیم ادبی

(خانندان بنو سلمه)

به برادرم:

مهندس احمد اذکائی.

سُنن ادبی بومی همدان در دوران ماقبل اسلامی، ویژگی «مادی» کهن و «پهلوی» (فارسی میانه) داشته، چنان که این مطلب را در گفتار ۱۳ (زبان کهن همدانی) به شرح بازگفته‌ایم؛ آثار نظم و نثر آن هم (به گونه شفاهی یا مکتوب) در همان «فهلویات» مشهور، یا بعضی از متون پهلوی شمالغربی (مانند «درخت آسوریک») تجسم یافته است. ادب «فهلوی» همدان نیز چنان که باز گفته‌ایم، هم در قلمرو خواص مردم - گذشته از ادب عوام - پس از استیلای عرب، علی التحقیق تا سده‌های نهم و دهم (هق) استمرار داشته است؛ ولی با توطن بعضی از طوایف تازی در همدان پس از فتوح اسلامی، ادب عربی هم رفته‌رفته به ویژه با پذیرش دین محمدی (ص) و تداول قرأت قرآن و حدیث، نیز بر اثر حضور و عبور ادباء و شعرای عربزبان در آن شهر آغاز شکوفایی نمود؛ چندان که ادیبان و شاعران ایرانی تبار و پهلوی زبان خود، هم چون در دیگر بلاد ایرانزمین، از گروه پیشتازان و بنیادگران «آداب» لغت عربی در دنیای اسلام شدند.

ما چنین دریافته‌ایم که بانی «مکتب» قدیم ادبی (عربی) در همدان، تیره تازی تبار «بنو سلمه» (به احتمال قوی «شیعی» مذهب) بودند؛ ادیب شاعر برجسته و نامدار

ایشان رئیس «ابوالوفای همدانی» بوده است، که هم ما بدین عنوان گفتاری نوشته ایم\* و اینک آن را با برخی افزوده‌ها در اینجا بازمی‌آوریم؛ ولی این نکته را هم می‌افزاییم، چنان که طی گزارش تاریخی «دوران اسلامی» (۳) گذشت، در زمان خلافت مأمون عباسی (۱۹۸-۲۰۲ ه‍.ق) حکومت همدان و دینور به ابوجعفر محمد بن جهم برمکی سپرده آمد، که خود از دانشمندان ایرانی تبار و ایرانشناس و از مترجمان نامدار پهلوی و حکیم منجم صاحب آثار بوده است؛ و ما چنان گمان می‌بریم که سَنّ ادبی «پهلوی»، همبر با ادب تازی به وجود او در این شهر دوام و قوام یافت، سپس مکتب ایرانی «بومی» هم توسط خاندان‌های - از جمله - ابن فقیه همدانی و ابوعلی کاتب و جز اینها استمرار پیدا کرد.

پس از فتوح اسلامی، برخی طوایف از قبایل عرب به شهرهای ایران کوچیدند و در آنها از اراضی مفتوح به «عنوه» یا «صلح» فراخور قدرت و اختیار تصاحب کردند. شماری از ایشان، کم یا بیش، صاحب املاک و ضیاع شدند و بعضی حتی به ریاست شهرها منصوب گردیدند یا مقامات حکومتی و نظامی آنها را احراز نمودند. ولی در هر حال، مقامات و شؤون دیوانی و کارگزاری غالباً و بل تماماً بر عهده دبیران ایرانی و نژادگان بومی شهرها بود. عربهای مقیم شهرهای ایران، پس از استقرار، با سرعت تمام محو و جذب فرهنگ ایرانیان می‌شدند، و اغلب دیری نمی‌پایید که خود آن تازیان «ایرانی» می‌گردیدند. این فراگرد به اصطلاح از حیث مضمون و محتوای فرهنگی محیط بود، لیکن زبان به مثابه شکل و قالب بیان همان عربی می‌بود، که ایرانیان هم آن را آموخته بودند.

باری، یکی از طوایف عرب کوچیده به همدان، خاندان «بنوسلمه» بود. از مطاوی متون بر می‌آید که دو خاندان «بنوحنظله» و «بنوجَهِینه» نیز در همدان توطّن کردند. خطیب بغدادی، تاجری همدانی را از بنوحنظله یاد می‌کند که زاهد معروف عبدالله بن مبارک مروزی (۱۱۸-۱۸۱ ه‍.ق) مولای آن بازرگان و وابسته به طایفه حنظلیه همدان بود.<sup>(۱)</sup> ابن حزم اندلسی هم محمد بن حسین بن سعید بن ابان بن عبدالله بن معافی محدّث را از طایفه «بنوجَهِینه» ساکن در همدان یاد کرده که به سال ۳۲۶ در مکه

\*. این گفتار در نشریه «تحقیقات اسلامی» (بنیاد دائرة المعارف اسلامی)، دوره ۴، ش ۱ و ۲، سال ۱۳۶۸ (ص ۲۰-۲۸) چاپ شده است.  
۱. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۱۵۲-۱۶۹.



درگذشت.<sup>(۱)</sup> اما طبری، در شرح حوادث سال ۷۷ (هق) یاد کند که تیره هایی از «بنی عجل» و «ربیع» هم در همدان بوده‌اند.<sup>(۲)</sup> در آغاز تاریخ دوران اسلامی (۳) یاد کردیم که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) پس از جنگ «صفین» (۳۷ ق / ۶۵۷ م) عمرو بن سلمه را به کارگزاری همدان گماشت<sup>(۳)</sup>، قویاً احتمال می‌دهیم که هم وی سردودمان طایفه عرب «بنو سلمه» همدان و جدّ رؤسای آنجا (تا نیمه سده ۳ ق / ۹ م) بوده باشد. اما زنجیره تباری «عمرو» بن سلمه را کسی یاد نکرده، تنها ما گمان می‌بریم (در صورت تحریف «عامر» به «عمرو» یا به نحوی دیگر) یعلی بن «عامر بن سلمه» بن اُبی بن سلمی بن ربیع بن زبان بن عامر، که بر خراج ری و همدان و ماهین گمارده شد (والمفضل بن محمد بن یعلی الراویه از فرزندان او بود) همانا از تبار «ضبة بن اُد» طانجی (یعنی «ضبی») بوده است.<sup>(۴)</sup> مورخان به روایت از «عمرو بن یحیی بن عمرو بن سلمه» (یا هم از «یحیی بن سلمه») چنین یاد کرده‌اند، که علی بن ابی طالب پس از جنگ صفین (در سال ۳۷ هق) همراه با مردم به سرپرده یزید بن قیس ارجبی یمانی - که از سخنوران و دلاوران بود - درآمد، دستنماز گرفت و دوگانه‌ای بگزارد، پس او را بر اصفهان و ری و همدان امیر ساخت؛ اما چون وی در همان سال (۳۷) درگذشت، علی بن ابی طالب کارگزاری او را به سه تن سپرد (مخنف بن سلیم بر اصفهان - و - گویا همان یعلی بن سلمه بر ری) و «عمرو بن سلمه» را ولایت همدان داد<sup>(۵)</sup>؛ از اینرو ما گمان می‌بریم که خاندان کارگزار «بنو سلمه» در همدان، حسب قرائن بایستی از هواخواهان امام علی (ع) و بسا شیعی بوده‌اند.

باید دانست که همدان پس از اسلام دست کم سه تاریخ محلی داشته است: کتاب همدان ابوعلی کاتب (ح ۲۵۵ - ح ۳۳۰)، طبقات الهمدانیین ابوالفضل صالح بن احمد حافظ کوملاذی (۳۰۳-۳۸۴) و تاریخ همدان ابوشجاع شیرویه بن شهردار دیلمی (۴۴۵-۵۰۹) که متأسفانه هر سه از دستبرد حوادث مصون نمانده و گم شده‌اند. بی

۱. جمهرة انساب العرب، چاپ مصر، ۱۳۸۲ هـ، ص ۴۴۵.

۲. تاریخ الرسل و الملوك، لیدن، حلقة ۲، ص ۹۹۴.

۳. وقعة صفین (ابونصر منقری)، طبع هارون، قاهره، ۱۳۸۲ هـ، ص ۱۵-۲۰ و ۱۰۵ / طبقات المحدثین

باصبهان (ابوالشیخ)، ج ۱، ص ۸۷-۸۸. ۴. جمهرة النسب (ابن کلبی)، ج ۱، ص ۴۱۴.

۵. تاریخ الطبری، بیروت، ج ۴، ص ۴۷ / طبقات المحدثین (ابوالشیخ)، ج ۱، ص ۸۷-۸۸ / الکامل (ابن اثیر)، ج ۳، ص ۴۰۰.

تردید، احوال و آثار اعضای خاندان «بنو سلمه» همدانی در آن تواریخ مسطور بوده است. اما اینک آنچه از مطاوی متون در خصوص ایشان اشارت وار آمده، تقریباً همان است که ناصرالدین کرمانی می‌گوید: «بنی سلمه در همدان طایفه‌ای بودند که در آنجا توطن نمودند، و دروازه «عبدالعزیز» را در همدان آنان ساختند، و به ایشان منسوب است. کتابخانه ایشان در آن شهر آوازه‌ای داشته، چنانکه ابوتمام طائی در خانه آنان فرود آمد و کتاب *الحماسه* را تألیف کرد.»<sup>(۱)</sup>

حسن بن محمد قمی (ح ۳۷۸) در بیان رساتیک و ضیاع توابع قم و همدان اشاراتی دیگر به بعضی اعضای این خاندان دارد؛ از جمله روایت کرده است که: «طریز ناهید» (از روستاهای قم) دوازده سهم بوده است - از ضیعت‌های همدان، و آن کاریزی کم آب بوده است. پس بایر شده، و این دیه از آن مردی بوده است نام او «سلمه» از اهل همدان (و) یک چشم، و همه وقت از قلّت دخل و گرانی خراج آن شکایت کرده است. حسن بن محمد اشعری (قمی) از او بخريد و کاریز نو برزمین دیه «ورزنه» ایوب از بهر آن پدید کرد. همچنین «از بعضی ثقات روایت است که ضیعت‌هایی که عرب از همدان با قم نقل کردند، به ابتیاع شرعی از سلمه همدانی و غیر او بدیشان منتقل شده بود». همو به نقل از کتاب *همدان* ابوعلی عبدالرحمان ابن عیسی همدانی کاتب مذکور آورده است که وی از ابوجعفر محمد بن عبدوس جهشیاری وزیر (متوفی ۳۳۱ ق) روایتی در باب مساحت یکی از ضیاع همدان، از «ابوعمر بن سلمه» همدانی کرده است. یک بار دیگر یاد کند: «سلمه [سهل؟] ابن سلمه همدانی عامل هارون الرشید در ایالت جبال و به روایتی دیگر «رئیس همدان» بود. وی روستاهای فرزندان «أخوص» کوفی اشعری قمی را مشخص کرد، و بیشترین ضیعت‌های «ساوه» و «وزواه» و «تفرش» و «جهرود» و «کوزدر» از آن او (سلمه) بودند، مجموع را بدیشان فروخت، که سپس آن طایفه عرب (اشعری) فزون خواهی کردند و بر بعضی از ضیعت‌های همدان و ری و اصفهان تا حدود قم چیره گشتند...»<sup>(۲)</sup>

بدین سان، مراتب ملکداری خاندان «سلمه» همدانی تنها در حدود دهستان‌های میان همدان تا شهر قم یک چند دانسته می‌آید، لیکن از بین اسامی مذکور جز «سلمه [سهل؟] بن سلمه» همدانی که در زمان خلیفه هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) و هم از

۱. نسائم الاسحار، ص ۷۹-۸۰

۲. تاریخ قم، ص ۵۹، ۸۵، ۱۰۶ و ۲۶۳-۲۶۴.

سوی او کارگزار ایالت جبال، و بل «رئیس همدان» بوده، وجه تشخیص دیگر یا تعرّف بیشتر برنمی آید. اساساً تاریخ توطن این طایفه عرب در همدان، و نسبت بطنی یا قبیله‌ای ایشان عجاله دانسته نیست.<sup>\*</sup> تنها چنین می‌نماید که در سراسر قرن دوم و نیمه یکم قرن سوم، ریاست شهر - یا شهردار انتخابی - همدان را که یک منصب افتخاری بوده، بزرگان همین طایفه برعهده داشته‌اند. اما از نیمه سده سوم که خاندان علویان همدان - یعنی شاخه‌ای از سادات حسنی کوچیده بدانجا - اعتبار و اقتدار روزافزون یافتند، ریاست شهر همدان به طور موروثی - به اصطلاح شاعران سده ششم - با آن «شهرباران کوهستان» می‌بود.

باری، گاه اسمهایی در مطاوی کتب رجال حدیث، با نام یا نسبت «سلمی» در مظان انتساب به این خاندان قرار می‌گیرد؛ مثلاً خطیب بغدادی می‌گوید: «عمرو بن سلمه بن حرب همدانی کوفی محدث (متوفی ۸۵) که گویند وی پدر یحیی بن محمد بن سلمه نیست، بلکه دیگری است، و هم گویند که در میان اهل کوفه دو نفر عمرو بن سلمه باشد».<sup>(۱)</sup> یا این که سمعانی از جمله: «ابوطالب حسین بن علی بن سلمه، شهید در

(\*) . یاقوت حموی سلسله نسب حافظ ابوالعلاء عطار همدانی (۴۸۸-۵۶۹) را چنین نوشته است: ابوالعلاء حسن بن احمد بن حسن بن احمد بن محمد بن «سهل بن سلمه» بن عثکل بن حنبل بن اسحاق، و افزوده است که «عثکل» از عرب بوده است (معجم الادباء، ج ۸، ص ۶). نظر به وجود «سلمه بن عثکل» در سلسله مزبور، این گمان دست می‌دهد که آیا حافظ ابوالعلاء عطار همدانی از طایفه «بنوسلمه» بوده؟ از سوی دیگر، ابوحنیف توحیدی پیش از نقل چند بیت از قصیده ابوالوفاء همدانی به اسم «محمد بن عبدالعزیز بن سهل»، گوید که وی از امراء جبال و از «آل دلف» بوده است (البصائر و الذخائر، ج ۲، ص ۲۵۸). «آل دلف» خود یادآور قبیله عجلی یا «بنوعجل» است که از شاخه «خزاعی» آن امارت عجلیان کرجی (بنودلفی) طی سده‌های دوم و سوم هجری، در ناحیت جبال ایران حکم رانده است [رجوع شود به کتاب راقم این سطور به عنوان فرمانروایان گمنام، بخش یکم «امیران کرجی»، ص ۱۱۶-۱۱۷]. حال اگر نام نیای ابوالوفاء همدانی شاعر فی الواقع همان «سهل بن سلمه» در سلسله نسب ابوالعلاء عطار همدانی، و خبر ابوحنیف توحیدی هم فی الاصل درست باشد، بسا که طایفه «بنوسلمه» همدان از همان قبیله عجلی (بنوعجل بن لجیم) و شاید از شاخه «دلف بن جشم... (الخ)» آن، که ابن خلکان یاد کرده (وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۲۳۶) بوده باشند. در این صورت، یعنی در صورت صحّت واقع مفروضات، زنجیره تباری «بنوسلمه» همدان چنین خواهد بود: سلمه بن عثکل بن حنبل بن اسحاق بن... دلف بن جشم بن قیس بن سعد بن عجل بن لجیم بن... بکرین وائل بن... ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان (عجلی)؟

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۱۶۲-۱۶۳.

همدان» را یاد کرده، که از محدثان بوده است.<sup>(۱)</sup> به گمان ما، شخص مذکور از طایفه «بنو سلمه»، و شاید پسر عمّ ابوالوفاء همدانی شاعر است که پدران ایشان پسران همان «سلمة (سهل) بن سلمه» رئیس همدان بوده‌اند.

\*

اما ابوالوفاء همدانی ادیب و شاعر (و گویا «نایب امارت» همدان) که این گفتار مختص اوست، نام و نسبتش تنها از گزارش استطرادی نجم‌الدین قمی (در سال ۵۸۴ ق) برمی آید: «ابوالوفاء محمد بن عبدالعزیز بن سلمه (سهل)» همدانی از طایفه بنی سلمه در فضل متانتی داشت، و به سبب مطالعت علم از عمارت و نیابت باز می‌ماند، و علما و فضلا را رعایت به افراط می‌کرد. پدرش (عبدالعزیز بن سلمه / سهل) در حق او گفت، شعر:

یا برقانا (۲) علی بنی سلمة اصحبت فی اکل مالهم حطمة<sup>(۲)</sup>

تألیف کتاب *الحماسة* ابوتّمّام طائی که با نام ابوالوفای همدانی پیوند یافته، داستانی دارد که بنا به منابع کهن از این قرار است: ابوتّمّام حبیب بن اوس طائی (۱۷۲-۲۲۸) پس از آن که معتصم عباسی (۲۱۸-۲۲۷) به خلافت رسید به بغداد رفت و در آنجا اقبالی یافت. آن گاه به قصد دیدار امیر عبدالله بن طاهر طاهری فرمانروای خراسان (۲۱۳-۲۳۰) بدان سوی کوچید. ابوتّمّام چون از خراسان بازگشت، و به همدان رسید، «سرما صعب بود، آسمان بر زمین کافور می‌بیخت، و صحرا حله سفید می‌پوشید. ابوالوفاء محمد بن عبدالعزیز بن سلمه او را به سرای خویش برد، و در رعایت فضل و علم او مبالغت نمود.» [قمی / ۸۳]

به گفته ابن خلّکان، ابوالوفاء که یکی از رؤسای آن شهر بود، کتابخانه‌ای شامل دیوانهای شعر عرب و جز آنها داشت. در آن هنگام، برفی سنگین در همدان بارید و همه راهها بند آمد، چندان که ادامه سفر برای ابوتّمّام امکان نداشت. ابوالوفاء بدو گفت که در همین جا بمان، چه آن که تا مدت زمانی راهها باز نمی‌شود. پس آن گاه کتابخانه خود را برای مطالعه وی فرایش کرد، که او بدان اشتغال یافت. پنج کتاب در شعر تألیف نمود؛ از جمله: کتاب *الحماسة* را. «چون هوا معتدل شد، و برف را انحساری پدید آمد، ابوتّمّام که از کتب بنی سلمه حماسه کرده بود، (از همدان) برفت. با ابوتّمّام چون

۱. الانساب، طبع عکسی اوقاف گیب، گ ۴ پ. ۲. تاریخ الوزراء، ص ۸۳-۸۴.

برفت، این نسخه مستصحیح نکردند، و بدان بُخل نمودند.» [قمی / ۸۴]  
 پس در همان کتابخانه «آل سلمه» برجای ماند و ایشان آن را به کسی نشان نمی‌دادند، تا آنکه احوال آنان دگرگونی یافت و اتفاق افتاد که ایشان را نکبتی رسید و کتب ایشان به تاراج بردند. مردی از اهل دینور به نام ابوعدیل دینوری به همدان آمد، و نسخه‌ی *الحماسه* به دست وی افتاد و او آن را به اصفهان برد که در نزد ادیبان و فاضلان اقبالی یافت. پس میان فضلالی اصفهان و اصحاب ابوعلی لکده منتشر شد، و هلم جزاً در جهان سائر آمد. همین خود سبب اساسی اشتها و احترام ابوتّمّام طائی گردید، چندان که شارح آن خطیب تبریزی گفته است: «ابوتّمّام در حماسه خود شاعرتر است تا در شعر خود.»<sup>(۱)</sup>

سبب نکبت خاندان سلمه همدانی و تاراج کتابخانه مهم ایشان در همدان و چگونگی احوال آنان دانسته نیست. اما آن دودمان تا چند قرن بماند، چنان که نجم‌الدین قمی در شرح وزارت عمادالدین ابوالبرکات، وزیر عراق عجم از سوی سلطان سنجر سلجوقی (سده ۶ هجری) گوید: «دولت مبارک سلجوقی را هیچ وزیر اصیلتر از وی نبود. ایام و آثار بنی سلمه که اجداد او بودند مشهور است و بزرگی خاندان ایشان روشتر از آن است که به تذکار و تنبیه حاجت افتد...، ابوتّمّام طائی جمع کتاب *حماسه* به همدان در خانه ایشان کرد...». ناصرالدین کرمانی هم افزوده است: «عمادالدین وزیر که از طرف پدر از بنی سلمه بود، از طرف مادر همانا خواهر زاده قوام الدین درگزینی وزیر بوده است.»<sup>(۲)</sup>

از آثار باقی آن خاندان در همدان، مشهور همان «دروازه عبدالعزیز» (منسوب به پدر ابوالوفاء) بوده، یکی هم روستای «سلمه آباد / سلماباد» در ناحیت «کوزدر» تفرش در تاریخ قم (ص ۱۲۱ و ۱۴۰ و ۱۴۱) یاد شده، که گویا تا این زمان برجاست. ابوالحسن علی بن ابی بکر هروی (متوفی ۶۱۱) در گزارش زیارات خود در شهر همدان، «دروازه عبدالعزیز» را یاد کرده است که هفت تن از صحابه در نزدیک آن کشته شده‌اند.<sup>(۳)</sup> اما

۱. *وفیات الاعیان*، ج ۲، ص ۲۷۲-۲۷۳؛ *تاریخ الوزراء*، ص ۸۳-۸۴؛ *نسائم الاسحار*، ص ۷۹-۸۰؛ *تاریخ الادب العربی*، ج ۱، ص ۷۷-۷۸؛ ج ۲، ص ۷۱-۷۲.
  ۲. *تاریخ الوزراء*، ص ۸۳؛ *نسائم الاسحار*، ص ۸۰.
  ۳. *کتاب الزیارات*، طبع طومین، دمشق، ۱۹۵۳ م، ص ۹۸.
- (\*) همچنین، وی در جزو مقابر بزرگان همدان، مزار عین‌القضات، مزار ابوعلی سینا، و مزار باباطاهر را

از آثار ادبی خود ابوالوفاء همدانی (نیمه دوم سده دوم و نیمه یکم سده سوم هجری قمری) هم تنها دو چکامه درباره «آقبال همدان» (دامنه‌های کوهستان الوند) و متنزهات آنجا برجای مانده است، که فقط در نسخه خطی منحصر به فرد کتاب *اخبار البلدان* ابن فقیه همدانی (ح ۲۵۵ - ح ۳۳۰) موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد (ش ۵۲۲۹ عمومی) مضبوط است. اینک، متن عربی آن دو چکامه بازمانده ابوالوفای همدانی را که بازیافته‌ایم همراه با ترجمه فارسی آنها به دست می‌دهیم و یادآور می‌شویم که ابوحنّان توحیدی (متوفی بعد از ۴۰۰) ضمن «تغزل بالطبیعه» در کتاب *البصائر و الذخائر* (ج ۲، ص ۲۵۸) چهار بیت از چکامه یکم (ش ۱ و ۲ و ۷ و ۸) و دو بیت از چکامه دوم (ش ۱ و ۲) را از «محمّد بن عبدالعزیز بن سهل - از امراء جبال - از آل دُلف»، و نجم الدین قمی در *تاریخ الوزراء* (ص ۸۴) تنها سه بیت از چکامه یکم (ش ۱ و ۲ و ۸) را با اختلافاتی نقل کرده‌اند.\*

#### متن چکامه یکم

- |                                                               |                                                |
|---------------------------------------------------------------|------------------------------------------------|
| ۱. رِیَّانٌ <sup>(۱)</sup> مِنْ مَّاءِ الْكُرُومِ كَأَنِّي    | غَصْنٌ أَمَّالَتْهُ الصَّبَاءُ فَتَأوَدَا      |
| ۲. أَرَمِي <sup>(۲)</sup> بَعِیْنِي الرِّیَاضَ وَ اجْتَنِي    | مِنْ حَلِیْهِنَّ لَأَلِیَا وَ زَبْرَجْدَا      |
| ۳. مَا بَيْنَ أَعْلَى مَوِیْجِیْنِ <sup>(۳)</sup> وَ دُونِهَا | مَتَصَوِّبًا طَوْرًا وَ طَوْرًا مُضْعِدَا      |
| ۴. وَ إِذَا عَلَوْتَ إِلَى بَقَاعِ سَنِیْلِسِ <sup>(۴)</sup>  | وَ ابْحَثْ بَعِیْنِیْكَ الْمَرَادَ الْآبَعِدَا |
| ۵. عَايَنْتَ احْسَنَ مَنْظُومًا حَالَ النَّدَى                | وَ شَمَّالَهُ مِنْ نَسْجِهِ أَنْ تَنْفِدَا     |

یادنموده است. ناگفته نماند که این گزارش هروی از جمله نوادر اخبار و در امر تاریخنگاری آن شهر بسیار با اهمیت است. ترانه‌ای قدیمی هم در همدان بدین نکته اشاره دارد: «آب در عبدالعزیز، سبزه در عین‌القضات»، که مراد چشمه عبدالعظیم (؟ظ: عبدالعزیز) و گورگاه عین‌القضات است، و اگر چشمه مزبور بر کنار دروازه عبدالعزیز قرار می‌داشته، مکان احتمالی آن دروازه اکنون بایستی نزدیک به مسجد نوساز عبدالعزیز واقع در کمر بندی خواجه رشید به میدان امامزاده عبدالله (نزدیک گورستان کهن) و قرب ساختمانهای مسکونی بانک رهنی بوده باشد.

(\*) در بازخوانی چکامه‌ها دوست ادیبم آقای علیرضا ذکاوتی همیاری کرده است.

۱. به جای «ریان» در *البصائر* «وظلت»، و در *تاریخ الوزراء* «فطللت» ضبط است.

۲. به جای «ارمی» در *تاریخ الوزراء* «واری» ضبط است.

۳. «مویجین» همان دهکده «مویین» کنونی بالاتر از «تویین» و «سولان» این سوی امامزاده کوه همدان است.

۴. چنین است در اصل.

۶. زَهْرًا زَهْتُ غُرُرَ الرِّیَاضِ بَنُورِهِ  
 ۷. حَمْرَاءَ نَاصِعَةً وَ أَصْفَرَ فَاقِعًا  
 ۸. یَفْتَرُّ مَبْتَسِمًا كَأَنَّ وَ مِیْضَه  
 ۹. وَ إِذَا الْغَزَالَةُ حُلَّ عَقْدُ خِمَارِهَا  
 ۱۰. نُورٌ تَنْبِرُ لَهُ الرِّیَاضُ وَ تَعْتَدِی  
 ۱۱. وَ تَرَى الْجَنَانَ قَدْ اِكْتَسَيْنَ نَضَارَةً
- لَمَّا غَدَا عَلَى الْهَبِّي مَتَسَرِّدَا  
 وَ مُزَعَفَرًا فِی لَوْنِهِ وَ مَوْرَدَا  
 شَرُّرَ أَطَارُثِهِ<sup>(۱)</sup> الصَّبَا فَتَوَقَّدَا  
 أَهْدَتْ لَهُ مِنْهَا نَدَى مُتَجَدِّدَا  
 تَبَدُّوا أَمْرًا رَهَقَ إِذَا بَدَا  
 وَ حَلَيْنَ دَرًّا فِی الْفُصُولِ مَنْضَدَا

## ترجمه چکامه یکم

۱. رزان باغ چنان سیراب و سرسبز که گویی شاخه‌ای است و نسیم صبا آن را خمانده است.
۲. دیدگان خود به گلزارها می‌دوزم و از زیورهای آنها گوهر و زبرجد فرا می‌چینم.
۳. بلندبهای مویین و دامنه‌های آن را گاهی از فرود و گاهی از فراز و رانداز می‌کنم.
۴. اگر به جایگاههای سنبل [کذا] بالا روی و دیدگانت مقصد دورتر جویند،
۵. نیکترین حالت همبایِ شبنم و میغ را نگری که باد خنک از بافت آن فرا می‌گذرد.
۶. شکوفه‌ای که چون پیایی برگریزان کند، پیشنمای گلزارها از فروغ آن تابان شود:
۷. پاکِ سُرخ و نابِ زرد و آل در رنگ و لاله‌گون.
۸. خندان شود آن سان که گویی درخش آن اخگری است که باد صبا آن را به پرواز آورده و فروزان است.
۹. و چون بند حجاب خورشید گشوده شد، دیگر بار شبنمی مهگین بدو ارمغان کند.
۱۰. تابشی که گلزارها از آن فروزان شود و از میان آنها فرو گذرد، حالی گذرا نماید چون فرا آید.
۱۱. باغها را می‌بینی که جامه خرمی پوشیده، و در جای جای، رشته مرواریدی آرایه کرده‌اند.

۱. به جای «اطارته» در البصائر و تاریخ الوزراء «اصابته» ضبط است.

## متن چکامه دوم

۱. یا لیلیالی ترمینی بِاسَهمها<sup>(۱)</sup> و ما لها ترّة عندی و لا ثارُ  
 ۲. اذ اصطفیت خلیلاً او آخائقة لا تلتمنی منه او تأتینی الدار<sup>(۲)</sup>  
 ۳. یا ایها المغتدی نحو الجبال له فی ما هناك لُبانات و أوطار  
 ۴. اقرالسلام علی اَرُونَدَ مِن جبل یهیجنی نحوه شوق و تذکار  
 ۵. و اخْصُصْ اماکنَ فیہ کنتُ اعهدھا فیهنّ منی علامات و آثار  
 ۶. و اربع بمرتبع کُنا نَلُوذ به قد اُینعت فیہ لِلذّات اشجار  
 ۷. بِسَفْحِ مرجانة<sup>(۳)</sup> المحسود ساکنها روض اریض و ماء ثَمّ مَوار  
 ۸. و شِعْبُ قُرُوذ<sup>(۴)</sup> فیہ کلّ مونقة و فیہ للهُو اشجار و آنهار  
 ۹. فسفح تویین<sup>(۵)</sup>، فالذّکان مجتمع فجلّه کَلّما حلّته اَمطار  
 ۱۰. مستشرق فیہ للابصار متّسع تروقنا زُهر فیہ و اَنوار  
 ۱۱. و فیہ للقلب و الاسماع ما طلبا من السرور اذا غرَدَتْ اَطیار  
 ۱۲. یُجیب الحانها منا اذا هَزَجَتْ و غَرَدَتْ طریاً عودُ و مزمار  
 ۱۳. تلک البلاد الّتی تُحیی النفوس بها لا ما لهبت فی حافاته النار  
 ۱۴. ارضُ تُنعم اهلها اذا نغموا بآن تکتهم فی الارض آبار

## ترجمه چکامه دوم

(۶).....

۳. ای رهسپار بامدادی سوی آن کوهستان که همه حاجات و نیازها در آنجاست.

۴. سلام و درود مرا بر الوند کوه که همواره شوق و یاد مرا به خود بر می انگیزد،

برسان!

۱. این مصراع در البصائر چنین است: «مالی و للنای یرمینی باسهمه».

۲. این مصراع در البصائر چنین است: «لا ینشی عنه او تنای به الدار». پیداست که این چکامه بلند بوده، و این دو بیت (۱ و ۲) از مطالع نسیمی دیگر است.

۳. مرجانه همان شهرک «مریانه» کنونی در نزدیکی همدان است.

۴. اینهمانی «قروذ» (=قُرُوه) در دامنه‌های الوند دانسته نشد.

۵. در اصل «ترین»؟ اما دهکده «تویین» نزدیک به همان دهکده «مویین» پیشگفته است.

۶. بیت‌های یکم و دوم این چکامه چون پیوندی با ابیات اوصاف الوند نداشت ترجمه نشد.



۵. خصوصاً جایگاه‌هایی را در آنجا بنگر که همانا معهود من بوده، و در آنها نشانه‌ها و آثاری از من برجاست.
۶. در موقفی که ما بدان رخت می‌کشیدیم درنگی کن، جایی که از لذتِ اثمار درختان سرشار می‌شدیم.
۷. در دامنهٔ مریانه که بر آرمندگانش رشک برند، گلزاری نظرگیر و آبرازی هموار است.
۸. درهٔ قُروه که در آن هر چیز دلپسندی هست، و درختان و جویبارهای فرح‌انگیز در آنجاست.
۹. آن‌گاه دامنهٔ تویین، سپس به دکان همپیوست با آن و به هر کجا که کوچگاه باران است، کوچ کن!
۱۰. دیدگان را در آنجا فرازگاهی فراخ است که گلها و شکوفه‌های رسته در آن صفابخش اند.
۱۱. دل و گوش را در آنجا هرگاه که مرغان گلبانگ برکشند، سروری دست دهد.
۱۲. آوای آنها را هنگام که نغمه خوان و آوازگوی شوند، بانگِ نای و چنگ ما پاسخ دهد.
۱۳. این همان سرزمینی است که جانها در آن تازه شود، نه آنجاست که در سراسر آن آتش زبانه کشد.
۱۴. زمینی که اهل خود را نعمت بخشد، هرگاه که در آبراههای فروپوشیده شان در آن زمین نغمه خوانی کنند.

به عنوان استدراک، یاد باید کرد که اولاً ابوالوفاء محمدبن عباس ادیب - معروف به ابن همدانی - از مردم دهستان «بندینجین» همدان (ظ: قرن ۹۴) که صلاح‌الدین صفدی یاد کرده و سه بیت از او به نقل آورده<sup>(۱)</sup>، نباید با این ابوالوفاء همدانی از خاندان بنو سلمه تازی ریاست پیشه در همدان مشتهر گردد. همچنین، ابوالوفاء طاهربن

۱. الوافی بالوفیات، ج ۳، ص ۱۹۹. رجوع شود به الانساب، گ ۹۲ پ.

حسین بندینجی همدانی شاعر ادیب (متوفی ۴۸۰ ق) که ابن اثیر یاد کرده است.<sup>(۱)</sup> ثانیاً، یاد باید کرد که چون در الواح مدفونان کنار قبر باباطاهر همدانی نام ابوالوفاء را محمد بن عبدالعزیز یاد کرده‌اند (شرح احوال باباطاهر، ص ۸۱) گمان نمی‌رود که مدفون مذکور در آرامگاه باباطاهر همین ابوالوفاء محمد بن عبدالعزیز بن سلمه همدانی باشد، احتمال آن است که به نحوی نام وی گویا با ابومنصور محمد بن عیسی بن عبدالعزیز صبح بزاز معروف به ابن زیدان یا مشهور به ابن صبح صوفی محدث همدانی (متوفی ۴۳۰) که خطیب بغدادی از او سماع داشته<sup>(۲)</sup>، اشتباه شده باشد.

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۱۰، ص ۱۳۲، ۱۳۵ و ۱۶۳.

۲. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۴۰۶؛ الوافی، ج ۳، ص ۲۶۲.

## ناموران همدانی

به دوستم:

استاد علیرضا ذکاوتی همدانی

الف). پیشگفتار:

خواننده اسم و رسم دار «همدانی» که هم اینک به مطالعه این فصل از کتاب (- ناموران همدان) آغاز می‌کند، هم باید آسوده خاطر بداند که «نام» وی در این فهرست نیامده؛ زیرا همگی آنان «مرده» اند و از زمره درگذشتگان (رَحِمَهُمُ اللَّهُ أَجْمَعِينَ) و حال آن که او «زنده» است و توقع ذکر اسم در جزو «رفتگان» خاک بیجاست. دیگر آن که ذکر مشهوران و معاریف همدان در این فهرست، مطلقاً مقصور و محدود به اصحاب «کتب» و نویسندگان، مؤلفان پیشین و یا شاعران صاحب «دیوان» درگذشته می‌باشد؛ و ما از برای همه معاریف حئی و حاضر و مؤلفان همدانی زنده (سعیهم مشکورا) آرزوی طول عمر با عزت داریم. البته مشاهیر همدان یا به اصطلاح «أعلام» منسوب به این شهر، اعم از رجال دین و دولت، اُمراء و ملوک، وزراء و صدور، محدثان و راویان، دبیران و کاتبان و هنرمندان، که ما اسامی ایشان را از بطون متون استقصاء یا استخراج کرده‌ایم، اگر به فهرست آید، بر روی هم شاید بالغ بر ۱۴۰۰ تن شود - یعنی - به‌إزاء هر سال از تاریخ دوره اسلامی، یک تن همدانی نامبردار می‌باشد؛ ولی اینک ما فی الجملة (یک هفتم این شمار) مقتضای حال و مقام، تنها به ذکر دویست (۲۰۰) تن اَشْهَرِ مشاهیر «نویسندگان» همدانی بسنده کرده‌ایم.

سبب چنین گزینشی این است که چنان که معلوم همگان باشد، مشاهیر عالم همه از «آخیار» نیستند، بل نیک چو بنگری نسبت «أشرار» در آنها بیشتر است (از سلاطین

جور گرفته تا رجالِ سوء، عَمَله و اَكْرَه شیطان لعین) و در واقع این گروه از مشاهیر خود «بدنامان» اند؛ هم در جزو این دسته باشند آنچه حکیم عین القضاة همدانی می‌فرماید «عُلَمَاءِ سُوءٍ» (که گوید از «جُهَالِ سُوءٍ» بدتراند) و علمای «سوء» هرگز مؤلف یا صاحب قلم نبوده‌اند، اگر هم چیزی نوشته باشند (که به درد عَمّه شان می‌خورد) روفتگر تاریخ آنها را به زباله دان فراموشی افکنده و می‌افکند و خواهد افکند. آنچه در این جهان از «نوشته و نوشتنی» ماندگار و ماندنی است، بی‌خلاف همان است که قرآن مجید در یک آیت «عبرت» حیرت‌انگیز می‌فرماید: «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ، فَمَا الزَّبْدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً، وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ، كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ» (۱۷/۱۳). نویسنده و صاحب قلم «بنامی» که اسم یا اثرش به نحوی در عرصه روزگار بماند، بی‌گمان از گروه «اَخْيَارِ» نوع بشر است و از برگزیدگان خدا؛ و گویی هم از اینروست که خواجه رشیدالدین همدانی می‌فرماید «شریفت‌تر شغلی تصنیف کتب و رسالات است»، یا این که حکیم فردوسی فرموده است «دبیری است از پیشه‌ها ارجمند...» (الخ) و در جای دیگر می‌فرماید اگر چند فرزند داشتی، یکی را «نویسنده» کن زن میان (الخ) و این که مشهور است «معلمی شغل آنیبا است»، ما حسب مضمون آیت شریفه «نون والقلم» (لوح و کتاب که خداوند به آنها سوگند خورده) در می‌افزاییم که نویسندگی (به قول خواجه رشید) اشرف بر «تعلیم» است، زیرا که این خود «شغل خداوند» بوده باشد؛ و گرچه ما نمی‌خواهیم وارد این مبحث شویم (به اشارتی بسنده می‌کنیم) که خدای حکمت و دانایی و دبیری و کتاب در بابل باستان همانا «نبو» (پس از مردوک دومین ایزد ستوده) بوده، چنان که اسم وی به صورت کلمه «نبی» (= پیغمبر/حکیم) در زبانهای شرقی باستان و از جمله در عربی (و قرآن مجید هم) تداول یافته است؛ فلذا به حق گفته‌اند «شریفت‌تر شغلی» است از آنرو که شغل حضرت خداوندی بوده، همین خود در فرهنگ باستانی ایران به گونه ایزد «تیر» (خداوند دبیری) سخت مورد ستایش گشته، آیین‌های دلپسند و باورهای دل‌انگیزی بدان باز بسته است.

باری، از دانشوران همدانی در دوره ما قبل اسلامی آگاهی درستی نداریم، در فهرست حاضر تنها سه تن را (ش 1-3) که حسب ظن غالب دارای نوشته‌ها بوده‌اند یاد کرده‌ایم، ما بقی مشاهیر هزار و دویست ساله دوران باستان همدان - که شمارشان کم نیست - چنان که گذشت، در فهرست ناموران دبیری پیشه کنونی ما نمی‌گنجد. اما در

دوره اسلامی هم چنان که در مواضع مختلف یاد کرده‌ایم، سه چهار کتاب «طبقات اهل همدان» یکسره از دست رفته است، که البته سه اثر عمده از این دست (-تاریخ همدان) در وجه غالب متضمن مشاهیر اهل حدیث و رجال «سُنَن» بوده است. باید گفت که در سه دوره تاریخی معین خواه در همدان یا دیگر شهرهای بزرگ ایران، به ترتیب بسامد محدثان و شاعران و ملایان نسبت به دیگر رجال بیشتر است؛ ولی با آن که ما طی چهل سال بر مراجع و فهارس و مآخذی دسترسی یافته‌ایم (که برای هیچ کس از همگنان ما چنین فوزی میسور نبوده است) و اسامی تمام «اعلام» همدان را استخراج کرده‌ایم و در «بایگانی» دقیق ما مضبوط است، اکنون از ذکر اکثر اسامی سه گروه مزبور - و لوازم که صاحب «اثر» هم بوده باشند - معذوریم و خودداری می‌کنیم؛ چه هرکسی که صرف «درد دل» چیزهایی به اسم «شعر» بافته و آنها را در دفتری به اسم «دیوان» نهاده (بسا که در زمان خودش هم به سببی از اسباب اسمی در کرده) هرگز قرار نبوده و نیست که در فهرست «گزینۀ» ما جایی داشته باشد؛ و نیز هر کس که به صرف «درد دین» چیزهایی از اینجا و آنجا سرهم کرده، یا طلبۀ آمله خوان و یا عالم مسأله‌گوی تقریرات خود یا استادش را مثلاً در باب «طهارت» و یا «دعای یوم فلان» در دفتر و کراسه‌ای گرد آورده؛ آنگاه مفهرسان عهد اخیر خصوصاً علّامه شیخ آقا بزرگ طهرانی (رح) آنها را در کتاب سترگ الذریعه (الی تصانیف الشیعه) یاد کرده‌اند، ابداً دلیل و موجهی نباشد که ما نیز آنها را در فهرست «گزینۀ» خویش یاد کنیم؛ هر چند که نفس الامر «شریف» شغلی است نویسندگی (و به قول بیهقی «هیچ نبشته نیست که به یک بار خواندن نیرزد») و چنان که گذشت، حتّی کسانی که بر ضدّ ایمان و عقاید مردم نوشته‌اند آشرف بر مؤمنان و معتقدان ظاهری ایشان اند؛ ولی اینها خود با ضوابط معین «اختیار» و «انتخاب» ما مطابقت ندارد، که از جمله یکی «الأشهر فالأشهر» یا «الأهم فالأهم»، حسب «شعور» تاریخی و بر طبق قاعده «عدل»، مقرون با اسلوب «نقد» رجال یا تمحیص و به گزینی آنهاست.\*

بنابراین، ابداً جای تأسف نخواهد بود اگر صدها تن محدث سنی یا شاعر و ملای

\*. دوست روحانی ما شادروان عندلیب زاده همیشه می‌گفت که در روز داوری باید پاسخگوی یکایک «کلمات» که نوشته‌ایم باشیم؛ اینک بنده گمان می‌کند که در آن روز بایستی پاسخگوی «اسامی» که نوشته‌ام باشم، خدای تعالی بر ضمائر و ضوابط تعدیل و تمحیص ما واقف‌تر است.

شیعی (که اکثرشان هم جز «ورد» کلام اثری دیگر نداشته‌اند) از فهرست «ناموران» همدانی حاضر محذوف‌اند، از آنرو که گمان برود مبدا آنان از مشاهیر یا «مفاخر» این شهر که‌نسالِ پرآوازه بوده باشند. خیر، مفاخر شهر ما حَسَبِ قاعدهٔ «عدل» و «نقد» همانا نجم‌الدین دوییتی است (ش 66) که در سراسر عمر پر جهد و تلاش خویش، همچون فلکلوریست‌های عصر حاضر (بی آن که زن و فرزند بیابد) **پنجاه من** کاغذهای «دوبیتی» فهلوی گرد آوری کرد؛ و به حق که «شاعر» حقیقی عاشق پیشهٔ همدان اوست (عاشق علم) که سزااست نامش افسر فرهنگ پژوهان معاصر ایران قرار گیرد. مَفخر این شهر همانا «مَلّا» لاله زار یهودی است (ش 123) که نخستین مترجم رسالهٔ «عقل» حکیم دکارت فرانسوی بود، خود نمودگار پیشتازی اندیشمندان این شهر «همه دانا» در آوان عصر تجدد و نوزایی فرهنگی ایران؛ و مفاخر شهر ما همانا حُکَمای (سَبَّعه) بزرگی مانند: ابن حرب معتزلی (ش 4)، قاضی عبدالجبار اسدآبادی (ش 31)، ابن طیب جاثلیق (ش 41)، عین‌القضات همدانی (ش 52)، ابن صلاح همدانی (ش 57)، خواجه رشیدالدین فضل‌الله (ش 74)، میرزا ابراهیم همدانی (ش 89) و امیر مهدی بدیع الحکماء (ش 194) که همگی جهانی‌اند؛ عارفان و عالمان و مورخان و مترجمان برجسته هم در جای خود، حتّی متفکران انقلابی پر آوازه و مجاهدان طریق حق و عدالت اجتماعی، نامهای بس درخشانی که بر جریدهٔ تاریخ ایرانزمین جاودانه‌اند، همگی از مفاخر شایان نازش و بالش و مباحثات در شهر ما هستند؛ ما از حیث شاعر و ماعر و «متاب» نویس کمبودی نداریم، زیادی هم داشته و داریم الا این که هرگز جزو مفاخر نبوده باشند. این را هم بیفزایم که حساب هنرمندان - اعمّ از کاتبان نسخه‌ها و نقاشان یا خوشنویسان و موسیقی دانان - جدا از فهرست مؤلفان حاضر است، اسامی اعلام و مشاهیر ایشان خود مستلزم تألیف فهرست دیگری است که از وظیفهٔ ما بیرون است.

باری، در اوایل عصر حاضر شادروان شیخ علیمحمد آزاد همدانی (ش 166) گزارشی تحت عنوان «**مشاهیر همدان**» نوشت و به چاپ رساند؛ آنگاه شادروان میرزا صادق ادیب حضور (ش 169) رساله‌ای تحت عنوان «**بزرگان همدان**» تألیف کرد، پس از وی جناب آقای قاسم برنا همدانی جزوهٔ «**فرهنگ سخنوران**» و گفتارهای «**تذکرهٔ شعرای**» همدان را نوشت، که این گزارشها خود اساس تألیف کتاب دوجلدی شادروان دکتر مهدی درخشان (ش 192) تحت عنوان «**بزرگان و سخنسرایان همدان**» گردید؛ سپس

اینجانب به سهم خویش در باب مورخان همدان یا برخی از ناموران این شهر گفتارهایی چاپ کرد<sup>(۱)</sup>، تا آن که توفیق یافت کتابهای «فرمانروایان گمنام» تهران / ۱۳۶۷) و «تاریخنگاران ایران» را (تهران / ۱۳۷۳) در جزو تاریخ و معاریف همدان طبع و نشر نماید. در اواسط دهه شصت که شادروان محمد بهنامجو شهردار همدان بود، از اینجانب خواسته شد که فهرستی از «ناموران» همدان، برای نامگذاری اماکن و شوارع و محلات شهری تهیه کند؛ پس بدین موجب فهرست «۳۵» تن از مشاهیر گذشته را حسب اسم شهر آنها گزارش نمود<sup>(۲)</sup>، که شرح تفصیلی هر یک از ایشان هم تحت عنوان «ناموران همدان» در نشریه هگمتانه (ارگان امور فرهنگی شهرداری همدان) از شماره دوم (بهمن ماه ۱۳۶۶) تا چندین سال منظمأً به چاپ رسید. در سال ۱۳۶۷ مرحوم دکتر درخشان (که قصد تجدید طبع کتاب خود داشت) به اینجانب پیشنهاد تألیف جامع و مشترکی در باب معاریف همدان نمود، لیکن مطلب را چنان که بایستی پیگیری نکرد و بعدها در اواخر عمر، که نوعی اظهار ندامت می نمود واقعاً دیگر دیر شده بود<sup>(۳)</sup>.

سپس دوست پژوهنده من آقای ولی الله قیطرانی، سلسه مقالات «نویسندگان همدانی» را بر اساس یادداشت های دیرین اینجانب، هم به شیوه کتابهای «معجم المؤلفین» عربی (عمر رضا کحاله) و «مؤلفین کتب چاپی» فارسی (خانبابامشار) و با استفاده از آنها نوشت و چاپ کرد، که روی هم ۱۶۵ تن مؤلف و نویسنده همدانی را فهرست وار در ماهنامه «هگمتانه» شهرداری (ش ۳۲ / تیرماه ۱۳۷۲-ش ۴۹ / فروردین ۱۳۷۶) شناسانده است. هم چنین، حدود پانزده سال پیش، دوست شوریده ما آقای علی رحیمیان از اینجانب خواست، تا برای جلد دوم کتاب «۱۲۳» شاعر همدانی یک مقدمه تفصیلی بنویسم، که حاصل کار گفتار بلندی شد تحت عنوان «درآمدی به تاریخ ادب در همدان»، متضمن فرهنگواره ادبی سیصد و هفتاد (۳۷۰) تن شاعر و ادیب و نویسنده، همراه با یک مؤخره تحلیلی که متأسفانه آن کتاب تا کنون به چاپ نرسیده است؛ ولی نسخه ای از مقدمه مزبور تحویل اداره کل ارشاد و فرهنگ اسلامی همدان گردید، تا هم آن اداره در سال ۱۳۷۳ حسب درخواست سازمان علمی - فرهنگی

۱. نک: کتابشناسی همدان (پ.اذکائی)، ص ۴۴، ۳۶، ۵۱، ۶۷، ۱۰۳ و ۱۸۸.

۲. نشریه «هگمتانه»، ش ۱ / دیماه ۱۳۶۶، ص ۹-۸. ۳. هگمتانه، ش ۳۰ / خرداد ماه ۱۳۷۲، ص ۲۶.

یونسکو، فهرستی از ناموران علم و ادب (-مفاخر فرهنگی) استان همدان، و نیز فهرستی از رویدادهای بزرگ تاریخی در این شهرستان مطالبه کرد، که اینجانب هر دو را و اینک به ویژه فهرست ناموران همدان را شامل اسامی هفتاد (۷۰) تن از آخیار و مفاخر تقدیم نمود، تا چنان که منظور سازمان یونسکو می‌بود بالجمله شایان بزرگداشت هستند. آنگاه اداره کل ارشاد و فرهنگ استان دو سه سال پیش از این، همان فهرست را تحت عنوان «مختصری پیرامون مشاهیر فرهنگی استان همدان» (در تعدادی محدود) به مناسبتی چاپ و پخش کرد.

اکنون که «ناموارگان» مشاهیر مؤلفان همدان به شرحی که گذشت، مشتمل بر فهرست اسامی دویست (۲۰۰) تن در این فصل ارائه می‌شود، ذکر چند نکته از باب ایضاح و اشاره یا تمهید و دلیل ضروری می‌باشد؛ اولاً این که فهرست حاضر با مدخل‌های به اصطلاح دائرة المعارفی، متضمن شرح اجمالی یا فشرده بر حسب اسم «أشهر» اعلام مزبور است؛ ثانیاً در اوصاف هر یک یابه اصطلاح «قول شارح» ابدأً مجامله و تعریف‌های مرسوم در کار نبوده (ما علی الاصول اهل تعارف و مبالغه نبوده و نیستیم) فلذا اگر گفته‌ایم «امام» همانا به واقع پیشوای نحله‌ای بشمار می‌رفته، یا اگر وصف «ادیب» در حق کسی ذکر شده همانا چنین بوده است و هکذا (علی هذا القیاس).

فهرست ناموران همدانی در این گفتار طی چهارده بهر (I تا XIV) نماگر دوره حیات آنان، خواه با تاریخهای تحقیقی یا تقریبی (حدودی) مبین چهارده «سده» متوالی دوران اسلامی باشد، که علائم معمول در آن از این قرار است: «ن» نشانه «نیمه»، «س» نشانه «سده»، «م» نشانه «متوفی»، «ز» نشانه «زنده»، «ح» نشانه «حدود»، و «ق» نشانه هجری قمری است. در باب «مراجع» هر یک هم باید گفت که صرفاً نوشته‌ها (کتب و رسالات و مقالات) و یادداشت‌های خود این نویسنده است، مگر آن که در مواردی به اسم و کتاب و مقاله شخص دیگر کاملاً تصریح می‌گردد. آنگاه در «پسگفتار» به تحلیل مختصری در باب معاریف هر «سده» پرداخته می‌آید، تعلیقات مجملی هم راجع به بعضی مطالب یا اشخاص افزوده می‌شود؛ و اگر چه شمار دویست تن «درگذشته» (تا پایان سال ۱۳۷۹) شمار «گرد شده» ای است، هم در پیوست شمار «۱۵» تن دیگر از باب تکمله اما خارج از فهرست اضافه می‌گردد.



## ب. ناموارگان

## I

## (پیش از اسلام)

1. سننه / سینا (شاهین) پسر اهوم ستوت سکایی / تورانی (ح ن ۲ س ۷- ن ۱ س ۶ ق.م) و از نخستین آموزگاران کیش زردشتی، که پایه گذار فرهنگستان «سده» هگمتان و مکتب پزشکی سینائی در مادستان بوده است.<sup>(۱)</sup>
2. آزوناس (Azonace) اکباتانی (ح ح سده ۶ ق.م) حکیم و عالم طب، استوارگر دین مغان و آموزگار زردشتی که طی سیاحتنامه حکیم «فیثاغورس» و کتاب «پلینی» رومی یاد شده است.<sup>(۲)</sup>
3. پاتک همدانی (ن ۲ س ۲- ن ۱ س ۳ م) که در یونانی «پاتیکوس» گفته اند؛ پسر «برزام» (ابرسام) از طایفه «حسکانیه» (اشکانیان) و پدر و خورشور نامدار ایرانی «مانی» ماندائی (۲۱۷-۲۷۷ م) بوده است.<sup>(۳)</sup>

## سده (II) دوم

4. ابن حرب معتزلی، جعفر بن حرب همدانی (۱۷۷-۲۳۶ ه.ق) که کتابهای معروف در کلام نوشت: *الایضاح، الاصول الخمسه، المسترشد، متشابه القرآن، الاستقصاء، الرد علی اصحاب الطباع*.<sup>(۴)</sup>
5. وکیل ناحیه (یعنی نماینده امامان شیعی در ناحیه همدان) که خاندان امامی مذهب بوده اند: ابراهیم بن محمد همدانی وکیل، و از جمله نواده اش محمد بن علی بن ابراهیم وکیل (ن ۲ س ۲ ق) صاحب کتاب *العلل فی الحدیث* بوده که شیخ کلینی از او روایت کرده است.<sup>(۵)</sup>

۱. رش: فهرست ما قبل الفهرست (پ.اذکائی)، ج ۲، ص ۳۲۲-۳۳۲.  
 ۲. پیشین، ص ۴۳۷.  
 ۳. نامنامه ایرانی (یوستی)، ص ۲۴۵.  
 ۴. تاریخ بغداد (خطیب)، ۷/۱۶۲-۳؛ هگمتانه، ش ۳۱ (قبطرانی).  
 ۵. الفهرست (طوسی)، ۳۰۲ / اختیار الرجال (همو)، ۶۱۲؛ الذریعه، ۱۵/۳۱۲، ۲۴/۳۴۰.

## سده (III) سوم

6. ابوالوفاء همدانی، محمد بن عبدالعزیز سلمی (ن ۱س ۳ق) رئیس همدان و ادیب بارع، اولین شاعر تازی گوی و بانی مکتب «قدیم» ادبی در آن شهر.<sup>(۶)</sup>
7. ابوصالح حذاء همدانی (ح ۲۷۱ق) شاعر که یک چکامه هشتاد بیتی در ستایش همدان سروده است.<sup>(۷)</sup>
8. ابن دیزیل همدانی، امام ابواسحاق ابراهیم بن حسین کسائی (م ۲۸۱ق) محدث اخباری ملقب به «سنبه» که از تألیفات وی: کتاب صفین (که ابن ابی الحدید نقل کرده) و «تفسیر» او که روایت کرده‌اند.<sup>(۸)</sup>
9. ابن ابی سرح، ابو عبدالله حسین بن ابوسرح اخباری (ن ۲س ۳ق) که پدرش هم شاعر بوده است، گویا برادرش ابوالعباس احمد ابن ابی سرح مؤلف کتاب «الرموز» بوده باشد (تألیف ۲۷۴ق) که اینک نسخه آن وجود دارد.<sup>(۹)</sup>
10. وهب بن شادان (سده ۳ق) که از شاعران نامور همدان بوده است.<sup>(۱۰)</sup>
11. محمد بن بشار (و) احمد بن بشار (سده ۳ق) شاعران همدانی، که یکی وطن خود را ستوده و دیگری نکوهیده است.<sup>(۱۱)</sup>
12. ابن فقیه همدانی، ابو عبدالله احمد بن محمد اخباری (ح ۲۵۵-ح ۳۳۰ق) نخستین تاریخنگار همدان و مؤلف کتاب جغرافیای «اخبار البلدان» که علی شیزری در سال ۴۱۳ هـ به اختصار آن پرداخته، پس به عنوان مختصر البلدان چاپ شده است (لیدن ۱۸۸۵ م.) و دیگر آثار ابن فقیه: «ذکر الشعراء المحدثین، کتاب العجائب» بر جای نمانده است.<sup>(۱۲)</sup>

## IV

13. ابوعلی کاتب، عبدالرحمان بن عیسی بن حماد همدانی (ح ۲۵۵-۳۲۷ق) کاتب

۶. رش: گفتار «۱۴» در همین کتاب. ۷. تاریخنگاران ایران (پ.اذکائی)، ص ۲۱.

۸. تاریخنگاران، ص ۱۲-۱۳؛ تاریخ التراث العربی (سزگین)، ۲/۱، ص ۱۵۴.

۹. تاریخنگاران ص ۱۳-۱۴؛ التدوین التاریخی (سزگین)، ۲/۲۶۳.

۱۰. تاریخنگاران، ص ۲۲. ۱۱. تاریخنگاران، ص ۲۱-۲۲.

۱۲. تاریخنگاران ایران، ص ۵-۱۳۸.

- امیر بکر بن عبدالعزیز عجللی کرجی (ح ۲۷۰-۲۸۵ق) که از تبار ویسپوهران ساسانی و تاریخدان و زبان‌شناس و شاعری برجسته بوده، از تألیفات وی: «**کتاب همدان**» (= همدان نامه) نخستین تاریخ مفرد و مستقل این شهر که برجای نمانده، و دیگر «**الآفاظ الكتابیه**» (= واژه‌های نوشتاری) که بر جای مانده و چند بار هم چاپ شده است.<sup>(۱۳)</sup>
14. **امام عبدالرحمان**، ابومحمد بن حمدان بن مرزبان دهقان (بُزینرودی) ولیدآبادی همدانی (م ۳۴۲ق) که از ارکان حدیث و سنت و اصحاب کتب در همدان بوده است.<sup>(۱۴)</sup>
15. **ابن دینار**، فقیه شافعی همدانی (ن ۱ اس ۴ق) که کتاب **الشروط** برزگ داشته است.<sup>(۱۵)</sup>
16. **قاضی ابو السائب**، عتبه بن عبیدالله همدانی شافعی صوفی (۲۶۴-۳۵۰ق) که کتاب «**جوابات فی مسائل القرآن**» را از وی یاد کرده‌اند.<sup>(۱۶)</sup>
17. **ابن روزبه**، ابوبکر عبدالله بن احمد کسروی (سده ۴) محدث عارف، که از تألیفات وی کتاب «**التبصر والتذکر**» در تصوف بوده است.<sup>(۱۷)</sup>
18. **ابن خالویه**، ابو عبدالله حسین ابن احمد لغوی ادیب (ح ۲۹۵-۳۷۰ق) که از تألیفات مشهور وی (۲۵ اثر خطی و چاپی): کتاب **لیس**، **اعراب القرآن**، **البدیع فی القرائات**، **الاشتقاق**، کتاب **الآل**، و جز اینها که برخی چاپ هم شده است.<sup>(۱۸)</sup>
19. **ابن المراغی**، ابو الفتح محمد بن جعفر همدانی (م ۳۷۱ق) که ادیب و اخباری بود، کتابهای «**البهجة**» (مانند **الکامل مبرّد**)، **الاستدراک** (بر خلیل)، **مختار الاخبار** و کتاب **فی الامامه** را از او یاد کرده‌اند.<sup>(۱۹)</sup>
20. **ابن طبری همدانی**، ابو حامد احمد بن حسین مروزی (م ۳۷۷ق) فقیه اصولی و حافظ حدیث که «**کتاب التاریخ**» از او یاد شده است.<sup>(۲۰)</sup>
21. **حافظ همدانی**، ابو الفضل صالح بن احمد کوملاذی (۳۰۳-۳۸۴ق) از پیشوایان حدیث و شافعی مذهب، تألیفات وی: **سنن التحدیت** (= آیین‌های حدیث آوری) و «**طبقات الهمدانیین**» (= گروه‌های حدیث دانان همدانی) که تاریخ نوع دینی همدان بوده

۱۳. تاریخنگاران، ص ۱۴۳-۱۷۶؛ دائرة المعارف تشیع، ۴۲۵/۲.

۱۴. تاریخنگاران، ص ۲۲-۲۳. ۱۵. الفهرست (ابن ندیم)، ص ۲۶۸.

۱۶- تاریخ بغداد (خطیب)، ۱۲/۳۲۰-۳۲۲؛ شذرات الذهب (حبلی)، ۵/۳.

۱۷. تاریخنگاران (اذکائی)، ص ۱۶.

۱۸. دائرة المعارف تشیع، ۳۱۷/۲؛ تاریخنگاران، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ هگمتانه، ۳۱ (قیطرانی).

۱۹. تاریخ بغداد، ۱۵۳/۲؛ هگمتانه، ۳۲ (قیطرانی)، ص ۲۱.

۲۰. معجم المؤلفین (کحاله)، ۲۰۷/۱؛ هگمتانه، ش ۳۲ ص ۲۱.

است. (۲۱)

22. ابن فارس لغوی، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریای قزوینی همدانی رازی (۳۹۵-۳۲۹ ق) ادیب علامه و زبان‌شناس شهیر که در قزوین زاده شد و در همدان بالید و بزیست و در «ری» درگذشت، استاد نحو و لغت و ادب بدیع الزمان همدانی (ش 24) بود؛ قریب به ۳۵ عنوان اثر در رشته‌های پیشگفته اعم از کتب مفصل و یا رسالات متوسط تألیف وی یاد شده، که اهم آنچه به طبع رسیده اینهاست: «مقائیس اللغه» (۶ ج)، «المجمل» (در لغت)، «الصاحبی» (در عربیت)، «جامع التأویل» (۴ ج)، «الاتباع و المزاجه»، «الحماسة المحدثه»، «متخیر الالفاظ»، «تمام الفصحیح»، «رسالة النیروز» (در باب وجوه لغوی آن) و اشعار ملیح که پراکنده است. (۲۲)

23. ابن لال همدانی، امام ابوبکر احمد بن علی رودراوری فقیه شافعی (۳۹۸-۳۰۸ هق) محدث راوی، از تألیفات اوست: «الأمالی فی الحدیث»، «کتاب السنن»، «معجم الصحابه»، «مآت القرآن»، «مالایسع المکلف» که کتاب حدیث وی در دمشق (الظاهریه) وجود دارد. (۲۳)

24. بدیع الزمان، ابوالفضل احمد بن حسین همدانی (ح ۳۵۸-۳۹۸ ق) ادیب کبیر و نابغه ایرانی، صاحب «مقامات» مشهور، رسائل و دیوان اشعار که رکنی از ادب عربی بشمار است. (۲۴)

25. عبدالرحمان انماطی (و) عمران همدانی (سده ۴ ق) که مؤلف «طبقات همدان» بوده‌اند. (۲۵)

26. ابوالحسن علوی، الشریف الزکی علی بن ابوعبدالله حسین حسنی همدانی (ح ۳۴۰-۴۰۰ ق) ادیب شاعر سخنور همپایه «شریف رضی» و «شریف مرتضی» موسوی و داماد صاحب بن عبّاد طالقانی وزیر بود، چکامه و اشعار متفرقه زیادی در کتب ادب از وی به نقل آمده است. (۲۶)

27. شیخ ابوالفرج، احمد / حمد بن علی بن نصر همدانی (ح / ۴۰۰ ق) عالم به قرآت، از کتابهای وی «کنز المقرئین» که گویند کبیر و مفید بوده، کتاب «مآت القرآن» که این یکی وجود دارد. (۲۷)

۲۱. تاریخنگاران ایران، ص ۱۷۷-۱۸۴.

۲۲. التدوین (رافعی)، ۱۲۶/۲-۱۳۰؛ الاعلام (زکلی)، ۱۹۳/۱؛ گفتار «ح. ترکمانی» (در) فصلنامه «فرهنگ همدان»، سال ۴، ش ۱۵ و ۱۶ (پائیز و زمستان ۱۳۷۷)، ص ۱۰۴-۱۱۳.

۲۳. تاریخنگاران، ص ۱۴-۱۶.

۲۴. بدیع الزمان همدانی (علیرضا ذکاوتی)؛ بدیعات الزمان (فیکتور الکک).

۲۵. تاریخنگاران، ص ۳۹۱-۳۹۲. ۲۶. فرمانروایان گمنام (پ. اذکائی)، ص ۱۷۶-۱۸۲.

۲۷. الاعلام (زکلی)، ۳۰۳/۲؛ مخطوطات (خدیویه)، ۲۰۲/۱.

## V

28. ابن حکمان، ابو علی حسن بن حسین همدانی دینار آبادی (م ۴۰۵ ق) خطیب و فقیه شافعی، که کتاب «الواضح النفیس» (در مناقب شافعی) را از او یاد کرده‌اند. (۲۸)
29. ابو سعد کاتب، علی بن محمد بن خلف نیرمانی همدانی (م ۴۱۱ ق) ادیب و شاعری که صاحب اثر بوده است. (۲۹)
30. ابن جهضم همدانی، نورالدین ابوالحسن علی بن عبداللّه صوفی (م ۴۱۴ ق) زاهد محدث، کتاب «بهجة الاسرار فی التصوف» را از او یاد کرده‌اند. (۳۰)
31. قاضی عبدالجبار، ابوالحسن ابن احمد اسدآبادی معتزلی (م ۴۱۵-۳۲۵ ق) که از تألیفات وی: تنزیه القرآن، المحيط بالتکلیف، طبقات المعتزله، الامالی، شرح الاصول الخمسه، الخلاف بین الشیخین، التذکرة فی الکیمیا، و کتاب «المغنی» (در عقاید معتزله) وجود دارد و اکثر هم چاپ شده است. (۳۱)
32. ابوطاهر جصاص، محمد بن حسن همدانی (م ۴۱۸ ق) از عارفان صاحب «احکام المریدین» بوده، عین القضاة همدانی به عنوان «طاهر جصاص» از وی یاد و نقل کرده است. (۳۲)
33. ابومنصور امام، طاهر بن محمد همدانی (م ۴۲۳ ق) نواده امام عبدالرحمان (ش 14) که کتاب «عبادات عسکری» او را روایت کرده‌اند (و ابو منصور بزاز (ابن زیدان) محمد بن عیسی همدانی محدث (م ۴۳۰ ق) که راوی کتاب «طبقات همدانیان» حافظ کوملاذی (ش 21) بوده، خطیب بغدادی یکسره از او برنوشته است. (۳۳)
34. باباطاهر همدانی (ن ۲ س ۴-ن ۱ س ۵ ق) عارف بزرگ مزدائی و از پیران طریقه اهل حق، شاعر ترانه سرای پهلوی که دوبیتی‌ها و کلمات قصاری از وی بر جای مانده

۲۸. طبقات الشافعیه (سبکی)، ۳۰۴/۴؛ هدیة العارفین (اسماعیل پاشا)، ۷۷۴.

۲۹. یتیمه الدهر (ثعالبی)، ۴۱۲/ تلخیص مجمع الآداب (ابن الفوطی)، ص ۹۹.

۳۰. شذرات الذهب (ابن عماد)، ج ۳، ص ۲۰۰-۲۰۱؛ الأعلام (زرکلی)، ۱۱۹/۵.

۳۱. تاریخ الادب (بروکلمان)، ۳۵-۳۴/۴؛ تاریخ التراث (سرگین)، ۴۳۲/۴ - ۳۳.

۳۲. یادداشت نویسنده؛ معجم المؤلفین (کحاله)، ۳۳/۵.

۳۳. معجم البلدان (یاقوت)، ۸۷۰/۳؛ ۱۴۵/۲؛ تاریخ بغداد، ۴۰۶/۲؛ ۵۵/۱.

است. (۳۴)

35. موسیابادی، ابو عبدالله حسین بن مظفر همدانی (ن ۲ س ۴-ن ۱ س ۵ ق) واعظ محدث و مصاحب «شیخ طوسی» که صاحب تألیفات بوده است. (۳۵)

36. ابن زنجویه، ابو محمد عبدالله بن محمد همدانی (ن ۱ س ۵ ق) از دهگانان صاحب «ساروق» (=ارک هگمتانه) که اشعاری در باب آثار باستانی همدان از او در دست است. (۳۶)

37. ابو جعفر مهلبی، عبدالملک بن عبدالله همدانی (ن ۱ س ۵ ق) صاحب کتابخانه معتبر در همدان که دوازده هزار جلد کتاب در آن وجود داشته است. (۳۷)

38. ابوالفرج همدانی، یکی ابن ابی سعد بن خلف؛ دیگری حمد بن محمد (ن ۱ س ۵ ق) که هر دو شاعر عربی گوی بوده اند. (۳۸)

39. فلکی همدانی، که یکی ابوبکر احمد بن حسین حاسب (۳۰۰-۳۸۴ ق) اهل حدیث ولی ریاضی دان و منجم مبرز بوده، دوم نواده اش ابوالفضل علی بن حسین بن احمد حافظ (م ۴۲۷ ق) محدث سیاح، که از تألیفات وی کتاب «معرفة الثقات المحدثین، منتهی الکمال فی معرفة الرجال» (در هزار جزء) و به ویژه کتاب «القباب المحدثین» که مشهور بوده است. (۳۹)

40. ابن عبدان، ابوالفضل عبدالله بن عبدان همدانی شافعی (م ۴۳۳ ق) که از تألیفات وی: شرائط الاحکام فی الفقه، شرح العبادات یاد شده است. (۴۰)

41. ابن طیب همدانی، ابوالفرج عبدالله نصرانی جاثلیق نسطوری (م ۴۳۵ ق) کاتب و طبیب بیمارستان عضدی بغداد، حکیم و عالم و صاحب تألیفات: شرح الاهیات ارسطو، شروح ارغنون، خطابه، شعر، سوفسطیقا (ارسطو) وایساغوجی (فورفورئوس)، علل الاشیاء، تفسیر الفصول و اپیدیمیا (بقراط) و شرح بر ثمار مسائل (حنین بن اسحاق)، تحدید مبادی الاقاویل (در موسیقی) و دیگر کتابهای حکمی و طبی. (۴۱)

۳۴. رش: باباطاهرنامه (پ.اذکائی)، تهران، ۱۳۷۵. ۳۵. یادداشت نویسنده.

۳۶. تاریخنگاران ایران، ص ۳۳، ۳۴، ۱۰۳، ۱۳۴. ۳۷. المهرجان لابن سینا، ص ۲۵۳-۵۴.

۳۸. دمیة القصر (باخرزی)، ۵۲۷/۱-۵۵۴.

۳۹. الانساب (سمعانی)، گ ۱۳۳، ر ۴۸۳ /... شذرات الذهب (حنبل)، ۲۳۱/۳.

۴۰. طبقات الشافعیه، ۶۶/۵؛ هدیة العارفین، ۴۵۰؛ الاعلام (زرکلی)، ۹۵/۴.

۴۱. التراث الیونانی (ع. بدوی)، ص ۹۴.

42. ابن زیرک اعلمی، ابو سعد عبد الغفار بن عبيدالله همدانی (م ۴۳۶ ق) شیخ همدان که صوفی مشرب بوده، گویند تألیفات نیکو در اقسام علوم داشته؛ خواهر زاده او ابوالفضل محمد بن عثمان بن زیرک اعلمی (م ۴۷۱ ق) شیخ همدان و محدث صاحب تألیف را هم «ابن زیرک» گفته‌اند. (۴۲)

43. خاندان حسوله (سده ۴ - ۵ هـ) که دبیر و ادیب و وزیر بوده‌اند: (۱) ابوالقاسم علی بن حسن /حسول (ن ۲ س ۴ ق) دبیر دستگاه صاحب بن عباد طالقانی، (۲) صفی‌الملک استاد ابوالعلاء محمد بن علی (ح ۳۶۰-م ۴۵۰ ق) وزیر بوییان و غزنویان و سلجوقیان که از تألیفات او است: رساله فی تفضیل الحر علی البرد، کتاب «تفضیل الاتراک» (که چاپ شده) و اشعار بسیار است، (۳) اوحدالملک ابوطاهر حسن بن احمد بن حسول (ن ۱ س ۵ ق) صاحب اشعار و منشآت که با ابن سینا مصاحبت داشته است. (۴۳)

44. ابن غیلان، ابوطالب محمد بن ابراهیم بزّاز همدانی (سده ۵) که کتاب «الفوائد» او وجود دارد، نیز یک کتاب «فوائد» (در حدیث) از علی بن یعقوب همدانی (مؤلف به سال ۳۴۶ ق) یاد شده است. (۴۴)

45. ابو شجاع وزیر، ظهیر الدین محمد بن حسین رودراوری (۴۳۷-۴۸۸ ق) ادیب فصیح، نویسنده «تکمله» تاریخ مشهور «تجارب الامم» حکیم مشکویه رازی است. (۴۵)

46. ابو منصور عجلّی، سعد بن علی همدانی (م ۴۹۴ ق) محدث مفتی، که رساله «الذکر الخفی المستجلب للأجر الوفی» او موجود است. (۴۶)

47. نسابه همدانی، سید ابوالعزّ عبدالعظیم بن حسن بن علی بن طاهر بن علی بن محمد بن حسن (بصری) بن قاسم بن محمد (بطحانی) حسنی (ن ۲ س ۵ ق) از تیره «نقباء» علویان همدان که تبارشناس و صاحب «الشجره» (مکتوب) بوده است. (۴۷)

48. ابن ترکان، ابوالعباس احمد بن ابراهیم همدانی محدث (ن ۲ س ۵ ق) و -/ابن

۴۲. طبقات الشافعیه، ۱۳۴/۵-۳۵؛ العبر (ذهبی)، ۲۷۷/۳.

۴۳. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۶۸۷/۱؛ دائرة المعارف تشیع، ۳۱۵/۱، ۴۶۰/۳، ۴۲/۶.

۴۴. تاریخ التراث العربی (سزگین)، ۳۷۲/۱ و ۵۶۵-۶۶.

۴۵. گفتار «پ اذ کائی» (در) فصلنامه فرهنگ همدان، ش ۱۳ و ۱۴/ بهار و تابستان ۱۳۷۷، ص ۱۱۲.

۴۶. طبقات الشافعیه، ۳۸۳/۴؛ مخطوطات یعقوب سرکیس (بغداد)، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۴۷. لباب الانساب (بیهقی)، ۶۳۳/۲؛ الشجرة المبارکة (فخر رازی)، ص ۴۶.

ابی زکریا محمد بن یحیی همدانی فقیه (ن ۲ س ۶ ق) هر دو کتابی به عنوان «التائیین / الخائفین من الذنوب» داشته‌اند. (۴۸)

49. ابن حمزه همدانی، ابوالقاسم حسن بن فتح ادیب (م ۵۰۰ ق) که از تألیفات وی: البدیع والبیان عن غوامض القرآن است. (۴۹)

## VI

50. خاندان شیرویه (سده ۵-۷ ق) دیلمی شافعی که همگی محدث اخباری بودند: (۱) ابو شجاع شیرویه شهردار (۴۴۵-۵۰۹ هق) مؤلف کتابهای «طبقات رواة الآثار، ریاض الانس، فوائد العین، نزهة الاحداق، التجلی فی المنامات، فردوس الاخبار، که برخی مانده و برخی هم چاپ شده، و اما «تاریخ همدان» که بدبختانه بر نمانده است؛ (۲) زین الدین ابو منصور شهردار بن شیرویه (۴۸۳-۵۵۸ هق) که هم حافظ حدیث بوده، از تألیفات وی: «مسند الفردوس» پدرش وجود دارد و تکمله بر «تاریخ همدان» که نمانده است؛ (۳) فخرالدین ابوالغنائم شیرویه بن شهردار (ح ۵۲۵ - م ۶۰۰ ق) که هم «تاریخ همدان» را تکمیل نموده؛ (۴) ابو مسلم احمد بن شیرویه (ح ۵۵۰-۶۲۵ ق) که هم راوی حدیث بوده است. (۵۰)

51. ابن همدانی، محمد بن عبدالملک بن ابراهیم فرضی (۴۶۳-۵۲۱ هق) که پدرش از قضات معتزلی مشهور در بغداد بود، خود وی مورخ پرکار و صاحب تألیفات اساسی: «طبقات الفقهاء، أمراء الحجاج، التکمله (در تاریخ)، کتاب فی الشؤم، الذیل علی تاریخ الطبری، الذیل علی (تاریخ) مسکویه، تاریخ الملوک والدول، اخبار دولة (السلجوقی)، عیون السیر، المعارف المتأخرة، طبقات اصحاب ابی حنیفه، که جز پاره‌ای از اینها بیش نمانده است. (۵۱)

52. عین القضات، ابوالمعالی عبدالله بن محمد همدانی (۴۹۰-۵۲۵ هق) عارف کبیر و حکیم شهید شهیر، که از جمله آثار وی: زبدة الحقائق، تمهیدات، شکوی الغریب،

۴۸. التدوین (رافعی)، ۲۲۶/۱، ۲۳۴؛ ۳۰۱/۲، ۳۰۷ و ۵۰۴.

۴۹. هدیه العارفین (اسماعیل یاشا)، ۲۷۸. ۵۰. تاریخنگاران ایران (اذکائی)، ص ۱۸۵-۲۰۵.

۵۱. تاریخنگاران، ص ۲۱۵-۲۲۶.



- نامه‌ها (- مکتوبات) وی معروف و مطبوع است. (۵۲)
53. ابن شادی (ن ۱ س ۶ ق) اسدآبادی، کاتب دیوانی و مؤلف کتاب گرانمایه «مجله التواریخ و القصص» (مورخ ۵۲۱ق) که چاپ شده است. (۵۳)
54. ابن درستویه، ابو طاهر محمد همدانی (م ۵۳۳ ق) که کتاب «الغنیمة للقلوب السقیمه» را در تذکیر و علوم مشایخ نوشته بوده است. (۵۴)
55. خواجه یوسف، ابو یعقوب ابن حسین بن وهره بوزنجردی همدانی مروزی (۴۴۱-۵۳۵هق) امام عارف بزرگ، که تألیفات معروف وی «منازل السالکین، رتبة الحیاة، رساله‌های عرفانی» (در توحید و اخلاق) و جزاینهاست. (۵۵)
56. حافظ جورقانی، ابو عبدالله حسین بن ابراهیم همدانی (م ۵۴۳ ق) که کتاب معتبر و محققانه او در نقد و درایت حدیث به عنوان «الآباطیل و المناکیر» چاپ شده (بنارس ۱۴۰۳ق) و نیز کتاب «الموضوعات من الاحادیث» را یاد کرده‌اند. (۵۶)
57. ابن صلاح، حکیم نجم الدین ابوالفتح احمد بن محمد همدانی (م ۵۴۸ق) ریاضی دان و پزشک برجسته که تألیفات علمی در این دو رشته و حکمت دارد: الفوز الاصغر فی الحکمه، المجموعه المبسوطه (در پزشکی)، القیاس (در منطق)، المسائل (در هندسه)، مقالة فی الشکل الرابع، شرح المجسطی (بطلمیوس) و المخروطات (مانالائوس) که بیشتر وجود دارد و برخی هم چاپ شده است. (۵۷)
58. کافی ظفر همدانی، ظفر بن محمد کاتب (ن ۱ س ۶ ق) ادیب شاعر معروف که دیوان اشعارش (به فارسی) در عراق عجم مشهور بوده، عماد کاتب گوید پسرش الاوحد ابوالعشائر نیز فارسی گوی بود که سپس به عربی هم گفت. (۵۸)

۵۲. گفتار «پ.اذکائی» (در فصلنامه معارف، دوره ۱۲، ش ۱ و ۲ / فروردین و آبان ۱۳۷۴، ص ۱۲۰-۱۳۸.
۵۳. تاریخنگاران، ص ۲۲۷-۲۳۸. ۵۴. التدوین (رافعی)، ۱/ ۲۸۸.
۵۵. گفتار «پ.اذکائی» (در فصلنامه فرهنگ همدان، ش ۶ / تابستان ۱۳۷۵، ص ۱۵-۱۸.
۵۶. یادداشت نویسنده.
۵۷. عیون الانباء (ابن ابی اصیبعه)، ص ۴۰۲ و ۶۳۸؛ معجم المؤلفین (کحاله)، ۱۰۵/۲؛ گفتار مهندس محمد باقری (در) مجله دانشمند، اسفند ۱۳۶۹ / فصلنامه فرهنگ همدان، سال ۳، ش ۹ / بهار ۱۳۷۶، ص ۲۶-۲۷؛ نشریه هگمتانه، ۳۴ (قیطرانی)، ص ۳۱.
۵۸. خریده القصر (عماد)، ۱۳۹/۳-۱۴۰؛ مجمع الآداب (ابن الفوطی)، ۱۸/۴؛ تاریخ ادبیات (صفا)، ۱۳۱/۲ و ۵۹۸.

59. مجدالدین طائی، ابوالفتح محمد بن ابوجعفر محمد همدانی (۴۷۶ - ۵۵۵ ق) واعظ محدث، که کتاب مشهورش «الاربعمین (الطائیه) فی ارشاد الحائرین الی منازل الیقین» وجود دارد. (۵۹)
60. حامدی همدانی، ابراهیم بن حسین بن ابی سعود اسماعیلی (م ۵۵۷ ق) مؤلف «کنز الولد» (خزینة العلوم و الفوائد) که از کتابهای باطنیان بوده است. (۶۰)
61. نجیب همدانی (ح ۵۶۰ ق) مؤلف کتاب جغرافیایی «عجائب المخلوقات» که نسخه خطی آن (در پترزبورگ) وجود دارد. (۶۱)
62. حافظ ابوالعلاء، امام قطب الدین حسن بن احمد عطار همدانی (۴۸۸ - ۵۶۹ ق) مقری محدث که «قرآت» وی مشهور است و در باب علوم قرآنی حدود پنجاه کتاب تألیف نمود، وی از اجله مفاخر و بزرگان نیکنام همدان می باشد. (۶۲)
63. ابن حازم، زین الدین ابوبکر محمد بن موسی حازمی همدانی (۵۴۸-۵۸۴ هق) از رجال حدیث که تألیفات او: «الاعتبار فی النسخ و المنسوخ» (در حدیث)، «عجالة المبتدی» (رواة حدیث)، «ما تفتق لفظه و اختلف مسماه» (امکنه مغازی)، «شروط الاثمة الخمسة» (احادیث) و جز اینها که وجود دارد و دو کتاب نخست چاپ هم شده است. (۶۳)
64. طوسی همدانی، حکیم محمود بن احمد سلمانی (ح ۵۲۵ - ۵۸۵ ق) مؤلف کتاب جغرافیای «عجایب المخلوقات» (عجائب نامه) که چاپ شده است. (۶۴)
65. ابن ابی بکر، محمد بن علی شبلی همدانی (ن ۲ س ۶ ق) فقیه که صاحب کتابهای «الشروط والوثائق» بوده است. (۶۵)
66. نجم دوبیتی، نجم الدین همدانی (سده ۶ ق) که حدود پنجاه من کاغذهای «دوبیتی» نبشته فهلوی گرد آورده بود. (۶۶)
67. ابن قطان، ابوبکر محمد بن علی همدانی (سده ۶ ق) که کتاب «المختصر الرافعی

۵۹. مجمع الآداب (ابن الفوطی)، ۵۲۵/۴؛ تاریخ الادب (بروکلیمان)، ۱۸۲/۶ و ۲۴۷.

۶۰. فهرست میکرو فیلمها (دانش پژوه)، ج ۱، ص ۳۷۰.

۶۱. تاریخنگاران ایران، ص ۲۳۹-۲۴۳. ۶۲. یادداشت نویسنده.

۶۳. تاریخ الادب (بروکلیمان)، ۱۸۴/۶؛ ۵؛ الاعلام (زرکلی)، ۳۳۹/۷.

۶۴. تاریخنگاران، ص ۲۴۷-۲۵۷. ۶۵. التدوین (رافعی)، ۲۳۳/۱.

۶۶. راحة الصدور (راوندی)، ص ۳۴۴ / باباطاهر نامه (اذکائی)، ص ۱۳۱ و ۱۹۸.

را در قراآت نوشته بود است. (۶۷)

## VII

68. رفیع الدین همدانی، قاضی ابومحمد اسحاق بن محمد ابرقوهی (م ۶۲۳ ق) مترجم مشهور «سیره النبی» ابن اسحاق مطلبی مدنی (م ۱۵۱ ق) به فارسی که مکرر چاپ شده است. (۶۸)
69. منوچهری همدانی، امیرالشعراء شمس الدین احمد بن منوچهر «شصت کله» (ح ۵۵۰-ح ۶۲۶ ق) که هم شاعر سراینده چکامه مشهور «تتماجیه» بود، هم مترجم یا محرر «اسکندرنامه» (کهن) کالیستنسی که چاپ شده است. (۶۹)
70. ابن بلمش، احمد بن علی همدانی (م ۶۲۶ ق) که کتاب مختارالقلوب را از وی یاد کرده اند. (۷۰)
71. منتجب همدانی، ابو یوسف ابن ابی العز رشید المقری (م ۶۵۳ ق) عربی دان از کتابهای او: شرح المفصل (زمخشری)، شرح الشاطبیه (الدرة الفریده) و الفرید فی اعراب القرآن المجید وجود دارد. (۷۱)
72. اثیر اومانی، اثیرالدین عبدالله همدانی (م-ح ۶۵۶ ق) شاعر فاضل دوره مغول، که دیوان اشعار و قصاید وی معروف و چاپ هم شده است. (۷۲)
73. عراقی همدانی، شیخ فخرالدین ابراهیم بن بزرگمهر کومجانی فراهانی (۶۱۰-۶۸۸ هق) شاعر عارف شهیر که به هند و روم کوچید و در دمشق وفات یافت، دیوان اشعار و رسالات وی (لمعات، عشاق نامه) معروف و مکرر چاپ شده است. (۷۳)

## VIII

74. خواجه رشید، ابوالفضایل فضل الله بن عماد الدوله ابوالخیر همدانی (۶۴۵-۷۱۸ ق) وزیر حکیم نامدار ایلخانان و مورخ کبیر ایران، صاحب تألیفات مشهور: مفتاح

۶۷. التدوین (رافعی)، ۳۲۳/۱. ۶۸. یادداشت نویسنده.

۶۹. فرمانروایان گمنام (اذکائی)، ص ۲۱۳-۲۱۴ / تاریخنگاران (همو)، ص ۲۷۴-۲۸۰.

۷۰. تلخیص مجمع الاداب (ابن الفوطی)، ۲۳۶/۲.

۷۱. شذرات الذهب، ۲۲۷/۵؛ الاعلام (زرکلی)، ۲۹۰/۸.

۷۲. فرمانروایان گمنام، ص ۲۳۶؛ تاریخ ادبیات (صفا)، ۳۹۴/۳-۴۰۸.

۷۳. تاریخ ادبیات (صفا)، ۵۶۷/۳-۵۸۴.

التفاسیر، التوضیحات، فوائد السلطانیة، لطائف الحقائق، اسئله واجوبه، طبّ اهل خطا (تنکسوق نامه)، بیان الحقائق، آثار و احیاء، مکاتبات رشیدی و جامع التواریخ، که جملگی وجود دارد و چاپ هم شده است. (۷۴)

75. جلال همدانی، سید جلال الدین بن جعفر فراهانی (م ۷۳۶ ق) که مثنوی‌های او به پیروی از نظامی و سعدی وجود دارد. (۷۵)

76. شرف درگزینی، شیخ الاسلام محمود بن شیخ جمال الدین محمد طالبی شافعی همدانی (ح ۶۴۳-م ۷۴۳ ق) عالم زاهد، که کتابهای «نزول السائرین» (مستخرج از فردوس الاخبار شیرویه همدانی) و شرح «منازل السائرین» را (در ۲ جلد) نوشته است. (۷۶)

77. میر سید علی، امیر کبیر ابن سید شهاب الدین حسینی همدانی (۷۱۴-۷۸۶ ق) معروف به «شاه همدان» عارف بزرگ و بنیاد گذار سلسله «همدانیه» (ذهبیّه) و مروج اسلام در شبه قاره هند و کشمیر؛ تألیفات وی بالغ بر ۷۰ کتاب و رساله و مقاله می‌شود، که هم برای احوال و افکار وی می‌توان به تألیف اینجانب رجوع کرد. (۷۷)

78. شیخ کهرندی، تاج الدین همدانی (سده ۸ ه‍.ق) پیری روحانی و عارف (در تبریز) که کتاب «جام خوب فرجام» (در عرفان) از او وجود دارد. (۷۸)

## IX

79. حافظ شریف، محمد بن محمود همدانی سمرقندی بغدادی (سده ۹ ق) که از تألیفات وی: المبسوط فی القراءات السبع و المضبوط، المبسوط (در شرح قصیده شاطبیّه) و روح المرید فی شرح العقد الفرید (فی نظم التجوید) وجود دارد. (۷۹)

80. معلّم همدانی، ملّا حسن دربندی (س ۹) فاضل صوفی امامی، مؤلف

۷۴. تاریخنگاران ایران، ص ۳۰۷-۳۷۶. ۷۵. یادداشت نویسنده.

۷۶. درگزین تاکاشان (پ. اذکائی)، ص ۶۶-۶۷؛ معجم المؤلفین، ۱۲/۱۹۹.

۷۷. احوال و آثار میر سید علی همدانی، دانشگاه بوعلی همدان، ۱۳۷۰.

۷۸. فهرست منزوی، ۱۱۰۹/۲.

۷۹. فهرست دانشگاه (تهران)، ۱۱/۲۳۶۳، ۱۳/۳۱۰۹، ۳۳۹۷؛ الذریعه، ۱۵/۲۹۴.

«غذاء العارفین» (به تاریخ ۸۴۸ هـ) که موجود است. (۸۰)

## X

81. حیران همدانی، ملاجعفر قمی (م ۹۰۳ ق) ندیم سلطان یعقوب آق قویونلو (م ۸۹۶) که چهار مثنوی و دیوان اشعار او بر جاست. (۸۱)
82. سائل همدانی، از مردم «ری» (م ۹۴۰ ق) شاعر و عارف و صاحب رسائل، که کتاب «روضة الاحباب» او وجود دارد (برلین ۳۶۲۷/۳۶۲۷). (۸۲)
83. صابونی همدانی، عبدالوهاب بن جلال الدین مصطفی (م ۹۵۴ ق) که به دمشق رفت، کتاب ارزشمند «ثواقب المناقب» را در شرح عارفان (به سال ۹۴۷) و در تحریر کتاب «مناقب» افلاکی نوشت، و نیز منظومه‌های «نوی خروس، صراط مستقیم، و زبده دیوان الحقائق» از اوست. (۸۳)
84. عین القضاة (ثانی) ابونصر محمد بن عبدالرحمان همدانی (م - ح ۹۶۶ ق) که کتاب «السبعیات فی المواعظ البریات» (در تصوّف) که وجود دارد و چاپ هم شده است. (۸۴)
85. رشکی همدانی، محسن بیگ بن حسن بیگ درود آبادی (ن ۲ س ۱۰) برادر «شراری» همدانی، که پیشه علاقه‌بندی داشت و به تبریز کوچید، و به سبب «شهر آشوب‌نامه» که گفت او را کشتند. (۸۵)

## XI

86. محوی همدانی، میر مغیث الدین اسدآبادی (م ۱۰۱۶ ق) که به هند کوچید و بیشتر رباعی سرا بود، دیوان اشعار وی (با دیوان «نصیر») و ۲۴۰ رباعی او (مجموعه)

۸۰. یادداشت نویسنده. ۸۱. فهرست منزوی، ۲۳۰۴/۳؛ بزرگان درخشان، ۴۶/۱.

۸۲. یادداشت نویسنده.

۸۳. یادداشت نویسنده؛ الذریعه، ۵۷۴/۴؛ تاریخ ادبیات (صفا)، ۱۶۲۸/۵.

۸۴. معهد المخطوطات، ۸۹/۳؛ معجم المطبوعات، ۱۸۹۷/۲.

۸۵. یادداشت نویسنده؛ تاریخ ادبیات (صفا)، ۶۳۳/۵.

۱۰۹۰-۱۱۰۶ ق) وجود دارد. (۸۶)

87. کوثری همدانی (م - ح ۱۰۲۰ ق)، میر عقیل بن سید ابو تراب علوی (- بزمی همدانی) مصاحب با شاه عباس صفوی، سراینده منظومه «فرهاد و شیرین» (در سال ۱۰۱۵) و ساقینامه (عقیل) که موجود است. (۸۷)

88. نصیرای همدانی، خواجه محمود بن خواجه مسعود یزدجردی (م ۱۰۲۱ ق) که به هند کوچید، اینهمانی وی با چند «نصیرا» (اصفهانی و تهرانی) و نصیرالدین (همدانی) در آمیخته، گویند طبیب و ریاضی و فقیه هم بوده؛ اینک مشهور «منشآت» و سپس «دیوان» اشعار و حاشیه بر شرح عروض (حسینی) به اسم «لعل قطبی» است. (۸۸)

89. میرزا ابراهیم، حکیم ظهیرالدین ابراهیم بن قوام الدین حسین حسینی همدانی (...م ۱۰۲۶ ق) عالم امامی مشهور که در حکمت عقلی صاحب نظر و اثر بود: الحاشیه علی الشفاء، الحاشیه علی الاشارات، الحاشیه علی النجاة، الرسائل الکلامیه، الانموذج الابراهیمیه (دانشنامه‌ای فلسفی است) و جز اینها که وجود دارد. (۸۹)

90. ملا زکی همدانی، محمد بن ابراهیم کاتب (م ۱۰۳۰/۱۰۳۵ ق) که با «شکوهی» همدانی در جزو شاگردان میرزا ابراهیم حکیم همدانی بوده، ظاهراً کاتب دیوان «نجیب» گلپایگانی (در ۱۰۰۲) و مؤلف رساله «تجوید» (۴۸۱۲ آخوند) و صاحب ساقینامه و دیوان اشعار که موجود است، وی غیر از «زکی» نعلبند همدانی معاصر با صادقی کتابدار می‌باشد. (۹۰)

91. رضی آرتیمانی، میر محمد رضی الدین تویسرکانی همدانی (م ۱۰۳۷ ق) شاعر عارف پیشه، که دیوان اشعار و «ساقی نامه» او مشهور و چاپ شده است. (۹۱)

92. باقی نهانندی، خواجه عبدالباقی جولکی همدانی (۹۸۵-۱۰۴۲ هق) از صاحب منصبان عهد شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هق) که به هند کوچید و از ملازمان عبدالرحیم خانخانان دولتمرد عهد جهانگیری شد (ج ۱۰۱۷ ق) و کتاب

۸۶. منتخب التواریخ (بدانوی)، ۴۷۳/۳؛ نشریه دانشگاه، ۱۸۸/۵؛ فهرست منزوی، ۲۵۱۸/۳.

۸۷. الذریعه (مکرر)؛ فهرست مشترک (منزوی)، ۷۷۵/۷؛ تاریخ ادبیات (صفا)، ۸۸۱-۸۷۶/۵.

۸۸. یادداشت نویسنده؛ تاریخ ادبیات (صفا)، ۱۰۳۱/۵-۱۰۳۴؛ فهرست منزوی، ۲۵۷۵/۳.

۸۹. دائرة المعارف تشیع، ۲۸۸/۱؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۵۴۸/۲.

۹۰. یادداشت نویسنده؛ فهرست منزوی، ۲۳۴۱/۳.

۹۱. تاریخ ادبیات (صفا)، ۱۰۶۹/۵-۱۰۷۴.

تاریخی - رجالی مشهور «مآثر رحیمی» را هم به نام او تألیف کرد که در سه مجلد به چاپ رسیده است. (۹۲)

93. هلاکی همدانی (ن ۱ س ۱۱ ق) شاعر که مثنوی «شوق و ذوق» و یک «تاریخ» منظوم (برای شاه اسماعیل) و اشعار دیگر داشته، صادقی کتابدار او را (با تشبیه به محمود پسرخانی نقطوی) هجو کرده است. (۹۳)

94. صادق همدانی، محمد صادق دهلوی (ن ۱ س ۱۱ ق) که از تألیفات وی: کلمات الصادقین، سلسله الصادقین، اخبار جهانگیری، و طبقات شاهجهانی (مؤلف به سال ۱۰۴۶ ق) شامل تاریخ تیموری تا دوره شاهجهان هندی است. (۹۴)

95. فروغی همدانی، میرزا عباس عطار (ظ: ن ۱ س ۱۱) که دیوان او (مورخ ۲۵ ذی ۱۲۸۶) دیده شد. (۹۵)

96. ادهم همدانی، میرزا ابراهیم بن میر محمد «رضی» (ش 91) آرتیمانی نویسگرانی (م ۱۰۶۰ ق) که دیوان و ساقینامه و مثنوی «ازهار گلشن» او موجود است. (۹۶)

97. کلیم همدانی، ملک الشعراء ابوطالب (کلیم) کاشانی (م ۱۰۶۱) شاعر معروف که به هند کوچید و در کشمیر اقامت گزید، منظومه «فتوحات شاهجهانی» (پادشاه نامه) و دیوان (قصاید و غزلیات) او معروف و مطبوع است. (۹۷)

98. الاهی همدانی، میر عماد الدین محمود حسینی اسدآبادی (م ۱۰۶۴ ق) که به هند کوچید، و مثنوی و دیوان اشعار و تذکره معتبر «خزینة گنج» او موجود است. (۹۸)

99. زین الدین (منجم) محمد همدانی (ن ۲ س ۱۱ ق) که کتاب «انیس الطلاب فی معرفة الاسطرلاب» وی (نسخه مورخ ۱۰۷۵) وجود دارد. (۹۹)

100. لامع همدانی، میرزا نورالله ابن قاضی «نصیر» بغدادی (ن ۲ س ۱۱) که دیوان اشعار وی (کتابت ۱۰۹۹ ق) چاپ شده است. (۱۰۰)

۹۲. ر.ش: پژوهشهای ایرانشناسی (نامواره دکتر افشار)، ج ۱۲، تهران، ۱۳۷۹، ص ۲۹۰-۳۰۸.

۹۳. الذریعه، ۱۲۹۴/۹؛ تذکره مجمع الخواص، ص ۱۷۳؛ هنر و مردم، ش ۱۴/۹۰.

۹۴. تاریخ ادبیات (صفا)، ۱۷۴۶/۵. ۹۵. فهرست منزوی، ۲۴۶۶/۳.

۹۶. یادداشت نویسنده؛ فهرست مشترک، ۸۶۹/۷. ۹۷. تاریخ ادبیات (صفا)، ۱۱۷۰/۵-۱۱۸۱.

۹۸. فهرست منزوی، ۲۲۳۱/۳؛ تاریخ ادبیات (صفا)، ۱۱۸۳/۵-۱۱۹۲.

۹۹. کتابنامه علوم در ایران (صدری افشار)، ص ۱۲۹.

۱۰۰. فهرست منزوی، ۲۵۰۵/۳.

101. غیرت همدانی، معروف به ملّا غیرتی (س ۱۱) که دیوان اشعار او موجود است. (۱۰۱)

102. حمید همدانی، محمد تقی (س ۱۱) از غزل سرایان نیکو سخن پیرو حافظ، که دیوان اشعار او (مورّخ ۱۱۲۸ ق) موجود است. (۱۰۲)

## XII

103. منشی همدانی، میرزا محمد شفیع (ن ۱ س ۱۲ ق) که «شهر آشوب نامه» او چاپ شده است. (۱۰۳)

104. امید همدانی، میرزا محمد رضا قزلباش خان (م ۱۱۵۹ ق) که به هندوستان رفت و منصب یافت، دیوان اشعار و منظومه عاشقانه «کارستان» او موجود است. (۱۰۴)

105. صدرالدین رضوی، میر محمد بن سید محمد باقر همدانی کبابیانی غروی (ح ۱۰۹۵-۱۱۶۰ ق) از فقیهان و متکلمان امامی، که از جمله تألیفات وی (۱۰ اثر): شرح «الوافیه» (تونی)، الدرّة البیضاء فی تحقیق معنی البداء، کیفیة علم الله بالاشیاء، شرح الباب الحادی عشر، بندی در «فلسفه» (در کتابخانه آخوند) و جز اینهاست. (۱۰۵)

106. مهجور همدانی، حاجی محمد کاظم بن محمد رضا (ن ۲ س ۱۲ ق) شاعر که مجموعه ادبی «گلشن» او (دارای یکصد نگاره رنگین از مکتب اصفهان) و نیز مثنوی «گل و بلبل» و دیوان اشعار وجود دارد. (۱۰۶)

107. رضوی همدانی، میر محمد ابراهیم بن سید باقر کبابیانی نجفی (م - ح ۱۱۸۵ ق) از فقیهان و متکلمان امامی، که از جمله تألیفات وی (۷ اثر): شرح الوافی (ملا محسن)، شرح مفاتیح الشرایع (ملا محسن)، الحاشیة علی مغنی اللیب (ابن هشام) و الرسائل الكثيرة (و اشعار) است. (۱۰۷)

۱۰۱. فهرست منزوی، ۲۴۵۷/۳. ۱۰۲. فهرست منزوی، ۲۳۰۲/۳.

۱۰۳. میراث اسلامی ایران (قم)، ج ۶، ص ۶۰۵-۶۴۷.

۱۰۴. فهرست منزوی، ۲۲۳۳/۳؛ تاریخ ادبیات (صفا)، ۱۴۱۴/۵-۱۴۱۷.

۱۰۵. یادداشت نویسنده.

۱۰۶. میراث شهاب (مرعشی)، سال ۵، ش ۳ و ۴ (۱۷-۱۸)، ص ۲۷ و ۱۰۹؛ فهرست دانشگاه (تهران)،

۳۳۸۷/۱۳؛ فهرست منزوی، ۲۵۵۶/۳. ۱۰۷. دائرة المعارف تشیع، ۲۸۴/۱.



## XIII

108. صمد همدانی، آخوند / ملّا عبدالصمد (فخرالدین) حائری (ح ۱۱۵۵-م ۱۲۱۶ ق) فقیه متکلم و حکیم عارف شهید، که تألیفات وی رساله در بیان مرآت المحققین (ابن عربی)، المواسعه و المضایقه، شرح المختصر النافع (حلی)، مجموعه فقهیه، الفوائد الحائریه، دیوان صمد همدانی و کتاب مشهور بحر المعارف (در عرفان) که چاپ شده است. (۱۰۸)
109. میر محمدباقر (رضوی) ابن سیّد محمد ابراهیم همدانی کبابیانی (م ۱۲۱۸ ق) که در عرفان هم دستی داشته، تألیفات وی: شرح اصول الکافی، برهان المعاد (الجسمانی) و مثنوی «عشق و دل» است. (۱۰۹)
110. مجذوب همدانی، حاج محمد جعفر بن حاج صفر خان قراگزلو کبودراهنگی (۱۱۷۵-۱۲۳۹ ق) معروف به مجذوبعلی شاه، عارف متشّرع از همگنان ملّا احمد نراقی مشهور و قطب طریقت صوفیان نعمه اللهی (نورعلی‌شاهی) که از تألیفات وی: مراحل السالکین، نهایه المقصد، مرآت الحق، رساله اعتقادیه، شرح دعای نور، رسالات «فقهیه» یازده گانه (شرح «کفایه» سبزواری)، تعلیقات «فلسفیه» بر شرح «الاشارات» (ابن سینا) طوسی چاپ شده، و دیوان اصلی او (نه آن بدلی که چاپ شده) وجود دارد. (۱۱۰)
111. غلام/مصحفی، شیخ غلام بن ولی محمد همدانی (م ۱۲۴۰ ق) کوچیده به هند، که صاحب دو تذکره «عقد ثریا» (مطبوع ۱۹۳۴ م) و «تذکره هندی» (مؤلف ۱۲۰۹ ق / مطبوع ۱۹۳۳ م) و شش دیوان به زبان اردو و یک دیوان به فارسی است. (۱۱۱)
112. حسرت همدانی، آقا ابراهیم (یا) میرزا محمد تقی (ح ۱۲۴۲ ق) صوفی سیاح که دیوان او وجود دارد. (۱۱۲)
113. کوثر علی شاه، حاج ملّا محمد رضا بن ملّا محمد امین همدانی (م ۱۲۴۷ ق)

۱۰۸. دائرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۱۷. ۱۰۹. روضات الجنّات (خوانساری)، ج ۴، ص ۱۲۵.  
 ۱۱۰. گفتار «ع. ذکاوتی» (در) مجله آینده، سال ۱۱، ش ۱-۳/ فروردین - خرداد ۱۳۶۴، ص ۱۹۳-۱۹۶: بزرگان درخشان، ۸۵/۲-۹۰؛ فهرست منزوی، ۲۵۱۰/۳.  
 ۱۱۱. فهرست منزوی، ۲۵۳۳/۳. ۱۱۲. فهرست منزوی، ۲۲۹۵/۳.

از صوفیان بزرگ نعمة اللهی (محبوب علیشاهی) که حدود «۵» اثر تألیف دارد (موجود در کتابخانه «آخوند» همدان) از جمله: *مفتاح النبوة* (چاپ شده) بر ردّ «میزان الحق» پادری هنری مارتین مسیحی، *الدرّ النظیم* (در تفسیر) و *دیوان اشعار* «کوثر» (شامل غزلیات و مثنویات) که نسختی از آن دستنوشته فتحعلی شاه قاجار است. (۱۱۳)

۱۱۴. *پریشان همدانی*، مرتضی قلی بیگ بن حسن (شاملو) قراگزلو (ن ۱ س ۱۳) که *دیوان* او وجود دارد، وی غیر از «*ملاپریشان*» کردی (هرسینی /بختیاری؟) صاحب «*معراجیه*» و اشعار کردی است. (۱۱۴)

۱۱۵. *ملا محسن* (طیب) آقا بابای همدانی (نیمه سده ۱۳ هـ) که از تألیفات وی: *حیة السلاطین*، *تحفة الخوانین* و *انیس الخوانین* (در پزشکی) وجود دارد. (۱۱۵)

۱۱۶. *فاضلخان همدانی*، میرزا محمد بایندری گروسی راوی (۱۱۹۸-۱۲۵۹ هـ) ادیب شهیر عصر قاجار، صاحب «*منشآت*» معروف و آثار ادبی و مؤلف تذکرة «*انجمن خاقان*»، که کتاب المقدس (تورات) یهودان (- *عهد عتیق*) را هم به نشر فصیح تحریر کرده است (لندن، ۱۲۷۲ ق/ ۱۸۵۶ م). (۱۱۶)

۱۱۷. *ساغر همدانی*، سید محمد مهدی بن محمد ابراهیم رضوی (قمی) کبایانی، که چهار فرزند وی هریک سر دودمان خاندانهای رضوی کبایان همدان (امام جمعه، شریعتمدار، ساجدی، مبرقی) بودند، وی نیای شاعر شهیر «غبار» همدانی است که *دیوان* او (- ساغر) به تاریخهای ۱۲۶۴ و ۱۲۸۱ هـ وجود دارد. (۱۱۷)

۱۱۸. *ریاض همدانی*، میرزا جعفر منشی (ح ۱۲۳۲ - م ۱۲۶۹ ق) معروف به بدیع الزمان ثانی، ادیب بارع و شاعر ماهر، موسیقی شناس و ریاضی دان، که صاحب «*منشآت*» و «*مقامات*» (*ریاض الادب*)، *گنج شایگان* (به سبک «گلستان» سعدی) و *دیوان* اشعار (چاپ شده) است. (۱۱۸)

۱۱۹. *مجرم همدانی*، آخوند ملا محمد حسین مختارانی (۱۲۰۱- ح ۱۲۷۰ ق) مؤلف «*حیوة الارواح*» (سال ۱۲۵۹ ق) و «*مصائب العلماء*» (سال ۱۲۶۲ ق) که خلاصه آن

۱۱۳. یادداشت نویسنده؛ فهرست منزوی، ۲۵۰۲/۳.

۱۱۴. یادداشت نویسنده؛ فهرست منزوی، ۲۲۵۷/۳.

۱۱۵. ادبیات استوری، ۲۹۲/۲-۳؛ فهرست منزوی، ۴۸۸/۱.

۱۱۶. رش: گفتار «۱۶» در همین کتاب. ۱۱۷. یادداشت نویسنده؛ فهرست منزوی، ۲۳۴۳/۳.

۱۱۸. گفتار «پ اذکائی» (در) ماهنامه گلچرخ، ش ۴/آبانماه ۱۳۷۱، ص ۴۹-۵۲.

چاپ شده است. (۱۱۹)

120. ادیب همدانی، میرزا ابوالقاسم «ذوالریاستین» وزیر عصر قاجار (ح ۱۲۰۵ - ح ۱۲۸۰ق) که از دوستان و همگنان و همنام میرزا ابوالقاسم «قائم مقام» فراهانی وزیر نامدار شاهان قاجار (کشته ۱۲۵۱ق) بود؛ می‌توان محفل ادبی پیرامون وی را (از کسانی چون خود قائم مقام فراهانی، فاضلخان همدانی، ریاض همدانی و طرب همدانی) همان مکتب «تجدد» ادبی مشهور دانست (رش: گفتار ۱۶) که گذشته از «منشآت» خود «ادیب» وزیر همانا برادر کهنترش شیخ الاسلام میرزا یوسف «طرب» همدانی (ح ۱۲۶۰ق) نیز از ادیبان و شاعران طراز اول صاحب اثر بوده است. (۱۲۰)
121. صامت همدانی، حاج قاسم افشار (م ۱۲۸۸ق) که دیوان اشعارش موجود است. (۱۲۱)

122. کوثر همدانی، حاج میرزا علینقی «جنت علیشاه» (م ۱۲۹۶ق) ابن ملا محمد رضا «کوثر علیشاه» (ش ۱۱۳) صوفی که این نیز تألیفات چندی دارد (موجود در کتابخانه آخوند): آیات الائمه، نصیحت نامه، دیوان اشعار (شامل مثنوی «ذوق و شوق») و جز اینها. (۱۲۲)

123. ملا لاله زار (الغازار) رحیم موسایی (یهودی) همدانی (ن ۲ س ۱۳ ق) که برای نخست بار رساله «روش عقل» حکیم دکارت فرانسوی را (در سال ۱۲۷۹ق / ۱۸۶۲م) به تشویق وزیر مختار فرانسه «کنت دو گوپینو» معروف و با همکاری «امیل بونه» فرانسوی به فارسی ترجمه کرد که چاپ هم شده است. (۱۲۳)

124. ملا محمد تقی همدانی (ن ۲ س ۱۳ ق) که کتاب حدیقه المراد را (مورخ ۱۲۹۷ ق) در درمان بیماری‌ها با افسون و دارو نوشته است. (۱۲۴)

125. مفلس همدانی، محمد علی میرزا بن نجفعلی (م ۱۲۹۷ق) که جنگ وی و دیوان اشعارش وجود دارد. (۱۲۵)

126. ابراهیم طبیب، ابن عثمان همدانی (سده ۱۳ ق) مؤلف کتاب «علم التشریح»

۱۱۹. تاریخنگاران ایران، ص ۳۹۳-۹۴. ۱۲۰. یادداشت نویسنده.

۱۲۱. یادداشت نویسنده. ۱۲۲. یادداشت نویسنده.

۱۲۳. اندیشه ترقی ... (دکتر آدمیت)، ص ۱۸.

۱۲۴. کتابنامه علوم (صدری افشار)، ۳۸۸؛ فهرست منزوی، ۵۲۰/۱.

۱۲۵. فهرست دانشگاه، ۱۲/ ۲۵۹۶؛ فهرست منزوی، ۲۵۴۳/۳.

- (طَبَّی) که نسخه آن (مورخ ۱۲۹۷ ق) وجود دارد (قاهره، ش ۱۳). (۱۲۶)
127. **قرتی همدانی**، کربلانی لطف الله فکاهی سرا (سده ۱۳) که **دیوان اشعارش** وجود دارد. (۱۲۷)
128. **میرزا حسین** (بابی) همدانی (م ۱۲۹۹ ق) مؤلف «**تاریخ جدید**» (علی محمد باب) که تا حدی تحریری جدید از «**نقطه الکاف**» میرزا جانی کاشانی بروفق مصلحت «بهائیه» است، ایرانشناس نامدار ادوارد براون آن را همراه با «مقاله» سیاح و «اسناد» جدید (درباره مذهب بابیه) به انگلیسی ترجمه کرده است (کمبریج، ۱۸۹۳، ۵۳۷ ص). (۱۲۸)
129. **بطلمیوس ثانی**، محمد بن مولوی همدانی (ح ۱۳۰۰ ق) از اهل علم، که کتاب «**نخبه دولتی**» را به فارسی در یک مقدمه و سه مقصد نوشته (۱. ریاضیات، ۲. فلکیات، ۳. زمانیات) و خاتمه در تعیین کواکب و هر مقصد هم دارای قواعد، که آن را در ۱۵ شوال ۱۲۸۳ ق پایان برده است. (۱۲۹)

## XIV

130. **امام الحرمین همدانی**، ابوالمحاسن محمد بن عبدالوهاب آل داوود کاظمی (م ۱۳۰۴ ق) قاضی ایرانیان در عراق و از دانشوران امامی، ادیب و شاعر لغوی صاحب اجازات بسیار، و بالغ بر «۳۰» تألیف در موضوعات مختلف که برخی چاپ شده است. (۱۳۰)
131. **کلانتر کمالی** (آیه الله) حاج میرزا موسی بن فضل الله حسینی همدانی (۱۲۳۶-۱۳۰۴ هق) که پدر و فرزندش هم از فقیهان سادات کمالی و کلانتران کوچه پیغمبری همدان بودند، حکمت پیشه‌ای سیاح و از شاگردان حکیم سبزواری صاحب تألیفات بسیار که آنچه هم به خط خود تحریر نموده جمعاً «۴۰» عنوان به کتابخانه آیه

۱۲۶. کتابنامه علوم (صدری)، ص ۳۸۸. ۱۲۷. فهرست منزوی، ۲۴۸۴/۳.

۱۲۸. بیست مقاله قزوینی، ۲ / ۳۰۵: **ایران‌شهر** (مجله)، ش ۲ (۱۳۰۵).

۱۲۹. فهرست مرعشی، ۲ / ۱۱۶: **الذریعه**، ۹۴/۲۴.

۱۳۰. گفتار «پ. اذکائی» (در فصلنامه «**فرهنگ همدان**»، سال ۲، ش ۵ / بهار ۱۳۷۵، ص ۴۲-۴۳: **هگمتانه**، ش ۵۰ (خرداد ۱۳۷۶)، ص ۲۶-۲۷: **دایرة المعارف تشیع**، ۲ / ۳۹۱.

- الله مرعشی (قم) اهداء شده است. (۱۳۱)
132. سامان همدانی، میرزا آقا منشی شاعر (م ۱۳۰۸ ق) که گویا درباره همدان تاریخی نوشته بوده است. (۱۳۲)
133. هرمزیار یزدانی، میرزا اسماعیل خان تویسرکانی (م - ح ۱۳۱۰ ق) که تاریخ فرازستان را (در سال ۱۳۰۵ هـ) به فارسی سره نوشته، در بمبئی (به سال ۱۳۱۱ ق / ۱۸۸۴ م) چاپ شده، تاریخ ایران باستان به روایت مه آبادیان (- فرقه آذر کیوان) هندوستان است. (۱۳۳)
134. آخوند ملا حسینقلی شونیدی (درگزینی) همدانی (۱۲۳۹-۱۳۱۱ ق) عالم عارف و ساکن نجف، صاحب چند اثر از جمله: «الرهن، صلاة المسافرين، الخلل فی الصلاة» و جز اینهاست. (۱۳۴)
135. پروین همدانی (ملّا) شاعر ادیب فرهیخته (۱۲۳۸-۱۳۱۲ ق) که دیوان اشعار وی (یا بخشی از آن) به عنوان «آتشکده» چاپ شده (همدان، ۱۳۲۴ ش) و او غیر از حاج ابوالقاسم (پروین) همدانی تاجر تهرانی (س ۱۳) صاحب مثنوی «آمال العارفين» (در ۳۷ رشحه) است. (۱۳۵)
136. میرزا ابوالقاسم، ابن میرزا محمد شورینی (۱۲۳۳- ح ۱۳۱۳ ق) که نژاد نامۀ خوانین طایفه قراگلوی همدان را به عنوان «تذکرة الخوانین» نوشته و چاپ شده است. (۱۳۶)
137. سید جمال الدین اسد آبادی (همدانی) نامور به افغانی هم (۱۲۵۴-۱۳۱۴ هـ) مجاهد عالم اسلامی، خطیب سیاسی آزادیخواه و استعمارستیز مشهور، که آثار قلمی وی «عروة الوثقی»، «ضیاء الخافقین» و رسالۀ «نیچریه» (طبیعیه) می باشد. (۱۳۷)
138. رئیس الاطباء، دکتر میرزا علی خان بن زین العابدین (قلمدان ساز) همدانی (م- ح ۱۳۱۵ ق) یکی از دانش آموختگان دارالفنون و خارج دیده (بازگشت در ۱۲۹۴ ق) و صاحب آثار طبّی اعمّ از تألیف یا ترجمه که اغلب چاپ شده، مشهورترین آنها

۱۳۱. میراث شهاب (مرعشی)، سال ۶، ش ۳ (۲۱) پاییز ۱۳۷۹، ص ۱۳-۱۸.

۱۳۲. تاریخنگاران ایران، ص ۳۹۴. ۱۳۳. فهرست کتابهای چاپ سنگی، پاکستان، ۹۴۷.

۱۳۴. یادداشت نویسنده. ۱۳۵. الذریعه، ۴/۱؛ فهرست مشار، ص ۱۱.

۱۳۶. تاریخنگاران، ۳۹۴. ۱۳۷. از صبا تا نیما (آرین پور)، ج ۱، ص ۳۶۷-۳۸۹.

جواهر الحکمه (طبّ عمومی) و جواهر التشریح است. (۱۳۸)

139. بلبل ایران (زائد الخلقه) حاج ملّا محمّد رضا بن میرزا علینقی «کوثر» (ش 122) واعظ همدانی (۱۲۶۱-۱۳۱۸ ق) که شیخی ستیز قهار بوده، آثار نظم و نثر متعدّد (ح ۱۵ عنوان) دارد از جمله: هدیه النملة الى مرجع الملة (که شیخیان بر ردّ آن کتابها نوشته‌اند)، المکواة المکیّة، السیف المسلول (بر ردّ شیخیان)، الانوار القدسیّه (متضمّن برخی اراجیز و اشعار) و دیوان اشعار (شامل منظومات و مثنویات). (۱۳۹)

140. شیخ باقر قُهی، حاج میرزا محمّد باقر بن محمد جعفر (اصفهانی) همدانی (۱۲۳۹-۱۳۱۹ هق) رئیس فرقه شیخیان همدان، که شرح احوال و آثار وی را (در ۱۲۵ عنوان) شاگردش میرزا کریم کرمانی در خاتمت کتاب تاریخ «عبرة لمن اعتبر» (مؤلف به سال ۱۳۱۸ هق) پیرامون وقایع شیخیان در همدان (سال ۱۳۱۵ هق) به تفصیل آورده، شماری از آثار مزبور (که در الذریعه هم مذکور است) چاپ شده و مشهور است. (۱۴۰)

141. حسینی‌های همدانی (نجفی): ۱. سیّد ابوطالب بن عبدالمطلب (شاگرد صاحب جواهر) مؤلف منتخب نجات العباد (چاپ شده)، الذخيرة العلویه، الشرح علی الشرایع؛ ۲. سید علی بن ابی طالب (م ۱۳۲۰ ق) مؤلف اصول الفقه، کتاب الحساب، تذکرة النفس، الحاشیة علی التصریف؛ ۳. سید حسین بن علی (م - ح ۱۳۸۰ ق) مؤلف اثبات الفرقة الناجیه، رساله فی الحقوق، تنبیه العصاة، شرح الصمدیه، نهج البرّ، هدیه الملوك که وجود دارد. (۱۴۱)

142. میرزا عباس خان همدانی (ن ۱ س ۱۴ ق) فرزند میرزا احمد بن محمّد (همدانی) بن علی بن میرزا ابراهیم خان شیروانی (وزیر نادر شاه) که پدرش کتابهای الجوهر الوقاد، حدیقه الافراح و جز اینها را تألیف کرده؛ و خود میرزا عباس (همدانی) ادیب فاضل مورّخ کتابهای «تاریخ الاثمة، تاریخ الافاغنه، چارچمن (در تاریخ دکن)، آیینة محبوب و سلطان نامه را (مؤلف به سال ۱۳۰۴ ق) که چاپ هم شده است. (۱۴۲)

143. حاج آقا رضا (فقیه) ابن محمّد هادی همدانی (ح ۱۲۵۰-۱۳۲۲ ق) از

۱۳۸. یادداشت نویسنده. / Storey, II, 2, 306

۱۳۹. یادداشت نویسنده؛ الذریعه، ۶۴/۴، ۲۸۹/۱۲، ۱۸۲/۲۲، ۲۱۶/۲۵.

۱۴۰. یادداشت نویسنده.

۱۴۱. دائرة المعارف تشیع، ۴۱۷/۱، ۴۴/۶؛ الذریعه، ۱۷۹/۱۶ و ۳۶۷، ۲۱۴/۲۵.

۱۴۲. الذریعه: ۸/۱، ۵۴؛ ۲۱۶/۳، ۲۳۴.

علمای اصولی و شاگرد شیخ انصاری که تألیفات وی: ذخیره الاحکام، العوائد الرضویه، مصباح الفقیه، الحاشیه علی الحدائق، حاشیه المکاسب (و) حاشیه فرائد الاصول که این دو اخیراً چاپ شده است. (۱۴۳)

۱۴۴. غبار همدانی، سید حسین بن سید رضا بن محمد صادق بن سید هاشم بن سید مهدی (ساغر) بن محمد ابراهیم رضوی (۱۲۷۰-۱۳۲۲ ق) شاعر نامدار که دیوان اشعار وی مکرر چاپ شده است. (۱۴۴)

۱۴۵. شیخ محمد بهاری (آیه الله) عالم عارف همدانی (۱۲۶۵-۱۳۲۵ ق) که مؤلف «تذکرة المتقين» است. (۱۴۵)

۱۴۶. دبیر همدانی (- گلشن) صدرالاسلام ابوالمکارم علی اکبر بن شیر محمد همدانی (۱۲۷۰-۱۳۲۶ ق) از دانشوران امامی، که تألیفات وی: آب حیات (منظومه در اخلاق)، اخوان الصفا، البحر المكفوف فی علم الجفر و الحروف، تجوید القرآن، تکالیف الانام فی غیبة الامام، خرابات (- کشکول)، الدعوة الحسنی، الرد علی البابیه، الرد علی الفوائد (البابی)، الرسالة التغفیری، شرح «پیشان نامه» دینوری، العداد و الوفاق، کاسه درویشان، ناسخ التفاسیر، مثنوی صدریه (در اصول دین) و دیوان صدر که وجود دارد و برخی هم چاپ شده است. (۱۴۶)

۱۴۷. ضیاء تویسرکانی، ضیاء الدین بن حاجی آقاسی (ح ۱۳۳۰ ق) که مؤلف چندین «جنگ» اشعار و «تاریخ» (شیخیان) و جز اینهاست. (۱۴۷)

۱۴۸. ناظم الشریعه، شیخ میرزا محمد علی بن میرزا حسن همدانی (م - ح ۱۳۳۱ ق) کتاب «الحدیة المحمّاة» را بر ضد عقاید فرقه بهائیان نوشته است (۲ جلد، ۱۳۲۳ و ۱۳۲۶ ق). (۱۴۸)

۱۴۹. آل شلیله، شیخ ابوالحسن عبد الهادی بن حاج جواد همدانی (۱۲۷۰-۱۳۳۳ ق) از فقیهان متکلم امامی که تألیفات چندی از جمله: العقد الفرید (فی مقاصد المفید و المستفید) و چند ارجوزه دارد. (۱۴۹)

۱۴۳. دائرة المعارف تشیع، ۲/۶؛ معارف الرجال، ۳۲۳/۱.

۱۴۴. یادداشت نویسنده. ۱۴۵. یادداشت نویسنده.

۱۴۶. دائرة المعارف تشیع، ۴۵۰/۷-۴۵۱. ۱۴۷. فهرست دانشگاه (تهران)، ۲۱۱۴/۱۱، ۲۴۶۸-۷۰.

۱۴۸. فهرست همدان، ۱۲۴۸؛ الذریعه، ۳۷۹/۶. ۱۴۹. دائرة المعارف تشیع، ۱۸۵/۱.

150. شیخ باقر بهاری (آیه الله) حاج محمد باقر بن حاج شیخ محمد جعفر بن حاج شیخ محمد کافی همدانی (۱۲۷۵-۱۳۳۳ هـ) که از علمای اعلام و مراجع عظام شیعی، امام مسجد جامع همدان و مجاهد فعال نهضت مشروطه ایران، صاحب رساله «ایضاح الخطاء» در نفی استبداد (به پاسخ شیخ فضل الله نوری) و تألیفات بسیار که بیش از «۶۰» عنوان می باشد (در الذریعه فهرست شده) از جمله تعلیقه علی المکاسب (در فقه)، حاشیه علی القوانين (در اصول)، روح الجوامع (در رجال)، الدرّة الغریبه (در توسل) و الدعوة الحسینیّه (که چاپ شده) و جز اینها که اینک با دیگر کتب به کتابخانه آیه الله مرعشی (قم) واگذار شده است. (۱۵۰)

151. فرید الملک همدانی، میرزا محمد علی خان قراگزلو (۱۲۶۷-۱۳۳۴ ق) کارگذار امور خارجه در همدان که «خاطرات فرید» او چاپ شده است. (۱۵۱)

152. واثق همدانی، شیخ محمد باقر بن ملا حسنعلی اصفهانی (۱۲۷۴-۱۳۳۶ ق) که مدرّس مدرسه «صدر» همدان بود، دیوان اشعارش (۳۰۰۰ بیت) با مثنوی «لیلی و مجنون» و مثنوی «نصایح الحبيب» وجود داشته است. (۱۵۲)

153. حاجی نراقی، آقا محمد تقی بن حاج محمد علی همدانی (م ۱۳۴۰ ق) از تاجران مشروطه خواه و معارفیان همدان، که هم نخستین مدرسه اسلامی عصر جدید (مظفری) و هم انجمن و روزنامه (سعادت) را بنیاد کرد، کتابهای چندی از جمله «احقاق الحق» در ردّ بابیان و بهائیان (به سال ۱۳۲۶ ق) و نیز «اخلاق احمدی» را نوشته که چاپ شده است. (۱۵۳)

154. حاجی اصفهانی، حاج محمد حسن اصفهانی (ح ۱۲۹۵ ش) از اعضای «انجمن اکباتان» در تهران (۱۳۲۵-۱۳۲۶ ق) و از اعضای «انجمن معارف» همدان (تا ۱۳۳۳ ق) و از سران اجتماعيون عاميون (= سوسیال دموکراسی) در عصر مشروطه، مدیر روزنامه های «اثر انقلاب» (ارگان اردوی ملی همدان) و «جمالیه» (ارگان مجاهدان اجتماعيون عاميون) که یادگار سید جمال الدین واعظ اصفهانی (شهید ۱۳۲۶ ق)

۱۵۰. گفتار «پ. اذکائی» (در) دانشنامه جهان اسلام / دائرة المعارف تشیع، ۵۱۴/۳؛ فصلنامه «فرهنگ همدان»،

ش ۴ / زمستان ۱۳۷۴، ص ۷-۹؛ میراث شهاب (مرعشی)، سال ۴ (۱۲) تابستان ۱۳۷۷، ص ۶۷-۷۴.

۱۵۱. تاریخنگاران ایران، ص ۳۹۵.

۱۵۲. الذریعه، ۱۲۴۶/۹.

۱۵۳. یادداشت نویسنده.



- روحانی مترقی و آزادیخواه انقلابی صدر مشروطه بود. (۱۵۴)
155. برهان المتکلمین (ح ۱۳۴۰ ق / ۱۳۰۰ ش) از پیشروان مشروطه خواهی و از واعظان و مبارزان ضد استعماری همدان، که خصوصاً با پیکارهای سیاسی و مطبوعاتی (روزنامه «تازه ایران») بر ضد اشغالگری‌های انگلیسیان در جریان جنگ جهانی یکم آوازه یافت. (۱۵۵)
156. میرزاده عشقی، سید محمد رضا بن سید ابوالقاسم کردستانی (۱۲۷۲-۱۳۰۳ ش) شاعر انقلابی و نویسنده آزادیخواه مشهور، که نخست «نامه عشقی» را در همدان (۱۳۳۳ ه‍.ق) و سپس روزنامه «قرن بیستم» را در تهران (۱۳۳۷ ه‍.ق) دایر کرد، هم به سبب اشعار و مقالات سیاسی پرشور خود به شهادت رسید، نوشته‌ها و نمایشنامه‌ها و چامه‌های وی در «کلیات آثار» عشقی به چاپ رسیده است. (۱۵۶)
157. درود آبادی، آقا سید حسین بن سید تقی همدانی (۱۲۸۰-۱۳۴۴ ق) عالم عارف مسلک، که از تألیفات وی: الدر المنضود، تفسیر القرآن، القسطاس المستقیم (فارسی عرفانی)، تنبیه الراقدين، الشموس الطالع (متضمن احوال و آثار) جملگی چاپ شده است. (۱۵۷)
158. مهدیقلی همدانی، الشریف (علوی) بن میرزا مرتضی الشیعی (۱۲۵۴ - ح ۱۳۴۵ ق) کاتب فاضل و ماهر در علوم غریبه، که آثار وی (جزو نسخ خطی مدرسه دامغانی) عبارتند از: ۱. مشکاة العباد، در شرح کلام شیعی (به تاریخ ۱۳۲۹ ق)، ۲. بشارات الشیعه (به تاریخ ۱۳۴۴ ق)، ۳. جامع العلوم (در علوم غریبه) و جلد دوم آن در احکام نجوم است. (۱۵۸)
159. ناصر الملک همدانی، میرزا ابوالقاسم خان بن سرتیپ احمد خان قراگزلو (۱۲۷۲-۱۳۴۶ ق / ۱۳۰۶ ش) نایب السلطنه مشهور و فرهیخته ایران (در عهد «احمد شاه» قاجار) و نویسنده «کتابچه قانون» (اساسی) و مترجم «تاریخ نادر شاه» (فریزر) و نمایشنامه‌های «تاجر ونیزی» و «آتللو مغربی» شکسپیر که چاپ شده است. (۱۵۹)

۱۵۴. یادداشت نویسنده. ۱۵۵. یادداشت نویسنده.

۱۵۶. از صبا تا نیما (آرین پور)، ج ۲، ص ۳۶۱-۳۸۱.

۱۵۷. الذریعه، ۴/۴۴۲؛ بزرگان درخشان، ۲/۶۵-۶۶.

۱۵۸. گفتار «م. عالمی» (در) فصلنامه فرهنگ همدان، سال ۲، ش ۸/ زمستان ۱۳۷۵، ص ۱۸-۲۱.

۱۵۹. گفتار «پ. اذکائی» (در) مجله آینده، سال ۱۳ (۱۳۶۶)، ش ۸-۱۰، ص ۵۷۴.

160. مجتهد طبیب، حاج میرزا محمد حسین بن میرزا علینقی «کوثر» (ش 122) همدانی (م ۱۳۴۸ ق / ۱۳۰۸ ش) برادر کهنتر حاج ملارضا کوثر واعظ شهیر به «بلبل ایران» (ش 139) که وی نیز سخنور و صاحب تألیفات بود از جمله: *هدایات الحسام* (شرح عهدنامه مالک اشتر)، *رسالة فی علم الفراسه* (برای عزّ الدولة قاجار). (۱۶۰)
161. جان هاکس (J.W.Hawkes) امریکایی، دانشمند مسیحی (پرسبیتر) معروف به مستر «هاکس» همدانی (ح ۱۸۵۶ - ح ۱۹۳۴) که پنجاه و دو سال در همدان زیست (۱۸۸۱-۱۹۳۳ م) و گذشته از همکاری در ترجمه فارسی کتاب مقدس (عهدین) اثر مشهور وی «قاموس کتاب مقدس» (بیروت ۱۹۲۸) متداول است. (۱۶۱)
162. فرید الدولة گلگون، میرزا محمد حسن خان همدانی (ح ۱۲۵۶-۱۳۱۶ ش) مجاهد انقلابی عهد مشروطه خواهی، بانی بلدیّه و معارف همدان، رهبر حزب سوسیال دموکراسی (= اجتماعيون عاميون) هموند جنبش جنگل (میرزا کوچک خان) در همدان، مدیر جریده مترقی «گلگون» (۱۳۰۶-۱۳۱۱ ش) که هم نوشته‌های وی در آن چاپ شده است. (۱۶۲)
163. اعتماد الدولة همدانی، میرزا یحیی خان بن بهاء الملک علیقلی خان قراگزلو (۱۲۶۹-۱۳۱۶ ش) که همچون برادرش بهاء الملک (ش 170) فرهیخته دانش آموخته دانشگاهستر و دانشمند نواز، وزیر معارف ایران (۱۳۰۷-۱۳۱۲ ش) و بانی «لغتنامه» دهخدا و دیگر آثار و مآثر فرهنگی، صاحب باغ «اعتمادیه» همدان و کتب خطی و چاپی آنجا بوده است. (۱۶۳)
164. غمام همدانی، سید محمد یوسف زاده (۱۲۹۲-۱۳۶۱ ق / ۱۳۲۰ ش) آزادیخواه معروف ایران در عهد مشروطه، که انجمن «الفت» (- اتحاد) را در غرب کشور بنیاد کرد؛ علاوه بر مجاهدت در توسعه معارف و ایجاد مدارس، بانی روزنامه «اتحاد» همدان (به مدیریت «نثری»، ش 168) هم بود، مقالات وی اغلب در آن و نیز در روزنامه «حبل المتین» چاپ می شد، دیوان اشعار «غمام» (با مقدمه نثری) چاپ شده

۱۶۰. یادداشت نویسنده. ۱۶۱. یادداشت نویسنده.

۱۶۲. رش: مجله آینده، سال ۱۸، ش ۱-۶ / فروردین - شهریور ۱۳۷۱، ص ۷۳-۸۱؛ *دانشنامه ایرانیکا* (نیویورک)، حرف F.

۱۶۳. نیز گفتار «پ. اذکائی» (در) *مجله آینده*، سال ۱۴ (۱۳۶۷)، ش ۹-۱۲، ص ۶۰۷.

است (تهران، ۱۳۲۴ ش). (۱۶۴)

165. فریور تهرانی (فریار) میرزا آقا خان همدانی (۱۲۶۰-۱۳۲۴ ش) که فردی انقلابی مسلک بود، روزنامه «عصر انقلاب» را در تهران و همدان (ش ۱ / ربیع یکم ۱۳۳۳ ق / ژانویه ۱۹۱۵-) و پس از توقیف آن «عهد انقلاب» را در تهران (مرداد ماه ۱۳۰۱ ش / ذیقعدة ۱۳۳۳ ق) منتشر کرد؛ سپس فرزند وی عبدالله فریار (فریور) مترجم معروف در سال ۱۳۲۵ ش روزنامه «عصر انقلاب» پدرش را منتشر کرد (ش ۱/۲۲ تیر ۲۵) که مسلک آن چپ‌گرای ضد امپریالیست بود. (۱۶۵)

166. آزاد همدانی، شیخ علیمحمد ادیب (۱۲۶۲-۱۳۲۴ ش) فرهنگی و شاعر و نویسنده معروف، رومان «عشق و ادب» (در سرگذشت حکیم فردوسی) را نوشت (۱۳۱۳/۱۳۰۴) و دیگر آثار نظم و نثرش درباره همدان جزو «دیوان» وی چاپ شده است. (۱۶۶)

167. مایل تویسرکانی (۱۲۶۵ ش-۱۳۲۹ ش) فرهنگی فرهیخته، سردبیر روزنامه «شفق سرخ» که برخی از آثار «ولتر» و «روسو» فرانسوی را ترجمه کرده است. (۱۶۷)

168. نثری همدانی، آقا شیخ موسی دستجردی (۱۲۶۰-۱۳۳۲ ش) ادیب و فاضل ترقی خواه (پیرو «غمام» ش 164) و فرهنگی بنیادگر، ریاضی دان نوآور، رومان نویس تاریخدان، روزنامه نگار وطن‌دوست، که هم مدیر روزنامه «اتحاد» غمامی بود (مقالات سیاسی - اجتماعی وی در آن چاپ شده) و از آثار قلمی دیگر: «تاریخ عبرت» (رُمان سه جلدی)، قوانین نثری (ریاضیات)، افسانه طئی زمان (داستان تخیلی) و «شرح مثنوی» (۵ جلد) که جملگی چاپ شده است. (۱۶۸)

169. ادیب حضور، صادق وحدت (م - ح ۱۳۳۲ ش) که بخش سوم کتابچه راهنمای همدان (تهران، ارتش، ۱۳۳۱، ص ۱-۵۴) را به عنوان «بزرگان همدان» نوشته

۱۶۴. یادداشت نویسنده (گفتار برای) دانشنامه ایرانیکا (نیویورک).

۱۶۵. یادداشت نویسنده.

۱۶۶. تاریخنگاران، ص ۳۹۶؛ از نیما تاروزگار ما (آرین پور)، ص ۲۳۷.

۱۶۷. یادداشت نویسنده.

۱۶۸. گفتار «پ. اذکائی» (در) فصلنامه معارف، دوره ۹، ش ۳ (آذر - اسفند ۱۳۷۱)، ص ۲۸۹-۳۱۰ / (تمه و تکمله در) مجله آینده، سال ۱۹، ش ۱۰-۱۲ (زمستان ۱۳۷۲)، ص ۹۱۹-۹۲۱؛ هگمتانه، ش ۱۸-۲۱ (سال ۱۳۷۱)؛ ماهنامه چیستا، سال ۱۸، ش ۱۷۸ و ۱۷۹ (اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۰)، ص ۶۰۵-۶۲۸.

است؛ وی تمام اعلام همدانی مذکور در «معجم البلدان» یاقوت حموی را استخراج نموده، تذکره‌های فارسی موجود را هم دیده است؛ آنگاه دکتر درخشان همدانی (ش ۱۹۲) کتابچه مرحوم وحدت را سلخ کرده است. (۱۶۹)

170. بهاء الملك همدانی، علیرضا خان بن سرتیپ علیقلی خان قراغزلو (۱۲۶۳-۱۳۳۳ ش) از رجال سیاسی وطنخواه و دانشمند و ادب دوست، مترجم «تاریخ رومیان» مونتسکیو فرانسوی که چاپ شده است. (۱۷۰)

171. مرتضی کیوان، فرزند «ابراهیم» همدانی گویا نواده حاج ملا عباسعلی «کیوان» قزوینی (۱۲۴۰-۱۳۱۷ ش / ۱۳۵۷ ق) عارف متجدد بوده باشد، مهندس راهسازی (در وزارت راه) و شاعر نوآور (-دلپاک) و نویسنده توده‌ای (زاده ح / ۱۳۰۰ ش) که سردبیر مجله «بانوان»، مجله «راه نو» (۱۳۲۴)، مجله اجتماعی «جهان نو» (طی سالهای ۱۳۲۶-۲۷) با همکاری حسین حجازی (ملایری) و مجله ادبی «گل‌های رنگارنگ» (۱۳۲۹-) و صاحب آثار قلمی و اشعار، همسر بانوی دانشمند و دانش شناس خانم «پوری سلطانی» که چون سازمان نظامی حزب توده ایران کشف شد، هم به اتهام هموندی در آن سازمان محکوم به اعدام گردید، روز ۲۷ مهرماه ۱۳۳۳ ش همراه با افسران توده‌ای (از جمله ستوان یکم محمد باقر «واله» همدانی و سرگرد هوشنگ «وزیریان» همدانی) به شهادت رسید؛ پس مرحوم احمد شاملو (ا. بامداد) چکامه «نگاه کن» خود را بدین مطلع سرود: «... سال عزاء، سال اشک پوری، سال خونِ مرتضی...» (هوای تازه / ۱۴۸ -). (۱۷۱)

172. مفتون همدانی، میرآقابن شمس العرفا کبریائی (۱۲۶۸-۱۳۳۴ ش) شاعر عارف وطندوست که دیوان اشعار وی مکرر چاپ شده است. (۱۷۲)

173. عبدالله رازی (همدانی) فرزند حاج ابراهیم همدانی (۱۲۷۳-۱۳۳۴ ش) مؤلف فاضل و مورخ ادیب، مدیر مجله‌های «البشارات» (ش ۱/ ۲۰ ج ۲ سال ۱۳۳۹ ق / یکم مارچ ۱۹۲۱-) و «سودمند» (رستاخیز / عصر پهلوی) که از تألیفات وی: تاریخ مختصر ایران، تاریخ مفصل ایران، آیین زردشت، علم عروض، متمم تاریخ ایران (تا عصر

۱۶۹. تاریخ‌نگاران، ص ۳۹۶.

۱۷۰. گفتار «پ. اذکائی» (در) مجله آینده، سال ۱۴ (۱۳۶۷)، ش ۹-۱۲، ص ۶۰۶.

۱۷۱. یادداشت نویسنده. ۱۷۲. بزرگان درخشان، ۳۵۳/۲ - ۳۵۸.

حاضر) و چند نمایشنامه اخلاقی و اجتماعی (ترجمه از فرانسه) جملگی چاپ شده است. (۱۷۳)

174. صابر همدانی، میرزا اسدالله بن محمد هادی صنیعیان (۱۲۷۸-۱۳۳۵ ش) شاعر و نویسنده که در همدان به انجمن ادبی (غمام) پیوست، سپس به تهران رفت (۱۳۰۳ ش) و نظر به سبک شعری اش به «صائب همدانی» معروف شد؛ وی سر دبیری جریده «کانون شعراء» را به عهده گرفت (۱۳۱۳ -) که اشعار انجمن‌های ادبی شهرستانها (و از جمله همدان) را چاپ می‌کرد، دیوان اشعار وی (۵/۰۰۰ بیت) در تهران چاپ شده است (۱۳۳۷ ش). (۱۷۴)

175. خسرو روزبه (۱۲۹۴-۱۳۳۷ ش) که در شهر «ملایر» زاده شد، دوره متوسطه را در دبیرستان پهلوی (سابق) همدان طی کرد؛ سپس در دانشکده‌های افسری و فنی تهران در رشته مهندسی «توپخانه» دانش آموخته شد، اوج مبارزات سیاسی وی با هموندی در سازمان مخفی نظامی توده‌ای بود، چنان که محاکمات و دفاعیات او در دادگاه‌های نظامی رژیم سابق مشهور است؛ سرانجام پس از پانزده سال زندگی رزمی و نهانی حزبی، روز ۲۱/۲/۱۳۳۷ به درجه شهادت نائل گشت، که سپس به عنوان «قهرمان ملی» ایران نامبردار شد؛ وی آثار قلمی و ترجمه‌های خود را (از فرانسه و انگلیسی) به نامهای «ستخر» (= سروان توپخانه خسرو روزبه) و یا «بهرروز» نشر نموده، که از جمله کتابهای درسی در بیان ریاضی و فنون توپخانه (برای دانشکده افسری) و یک کتاب «خودآموز شطرنج» (بهرروز) هم که تاکنون متداول است، نیز کتاب معروف «اطاعت کورکورانه» که مکرر چاپ شده است. (۱۷۵)

176. صفالحق همدانی، سید حسن مدنی (۱۲۵۸-۱۳۴۰ ش) فرزند صدیق الاشراف کردستانی و برادر مهتر «مترجم نظام» (ش 187) که عارف سالک و طبیب داروشناس و شاعر موسیقی دان بود، آثار قلمی اش عبارتند از: ۱. رساله پداگوژی (در تربیت)، ۲. سفرنامه پزشکی (نظم و نثر)، ۳. رساله نمکدان (جد و هزل)، ۴. رساله

۱۷۳. یادداشت نویسنده؛ الذریعه، ۷۰/۱۹، بزرگان درخشان، ۲/۲۵۵ - ۵۶.

۱۷۴. تاریخ جراید (صدر هاشمی)، ۱۲۴/۴؛ بزرگان درخشان، ۲/۳۰۸؛ گفتار «میر هاشم میری» (در فصلنامه

«فرهنگ همدان»، سال ۳، ش ۸/زمستان ۱۳۷۵، ص ۵۰-۵۱.

۱۷۵. یادداشت نویسنده.

حسبحال (خود نوشت)، ۵. مثنوی پهلوی نامه (انتقادی)، ۶. رساله بزرگان (دامپزشکی)، ۷. دفتر اشعار (قصاید و مثنویات و قطعات)، ۸. دیوان (غزلیات که به سبک هندی است)، ۹. رساله کلیه (مسائل کلامی)، ۱۰. رساله زلزله (سال ۱۳۳۵ در فارسینج) که هیچیک چاپ نشده است. (۱۷۶)

۱۷۷. میرزا عبدالرزاق، ابن علیرضا بن عبدالحسین اصفهانی حائری واعظ همدانی (۱۲۹۱ ق - م ۱۳۴۳ ش) که تألیفات چندی دارد (اغلب در الذریعه یاد شده) و بیشتر «ردیه» و رساله «خلاف» است؛ چنان که بهترین اثر (در ردّ بر شیخیان) کتاب «الخلافیه بین الشیخیه و سائر الامامیه»، نیز رساله «السیف القاطع فی ابطال الرکن الرابع» اوست. (۱۷۷)

۱۷۸. ناهید همدانی، میرزا یعقوب خان بن حاجی عبدالرحمان الستی (۱۲۶۶-۱۳۴۳ ش) ادیب و شاعر غمامی، که یک چند رئیس انجمن ادبی همدان بود (۱۳۲۴ -) و دیوان اشعارش به چاپ رسیده است (تهران ۱۳۷۱ ش) (۱۷۸)

۱۷۹. بیانی‌های همدان: ۱. دکتر مهدی بن محمد بیانی (۱۲۸۶-۱۳۵۳ ش) که تحصیلات خود را در تهران پایان برد، استاد ادبیات فارسی و کتابشناسی و تاریخ خطوط اسلامی، که آثار چندی در این رشته‌ها از وی چاپ شده است؛ ۲. دکتر خانبابا بیانی (۱۲۸۸-۱۳۵۸ ش) هم مانند برادرش تحصیلات خود را در تهران و «سورین» فرانسه پایان برد، استاد و رئیس گروه «تاریخ» دانشکده ادبیات تهران، صاحب تألیفات متعدد در تاریخ عمومی ایران و اروپا که چاپ شده است. (۱۷۹)

۱۸۰. فیاض همدانی، حاج آقا محمد بن شیخ رضا همدانی (۱۲۶۱-۱۳۵۴ ش) از علمای عصر جدید (درسخوانده نجف) که به استادی دانشگاه تهران (دانشکده‌های الاهیات و ادبیات) رسید، رساله‌های «بدیع، معانی و بیان (به عربی) و شرح «خطبه» یکم نهج البلاغه، درسنامه‌های «صرف و نحو» عربی و اشعار چندی به فارسی از اوست. (۱۸۰)

۱۷۶. گفتار «ع. ذکاوتی» (در) کیهان فرهنگی، سال ۵، ش ۱۰، دیماه ۱۳۷۶، ص ۳۹-۴۰.

۱۷۷. الذریعه، ۴۱۵/۱، ۵۹/۳، ۶۲/۱۶، ۵۰/۲۵، ۱۶۶ و ۱۸۲؛ نشریه دانشگاه، ۳۵۲/۵.

۱۷۸. دیوان ناهید؛ الذریعه، ۱۱۶۷/۹. ۱۷۹. بزرگان درخشان، ۲/۲۵۰ - ۲۵۳.

۱۸۰. گفتار «ع. فیاض» (در) فصلنامه «فرهنگ همدان»، سال ۲، ش ۸/ زمستان ۱۳۷۵، ص ۳۰-۳۵؛ بزرگان درخشان، ۲۳۸/۲ - ۹ و ۳۸۸ - ۴۰.

181. علی اصغر شمیم، فرزند میرزا داوود همدانی (۱۲۸۲ - ح ۱۳۵۵ ش) مؤلف فاضل و مدرّس تاریخ در دانشگاه، آثار قلمی وی گذشته از مقالات در جراید و مجلات کشور، کتابهای «ایرانیان، جغرافیای کردستان، تاریخ ایران (سده‌های ۱۲-۱۳)، کتابهای تاریخ و جغرافیا (برای دبیرستان)، تاریخ دول معظم (۱۹۱۷-۱۹۴۷)، تاریخ شوروی، فرهنگ امیر کبیر (اعلام تاریخی) و تاریخ قاجاریه، نیز طبع کتاب «مقامات حمیدی» (در تبریز) است. (۱۸۱)

182. هادی پنبه چی (۱۲۸۲-۱۳۵۵ ش) تاجر فاضل همدانی، صاحب مجموعه نفیس کتب «بهائیه» که هم کتابهای «رازگشا» و «حیرت عقیده» را بر رد آن فرقه نوشته، نیز رساله «عریانگری» (= نودیسیم) که هیچ یک از اینها به چاپ نرسیده است. (۱۸۲)

183. آخوند همدانی (آیه الله) ملّا علی معصومی (۱۲۷۳ ش - ۱۳۵۷ ش) از علمای بزرگ تشیع و واپسین مرجع تقلید در همدان، که مؤسس حوزه و کتابخانه غرب و بانی مجله «پیک اسلام»، صاحب تألیفات هم (۱۵ رساله) چاپ نشده است. (۱۸۳)

184. محمد مفتّح (۱۳۰۷-۱۳۵۸ ش) دکتر الاهیات و روحانی همدانی شهید، که از آثار قلمی او: ترجمه «مجمع البیان» (تفسیر) طبرسی، روش اندیشه در علم منطق، حاشیه بر «منظومه» سبزواری است. (۱۸۴)

185. رحیم نامور (ح ۱۲۵۸ - ۱۳۶۶ ش) که در تويسرکان زاده شد، سپس به همدان آمد و از همکاران و هم اندیشان فرید الدوله گلگون همدانی (از رهبران سوسیال دموکراسی همدان) و از نویسندگان روزنامه «گلگون» بود که گاهگاه شعر هم می‌سرود (۱۳۰۷ ش) و هم در مدرسه آمریکایی همدان درس خواند و به زبان انگلیسی کمال تسلط و تبخّر یافت؛ گویا نخستین ترجمه وی کتاب «اختناق هندوستان اثر مورخ و فیلسوف شهیر «ویل دورانت» باشد (طهران ۱۳۱۰) و سپس در تهران به گروه هواداران دکتر تقی ارانی پیوست، کتابها و مقالات بسیاری هم ترجمه کرد که از جمله «ژولیوس سزار» شکسپیر بود؛ پس از شهریور ۱۳۲۰ و تأسیس حزب توده ایران نامور

۱۸۱. بزرگان درخشان، ۲/ ۲۵۶ - ۲۵۸. ۱۸۲. بزرگان درخشان، ۲/ ۲۶۷.

۱۸۳. گفتار «پ. اذکائی» (در) نشریه نور علم (قم)، ش ۴۶ / مرداد و شهریور ۱۳۷۱، ص ۶۵-۷۰؛ دائرة المعارف تشیع، ۱/ ۱۸؛ هگمتانه، ش ۱۴ / بهمن ۱۳۷۰.

۱۸۴. یادداشت نویسنده.

بدان پیوست، مدیر و سردبیر چندین روزنامه سیاسی مشهور شد، مانند: شهپاز (۱۳۲۲)، فرمان (۱۳۲۴)، پولاد و آهن (۱۳۲۵) و ظفر (۱۳۲۶) که دکتر ذبیح الله صفا با وی همکاری داشت. نامور از رهبران جمعیت ملی مبارزه با استعمار و همچنان مدیر جریده مشهور «شهپاز» بود، تا آن که بر اثر کودتای ۲۸ مرداد ناگزیر از ترک میهن شد؛ پس به عراق رفت و در زمان عبدالکریم قاسم بخش فارسی رادیو عراق را بنیاد کرد؛ سپس به اروپا رفت و در برپایی و اداره رادیوی حزبی «پیک ایران» هنبازش نمود؛ پس از انقلاب (۱۳۵۷) به ایران باز آمد و عضو شورای نویسندگان بود، تا آن که باز ناگزیر از هجرت به خارج از کشور شد، سرانجام در کهولت تمام (اواخر مهرماه ۱۳۶۶ ش) درگذشت. اینک ما فقط سه تألیف اخیر و مهم وی را می‌توانیم یاد کنیم: ۱. برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت (صوفیه ۱۳۵۲)، ۲. پنهانکاری - پنهانپژوهی و براندازی (تهران / ۱۳۵۸)، ۳. سایه‌های گذشته (تهران / ۱۳۵۹) که به عنوان «رُمان - خاطره» آن را احسان طبری معرفی کرده است. (۱۸۵)

186. کارو همدانی (۱۳۰۶ - ح ۱۳۶۶ ش) مترجم و شاعر نوپرداز، از جمله آثارش: شکست سکوت، نامه‌های سرگردان، ماسه‌ها و حماسه‌ها (به نظم و نثر) و ترجمه «تاریخ آلمان» نازی و «سرگذشت شوپن» می‌باشد. (۱۸۶)

187. مترجم نظام، میرزا حسین خان مدنی (۱۲۶۰ - ۱۳۶۷ ش) فرزند صدیق الاشراف کردستانی، نخستین دانشجوی ایرانی که به آمریکا رفت و از سران اجتماعيون عامیون همدان، مدیر جراید «اثر انقلاب» و «جمالیه» و «مدتیت» بود (و چند دوره رئیس معارف همدان) که هم دارای آثار قلمی و ترجمه‌های چندی است. (۱۸۷)

188. دکتر میر هادی، سیده ایراندخت طیبیه همدانی (۱۲۹۹ - ۱۳۶۸) عارفه بانوی پزشک و نویسنده هنرمند انساندوست (که در تهران زاده بود اما بیشینه عمر را در همدان و خدمت به مردم این سامان بسر برد) و از نوشته‌های وی: «کتاب هدیه» (مجموعه داستان)، غول و عروسک (مجموعه داستان)، سه دوست (داستان)، قصه بهارک، ترانه‌های ساده و شعرهای کوچک (مجموعه اشعار) در همدان چاپ شده

۱۸۵. یادداشت نویسنده.

۱۸۶. بزرگان درخشان، ۳۸۹/۲ - ۳۹۰.

۱۸۷. یادداشت نویسنده.



است. (۱۸۸)

189. اسحاق لاله زاری (۱۲۹۴-۱۳۶۹ ش) نواده «ملا لاله زار» یهودی (ش 123) از دبیران مبرز ریاضی در کشور، مترجم کتابهای «آهنگ روستایی، جنایات و مکافات (داستایوسکی) و کتاب «حافظه» (روانشناسی) و «حساس ترین دقایق تاریخ» (از فرانسه) که جملگی چاپ شده است. (۱۸۹)

190. دیجور همدانی، مهدی بن حسین دیجوران (۱۳۰۳-۱۳۷۰ ش) شاعر نازک اندیش و نغزگوی که دیوان اشعارش (غزل، قطعه) هنوز چاپ نشده است. (۱۹۰)

191. حسینی داور، سید کاظم بن سید محمد علی روح الامین همدانی (۱۳۰۰-۱۳۷۱ ش) شاعر ماهر وطن دوست، آثار وی «روان الوند» (۱۳۲۵)، ملکه حسن (۱۳۲۸) و جز اینها که در دیوان اشعارش (قصاید، غزلیات و منظومات) هم به چاپ رسیده است. (۱۹۱)

192. دکتر درخشان، مهدی بن علی بن محمد رضا همدانی (۱۲۹۷-۱۳۷۲ ش) استاد دانشگاه تهران و ادیب سخندان، از جمله آثار وی طبع کتابهای «نبوع الاسرار (خوارزمی) و کتاب «اشعار کسائی مروتی» (۱۳۶۴) و درسنامه های دانشگاهی، لیکن مهم ترین اثر وی همان کتاب «بزرگان و سخنسرایان همدان» (۲ جلد، تهران، ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲) که جلد یکم آن بازبینی و چاپ دوم شده است. (۱۹۲)

193. رضا حجت (کاوه) فرزند میرزا محمد حجت جولانی همدانی (۱۲۹۷- ح ۱۳۷۲) شاعر و نویسنده، گذشته از آثار حقوقی و فقهی یا مقالات (درباره تاریخ اسلام) رومان تاریخی «ستاره کارون» و «فرزند ستاره» (در شرح حال ابن سینا) مشهور و مکرر چاپ شده است. (۱۹۳)

194. بدیع همدانی، استاد امیر مهدی بدیع (۱۲۹۴ ش / ۱۹۱۵ م - ۱۳۷۳ ش / ۱۹۹۴ م) فرزند طبیب خلیق شهیر دکتر «بدیع الحکماء» همدانی (م ۱۳۳۷ ش) فیلسوف مورخ جهانی. ایران در عهد اخیر (ساکن سوئیس) و صاحب آراء بدیع و آثار

۱۸۸. گفتار «ع. یادگاری» (در) فصلنامه فرهنگ همدان، سال ۳، ش ۱۰ / تابستان ۱۳۷۶، ص ۹۰-۹۱.

۱۸۹. بزرگان درخشان، ۲/۲۶۷. ۱۹۰. یادداشت نویسنده.

۱۹۱. یادداشت نویسنده.

۱۹۲. تاریخنگاران (اذکائی)، ص ۳۹۷؛ گفتار همو (در) هگمتانه، سال ۳، ش ۳۰ / خرداد ماه ۱۳۷۲، ص ۲۵-۲۶.

۱۹۳. بزرگان درخشان، ۲/۲۵۴.

ثمین و کرامند (به فرانسه): *فکر اسلوب در علوم* (لوزان / ۱۹۵۳)، پندار گسترش پذیری بی پایان حقیقت (۱۹۵۷-۱۹۶۰)، جهان و سخن زردشت (۱۹۶۱)، دیوان امیر شاهی (۱۹۶۲)، سکوت‌های علم (۱۹۶۳)، هگل و مبانی اندیشه معاصر (۱۹۶۴) و شاهکار تاریخی او «یونانیان و بربرها» (۵ مجلد / ۱۹۶۳-۱۹۶۸) که دو مجلد از آثار وی را شادروان استاد احمد آرام به فارسی ترجمه کرده است. (۱۹۴)

195. برهانی همدانی، حاج محمد تقی یوسفی (۱۲۸۷-۱۳۷۵ ش) از تاجران باسواد که محضر تنی چند از اهل علم و حکمت را درک کرد، گذشته از مقالات چندی (در جراید همدان) کتاب «عالم ارواح» وی هم چاپ شده است. (۱۹۵)

196. آقا نجفی همدانی (آیه الله) سید محمد بن سید علی عرب حسینی (۱۳۲۲ق - ۱۳۷۵ ش) که از آثار قلمی وی: *شرح اصول کافی* (۶ جلد) و تفسیر «انوار درخشان» (۱۸ جلد) که برخی به چاپ رسیده است. (۱۹۶)

197. احمد ساجدی، ملا احمد بن سید آقا ابراهیم (مجتهد) رضوی کبایانی (۱۲۸۱ - ۱۳۷۵ ش) ادیب و شاعر سلیم متین، که نوشته هایش درباره همدان و دیوان اشعارش (۳ جلد) چاپ شده است. (۱۹۷)

198. ذوقی همدانی، رضا پورنامداریان (۱۲۹۳ - ۱۳۷۶ ش) شاعر متذوق که دیوان اشعارش (غزلیات، رباعیات و قطعات) به کوشش فرزند دانشمندش دکتر تقی پورنامداریان همدانی چاپ شده است (۱۳۷۷ ش). (۱۹۸)

199. مشفق همدانی، ربیع بن داوود یهودی (۱۲۹۱-۱۳۷۷ ش) نویسنده دانشور و مترجم شهیر، مدیر مجله معروف و محبوب «کاویان» (۱۳۲۲-۱۳۳۲ ش) که آثار قلمی وی اعم از تألیف و ترجمه فراوان (بیش از ۳۵ عنوان) و از آن جمله: *تحصیل کرده‌ها، مدرسه و اجتماع، جامعه شناسی، آثار شیلر، آزردهگان - برادران کارامازوف - ابله* (داستایوسکی) و اخیراً کتاب «خاطرات» وی (متضمن سوانح همدان) که در خارج چاپ شده (متأسفانه ندیده‌ایم). (۱۹۹)

200. عندلیب زاده، حجة الاسلام حاج شیخ محمد حسین بن محمد تقی واعظ

۱۹۴. گفتار «پ. اذکائی» (در) ماهنامه کلک، ش ۶۱-۶۴ / فروردین - تیرماه ۱۳۷۴، ص ۴۹۵-۵۰۵.

۱۹۵. یادداشت نویسنده.

۱۹۶. رش: فصلنامه «فرهنگ همدان»، سال ۲ ش ۵ (بهار ۱۳۷۵)، ص ۲۷-۳۴.

۱۹۷. تاریخ نگاران، ص ۳۹۷ / یادداشت نویسنده.

۱۹۸. یادداشت نویسنده.

۱۹۹. یادداشت نویسنده.

همدانی (۱۲۸۹ - ۱۳۷۸ ش) که کتابی در باب *معاریف و مزارات* غرب ایران (چاپ نشده) و نیز کتاب *«مقتل سید الشهداء»* (چاپ شده) را تألیف کرده است؛ ولی مجموعه نفیس نسخ خطی ایشان (حدود ۱۲۰ جلد) شامل «نفایس» ارزشمند (که ما خود طی چهل سال رفاقت و مصاحبت با وی از وجود آنها بی اطلاع بودیم) اخیراً همراه با بعضی کتب چاپی به کتابخانه آیه الله مرعشی (قم) فروخته شد. (۲۰۰)

### ج. پسگفتار:

(I). دبیران و نویسندگان پیشگانی «آهمذان کوستی» (= شهرستان همدان) در عهد باستان، همانا مغان زردشتی مشهور «ماد» (یعنی «روحانیان» آن زمان) بوده‌اند؛ ولی تردیدی نباشد که دبیران «مانوی» هم در دوره ساسانی (البته با کیش «پوشیده» یا مذهب مستور) خواه در ترجمه و تحریر و نشر آثار مانی، یا به ویژه در نگارگری آنها فعال بوده‌اند، چندان که دیده‌ام کارشناسان امر سخن از «مکتب» همدان مانی و مانویت به میان آورده‌اند.

(II). ویژگی فرهنگی - مذهبی شهر همدان در سده دوم (هق) آشکارا «معتزلی - شیعی» است: یکی به واسطه «ابن حرب» معتزلی (که ما او را «حکیم» دانسته‌ایم) از سران دانشمند و از نخستین متکلمان آن نهضت است؛ دوم به واسطه خاندان «وکیل ناحیه» شیعی مذهب (نماینده امامان) که این هر دو مایه نازش تاریخی برای شهر همدان تواند بود.

(III). سده سوم با پدیده نوین «ادب عربی» در دل مادرشهر «پهلویان» نشان می‌یابد، نیز آیین «سنت» گری و حدیث آوری ریشه هایش را در خاک آن شهر استوار می‌سازد. در عین حال، هم از رهگذر پدیده «اخباری» گری سنیانه است، که نخستین جغرافی دان و تاریخنگار همدان - ابن فقیه - به ظهور می‌رسد.

(IV). سده چهارم که عصر طلائع تمدن اسلامی است، خود اوجگاه شکوفایی و نوزایی فرهنگ ایرانی می‌باشد؛ و چنان که ملاحظه می‌شود، دستکم پانزده تن (ش ۱۳-۲۷) از فحول ادیبان و مورخان و علمای طراز اول این عصر «همدانی» بوده‌اند، که الحق سهم قابل ملاحظه‌ای در آن نهضت ایفاء نمودند.

(V). سده پنجم هم در ادامه عصرطلائی نهضت فرهنگی ایرانزمین، به ویژه با پدیده حکمت گری و عرفانگیری و نیز اوج حدیثگری نشان می‌یابد؛ این امر خود تحلیل تاریخی - اجتماعی خاص می‌طلبد، که اینک مجال آن نباشد و می‌توان به مراجع مربوط نگریست.

(VI). سده ششم درخشان‌ترین و پربار و برترین آدوار ادبی - فرهنگی در تاریخ همدان پس از اسلام می‌باشد، شمار محدثان و عارفان و مورخان و جغرافیایان و ادیبان بیش از هر دوره دیگر است. یکی از اسباب چنین ازدهاری ظاهراً این که همدان در سراسر این سده، پایتخت سلجوقیان عراق عجم بود (هر چند ظهور ترکان در این شهر مانع از رشد کیفی فرهنگی گردید) و دیگر آن که خاندان ریاست پیشه و ثروتمند علویان همدان، و اتابکان نیز مرجع ادیبان و شاعران سایر بلاد - حتی خراسان و فرارود - بشمار می‌رفت؛ اهمیت این دوره ادبی عراق عجم و همدان چنان بوده است، که ناصح گلپایگانی کتاب *تحفة الآفاق* را در شرح آن نگاشت.

(VII). از شمار پنج - شش تن (نه بیشتر) نامور همدانی در این قرن، توان دانست که چه بلایی عظیم بر سر آن شهر و مردمش آمده؛ چه میان سالهای ۶۱۷ تا ۶۲۱ (ق) همدان سه بار مورد تازش مغولان گردید، مردمی بسیار از عارف و عامی کشته شدند (پایداری دلیرانه کردند) و بسیاری هم از آنجا کوچیدند. در نیمگاه این سده که همدان آمادگاه هولاکوخان مغول شد، رفته رفته «همدان نو» (در قاسم آباد کنونی) پدید آمد، تدریجاً هم فرهیختگان بومی و ناموران از نو پدیدار شدند.

(VIII). پنج تن ناموران در این سده از همدان (ش 74-78) همانا از بقایای خاندان‌های کهن یهودی و سادات (حسینی) بودند، که از چنگ مغولان جان سالم بدر برده و چون از موطن خویش کوچیدند، منشأ عظیم‌ترین خدمات به میهن و دین شدند: یکی خواجه رشیدالدین فضل‌الله (ش 74) که بانی اصلاحات اقتصادی - سیاسی و در یک کلمه «احیاء ایران» (پس از ویرانی مغول) گردید، دیگری میرسید علی همدانی (ش 78) که مروج دین محمدی و بانی تصوّف شیعیانه در شبه قاره هند و پاکستان و کشمیر تا ختلان شد.

(IX). سبب این که در سده نهم تقریباً هیچ نامور همدانی اصل وجود نمی‌یابد، یکی همان علل پیشگفته اما عمده‌تر باز این بار تازش‌های سه‌گانه «تیمور» لنگ؛ علی - الخصوص استیلای دم‌افزون ترکمانان بر عراق عجم، که هم آغاز روند ترکی شدن زبان روستا نشینان در این سده است.

(X). از ویژگی‌های سده دهم (عصر استیلای صفویان) همانا کوچیدن بیشترین شاعران آن دوره به هندوستان است؛ و از شهر همدان که این روند حتی از سده‌های ۶ و ۷ (مانند خاندان «مسعود سعد» سلمان، شیخ فخرالدین عراقی...) و سده‌های ۸ و ۹ (مانند خاندان «میر سید علی» همدانی، و دهها تن از اصحاب وی...) آغاز شده بود، گویی بیشتر مهاجران ایرانی به هند از این ولایت بوده باشند؛ و دیگر همانا پیشه‌مند بودن شاعران ماندگار به یکی از حرفه‌های صنعتی و بازاری، که البته ما از مجموع حدود پنجاه (۵۰) تن نهایتاً به پنج (۵) تن صاحب اثر نسبتاً معتبر اقتصار کرده‌ایم.

(XI). سده یازدهم (عصر صفوی) علاوه بر ادامه روند کوچ به هند (پدیده فرار مغزها) تنها پیدایی نمونه وار حکمت پیشگان (مانند میرزا ابراهیم) و یا ادیبان صوفی مشرب (مانند رضی آرتیمانی) و یکی دو تن هم از اهل علم می‌باشد.

(XII). سده دوازدهم با تهاجمات مکرر عساکر عثمانی و افغانها نشان می‌یابد، اشغال مکرر همدان و کشتار بی رحمانه اهالی (۱۱۳۶ ق) همچنان مجال کارمان فرهنگی یا ادبی نمی‌دهد؛ آنچه از ناموران این دوره یاد شده هم از شمار کوچیدگان، و در نیمه دوم سده هم هجرت یک طایفه از سادات رضوی اهل علم به همدان و ماندگار شدن در آن شهر می‌باشد، که سپس در سده بعد اسباب برکات مادی و معنوی چندی برای آنجا شد.

(XIII). سده سیزدهم که عصر استیلای طایفه قاجاریه بر ایران با همیاری و همدستی طوایف ترکمان «قراقرز» (صاحب اعمال همدان) می‌باشد، که هم از واسط این سده با زایش و بالش طبقه «سوداگر» (شبه غربی) و آغاز عصر نهضت‌های اجتماعی و فرهنگی؛ چنان که مبدأ تجدد یا «بازگشت» ادبی از حیث سبک و نثر عراقی شهر همدان، مقرون با رشد و رونق کم نظیر تجارت در آنجا خصوصاً با ممالک خارجه (اروپایی) شد، توان گفت که یکی از بهترین و نمودارترین ادوار فرهنگی این ولایت بوده باشد. تأسیس مدرسه فرانسوی «آلیانس» یهودان و مدرسه «آمریکایی» مسیحیان در این شهر، خود یکی از اسباب ارتقاء سطح فرهنگی و تجددگرایی مردم آن سامان شد.

(XIV). اما سده چهاردهم هجری (قمری - شمسی) که باید گفت تمام میراث فرهنگی سده پیشین، با فرهنگوران و فرهیختگان عصر جدید ایران مقارن با نهضت مشروطه خواهی، یکسره بدین دوره از تاریخ عمومی کشور و بالخاصه در همدان نیز

فرارس گشت. ویژگی این شهر در آغاز سده همانا اوج مبارزات آزادی جویانه (شیخیان) در آنجا، پیشگامی همدانیها در جنبش مشروطه خواهی ایران و اعتلا و ازدهار معارف جدید، پیدایی متفکران انقلابی و نویسندگان و اصحاب قلم و پرورش نسل «فرهنگی» نوین؛ چندان که طی نیمه یکم سده حاضر (-عصر پهلوی) همدان به عنوان دومین «شهر» فرهنگی ایران (پس از تهران آن زمان) شناخته می‌بود، بیش از هفتاد تن ناموران فرهیخته «برجسته» در فهرست «گزینۀ» حاضر خود گواه بر مدعاست. آغاز دوره انحطاط معارفی و تنزل کیفیات روحی اهالی همانا پس از کودتای ۲۸ مرداد (۱۳۳۲) و خصوصاً بر اثر اصلاحات ارضی (سال ۱۳۴۲) و با مهاجرت علی‌الدوام و هجوم مخرب دهاتیان به شهر بود؛ روند پسرقتگی و اُفت‌های فرهنگی به ویژه پس از انقلاب (سال ۱۳۵۷) بیشتر شد؛ هر چه آمارهای کمی در اینجا و آنجا بالا رفت، امور کیفی به همان مراتب تنزل پیدا کرد؛ این روند بی فرجام پستی‌گرایی فرهنگی و «بی‌آرمانی» همگانی هنوز هم ادامه دارد (همدان امروز در رده «۲۳» فرهنگی همگانه کشور جای گرفته) و ما هر چند خود علل و اسباب این امر را در بهر تحلیلات رسالۀ «تکامل سیاسی انقلاب» بیان کرده‌ایم، اینک از آخر و عاقبت امر دانش و فرهنگ در میهن خود بیمناک و بسی نومیدیم.



حسب وعده درباره «پیوست» اسامی بعضی از اصحاب قلم به رقم دویست (۲۰۰) با آن که هنوز از فهرست مزبور تنی چند را قابل حذف می‌دانیم (مانند): ۱. ابن بلمش (ش ۷۰)، ۲. فروغی همدانی (ش ۹۵)، ۳. غیرت همدانی (ش ۱۰۱)، ۴. حسرت همدانی (ش ۱۱۲)، ۵. صامت همدانی (ش ۱۲۱)، و بسا جز اینها هم؛ ولی اسامی پانزده (۱۵) تن ذیل را به عنوان «خارج از فهرست» در می‌افزاییم که اگر با محذوفات پیشگفته جمع جبری شوند، روی هم رفته می‌توان ناموران اهل تألیف و قلم همدان را تا این تاریخ بین «۲۱۰ تا ۲۱۵» تن تحدید کرد. راستش مایل بوده‌ایم که نام چند تنی را هم در متن فهرست خود بیاوریم، لیکن به عللی از جمله نبود مستند کافی ناچار از ذکر اسامی ایشان در گذشته‌ایم؛ از آن میان همانا پروفیسور «علی اکبر مظاهری» (زاده ۱۲۹۳ در تهران - و - در گذشته ۱۳۷۰ ش در پاریس) ایرانشناس مشهور که شنیدم اصل وی گویا از «مریانج» همدان بوده، لیکن هم به سبب فقدان مدارک کافی قول

مسموع را ابداً موثق نمی‌شماریم؛ و اما آثار شادروان مظاهری (به فرانسه) از آفتاب هم مشهورتر است، از جمله «خانواده ایرانی، جاده ابریشم، زندگی مسلمانان (در قرون وسطی) که به فارسی ترجمه و چاپ شده‌اند. در هر حال، فهرست «پیوست» ناموران همدانی از این قرار است:

۱. سلیم همدانی (ن ۱ س ۱۱) که شاه عباس را ستوده، دیوان اشعار او موجود است. (۲۰۱)

۲. وجدی همدانی (ن ۱ س ۱۱) که مثنوی «فرهاد و شیرین» او (کتابت ۱۰۴۱-۱۰۴۴ ق) موجود است. (۲۰۲)

۳. حاج محمد (همدانی) ابن صالح (ن ۱ س ۱۳ ق) که منظومه «خوف و رجاء» (در اخلاق) دارد. (۲۰۳)

۴. شیخ حسین، روضه خوان همدانی (س ۱۳ ق) که کتاب مصباح النجاة (در سال ۱۲۵۲ هـ) و کتاب «مبکی» (در روضه خوانی) را نوشته است. (۲۰۴)

۵. سلیمان همدانی، شاعر سلیمانی (سده ۱۳) که دیوان اشعارش (مورخ ۱۲۶۶) وجود دارد. (۲۰۵)

۶. عبدالغفار تویسرکانی، که کتاب روح الایمان را به سال ۱۳۰۹ هـ تألیف کرده است. (۲۰۶)

۷. احسان الله خان (دوستدار) همدانی (ح ۱۲۵۲-ح ۱۳۱۵ ش) که بایستی در اردوی مجاهدان (سوسیال دموکراسی) همدان بوده باشد (سال ۱۳۲۷ هـ) و گفته‌اند که یک چند کارمند ارشد پستخانه بود، زبان فرانسه را خوب می‌دانست که هم به تعلیم آن اشتغال یافت؛ وی سپس در آوان جنگ جهانی یکم (۱۹۱۴-۱۹۱۸ م) که هیأت دولت ملی ایران به مهاجرت رفت (سال ۱۳۳۳ هـ) در جزو قوای کلنل محمدتقی خان پسپان رئیس ژاندارمری همدان، چندین بار دلاورانه با قوای اشغالگر روسها رزمید (در نبردهای بیدسرخ و اسدآباد و آوج) و سپس با چند تن از انقلابیان عصر مشروطه (همرزمان «حیدرخان» عمو او غلی) هموند «کمیته مجازات» معروف شد (۱۳۳۴ هـ)

۲۰۱. فهرست منزوی، ۳/ ۲۳۵۹.

۲۰۲. فهرست دانشگاه، ۱۰/ ۱۸۵۸.

۲۰۳. الذریعه، ۷/ ۲۷۸.

۲۰۴. فهرست دانشگاه، ۱۰/ ۱۷۲۶-۲۷.

۲۰۵. فهرست منزوی، ۳/ ۲۳۶۰.

۲۰۶. نشریه دانشگاه، ۵/ ۷۲۳.

که در عملیات آن شرکت داشت تا این که اعضای آن دستگیر شدند؛ احسان الله خان پس از آزادی (تیرماه ۱۲۹۶ ش) بی درنگ با جنبش جنگل (در شمال) به رهبری میرزا کوچک خان پیوست و هیچگاه از وی جدا نشد، تا این که در خرداد ماه ۱۲۹۹ ش «کمیته انقلاب سرخ» (آزادی ایران) در رشت تشکیل شد و احسان الله خان همدانی در رأس (سرکمیسر) دولت جمهوری سوسیالیستی «گیلان» قرار گرفت و فرماندهی ارتش انقلابی را هم یافت؛ ولی به سبب کردارهای اِرادۀ گریانه و مشی تندروانه (- چپ روی‌های) خویش - که هم از اینرو به درستی او را «با کونین» ایران لقب دادند - از کمیته انقلابی کنار گذاشته شد و میرزا کوچک خان جنگلی خود صدارت یافت. ناچار وی پس از شکست نظامی و برکناری‌اش (که دیگر رضاخان پهلوی هم به قدرت رسیده بود) روز ششم آبان ماه سال ۱۳۰۰ ش همراه با ۵۰ نفر از هم‌زمان هم‌اندیش روی به جمهوری آذربایجان شوروی آورد و به «باکو» هجرت کرد. احسان - الله خان همدانی حدود ۱۵ سال در آن کشور با بلشویکها و حزب کمونیست همکاری داشت، تا آن که ظاهراً وی نیز مشمول تصفیه‌های استالینی گردید و به نحوی مشکوک (گویا در تبعیدگاه سبیری) حدود سالهای ۱۹۳۵/۱۹۳۶ درگذشت. آثار قلمی وی (به فارسی) بیانیه‌های حکومت انقلابی گیلان و نوشته‌های «نظری» (تئوریک) در روزنامه‌های «انقلاب سرخ» و «ایران سرخ» (ارگان حکومت جمهوری گیلان) و دیگر «یادداشت‌های» خاطرات سیاسی وی (به‌روسی) در مجله «شرق نو» (نویه وستوک، ش ۲۹، مسکو/۱۹۳۰) می‌باشد. (۲۰۷)

۸. زمزم همدانی، میرزا علی‌اصغر ذکاوتی قراگزلو (۱۲۹۳ - ۱۳۳۱ ش) روحانی عارف و شاعر صاحب اثر، که پدر ادیب و مترجم معاصر آقای علی رضا ذکاوتی همدانی بود. (۲۰۸)

۹. ابوالحسن آذری کنگاوری (۱۲۹۷ - ۱۳۶۵ ش) شاعر و نویسنده و خوشنویس که بیشتر عمر را در همدان گذراند، عضو انجمن ادبی بود و کتابهایش «تاریخ کنگاور»

۲۰۷. رش: سردار جنگل (فخرائی)، ص ۸۹ و ۳۳۹؛ ایران در جنگ بزرگ (سپهر)، ص ۳۸۵ و ۳۹۱؛ گذر از طوفانها (رئیس‌نیا)، ص ۲۹۳ و ۳۴۰؛ تاریخ ... (شاهین)، ص ۱۹۰، ۲۱۲-۲۱۷، ۲۲۲ و ۲۲۶؛ کمیته مجازات (متولی)، ص ۱۳۴، ۱۶۰ و ۱۶۱.

۲۰۸. رش: فصلنامه «فرهنگ همدان»، سال ۳، ش ۱۰ / تابستان ۱۳۷۶، ص ۸۶-۸۷.



- فرهنگ مردم کنگاور، *التوازين* (طنز نامه) و مقالات بسیار است. (۲۰۹)
۱۰. دکتر قاسم تویسرکانی (ح ۱۲۹۰ - ح ۱۳۷۰ ش) استاد دانشکده ادبیات (تهران) که از جمله تألیفات وی: *حکومت در مذهب شیعه* (۱۳۲۵)، *عربی نویسان ایرانی* (۱۳۲۷) و *النخب من الادب العربی* (درسنامه) که چاپ شده‌اند. (۲۱۰)
۱۱. پارسا تویسرکانی (م - ح ۱۳۷۰ ش) ادیب و شاعر و نویسنده معروف معاصر که مقالات وی بسیار است. (۲۱۱)
۱۲. اردشیر بهمنی (۱۳۲۳ - ۱۳۷۴ ش) ادیب و دبیر فاضل، که در باب رودکی و حافظ و عبید مطالعاتی داشت؛ و هم درباره زادگاهش «بهار» همدان گفتارها و جز اینها چاپ کرده است. (۲۱۲)
۱۳. فریدون مشیری (م - ۱۳۷۹ ش) شاعر شهیر معاصر که از خاندانهای کهن همدان بود، آثار وی از آفتاب مشهورتر است. (۲۱۳)
۱۴. حسین غیور (۱۲۹۷ - ۱۳۷۹ ش) مدرّس ریاضی و ادیب و شاعر همدانی، که از جمله آثار وی: کتاب *هندسه* (چهارم)، *هندسه* (تحلیلی)، *هندسه* (تربیت معلّم) و مقالات ریاضی، مجموعه اشعار وی هم به عنوان «*رؤیا*» چاپ شده است. (۲۱۴)
۱۵. موسوی همدانی (آیه الله) حاج سید محمد باقر بن آقا سید هادی گروسی (۱۳۰۴ - ۱۳۷۹ ش) مدرّس حوزه علمیّه قم، مترجم معروف تفسیر «*المیزان*» به فارسی که ده اثر فقهی و مذهبی هم از وی چاپ شده است. (۲۱۵)

۲۰۹. رش: مجله «آینده»، سال ۱۲، ش ۱۱-۱۲/ بهمن و اسفند ۱۳۶۵، ص ۸۲۵.

۲۱۰. یادداشت نویسنده. ۲۱۱. یادداشت نویسنده.

۲۱۲. نامه «گلچرخ»، ش ۱۱/ مرداد و شهریور ۱۳۷۴، ص ۳۶-۴۱.

۲۱۳. یادداشت نویسنده. ۲۱۴. یادداشت نویسنده.

۲۱۵. آینه پژوهش، ش ۶۵/ آذر - دی ۱۳۷۹، ص ۶۰۴.



مکتب تجدّد ادبی  
(سبک فاضلخانی)

به  
پزشک استاد:  
دکتر پرویز ایمانی همدانی

برنهاد (thesis) اساسی و مطلب و مقصد اصلی در گفتار حاضر، این است که منشأ و مبدأ تجدّد ادبی در «نثر» فارسی معاصر، طیّ دوره معروف به «بازگشت» (از نیمگاه سده ۱۳ ه‍.ق) همانا شهر همدان بوده است؛ و این مطلب ناظر به سُنن و اسالیب سبک «عراقی» (منسوب به نیمه غربی ایرانزمین) در قبال سبک «خراسانی» که گویند در واقع بازگشت ادبی، یا تجدّد در «نظم» فارسی ناظر بدان سبک کهن دری می‌باشد. ما پیش از این تاریخ طیّ بهر «سبک مادی» (۴) از رساله «تاریخ فهلوی» خویش در این خصوص به تفصیل سخن گفته‌ایم، وجوه لفظی و معنوی سبک عراقی را در نظم و نثر فارسی پهلوی با ویژگی‌ها و اسالیب «غربی» (سرزمین جبال) در سنجش با سبک دری خراسانی «شرقی» (خراسان بزرگ) و نمونه‌های برجسته هر یک را فراموده‌ایم که علاقه‌مندان می‌توانند و سزااست بدان رجوع فرمایند [سخنواره (یادنامه دکتر پرویز ناتل خانلری)، تهران، توس، ۱۳۷۶، ص ۷۶-۸۶ / باباطاهرنامه، تهران، ۱۳۷۵، ص ۱۸۱-۱۹۱].

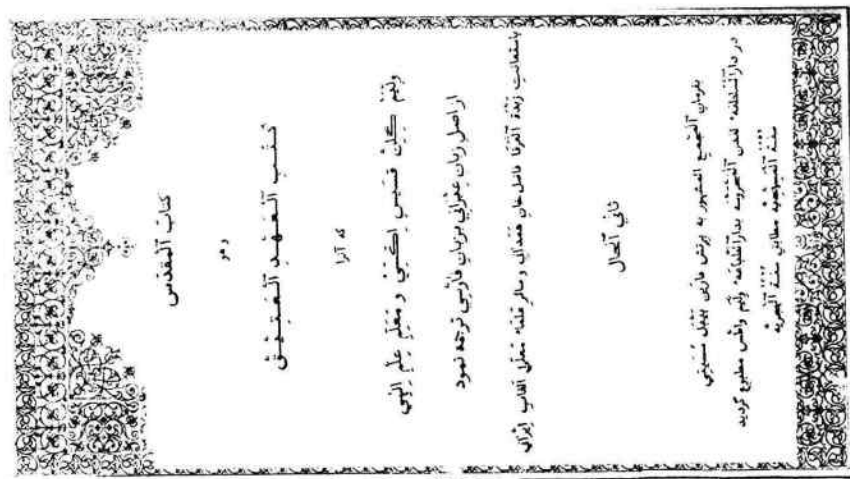
پس آنگاه دیدم که تنی چند از ایرانشناسان بنام نیز یک چنین تقسیم‌بندی ادبی «غربی» (جبال) و «شرقی» (خراسان) در مطالعات خود لحاظ کرده‌اند، از جمله استاد «کرامرز» (J.H.Kramers) هلندی در گفتاری به عنوان «ایران در تاریخ و در داستان» آشکارا وجوه تمایز مزبور را بیان و رعایت نموده است [ANALECTA ORIENTALIA (Posthumous writings and selected Minor Works), vol.I, leiden, 1954,

[PP. 275-291 نیز استاد ریچارد فرای (R.Frye) طی گفتاری به عنوان «تجدید حیات فارسی در ایران غربی»، یک چنین تمایز و تقسیم سبک ادبی بین ایران شرقی و ایران غربی را تبیین کرده، می‌افزاید که پیشتر استاد ادوارد براون فقید نیز در «تاریخ ادب فارسی» خود بدان امعان نظر نموده است. *Arabic and Islamic Studies* (in honor of A.R.Gibb Hamilton), Leiden, 1965, PP. 225-231.] داستان «بازگشت ادبی» را اخیراً دوست دانشمند آقای عبدالحسین آذرنگ (کرمانشاهی) در «دانشنامه جهان اسلام» (حرف «ب»، ج ۳، ص ۴۵۸-۴۶۱) بازگفته، این مسأله را تا حدی خواه در حیطه نظم یا نثر مطمح نظر ساخته است. اما گفتار حاضر پیشتر به عنوان «نثر فارسی کتابهای مقدس» (سبک فاضلخانی) در ماهنامه «ادبیات معاصر» (سال ۱، ش ۷، شهریور و مهرماه ۱۳۷۵، ص ۷-۱۱) چاپ شد که مورد توجه ادیبان و سبک شناسان کشور قرار گرفت، اینک عیناً در اینجا باز آورده می‌شود:

در نقد و نظرهایی که بر ترجمه‌های فارسی قرآن مجید نوشته می‌آید، گاه ملاحظه می‌شود که به مناسبت یا حسب استطراد، اشارت هایی هم بر ترجمه فارسی کتاب مقدس (عهد عتیق و - عهد جدید) می‌رود؛ اینک سزاست که نخست شناسنامه کتابی «تورات» فارسی متداول نموده آید:

- «که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده؛ و به نفقه جماعت مشهور به بریتش وفورن بیبل سوسائیتی دارالسلطنه لندن مطبوع گردیده» (طبع ۱۹۰۴ / تجدید طبع ۱۹۵۹، ...) [۱۳۸۸+۴۲۱ ص].

نویسندگان عموماً، «نثر» ترجمه فارسی ۹۰ سال پیش تورات و انجیل را «خالی از لطف و جاذبه» ندانسته‌اند، بر رویهم آن را دلنشین و پسندیده ارزیابی کرده‌اند؛ و بعضی از ایشان به فراست دریافته‌اند که «حتی خاطرات ناصرالدینشاه هم به همین نثر [کتاب مقدس] است». می‌خواهم عرض کنم که در تاریخ نثر فارسی طی یکصد و هفتاد سال اخیر و تطورات سبک‌شناسی جاری، این نکته بس لطیف و نگرش‌پذیری است که بدان اشارت رفته است. هم باید عرض کنم که اینجانب در تعلیق بر شرح احوال و آثار آقا شیخ موسی «نثری» همدانی (۱۲۶۰-۱۳۳۲ ش) - رومان نویس تاریخدان و شارح ادب پیشه معاصر و از دانشوران متأخر ایران [رش: مجله «معارف» نشر دانشگاهی، س ۹، ش ۳/ آذر - اسفند ۱۳۷۱، ص ۵۵-۷۶] که در مجله «آینده» (سال ۱۹، ش ۱۰-۱۲ / زمستان ۱۳۷۲، ص ۹۱۹-۹۲۱) چاپ شده است، بدین نکته اشارت کرده‌ام که



صورت منشور اشعار «نثر مثنوی» به خامه آن نخستین شارح «مثنوی» مولوی در عصر حاضر و نیز مترجم قرآن مجید (در زمان خود) مانند صورت مکتوب آسفار تورات و انجیل است. اینک اجازه می‌خواهد از برای تمهید مقدمات در تحقیق امر که خود - به زعم راقم سطور - یک اکتشاف ادبی مهمی است؛ و هم متضمن فواید استشهادی و جنبی چندی می‌باشد، پاره‌هایی از تعلیق مزبور در اینجا عیناً بنقل آید: «صورت منشور اشعار در نثر مثنوی [مرحوم نثری] با شماره گذاری آنها، مانند صورت مکتوب آسفار تورات و انجیل و سوره‌های قرآنی است. اما از لحاظ بیان فارسی، شادروان استاد جلال‌الدین همایی پس از خواندن جلد اول «نثر مثنوی» به نویسنده آن اظهار کرده بود که: «نثر مثنوی شباهت تامی به کتاب مقدس انجیل پیدا کرده است. تذکر ایشان باعث گردید که اینجانب (-نثری) متوجه این نکته شده و گفته ایشان را کاملاً تصدیق نمودم و پس از اتمام ترجمه شش دفتر مثنوی با دقت تمام دفاتر مثنوی را از روی نثر شده آن با کتاب انجیل و کتب متعدده عهدعتیق مقایسه کردم، که اگر نتیجه این مقایسه و یادداشت‌هایی که در این باب کرده‌ام بنویسم، این مختصر گنجایش آن را نخواهد داشت...» (ج ۶، ص ۲۷۹). راقم این سطور (-اذکائی) سخن شادروان نثری را که: پس از تذکر استاد همایی، «متوجه این نکته شده»، بهیچرو باور نمی‌کنم و صادقانه نمی‌دانم. همان گونه که در زیستنامه او یاد کرده‌ام، اندیشه نثر نگاری را آقا شیخ موسی احتمالاً از حدود سال ۱۳۰۰ ش در سر داشته؛ و حتی بدان پرداخته بوده است. می‌خواهم بگویم که او در همان آغاز کار، به متن فارسی کتابهای «عهدعتیق» و «عهد جدید» نظر داشته است.

«دانسته است که ترجمه فارسی تورات و انجیل به اشراف جماعت بریتیش و فورن لندن (طبع ۱۹۰۴م) در همدان - چه در میان یهودیان و چه در میان مسیحیان آن سامان - متداول بوده؛ و نثری که در داستان‌های تاریخی خود، «عهدعتیق» را نیز مأخذ گرفته، چگونه ممکن است پس از سی - چهل سال تازه «متوجه این نکته» شده باشد؟ اساساً به نظر ما، انگیزه «نثر» نویسی مثنوی و ترجمه فارسی قرآن همانا یکی متن فارسی ترجمه دلکش «عهدعتیق» (چاپ لندن) بوده است. یک نسخه نفیس ترجمه فارسی «فاضلخان همدانی» از کتاب العهد العتیق (-تورات) نیز که به سال ۱۸۵۶ م / ۱۲۷۲ ق در لندن چاپ شده، سابقاً متعلق به دکتر بدیع الحکمای همدانی بوده - اخیراً از طرف دوستی به اینجانب اهداء گردید -، با بررسی آن معلوم شد که آقا شیخ موسی نثری به

این ترجمه فاضلخانی تورات هم نظر داشته است. نثری، شیفته آن «نثر» شده بود. حتی در زمان ما کسانی چون احمد شاملو شاعر نامدار، تحت تأثیر آن متون توراتی بودند؛ و وانوشت هایی شاعرانه بدان شیوه و سبک (همچون «غزل های سلیمان» و جز آن) پرداختند و آزمودند. جلال آل احمد نیز در «رساله پولس به کاتبان» بدان شیوه روی آورد؛ و جز اینها [اینک می افزایم که تقی مدرّسی هم در «یکلیا و تنهائی او» سخت متأثر از تورات می باشد]. بنابراین، بر فراست آن استاد ادب شناس (-همایی) آفرین باید گفت، که اگر اظهار نظر زیرکانه او نمی بود، بسا که این سخن نقّادانه ما بی پشتوانه می ماند. نثری هم جای آفرین دارد - در فراست نمایی خود به سبب اتخاذ چنان شیوه و سبکی در وانویسی کتاب های مقدس، صرف نظر از آن که تا چه اندازه توفیق یافته یا نیافته است» (انتهی).

پس آنگاه دیدم که شاهرخ مسکوب هم در گفتگو با ماهنامه کلک (ش ۵۸-۵۹ / دی و بهمن ۱۳۷۳، ص ۱۴۴-۲۰۲) در پاسخ به این سؤال که چه چیزی تو را به سوی تورات کشاند، از جمله گفته است که اساساً حماسه بزرگ،... (که) یکی از بزرگترین هایش تورات است، از بزرگترین کتابهای دنیاست. من همان سالها رفتم به سراغ تورات و هومر، بجز ادبیات خودمان، از طرفی (مال) یونانی ها بود، از طرف دیگر تورات؛ در ادبیات خودمان هم ادبیات عرفانی و شاهنامه...» (ص ۱۷۴). ولی گویا در جایی دیده ام که وی به تفصیل در تأثیر «نثر» فارسی عهد عتیق بر نویسندگان و شاعران عصر حاضر ایران سخن گفته است [ندانم کجا خوانده ام در دفتری...؟]. باری، مبدأ تأثیر و تأثر از «نثر» فارسی توراتی همانا نیم قرن قبل از انتشار «عهد عتیق» (لندن، ۱۹۰۴ م) می باشد؛ و در اصل ادبی و سسبک شناسی خود راجع و مربوط به مبادی و مبانی ایرانی «تجدّد ادبی» در نثر نویسی می گردد که تقریباً در نیمگاه سده سیزدهم (هق) رخ نمود. اینک بهتر است که مسأله را بدین صورت طرح کنیم که ترجمه فارسی مشهور و معهود «عهد عتیق» (چاپ لندن، ۱۹۰۴ م) خود بکلی متأثر و بل یکسره «تحریر» دیگری از و مبتنی بر ترجمه فارسی ناشناخته «فاضلخانی» تورات می باشد که مشخصات کتابشناسی آن از این قرار است:

کتاب المقدّس و هو کُتب العهد العتیق که آنرا ولیم گلن قسیس اِکسی و معلم علم الهی از اصل زبان عبرانی بزبان فارسی ترجمه نمود، به استعانت زبده العرفا فاضل خان همدانی و سائر علماء معلّی القاب

ایرانی، ثانی الحال به فرمان المجمع المشهور به برتش فارین بیبل  
سُسیّتی در دارالسلطنه لندن المحروسه بدار الطباعة ولیم واطس  
مطبوع گردید، سنه (۱۸۵۶) المسیحیه مطابق سنه (۱۲۷۲) الهجریه.  
[۱۶۵۸ صفحه].

راقم این سطور در عنفوان جوانی اسم تورات فاضلخانی را - بی آن که حتی یکبار  
خود آن را دیده باشم - فراوان از زبان یهودان همدان شنیده‌ام؛ و سپس که درباره‌ی وجه  
تسمیه آن از ملاهای ایشان پرسیدم، چنین می‌گفتند که چون آن را اشخاص «فاضل»  
می‌خوانند، از اینرو بدین وجه (فاضلخوانی؟! ) نامبردار شده است. بعدها حقیقت امر  
را از استادان خودم در رشته‌ی نسخه‌شناسی - حضرت آقای دانش پژوه - و در رشته‌ی  
کتابشناسی - جناب آقای ایرج افشار - دامت افاداتهما - بارها جویا شدم؛ ایشان نه از  
ترجمه‌ی فارسی «فاضلخانی» تورات اطلاع داشتند؛ و نه از وجه تسمیه آن، ولی وجه  
تسمیه کذابی یهودان همدان را البته بیراه و پندار بافی محض می‌دانستند. سرانجام،  
چند سال پیش بخت با من یار شد، بر نسختی نایاب از تورات فاضلخانی دست یافتم  
که صفحه‌ی عنوان آن فوقاً مرقوم گردید؛ و فوراً فرضیه‌ای به طور قطع برایم مطرح شد که  
«فاضلخان همدانی» بایستی همان فاضلخان «گروسی» ادیب شهیر عصر قاجار بوده  
باشد (۱۱۹۸-۱۲۵۹ ه.ق). این بار از استادانم تأیید نظر خواستم، ایشان با قبول فرضیه  
اینجناب، اظهار داشتند که البته در جزو آثار ادبیه فاضلخان گروسی - در مظان احوال و  
آثار وی و مطاوی نسخ خطی و فهارس و غیرها - مطلقاً چنین اثری یا (حسب صفحه‌ی  
عنوان) «استعانتی» در تحریر فارسی تورات یهودان و هیچگونه اشارتی هم بدان  
ملاحظه و مذکور نگردیده است.\*

باید عرض کنم درست برخلاف امور دنیایی و معاشی (که پیوسته بدحال‌ترین آدم  
روی زمین بوده و هستم) در امور علمی و معنوی همیشه بخت با من یار بوده (چندان که  
خود را در جزو طلاب سعادت‌مند می‌دانم) سال گذشته «دفتر میراث مکتوب» (وزارت  
ارشاد) نسخه‌ی عکسی شرح ناقص الآثار الباقیه (بیرونی) به قلم اعتضادالسلطنه قاجار

(\*) . اخیراً که در یک مرجع «ایران‌شناسی» معتبر بین المللی، تاریخ کتابهای مقدّس (به زبان فارسی) را  
می‌خواندم، در آنجا نیز مطلقاً اسمی از ترجمه «فاضلخانی» تورات ندیدم که ندیدم (حیرت بر حیرتم  
افزود).



(معاصر و معاشر با فاضلخان گروسی) را جهت اظهار نظر درباره چاپ آن به نزد اینجانب فرستاد، که ناگهان در صفحه ۷۹ ر. (نسخه کاخ گلستان) با این عبارت مواجه شدم:

«موافق توراتی که ولیم کلن کشیش اکس بهمدستی فاضل خان گروس

و سایر علمای یهود از عبری به فارسی ترجمه کرده؛ و در آدن بُرغ

انگلستان طبع شده و در تمام عالم نسخه آن معروف است... (الخ)».

بدین سان، دیگر ذره‌ای تردید نماند که تقریر (ترجمه) فارسی تورات فاضلخانی همانا به تحریر ادیب اریب فاضلخان گروسی (همدانی) مشهور بوده، سزااست که بدین کشف ادبی منبع‌د اثر مزبور قطعاً درج‌و آثار ادبیّه وی برشمار آید.

\* \* \*

کاملترین شرح احوال و آثار فاضلخان گروسی از شادروان یحیی آرین پور است [از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۵۴-۵۸] اجمالاً این که میرزا محمد بایندری روز ۱۴ ذیحجه ۱۱۹۸ ق در «گروس» (از ولایت خمسه قدیم بین زنجان و بیجار و همدان) زاده شد، که پس از کسب معلومات ادبیه توسط فتحعلی شاه قاجار فضایل او را دید بدو لقب «فاضل خان» یافت؛ و طی پنج سال چون فتحعلی شاه قاجار فضایل او را دید بدو لقب «فاضل خان» بخشید، پس در جزو منشیان مخصوص شاه پیوسته ملتزم رکاب بود، تخلص شعری خود را هم - به مناسبت - «راوی» قرار داد. فاضلخان گروسی جزو هیأت معروف عذر خواهی (از قتل گریبایدوف وزیر مختار روسیه) به دربار تزار بود (سال ۱۲۴۴ هـ) که در راه قفقاز با الکساندر پوشکین شاعر نامدار روس دیدار نمود، پوشکین شرح ملاقات خود را با فاضلخان در سفرنامه ارزروم خویش نوشته؛ به قدری از مراتب ادب و تواضع وی و شرمندگی خویش از طرز برخوردش با او سخن گفته که هم به قول خود او باید درس عبرتی برای روسها بوده باشد. فاضلخان زمانی هم به وزارت همدان منصوب گشت، که گویند چون در آنجا وامدار شد به وی سخت گذشت؛ پس به تهران بازگشت و دوباره جزو منشیان مخصوص درآمد که سالی چند در عهد محمدشاه قاجار نیز همان سمت را داشت. تاریخ درگذشت او را مرحومان دهخدا و آرین پور به اشتباه نوشته‌اند، تاریخ درست باید سال ۱۲۵۹ ق بوده باشد که مرحوم دکتر محمد اسماعیل رضوانی به نقل از «منتظم ناصری» برنوشته؛ گوید که بر رویهم ۶۱ سال عمر کرده است. [مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۱۱، ش ۴، ص ۲۱۴]. فاضلخان صاحب «منشآت» و

آثار ادبی و تألیفات گرانقدر از جمله تذکره مشهور «انجمن خاقان» است که به نام فتحعلی شاه قاجار در ذکر احوال شاعران و دانشمندان معاصر خود نوشته است.\*

شادروان آراین پور گوید که فاضلخان از فصیحترین نویسندگان عصر قاجار است که قائم مقام فراهانی در منشآت خود با احترام از او یاد کرده، از جمله گوید که «قدرش مجهول است و مثلش معدوم»؛ و مانند او فاضلی دیده نشده است. مرحوم دکتر رضوانی او را «یکی از بزرگترین نویسندگان زبان فارسی همتراز با سعدی» یاد کرده، طی مقاله‌ای به عنوان «قائم مقام و فاضل خان» در باب مکاتبات آن دو ادیب بزرگ روزگار بحث کافی نموده است. اما از جمله رسائل وی همانا نامه بسیار مشهوری است از همدان به آقاخان محلاتی، راجع به وامدار شدن خویش از بابت یک «شیرازیه» ای که در همدان اقامت کرده بود. [رجوع شود به: سبک‌شناسی بهار، ج ۳، ص ۳۳۴-۳۳۷ / مجله یغما، سال ۶، ش ۷ (مهر ۱۳۳۲)، ص ۲۹۵-۲۹۷. / مجله بررسی‌های تاریخی، سال ۱۱، ش ۴، ص ۲۱۵-۲۲۰. / از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۵۶-۵۸]. شادروان ملک الشعراء بهار درباره نامه مزبور گوید که اگر در شیوه این نامه دقت شود، تجدد و قدرت و اصلاح به خوبی از جمله‌های کوتاه و پرمغز و لطیف آن نمودار است؛ در واقع چکامه‌ای است که با کمال استادی... به رشته تنظیم کشیده شده است» [سبک‌شناسی، ج ۳، ص ۳۳۷-۸]. به طور کلی، سخنان شادروان بهار طی گفتار چهارم (- قرن سیزدهم و رستاخیز ادبی) - جلد سوم سبک‌شناسی - در بهره ۳ (رستاخیز یا بازگشت ادبی) درباره پیشروان تجدد ادبی باشد که از جمله گوید: «تجدد نثر از تجدد نظم جداست - رستاخیز شعری زودتر از رستاخیز نثری بوقوع پیوست... (چه) از عهد کریم خان بر آن شدند که سبک هندی را به سبک عراقی بدل سازند؛ در دوره فتحعلی شاه قاجار هم جمعی دیگر که رئیس آن فتحعلی خان صبا ملک الشعراء باشد، سبک عراقی را به سبک خراسانی بدل ساختند...»، آنگاه بانی سبک ساده نثر را میرزا بزرگ (میرزاعیسی) قائم مقام و به ویژه فرزندش میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

(\*) تازگی هم شرح حال «فاضلخان» گروسی و «امیرنظام» گروسی، به قلم شخصی اهل «مقاله» (علی محمد کوسه) تحت عنوان «دو دانشور نامور گروس» چاپ شده [گنجینه شهاب (پاسداشت آیه الله المرعشی)، قم، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۱۱-۳۸۶] که چیزی مزید برگفتار شادروان «آراین پور» ندارد، الا این که درگذشت فاضلخان را هم به سال «۱۲۵۹» (در تهران) دانسته، همان داستان ملاقات وی با پوشکین و نامه معروف او به آقاخان محلاتی، نیز گزیده‌ای از مکاتبات قائم مقام فراهانی را با او نقل کرده است.

وزیر ناماوری یاد کرده است.

ما باید بر آنچه درباره رستاخیز ادبی عصر قاجار خصوصاً «تجدّد نثری» (به تعبیر بهار) در نزد اهل ادب مشهور و در تواریخ ادبی مسطور است، چند نکته و توضیحات با نتیجه گیری کلی بیفزاییم. بنابر جمیع ملاحظات که البته بهیچرو جای ذکر آنها در این وجیزه نباشد، پیشتازان سبک نوین نثر فارسی در ایرانزمین حدود نیمگاه سده سیزدهم (هق) چهارتن وزیر و دبیر ادیب دانشور برجسته، برخاسته از ناحیت «عراق عجم» قدیم یا ولایت همدان بودند که عبارتند از: میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین همدانی، میرزا محمد فاضلخان گروسی (همدانی) و میرزا جعفر ریاض همدانی مشهور به بدیع الزمان ثانی، دو دهه پس از آن (دهه هفتاد) برآیش امیر ادیب و دانشمند متجدّد ناماوری مانند حسنعلی خان گروسی امیرنظام صاحب «منشآت»، شاهزاده ادیب بهمن میرزا قاجار (مقیم همدان) و حتی برآیش شاهزاده ادیب فرهاد میرزای معتمدالدوله قاجار (حکمران همدان و مغرب ایران) صاحب آثار همانا منسوب به مکتب ادبی تجدّدگرای «فراهانی - همدانی» باشند.

در خصوص میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی وزیرنامدار محمدشاه قاجار (مقتول صفر ۱۲۵۱ ق) پیشوای تحوّل ادبی این توضیح را باید افزود که مقام وزارت و محل اقامت وی غالباً غرب ایران و به ویژه شهر همدان بوده، رفیق همکار و همپایه و همنام وی میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین همدانی وزیر (م - ح ۱۲۵۵ ق) اشتهاش نه تنها به سبب «وزارت» های پیاپی، بلکه از بابت دبیران و اطرافیان ادب پیشه او نیز بوده است؛ از جمله برادر کهنتر خودش میرزا یوسف شیخ الاسلام متخلص به «طرب» همدانی؛ و میرزا جعفر منشی «ریاض» همدانی (ح ۱۲۳۲ - م ۱۲۶۹ ق) ادیب بارع، عربی دان جامع، شاعر ماهر طراز اول، موسیقی شناس برجسته، ریاضی دان دانشمند، صاحب «منشآت» و «دیوان» و «مقامات» معروف، خصوصاً کتاب «گنج شایگان» که به سبک گلستان سعدی تصنیف کرده است. [شرح احوال و آثار «ریاض همدانی» را به قلم راقم این سطور در مجله گلچرخ، شماره ۴ / آبانماه ۱۳۷۱، ص ۴۹-۵۲ توان دید]. می توان گفت که محور «مکتب ادبی» فرگشت گرای همدان یک سر در خانه ذوالریاستین داشته، سر دیگر آن در مدرسه «آلیانس» (=اتحاد) یهودان آن شهر بوده است. نباید فراموش کرد که همدان به ویژه طیّ سده گذشته در اوج رونق و رواج تجارت قرار داشت، به حدّی که جکسن امریکائی آنجا را «انبار ایران» نامیده؛ و اما سر

رشته امور تجارت غرب ایران و «بغداد» در همدان همانا به دست یهودان آن شهر بوده است. یهودان همدان که ماندگاه مشهور ایشان در آنجا دوهزار و هفتصد سال سابقه دارد، تأسیس مدرسه فرانسوی «آلیانس» لوره خضوری آنها خود بر بنیان و ادامه همان مدرسه «ربانی» کلیمی قدیم بوده، که از جمله دانش آموختگان آن در سده هفتم - هشتم (هق) اعضای خاندان پزشکی پیشه وزیر کبیر خواجه رشید همدانی بوده‌اند. علاوه بر آن که یهودان همدان نبض تجارت و بازرگانی غرب ایران را در دست داشتند، حرفه طبابت و پزشکی هم از دیرباز در آن شهر تقریباً به طور دربست به ایشان اختصاص داشت؛ اصولاً ارتباط با فرهنگ اروپایی را آن جماعت و تا حدودی هم آرامنه و مسیحیان شهرما برقرار کرده‌اند. به طور کلی، با توجه به آن که به قول ملک الشعراء بهار رشد «بورژوازی» سبک غربی در ایران خود از اسباب و عوامل تطوّر ادبی و سبک‌شناسی بوده، به تحقیق توان گفت که تمام شرایط عینی و ذهنی چنان رشد و ترقی و تجدد و تحوّل در همدان - که پیشتازترین شهرهای ایران در جنبش مشروطیت هم برشمار آمده - فراهم بوده است. بلی واقعاً آنجا حائز کلیه شرایطی که مرکز نهضت تجدد یا تحوّل ادبی هم گردد - بوده است.

باری، فاضلخان گروسی طی مدّت چند سال وزارت همدان طبعاً با محافل ادبی ایرانی (فراهانی - ذوالریاستین) و یهودی فرانسوی مآب (ربانی - آلیانس) پیوستگی یافته، بل در مرکز آن کانون تحوّل و تجدد قرار گرفته است. قائم مقام در یکی از نامه هایش بدو می‌گوید: «من شما را از طهران آوردم برای راحت دل و شادی جان، نه برای طواف درب مختاران و علاّف کوچه کبابیان...» [بررسی‌ها، ۲۱۹] - که اینها خود از کوی و برزن‌های مشهور همدان می‌باشد، خصوصاً کبابیان محله اشرف نشین قدیم پیوسته با کوچه «ذوالریاستین» مذکور است. به هر تقدیر، چنین نماید که انجمن یهودی ترجمه تورات در انگلستان - که از دیرباز و به طور سنتی و عضوی با جماعت یهود همدان ارتباط وثیق داشته‌اند - از آن ادیب اریب گرانمایه ایرانی خواسته است که ترجمه تقریری «عهد عتیق» را به نثر فاخر و فخیم و متین فارسی روزآمد تحریر کند؛ حاصل چنین «استعانت» ادبی (به تعبیر خودشان) سپس که کتاب به حلیه طبع هم آراسته شد، به عنوان ترجمه «فاضلخانی» تورات اشتهار یافت که به حقّ بایستی شاهکار ادبی فاضل گروسی بر شمار آید.

یک چنین محفل ادبی (ایرانی - یهودی) حسب قرائن دیگر بسیار فعال و مؤثر

بوده؛ چه آیا هیچ می‌دانید که - مثلاً - هم در زمان ناصرالدین‌شاه قاجار نخستین مترجم گفتار مشهور «روش کاربرد عقل» حکیم دکارت (چاپ سنگی، قطع رقعی) همانا ملّا لاله زار همدانی یهودی بوده؟ که گویا اسحاق لاله‌زاری (همدانی) مترجم «جنایات و مکافات» داستایوسکی نواده اوست. هم از مشاهیر آن جماعت می‌توان مشفق همدانی، و جز اینان را یاد کرد که سنت ادبی ترجمه و نثر نویسی دوره تجدّدگرایی را به سهم خویش ادامه دادند. به موازات و همبر با آن قویّاً سنت نویسندگی نوگرایانه ایرانی (عراقی) و حتی انجمن ادبی فاضلخانی با طّی چند دهه استمرار پرثمر سرانجام به محفل روشنفکری «غمام» همدانی به نام «الفت» یا «اتحاد» درصدر مشروطیت منتهی شد، که مشهورترین ادیب دانشور آن انجمن همان آقا شیخ موسی «نثری» همدانی سابق الذکر است؛ کسی که اولاً نخستین رومان نویس تاریخی در ایران بشمار می‌رود، ثانیاً نخستین شارح مثنوی مولوی است به تقلید از نثر فاضلخانی و سبک توراتی که پیشتر شرح آن گذشت. باید دانست که انجمن ادبی معروف اصفهان - «الفت» - (به ریاست میرزا باقرخان الفت اصفهانی) در واقع خود یک شعبه از انجمن ادبی «الفت» غمامی همدان و موسوم و منسوب بدان بوده است. قلمرو نفوذ انجمن غمامی و تأثیر ادبی و فرهنگی آن در سرتاسر غرب ایران و چنان که گذشت خصوصاً در اصفهان و کرمانشاه و جز اینها و تا حدود معینی هم در تهران (محفل وحید دستگردی) گسترش داشته است.

**خلاصه آن که:** (۱). اگر بدایت امر - به اصطلاح - تجدّد نظمی (به تعبیر بهار) از مکتب ادبی اصفهان بود، که با فتحعلی خان صبای کاشانی ملک الشعراء در بازگشت ادبی و تبدل سبک هندی به سبک خراسانی تحقّق یافت [سبک‌شناسی، ۳/ ۳۴۸] باید گفت که علی التحقیق بدایت امر تجدّد نثری همانا از مکتب ادبی همدان بود، که با میرزا ابوالقاسم فراهانی وزیر (۱۱۹۳-۱۲۵۱ ق) و فاضلخان گروسی و ریاض همدانی و جز اینان تحقّق پذیرفت. اما نه تنها تجدّد نثری که همانا در روند نوگرایی شعری هم قطعاً باید پیشگامی ادبای همدان را ملحوظ نظر داشت، چنان که شاعر شهید و انقلابی پرآوازه «میرزاده عشقی» همدانی اینک همه دانند که پیش از استاد نیمایوشیج چه قالب شکنی‌ها کرده است. بالاتر از اینها آن که شاعر نامور نوآور - ایرج میرزای قاجار - یکسره دست‌پرورده امیرنظام گروسی بود که اینک سزاست او را هم به مکتب تجدّد «عراقی» منتسب دانست.

(۲). سبک نثری عراقی یا همدانی که از باب تخصیص آن را «فاضلخانی» در نمونه نثر توراتی (چاپ ۱۸۵۶ م / ۱۲۷۲ ق) یاد کرده‌ایم، بی تردید سوابق و شواهد بس دیرینه‌ای بالاخص در سبک متون مذهبی پهلوی، ترجمه‌های کهن پهلوی انجیل و زیبور؛ و به ویژه متون پهلوی تورفانی - یا آناجیل و مزامیر مانوی - دارد، که مطلقاً مجال ذکر و تفصیل مراتب نباشد؛ ولی راقم سطور قبلاً (در رساله «تاریخچه پهلوی» خود) گفتاری مستدل و مستند تحت عنوان «سبک مادی» که در واقع همان سبک ادبی نوشتارهای فارسی میانه غربی (پهلوی جبالی) باشد - در این خصوص چاپ کرده است. [رئس: کتاب پاژ، مشهد، ش ۱۱-۱۲ / زمستان ۱۳۷۲، ص ۹-۱۸].

(۳). درباره بازگشت ادبی به سبک خراسانی به مثابه نوعی «تجدد» طلبی (!) زیاده غلو و گزاف‌گویی شده است؛ علّتش ظاهراً یکی این است که بانیان رشته‌های ادبی دانشگاه تهران، استادان خراسانی بهره ور از محضر ادیب نیشابوری - همچون ملک الشعراء بهار و بدیع الزمان فروزانفر - عاری و تهی از «خودبینی»‌های معروف خراسانیها نبودند. چه، ادبای خراسان هم از دیرباز گویا به سبب تفوق تاریخی زبان و سبک «دری»، نوعی خود محوری ادبی و انحصارطلبی و جدایی خواهی (-تافته جداافته بودن) - که همان «خودبینی» لاعلاج معهود باشد - در طبع وقاد و فیاض ایشان مخمر شده است، که ادبای سایر بلاد - به خصوص غرب ایران را یا حشرات الارض به حساب آورده‌اند، یا مکاتب و محافل ادبی و «سبک عراقی» را مخصوصاً قابل و داخل در منطقه و منظر ادبی خویش نمی‌دانند. اما علی رغم چنین تنگ نظری انصافاً پیشتاز عرصه نوگرایی و ساده نویسی و به ویژه سبک «نثری» فارسی دوران معاصر همانا - هم به موجب و اسباب تحولات اجتماعی و تاریخی - مکاتب عراقی و همدانی بوده است، که شواهد و دلایل امر شطری فوقاً مسطور گشت.

حرف آخر، چنان که در نمونه‌های چاپی آغاز کتاب جامعه در تورات فاضلخانی و عهد عتیق (۱۹۰۴) ملاحظه می‌شود، تحریر ثانوی با نثری متنزل از تحریر عالی اولی (فاضلخانی) صورت پذیرفته است.

## کتاب واعظ نام سلیمان شاه

## مشمّل بر دوازده فصل

## (فصلِ اوّل مشتمل بر هجده آیه)

(۱) کلماتِ واعظِ پسرِ داودِ پادشاهِ اورشلیم است (۲) واعظ فرمود باطلین باطلها بل باطلین باطلها همه‌گی محضِ بطلت است \* (۳) انسان را از تمامی \* اعمالی که در زیر خورشید مشغول است چه فائده است (۴) دور می رود و دور می‌آید اما زمین دائماً بر قرار است (۵) و آفتاب طلوع مینماید و خورشید غروب میکند و بمکانی که آنجا طلوع نمود می‌شتابد (۶) باد بطرف جنوب می‌رود و رفته رفته بسمت شمال دورا گردش مینماید بلکه باد بدو اثرش بر می‌گردد (۷) همه‌گی \* نه‌ها بدریا جاری می شوند اما دریا پر نمیشود بمکانی که نه‌ها از آن جاری شدند بهمان جا بار دیگر برمی‌گردند (۸) تمامی \* اشیا بحدی زحمت می‌کشند که کسی بیان نتواند کرد چشم از دیدن سیر و گوش از شنیدن مملو نخواهد شد \* (۹) آنچه که شده است باز همان خواهد شد و آنچه که معمول شد همان بعمل خواهد آمد و در زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست (۱۰) آیا چیزی هست که بخصوص آن گفته شود ببین که این تازه است هنوز در قدیم الایام که پیش از ما بودند وجود داشت (۱۱) ذکرِ پیشینیان نیست و همچنین نسبتِ مجیزهای آینده که واقع میشوند با کسانی که بعد می‌آیند ذکر نمی‌شود \* (۱۲) من که واعظ هستم پادشاهِ اسرائیل در اورشلیم بودم (۱۳) و قلب خود را بر این وا داشتم که هر چیزی که در زیر آفتاب عمل کرده شده باشد بحکمت تفحص

## کتاب جامعہ

## باب اول

- ۱ کلام جامعہ بن داود کہ در اورشلیم پادشاه بود \* باطل اباطیل جامعہ میکرد
- ۲ باطل اباطیل \* همه چیز باطل است \* انسانرا از تمامی مشقتش کہ زیر آسمان میکند
- ۳ چه منفعت است \* بکلفه میروند و طبقه دیگر میآیند و زمین تا باید پایدار باشد
- ۴ آفتاب طلوع میکند و آفتاب غروب میکند و بجاییکہ از آن طلوع نمود میشود
- ۵ باد بطرف جنوب میروند و بطرف شمال دور میزند \* دور زنان دور زنان میزند
- ۶ و باد بدارهای خود بر میگرد \* جمیع نهرها بدریا جاری میشود اما بدریا
- ۷ نمیکرد \* بجاییکہ نهرها از آن جاری شد بهمانجا باز بر میگرد \* همه نهرها
- ۸ از خستگی است کہ انسان آنرا بیان تواند کرد \* چشم از دیدن سیر نمیشود و کوی
- ۹ از شنیدن ملو نمیکرد \* آنچه بوده است همان است کہ خواهد بود و آنچه
- ۱۰ است همان است کہ خواهد شد \* وزیر آفتاب هیچ چیز نازہ نیست \* آیا چیزی
- ۱۱ هست کہ در باره اش گفته شود بین این نازہ است \* در درههایی کہ قبل از ما بود
- ۱۲ آن چیز قدیم بود \* ذکر از پیشینان نیست \* و از آیندگان نیز کہ خواهند آمد
- ۱۳ نزد آنانیکہ بعد از ایشان خواهند آمد ذکر نخواهد بود \* من کہ جامعہ هستم
- ۱۴ بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم \* و دل خود را بر آن نهادم کہ در هر چیز کہ
- ۱۵ زیر آسمان کرده میشود با حکمت نفی و تجسس نمایم \* این مشقت سخت است کہ
- ۱۶ خدا بنی آدم داده است کہ بآن رحمت بکشند \* و تمامی کارهای را کہ زیر آسمان
- ۱۷ کرده میشود دیدم کہ اینک همه آنها بظالت و دربی باد رحمت کشیدن است
- ۱۸ کجرا راست توان کرد و ناقص را بشمار توان آورد \* در دل خود تفکر نموده کہ
- ۱۹ اینک من حکمت را بغایت افزودم بیشتر از هکاییکہ قبل از من بر اورشلیم بودند و دل



## ستایش و نکوهش

به پسر خاله‌ام:

حاج محمد ابوذری تهرانی

«هر جا نیک و بدی دارد»، این اعتقاد همه مردم عالم است اعم از عارف و عامی، که نسبت به هر «جایی» و یا مردم آنجا نوعی داوری دارند؛ وای بسا که از مقوله «پیشداوری»، یا به قول اهل منطق «تصدیق بلا تصور» باشد. به هر تقدیر، از هزاران سال پیش اهالی شهرها نسبت به یکدیگر، مردم روستاها نیز نسبت به هم و شهریان نسبت به دهنشینان و برعکس، عشایر و طوایف کوچنده (-بربر) نسبت به اقوام و جماعات آرمنده (- متمدن) و حتی مردم یک کشور نسبت به دیگر ملت‌ها، نوعی قضاوت «نیک و بد» دارند و قائل به صفات «ممیّز» (مثبت یا منفی) برای یکدیگر بوده و هستند و همچنان باز خواهند بود. مطالعه علمی اوضاع یا احوال رفتاری مردمان خود همانا موضوع دانش «روان‌شناسی اجتماعی» است، که از جمله دانشمندان متخصص در این رشته «اتوکلاین برگ» جامعه شناس امریکایی تحت عنوان «وضع‌های رفتار و عقاید»، تصاویری را که از این بابت در مغز آحاد بشر پدید می‌آید، بر اثر «احکام قالبی» (Stereotype) یاد کرده و می‌افزاید: «تمام اصطلاحاتی که به گروه‌های قومی یا ملی اطلاق می‌شود، خود یک رشته احکام قالبی را موجب می‌گردند که صحت آنها به ثبوت نرسیده است.

«گذشته از این که مفاهیم قالبی شاید کاملاً محصول تصادف نبوده، یعنی حقیقتی را شامل باشد؛ بسا مفهوم قالبی دستکم جزئاً راست بوده، و گرنه نمی‌توان فهمید چرا وجود دارد و چونین مورد قبول عموم مردم است. بسا هم این استدلال پذیرفتنی جلوه

کند، اما تحقیقات دیگر ثابت کرده است که ممکن است مفاهیم قالبی هیچ گونه اساس عینی نداشته باشد. اما از تحقیقات جاری نخستین نکته مهمی که بدست می‌آید، این است که میان صراحت مفهوم قالبی و نیروی «پیشداوری» ها درباره گروهی معین رابطه‌ای موجود نیست؛ یعنی قضیه یا حکم خود واکنش شخصی نسبت به کسی یا چیزی، پیش از هر گونه تجربه واقعی می‌باشد (مؤسس بر «تجربه» نیست) و پیشداوری خواه مثبت یا منفی، همانا با اشیاء و شرایط مختلف و متعددی مربوط است.<sup>(۱)</sup> مکتب جغرافیاگرایی قائل است به این که عوامل جغرافیایی - که برخی آنها را به عامل اقتصادی تأویل کرده‌اند - در تطورات اجتماعی و تاریخی دخالت تامه دارند. بعضی از تندروان در این مکتب نظر به آن که اوضاع طبیعی مکان همانا مقوم شرایط جغرافیایی است، دخل و تصرف طبیعت و احوال طبیعی را در نظامات اجتماعی و حتی در تکوین «خلقیات» یا صفات و روحيات مردم منطقه معین یادآور شده‌اند.

از فلاسفه اعتدالی می‌توان «بقراط» حکیم یونانی (در کتاب «آب و هوا») و از حکیم ابن سینا (در مدنیات کتاب الشفاء) یاد کرد، که اشارتها در باب تأثیر آب و هوای اقلیم در مزاجات مردمان دارند؛ و از علمای اثباتی - تجربی هم استاد ابوریحان بیرونی (در کتاب الآثار خود) آنجا که به ابن قتیبه دینوری متعصب تاخته، می‌گوید که چون وی اهل جبال (- یعنی از مردم کوهستان زاگروس و الوند) است، به سبب ارتفاع و سرمای سخت آنجا مردی «خشکمغز» و قشری و متحجر بار آمده است. در مورد همین شهر همدان به قدری روایات و مناظرات و اشعار و اشارات، از دیر باز در مطایب کتب نوشته آمده که مجموع خود کتابی مفرد می‌گردد؛ مثلاً هم درباره سرمای آنجا از عمر بن خطاب خلیفه دوم نقل است که «يَجْمَدُ قُلُوبُ أَهْلِهَا كَمَا يَجْمَدُ مَاءُهَا»، یعنی دل‌های مردم آنجا مانند سنگ سخت است، همان طور که آبشان یخ می‌بندد و چون سنگ می‌شود. شاید که فی الواقع چنین بوده باشد، سورت سرما و شدت برودت کوهستان (به قول بدیع الزمان همدانی: هذا يومٌ جَمَدَفيه خَمْرَةٌ وَ خَمَدَفيه جَمْرَةٌ) اعتدال مزاج در اهالی آنجا پدید نیارد. البته همین عامل «طبیعی» (حسب شرایط جغرافیایی) از یک طرف هم آذهان تند و تیز و افکار بلندی را در ساکنان آنجا موجب گشته (که گویند فلاّنی «آب الوند خورده») و هم از طرف دیگر تصلّب و تحجر فکری و

۱. روان‌شناسی اجتماعی، ترجمه دکتر علی محمد کاردان، ج ۲، تهران، ۱۳۴۲، ص ۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۳ و ۵۴۱.

تعقّدات اخلاقی و روحی را، گویا حدّ وسطی در آنجا وجود ندارد و یا بسیار اندک باشد. به عبارت دیگر، در این شهر یا جبریل امین پیدا می‌شود، یا شیطان لعین؛ اندیشمندان بلند پایه و نوابغ برجسته و عالمان و عارفان تیز هوش و مجاهدان نیکنام و آخیار سرشناس، نیز آشکار ستم پیشه و جهّال خشکمغز بیدادگر و اشخاص بدکردارِ دَمنش و اهرمن خوی (که البته امری اعتباری است).

در هر حال، نظر به «احکام قالبی» (پیشگفته) مبتنی بر «پیشداوری»های مردم بلاد مختلف نسبت به یکدیگر (که متأسفانه امروزه به شکل سخیف «جوک»های رایج قومی و محلّی نُقل و نقل محافل شده است) هم از دیرباز اشعار عربی و فارسی بسیاری، خواه در ستایش یا نکوهش همدان و مردم آن سامان زبانزد پیشینیان بوده، که ما شماری از آنها را گزینۀ وار در اینجا به نقل می‌آوریم. اما باید دانست هم این خود یک «ژانر/Genre» (= طرز) ادبی وسیع بوده است، چنان که مثلاً نوشته‌هایی از قبیل «ذمّ اهل کوفه» از طرف اهل بصره و یا برعکس، کتابهای «المحاسن و المساوی» (= نیکی‌ها و بدی‌ها) یا «مناقب و مثالب» فلان و بهمان (= فضایل و رذایل) و به ویژه کتابها و رساله‌های «خصائص البلدان» (= ویژگی‌های شهرها) که طیّ آنها چیزهای نیکو و ستودنی یا چیزهای بد و نکوهیده در پدیده‌های طبیعی و آثار و اشیاء صناعی بلاد به وصف آمده؛ هم چنین فصلی یا بابی در ذکر صفات «حسن و قبح» اهالی و اخلاق مدنی آنها خواه به نظم یا نثر نوشته شده است، که در مورد همدان و مردم آنجا نیز ابن‌فقیه همدانی و به تبع او یاقوت حموی طیّ کتابهای خویش بدین «طرز» ادبی پرداخته‌اند. اینک ما هم بدین «طرز» طیّ سه بهر: (الف). نکوهش همدان، (ب). دربارهٔ سرمای آنجا، (ج). ستایش همدان، گفتار حاضر را با این شرط تحریر می‌کنیم که خوانندهٔ همدانی «گناه» بدگویی‌ها را به گردن ما نیندازد (والعهده علی الراوی): «آینه‌گر عیب تو بنمود راست / خود شکن، آینه شکستن خطاست».

#### (الف). نکوهش همدان:

روایت ابن‌فقیه همدانی (ح ۲۹۰ ق) دربارهٔ «شیر سنگی» همدان، حاکی است که آن تندیس بر دروازهٔ شهر طلسمی است از برای سرما؛ و اما از کارهای بلیناس رومی (= اپولونیوس تیانی) صاحب طلسمات باشد، هنگامی که قباد (ساسانی) او را برای طلسم کردن آفت‌های شهرها روانه کرد؛ گویند که از بسیاری برف و سرما در همدان

سوار با اسبش در میان برف غرق می‌شد، پس وی این طلسم را همین که برای آنجا به صورت شیرسنگی کار گذاشت، برفش کاهش یافت و کارش به شد. هم چنین، در پهلوی راست شیر، طلسمی از برای مارها بکار گذاشت، پس کاهش یافت. یکی هم برای کژدم‌ها، پس کاهش یافت...؛ و چون بلیناس این طلسمها را در همدان بکار گذاشت، مردم آنجا وی را خوار کردند. پس در کوهشان که بدان اروند (الوند) می‌گویند، فرا روی شهر طلسمی برای ستم و درشتی بنهاد. همین است که ایشان، ستم پیشه‌ترین مردمان و درشت‌خوترین آنان هستند. یکی دیگر برای نیرنگ و دستان بکار گذاشت، همین است که ایشان نیرنگ سازترین مردم هستند. هم از اینروست که شاهان گنجینه‌های خود را از ترس دغا پیشگی مردمانش از آنجا باز بردند. طلسمی دیگر برای جنگها و لشکرها - از جهت فزونی یافتن در آنجا - بنهاد، که از آن پس آنجا از لشکرکشی و یا جنگ تهی نبوده است.<sup>(۱)</sup>

پیشتر گذشت که خلیفه عمر در وصف خلق و خوی همدانی‌ها، چنان داوری کرده که آنجا شهری اندوهبار و آزارگرس، دل‌های مردمش «یخزده» است همان طور که آبشان یخ می‌بندد.<sup>(۲)</sup> شاعر شهیر و ادیب کبیر بدیع الزمان همدانی (۳۵۸-۳۹۸ هـ) صاحب «مقامات» معروف هم لابد چنین تجربه‌ای از موطن خود داشته، که بسی در آنجا نم‌اند (غزل خدا حافظی «چاووشی» اخوان ثالث را خواند و به خراسان کوچید) و از جمله سروده است: «همدانُ لی بَلَدٌ اَقُولُ بِفَضْلِهِ / وَلَكِنَّهَا مِنْ اَقْبَحِ الْبُلدان...» (الخ) که سپس آن را جزو اشعار ابوالعلاء محمد بن حسن همدانی یافتیم با بیت دیگر: «صَبِيَّاهُ فِي الْقُبْحِ مِثْلُ شِيُوخِهِ / وَ شِيُوخُهُ فِي الْعَقْلِ كَالصَّبِيَّانِ».<sup>(۳)</sup> در هر صورت، بدیع الزمان طی یکی از رسائل خود به نحوی تجدید مطلع کرده و گفته است: «لَا تُلْمُنِي عَلٰی رِكَائِكَ عَقْلِي / اِنْ تَصَوَّرْتَ اَنَّنِي هَمْدَانِي»، یعنی هرگاه ترا این تصوّر دست دهد که من همدانی هستم (ترا به خدا) به سبب سُنتِ خِرَدی و نقص عقلی مرا سرزنش مکن! سپس در بیت بعدی از همدانی بودن خود تبری کرده است.<sup>(۴)</sup> شبیه این مضمون از مسعود سعد سلمان است که نیاکان وی همدانی بوده‌اند، چنان که خود در یکی از ابیات گوید: «گر

۱. اخبار البلدان، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس (مشهد)، گ ۱۲۰.

۲. مختصر البلدان (ابن فقیه)، ص ۲۳۰. ۳. وفيات الاعیان (ابن خلکان)، ج ۱، ص ۱۱۰.

۴. معجم الادباء (یاقوت)، ج ۲، ص ۱۱۰.

دل به طمع بستم، شعرست بضاعت / وراحمقیی کردم اصل از همدان است». شاعر معروف عرب «بکربن نطّاح» طّی قصیده‌ای مشهور (تائیه) در نعت امیر ابودلف قاسم بن عیسی عجلّی کرجی (ح ۱۵۰-۲۲۶ ق) همدان را چنین وصف کرده است:

«و لم یثنه عن شهرزور مصیفها      و وِرد أجاج الشرب غیر فرات  
و من همدان قارعته کتیبه      فأبت بطیر النحس و النکبات  
و بالحرشان استنزل القوم وحده      یخرون للاذقان و الجبهات»<sup>(۱)</sup>

حسن بن محمد قمی گوید که بیوراسف (- ضحاک) به هیچ موضعی و جایی نگذشتی الا که به اهل آن موضع چیزی به میراث بگذاشتی؛ چنان که به اصفهان اطعمه و حلوا بگذاشت... و به همدان بُهتان و دروغ گفتن و سبکی اظهار کردن... (الخ)».<sup>(۲)</sup> طوسی سلمانی همدانی که سردترین جایها را «قالیقل، خوارزم، مرو، همدان» یاد کرده، می‌افزاید که اما همدان از جمله «جای حسد، شجاعت، آبهای خوش، مکر و حيله» است.<sup>(۳)</sup> اثیرالدین اخسیکتی شاعر که سالها در همدان (پایتخت سلاجقه عراق عجم) زیسته، و پادشاهان و علویان آنجا را مدح گفته از جمله درباره همدان چنین شکوه کرده است: «بیداد سه ساله که اثیر از همدان بُرد / تقدیر الهی بُد و باقی سبب تو» (دیوان / ۳۹۰). شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی (۹۱۸-۹۸۴ ق) پدر «شیخ بهایی» از بحرین به پسرش نوشت: «أَنک إِنْ تطلب محض الدنيا، تذهب الی الهند؛ و إِنْ کنت تريد العقبی، فلا بدَّ أَنْ تجئ الی بحرین؛ و إِنْ کنت لاتريد الدنيا و لا العقبی، فتوطنْ ببلاد عراق العجم» (- همدان) و یکی از شاعران پارسی گوی این معنا را در یک رباعی نظم کرده:

«دنيا خواهی به جانب هند گذر      عُقبی خواهی به کربلا ساز مقرّ  
ور آن که نه دنیا و نه عقبی خواهی      زنهار ز ایران ننهی پای به در».<sup>(۴)</sup>

بد خُلُقّی یا به قول عمر خطّاب سنگدلی همدانیه‌ها تقریباً همان است که از جمله دکتر هنریش بروگش سفیر آلمان در ایران، هنگام عبور از همدان (طّی سال ۱۲۷۶ هـ) بدان اشاره نموده است: «نمی‌دانم چرا اهالی بعضی از شهرها به اصطلاح «بد دهان» هستند و «زخم زبان» دارند، بدون آن که قصدی داشته باشند حرفهایی می‌زنند که

۱. طبقات الشعراء (ابن المعتز)، ص ۲۲۴. ۲. تاریخ قم، طبع طهران، ص ۷۵.  
۳. عجایب المخلوقات، طبع ستوده، ص ۱۲۱. ۴. ریاض العلماء (میرزا افندی)، ج ۲، ص ۱۲۱.

موجب ناراحتی و رنجش دیگران می‌شوند، و این خصلت را برای اعقاب خود به ارث می‌گذارند. همدانی‌ها از جمله همین اشخاص هستند، زخم زبان و بددهانی آنها معروف است. من در تهران و سایر نقاط ایران توصیف زیادی از این صفت و عادت موروثی آنها شنیده بودم، و وقتی به همدان مسافرت کردیم به کرات صحت این امر را تجربه کردم... (الخ).<sup>(۱)</sup> آنگاه بروگش داستان ابریشم باف همدانی را در اصفهان و در مجلس شاه عباس صفوی نقل کرده، سپس در تعلیل قضیه گوید که ساکنان سایر نقاط ایران **سرمای تند** و غیر قابل تحمل زمستان همدان و برف بسیاری که در کوههای آن می‌بارد، علت زخم زبان و بد دهانی همدانی‌ها می‌دانند، و معتقدند که آن سرمای کُشنده آنها را **عُقه‌ای** و بد زبان کرده است.<sup>(۱)</sup>

در عهد اخیر هم خود ادیبان و شاعران همدان کم از دست موطن خویش (که خیلی هم دوستش می‌دارند) فریادشان بلند نشده، از جمله محروم همدانی گفته است: «همه شب مرغ دلم تا به سحر می‌گوید / همدان شهر غریبی است که در آن غم روید». حتی دوست ادیب دانشمند نامور ما علیرضا ذکاوتی سابقاً جایی سروده است: «همدان گر نداشت مثل منی / مثل تویی و دگر سه چهار تنی؛ باطنش مثل ظاهرش ویران / بدترین جای خطه ایران»؛ و این مضمون حسب ظاهر نسبتاً خوب امروز شهر، شبیه بدان بیت معروفی است که از قدیم در بین اهالی زبانزد بوده است: «شهر همدان مثال... ون است / خوش حاشیه و بد اندرون است». رئیس اسبق دانشگاه آزاد همدان (که اهل «ساوه» بود) روزی چیزی به من گفت که دریغ می‌آید آن را در اینجا نقل نکنم: «همدان شهر بزرگی است، ولی خصوصیات اخلاقی یک ده کوچک را داراست». بلی، **تنگ نظری** این مردم بالأخص متمکنان و متمولان شهر شهره آفاق شده است، اینک ما با علل و اسباب اقتصادی - اجتماعی و حتی تاریخی این امر کاری نداریم (ما خودمان نیک بدانها واقف هستیم) ولی حقیقت امر در حال حاضر چنین است، که از جمله ما خود چند سال پیش ناچار و ناگزیر از نوشتن گفتاری تلخ و گزنده (چون که ما هم خود بهره‌ای از همان «زخم زبان» نیاکانی پیشگفته ارث برده‌ایم) به عنوان «اندر احوال بند تئبان فروشها» شده‌ایم\*.

۱. سفری به دربار سلطان صاحبقران، ترجمه مهندس کُرد بچه، ص ۳۵۴.

(\*) گفتار مزبور را دوست ادیب بزرگوارمان دکتر سید علی موسوی گرمارودی، حسب مفاد و مضمون عام

باری، در همدان یک راسته‌ای در بازار سرپوشیده آنجا هست که به آن «علاقبندخانه» می‌گویند؛ و سابقاً که مردم به جای کمر بند چرمی یا «قیچ» معمولی به شلواری‌های خود «بند تنبان» می‌بستند که از جنس نخ بود، بند تنبان فروشها در همان راستای علاقبندی‌ها دکه داشتند. یکی از ایشان - خدایامرز - کارش این بود که بند تنبان‌های نسبتاً پهن را می‌آورد، و با دقت و حوصله نخی (یک تار) از وسط هر یک از آنها می‌کشید، سپس از همان جای تارکشیده آن را با قیچی به دو نیم می‌کرد، و هر نیم را به عنوان یک بند تنبان به خلق الله می‌فروخت. با این تقلب ساده، در واقع از هر بند تنبان - به اصطلاح استاندارد - که دو نیم می‌کرد، بهای یک بند تنبان اضافی با سودی دوگانه عاید خود می‌نمود. آن خدایامرز این فن سودجویی مضاعف یا پولدار شدن چنین آسان را به اولاد خود آموخت، ولی جز یکی شان که شیوه پدر را بعدها در مقیاس نجومی حتی در مورد کمر بند فلکی - یعنی دائرة البروج سماوی بکار بست (نیمی از خدا و نیمی از آن او، مال خدا هم باز از آن او) باقی به راه دیگری افتادند. چنین بوده است اجمالاً مبادی ترقی یکی از خرپولهای همدان (منشاء اقتصادی - خانوادگی «از کجا آورده‌ای» ایشان) که نمونه‌ای از سر دلال‌های وطنی غارتگر و احتکارچی بین - المللی «بی وطن» است (جهت ثبت در تاریخ همین یک فقره کافی باشد).

(ب). درباره سرمایه آنجا:

چکامه «زمستان» از فردوسی دوران شادروان مهدی اخوان ثالث (م. امید) خراسانی، چنان که خود می‌گفت بایستی هم مصداق عینی اش در همدان ملاحظه شود؛ ولی اینک ما از باب حُسن مطلع هم در این بهر از گفتار، یک وصف عالی ادبی کهن درباره فرارسیدن آن فصل از ظهیری سمرقندی به نقل می‌آوریم:

«زمستان بر جهان تاختن آورد، لشکر سرما بر خیل اشجار و اثمار شبیخون کرد؛ قِلال کوهسار و اطراف مرغزار، از برگ و بار عاری و عاطل شد؛ و جز دستاری بر فرق صنوبر و قبا در قدّ سرو نماند، حُلّه خضرا از آکناف اشجار فرو ریخت، و خُرده کافور به

آن به عنوان «مستر میلیاردرها» (مراد «حاجی میلیاردر» هاست) و «مدینه جاهله» در فصلنامه «گلچرخ» (ش ۱۴ / مرداد ۱۳۷۵، ص ۲۲-۲۷؛ ش ۱۸ / فروردین ۱۳۷۷، ص ۳۹-۴۳) چاپ کرده است.

غریبال سحاب بر آموات عالم فرو بیخت: مانند مادران مرده فرزند / در دیده عالم ابر کافور افگند»<sup>(۱)</sup>

ثعالبی نیشابوری گوید ادیب ابوالفتح محسن بن ابراهیم در وصف روزی سرد گفته است: «هذا يومٌ يَجْمَدُ جَمْرُهُ وَيَخْمَدُ خَمْرُهُ، يَخْفُ فِيهِ الثَّقِيلُ إِذَا هَجَرَ، وَيَثْقُلُ فِيهِ الْخَفِيفُ إِذَا هَجَمَ».<sup>(۲)</sup> بیهقی ششتمدی (ابن فندق) هم گوید که در شهر همدان، زمستان به غایت ناخوش است، کما قال الشاعر: «إذا همدان اعترها البردُ و انقضى / برغمک ایلول و انت مقيم؛ بلادُ إذا ما اقبل الصيف جنةً / و لكنها عند الشتاء جحيم».<sup>(۳)</sup> نخستین تاریخنگار همدان ابوعلی کاتب همدانی (ح ۲۵۵ - ح ۳۲۷ ق) که خود از فحول شاعران و لغویان زمان بوده، نیز در وصف زادگاه خویش چنین سروده است: «همدان مُتَلَفَةٌ النفوس بِبَرْدِهَا / و الزَّمِيرُ، و حَرْهَا مَأْمُونٌ؛ غَلَبَ مَصِيفُهَا الشَّتَاءُ و ربيعُهَا / فكانتْا تَمُوزُهَا كَانُون»<sup>(۴)</sup>؛ یعنی: همدان با سرما و زمهریر جانگزایش مردم را تلف می‌کند / گرما در آنجا اصلاً برآسوده است؛ چه آن که زمستان بر تابستان و بهار چیره گشته، چنان که گویی مرداد ماه همانا دیماه باشد».

لیکن هم اینجا باید گفت که اینک ده سالی می‌شود (حین تحریر این سطور / خرداد ماه ۱۳۸۰) که سرمای جانسوز همدان هم از زمین و هم از هوا دیگر مهار شده است: از زمین با لوله‌کشی گاز طبیعی و اسفالت معابر شهر، و از هوا نیز چنان که دانسته است بر اثر تغییرات جوی، یعنی «گرم شدن» کُره زمین و پدیده «گلخانه» ای و دیگر عوامل ویرانگر زیست محیطی یا بهم خوردن تعادل اکوسیستمی (که پیشتر در گفتار «کوهستان الوند» هم اشارتی رفت). فلذا دیگر سورت سرمای زمستان و کثرت برف و بوران، بمانند آنچه در متون قدیم و آثار نظم و نثر کهن به وصف آمده ابداً وجود ندارد؛ سهل است، همدانیها چند سالی است با دلنگرانی و تشویش خاطر خود آرزوی یک روز چنان سرماها و برفی دارند، هم چون سال ۱۳۴۲ که دمای هوای شهر به ۴۳ درجه زیر صفر رسید؛ چندان که شهروندان مهربان و دلسوز تهرانی از جهت رفع قضا و بلای آسمانی، در مساجد خود برای ما مجالس دعا و توسل و فاتحه برگزار کردند. اکنون همدان هر ساله با کمبود شدید باران و برف مواجه است، پتیاره خشکسالی پیوسته نیز

۱. سندباد نامه، طبع احمد آتش، استانبول، ۱۹۴۸، ص ۱۲۳.

۲. لطائف الظرفاء، ص ۴۸. ۳. تاریخ بیهقی، طبع بهمنیار، ص ۳۰.

۴. معجم البلدان، طبع ووستنفلد، ج ۴، ص ۹۸۶.



بر آنجا سایه شومی افکنده، تمام منابع آبهای زیرزمینی ته کشیده، سرچشمه‌های کهن یکسره خوشیده، چاههای خانگی هم بکلی خشکیده است (اکنون که این سطور نوشته می‌شود، آب لوله‌کشی منازل در شبانروز دستکم ۱۷ ساعت و یا بیشتر قطع است، مصائب و بلایای دیگر هم که بماند و جای ذکر آنها در این تاریخ نیست).

بنابراین، آنچه ذیلاً درباره «سرماي همدان» گزارش می‌شود\*، صرف تاریخنگاری و از باب آگاهی خواننده احتمالی این کتاب، یا جهت اطلاع نسل‌های آینده است (اگر بر روی بسیط ارض نسل «بشر» همچون گذشته بقائی داشته باشد، که راقم سطور در این خصوص چندان خوشبین نیست) و آن شرح مناظره عبدالقاهر واسطی (عراقی) و ابن ابی سرح (همدانی) در ستایش همدان و عراق و نکوهش آنها، که از افتنان‌های دلپذیر ادبی ابن فقیه همدانی در کتاب جغرافیایی اوست (نسخه خطی، گ ۱۱۹-۱۲۲ / مختصر البلدان، ص ۲۲۷-۲۳۷) و هر چه هست، به گذشته‌های دور یا نزدیک تعلق دارد و به اصطلاح جزو «تاریخ» است. ولی پیشتر باید گفت که ادیب ابیوردی / ابوالمظفر محمد بن احمد کوفی (م ۵۰۷ ق) که در نزد امیران سلجوقی و اتابکی «عراق عجم» در همدان و اصفهان پیشه دبیری و دیوانی داشته، یک کتاب مستقل در این موضوع نوشته بوده است، که متأسفانه از دستبرد حوادث روزگار بر جای نمانده، مگر اسم آن که عبارت است از «تعلّة المقرور فی وصف البرّد و النیران و همدان»، یعنی بهانه جویی شخص سرما زده در وصف یخبندان و آتش‌دان و همدان، که در هر حال گزارش ابن فقیه و یاقوت حموی هم در این خصوص کمابیش بلیغ است:

«ابوعلی عبدالقاهر بن حمزه واسطی و ابو عبدالله حسین بن ابی سرح همدانی، در پیش (پدرم) محمد بن اسحاق فقیه بسیار ملاقات می‌کردند، و در باب آداب و علوم و اسباب، مناظره و مذاکره می‌داشتند. ابن ابی سرح عراق را نکوهش می‌کرد، و عبدالقاهر کوهستان (= ایالت جبال ایران) را نکوهش و عراق را ستایش می‌کرد. تا این که در یکی از روزهای سرد و سخت زمستان، این دو با هم ملاقات کردند، همین که عبدالقاهر واسطی وارد شد و سلام کرد، گفت: خدا کوهستان و ساکنانش را نفرین کناد! و از جمله همدان را خداوند به نفرین‌های فراوانتری مخصوص گرداناد! چه این که

\*. گفتاری به همین عنوان از این نویسنده، در مجله «گلچرخ»، سال یکم، ش ۱ / فروردین ۱۳۷۱ (ص ۷۱-۷۳) چاپ شده است.

هوايش تيره‌تر و سرمايش سخت‌تر و هزينه‌اش بيشتر و خيرش كمتر است. به راستى، خداوند آن زمهريرى را بر اين شهر مسلط ساخته، كه دوزخيان را بدان عذاب مى‌فرمايد، افزون بر هزينه‌هاى قحطناكى و جامه‌هاى بسيار و هيزم‌هاى خشك و جز اينها كه به آنها نياز است.

«چنين است كه اى همدانى‌ها! رُخانتان تفسيده، بينى‌هاتان پُفیده، اعضايتان كبود، جامه‌هاتان چركين، بوهائيتان پلید، پوشاكتان پاره پاره است. فقر، در جُستن شما آشكارتر، و پوشش به نزديتان رسواتر است. زيرا كه زمستان ديوارها را پوسانیده، بناها را فرو مى‌ريزد، راه‌ها را تبه، كوشك‌ها را پریشیده و سراى‌ها را ويران مى‌كند. زمين را گِلناك و لجن آلود مى‌سازد، كه ستوران در آن مى‌لغزند و جامه‌ها پلشت مى‌گردد، و اُشتران و خران لاشه مى‌شوند. در زمستان نمازها آشكارا گزارده نمى‌آيد، چاه‌ها كور شده، بام‌ها مى‌ژوهند، بادهای سخت توفنده مى‌وزد، و هم زلزله‌ها، ماه گرفتن‌ها، رعد و برق‌ها، بوران و برف‌ها در آن است، و هم خيزاب‌ها و سيل‌ها كه فزونی مى‌يابند. در كوهستان، مردمان خود توقّع اين عذاب دارند، و از اين خشم و كيفر ترسانند. هم ايشان آن را دشمن آماده و «سگ‌ها» نامند. از اين رو، عمر بن خطّاب به يكي از كارگزارانش نوشت كه همانا زمستان به شما روى آورده، دشمن خانگى هموست، پس به جهت او پوستين‌ها و كفش‌هاى نعل كرده آماده كنيد.

«ديگر اين كه، خوى پارسيان و جور كافران، زفتى مردم اصفهان و بى‌شرمى رازيان، گولى مردم نهاوند و درشت‌خويى خودتان همه در شما هست. آنچه مسلم است اين كه شهر شما از جهت سرما، سخت‌ترين شهرها، پُر برفتار از آنها، جاده‌هايش تنگتر، راهش دشوار و هزينه‌ها گرانتر است...، معتمدان شما روايت كرده‌اند از عبدالله بن مبارك [زاهد عارف كه اصلاً مولای يك تاجر همدانى بوده و به سال ۱۸۱ در گذشته است]، چون به همدان در آمد، همواره پيش خود آتشي برافروخته مى‌داشت. هنگامى كه كف دستش گرم مى‌شد، پشت دستش يخ مى‌كرد، و چون پشت دست را گرم مى‌كرد، كف دستش يخ مى‌زد. پس به سخن آمده، گويد:

ماييم بر سر آتش افروخته و بدو گويم:

از آتش آيا، هيچ گرمای آتش با تو نيست؟

اگر روزى گزينش شهرها به من واگذار شود

هيچگاه همدان به نزد من گزیدنی نيست.

«سپس عبدالقاهر واسطی روی به ابن ابی سرح نموده، گفت: ای ابا عبدالله! همین پدر تست که گوید:

گرمای آتش در همدان سرد می‌گردد  
و سرما در همدان دردی است بی درمان  
تنگدستی که در دیگر شهرها فرو پوشیده است  
در همدان فقر هرگز پوشیده و پنهان نیست  
آنگاه که خسرو شهر شما را دید، گفت:  
همدان است این؟ بازگردید که جهنم است.

از اینرو شاهان ساسانی به همدان در نمی‌آمدند که کاخ‌های ایشان از مداین تا آزرمی  
دُخت اسدآباد بهم پیوسته بود، و هیچگاه از گردنه اسدآباد نمی‌گذشتند. خسرو پرویز  
یک بار عزم کرد تا بدین جای درآید، چون به جایی رسید که بدان «دوزخ در» گویند  
[هنوز هم «دوزخ درّه» نامیده می‌شود، بالای «هی درّه» (= درّه بهشت)] که معنای آن به  
عربی «باب جهنم» یا «کُهِف جهنم» است، گفت: «فرو هلیل که هیچ نیازمان نیست به  
درآمدن اندر شهری که دوزخ را بیاد آرد».

«وهب بن شادان همدانی شاعران گفته است:

کنون آیا هنگام کوچ کردن از همدان،  
از این شهر خشکسار یخزده نیست؟  
که نه در شهر یک صفت نیکو هست،  
و نه در مردمانش.

جوانان در اینجا بی آن که پیر و کلان سال شوند  
از مه و سرمای مدام سپید موی گردند.  
پرسیدم از ایشان: انجام زمستان تا کی؟  
و آغاز سال آینده کجاست؟  
گفتند تا برفابه واپسین،  
هم آنک یکی برف سنگین درافتاد.  
هم چنین، وهب همدانی گفته است:

روزی است از سورت سرما، سخت سردناک  
که گریبان مه و ابر بر او تُکمه شده،

چندان که فضایش همه آگینه ابر  
 بر روی زمین همه جا آگینه یخ.  
 خورشید خانم که زنی پرده نشین است  
 هنگام قضای تقدیر (= مرگ شوهر خود) جامهٔ سوگ سیاه پوشیده،  
 صورت مردم از مه و یخچه‌اش خراشناک شود  
 حتی اگر شال‌ها پوستش را ببر گرفته باشد  
 می‌بینی آن بینای تیزبین، نگاهش را در آن مه و میغ  
 چگونه از پلگهایش بیمار چشمی پدید گشته

.....  
 «یکی از اعراب به همدان آمده بود، سپس دربارهٔ آنجا از وی پرسیدند، گفت:  
 روزش رقاصی و شبش حمّالی است، یعنی این که مردم آنجا روزها به سبب لرزیدن  
 اعضایشان رقاصند، و شب‌ها بسکه پوشاک حمل می‌کنند و می‌پوشند، حمّالند. یکی از  
 دانشمندان و پیرانتان را شنیدم که گفت: هر گاه در زمستان روزی آفتابی باشد، مردم  
 همدان صد هزار درهم سود می‌کنند، زیرا در آن روز ایشان را به برافروختن آتش نیازی  
 نباشد... و خودتان این خبر را روایت می‌کنید که: همدان از قَلّت هیزم ویران شود. یکی  
 از تازیان به همدان وارد شد، چون هوایتان دید و سختان شنید، وطن خود بیاد آورد و  
 گفت:

خواندگارتان را چگونه پاسخ گویم؟ حال آن که،  
 مرا آن کوه برفین بلند بالا، پست می‌آید!  
 شهری که ریختش غیر از ریخت (شهر) من است  
 و زبان هاش با زبان من ناهمسان.  
 نام زنان در آنجا «زنان» است،  
 وَ أَقْرَبُ بِالزَّانِ مِنَ الزَّوَانِی

«یکی از تازیان در زمستان به کوهستان وارد شد، پس آب بینی او راه گرفت،  
 دستش را بالا برد و آن را زدود، سپس گفت: نه، به خدای بزرگ و فرازمند که هیچ  
 عضوی گندتر از تو ندیده‌ام، هنگامی که همه چیز یخ کرده، تو روان هستی، و چون همه  
 چیز آب و روان شود، تو یخ می‌بندی، که این امری جز به خلاف نیست! شاعران احمد  
 بن بشّار، در نکوهش همدان و سرمای سخت و درشت خویی مردمان آنجا و

نیازمندی‌های ایشان به هزینه‌های قحطیانه خشکناک، در چکامه‌ای گفته است:

هنگام سفر از همدان فرا رسیده، پس فروهل!  
 این ژولیدگی و پریشیدگی ناسازگار را و کوچ کن!  
 نکوهیده است که جوان، به جای عراق، خاک کوهستان را  
 خواهان شود، حال آن که درِ روزی هرگز بسته نگردیده.  
 اما از کدیوران، مهترانشان رخت بر بسته،  
 بازماندگان در آنجا همه بر خوی فروپایگان‌اند.  
 پس نه جای درنگ است، برای عیشی که آن را  
 دست حوادث تیره ساخته، و چون است زندگی تیره و تار؟  
 از خوبی‌های آنجا چیزی یاد می‌کردم روزگاری  
 که درخت زندگانی‌ام شاداب و پربرگ بود،  
 ولیک امروز ناگزیر از شرح بدیهای آنجا هستم  
 زیرا که ماندگاران در آنجا آب خوش از گلویشان پایین نرود  
 نه خیری هست در آنجا، و نه هیچ در اقامت گزیدن  
 اگر که همواره در میان زر و سیم و پول غلتیده باشی  
 سرزمینی است که در سال، هشت ماه مردمش عذاب می‌کشند  
 هم آنطور که گویی با شکنجه عذابت دهند.  
 آن سه یک زندگی سالانه را هم به بهره‌ای دلخوش نشوی  
 مگر همان قدر که مرد گلو گرفته به رمقی بهره یافت  
 و اگر به سه یک زندگی راضی شده‌ای، پس خورسند باش  
 که بر شرایطی است که هر کس بدان قانع شد، حماقت داشت.  
 آنگاه که تزه و گیاه پژمرده شوند، در شهرشان  
 سرمایی درگیرد و همه درها به کلیدانه بسته شود.  
 توانگران اما، دربندان شده، زمستان را سراسر  
 همراه با کلاک موشهای در سوراخ، بار رنجش می‌کشند.  
 گوید که: فروپوشان مرا یکسر، ای پسرک! بند ازار را هم شل کن  
 می‌ترسم که به واقع از سردی و از بوران یخ بزنم اینجا  
 اما تنورها که (به آتش) تافته‌اند، آتش دوزخ را یادشان می‌آرد

که از آن هرکس گرما جوید، سوزد.  
 بی نوا شدگان در اینجا - که پاک است خداشان از هر چیز،  
 چه رنجه‌ها که از بیدار خوابی در سراسر شب نمی‌برند.  
 درهاشان همه از برف مسدود می‌شود، و ایشان را  
 بر هر در، همانا دریچه‌ای (دیگر) است ناهموار.  
 چندان که سرما صلابت یافت، فرا رس  
 طبقی از مه و باز یک طبق دیگر پیایی می‌آید  
 و از آن به سرمایی سخت، عذابی را که از کرانه‌های آسمان  
 فرو ریخته است بر ایشان می‌بارد.  
 آب، چونان نمک فسانی، جوی‌ها همه یخ کرده  
 ضرس‌های زمین چون درمی‌افکند ترا در بوران  
 گویی شاخ‌های بزان کوهی است میان راهها  
 که در زیر گام‌ها و پای‌ها روییده است.  
 نود روز و ده روز را به صد رسانده،  
 باز شبی را خواهانند که همان در شب سده گذشته  
 پس اینان، درشت خویی و ستمکاری در نهادشان است  
 و همین بهانه‌ای است تا به حماقت هم منسوب شوند.  
 عمر خود را تا بدین سال آزرگار در آنجا تباه کردم  
 که نه دیگر، یارای دوری دارم و نه تاب و توانم مانده است.



همین که عبدالقاهر واسطی به اینجا رسید، ابن ابی سرح روی بدو کرده، گفت: به  
 واقع که گزاف گویی کردی، و در نکوهش بیشی جستی، بیغار را به درازا کشاندی، و  
 کلام را طولانی ساختی. هر چند که جز بدگویی و یاوه سرایی درباره‌ی همدان سرندادی،  
 من از پاسخ گویی به تو کناره می‌گیرم و از مجادله با تو معذورم...

.....  
 باز یکی از شاعران گفته است:

در آذر ماه، چون آفتاب (به برج قوس) فرو آید و تاریک شود  
 الوند بر همدان یکسره سنگینی خود را بیفکند.

بادهای زمهریری وزیدن گیرد و در آن،  
 جانداران را از همه گونه بسوزاند.  
 پس یخ نبسته هیچ چیز در آنجا نبینی  
 خواه نفت و خواه نفت دان و هم کتیران  
 مردمان را در میان بازار و سرای‌ها  
 که از گشت و گذار وامانده‌اند، افسرده بینی  
 راهها و سرای هاشان ناپدید گشته،  
 بر فرو پوشیدگی همواره می‌افزاید و کاهش نپذیرد.  
 مرغان هوا را وامانده از پرواز در سرما  
 بر فضای آسمان آویخته می‌بینی  
 سگ‌هایشان در پای دیوارها یخ می‌زنند،  
 و اسبان چون روز اسبدوانی به تاخت انگيخته شده‌اند

.....  
 راستی که استخوان‌هایم ترکید و گام‌هایم بدان آگه نه  
 ای ساربان! آیا هنگام گریز نیست؟

.....  
 «گویم: این چکامه که روایتی از شرح حال همدان است، تنها شعر گزیده نیست که  
 نوشتیم. شاعران را شعرهای بسیار هست - دربارهٔ سرمای همدان و صفت کردن الوند.  
 اما الوند در جای خود یاد شده، اینک شعرهایی که دربارهٔ سرمای آنجا گفته‌اند، همان  
 اندازه که یاد کردیم بسنده است...»

.....  
 «شیرویه بن شهردار همدانی گوید که استاد ابوالعلاء حسّولهُ همدانی وزیر در  
 چکامه‌ای گفته است:

ای پادشاهی که با بخشش و پاداش،  
 و نیکداشت بدان فرازمندی رسیده،  
 راستی از سفری که در آذرماه و ماه روزه داری  
 به همدان کرده‌اید، هراسیده‌ام.  
 شهری که بدو - وابستگی را - نسبت یافته‌ام،

همانا که از پلشت‌ترین شهرهاست.  
 کودکانش در زشتی همانند پیران باشند،  
 و پیران آنجا در خردورزی هم بسان کودکان.»



- «مناظره» ای که درباره چگونگی سرمای همدان گذشت، چنان که پیشتر هم اشاره رفت همانا خود یک نوع و «طرز» ادبی کهن است، که از دوران باستان به ویژه در ادب پهلوی سرزمین جبال ایران پیشینه درازی دارد (اینک جای تفصیل در این باب نیست) ولی دیده‌ام که محمود کاشغری در ادب ترکی قدیم نیز از مناظره بین تابستان و زمستان یاد کرده، چنان که در شرح این رباعی: «قش یا یغرو شُقلنور / اَرَأَتْ مِنْ یَقْرِیور، (-زمستان) سخت می‌گردد، بیماری‌ها در زمستان کم می‌شود، بدن‌ها و گوشت‌های تن مردم در زمستان استحکام می‌یابد. آنگاه در رباعی دیگری ذیل لغت «سنکک senkak/ (= پشه): سندا قُبر جَذَنلار / قُزغو سنکک یَلَنلار، دُک مِنْک قُیو تَمَنلار / قُذُرُق تِکب یُکُر شور»، گوید که زمستان به تابستان گوید کژدم‌ها در تو پیدا می‌شوند، پشه‌ها و مگس و حشرات موزی و آزار جان مردم یکسره بر آنان بییچند<sup>(۱)</sup> ... (الخ) و باید گفت عین همین اقوال در مناظره منقول از کتاب ابن فقیه هم آمده که ما آنها را حذف کردیم.

- این که گفته شد در همدان به «بلندی نیزه» برف ببارد، یک چنین مضمونی تا چند سال پیش در آنجا زبانزد بود؛ و شادروان علّامه دهخدا آن را در جزو امثال آورده: «ز بعد هفتاد، یک برفی افتاد / به حقّ این پیر، به قدّ آن تیر»؛ و گوید که این مثل باستانی حکایت از برفی شگرف و کلان کند، که به سالی هفتاد روز از نوروز گذشته افتاده است.<sup>(۲)</sup>

- مضمون اغراق‌آمیز و یا مبالغه در تشبیه راجع به یخ بستن «صدا» و انجماد پرندگان در «هوا» بر اثر سرمای سخت که شاعران همدان آورده‌اند، در کتاب ابوسعید آبی (آوه‌ای) هم ضمن حکایتی در باب «نوادِر الکَذّابین» از یک پیر مرد دروغگو (به مصداق جهان‌دیده بسیار گوید دروغ) نقل کرده است که در نزد ابن العمید وزیر و

۱. دیوان لغات الترک، ج ۳، ص ۲۰۸ و ۲۷۱. ۲. امثال و حکم، ج ۲، ص ۸۹۵.



صاحب بن عباد طالقانی گفت: در راه روم طی طریق می‌کردم، و هوا به شدت سرد بود؛ چون میانه روز فرا رسید، ناگاه در هوا صداهاى گوناگون و سخنانى بلند شنیدم، ولى هیچ کس را ندیدم. یک باره متوجه شدم آن قومى که پیش از ما طى شب از آنجا عبور کرده، صداهاشان از شدت سرما در فضا یخ بسته، اینک که گرمای روز آمده، و آفتاب بر آن صداهاى یخ زده تابیده، آنها آب شده‌اند (!) از اینروست که حالا آنها را مى‌شنویم؛ چه یکى مى‌گفت «بارها را ببندید»، و دیگری مى‌گفت: «خره را پالان کن»، و امثال اینها که سخنان ایشان بر جای مانده بود. هم چنین گفت که در همان راه، کوهى سیاه دیدیم و به طرف آن رفتیم؛ چون آفتاب بر آن تابید، یخ‌ها آب شد، ناگاه پرستوهایی که بر اثر سرما یخ بسته بودند، و هر یک سر در سرین هم کرده بودند، از یکدیگر جدا شده، و بپرواز در آمدند.<sup>(۱)</sup>

#### (ج). ستایش همدان:

«شنیدم ز دانای فرهنگ دوست      که هر کس، آیین شهرش نکوست»  
(اسدی).

جهانگردان از دیرباز و ایرانشناسان همواره، دو صفت برجسته این شهر باستانی را ستوده‌اند: طبیعی و تاریخی، که ما صفت سومى هم بر آن مى‌افزاییم، و آن همانا وجه «فرهنگی» همدان است. در باب اوصاف طبیعى این شهر پیشتر اشارت‌هاىی رفته، پس از این با بسط بیشتری سخن به میان خواهد آمد. اما اوصاف تاریخی آن که گذشت هم از اوایل سده هفتم قبل از میلاد (حدود ۲۷۰۰ سال پیش) چنان که به قول آخیلوس آتنی (۵۲۵-۴۵۶ ق.م) شاعر و درام نویس مشهور یونان باستان، که مادان بنیادگذار پادشاهی برپهنه «آسیا» شدند، تختگاه ایشان اکباتان «نامدارترین شهر آسیا» می‌بود. این شهر بی‌گزار نمودگار فرهنگی بس کهن است، و در میان شهرهای کهن جهان کم مانند می‌باشد؛ چه مثلاً از «بابل» قدیم که تمدن و فرهنگ ساکنان باستانی آن، در بعض کتب مقدس و الواح میخی باز یافته در آتال آنجا ذکر شده، اثری دیگر برجای نمانده، یعنی شهری به نام «بابل» وجود ندارد؛ هم چنین از «شوش» عیلامیان جز آتال باستانی برنمانده، اما به اتفاق مورخان از میان پایتخت‌های ملل قدیم: «روم و آتن و همدان»، این

۱. نثر الدر، چاپ مصر، ج ۶، ص ۵۳۸.

یکی یعنی «هگمتان» مادها و هخامنشان دستکم پانصد تا سیصد سال از آن دو تای دیگر قدیم تر است.

باری «ستایش» های ادیبانه از اوصاف تاریخی یا طبیعی همدان، قبلاً هم طئی گفتارهای پیشین به مناسبت یاد کرده آمد، خصوصاً در گفتار «مکتب قدیم ادبی» (۱۴) اشعار نخستین ادیب شهر در دوره اسلامی «ابوالوفاء» همدانی، نمونه ای برجسته از ستایش های طبیعت گرای وطن دوستانه بشمار می رود؛ ولی اکنون پس از آن اقوال و اشعار در نکوهش این شهر، که به نقل از مناظره مزبور حسب روایت ابن فقیه همدانی گذشت، گفتاورد از ستایش ها و بیان احساسات و طندوستانه ادیبان و شاعران قدیم، هم از گفتار بلند وی و نیز بهری دیگر از آن مناظره در اینجا البته با تلخیص و اختصار سزااست. گوید که شعبه بن حجاج عتکی (م ۱۶۰ هـ) روایت کرده است «کوهستان» چون سپاهی است، که همدان خروش دلاوران آن است؛ و آنجای را، آب خوشتر و هوای نیکوتر است...؛ یکی از دانشمندان ایرانی گفته است که همدان بزرگترین شهر کوهستان، چهار فرسنگ در همین اندازه بوده است...؛ چنان که سردار بخت النصر (حین حصار آنجا) بدو نوشت: «من به شهری پر جمعیت و استوار و سخت پایدار درآمدم، که آن را رودهایی پهن و درختانی انبوه است. این شهر جنگها به خود دیده، چندان که مردم آنجا مرا از پای درافکندند، و هیچ بر آن دست نیافتم... (الخ)».

آنگاه در بهر «داستان آبها و ستایش آب خنک»، پس از ذکر حدیث امام صادق (ع) درباره «بهشت آب» الوند، هشت بیت از چکامه بلند محمد بن بشار همدانی نقل کرده، که طئی آن نیکویی آب الوند و خوشگوارى آن را وصف نموده است:

«همی گویم (گر چه) مرا به یمان و شام - کشانده ای،

باز همچنان در همدان به من پیوندی؛

شهری که خاکش گیاه «زعفران» است

و آبش که از ستیغ کوه آید آمیخته با انگبین؛

شاداب باد رُخان آن کسان که با یاد ایشان

در آبگینه اندوهان از آن آب نوشیدم.

نزدیک است که دل با بالهایی از تپش به شوق،

در هوای آنچه وی را به جنبش آورده پرواز کند.

از آنرو که بهاران شهر کسان ترا به گلزاری،

که از گل و گیاهِ خوشبو شکوفان است پوشانده،  
 چندان که در کرانه‌های درّه‌های (الوند) لاله‌های سرخ  
 با گل «همیشه بهاران»ات هماغوش گشته است.  
 هرگاه چون برفها آب روان شود، همه از چشمه‌ای پاک  
 یا هم از جویباری بهشتی است که روان شده است؛  
 جویباران زنجیروار هم پیوسته با رود باران،  
 بزغالگان هم به سوی برّه‌ها بانگ برداشته‌اند.»  
 نیز همو سروده است:

«جهان آراسته گشت و باغهایش نیکو شد،  
 قمریکان بر شاخه‌های درختان نوا خوان...،  
 گویی دخترکان هندی لب به سخن گشوده‌اند.

.....  
 به جان خود سوگند که در پهنه زمین،  
 هیچ چیز خوشایندتر از زندگی در همدان نیست؛  
 آنگاه که بهاران به پیشواز تابستان رود،  
 و از ستیغ‌های الوند تا دامنه‌هایش یکسره سرسبز شود.

.....  
 پس ای ساقی مرا از آن باده‌ای نشان،  
 که بر گلزار بهشت آسای آنجا روان است.  
 شاداب باد سایه‌ات ای الوند گرامی!  
 هر چند که اینک از هجران تو ملول گشته‌ام.  
 ..... (الخ)».

یاقوت حموی گوید هرکس که همدان را بازدید کرده، شکی ندارد این که آنجا از  
 نیکوترین شهرها، خرم‌ترین و خوشترین و سازوارترین آنهاست. هم آنجا پیوسته  
 جایگاه و خاستگاه دینداران و دانشوران بوده، جز این که زمستان در آنجا بی اندازه  
 سرد است، چندان که هم در این باب کتابها پرداخته‌اند، چگونگی آن را هم با شعر و  
 خطابت یاد کرده‌اند. اما درباره‌ی هوای نیکوی بهاری و مناظر زیبا و دلبازی همدان، نیز از  
 جمله ابوصالح حدّاء همدانی چکامه‌ای دلنشین (در ۸۰ بیت) سروده (به سال ۲۷۱ هـ ق)

و آن را برای فرزندش که در «ری» بوده است فرستاده، تا او را به شور و شوق وطن اندازد و به بازگشت برانگیزد:

«کوچ کن و بازآ، به سوی ما  
 که غبارهای اندوه از ما برطرف گردد.  
 روزهای بلندمان فرا آمده (سُورت بُرد آرمیده،  
 و ایام دولت وُرد رسیده) و آذر ماه بگذشته است.  
 همان ماهمان آمده ست که اندرآن،  
 دیوهای اهریمنان (سرما) به بند شوند.  
 روی شبگیر اینک از بهر شبروان،  
 در جاده ری و قزوین پاک شده ست.  
 روزگار درگاهشماری ساعاتش  
 (- که تفاوت نکند لیل و نهار)  
 چونان درهمی است به سپیدی سنجیده؛  
 و بدین سان، دختر رَز، عِدَّتَش را  
 در میان قیر و گِل بسر آورده،  
 چون دوشیزه‌ای باخته رنگ  
 از پردگی (خُم خانه) دهقان بدر آمد.

.....  
 پرندگان هم از هر گونه آراسته رنگ،  
 سوی آشیانه‌ها غریو برکشیده‌اند؛  
 همه راه سرزمین ما پیش گرفته‌اند ازیراک  
 دسته چکاوک‌ها پیشاهنگ آنها بوده باشند.  
 قمریکان نرینه در فضا نغمه سر دهند،  
 ماده کبوتران به بازگوگری مقابله کنند.  
 جُفت‌ها از دوری هم غمگانه،  
 به سرشگ‌های نارिخته همی گیرند

.....  
 و باز الوند کوه آغاز آن کرده است،

تا زُخسار آفرین انگیزِ دامنه‌هایش بنمایاند؛  
 چه پیشاپیش وی با پرنده‌های نگارین،  
 آراسته با نیکوترین آذین‌ها گشت؛  
 چندان که چکاد ستیغ‌های فرازگاهی  
 از خرّمی سرسبزی انبوه دریغشان آمد.  
 کبک‌ها در کرانه درّه‌های آن،  
 از ترس شاهین‌ها جوجگان خود در پی هم کرده‌اند.  
 بُزگله‌ها را آبشاری است که چون آب،  
 از گذارش روان گردد همان گوهر تر ماند.  
 از دل تخته سنگ‌های تابان هم آب روان،  
 خوشتر آن که بوی نسترن در آن دمیده است.  
 «ری» را خدای با بارش رحمت شاداب کناد،  
 و هم آنان که خود از ساکنان «ری» اند!  
 هم از بسیاری سپاسم مرایشان را،  
 زان که نگهت داشته‌اند «پاداشی است بی منت».  
 سزاتر پاداش آن که پیشوای راستان -  
 یعنی - علی را به روز «صفین» نگه داشته‌اند.  
 ..... (الخ).

نیز گفته‌اند که هر کوهی در جهان جز چند تایی، آبش از دامنه‌ها و سرچشمه‌ها در  
 شیب‌های آن است، مگر الوند که آبش از بالا و سرچشمه‌هایش در قلّه‌هاست. شاعری  
 از مردم همدان گفته است:

«الوند و نسیم خوش آن را یاد کردم،  
 و دل خسته از فراق را گفتم:  
 خدا الوند و گلگشت جویبارانش شاداب کناد!  
 و هر که بدان فرود آمد هم از کوچنده و آرمنده...» (الخ).  
 هم چنین از وهب بن شادان همدانی بر خوانده‌اند که:  
 «بهاران بر الوند ما خلعتی سبز درافکنده،  
 و خلعت سپید او را باز گرفته است.

جامه‌ای بس نگارین بدو پوشانده،  
 باغچه‌های گل زرد ناب هم آن را به درخشندگی آراسته‌اند.  
 پوششی که باران پیایی آن را بافته باشد،  
 بر آن بدایعی جمع است که به حق فوق بدعت است

.....  
 پس آنگاه که ژاله از فراز آن بگریست،  
 لاله خندید و الوند از درون خود زیورها بدر آورد.

.....  
 اینک به درون الوند زیبا بنگر و ببین،  
 که دری از بهشت به روی آن گشوده شده است.  
 ..... (و دیگری گفته):  
 زمستان رخت بر بست و هر پرندۀ بلند آوازی به شور آمد،  
 خود نشانها هم از ستوده بهاران پدیدار آمد.

.....  
 از آن رنگها خاک را گُلاله گلشن پوشاند،  
 و از آن گلاله‌ها کوهسار سرکش به سردستار بست.  
 چشمه‌هایی بشد از زمین به در، آنگاه که ابر  
 به چشمانی که از اشک خشک نگردیده بر آن گریست.  
 پنداری که آنها «ماه» اند و به راستی،  
 خورشید بامدادی از گوه‌ران پریشیده برآمده است.  
 زیبا شد و خاک را هم به نیکویی‌ها زیبا کرد،  
 زشتی‌های زمستان تنگ عیش را پاک بروفت.  
 ..... (الخ)».

گفته‌اند که زمستان بغداد، بهار ری، پاییز همدان، و تابستان اصفهان. دانایان  
 گفته‌اند که بهترین سرزمین‌های آفریده شده: «ری» که آن را سُرّه و سربان (شمیران)  
 است...، مرو را رزیک رود و ماجان...، شعب «بوان» در فارس...، و اقبال (= دامنه‌های)  
 الوند کوه همدان. در باب «میهن دوستی» هم از جمله یاد کرده‌اند که، خدای پاک  
 فرازمند این جهان را بر آن نهاد سرشته، هر گروه از مردم را به شهر و دیار و دوست

داشتن خاک و زمین خویش خورسند ساخته است؛ چنان که در مثلها هم آمده است: «خداوند شهرها را به میهن دوستی مردم آنها آبادان کرده است»؛ و نیز گفته‌اند که از مردمان گوناگون خورسندترین ایشان، هم آنان هستند که به چیزی جز میهن خویش خورسند نباشند. از اینرو هم در ظرافت روح گفته‌اند که هماره به زاد بوم و شهرزاد خویش مشتاق و آرزومند است؛ و دیگری به اندرز گوید که حرمت میهن تو همانند حرمت پدر و مادر باشد، چون خوراک تو از آن دو، و خوراک ایشان از آنجا بوده است. هم از اینرو گفته‌اند که سزاترین شهرها به شوق ورزیدن، شهری است که آبش نوشیده و خوراکش چشیده‌ای؛ و گفته‌اند که بومگاه آدمی دایه او، سرایش هم گهواره اوست. حکیم ابقراط فرموده است: سرشت آدمی، خمیره‌ای از میهن دوستی است؛ و دیگری گفته است: نشانه خردمندی مرد همانا مهرخویی او با دوستان، و شوق ورزی‌اش به میهن خویش است. نیز گفته‌اند که اگر خواستی وفای مرد و پیمان‌داری او را بدانی، هم به شوق ورزی او به میهنش و مهرورزی‌اش به دوستان، و به گریه‌اش بر آنچه در روزگار از دست شده، بنگر! باری، این بهر که در آن نگرش کردیم به درازا کشید، و بیشی یافت، همین اندازه که گذشت بسا که بسنده است.»\*

مقدسی بیاری (ابن بنا) همدان را کانون «آزادگان» وصف نموده<sup>(۱)</sup>، و بعضی از مورخان لقب این شهر را به سبب کثرت علمای حدیث در آنجا «دارالسُّنّه» یاد کرده‌اند<sup>(۲)</sup>؛ چنان که چون در سده ششم پایتخت سلاجقه عراق عجم بوده، همدان «دارالملک» لقب داشته است. (بدنیست که یاد آور شویم قبل از اسلام لقب آنجا «زینستان» ایرانشهر - یعنی - زرّادخانه ایرانزمین بوده است). ابوبکر راوندی کاشانی (مورّخ) گوید که دائی‌اش زین الدین محمود بن محمد بن علی راوندی حنفی (۵۳۹-ح ۶۰۹ ق) در ماههای سال ۵۷۷ هـ، قصیده‌ای تازی بر خواجه عزیزالدین مستوفی وزیر سلاجقه عراق عجم خواند، که «هائیه» است (۳۳ بیت) به مطلع «ذَهَبَ الشَّتَاءُ، فَمَرَحَباً بِذَها به / وَ آتَى الرَّبِيعُ يَمِيسُ فِى جَلِبا به...» (- یعنی): زمستان رفت و آفرینا به رفتن او /

\*. اخبار البلدان (ابن فقیه)، نسخه خطی، گ ۱۱۲-۱۲۵. / مختصر البلدان، طبع دخویه، ص ۲۲۰-۲۴۰ // ترجمه فارسی «ح - مسعود» (محمد رضا حکیمی)، ص ۳۸-۶۷. / معجم البلدان (یاقوت)، طبع ووستنفلد، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۷؛ ج ۴، ص ۹۸۱-۹۹۲.  
 ۱. احسن التقاسیم، ص ۳۳.  
 ۲. علم التاریخ عند المسلمین (روز نتال)، ص ۶۶۵.

بهار در جامه نگارین خود فرا آمد، برفهای زمستان چنان آب شد / که گویی حسودان مولانا وزیر به درگاه وی؛ آبهای زمستانی از الوند کوه سرریز گشت / چنان چون دریا ز پیرامون شاخابه‌ها... (الخ) و این قصیده در یک شب گفت، نماز دیگر خواجه عزیز او را تفقد فرموده بود...؛ یکی از حاضران مؤاخذت کرد که «مرحباً» آینده را گویند، خواجه ظهیر الدین کرجی که واحد عصر و یگانه فضیلتی دهر بود، گفت «مرحباً» چیزی را گویند که خوششان آید زمستان همدان چون برود، صد «مرحبا» بیاید گفت، زین الدین بدین محمود است.»<sup>(۱)</sup>

لیکن یکی از بهترین توصیفات همدان (پایتخت باستانی ایران) مرکز ایالت ماد / جبال (عراق عجم) همانا چکامه حکیم خاقانی شروانی (ن ۲ س ۶ه) در سفرنامه منظوم مشهور «تحفة العراقین» است که آنجا را «بلد الامین» وصف کرده است: «چون یافتی اتصال درگاه / هجرت کنی از معسکر شاه، راه همدان به دیده پویی / هذا البلد الامینش گویی، خضرش مثال کعبه دانی / ارونش بوقبیس خوانی، کوهی حجرش جواهر پاک / میخ زمی و ستون افلاک، تیغش به فراز بُرده خرگاه / زان سوی سماک سالها راه، بیخش به نشیب کرده آهنگ / زان سوی سمک هزار فرسنگ، سیمرخ به دامنش فرو دید / سی مرغ دگر چو خود بر او دید، صد ساله بلند رفته هر یک / قافی به دهان گرفته هر یک، کار همدان چه دست بالاست / کاروند قرارگاه عنقااست، الا به وجود او قوی نیست / پشت همدان که روی دینی است:

|                            |                         |
|----------------------------|-------------------------|
| شهری بینی بهشت مرزش        | دهقان فلک بکشت ورزش     |
| نعمت در وی ز جنت افزون     | گاؤ گردون چو گاؤ گردون  |
| آبش به لطافت انگبین وار    | بادش ز نشاط زعفران بار  |
| پس ساخته خضر در حریمش      | حلوی مزعفر از نعیمش     |
| در بازارش برای ریزی        | چرخ است کمینه خاکبیزی   |
| اجرام نگر شعاع ریزان       | چون مشعل های خاک بیزان  |
| یاقوت و زر است خاک و خاراش | زان است هوا مفرح آساش   |
| گر برزگش در مَنه کارَد     | خاکش همه زعفران برآرد   |
| زان است که مرز رود اور     | نعمتکده ای است شادی آور |



|                                 |                                 |
|---------------------------------|---------------------------------|
| هر روز ز چرخ رهروانش            | آینده هزار کاروانش              |
| خود کلّ عراق مهد جانهاست        | اما همدان بهار آنهاست           |
| اکناف عراق باغ دینی است         | اما همدان بهار معنی است         |
| چون در <u>همدان</u> مقرّ گرفتگی | حظّ <u>همه دان</u> که بر گرفتگی |
| هم طالع دین، سعید بینی          | هم شام و سحر در عید بینی        |
| آیی به مواقف سعادات             | .....(الخ)» <sup>(۱)</sup>      |

باید گفت که بهشتی هروی (سده ۱۰) مثنوی «تحفه» خاقانی را طی سفرنامه‌ای عرفانی پاسخ گفته، پس از ستایش شاه عباس صفوی (۹۹۶ - ۱۰۳۸ هـ) گوید که آن را نادرست دیده؛ آنگاه خود به وصف هفت اقلیم پرداخته، که از جمله «صفت همدان» هم فرا نموده است<sup>(۲)</sup>. شاعر شهیر کمال الدین اصفهانی (م ۶۳۵ هـ) نیز قطعه‌ای در وصف شهرهای عراق عجم دارد که از این قرار است:

|                                       |                                       |
|---------------------------------------|---------------------------------------|
| «چار شهرند عراق از پی نخمین گفتم      | طول و عرضش صد در صد بود و کم نبود     |
| اصفهان نصف جهان است و در این شکی نیست | که در اقلیم چنان شهر معظّم نبود       |
| همدان جای شهان از قیل آب و هواست      | که در آفاق چنان بقعه خرم نبود         |
| قم به نسبت کم از آنهاست ولیکن گفتم    | نیک نیک ار چه نباشد بد بد هم نبود     |
| معدن مردمی و کان سخا، شاه بلاد        | ری بود ری که جو وی در همه عالم نبود». |

آنگاه قاضی محمد رازی (سده ۱۰) در زمستان سال ۹۶۶ که شاه طهماسب صفوی در قزوین بود، قطعه‌ای در برابر قطعه (مزبور) کمال اصفهانی گفته است:

|                                      |                                                 |
|--------------------------------------|-------------------------------------------------|
| «چار بودند در اطراف عراق ای شه دین   | شهرهایی که نشستگه شاهان بودند                   |
| اصفهان آن که ورا نصف جهان می‌گفتند   | عدل عمال شه او را ز جهان افزودند                |
| همدان آن که «علی شکر» و یارانش در او | به زر و سیم بهین چتر و وثاق اندودند             |
| قم که جز شیعه حیدر نبود ساکن او      | سبب آن است که خاک فرجش فرمودند                  |
| شاه افزود بر این چار بلد قزوین را    | کاهل تاریخ چنین نعت دگر نشنودند» <sup>(۳)</sup> |

۱. تحفه العراقین، طبع دکتر یحیی قریب، تهران، ۱۳۷۵، ص ۸۹-۹۱.

۲. فهرست نسخه‌های خطی فارسی (احمد منزوی)، ج ۶، ص ۴۰۵۴.

۳. فارسنامه ناصری (حاجی فسائی)، طبع دکتر منصور رستگار، ص ۴۰۶.

اما در باب تعبیر «همه دانی» از اسم «همدان» که در شعر خاقانی هم (چون در همدان مقرّ گرفت / حظّ همه دان که برگرفت) گذشت، همانا از مقوله تجنیس تامّ و مرکّب در صنایع لفظی بشمار آید، که هم از روزگاران کهن حکایات و استعارات گونه گون راجع به «بسیار دانی» و «همه چیز دانی» مردم همدان زیانزد شده؛ هر چند عکس این قضیه هم اینجا و آنجا کم ابراز نگردیده (برخی در بهر «نکوهش همدان» پیشتر گذشت) و می‌توان گفت که معادل اروپایی آن «Encyclopede» (= همه دان) و در فارسی میانه یا پهلوی اصطلاح «هرویسپ آکاسیه» (= عالم الکّل) به همین مفهوم باشد. سدیدالدین عوفی نیز به نقل آورده است: «هرکس که ورا نام حکیم است مپندار / کز لوح خرد خاطر او حکمت خواند، اینک به زمین‌های عراق اندر شهری است / کورا «همه دان» گویی و او هیچ نداند»<sup>(۱)</sup>. میر سید علی همدانی (۷۱۴-۷۸۶ ه‍.ق) نیز در «رساله همدانیّه» خود گوید که همدان عالم الکّل را گویند، و عالم الکّل نتواند بود مگر ذات متعالیه حقّ - عزّ شأنه -؛ و مصداق این سخن آن است که امام فخرالدین رازی - علیه الرحمه - چند بیت گفته است بر سبیل مثّل، و ذکر این شهر صریح کرده است: «آن کس که بداند و بداند که بداند / در مسند خود را به سر صدر نشاند، وان کس که بداند و نداند که بداند / بیدارکنش زود که در خواب نماند، وان کس که نداند و بداند که نداند / او خویشتن از کفر و جهالت برهاند، وان کس که نداند و نداند که نداند / تو مرده شمارش که کسش زنده نخواند، اینک به عراق اندر شهری است معظّم / کو را همدان خوانند او هیچ نداند»؛ و از آبناء عصر سلمان (ساوجی) علیه الرحمه، نیز صریح کرده است (بیت): فراق بر دل نادان چو کاه برگری نیست / ولیک بر «همه دان» همچو کوه الوند است... (الخ).

درباره اصل ابیات «آن کس که بداند... (الخ)» که در امثال فارسی، حتّی در تداول عوامّ به صورت‌های متفاوتی رایج بوده و هست؛ مضمون آنها سابقه طولانی‌تری دارد، چنان که ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ ق) از خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۰ - ۱۷۵ ه‍.ق) به نقل آورده است که گفت: «الرجال اربعة: رجلٌ یُدْرِی و یُدْرِی اَنَّهُ یُدْرِی فَسَلُوهُ، و رجلٌ یُدْرِی و لایُدْرِی اَنَّهُ یُدْرِی فَذاک ناسٌ فذَکَرُوهُ، و رجلٌ لایُدْرِی و یُدْرِی اَنَّهُ لایُدْرِی فَذالک جاهلٌ مسترشد فعَلِمُوهُ، و رجلٌ لایُدْرِی و لایُدْرِی اَنَّهُ لایُدْرِی فَذالک جاهلٌ

۱. جوامع الحکایات، جزو دوم، قسم سوم، ص ۴۹۰.

فارفضوه»<sup>(۱)</sup>. گویی ابیات فخر رازی ترجمه منظوم همین عبارت بوده است؛ هم چنین، راغب اصفهانی (م ۵۰۲ ه‍.ق) در ذیل عنوان «نادانی که به نادانی خویش آگاه نیست»، تقریباً همان مضمون را به نظم و نثر آورده است<sup>(۲)</sup>. عین القضاات همدانی (۵۲۵-۴۹۰ ه‍.ق) هم در یکی از نامه‌های خود (ش ۳۴) خطاب به یکی از مریدان گوید: «ای عزیز! خللی عظیم است این که تو ندانی و ندانی که ندانی، و اگر دانستی که بدانای این که... الخ»<sup>(۳)</sup>. اینک، صورت ابیات مزبور در تداول فارسی زبانان بدان گونه نمانده، چنان که شادروان دهخدا آنها را به وجهی دیگر ضبط کرده (امثال و حکم، ۱۹۴۰/۴) و یک جا ذیل بیت دوم (آن کس که نداند...) افزوده است که نظیر: «العجز عن درک الادراک» (شبلی) و جز اینهاست (۶۰/۱). ما شواهد و حکایات دیگر این تمثیل را نیز فرا نموده‌ایم، از جمله این بیت بسیار مشهور: «یارم همدانی و خودم هیچ ندانی / یارب چکند هیچ ندان با همه دانی» (۲۰۳۰/۴) و نیز این بیت عطار نیشابوری که «هیچ دانی رانه دانش نه قرار / با همه دانی بیفتادست کار»<sup>(۴)</sup>.

باری، اشعار و آداب شاعران معاصر همدانی در باب آثار و مآثر وطن شان، ستایش کوهستان الوند (موسوم به «الوندیه») و «همدانی»ها بسیار است، که جملگی در دیوان‌های ایشان یا مجموعات و «جنگ»ها درج و طبع شده، اکنون در اینجا دیگر ضرورت و مجالی برای نقل آنها وجود ندارد؛ هم چنین، در سفرنامه‌های سیاحان خارجی به ویژه طیّ دو بیست سال اخیر، توصیفات واقعی‌تر و دقیق‌تری از این شهر و اوضاع و احوال آن می‌توان ملاحظه کرد؛ تنها اینک از برای حُسن ختام در این گفتار، با اشاره به چکامه سترگ شاعر بزرگ انگلیسی جان میلتن (۱۶۰۸-۱۶۷۴ م) به عنوان «بهشت باز یافته»، که با تعبیر از هگمتان باستان سروده است: Ecbatana her structure vast there shows (b.III,286) «= کباتان، ساختار پهناور خود را نشان می‌دهد» در پایان از شاعر ادیب آمریکایی کلیتون اسکالارد (۱۸۶۰-۱۹۳۲ م) چامه زیبای

۱. عیون الاخبار، القاهرة، ج ۲، ص ۱۲۶. ۲. محاضرات الادباء، بیروت، ج ۱، ص ۴۲.

۳. نامه‌های عین القضاات همدانی، طبع منزوی، ج ۱، ص ۳۴۵.

۴. رش: احوال و آثار میر سید علی همدانی، دانشگاه بوعلی سینای همدان، ۱۳۷۰، ص ۱۵۶-۱۵۷، ۱۶۸-۱۷۲ و ۱۸۰.

«برگردِ باروهای همدان» او را به فارسی بر می‌گردانیم (۴بند) که طبع آن افسوس می‌خورد اینک از شکوه و جلال گذشته این شهر چیزی برجای نمانده است:

## (۱)

باغهای پر میوه شکوفه زار گسترده‌اند،  
 پیرابر باروهای هگمتان  
 تاکها دانه‌های یاقوت به خود بسته‌اند؛  
 جویبارهای زمزمه گر به سرمستی روان،  
 لیک از آن همه شکوه و فر،  
 کاندرا آن یافت خداوند مقدونی - سکندر،  
 هم بسان شادخواری‌های جشن باکوسی،  
 هیچ دیگر نباشد اثر،  
 پیرابر شهر هگمتان.

## (۲)

دیگر نه آن معبد سترگ مهر؛  
 نه آن پلکان سیمین - بر فراز هم -  
 نه آن سراها و تالارهای زرین فام،  
 شبستان‌ها و کاخ «آپدان» رفته بر باد.  
 کنون صغیر حزین باد شبانگاهی  
 شکوه روزگار مادان آرد یاد،  
 تا به گوش آنیران رسد، هلا!  
 کاروانها و زائران از اینجا می‌گذرند،  
 پیرابر باروهای اکباتان.

## (۳)

چه شد آن همه شکوه رخشنده،  
 چه شد آن همه گونه‌گون زنده؟  
 تپش زندگی و خروش شادیها،  
 گذر از رنجها و تاب اندوهان؟  
 جز یکی شیر، تخت خوابیده، تک و دلتنگ

گُنگ و خاموش یادگاری هست، لختی سنگ  
 خود بشد بر باد و رفت از یاد،  
 باستانی دودمانِ پارتی و پارسی و ماد  
 (او بجا ماند از گذشت روزگاران)  
 بر دَر و پیرابر باروی اکباتان.

(۴)

هان کجاست «اسپید باز» فرزانه؟  
 تا از این راز پرده برگیرد؛  
 گر پرستشگاه گشته است ویرانه،  
 گر تبار پیروزمندان از دست رفته است،  
 اندرین شهرِ کهن امّا زنان - مردان  
 هم به پایداری شاد زیند عشق ورزان،  
 نَک هنوز پیرابرِ باروی هگماتان.<sup>(۱)</sup>

1. *Persia, past and present* (A.V.W.Jackson), New York-London,  
 1906, PP.144,159,174.

تصویر پل پهلوانان همدان



-۱۸-

### سفرنامه همدان\*

(۱۸۱۷ م / ۱۲۳۳ ق)

جیمز باکینگهام

ترجمه: منیژه اذکائی



اشاره:

سفرنامه جیمز سیلک باکینگهام (J.S.Buckingham) انگلیسی به ایران تحت عنوان «سفرها در آشورستان، مادستان و ایران» (۱۸۱۷ م / ۱۲۳۳ ق) شامل مسافرت از بغداد به راه کوهستان زاگرس به همدان، اکباتان باستان، پژوهش‌ها در اصفهان و ویرانه‌های تخت جمشید...» (لندن، ۱۸۲۹ م) یکی از دهها سفرنامه سیاحان اروپایی در ایران زمین طی دو سده اخیر است [رشد: کتابشناسی همدان، ص ۷۴ و ۲۳۲-۲۳۶] که اینک ترجمه گزارش سفر نامبرده به همدان - حدود یکصد و هشتاد سال پیش - متضمن فواید تاریخی و جغرافیایی جالب توجهی است. پ. ۱.

---

(\*) این گفتار در فصلنامه «فرهنگ همدان» (اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان همدان)، سال ۲، ش ۷ / پاییز ۱۳۷۵ (ص ۴۳-۵۱) چاپ شده است.

**فصل نهم** (ورود به همدان، جایگاه اکباتان باستان):

۲۱ سپتامبر (۱۸۱۷ م) [= ۱۲۳۲ ق] با ترک اسدآباد در روشنایی روز در جاده کوهستانی پر پیچ و خمی از سمت شرق این شهر بالا رفتیم. در سر راه ما مقبره کوچکی گنبدی شکلی بر بلندی قرار داشت که به عنوان مزار «شیخ رابیع» (Sheikh Rubb-eagh) مورد احترام بود. دو ساعت برای رسیدن به قلعه آن کوه طول کشید؛ بیشتر راه را طی کرده بودیم که به اسبانمان استراحت دادیم. جاده در تمام قسمتها سراسیمه تندی داشت. کوه تماماً ترکیبی از تخته سنگهای لاجوردی رنگ بود که جای جای از رگه‌های خارا پوشیده شده بود و چنان که با برآوردی تقریبی بر من روشن شد ارتفاع قلعه از قاعده آن حدوداً سه هزار پا بود که در مقایسه با سطح ارتفاع دشت بغداد، بسیار بلند است؛ بنابراین ارتفاع این رشته کوه‌ها احتمالاً حدود هفت هزار پا از سطح دریا می‌باشد.

هوا بسیار سرد و سوزناک بود، ما بی اندازه خشنود بودیم که در حال پایین رفتن از قسمت شرقی هستیم. این قسمت نیز از همان مواد تشکیل شده بود، لیکن ناهموارتر بود و دره‌های تنگ و پرتگاههای تندی داشت. در راه پایین رفتن به دشت شرقی، چند چوپان ایرانی را با گله هایشان دیدیم و از جویبارهایی که آب تلخ مزه داشتند، گذر کردیم. در پایین تپه به طرف «خان» کوچکی به نام کاروانسرای «گردنه اسدآباد» (Meear Kotel Sadawah) رفتیم، که اشخاص نیکوکار آنجا را جهت اقامت مسافران بنا کرده بودند. در طی چهارماه زمستانی که این کوهستان را برف می‌پوشاند، عبور کاروانها غیر ممکن است و گفته می‌شود که فصلی نمی‌باشد که بسیاری از چوپانها و دهقانها از سرما تلف نشوند.

مسافت نزول ما اندکی بیش از مسافت صعود از سمت غرب بود و ارتفاع عمودی آن هم بیشتر به نظر می‌رسید. هنگامی که به دشت پهناور زیبایی، پوشیده از روستاها، باغها و مزارع شخم زده قهوه‌ای رنگ رسیدیم و به جنوب شرقی تغییر جهت دادیم، دورنمای همدان برما پدیدار شد که بر دشتی وسیع، در میان درختان انبوه و سرسبزی بسیار محصور شده بود. کل مسافت سفر ما با گذر از اسدآباد به همدان در مسیر شرق - جنوب شرقی هشت ساعت طول کشید؛ به محض ورود به شهر از گورستان گذر کردیم که قبرها بسیار غیر عادی می‌نمودند، برخی به اندازه معمولی بدن انسان مانند صندوقهای سنگی حجاری شده بودند که اطراف آنها از بالا به پایین یکسره کنده کاری



شده، با طرحهایی از گل و بوته آراسته بود، سنگ نوشته‌ها با خط قدیم عربی (کوفی) بر روی آنها ملاحظه شد. سنگ قبرهای دیگر چهار برابر اندازه بدن انسان و از سنگهای تراش خورده تابوت گونه، به صورت جداگانه کاملاً شاده به جز قسمت فوقانی آنها ساخته شده، در وسط هر کدام کتیبه سنگی کوچکی قرار داشت. بر سنگ قبرهای زنان اشکالی از شانه و دیگر وسایل آرایش دیده می‌شد که آنها را از قبرهای مردان متمایز می‌کرد.

مدخل شهر همدان مانند ورودی کوچک‌ترین روستاهایی که دیده بودیم، محقر بود. ویرانه‌ها و ساختمانهای متروک، همه جا به چشم می‌خورد. ما خرابه بقعه آجری چهارگوشی را دیدیم که در گوشه محوطه‌ای قرار داشت، یکی از آثار باستانی دوران اسلامی بود که اکنون به کلی فراموش شده است. می‌گفتند که آن مقبره شیخ ابوعلی سیناست که اروپاییان آن را Avicenna تلفظ می‌کنند، همان فیلسوف برجسته و نویسنده کتاب عربی موسوم به «مقامات العارفین» [فصلی از اشارات و تنبیهات بوعلی سینا] می‌باشد. اما به نظر می‌آمد که چنین نام و آوازه‌ای در اینجا تقریباً به فراموشی سپرده شده است. ما راهمان را از میان بازارها و خیابانهای محقر و فقیر نشین ادامه دادیم، تا پس از مشکلات فراوان پناهگاهی در کاروانسرای نیمه ویران به دست آوردیم.

طی اقامت سه روزه در همدان که به انتظار فرصتی مناسب برای ادامه سفر گذشت، من دچار تب شدیدی شدم که احتمالاً بر اثر تغییرات ناگهانی دما، آب بد و خوردن بی اندازه میوه بود، زیرا حسب اقتضا و اجبار خوراک اصلی ما در آنجا میوه بود. این امر مرا مجبور کرد بیش از آنچه می‌خواستم در «خان» (کاروانسرا) بمانم، با این حال باز هم از اقامت خود بهره برده، از نقاط بسیاری در شهر دیدن می‌کردم و تحقیقات خود را در بخشهایی که بیشتر توجهم را جلب کرده بودند، گسترش می‌دادم. اگر چه یاداشتهایم الزاماً بسیار کوتاه و مختصر بودند، نقطه‌ای وجود ندارد که مشتاقانه بررسی‌ها و مشاهدات بسیاری را با هدف ضبط و یادداشت برداری درمورد آنها انجام نداده باشم. مسافر قادر نیست همواره طبق خواسته‌اش عمل کند، مخصوصاً در کشورهای بیگانه که مسافران اغلب مجبور می‌شوند برخلاف خواسته شان در مکانهایی بمانند که هیچ جاذبه‌ای ندارد، پس عجله می‌کنند که از چنین مکانهایی دور شده، در جاهایی که دوست دارند، اقامت کنند.

در زمان «سرویلیام جونز» (Sir William Jones) که مرجعیت وی در مسائل جغرافیایی مشرق زمین غیر قابل تردید بود، این گونه تصوّر می‌رفت که «تبریز» جایگاه قدیمی اکباتان بوده باشد؛ لیکن اکنون پس از او تقریباً عموم کارشناسان درباره قرار داشتن محلّ پایتخت امپراتوری ماد در همدان، توافق دارند. داده‌هایی که چنین نتیجه‌ای حاصل می‌کند، مبتنی بر اظهارات روشنگر «مک دونالد کینیر» (Mackdonald Kinnier) است که دیگر شکی در این موضوع باقی نمی‌گذارد.

[یادداشت نویسنده]: تمام شواهد بر این دلالت می‌کنند که باور کنیم شهر همدان در جایگاه یا نزدیک جایگاه اکباتان باستان قرار دارد. «پلینی» می‌گوید که فاصله شوش از سلوکیه و اکباتان به یک اندازه است، پایتخت آتروپاتن (آذربایجان) بین ارتخته (Artaxata) و اکباتان واقع است. «ایزیدور خاراکی» این شهر را در راه بین سلوکیه و «پارت» قرار می‌دهد؛ «دیودور سیسیلی» جایگاه آن را دشتی پست در دوازده فرسنگی کوه الوند ذکر می‌کند. این گواهی‌ها که قویاً همدان را به عنوان پایتخت ماد تأیید می‌کنند، در عین حال نظر ویلیام جونز را درباره «تبریز» به مثابه جایگاه اکباتان ردّ می‌نمایند. فاصله همدان از شوش و سلوکیه تقریباً برابر است که هم مستقیم بر سر راه سلوکیه - پارت واقع شده و در دشت دامنه الوند قرار گرفته است. تبریز نه تنها فاصله‌ای برابر از سلوکیه و شوش ندارد، بلکه بر سر راه سلوکیه به پارت نیز قرار نگرفته؛ برعکس در ایالتی دور دست واقع شده و تقریباً همانقدر که جزو کشور ارمنستان بوده در قلمرو ایران نیز قرار دارد. به سال ۱۸۱۰ که در همدان بودم، مقبره استرومردخای را ملاحظه کردم، وضعی که به خودی خود حاکی از قدمت محل بود. ایرانیان خود می‌گویند که همدان اقامتگاه تابستانی مطلوبی برای بیشتر پادشاهانشان از زمان داریوش تا چنگیز خان بوده است. در طول هشت ماه از سال هوا فرح بخش است، امّا در زمستان سرما بسیار شدید می‌باشد و سوخت به سختی فراهم می‌شود. جویهای بی شماری در دشت روان است، باغها و روستاها در همه جا گسترده‌اند، گیاه و سرسبزی فراوان‌تر از هر جایی است که تاکنون دیده‌ام. کوهستان الوند که بی گمان همان کوه «اورونتس» (Orontes) دیودور سیسیلی است، چون از دور بنگری شامل رشته کوههای طولی است که درازای آن احتمالاً بیش از دوازده مایل نیست و کاملاً از رشته شمال جدا شده است. نزدیک قلّه‌اش که پوشیده از برف است و به ندرت زیر پاره‌های ابرنهمان می‌شود، درّه‌ای زیبا سرشار از عطر هزاران گل خوشبو وجود دارد.

این کوهستان در مشرق زمین به سبب کانها، آبها و گیاهان سودمند مشهور است. هندیان معتقدند که این کوه دارای حجرالفلاسفه (سنگ فلسفی) است و بومیان همدان بر این باورند که برخی علفهای این کوه نیروی تبدیل فلزات پست به طلا را دارند (خاصیت اکسیری)، چنانکه نیروی شفادادن هر بیماری را نیز که بدن انسان به آن مبتلا می‌شود، دارند. تنها چیز ارزشمندی که در این کوه دیدم، کتیبه‌ای است بر صخره‌ای که «گنجنامه» یا تاریخ گنج نامیده می‌شد. چنین نامی از این اعتقاد پیدا شده که گویا گنجی در نزدیکی آن کتیبه مدفون است. این کتیبه همان خصوصیات کتیبه‌های تخت جمشید و مادر سلیمان و الواح گلی بابلی را دارد].

حسب اطلاع قبلی دانیم که اکباتان در زمان سمیرامیس (Semiramis) - حدود دو هزار سال پیش از میلاد مسیح - شهری بوده که وی از آن دیدن کرده است. دیودور سیسیلی در گزارش این رویداد برخی خصوصیات منطقه‌ای را به دست می‌دهد که با همدان تطبیق می‌کند، خصوصاً توصیف کوه الوند (Orantes) و دشت دامنه آن و حاجت کلی به آب.

[یادداشت نویسنده]: هنگامی که سمیرامیس به اکباتان که در دشتی پست و هموار قرار دارد، آمد کاخی باشکوه در آنجا بنا کرد و توجه و همت خود را بیشتر از هر جایی نسبت به آن مبذول نمود؛ زیرا چنین شهری دور از رودخانه بود و نیاز به آب داشت (هیچ چشمه‌ای نزدیک آنجا نبود) وی با زحمت و صرف هزینه بسیار، آبی خوب و گوارا برایش فراهم آورد. کوه الوند حدود دو و نیم کیلومتر با شهر فاصله دارد و بسیار بلند و شیب دار است با ارتفاع حدود پنج هزار و صد متر؛ در طرف دیگر کوه دریاچه بزرگی قرار دارد که آبش به رودخانه می‌ریزد. سمیرامیس در دامنه این کوه مجرای به پهنای پانزده و عمق چهل پا حفر کرد که آب فراوانی را به شهر منتقل می‌نمود (تاریخ طبیعی «پلینی»، کتاب ۶، فصل ۲۶).

پلینی (Pliny) رومی هم در توصیف عمومی خود از ایران، هنگام سخن از داریوش شاه می‌گوید که وی شهر اکباتان را به کوهستان منتقل کرد، گویی که چنین مکانی با این نام در قسمت‌های پایین‌تر ایران نزدیک تخت جمشید و پاسارگاد یا آرامگاه کوروش وجود داشته است (تاریخ طبیعی، کتاب ۶ فصل ۲۶). هم او در بخش دیگری از نوشته‌اش درباره چشمه نفت و ویژه‌ای نزدیک اکباتان سخن می‌گوید (کتاب ۳۱، فصل ۲) که من در حال حاضر نمی‌توانم هیچ اطلاعی از وجود چشمه مزبور کسب کنم زیرا

چنین چشمه هایی جزو پدیده های پایدار طبیعت نیستند.

[نویسندگان قدیم از این گونه چشمه ها زیاد سخن گفته اند. چنان که «پلوتارک» نیز در زندگی نامه اسکندر اشاره کرده و بیشتر احتمال می رود که این ماده نفت خام یا قیر طبیعی بوده باشد نه آب روغنی؛ می گویند که اسکندر چون از تمام ولایات بابل گذشت و همه را مطیع خود ساخت، ناگهان در ناحیه اکباتان با ستونی بزرگ از آتش افروخته مواجه شد که پیوسته می سوخت و گویی از منبعی پایان ناپذیر تغذیه می شد. وی با تحسین به جریانی از نفت در نزدیک آتش سوزی می نگریست و آن جریان چنان زیاد بود که دریاچه ای تشکیل داده بود. نفت از خیلی جهات شبیه قیر طبیعی، با قابلیت اشتعال بسیار بالاتر است. پیش از آن که آتش ماده مزبور را لمس کند، با نزدیک شدن شعله به فاصله ای نزدیک نفت دفعتاً مشتعل می شود و در اطراف خود آتشی پدید می آورد. عجم ها (ایرانیان) برای نشان دادن قدرت و هیبت شاه، شبها قطراتی از این ماده را در گذرگاهی که وی به سوی اقامتگاهش می رفت - می ریختند، سپس مشعلها را به آن قطره ها نزدیک می کردند، آتش زودتر از آنکه به تصور آید، در گذرگاه می شد و در چشم به هم زدن تمام مسیر را فرا می گرفت].

به عنوان مثال «آمین مارسلین» هنگام سخن از اسبهای نسایی محل پرورش آنها را دشتی حاصلخیز از کشور آشور در طرف غربی کوهی بلند به نام «کورون» (Corone) ذکر می نماید که ظاهراً بخشی از سلسله جبال زاگرس، الوند کوه و «یازون» (Jason) در همان منطقه باشد. کورون احتمالاً صورت مکتوب «کلونا» (Celonae)، نام ناحیه ای است که اسبان پرورش می یافتند. پس آمین جایگاه اکباتان را در دامنه کوه «یاسون» / ژازون» (Jason) از کشور «سیرومادیا» (= سورستان - مادستان) درست پیش از نام بردن زاگرس، الوند و کورونه یاد می کند همچون بخشی از کشوری که ملت جنگجوی «سوزیان» (Suzien) در آن ساکن هستند و چنین می نماید که او بخشهایی از رشته کوه های فاصل بین «سوزیانا» (خوزستان / عیلام) و مادستان را با آن کوهستان اشتباه کرده است. (کتاب ۲۳، فصل ۶).

این مطلب نیز با آنچه دیودور سیسیلی درباره مسافت تخت جمشید تا اکباتان در روایت بازگشت آنتیوخوس و سپاهش به ماد - پس از شکست و مرگ او منیس (Eumenes) می گوید، مطابقت دارد. وی شرح می دهد که آنتیوخوس باقی زمستان را در شهری نزدیک اکباتان سپری کرد، جایی که کاخ شاهنشاهی ماد قرار داشت و اضافه

می‌کند هنگام پیشروی آنتیوخوس از اکباتان، پایتخت مد به سوی فارس بیست روز طول کشید تا به تخت جمشید رسید (کتاب ۱۹، فصل ۲ و ۳). همچنین در «تاریخ لشکرکشی اسکندر» نوشته آریان (Arrian) مسافت اکباتان تا تخت جمشید در پیشروی شتابان، پانزده روز برآورد شده است؛ چنان که لشکرکشی وی از تخت جمشید تا اکباتان، دوازده روز طول کشید که سه روز هم اردو زدند. پلوتارک این لشکرکشی یازده روزه را سه هزاروسیصد «استاد» یا روزانه حدودسی و هشت میل برآورد کرده، که با احتساب سه روز راه باقی تا اکباتان، کل مسافت باید نزدیک چهارهزار «استاد» یا حدود پانصد میل باشد.

یکی از جالب‌ترین وقایع ضبط شده در اکباتان، مربوط به مرگ هفایستون (Hephaestion)، دوست محبوب اسکندر و غم فاتح مقدونی در فقدان اوست. دیودور به طور خلاصه به این اتفاق اشاره کرده، اما آریان جامع‌تر و مفصل‌تر بدان پرداخته است. پلوتارک می‌گوید: در آن هنگام یک گروه سه‌هزار نفری از هنرمندان یونانی به آن شهر اعزام شده بودند تا پادشاه را با نمایشها و بازیهای خود سرگرم کنند. پس آن‌گاه که اسکندر از مهم‌ترین کارهای خود در اکباتان فارغ شد، درست در خلال نمایشها و بز مه‌ای آنان بود که هفایستون درگذشت؛ پلوتارک نیز گزارش اندوه غیر عادی اسکندر را تأیید می‌کند؛ چه فرمان داد تا یالها و دم تمام قاطرها و اسبها را ببرند و برج و باروهای شهرهای مجاور را ویران نمایند. ائلیان (Eliau) صریحاً اظهار می‌کند که دستور داد دیوارهای اکباتان را با خاک یکسان کردند. داستان مرگ هفایستون در اکباتان و اندوه اسکندر آن‌طور که آریان بضبط آورده از این قرار است:

[هنگامی که اسکندر به اکباتان رسید، به مناسبت پیروزی‌های خود بر طبق رسم، قربانیها به درگاه خدایان تقدیم کرد، نیز نمایشها و بازیهای پرشور ترتیب داد و برای دوستانش بزمی شاهانه گسترد، در همان جشنها بود که هفایستون به سختی بیمار شد. در هفتمین روز از بازیها و آیین‌های کشتی گرفتن بود که شاه خبر احتضار هفایستون را شنید. پس ورزش را رها کرده، به سوی او شتافت؛ اما پیش از رسیدنش او مرده بود. نویسندگان مختلف درباره غم و اندوه اسکندر از این واقعه نظرهای بسیار متفاوتی ابراز کرده‌اند؛ ولی جملگی بر این قول اتفاق دارند که او دچار غم بی اندازه‌ای شد، چگونگی اظهار اندوه او موضوع بحث آنان شده؛ و آنچه گفته‌اند اکثر تحت تأثیر احساسات یا تعصب نسبت به اسکندر یا هفایستون بوده است. تصور می‌شود آنان که

در بیانات خود راه افراط رفته‌اند، قصد تمجید از گفته‌ها و کرده‌های پادشاه در غم فقدان دوست عزیزش را داشته‌اند. دیگران نسبتاً این اندوه غیر طبیعی را محکوم می‌کنند، و آن را از طرف هر شاهی خصوصاً اسکندر ناشایسته می‌دانند. برخی می‌گویند که او یک روز تمام در کنار دوست در گذشته‌اش به حال سوگواری نشست و از او جدا نشد مگر به اجبار دوستان. دیگران مدّت سوگواری را طولانی‌تر ذکر کرده، یک شبانه روز تمام دانسته‌اند و برخی دیگر اظهار داشته‌اند که اسکندر فرمان به دار زدن پزشک خود «گلاکوس» (Glaucus) داد، بدین سبب که از سرب‌بی احتیاطی باعث مسموم شدن هفایستون گشته بود. حال آنکه کسان دیگری می‌گویند هنگامی که گلاکوس دید هفایستون نابخردانه از نوشیدن شراب دست نمی‌کشد، دیگر از او مراقبتی به عمل نیاورد. این که اسکندر خود را در کنار جسد دوست گرامی‌اش به زمین انداخت، موی سرش را کند یا به هر شکلی اندوه خود را نشان داد، چیزهایی هستند که من نه غیر محتمل می‌دانم و نه ناشایسته، چه اینها کارهایی بود که به تقلید از «آشیل» (Achilles) انجام می‌داد، کسی که اسکندر هم از دوران جوانی از او تقلید می‌کرد. بعضی از نویسندگان معتقدند که او خواست جسد هفایستون را در ارابه‌ای جنگی گذارند و خود ارابه ران شد، اما این امر امکان ندارد. گفته می‌شود که همو فرمان به ویران کردن معبد «اسکلیپوس» (Esculapius) -ربّ النّوع طبّ- در اکباتان داد؛ چنین عمل وحشیانه‌ای از طرف شخصیتی چون اسکندر بسیار ناروا بود، در حقیقت شبیه عمل خشایارشا می‌باشد که گویند در جریان جنگهای ایران و یونان در هلسپونت (داردابل) مرتکب شد. باری، آنچه برخی از نویسندگان اظهار می‌کنند ظاهراً غیر محتمل نباشد بدین که وقتی اسکندر در آستانه حرکت به بابل بود، بسیاری از سفیران ایالات یونانی او را ملاقات کردند، در میان آنان کسانی از طرف اپیدائوروس (Epidaurus) بودند که اسکندر خواسته‌اش را برآورده بود، آنان پیشکشی از طرف او آورده بودند تا در معبد اسکلیپوس نصب شود. اما اسکندر بی تأمل گفت که خداوند به هیچ وجه در نجات زندگی دوستی که از جان و دل دوستش می‌داشت بر سر لطف نبوده است. بسیاری با اطمینان می‌گویند که او فرمان داد برای هفایستون قربانیان زیادی بکنند چنانکه برای قهرمانان می‌کنند؛ و می‌گویند برای مشورت با کاهن معبد آمون (Ammon) پیکی به انجا فرستاد که آیا می‌تواند برای او به ثابۀ خدا قربانی کند، لیکن ژوپیتتر (Jupiter) اجازه این کار نداد. به هر حال، همه نویسندگان اتفاق نظر دارند

که آن پادشاه پس از درگذشت هفایستون به روز تمام نه لب به غذا زد و نه تغییر لباس داد، فقط به حال سوگواری نشست یا تلاش کرد اندوهش را در خاموشی پنهان کند. او دستور داد مراسم عزاداری باشکوهی در بابل برگزار شود که هزینه آن سر به ده هزار تالان یا بیشتر می‌زد؛ و در تمام کشورهای عجمان فرمان سوگواری داد. بسیاری از دوستان اسکندر که قصد سرگرم کردن و کاهش اندوه او را داشتند، گویند که خود و سلاح خویش را وقف هفایستون کردند. اومنس که قبلاً به هفایستون کینه می‌ورزید، نخستین پیشنهاد کننده این کار بود البته از آنرو چنین شأنی برای او قائل شد، که مبادا پادشاه به خشنودی او از مرگ هفایستون پی ببرد. اسکندر دستور اکید داد که هیچ کس نباید مقام فرماندهی اسواران او را بگیرد، و نباید که نام هفایستون در نزد ملازمان به فراموشی سپرده شود، آنان همواره بایستی گردان‌های هفایستون نامیده شوند؛ و رایت او می‌بایست چون هنگام نبرد پیشاپیش آنها حمل می‌شد. علاوه بر این دستور بازیهای پرشور و نوا داد که باشکوه‌تر و پرهزینه‌تر از پیش بودند، مبارزان بر سر جوایز بزرگ به رقابت می‌پرداختند. گفته‌اند که سه هزار رزمنده برای این مراسم اختصاص یافته بودند که کمی بعد مهارت‌های خود را بر سرگور خود او به نمایش گذاشتند (تاریخ لشکرکشی اسکندر «آریان»).



درباره وقایع متأخر باید از دفن «استرومردخای» در همدان یادکرد، از مزار این دو هنوز هم بازدید می‌شود. زائران یهودی از کشورهای مجاور به زیارت این مکان مقدس می‌آیند و کلید آنجا همیشه در نزد خاخام بزرگ یهودیان آن شهر محفوظ می‌باشد. بیماری من سبب شد که نتوانم از آن مکان و نیز مقبره ابن سینا پزشک بزرگ اسلامی دیدن کنم، اما از طریق تنی چند از ساکنان محل که با آنان مراوده داشتیم، دریافتیم که هر یک از آثار باستانی مزبور بسیار مورد احترام جماعت یهود و مسلمانان است؛ و جزیی‌ترین آداب و رسوم مربوط به آنها با دقت بسیار رعایت می‌شود؛ حال آنکه هیچ کس چیزی درباره سمیرامیس، اسکندر، هفایستون و دیگر مشرکان که نامشان با تاریخ اکباتان پیوند خورده، نمی‌داند و نمی‌خواهد هم بداند. در زمان «بینامین طلیطلی» (Tuldela) که از همدان دیدار نموده و مقبره استرومردخای را توصیف کرده، تعداد یهودیان در این شهر کمتر از پنجاه هزار نفر نبوده که بیش از تمام جمعیت کنونی شهر

است؛ مسلماً همه چیز شهر گواه شکوه پیشین و فروگاهی پسین آن می باشد. این مطلب هم قابل توجه است که در همان زمان و طبق گواهی مشارالیه تعداد یهودیان اصفهان بیش از پانزده هزار نفر نبوده، با آن که مرکز اصلی «جامعه» یهود ایران که جملگی بدان وابسته اند، در آن شهر واقع بوده است. این حقیقت به تنهایی اهمیتی عظیم چنین مکان مقدسی و مورد عنایتی را در همدان ثابت می کند؛ و همین امر باعث جذب و سکونت یهودیان بیشتری در همدان نسبت به اصفهان شده است.

[ (یادداشت نویسنده): «سر رابرت کرپورتر» (Sir Robert Kerr Porter) قسمت ذیل را از متن عبری کتیبه بقعه استرومردخای که هنوز هم در آنجا قرار دارد، ترجمه کرده است: ]

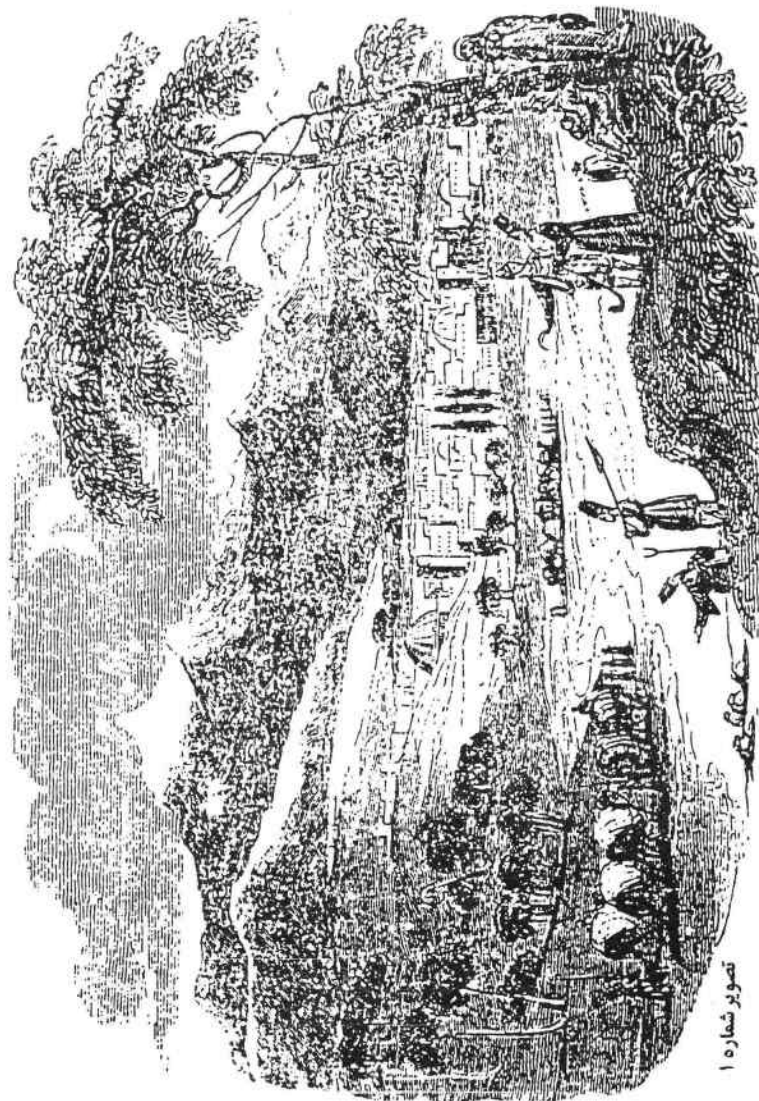
کتیبه عبری بر سنگی مرمرین در مقبره استرومردخای:

«و مُردخای از حضور پادشاه بالباس ملوکانه لاجوردی و سفید و تاج بزرگ زرین وردای کتان نازک ارغوانی بیرون رفت و شهر شوشن شادی و وجد نمودند. و برای یهودیان روشنی و شادی و سرور و حرمت پدید آمد». (کتاب استر، باب هشتم، آیات ۱۵-۱۶). نوشته پیرامون سنگ قبر مردخای چنین است:

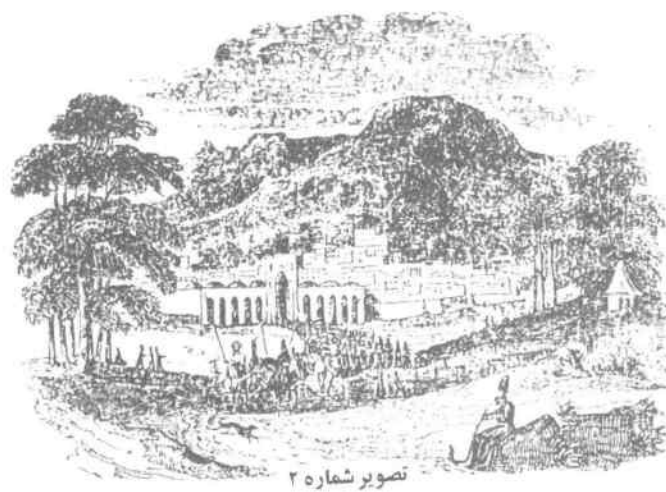
«داوود می گوید: ای خداوند مرا حفظ بفرما. من اکنون در حضور تو هستم بر دروازه بهشت گریسته ام که تو خدای منی و چه نیکی از تو دیده ام ای پروردگار! آنان که بدنهایشان اکنون در زیر خاک است، هنگامی که از بخشایش تو جان گرفتند، بزرگ بودند و آنچه در این جهان برآنان عطا شد، از سوی تو بود. ای خدا! اندوه و رنجهایشان در ابتدا بسیار بود ولی خوشبخت شدند زیرا همواره نام مقدس را در سختی ها بر زبان راندند. تو مرا بلند مرتبه کردی و من نیرومند گشتم. دشمنانت در نخستین ساعات زندگیم در صدد نابودیم برآمدند؛ لیکن سایه دست تو بر من بود و مرا چون خیمه ای از شر مقاصد پلیدشان حفظ کرد. مردخای»  
نوشته اطراف سنگ قبر ملکه استر:

«خداوند! می ستایم که تو مرا آفریده ای. می دانم که گناهانم سزاوار مکافات است، هنوز آرزوی بخشایش از دستان تو دارم؛ زیرا هرگاه می خوانمت، با منی؛ وجود مقدس مرا از تمام زیانها حفظ می کند. قلبم آرام است و ترسم از تو تقلیل می یابد. زندگیم به سبب نیکی تو در پایان قرین با آرامش است. ای خدا! روانم را محروم از وجود خدایت مکن. آنان که به تو عشق می ورزند، هرگز عذاب دوزخ را حس





تصویر شماره ۱



تصویر شماره ۲

نمی‌کنند. ای پدر مهربان! مرا به زندگی ابدی راه بنما که شاید از میوه‌های بهشت بهره‌مند شوم. استر» [سفرها به ایران (کریوتر)، ج ۲، ص ۱۰۹]  
فصل دهم: از همدان در راه «الفاووت» (Alfraoan)، کرد خورد (Kerdakh) - ourd) و گاورسی (Giaour-se) به سوی گلپایگان.

بیست و چهارم سپتامبر (۱۸۱۷ م) - با شنیدن خبر عزیمت گروهی به اصفهان ما نیز وسایل حرکت را آماده کردیم. من مصمم شدم که فرصت همراهی با آنان را از دست ندهم، اما تب شدیدی که تمام دیروز موجب بستری شدنم در «خان» شده بود، افزایش یافته بود و من هیچ‌گونه دارویی برای کاهش آن نداشتم، در آنجا کوچک‌ترین وسیله راحتی و آسایش یافت نمی‌شد. ماندن ما نیز با پرس و جوها و وقت‌گذرانیهای بیهوده همراه شده بود، بنابراین تصمیم گرفتم که هرچه زودتر همدان را ترک کنم. بلافاصله پس از اذان ظهر در «خان» بر اسبها سوار شدیم و از میان شهر به سوی جنوب و جاده بالا به راه افتادیم.

در نخستین ساعت، خط سیر ما به طرف شرق - شمال - شرق بود، از جاده‌ای ناهموار که روستاها و باغها در اطراف آن به چشم می‌خورد و رشته بلند الوند کوه در سمت راست ما بود، گذشتیم و به روستای «تفریجان» (Tafreejan) رسیدیم که با دیوار محصور شده بود و چون دژی می‌نمود. در این وادی که تفریجان واقع شده چندین رودخانه، باغهای میوه زیاد و سپیدارهای بسیاری هست، اما این محل گویی از چشم عموم پنهان مانده، تعداد زیادی از زنان بدکار در آنجا سکنی گزیده‌اند.

راه ما از تفریجان بیشتر به سوی جنوب متمایل بود و در این مسیر زمینها به تدریج لم یزرع و راه ناهموارتر می‌شد. بیشتر این راه از تپه‌هایی با رگه‌های خارا و سنگهای لاجوردی رنگ می‌گذشت. در دومین ساعت حرکت به روستای «یالپان» (Yalpan) رسیدیم و گروهی از همراهان را در آنجا یافتیم، باقی افراد هنوز پشت سر بودند. از هنگام ترک بیستون (Bisitoon) ما هیچ‌گونه «خان» عمومی در جاده‌ها ندیده‌ایم. این طور که می‌گویند از اینجا تا اصفهان نیز چنین خانهایی وجود ندارد. مسافران در هر جایی پناه می‌گیرند: در آلودنکها، همراه اسبهایشان در اصطبلها و چنانکه در کنگاور دیدیم برخی اوقات در فضای باز می‌خوابیدند. در راه تفریجان به یالپان باران تنیدی گرفت که تقریباً در تمام طول راه ادامه داشت و ما را کاملاً خیس کرد و ما احتیاج فراوان به پناهگاهی برای استراحت و خشک کردن لباسها داشتیم؛ هوا خیلی سرد بود و در

رشته تپه‌های سمت راست ما که زنجیره جداگانه‌ای از الوند هستند، برف زیادی باریده و قلّه این تپه‌ها تماماً سفید گشته بود. نقطه‌ای که بارش برف در آن قطع می‌شد حدود دو ساعت با ما فاصله داشت و محلی که همراهان ما به عنوان اقامتگاه اشغال کرده بودند، حیاطی روباز با تعدادی کلبه‌های کوچک در اطراف بود که در شب الاغها و گاوهای زیادی را به آنجا می‌آوردند. پس از مدتی پرسه زدن در اطراف ده، یک غار زیرزمینی پیدا کردیم که ظاهراً پناهی برای گاوها نیز بود، در آنجا اُتراق کردیم.

بیست و پنج سپتامبر (۱۸۱۷ م) - پس از یک شب تحمل درد و افزایش تب همراه با بی‌اشتهایی کامل و تشنگی تسکین‌ناپذیر، احساس ضعف بسیار می‌کردم، چنانکه بدون کمک کسی نمی‌توانستم سرپا بایستم. تعدادی از افراد گروهی که به آنان ملحق شده بودیم، اکنون آمده بودند تا خبر دهند که در پی مرافعه‌ای بین صاحب مال‌التجاره و ساریان، احتمالاً آنها که در همدان مانده‌اند سه یا چهار روز دیگر نیز مجبور به ماندن هستند و همراهان آنان بدون ایشان از اینجا حرکت نخواهند کرد. «درویش» و «فقیر» همراه من که بیش از خودم نگران ناخوشی ام بودند به هر نحوی اصرار می‌کردند که منتظر آنان بمانیم تا من در این مدت استراحت کرده، بهبودی پیدا کنم. کاروانیان از وجود توقفگاهی با دو ساعت فاصله از آنجا و بهبود وضع هوا پس از باران دیروز صحبت می‌کردند، بنابراین من ترجیح دادم که در صورت امکان راه را حتی به تنهایی ادامه دهم بلکه ادامه سفر و تغییر آب و هوا اثری در بهبودی ام داشته باشد.

تفریجان و یالپان تقریباً به یک اندازه‌اند و جمعیت هرکدام کمتر از هزار نفر است؛ البته ظاهر آنها طوری غریبه‌ها را فریب می‌دهد که برآورد بیشتری از آنها به دست می‌دهند. از آنجا که زمینهای ساختمانی قیمتی ندارند، هرخانه شامل فضای بزرگی از حیاط، طولیه، باغ و غیره است. خانه‌ها اکثر گلی هستند، اما خوش ساخت‌تر، بهتر و پاکیزه‌تر از خانه‌های عربهای هم طبقه با روستاییان می‌باشد. ساکنان جملگی لباسهای مندرس و ظاهری بیمارگونه دارند، زبانی که صحبت می‌کنند ترکی بدو تباه شده‌ای است که درویش من می‌فهمد، فقط با بیگانگان فارسی صحبت می‌کنند. در اینجا نیز مانند دیگر روستاها که از آنها گذشته‌ایم، دزدان ماهری یافت می‌شوند، هنگامی که در خواب بودیم، کوزه بزرگ مسی که «ابریق» نامیده می‌شود با قلاب و زنجیر آهینش و سه - چهار شیء دیگر را از زیر سرمان چنان دزدیدند که هیچ یک از ما متوجه نشد. یالپان را حدود ساعت ده ترک کردیم و به آرامی به سوی جنوب شرق راه افتادیم،

زیرا چنان ناتوان بودم که کوچک‌ترین حرکت اسب برایم دردناک بود. مسیر ما همچنان از تپه‌های خشکزار لاجوردی رنگ و عموماً از زمینهای کشت نشده می‌گذشت. پس از سه ساعت سواری خسته کننده که با زحمت شش میل را طی کردیم، به روستای «الفاووت» (Alfraoun) رسیدیم، در آنجا به خانه مردی که آشنای «فقیر» ما بود، فرود آمدیم و با ادب بسیار پذیرفته شدیم. در اتفاقی که از ما پذیرایی کردند، دو دختر این مرد مشغول بافتن قالی برای فروش بودند، پود از دولایه نخ زیر تشکیل می‌شد و بین تارها حدود یک چهارم اینچ فاصله بود گلوله‌های رنگی بزرگ پشمی در چهار چوبی (دار) آویخته شده بودند، تارها مابین دو میله افقی یکی در بالا و یکی در پایین بسته بودند، خود قالی از پایین به بالا بافته می‌شد. دختران جلوی آن می‌نشستند و هر کدام از یک طرف بافتن را آغاز می‌کرد و به دیگری نزدیک می‌شد تا وقتی که در وسط آن به هم می‌رسیدند. تمامی کار با استفاده از انگشتان دست و با دو یا سه رشته پشمی به رنگ دلخواه بافندگان انجام می‌شد. نخها را از زیر تارها می‌گذرانند و برای محکم کردنشان با دست گره می‌زدند سپس انتهای آنها را با کارد می‌بریدند، حدود نیم اینچ از نخ بر سطح قالی باقی می‌ماند. بیماری من هنوز ادامه داشت، تبم در شب کاسته شد اما هنوز اشتها نداشتم و مانند کودکی، ناتوان بودم.

بیست و شش سپتامبر (۱۸۱۷ م) - برای خواب در خانه دوست «فقیر» در طویله - ای به همراه تمام حیوانات اهلی اش که شامل سه - چهار گاو، تعدادی الاغ و تعداد زیادی مرغ و خروس بود، جای گرفتیم. پس از خوابیدن ما وی برای حفاظت از حیواناتش در طویله را بست، هوا آلوده و ناسالم شد و هیچ نوع پنجره یا منفذی برای تهویه وجود نداشت. از آنجا که اسبهای ما مجبور بودند شب را در بیرون بگذرانند، صبح متوجه شدیم که دوست «فقیر» تقریباً تمام ذرت آنها را برای خود برداشته است. پس از به خواب رفتن ما کیسه هایشان را برداشته بود و صبح زود که ما برخاستیم هنوز آنها را به سر جایشان بازنگردانده بود. همچنین این میزبان ما در عالم رفاقت تعدادی از وسایل ما را نیز به سرقت برده بود که دیگر نتوانستیم به دست آوریم. در سه روز اخیر من جز نان برشته و آب هیچ نخورده بودم، اکنون کمی اشتها داشتم و از آنجا که چیزی ساده‌تر یافت نمی‌شد با مقداری شیرگرم و آب و نان خیسیده در آن سرکردم و این نیرویم را باز می‌گرداند.

الفاووت را که از نظر بزرگی و جمعیت مانند دو روستای قبلی بود، حدود ساعت

هشت ترک کردیم و از زمینهای کشت شده با سطح عموماً سرایشیب در مسیر شرق - جنوب - شرق به راه افتادیم. ظرف یک ساعت به محل کوچکی با تعداد کمی باغ رسیدیم که «کلاچک» (Kalajek) نام داشت، اینجا نیز مردم به ترکی سخن می‌گفتند. از اینجا می‌توان الفاووت را دید که در ابتدای دشت زیبایی قرار داشت و در شرق و شمال شرقی سه یا چهار قریه بزرگ بود که نامشان را ندانستیم. از آن پس که بالغ بر دو ساعت گاهی باراندن در زمینهای لخت و زمانی در زمینهای زراعی، به ده «کرد خورد» (Kerdakhourd) رسیدیم، بایستی که در آنجا فرود می‌آمدیم، زیرا بسیار ضعیف بودم و ادامه راه برایم ناممکن بود.

از قرار معلوم ما هفت ساعت راه را به علت ناتوانی من سه روزه طی کرده بودیم. همراهان من بیماری مرا و دیگر صدمات را به وجود دیوی شیرین نسبت می‌دادند که رد پای ما را با سوء نیت تعقیب می‌کرد، بر اثر این باور بود که «فقیر» مقداری از لباسهای کهنه‌اش را بر سر دو قبر تازه‌ای که در جاده بالا بین کلاچک و کرد خورد از کنارشان می‌گذشتیم، گذاشت تا روح شیرین - که تصور می‌شد در تعقیب ماست - ما را رها کند. هنگام ترک آن محل که دو قبر در آنجا قرار داشت، به ما گفته شد که مرد همدانی مسلمان، دیندار و درستکاری به تازگی روح دوست در گذشته‌اش را چنانکه آرزو داشت، در خواب دیده و او گفته است اگر از خدا می‌ترسی و می‌خواهی مورد احترام مردم باشی، به محل متروکی که نام می‌برم برو و برای دو مرد پارسایی که به قتل رسیده‌اند و جسد‌هایشان در آنجا بر خاک است، گوری برپا کن؛ زیرا روح آنان آسوده نخواهد شد مگر وقتی که آداب مذهبی درباره‌شان اجرا شود. این واقعه مربوط به چند هفته قبل می‌شد و به همین علت این باور را قوت بخشیده بود که به نحوستی دچار شده‌ایم. «فقیر» نیز لباسهای مندرس خود را بر سرگورها گذاشت به تصور اینکه در آنجا طلسم می‌گذارد و باقی مسافرت ما فرخنده و مبارک خواهد بود. کرد خورد به ظاهر هیچ چیز تازه‌ای نداشت، روستای وسیعی بود با خانه‌های گلی، باغهای زیاد، درختان سپیدار، آب بد و انگور خوب فراوان. مانند قبل خودمان را با وضع آنجا هم تطبیق دادیم و با حیواناتمان در خوابگاه داخل طویله و اصطبل شریک شدیم.

بیست و هفت سپتامبر (۱۸۱۷ م) - با طلوع آفتاب از اقامتگاهمان خارج شدیم، من خوب خوابیده بودم و بیش از روز قبل احساس تندرستی می‌کردم. صبح بسیار سردی بود؛ پاهایم را در پارچه‌های پشمی چندلای زیر پوشانده، جامه‌های گرم به تن

کرده و دو ردای بلند روی همه پوشیده بودم. حتی پس از برآمدن خورشید طئی سه ساعت هم، سرما اجازه نمی‌داد از این جامه‌های سنگین کم کنیم. همراهان من نیز خود را در کیسه‌ها و پوششهای ضخیم پیچانده بودند، به نظر می‌آمد بیش از من از سرما ناراحت هستند. بی‌درنگ پس از عزیمت توانستیم ببینیم که کردخورد در ابتدای درّه پهنای کمی داشته و به جنوب شرقی، در بین دو رشته تپه بلند نیلگون واقع شده و با رودخانه کوچکی که از دل دشت می‌گذرد آبیاری می‌شود. روستاهای متعدّد دیگری نیز در کنار آن جای گرفته‌اند. سراسر این منطقه «ملایر» (Melayr) نامیده می‌شود که نسبتاً حاصلخیز است و در وسعتی با طول بیست میل و پهنای هفت یا هشت میل جمعیت زیادی دارد.

دو ساعت پس از ترک کردخورد، در فاصله دو - سه مایلی آن در سمت چپ جاده با قلعه بزرگی مواجه شدیم که بر خاکریزی ساختگی قرار داشت و اکنون ده پرمجمعی را در خود جا داده بود، آنجا «قلعه بیگ محمد تحویلدار» نام داشت که احتمالاً چندان قدیمی نبود، ما نتوانستیم اطلاعات درستی درباره قدمت آن به دست آوریم. در راه روستاهای بسیاری دیده می‌شدند که از دور با باغها و درختان سپیدارشان مشخص بودند، حتی برخی در نزدیک جاده قرار داشتند. از همه اینها فقط نام یکی را به خاطر سپردیم که «نازی جان» (Nazijan) نام داشت و دو ساعت بعد از گذشتن از قلعه مزبور به این ده برخوردیم. رودخانه‌ای که از میان دشت می‌گذشت به شمال غربی سرازیر می‌گشت، بنابراین مسیر ما دوباره داشت مرتفع می‌شد، آب رود بسیار زلال بود ولی بستر آن از علف خزه پوشیده شده، آب بیش از حد تلخ و ناگوار بود. حدود ظهر به روستای بزرگ «خردو» (Kherdoo) که توقفگاه کاروانهاست، رسیدیم، اما از آنجا که توقفگاه بعدی فقط چهار ساعت، با آن فاصله داشت و من راه را به امید بهبودی حال و کاهش تب ادامه می‌دادم، در آنجا به مدت یک ساعت توقف کردیم تا استراحتی کرده، راه را ادامه دهیم و زمان تلف شده را جبران نماییم. در خردو رودخانه بزرگ‌تر از پیش بود، اما آبش همچنان طعم بدی داشت. ما در آن محل پل ناتمامی دیدیم که از تنه سپیدارها ساخته شده و با تیرهای عمودی برپا شده بود. بخشهای مختلف آبادی با دیوار از هم جدا می‌شد و خانه‌ها به اندازه کافی برای تأمین آسایش مردم، بزرگ بودند. با حرکت از خردو به «الاسر» (Elassr) رسیدیم، هنوز از طرف جنوب به مشرق می‌رفتیم و رودخانه در سمت راست ما بود. حدود دو ساعت

بعد روستای بزرگی را دیدیم که در میان باغها قرار داشت و چون قدری از جاده اصلی دور بود نامش را نفهمیدیم، این ناحیه از آنجا به بعد «شرّا» (Charrah) نام داشت. دو ساعت دیگر در همین مسیر به گیائورسی / جاورسی (Giaourse) رسیدیم، این نام را به گروهی از روستاها، مزارع و باغها داده‌اند. توجّه ما به تپّه بلندی جلب شد که احتمالاً قلعه‌ای قدیمی بوده؛ و این محلّ در حال حاضر نام آن را بر خود دارد. مردم ناحیه بیش از حدّ معمول کنجکاو بودند و گستاخانه‌تر از کسانی که در طول راه دیده بودیم به پرسشها پاسخ می‌دادند. کاروان کوچکی از «زوّار» یا مسافرانی که از کاشان به زیارت قبر امام علی (ع) و امام حسین (ع) می‌رفتند، در اینجا پس از شش روز سفر توقّف کرده بودند، آنان نیز از بی ادبی مردم جاورسی شاکی بودند.

در خط سیر روزانه گذر از سرزمینی با خاک عالی، روستاها، جمعیت و گله‌های بسیار، جزو گروههای کوچنده (ایلیات) کم از پنجاه خانوار ندیدیم که از بومگاهشان در طلب روزی [مرتج] به طرف همدان و کرمانشاه کوچ می‌کردند. ظاهر برخی از آنها بسیار فقیرانه بود، در میانشان کودکان سه - چهار ساله دیده می‌شد که به راحتی با پای برهنه از روی قلوّه سنگهای جاده عبور می‌کردند. هر کدام از اعضای خانواده مقداری از وسایل آشپزی و رختخوابها را که تنها اثاثیه شان بود حمل می‌کردند، زن و شوهر هر کدام یک یا دو بچه کوچک را در پشت داشتند.

شایع است طی سه سال اخیر در بخشی از ایران که «عراق عجم» نام دارد و از اصفهان تا کرمانشاه را شامل می‌شود، کمبود نزولات آسمانی وجود داشته و در بخش مرکزی این ناحیه در حدود گلپایگان مطلقاً باران نباریده است. محصولات کشاورزی کم شده‌اند و قیمت مایحتاج زندگی بیش از حدّ توان طبقه بی بضاعت است. ما نیز چون کشاورزی که نگران نزدیک شدن فصل باران است، از هر جا که می‌گذشتیم خشکی خاک توّجه‌مان را به خود جلب می‌کرد.



## راهنمای باستان شناسی

ترجمه: منیژه اذکائی

یادداشت:

این گفتار (که هم برای فصلنامه فرهنگ همدان ترجمه شده) شامل دو بخش است:

الف. گزارش رستم خارگات (Rostam Kharegat) سرهنگ پارسی هندی، که افسر پزشک کنسولگری انگلیس در سیستان بوده، طی سالهای ۱۹۲۸-۲۹ (۱۳۰۷ ش) امکان مسافرت به سرتاسر ایران را یافته؛ و توانسته است مشاهدات خود را همبر با مطالعات تاریخی و جغرافی و باستان شناسی بنویسد، او سفر خود را از زاهدان (دزدآب) آغاز نموده، ایران را از مشرق به شمال و غرب تا جنوب دور زده است. عنوان سفرنامه او «راهنمای گردشگری در ایران» است (A Tourist Guide of Iran, Bombay, 1935) که اینک ترجمه فصلهای ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ کتاب درباره همدان و پیرامون آن (صفحات ۱۱۹ تا ۱۳۱) در جزو سفرنامه های دیگر همدان انتشار می یابد.

ب. گزارش سیلویا ماتیسون (Sylvia A. Matheson) بانوی دانشور ایرانگرد و باستان شناس انگلیسی، که طی دهه چهل (هش ۶۰ م) در سفرهای باستان شناسی ایران هنبازش نموده، حاصل مطالعات و مسافرت های خویش را در کتابی جامع و ممتّع به عنوان «ایران، راهنمای باستان شناسی» فرانموده است (PERSIA: An Archaeological Guide, London, 1972) و گزارش وی درباره همدان، طی فصل چهارم کتاب (ص ۱۰۹ تا ۱۱۸) می باشد که اینک ترجمه آن عرضه می شود. پ.۱.

(الف). گزارش

رستم خارگات

فصل ۲۴ (- همدان):

باغهای پرمیوه شکوفه زار گسترده‌اند،

پیرابر باروهای هگمتان،

تاکها دانه‌های یاقوت به خود بسته‌اند؛

جویبارهای زمزمه گر به سرمستی روان،

لیک از آن همه شکوه و فرّ،

کاندر آن یافت خداوند مقدونی - سکندر -

هم بسان شاد خواریهای جشن باکوسی

هیچ دیگر نباشد اثر،

پیرابر شهر هنگمتان. [کلینتون اسکولارد]\*

#### قدمت همدان

اگر همان اکباتان باستان باشد و چنانکه اکثر نویسندگان اکنون توافق دارند که هست، به زمانهای بسیار دور باز می‌گردد. همدان در کتیبه‌های ایرانی «هگمتانه» نام گرفته، که به معنای «محلّ تجمع» می‌باشد. پس در گذشته‌های دور نیز همانند زمان حال، همدان محلّ تلاقی شاهراهها از تمامی بخشهای ایران و مادستان بوده است. در کتیبه‌های بابلی آن را «آگمتانو» (Agamatanu) خوانده‌اند، ساسانیان آن را «همتان» (Hamatan) و یونانیان «آگباتانا» (Agbatana) یا «اکباتانا» (Ecbatana) می‌خواندند. گویند که کتیبه آشوری تیگلات پیلسر اول (۱۱۰۰ ق.م.) همدان را «آمدنا» (Amadana) یاد کرده، هم اینجا سمیرامیس همسر رمان نیراری کاخی ساخت؛ و بیش از هر جا توجه بلیغ نسبت بدان معطوف داشت (کتزیاس). نیز همین پزشک درباری اظهار می‌دارد که سمیرامیس در بازدید از شهر دریافت که اینجا از لحاظ آب در مضیقه است، پس آبراهه‌ای از دریاچه آن سوی کوه «اورونتس» (الوند) کشید که آب را به شهر

(\*) Clinton Scollard (۱۸۶۰-۱۹۳۲) شاعر و نویسنده آمریکایی، استاد ادبیات انگلیسی در دانشگاه همیلتون بود، که چهاربند منظومه «پیرابر باروهای همدان» او جایجای در این گفتار نقل شده است (م).

منتقل می‌کرد. این همان رودخانه «الوسجرد» (دره مرادیگ) است که امروزه از میان شهر می‌گذرد. همین نویسنده نقل می‌کند هنگامی که «سارداناپال» (Sardanapalus) آخرین پادشاه آشور به دست «اربکه» (Arbaces) برافتاد و پادشاهی مادان برقرار شد، «اربکه» تمام زروسیمها و غنایم به دست آمده از «نینوا» را به اکباتان آورد.

هرودوت (کتاب یکم، بند ۹۸ و ۹۹) گوید که این شهر به دست «دیوکس» نخستین شاه ماد، حدود هفتصد سال پیش از میلاد مسیح بنا گردید؛ توصیف او چنین است: «پس شهر اکباتان را ساخت که باروهای آن ستبر و استوارند و گردبرگرد هم فرازیده‌اند. طرح کاخ چنان است که هر یک از آن باروها تنها به اندازه کنگره‌هایش از دیگری بلندتر است. طبیعت زمین، که تپه مناسبی است، این ترتیب را تا حدی مساعدت کرده، اما به طور عمده، هنر اثرمند بوده است. شمار باروها هفت است. کاخ شاهی و گنجینه‌ها درون واپسین باروست. طول باروی برونی بسی نزدیک به باروی آتن است. کنگره‌های این بارو سپید است، دومی سیاه، سومی سرخ، چهارمی نیلگون، پنجمی نارنجی که همگی رنگ‌آمیزی شده است. اما دوباروی دیگر، کنگره‌های آنها یکی سیمین و دیگری زراندود است. چنین کاخ و بارویی را دیوکس برای خود بنا کرد و فرمان داد مردم خانه‌های خویش پیرامون باروها بسازند». شاید که جایگاه این کاخ زیر همان برج و بارویی باشد که به «مصلی» معروف است.

همین جا در میان دیوراهای همین کاخ است که کوروش کبیر ثروتهای «کروسوس» لیدیایی را بینداشت؛ و همین جاست که فرمان او مبنی بر تجدید بنای معبد اورشلیم یافت شد، فرمانی که بعداً داریوش و خشایارشا به اجرا گذاردند. هم در اینجا بود که داریوش یکم، «فرورتی» مادی را - که ادعای پادشاهی داشت و برضد شاه لشکری برانگیخته بود - به کام مرگ فرستاد؛ او در «رگا» («ری» کنونی) شکست خورد، زندانی گشت و سپس کشته شد. درباره‌ی او داریوش در نویکنده بیستون چنین گفته است:

«پس از آن، این «فرورتیش» با سواران کم‌گریخت، سرزمینی (ری) نام در ماد از آن سو روانه شد. پس از آن من سپاهی دنبال (او) فرستادم. (فرورتیش) گرفته شد، به سوی من آورده شد. من هم بینی، هم گوش، هم زبان او را بریدم. و یک چشم او را کردم. بسته دم در کاخ من نگاهداشته شد. همه او را دیدند. پس از آن او را در همدان دار زدم و مردانی که یاران برجسته او بودند، آنها را در همدان در درون دژ آویزان کردم».

پس از آن اردشیر دوم هخامنشی (۳۵۸-۴۰۴ ق.م.) معبد «آتنا» (نانا) را در اینجا بنا کرد که احتمالاً پرستشگاه «آناهیتا»، ایزد بانوی آبها در آیین زردتشی، بوده است. توصیف «پلی بیوس» رومی از این قرار است:

«اکباتان در اصل تختگاه مادها بود، و بر دیگر شهرها در ثروت و شکوهمندی ساختمانهایش وسیعاً تفوق داشت. آن شهر در دامنه‌های کوه الوند قرار گرفته، و با آنکه بدون بارو است دارای ارکی استوار می‌باشد که به گونه‌ای شگفت‌انگیز آن را مستحکم ساخته‌اند. در پایین آن، کاخی برپاست که وصف جزئیات آن، یا سکوت کامل درباره آن، تا حدی دشوار است. برای آن نویسندگانی که قصدشان برانگیختن اعجاب است و آنان که عادت دارند اغراق‌گویی و بدایع‌نگاری نمایند، همانا این شهر بهترین موضوع ممکن را فرایش آنان می‌کند. اما برای آن کسانی که چون خود من، هنگام ایستار در توصیفاتی که در فراتر از تصورات عادی می‌رود، محتاط هستند، دشواری و گرفتاری بسیار فراهم می‌سازد».

«باری، کاخ از نظر اندازه، پهنه‌ای را که محیط آن نزدیک به هفت استاد (حدود  $\frac{3}{4}$  میل) می‌باشد، پوشانده است؛ و با گرانمندی ساختار در بخشهای متعددش، نشانگر ثروت سازندگان نخستین آن است. زیرا همه چوب ساخته‌های آن سدر یا سرو بوده، حتی یک تخته تنها پوشش نیافته نمانده، تیرها و تخته کاری سقفها و ستونهای رواقها و سرستونها با ورقه‌های سیم یا زر پوشش یافته، در حالی که همه آجر (سفال)ها از نقره بوده است. بیشتر اینها در هنگام تازش اسکندر و مقدونیان (۳۳۵ ق.م.) و باقی را در روزگار آنتیگونوس (۳۰۱-۳۲۵ ق.م.) و سلوکوس نیکاتور (۲۸۰-۳۱۲ ق.م.) کردند. گرچه حتی به روزگار آنتیگونوس هنوز در معبد «آتنا» (آناهیتا) ستونهای زرانودود، شمار چشمگیری کاشیهای سیمین کومه شده بر روی هم، شمار کمی آجرهای زرین و آجرهای سیمین بسیار، برجای بوده است؛ چنانکه محموله گردآمده به حکم شاه، کمی بیش از چهار هزار تالنت می‌ارزید».

«اسکندر گنجهای گرد آمده از شوش، تخت جمشید و پاسارگاد را به اکباتان آورد و در همین جا دوست محبوبش، هفایستون به هنگام جشن و میگساری درگذشت، پلوتارک اندوه بی پایان اسکندر را توصیف کرده است، او دستور داد پزشک بداقبالی را که به معالجه هفایستون پرداخته بود، بردار کنند و نواختن فلوت و هر موسیقی دیگر را برای زمانی دراز در لشکرگاه ممنوع کرد». «آنگاه در سراسر کشور تاخت و تاز کرد و

نوجوانان بسیاری را به عنوان «قربانی برای هفایستون» کشت.

اکباتان اقامتگاه نایستانی شاهان ماد و هخامنشی، شوش اقامتگاه زمستانی پادشاهان هخامنشی و تخت جمشید اقامتگاه بهاری و تابستانی شان بوده است. خاندان اشکانی (پارتی) به اکباتان توجهی خاص داشتند، و آنتیوخوس سلوکی تعداد بسیار زیادی شمش طلا و نقره در اینجا یافت که از آنها سکه زد و مزد سربازانش را پرداخت.

حین سقوط سلسله ساسانی و پس از نبرد نهاوند در سال ۶۴۵ م، اعراب همدان را گرفتند و غنائم زیادی گردآوردند. در سده دهم میلادی / چهارم ق، مردآویج بن زیار گیلانی به همدان هجوم آورد؛ و سه قرن بعد از آن مغولان آنجا را با خاک یکسان کردند و در سده هجدهم (م) آغامحمدخان قاجار همدان را عرصه تازش و تاراج خود ساخت؛ و از آثار باستانی هرچه به دستش رسید - نابود کرد. در جولای ۱۹۱۰ آشوب و بلوا همدان را فراگرفت؛ و طی سالهای ۱۹۱۱-۱۲، سالار الدوله به هواداری از برادرش، محمدعلی شاه قاجار همدان را اشغال کرد. پیرم خان ارمنی، رئیس پلیس کشور در سال ۱۹۱۲ طی جنگی علیه سلطنت طلبان در نزدیک همدان کشته شد. در طول جنگ یکم جهانی همدان به اشغال نیروهای بریتانیایی و هندی درآمد، که در سال ۱۹۲۱ آنجا را ترک گفتند.

مقایسه هفت دیوار اکباتان باستان با همدان کنونی جای بسی دریغ و افسوس دارد. اگرچه دیوارهای زرین و سیمین از میان رفته، گاهگاه الواح زرین و سیمینی از زمان داریوش در آنجا یافت می‌شود. شهر به گونه‌ای دلنشین در دامنه الوند پوشیده از برف قرار گرفته، که بلندی آن از سطح دریا ۶۲۵۰ پاست، و بر دشتی پرجمعیت با زمینهای زیرکشت مشرف است، که در آن سو به تپه‌های ریگی کوتاه ختم می‌شود. اینجا مکان مصفاایی با آب و هوای فرح بخش است، اما بادهای پرگرد و غبار در تابستان زیاد می‌وزد، زمستان با سرمای شدید زود آغاز می‌گردد و جاده‌ها از برف مسدود می‌شود. ناخوشیهای عمده در اینجا مالاریا و بیماریهای چشمی است؛ آبله کودکان را از بین می‌برد و وبا به ندرت شیوع پیدا می‌کند.

خود شهر بی اندازه کثیف است، با خیابانهای سنگفرش باریک، رودخانه‌ای به نام «الوسجرد» که از سمت راست مرکز شهر می‌گذرد، و بر آن چند پل طاقی سنگی و چوبی ساده بنا کرده‌اند. این رودخانه در بهار از برفهای ذوب شده، پر آب می‌شود اما

در تابستان و پاییز بسیار کم آب است، درکناره هایش آسیابهای آبی ساخته‌اند و در هر طرفش گذرگاهی است.

معابری که راه به مناطق مسکونی می‌برند، از میان دیوارهای فرو ریخته می‌گذرند؛ خانه‌های توانگران علی‌رغم دیوارهای بلند، باغهای خوبی با درختان انبوه دارد، نمای شهر از «مصلی» بسیار دل‌انگیز و زیباست. درختها و گلها، گل‌های همیشه بهار و گل سرخ، آبنماهای مرمر فواره دار، درختهای گردو، سیب و زردآلو به زیبایی شهر می‌افزایند.

بازارها بزرگ اما کهنه و طاقدار هستند و حدود هفتصد دکان را در بر می‌گیرند؛ بازرگانان از این شهر به عنوان «انبار ایران» یاد می‌کنند. این بازارها انباشته از فراورده‌های بومی است؛ بهترین هلو از باغهای «جهرود» در نزدیک قم می‌آید. یکی از تولیدات اصلی همدان، محصولات چرمی است. کاروانهای حامل پوست خام به اینجا می‌آیند، زیرا همدان به لحاظ دباغی، کار بر روی پوست و تبدل آن به اشیاء تزئینی شهرت دارد. چرم تزئینی برای صحافی و کفشدوزی تولید می‌شود؛ و از پوست دباغی شده سرخرنگ برای ساخت زین و خورجین استفاده می‌گردد.

علاوه بر تجارت چرم، همدان از بابت نمدها و قالیهایش نیز مشهور است؛ نمدها در ساخت جل چهارپایان و شولای روستاییان به کار آید. کارخانه قالی شرق نیز در اینجا شعبه و نمایندگی دارد. شولای نمدی به رنگ قهوه‌ای تیره است و حدود پنج تومان قیمت دارد، اما هر کس آن را بپوشد از باران و سرما در امان باشد. آستینهای شولا از پایین بسته و دستکش مانند است، اما در پایین آرنج شکافی دارد که می‌توان دست را از آن بیرون آورد و حرکت داد. این لباس را غالباً مانند ردایی روی شانه‌ها می‌اندازند. فرشهای نمدی به رنگ طبیعی خود یعنی قهوه‌ای و طرحهایی با نخ رنگین روی آنها دوخته می‌شود.

کارهای مسگری و رنگرزی همدان نیز معروف است. ساخت سکه‌های باستانی در اینجا رونق دارد و عموماً کار یهودیان است، چه سکه‌های طلای تقلبی ضرب می‌کنند یا اشیاء مسی که خصوصاً با آسیبها و گرد و خاک ساختگی (زیرخاکی) تولید می‌شود و روی آنها تصاویری از زرتشت یا شاهان ساسانی حک شده است؛ این ساخته‌ها بی اندازه خوب تقلید شده‌اند.

همچنین سکه‌ها و نشانهای پارتی و ساسانی اصل را در اینجا به وفور می‌توان

یافت. گویند رودخانه الوند با ماسه‌های بستر خود طلا به همراه می‌آورد و گمان بر این است که آن طلاها از سکه‌ها و بناهای پایتخت باستانی فرا می‌آید. طلا شویی در همدان شغلی رایج است و عمله‌ها این کار را در ازای روزی یک قران برای هر کسی انجام می‌دهند. تنها از طریق طلاشویی بود که هزاران سکه پارتی در ماسه‌ها یافت شد. علاوه بر سکه مقدار خاک طلایی هم که به دست می‌آید، ارزش زیادی دارد. طلاشویی در نزدیکی قلعه کهنه در سمت جنوبی همدان انجام می‌شود.

محصولات عمده همدان عبارت اند از: تریاک، خشکبار هلو و زردآلو، کشمش، بادام، پوست روباه، سمور صحرایی، سمور آبی، گورکن، گرگ، پوست گوسفند و بز؛ و همچنین کتیرا. ارمنی‌ها تولید کنندگان و فروشندگان عمده شراب هستند، در اینجا هم شراب قرمز و هم شراب سفید تولید می‌شود، اما ثروتمندان عرق را به شراب ترجیح می‌دهند.

جمعیت شهر همدان بین شصت تا شصت و پنج هزار نفر است. شعبه‌ای از بانک شاهنشاهی ایران در نزدیکی بازار قرار دارد؛ در بازارها بیش از پنجاه کاروانسرا [حدود ۱۲۰ واحد] و حدود شصت حمام عمومی هست، اما بهترین محل برای مسافران اروپایی هتل دوفرانس می‌باشد که قیمت مناسبی دارد. همدان نایب نشین کنسولگری بریتانیاست؛ هنگامی که من در آنجا بودم، نایب کنسول آقای ای. دبلیو. دیویس (A.W.Davis) بود که بی اندازه شیفته باستان‌شناسی است و می‌تواند نوشته‌های ایرانی به خط میخی را بخواند.

تماشاگاههای همدان بسیار است. نزدیک هتل دوفرانس، آرامگاه فیلسوف و پزشک بزرگ، ابوعلی سینای بخارایی (۹۸۰-۱۰۳۶ م.) قرار دارد که در غرب به «اوسینا» معروف است؛ او با آن که اهل بخارا بود، به همدان آمد و هم در اینجا درگذشت و کتاب مشهور او در باب طب به اروپا راه یافت؛ و همچنین فلسفه‌اش که تحت تأثیر ارسطو و نوافلاطونی بود، از طریق فلسفه اسلامی مسلمانان اسپانیا به اروپا آمد و بر فلسفه مدرسی تأثیر نهاد. او علاوه بر اینکه پزشکی نام آور بود، دستی در شعر داشت؛ یکی از اشعارش را که جکسون در کتابش به نام «*ایران در گذشته و حال*» (صفحه ۱۶۶) آورده در اینجا نقل می‌کنم:

|                              |                             |
|------------------------------|-----------------------------|
| از قعر گل سیاه تا اوج زحل    | کردم همه مشکلات گیتی را حل  |
| بیرون جستم زقید هر مکر و حیل | هر بند گشاده شد مگر بند اجل |

مقبره او که از آجر ساخته شده در محوطه‌ای محصور با دیوار قرار دارد؛ کتیبه‌ای در داخل مقبره بدین مضمون هست که (چون در این زمان میمنت بنیان که هزار و دویست و نود و چهار از هجرت گذشته، بقعه متبرکه شهریار کشور تجرید، حضرت ابوسعید و سلطان الحکما شیخ ابوعلی سینا رو به خرابی آورده بود، لهذا ملک زاده جهان اختر دودمان قاجار، شاهزاده نگار خانم در تعمیر این بقعه کوشیدند). پس از آن شعری از حافظ آمده بدین ترتیب:

ساقی بیار باده که فصل بهار شد      هنگام چیدن گل رخسار یار شد  
تعمیر خانقاه خراباتیان عشق      منت خدای را که به سعی نگار شد  
در همان ساختمان، پهلوی قبر ابوعلی سینا، قبر شیخ ابوسعید، شاعر عارف معاصر او، سراینده رباعیاتی به سبک رمزی - تمثیلی، قرار دارد.

چشمگیرترین ساختمان همدان مسجد جامع است، مسجد بزرگی که اکنون رو به ویرانی نهاده، میدان بزرگی پیش روی آن می‌باشد که حکم بازار دارد. نزدیک مسجد جامع، کمی به سمت جنوب مرکز شهر، یک مزار قدیمی یهود هست که قبر استرومردخای در آن قرار دارد. متولیان این بقعه یهودیانند و هم آنجا را یهودیان ترکیه و ایران فراوان عزت و احترام و پاس می‌دارند. مقبره اصلی را تیمور لنگ هنگام غلبه بر همدان نابود کرده، آنگاه ساختمان جدیدی در همان محل قدیمی بنا شده است. بقعه مزبور آجری است، و گنبد مرتفع و برجسته‌ای دارد که بیشتر گچکاریها و کاشیکاریهای آن فرو ریخته است. مدخل آن طاقی با در بسیار کوتاه یک لنگه است که بر پاشنه می‌چرخد؛ این در به اتاق بیرونی راه دارد و در آن گور یهودانی است که شایستگی دفن در جوار مزار را داشته‌اند.

با عبور از درگاهی که کوتاهتر از درپیشین است و برای گذشتن از آن باید خم شد، به دهلیز پیچ دریچی می‌رسیم که به حرم منتهی می‌شود. رنگ دیوارها از دود شمعهای مومی و چراغهایی که فرا راه زائران بقعه روشن می‌شود، تغییر کرده است. اتاق درونی طاقی شکل و آجرنماست؛ و سامان خوبی دارد. در زیر گنبد که از طاقچه‌های گلی نورمی‌گیرد، دو قبر، هر یک با ضریحی منبت کاری از چوب آبنوس قرار دارد، که پوششی پارچه‌ای روی آنها انداخته‌اند. قبرها بسیار قدیمی هستند. قبر سمت راست از آن مردخای و دیگری از آن استر است؛ یکی از آنها اندکی از دیگری بزرگتر می‌باشد. در زیر ضریحها مدخلی به قبور هست که پیش هر کدام چراغ همیشه روشنی قرار دارد.



داخل بقعه چیز دیگری نیست مگر جلد کتاب **عهد عتیق** به عبری، و قطعاتی از کاغذ که با خط عبری از کتابهای مقدس عباراتی بر آنها نوشته‌اند و زائران آنها را به ضریح چوبین الصاق کرده‌اند.

بر روی یک طاق، کتیبه‌ای به زبان عبری هست که ترجمه آن از این قرار است: «پنجشنبه، پانزدهم ماه آذار، سال ۴۴۷۴ از آفرینش جهان، ساختمان این معبد فراسر قبور مردخای و استر به پایان رسید، به دست برادران نیک سیرت الیاس و سموئیل، پسران مرحوم اسمائیل کاشانی». عبارات ذیل که در کتیبه عبری پیرامون بقعه آمده از **کتاب استر** برگزیده شده است: «شخصی یهودی از دارالسلطنه شوشن بود که به مردخای بن یائیرابن قیس بنیامینی مسمی بود» (**کتاب استر**، باب دوم، آیه ۵). «زیرا که مردخای یهودی بعد از اخشورش پادشاه، شخص دوم بود و در میان یهود، محترم و نزد جمعیت برادران خویش مقبول شده، سعادت‌مندی قوم خویش را می‌طلبید و برای تمامی ابنای جنس خود سخنان صلح‌آمیز می‌گفت» (**کتاب استر**، باب دهم، آیه ۳). این که آیا استر و مردخای واقعاً در اینجا مدفون هستند یا نه، خود مسأله‌ای است؛ یهودیان همدان هیچ سنت و روایتی درباره اسباب دفن استر و عمویش مردخای در اینجا ندارند. هامان وزیر اخشورش (خشیایارشاه) یهودان را آزار می‌داد؛ استر در شوش چون به نزد شاه رسید، چندان دل از او ربود که شاه بنا به خواست وی بر همکیشانانش رحمت آورد و دشمنشان (هامان) را بر داری که برای مردخای فراهم آمده بود، آویخت. بنا به **کتاب عزراء**، فرمان کوروش بزرگ در باب حمایت از یهودان، هم در همدان یافت شده بود.

آنتیوخوس اپیفانس (۱۶۴ ق.م.) پس از هتک حرمتی که به تخت جمشید روا داشته بود به اکباتان آمد و هم در اینجا به چنان بیماری مبتلاگشت که باعث مرگش شد و این همان نماد خشم و نفرین خداوند بود. (**مکابیان دوم**، باب ۹، ۱-۳). جشن فوریم هر سال در چاردهم و پانزدهم ماه آذار به یاد زمانی که یهودان دشمنان خویش نابود کردند، هنوز هم بر پا می‌شود. در این جشن دو زائر در بقعه از چهار سو آمد و رفت می‌کنند؛ یهودیان بر این باورند که در این بقعه معجزاتی رخ می‌دهد؛ و زنان در این مکان با به جا آوردن احکامی ویژه از نازایی شفا می‌یابند.

در بیرون از مزار معمولاً تعداد زیادی از کودکان هستند که تگدی می‌کنند («بخشش» می‌خواهند). شمار یهودیان در حدود دوهزار یا بیشتر است که به لحاظ

موقعیت اجتماعی و اخلاقی در سطح بسیار پایینی هستند. اکثر آنان از راه تولید و فروش شراب، فروش سکه‌ها و مهرهای قدیمی، ساخت اشیاء عتیقه تقلبی و دستفروشی در روستاها امرار معاش می‌کنند.

نه چندان دور از مزار استرومردخای، در سمت شمال غربی شهر، بنای خرابی به نام گنبد علویان قرار دارد. این زیارتگاه حدود ششصد سال قدمت دارد و احتمالاً به عهد مغول باز می‌گردد. گچبری داخلی آن به آثار چینی می‌ماند و دارای طرح و اجرایی هنرمندانه است. این گچبریها شامل نوشته‌هایی از قرآن با خط کوفی تزئینی است. پله‌ها به اتاقی زیرزمینی منتهی می‌شود، که در آن قرآن می‌خوانند و هیچ کافری اجازه ندارد از آن پله‌ها پایین رود. این محل در اصل مقبره بوده است. در نزدیکی گنبد علویان، گورگاه شاعر درویش همدانی، باباطاهر عریان (وفات ۱۰۱۹ م.) قرار دارد.

اخیراً در گوشه شمالی شهر حفاریهایی انجام شده و بقایای کاخی بزرگ پیدا شده است. دیوارها فرو ریخته‌اند و هیچ نشانی از ستونها نیست؛ گرچه چند سنگ عظیم که قسمتهایی از باروی کهن بوده‌اند، همچنان در محل قرار دارد. همچنین ستون پایه‌هایی از نوع ستونهای تخت جمشید، نیز دو لوحه طلا و نقره با نام داریوش یافت شده، که یکی از آنها در دست یک شخص یهودی است و از بابت آن یک میلیون تومان طلب می‌کند. اکنون نکته مطمح نظر درباره کاوشهای مزبور، این است که آیا کاخ قدیمی اکباتان در زیر مصلی است؟ یا همین جایگاه شهر کهن با همان دیوارهای پوشیده از روکشهای زرین و استحکامات بسیار نیرومند است؟ آیا اینجا محل کاخ «دیوکس» و پایتخت «اربکه» (Arbaces) پس از سقوط نینواس، و یا جایی است که در آن آستیاگس به دیدار کوروش نوباوه نائل شد که همو چندی بعد بساط پادشاهی‌اش برانداخت، یا جایی است که به طور معمول اقامتگاه تابستانی «شاه بزرگ» بوده است. برای پاسخ صحیح به این پرسش، کاوشهای بیشتری مورد نیاز است.

در راه بازگشت به طرف کنسولگری و نزدیک بدان، در سرای حکومتی یک سنگ چهارگوش بزرگ و سیاه رنگ که پیداست پایه تندیس یا ستون پایه بوده، با کتیبه‌ای به خط میخی بر آن، قرار دارد، که من آن نبشته را برای استفاده خوانندگان می‌آورم قرائت آن چنین است:

«آپدانه ستونیه ائنگینمه آرتخستره خش و زرکه سیه دریه وه خش پوثره هخامنشیه»  
و به این معناست: «کاخ (آپدانه) - با ستونهای سنگی - اردشیر شاه بزرگ، پسر

داریوش شاه هخامنشی». قابل توجه است که اردشیر خود را پسر داریوش می‌خواند، نه خشایارشا.

با این اشعار به بهترین وجهی می‌توان دربارهٔ کاوشهای شمال همدان داوری کرد:

دیگر نه آن معبد سترگ مهر؛  
 نه آن پلکان سیمین - بر فراز هم -  
 نه آن سراها و تالارهای زرین فام،  
 شبستانها و کاخ «آبدان» رفته بر باد.  
 کنون صغیر حزین باد شبانگاهی  
 شکوه روزگار مادان آرد یاد،  
 تا به گوش آنیران رسد، هلا!  
 کاروانها و زائران از اینجا می‌گذرند،  
 پیرابر باروهای اکباتان.

### تپهٔ مصلی

بیرون از شهر جدید در سمت جنوب، یک بلندی به نام «مصلی» وجود دارد که ارگی بر آن قرار داشته است. بسیاری از نویسندگان معتقدند که مصلی محل کاخ کهن «دیوکس» است؛ و پلی بیوس مورخ یونانی از «دژی با شکل بدیع و برج و باروی حیرت‌انگیز» یاد می‌کند که «کاخ زیر آن قرار دارد، شرح جزئیات آن و یا سکوت محض دربارهٔ آن تا حدی دشوار است». بلندی «مصلی» بسیار شیبدار است، دیوارهای ستبر آن از جنس گل با سنگ و آجر به پهنای پانزده و بلندی بیست پا به سمت شمال شرقی و جنوب غربی امتداد یافته‌اند. این دژ ایرانی را آغامحمدخان ویران کرد و یک برج آن را باقی‌گذاشت تا گواه استحکام آن باشد، این برج اکنون روبه نابودی است.

در محل همین برج، بقایای معتبر تخت و ایوان مانندی به چشم می‌خورد که از سنگ سفید ساخته شده، با سنگ و ساروج محکمی پرداخته شده است. این محل «تخت اردشیر» نام داشته است؛ که تمام ویژگیهای یک ساختمان عهد ساسانی را دارا بوده؛ و به هر حال ممکن است بعداً ثابت شود که در زمان ساسانیان باروی مهمی بوده است. باری، «مصلی» چه جایگاه اکباتان باستان باشد چه نباشد از فراز آن نمای بی‌نظیری از پهنهٔ همدان و الوند کوه برف پوش نمایان است.

کسی که مصلی را به قصد دیدار شیرسنگی ترک می‌کند، نه چندان دور از دامنه آن و نزدیک به شاهراه اصفهان، بیش از پیش به مفاد این شعر (از همان شاعر)، متقاعد می‌شود:

چه شد آن همه شکوه رخشنده  
 چه شد آن همه گونه گون زنده؟  
 تپش زندگی و خروش شادیه‌ها،  
 گذر از رنجها و تاب اندوهان؟  
 جز یکی شیر، تخت خوابیده، تک و دلتنگ  
 گنگ و خاموش، یادگاری هست، لختی سنگ  
 خود بشد بر باد و رفت از یاد،  
 باستانی دودمان پارتی و پارسی و ماد.  
 (او به جا ماند از گذشت روزگاران)  
 بر در و پیرابر باروی اکباتان.

### شیرسنگی

شیر بزرگ سنگی یا هیأت لمیده‌ای که چون شیر می‌نماید، یکی از نمادهای شهر همدان است. شنیدم که این شیر مربوط به عهد پارتیان است، اما از ظاهر آن چیزی پیدا نیست؛ و هیچگونه حفاری در نزدیکی آن انجام نشده است. هزار سال پیش از این، مسعودی می‌گوید که این شیر در کنار «باب الاسد» بر فراز تپه کوتاهی مشرف به جاده ری و خراسان قرار داشته است. می‌گوید که این شیر پس از خروج اسکندر از همدان، تراشیده و در آنجا گذاشته شد تا مانند طلسمی از دیوارهای شهر و ساکنان آن حفاظت کند؛ و تا وقتی که شیر سرنگون یا شکسته نشود، جملگی ایمن باشند. او همچنین می‌گوید که سرنگونی شیر همزمان با حمله مردآویج زیاری به همدان اتفاق افتاد؛ و این واقعه با بلا و مصیبت همراه شد که بدینسان آن پیشگویی به حقیقت پیوست. یاقوت حموی (حدود ۱۲۲۰ م / ۶۲۰ ق) می‌گوید که بلیناس حکیم شیر را طلسم دفع خشکسالی و سرما قرار دارد. چند سال پیش از این شهر را خشکسالی دربرگرفت، سختی زمستانهای همدان که مشهور است. در زمانهای اخیر زنان نازا بر شیرسنگی روغن می‌مالند، نذر و نیازهایی بر آن به جا می‌آورند (معمولاً تکه پارچه‌های بانخ‌گره

خورده) و آرزومندند که شیر خواهش دل ایشان برآورد. شیر از سنگ سیاه زرد فامی تراشیده شده و سر بزرگی با چانه کاملاً مشخص و آرواره‌های گشوده دارد. در پیشانی‌اش حفره عمیقی دیده می‌شود اما صورتش بر اثر روغنهایی که زائران بر سر و رویش می‌مالند سیاه گشته است. در پشتش حفره‌های دیگری وجود دارد که بر اثر فرسایش باران پدید آمده است. شیر پاها را زیر خود جمع کرده و چمباتمه زده است. سمت راست قسمت عقب شیر کوتاه‌تر از سمت چپ می‌باشد و دم او از بین رفته است؛ اندازه او از سر تا پا حدود یازده تا دوازده پا و قطر سرش نزدیک چهل اینچ است. احتمال می‌رود که شیر راست نشسته و پاهای جلویی را عمودی قرار داده و اصلاً در حالت نشسته بوده است، نه لمیده. قدمت تقریبی شیر، قابل تشخیص است؛ او از گذشته‌های بسیار دور حکایت می‌کند. اما گفتن اینکه به کدام یک از دوره‌های مادان، اسکندر یا پارتیان تعلق دارد دشوار خواهد بود:

هان کجاست «اسپیدباز» فرزانه؟  
تا از این راز پرده برگیرد؛  
گر پرستشگاه گشته است ویرانه،  
گر تبار پیروزمندان از دست رفته است،  
اندر این شهر کهن اما زنان - مردان  
هم به پایداری شاد زیند، عشق ورزان  
نک هنوز پیرابر باروی هگماتان.

فصل بیست و پنجم  
(ادامه سفر به همدان)

#### کتیبه‌های گنجنامه

گرچه گذشته همدان در پرده‌ای از اسرار پوشیده شده، «اسپیدباز» فرزانه راز کتیبه‌های دره الوند کوه را بر ما گشوده است. در غرب همدان حدود هشت مایلی شهر و در طول مسیر جاده اصلی کاروان رو که از میان تپه‌ها گذشته و به تویسرکان می‌رود، دو کتیبه گنجنامه (تاریخ گنج) به سه زبان پارسی، عیلامی و بابلی نویکنده بر سنگ قرار دارد، آن دو صحیفه متعلق به داریوش پسر گشتاسپ و فرزندش خشایار شاه است که به

درگاه اهورامزدا نیایش برده‌اند. نام این سنگ نیشته‌ها از آن جهت «گنجنامه» است که بومیان همدان بر این باورند راز گنجی پنهان در آن مستتر است؛ و این راز بر کسی آشکار خواهد شد که بتواند رمز نوشته‌ها را بگشاید. باید گفت که از شهر جاده‌ای حدود چهار مایل به سوی الوند کوه می‌رود، آنگاه (از عباس‌آباد) جاده دو قسمت می‌شود؛ سمت راست به سوی خود الوند؛ و جاده سمت چپ به سوی کتیبه‌های گنجنامه می‌رود. این چهار مایل باقی (از عباس‌آباد) را باید پیاده طی کرد، که راهی است با سرایشی تند و سنگلاخ.

اندازه کتیبه‌ها شش پا و شش اینچ در هشت پا و شش اینچ است، که بر صفحه صخره خراپی کنده شده‌اند. نزدیک آنها هم بر روی سنگ، دو صفحه دیگر به دقت کنده شده و آماده حک کردن نوشته‌ها شده‌اند، اما بکار نیامده‌اند. نویکنده سمت چپ از آن داریوش، و بدین شرح است:

۱. خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفریده، که آن آسمان را آفریده. که مردم را آفرید، که شادی را آفرید،... از برای مردم، که داریوش را شاه کرد، یک شاه... از بسیاری، یک فرمانروا... از بسیاری. ۲. من داریوش هستم، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورها... که همه گونه مردم دارند، شاه در این زمین بزرگ... دور و پهناور، پسر ویشتاسپ، هخامنشی.

نویکنده سمت راست که کمی پایین‌تر از کتیبه داریوش قرار دارد، از آن خشایارشا است:

۱. خدای بزرگ است اهورامزدا، که بزرگترین خداست، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را آفرید،... از برای مردم، که خشایارشا را شاه کرد، یک شاه از بسیاری، یک فرمانروا... از بسیاری. ۲. من خشایارشا هستم، شاه بزرگ شاه شاهان، شاه کشورها... که همه گونه مردم دارند، شاه در این زمین بزرگ... دور و پهناور، پسر داریوش شاه، هخامنشی.

در پایین صخره کتیبه‌ها رودخانه‌ای جاری است که از کوه سرچشمه می‌گیرد؛ و فراسوی دیگر آن دره تنگ آبشاری روان است. کتیبه‌های مزبور هر دو بر اثر باد و باران آسیب‌هایی دیده‌اند، اما کتیبه داریوش بیشتر از دیگری خراب شده است؛ چرا که شکافی از بالا تا پایین صفحه کشیده شده؛ و در پایین به شکاف دیگری منتهی می‌شود که بر آن خزه روییده و چند حرف از نوشته را زائل کرده است. سه ستون نویکنده

داریوش را دو خط فاصل از هم جدا می‌کنند؛ و هر ستون حدود بیست سطر نوشته دارد. پهنای ستون اول  $۴۴\frac{۱}{۴}$  اینچ، دومی ۲۹ اینچ و سومی  $۲۶\frac{۳}{۴}$  اینچ است. نویکنده خشایارشا نیز آسیب دیده و چند کلمه از بین رفته است؛ پهنای نخستین ستون آن ۴۶ اینچ، دومی  $۲۷\frac{۱}{۴}$  اینچ و سومی ۲۵ اینچ است و هر ستون بیست سطر نوشته است. مسافرانی که مشتاق سرسبزی هستند، می‌توانند از درّه مرادیگ دیدن کنند که در میان تپه‌ها قرار دارد و بی اندازه زیبا و گردشگاه خوبی است؛ همچنین می‌توانند در دامنه الوند کوهنوردی کنند.

### فصل بیست و ششم

#### (از همدان به سوی کوه بیستون)

از همدان جاده‌ای که به سمت غرب می‌رود، حدود یازده مایل از میان دشت و از کنار روستای زاغه می‌گذرد، که دیوارهای کوتاه دارد و اطرافش را زمینهای حاصلخیز فراگرفته‌اند. از زاغه به آن سو جاده از میان تپه‌ها و از روستای سیمین می‌گذرد و به گردنه اسدآباد می‌رسد. کوه در اینجا از تخته سنگهایی بارگه‌های کوارتز و گرانیت تشکیل شده است. در این راه رودخانه‌های زیادی روان اند که آب خوبی دارند. ویرانه‌های گلی در سمت راست قرار دارند؛ و سراسیمی تدریجاً از میان زمینهای حاصلخیز و غنی زراعی می‌گذرد. پس از گذر از تاج آباد فراز و نشیبی دیگر هست، که پس از آن به بالای گردنه می‌رسیم؛ از اینجا رشته کوه پوشیده از برف الوند پیداست. حال سرازیری تندی در پیش است و سپس به روستای اسدآباد می‌رسیم، که بیست مایل از همدان فاصله دارد و ارتفاع آن از سطح دریا ۵۵۷۵ پاست. آنجا روستای بزرگ و پراکنده‌ای است که اطراف آن را باغها گرفته‌اند؛ و آب آن از رودخانه‌هایی تأمین می‌شود که از میان شهر می‌گذرند. یک «دفتر تلگراف دولت ایران» در آنجا واقع است. اسدآباد در دامنه رشته کوه الوند، دارای خاک حاصلخیز و آب و هوای معتدل است؛ و سالها پیش مکانی مشهور بوده است. یاقوت حموی جغرافیدان اسلامی (۱۳۰۰ م) می‌نویسد که اینجا رسماً اقامتگاه پسر پادشاه ساسانی خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م) بوده، خود شاه نیز در کنگاور اقامت داشته است. همین نویسنده می‌گوید که «آشپزخانه خسرو» بین اسدآباد و کنگاور قرار داشته؛ و هرگاه شاه غذا صرف می‌کرده، صف طولانی خادمان ظرفها را دست به دست می‌کرده‌اند تا به مقصد

برسد. پسر خسرو پرویز هم چنین رسمی را در اسدآباد برقرار کرد. به قول یاقوت حتی اگر غذاها به سرعت باد (بر بال عقاب) هم دست به دست می شد، بایستی هنگام رسیدن به دست شاه سرد شده باشد؛ او می افزاید که باید دانست «آشپزخانه خسرو» صرفاً محلّ تهیه غذا برای خاندان سلطنتی نبوده است.

جکسون (ایران در گذشته و حال) معتقد است که اسدآباد در همین جایگاه خود، چنان که ایزیدور خاراکیسی یاد کرده احتمالاً «باجگیران» (=بازی گرین) یا گمرکخانه بوده است. این جغرافیدان یونانی که در قرن اول میلادی به همدان آمده، طی کتاب «منازل پارتی» خود چنین می نویسد:

«کنکوبار (کنگاور) از سر حدّ مادستان علیا، سه اسخونی (نه مایل) فاصله دارد، جایی که معبد آرتمیس (آناهیتا) در آن واقع شده است. سه اسخونی بالاتر «بازی گرین» (باجگیران) است که محلّ وصول گمرک می باشد. پس آنگاه به مسافت چهاراسخونی «آذرپنه» (Adra Pana) قصری است در سرزمین باتانا (اکباتانا) که به دست تیگران ارمنی ویران شده است. پس از طیّ دوازده اسخونی، باتان (اکباتانا) پایتخت ماد واقع است، با خزانه و معبدی که پیوسته در آن برای آنائیتس (ناهید) قربانی می کنند. پس از آن سه روستا هست که در دشت پیش می رود؛ هرکدام یک منزل باشد».

جاده در دشت پیش می رود؛ و پس از نوزده مایل به شهر بسیار جالب کنگاور می رسد - که ارتفاع آن از سطح دریا ۶۰۲۰ پا و جمعیت آن حدود ۳۵۰۰ نفر است. کنگاور شهری است که قدمت زیادی دارد؛ و در روزگار ایزیدور خاراکیسی (قرن اول میلادی) نامش کنکوبار بوده است. بنابر اظهار یک تاریخنگار رومی، سمیرامیس در اینجا کاخ و پردیسی بنا کرده است. نویسندگان قدیمی عربی نویس مانند یاقوت حموی آن را «قصر اللصوص» یا «قلعه دزدان» خوانده اند؛ زیرا پس از نبرد نهاوند هنگامی که سپاهیان عرب به اینجا آمدند، دزدان، چهارپایان ایشان به سرقت بردند؛ اما احتمال قویتر آنکه این مکان مورد هجوم دزدان واقع شده است. شهر در دامنه تپه ای بلند و در جهت غرب - جنوب - غرب دشتی حاصلخیز به گستره ده مایل، و بر روی خاکریزهای طبیعی و ساختگی واقع شده است.

جالبترین نکته درباره کنکوبار یا کنگاور، این واقعیت است که یک معبد «دیانا» یا آردوسیور «آناهیتا» در اینجا بوده است. پرستش آناهیتا به زمان اردشیر (دوم) مِمون



(۳۵۰ ق.م). باز می‌گردد، که پس از آن در ماد، شوش و کابا دوکیه گسترش یافته است. معبد در زمان ایزیدور خارا کسی هنوز برجای بوده است. یاقوت حموی (۱۲۲۰ م.) آن را چنین شرح می‌دهد: «قلعه دزدان، اثر قدیمی برجسته‌ای است، مصبئه آن حدود بیست ذرع ارتفاع دارد؛ ایوانهای فراخ، کوشکها و شبستایی - که از جهت انسجام و زیباییشان چشمگیر هستند - بر آن بلندی قرار دارند».

روی تپه‌ای بر فراز شهر، ویرانه‌های دژ نمایان است. خاکریزهایی که شهر روی آنها بنا شده، اکنون در دست حفاری است. این حفاریها درست در وسط شهر انجام می‌شود؛ قطعات بزرگ سنگ در اینجا وجود دارد که احتمالاً در ساختمان سکویا ایوان مستطیل شکل بکار رفته بوده‌اند. سه ستون هر یک با ستبری اکنون در روی سکو قرار دارند، که قبلاً در ساخت دیوارهای گلی یکی از خانه‌های جدید نزدیک بازار به کار رفته بوده‌اند. ویرانه‌های شهر آشکارا تأثیرات یونانی مآبی (هلینستی) را نشان می‌دهد، ستونها از نوع «دوری» (یونانی) و همه ساختمانها مشخصاً نشانگر سبک یونانی اند؛ به احتمال قوی معبد پس از عصر هخامنشی و در دوران پارتیان بنا گردیده است.

بیرون از شهر در میان انبوه زیاله، چند ستون شکسته بر زمین افتاده است که شاید بقایای همان ستونهای سکو باشد. بازارهای کنگاور سرباز هستند؛ و کوچه‌ها تنگ و پرپیچ و خم. در مسیر جاده، درست پیش از ورود به شهر قهوه خانه‌ای هست که در آن می‌توان جای و نوشابه‌های ساده نوشید. کوه حسن، بوکا، کوه پرن و کوه بُزها کنگاور را دربر گرفته‌اند.

اکنون جاده به طول شانزده مایل از میان دشت وسیع کنگاور می‌گذرد، سپس به گردنه «بید سرخ» [بَغْدُخت سر] به ارتفاع پنج هزار و هشتصد پا می‌رسد. این نام به جهت خاک سرخ‌رنگ محلّ بر آن نهاده شده است؛ و در واقع رأس کتل «سنه» (گردنه سنه) است. در آن سوی کتل، در دامنه رشته تپه‌های سنگی پشت سرهم، شهر «صحنه» در حدود سی و هفت مایلی شرق کرمانشاه واقع شده است. اطراف شهر را باغها احاطه کرده‌اند و حدود خانه را شامل می‌باشد. رودخانه‌ای که از درّه تنگی حدود یک فرسخی شهر سرچشمه می‌گیرد از میان باغها می‌گذرد. کاروانسرای که «حاجی نیروان» ساخته اکنون روبه ویرانی است؛ اما «صحنه» خود کاروانسرا و قهوه خانه‌های جدیدی دارد.

با ترک صحنه، جاده از میان تپه‌ها گذشته، شانزده مایل بعد به شهر و کوه

«بهیستون» یا «بیستون» می‌رسد. شهر در ارتفاع چهار هزاروپانصد پایی واقع است؛ چهارصدخانه و کاروانسرای خوب دارد. رود گاماسیاب که قره سونیز بدان می‌پیوندد، از بیستون می‌گذرد و همین جاپل آجری خوبی روی آن ساخته‌اند؛ هم اینجا کاروانسرا و قهوه خانه خوبی دارد. کوه بیستون نسبتاً شکل عمودی دارد و بلندای آن ۱۵۰۰ پاست که یک باره از میان دشت پدیدار می‌شود. کتیبه‌های معروف و نگارکنده‌های داریوش پسرگشتاسپ در اینجا قرار دارد.

بر بلندی حدود سیصد پا از سطح زمین، روی قسمت صاف صخره، تندیسها و سنگ نبشته‌های میخی دوران سلطنت داریوش قرار دارد. کتیبه‌های میخی هنوز سالم هستند، گرچه بعضی از پیکرهای سنگی و نوشته‌ها ناخواناست؛ اینها دسترس ناپذیراند و تنها به وسیله نردبان می‌توان نزدیکشان شد. سطح سنگ را نخست بایستی صیقل داده، شکافهای موجود را مرمت کرده، پیکرها را تراشیده و در پایان تمام سطوح را به منظور حفاظت با پوششی از جلای سیلیس پوشانده باشند.

نقوش برجسته بالا، تصویر داریوش و شورشیانی است که او سرکوبشان کرد و اینک از گردن به هم زنجیر شده‌اند؛ حتی اکنون پاشنه پای داریوش روی تن برخاک افتاده یکی از آنان قرار دارد. پشت سرشاه دو جنگاور یا وزیر، مسلح به کمان و نیزه استاده‌اند. بر بالای سرپادشاه و اسیران الواحی است که نام ایشان بر آنها حک شده است. بالای سرپادشاه این کلمات به چشم می‌خورد «من داریوش هستم، شاه شاهان، شاه ایران، شاه ایالات، پسر هیستاسپ، نواده ارسام، هخامنشی».

(ب). گزارش

سیلویا ماتیسون

فصل ۴ (همدان)

با بازگشت به بزرگراه همدان و گذر از منطقه زلزله زده که پس از زلزله ویرانگر سال ۱۹۶۲ دولت روستاها را یکسره از نو ساخته، از نزدیک دو مقبره جالب گنبدی شکل که به قرن چهاردهم و عهد مغول باز می‌گردد می‌گذریم؛ وجود این مقابر در روستای بزرگ «رَزَن» در ۶۶ کیلومتری «آب گرم» جالب توجه است. این دو گنبد که به گنبدهای «درجین» (یا «دَرزین») معروف‌اند، شامل «گنبد هود» در مکانی نزدیک بزرگراه اصلی و «گنبد اظهر» در حومه روستای درجین است که در حدود چهار

کیلومتری شرق جاده اصلی قرار دارد.

هنگامی که به شهر همدان، شهری که در میان شهرهای ایران صاحب جایگاهی رفیع است، با تابستانهای خنک فرح‌انگیز و زمستانهای بسیار سرد، نزدیک می‌شویم، الوند کوه (با ارتفاع ۳۵۷۰ متر) زیبای برف پوش را می‌بینیم که در کنار پایتخت پرآوازه ماد، هگمتانه (جایگاه تجمع) باستان قامت افراشته، شهری که یونانیان آن را «اکباتانا» می‌خواندند و همدان کنونی برجایگاه آن واقع شده است. از جاده اصلی راه دیگری منشعب می‌شود که به سوی کرمانشاه و مرز می‌رود، اما از همان راه مستقیم به خود شهر می‌رسیم که طبق روایات در سده هشتم پیش از میلاد بنیان نهاده شده است. گفته می‌شود در آن هنگام ارگ شاهنشاهی محصور در هفت ردیف استحکامات بوده که هر کدام به رنگی و دو باروی میانی سیم اندود و زراندود بوده‌اند.

کوروش کبیر پس از شکست دادن فرمانروای پیشین همدان، پدر بزرگش آستیاگ به سال ۵۵۰ پیش از میلاد، اینجا را تختگاه تابستانی خویش قرار دارد؛ ولی گنجینه‌های افسانه‌ای همدان را فاتحان پی در پی از جمله اسکندر، سلوکیان، اشکانیان (پارتیان)، ساسانیان، بویان، و سلجوقیان به یغما بردند. اداره باستانشناسی ایران دست به پاکسازی بناهای واقع در تپه حومه شمالی شهر زده است؛ این تپه به سمت غرب متمایل می‌شود. با این حال در اینجا حفاریهای علمی هنوز در ابتدای راه است. بیشتر گنجینه‌های هخامنشی نظیر دو سنگ نبشته بنیانگذاری، یکی زرین و دیگری سیمین، ظروف زرین، جواهرات و غیره در این مکان یافت شده‌اند و اغلب هم از طریق حفاریهای غیر قانونی، (بیشتر آنها اکنون در موزه تهران است).

حسب روایت (آپوکریفا) توراتی طوبیاس، سگش و رافائل فرشته مقرب به همراه پسرعموی پدر طوبیاس یعنی راکوئل در اکباتان اقامت گزیدند و طوبیاس پیش از رفتن به ری برای گردآوری وام پدرش، با سارا دختر راکوئل ازدواج کرد.

در خیابان شاهپور (شهدای کنونی) و در ورودی شهر یک پمپ بنزین و در انتهای خیابان اکباتان که به جاده کرمانشاه می‌پیوندد، پمپ بنزین دیگری وجود دارد. بهترین هتل همدان، هتل بوعلی است که استخر شنا دارد و در تابستان غذاخوری فضای باز آن نیز دایر است؛ قیمت هر اتاق دو نفره با حمام ۹۰۰ ریال می‌باشد. این هتل در بالای خیابان بوعلی قرار دارد. یکی دیگر از هتلهای مناسب اما کوچکتر، هتل روشن است که در انتهای خیابان بوعلی و در میدان اصلی شهر، میدان پهلوی (میدان امام کنونی)

واقع شده است. در آنجا بهای هراتاق دوفره با وان حمام برای هر نفر ۱۰۰ ریال است. برای استفاده از حمام کاشی فرش با آب داغ کافی و حوله حمام باید ۲۵ ریال دیگر نیز پرداخت. در آنجا تنها صبحانه داده می شود، اما جنب هتل اغذیه فروشی خوبی هست و در همان نزدیکی رستورانهای کوچک زیادی از جمله «چلوکباب کاخ» (سمت چپ خیابان شاهپور) و «رستوران میامی» (در خود میدان پهلوی) وجود دارد و همینطور هم غذاخوری بسیار مجهز هتل بوعلی.

از جمله آثار کهن همدان همان شیرسنگی بسیار مشهور «سنگ شیر» است که در جنوب شرقی بر تپه ای مشرف بر شهر واقع شده و از هتل بوعلی می توان پیاده به آنجا رفت. شیربی پا و آسب دیده کنونی که در اوایل دوره اسلامی بر بالای یکی از دروازه های شهر جای داشته، به تشخیص پروفیسور لوشه از بنیاد باستانشناسی آلمان در تهران، متعلق به اواخر سده چهارم پیش از میلاد بوده، به احتمال قوی به فرمان اسکندر و به یادبود سردار وی هفایستون که در همین جا درگذشته، تراشیده شده است. آسیب دیدگی شیر بیشتر در اثر تلاشهای ناآزموده یکی از فرمانروایان آل بویه در سده دهم پدید آمده که به منظور جابه جایی آن انجام شده است. روی چانه و اطراف دهان شیر آغشته به موم است چرا که زنان جوان روی آن شمع می افروزند و سنگریزه در میان حفره ها می نهند و بینی شیر را می بوسند تا بختشان گشوده شود. از سنگ شیر می توان «مصلّا» را دید که تپه بلندی در امتداد شمال شرقی است و گاهی از آن بقایای اکباتان باستان یاد می شود. همچنین در جانب شمال و در میان خیابانهای اطراف تپه سنگ شیر برج مخروطی شکل مقبره ای مربوط به سده سیزدهم پیدا است که «برج قربان» نام دارد و کلید آن در مدرسه سینا نزدیک خیابان اسکندیپور [گویا طالقانی امروز] نگهداری می شود.

در همان خیابان بوعلی آرامگاه نوین فیلسوف نام آور، شاعر و نگارنده دایرة المعارف پزشکی قرار دارد که هم خیابان و هم هتل به نام اوست. ابوعلی سینا که در غرب به «أوی سینا» معروف است به سال ۱۰۳۷ م. در همین شهر درگذشت. رساله های پزشکی وی دست کم تا سده شانزدهم میلادی در دانشگاههای اروپا تدریس می شد. موزه کوچکی از دست نوشته ها و وسایل مربوط به او در کنار مزار برقرار است. گورگاه شاعر تمثیلی سرای، شیخ ابوسعید دَخدوک، میزبان ابن سینا در مدّت اقامت وی در همدان نیز در همان مقبره جای دارد.

از میدان پهلوی خیابان دیگری منشعب می‌شود به نام خیابان داریوش (شریعتی کنونی). به مسافت کوتاهی از میدان در سمت راست خیابان، بقعه استرومردخای قرار دارد که از طریق کوچه‌ای باریک می‌توان به آن رسید. در بزرگی که به باغ کوچک پیرامون مقبره راه می‌یابد در میان دیواری بلند جای گرفته و سریدار آنجا یک کلید در بزرگ سنگی خود بقعه را در دست دارد با پرداخت مبلغی ناچیز اجازه بازدید می‌دهد. از دیرباز باور بر این است که آرامگاه استر، همسر یهودی خشایارشا اول (۴۴۰-۴۸۶ ق.م.) و عمویش مردخای در اینجا است، اما به احتمال بیشتر بقعه کنونی برفراز گور شهبانوی یهودی دیگری، شوشن دخت، همسر یزدگرد اول ساسانی (۳۹۹-۴۲۰ ق.م.) و مادر شکارگر بزرگ، بهرام گور که به تصویری در همین جاست، بنا گردیده است. اعتقاد بر این است که شوشن دخت مهاجر نشین بزرگی از برای یهودان در همدان (و همچنین در اصفهان) بنیان نهاده و به همین سبب مزار وی را زائران یهود بسیاری زیارت می‌کنند. توراتی کهن، نوشته شده بر پوست گاو در اتاق نزدیک به حرم وجود دارد؛ درون حرم دو ضریح آبنوس قرار دارد که با تکه‌های بسیار از پارچه‌های مخمل و زربفت رنگارنگ پوشیده شده و وسایلی که تصویری رود از استروعمویش، یا از شهبانو شوشن دخت و فردی ناشناس برجای مانده در اتاقکی زیرزمینی نگهداری می‌شود. اینها را می‌توان از خلال روزنه کوچکی در روی زمین و در میان دو قبر دید، محلی که از زائران انتظار می‌رود ارمغانی درخور در آن نهند.

در کوچه‌های پیرامون بقعه چندین مغازه عتیقه فروشی هشت و غالباً جامها و ظروفی را به فروش می‌رسانند که از طریق حفاریهای غیرمجاز خاکریزهای تاریخی شهر به دست آمده است. می‌گویند که آثار هخامنشی به هنگام تخریب چند خانه قدیمی در انتهای شمالی خیابان اکباتان، منشعب از میدان پهلوی، یافت شده است.

در هر سوی این خیابان، قالی فروشی و مغازه‌های فروش کالای چرمی قرار دارد؛ در انتهای جنوبی که مسیرهای پیچ در پیچ بازار از جانب غربی خیابان آمده، به خیابان باباطاهر می‌پیوندد. سفالینه‌های معروف همدان و میوه و سبزیجات مرغوب در معرض فروش است. (اتفاقاً همدان شراب مشهوری دارد. این شراب از تاکستانهای پیرامون کوه به دست می‌آید اما به سختی می‌توان آن را در بازار یافت و در غذاخوریها بیشتر شراب قزوین صرف می‌شود).

در انتهای شمال شرقی خیابان باباطاهر که منوچهری خوانده می‌شود، مسیر پس

از رسیدن به فضایی باز و جاده‌ای گشاده و جدید که به سوی راست می‌رود، تنگ می‌شود. با گذر از این جاده در سمت راست آن می‌توان شکوهمندترین بنای سلجوقی را مشاهده کرد. بنایی متعلق به اواخر سده دوازدهم (به گمان برخی متعلق به عهد مغول) به نام «گنبد علویان». برای رسیدن به بنا باید از مسیری کوچه مانند و بن بست در سوی راست و سپس از در مدرسه پسرانه‌ای در همان جا گذشت. بنای مرمت شده در میان حیاط مدرسه قرار دارد و چنانچه کسی بخواهد از نمای بیرونی آن عکسبرداری کند باید در تابش نخستین پرتوهای بامدادی این کار را انجام دهد. بدین منظور باید در روزهای تعطیلی مدارس یا پیش از ساعت هشت بامداد به آنجا رفت.

باور بر این است که گنبد زمانی خانقاه درویشی بوده سپس تبدیل به آرامگاه خاندان علویان گشته که حدود دویست سال با اقتدار بر همدان حکم رانده‌اند. از طریق راه پله داخل بنا به سردابی می‌رسیم که قبرها آنجا در برابر محراب گچبری شده مجللی جای دارند. نمای بیرونی ساختمان را گچبریهای فوق العاده‌ای سرتاسر زینت می‌بخشد که نقوش برجسته آن پر است از برگهای انبوه، شکوفه، خوشه‌های انگور و پیچک در اشکال درهم پیوسته و پیچیده که در آرتورپوپ آن نیایش کهن در طلب فراوانی و بارآوری را در اینجا متجلی می‌بیند. هرزفلد در این باره می‌نویسد «اینجا آرایه‌ها با در هم آمیختن همه شکلها به بیشترین حد تأثیرگذاری می‌رسند به گونه‌ای که واژگان قادر به توصیفش نیست بلکه آن را باید دید». و به راستی که چنین است. آرامگاه نوین باباطاهر، شاعر عارف که به سال ۱۰۱۹ م. درگذشته، همانند آرامگاه ابن سینا بریک بلندی در شمال این منطقه واقع شده است.

حدود ۱۲ کیلومتری جنوب غرب همدان دو سنگ نبشته هخامنشی به خط میخی بر چهره صخره‌ای از الوند کوه حک شده‌اند. برای رفتن بدانجا باید از خیابان داریوش و میدانگاهی تازه سازی گذشته، به جاده سمت راست پیچید. در تابستان گذر از این مسیر و از کنار جویبارها و چایخانه‌های پیرامون رودخانه بسیار دلپذیر است. جاده به آن دو سنگ نبشته منتهی می‌شود که رو به شمال اند و هنگامی که آفتاب بلند است به بهترین صورتی می‌توان از آنها عکس گرفت. سنگ نبشته‌ها را اکنون «گنجنامه» (کتاب گنج) می‌خوانند، چرا که گمان بر این بوده که در نوشته‌ها جایگاه گنجی پنهان ذکر شده است. سنگ نبشته داریوش اول (۴۸۵-۵۲۲ ق.م.) در سمت چپ و دیگری که از آن خشایار شاه اول (۴۶۵-۴۸۵ ق.م.) است در سمت راست، اهورامزدا را می‌ستایند و

نیاکان پیروزیهای دو شاه را به سه زبان پارسی باستان، نوعیلامی و نوبابلی بر می‌شمرند. فرو رفتیگهای کناره‌های هر دو کتیبه محلّ نصب نخستین پوششهای حفاظتی را نشان می‌دهد.

جاده اصلی کرمانشاه از گردنه اسدآباد می‌گذرد که در زمستان اغلب مسدود است، اما خود جاده وضعیت مساعدی داشته، طول آن حدود ۱۸۰ کیلومتر است. به هر حال «تپه نوشیجان» که از آثار مهم دوره ماد و در شمال شرق همدان واقع است، از آن سوی الوند کوه که جاده همدان- ملایر آغاز می‌گردد، دیده می‌شود. این جاده در واقع بزرگراه خرّم آباد و اهواز است و وضعیت خوبی دارد. در کیلومتر ۶۲ جاده به سمت راست پیچیده، پس از ۳۶ کیلومتر به تویسرکان می‌رسد و در ادامه مسیر خود به بزرگراه کرمانشاه می‌پیوندد. در بازگشت از نوشیجان می‌توان از همین راه به بازدید دیگر اثر مادی در همان منطقه یعنی «گودین تپه» نیز رفت. این دو جایگاه مهم به همراه «باباجان» با اندک فاصله‌ای به سوی غرب، نمایانگر یک رشته اشکال ویژه معماری مختصّ زاگرس مرکزی و سده‌های هفتم و هشتم پیش از میلاد بوده، هرکدام آشکار می‌کند که معماری هخامنشی تا چه پایه مرهون این منطقه است.

در راه نوشیجان از روستای «جوکار» و از کنار علامتی می‌گذریم که نشان می‌دهد ۱۵ کیلومتر تا ملایر باقی است. در سمت راست، جاده‌ای از میان دشت گذشته، به نوشیجان می‌رسد که خاکریزی شیبدار و تا اندازه‌ای طبیعی با ۳۷ متر ارتفاع است و می‌توان آن را از جاده اصلی مشاهده کرد. با حدود پانزده دقیقه راندن از جاده‌ای ناهموار و مستقیم که در بهار و زمستان سیل بر آن سرازیر می‌شود، از روستای «نخیل آباد» و تپه‌ای که مابین آن و روستای «شوشاب» واقع شده می‌گذریم. احتمالاً از آنجا تا زمینهای کشاورزی راه پیاده رو کوتاهی است. دیوار ساختمانهای مهم ماد که طی حفاریهایی به سرپرستی آقای دیوید استروناخ و در سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۰ بیرون آمده، با پوششی نگهدارنده اندود بوده و هنوز هم این اثر بی‌همانند ارزش دیدن دارد. تخته سنگهایی که از گوشه و کنار نوشیجان، کهنترین آتشکده فاتحان آریایی این فلات، سربرآورده خود نشانگر زمانی است نزدیک به میانه سده هشتم پیش از میلاد، هنگامی که مادان ساختن بناهای مذهبی و یادبود را در سرزمین نوین خویش آغاز کرده بودند. این محلّ از حدود آغاز سده ششم پیش از میلاد تا زمان تصرف دوباره به دست هخامنشیان که احتمالاً تنها از بالای آن به عنوان برج دیده بانی استفاده می‌کردند،

متروک بوده است. پس از آن نیز تا زمان اشکانیان چنین وضعی پیش آمد، زمانی که آنان در سدهٔ اوّل پیش از میلاد دورهٔ کوتاهی بر سر قدرت بودند و احتمالاً طی یک دوره ناآرامی منطقه‌ای بر آن شدند که به آبادیهای دیگری که صاحب تدابیر امنیتی کمتری بودند، عقب بنشینند.

در اینجا سه ساختار متمایز مادی مشخص شده که نشانگر اشغال آن احتمالاً در نیمهٔ سدهٔ هشتم تا نیمهٔ نخست سدهٔ ششم پیش از میلاد باشد. در میانهٔ تپه، آتشکده که ساختمانی پله دار با شالودهٔ لوزی شکل می باشد، قرار گرفته است. پس از ورود از یک در و دالان در دیوار جنوبی باید به طور خمیده به شبستان جلویی با طاق قوسی شکل داخل شد که در آن یک سب و آبن قرار داشته، طاقچهٔ میان دیواری ژرفی دارد. در دیوار غربی به ابتدای راه پله‌ای طاقدار راه می‌نماید که به بام می‌رسد و در شمالی دیگر به شبستان اصلی و پرستشگاه سه گوش به طول و عرض ۷ و ۱۱ و ارتفاع ۸ متر می‌رود. این آخرین اتاق، محراب چهارگوش و بزرگ آتش را در بر می‌گیرد که نزدیک پیشرفتگی اتاق در سمت غرب و بلافاصله در پس یک دیوار کوتاه حفاظتی جای دارد. در قیاس با سه پلهٔ معمول در بالا و پایین محرابهای آتش هخامنشی، محراب نوشیجان هیچ پلهٔ زیرین ندارد بلکه تنها بدنه‌ای صاف و چهارگوش است که چهار پله از فراز آن یکی پس از دیگری روی هم قرار گرفته‌اند. اینجا سرتاسر از خشت ساخته و با گچ پرداخته شده است.

آرایه‌های عجیب دیوار میانی شبستان اصلی عبارت است از پنجره‌های کور، بقایای خشتی دروازهٔ ورودی، فرورفتیگهای متقاطع، دیوار و همچنین حفره‌های به جامانده از داربستها که خبر از وجود سکوی چوبی بلندی می‌دهد که احتمالاً دو زاویه از سه زاویهٔ اتاق را فرا می‌گرفته است. این شبستان را در حالی یافتند که انباشته از سنگهای ریز مرتب روی هم چیده شده به ارتفاع ۶ متر بود. بالای سنگها را جای جای باگل و سنگ پوشانده بودند. همچنین روکاری نگهدارنده از جنس خشت تمام اتاق را فراگرفته، تابیرون اتاق اصلی نیز امتداد می‌یابد. کنارهٔ جنوبی این آتشکدهٔ ساده ساز در پناه یک باروی خشتی طویل به بلندی ۷ متر قرار داشته است. با نزدیکی این بارو به سوی شرق، بارویی دیگر پدید می‌آید که هنوز شمعه‌های دیوار و شکافهای باریک آن برجاست و شاید برای حفاظت ساختار قدیمی‌تر مذهبی بنا شده باشد. اتاقهای نگهبانی، چهار مخزن و یک شیب راهه (اتاق ۲۵) به راه پله‌ای با طاق



خشتی پیش آمده می‌رود که هنوز قسمت کوچکی از آن قابل مشاهده است. در گوشه دیوار نزدیک ورودی گوشه جنوب شرقی در شیب راهه بوده که ظرف کوچک مسی حاوی بیش از دویست قطعه شیء سیمین یافت شده؛ مخفیگاه اصلی آن پوشیده شده با یک قطعه خشت هنوز هم پیداست. انواع حلقه‌های چهارتایی یافت شده در «مارلیک» و «زیویه» و حلقه آویزهای دوگانه بزرگ که تنها از سطوح اواخر هزاره سوم یا اوایل هزاره دوم پیش از میلاد در «تپه حصار» شناخته شده‌اند، از زمره شمشهای سیمین و قطعات کوچک فلز هستند. دکتر ای. اچ بیوار معتقد است که تنها چند قطعه از آن اندوخته نمی‌تواند نمونه شمشهای رایج در مادستان پیش از رواج ضرب سکه باشد.

دیگر یافته‌ها در جای دیگر شامل سنجاقهای برنزی مشابه اشیاء سده هفتم «نمرود» است که احتمالاً از شهرهای آشورستان به غنیمت گرفته شده و حال آنکه قطعه چوبی از میان سنگهای آتشکده تاریخ  $723 \pm 220$  پیش از میلاد را به دست داده است. در منتهای غربی اثر، کاوشهای اخیر وجود ساختمان مهمتری با تالار مستطیلی ستون دار به طول و عرض ۲۰ و ۱۶ متر را آشکار کرده است. چهار ردیف از سه ستون زمانی سقف تالار را نگاه می‌داشته‌اند و دیوارهای جانبی شمعها و طاقچه‌های بسیار داشته که شامل طاقچه‌های گود روبه روی هم و سکوها درون دیواری چهاربخشی پله دار در دیوارهای شمالی و جنوبی است.

جاده اصلی به ملایر می‌رود که در آنجا مهمانسرای گردشگری دولتی برپاست. ادامه جاده اصلی به خوزستان منتهی شده، در کیلومتر ۶۰ به بروجرد می‌رسد، ملایر مسجد جامع جالبی دارد با گنبدی به سبک سلجوقی و حواشی قاجاری، آجر نبشته‌ای به خط کوفی سلجوقی و گچکاریهایی در امتداد دیوار قبله اتاق زیرگنبد، نزدیک آن مقبره‌ای با گنبد کله قندی (نظیر گنبد آرامگاه دانیال در شوش) هست که «امامزاده جعفر» خوانده می‌شود و سنگ مزار داخل آن تاریخ ۱۱۰۸ م را نشان می‌دهد که به باور برخی تازه‌تر از خود قبر است (به *خبرنامه بنیاد هنر و باستانشناسی ایران در آمریکا*، جلد ۴، شماره ۱، ژوئن ۱۹۳۵ مراجعه کنید).

«باباجان تپه» بقایای دژ بسیار با اهمیت دیگری مربوط به اوایل هزاره نخست، تقریباً در غرب نوشیجان در لرستان و نزدیک کوه «سربزرگ» از رشته کوههای زاگرس واقع شده است. روایتی محلی کوه را با کشتی نوح مربوط می‌داند. از طریق جاده‌ای

فرعی که از میان ملایر گذر می‌کند و به نهاوند می‌رسد باید به آنجا رفت؛ جاده در میان دره‌ای دلپذیر امتداد می‌یابد که آخرین شاه ساسانی، یزدگرد سوم در سال ۶۴۲ م. در آن از اعراب به کلی شکست خورد به سال ۱۹۴۶ در نزدیک نهاوند یک ستون سنگی سلوکی کشف شد که فرمان آنتیوخوس سوم مبنی بر ساخت معبد همسرش «ملکه لادیس» بر آن حک شده بود. آن ستون اکنون درموزه تهران در معرض نمایش است. در جنوب غربی نهاوند، بر کنار جاده‌ای شنی که در غرب به جاده اصلی می‌پیچد جی. کونیتا و آر. گریشمن نخستین حفاریها را در «تپه گیان» انجام داده‌اند که دست کم از هزاره پنجم پیش از میلاد تا هزاره اول مسکونی بوده است. در این محل که به سبب گورهای غنی اش مشهور است، مجموعه چشمگیری از سفالینه‌های رنگی هزاره دوم و سوم، ظروفی از دوره‌های بعدی شامل گلدان سه پایه مربوط به گیان سوم و جامهای ظریف و خوشرنگ به سبک گیان دوم پیدا شده است. از دوره‌های پسین لوازم خاکستری - سیاه یا سیاه صیقلی از گیان اول به دست آمده که این شکل صرفاً شیوه‌ای نو یا به احتمال بیشتر ساخته‌ای جدید از مهاجرانی است که از شمال آمده‌اند. در بلندترین مرتبه ساختمان، سازه‌ای حیرت‌انگیز با چنان ویژگیهای معماری وجود داشته که با دیگر اشکال سده هشتم آشورستان قابل قیاس است. گریشمن بخشی از ویرانی این شهر صاحب استحکامات را به یورش احتمالی آشوریان در سده نهم یا هشتم پیش از میلاد نسبت می‌دهد.

جاده اصلی از نهاوند به سوی شمال ۵۸ کیلومتر امتداد می‌یابد تا به بزرگراه همدان - کرمانشاه در نزدیکی کنگاور برسد؛ اما جاده‌ای خاکی در سمت جنوب نهاوند هست که تابلوی راهنمایی به زبان فارسی خط سیر آن را به سوی «نورآباد» در سمت غرب نشان می‌دهد. ریزش سنگها اغلب جاده را مسدود می‌کند؛ این جاده در عرض رشته کوه «گرین» و دشتی بسیار زیبا پیش رفته، به مرکز اداری منطقه‌ای نورآباد می‌رسد. نورآباد روستای بزرگی ساخته شده پیرامون تپه است و از اینجا می‌توان جزئیات مسیر یا راهنمایی برای رفتن به «باباجان تپه» به دست آورد که جاده آن از روستای «مورآباد» که آن نیز برفراز تپه بنا شده، می‌گذرد و بد و پریچ و خم است.

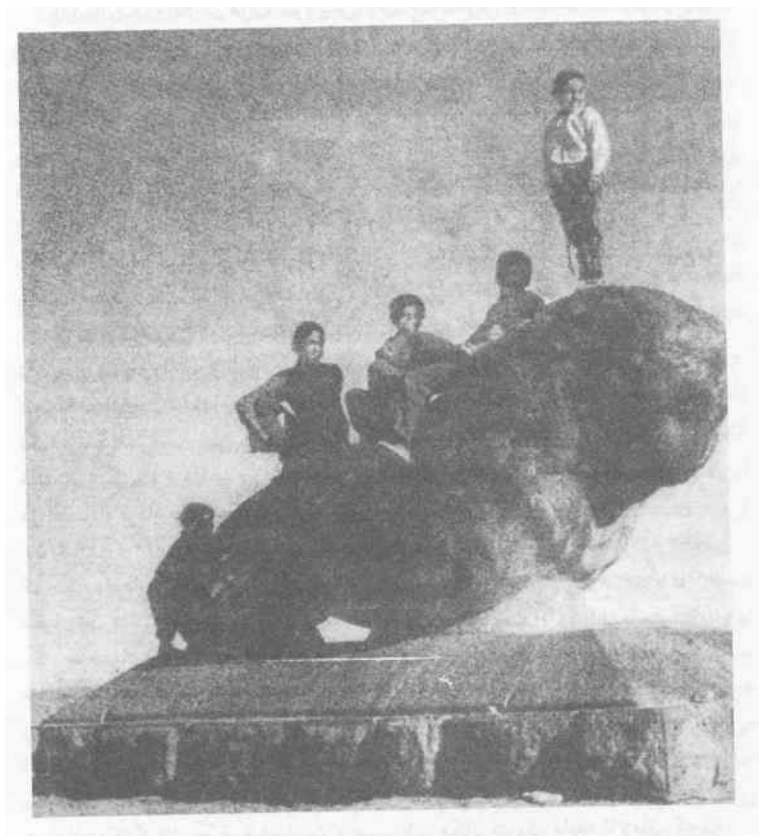
چندین خاکریز که در باباجان حفاری شده یا اشغال یا ویران شده است، پس چیز زیادی از املاک حفاظت شده و برج و بارو نمانده که بتوان دید. اینها به دست دکتر کلرگوف که سرپرستی حفاریها را از جانب بنیاد باستانشناسی دانشگاه لندن مابین سالهای ۱۹۶۶ تا ۱۹۶۹ به عهده داشته، خارج شده‌اند. در سرتاسر منطقه محلهای

ماقبل تاریخ فراوان یافت می‌شود. بیشتر اسکانگاههای ماقبل تاریخ احتمالاً بیشتر شبیه آبادیهای کوچک کنونی بوده‌اند که گروههای قبیله‌ای بخشی از سال را در خانه‌های خشتی و خیمه‌های مکمل می‌گذرانند و در زمستان به وادیهای گرمتر می‌کوچند.

باباجان تپه که اقلأً در هزاره سوم پیش از میلاد مسکونی بوده، یک خاکریز مرکزی بزرگ و تپه‌های شرقی و جنوب غربی را در بر می‌گیرد، جایی که شهر بعدی از کناره خاکریزها به سوی کشتزارها گسترده می‌شود. دو بنای دارای استحکامات که در خاکریز مرکزی به دست آمده دارای اتاقهای بلند در کنار سرسرای میانی، سقفی با یک ردیف دوتایی ستون که در مرکز قرار گرفته‌اند، اتاق نگهبانی کوچک و رواق ستون داری که در کف زمین آن یک مدفن اسب پیدا شده است. دکترگوف شباهتهایی بین این بناها و ساختمانهای سوخته شده حسنلو و نوشیجان ذکر می‌کند. در مدفن، ساز و برگ اسب، ظرفی برنزی و چراغ وجود داشته و احتمالاً بعدها در سده هشتم یا هفتم به بنا اضافه شده است. اما چنین مدفنهایی در گودین تپه و حسنلو هم پیدا شده‌اند.

برخاکریز شرقی دو ساختمان جدید کشف شده که به تشخیص کارشناسان مانند نوشیجان راه پله مارپیچ و طبقاتی دارد و همچنین دارای یک شبستان رنگین تماشایی با پنجره‌های کور، آتشدان مجهز و دو ستون پایه سنگی است که هر کدام از آنها شاید نگهدارنده استوانه‌ای چوبین به قطر ۹۰ سانتی متر بوده‌اند که همانند خود دیوارهای شبستان رنگ سرخ داشته و شبستان نیز شاید تالار سلطنتی یا پرستشگاهی پیوسته با دژ اقامتگاه فرمانروای محلی بوده است. شبستان رنگین که ابعاد محوطه میانی آن ۱۲/۵۰ در ۱۰/۴۰ متر است با دو راهه طاق و پشتبنددار استادانه به اتاق جانبی کوچکی راه دارد که این هر دو اتاق در اصل دیواره سفیدرنگ، روکار سرخرنگ و کف سفیدرنگ داشته‌اند.

ساختمان احتمالاً دو طبقه و زمین کف آن مزین به انواع کاشیهای رنگارنگ از خاک رس به رنگ خردلی و طرحهای سرخ و سفید بوده است؛ از قرار معلوم اینها در زمان آتش سوزی که باعث ویرانی بخشی از ساختمان شده، به همراه تیر سقف فرو افتاده است. شاید این حادثه در نیمه نخست سده هفتم پیش از میلاد به دست مهاجمان سکایی پیش آمده باشد. در اواخر سده هفتم این بنای پرنقش و نگار اصطبل هم داشته که گرفتار حرق شده است و سپس این مکان متروک مانده تا زمانی که به مدّت کوتاهی در عهد هخامنشی اشغال شده و سرانجام از حدود سده پنجم پیش از میلاد به کلی متروک شده است.



## دروازه کاسیان\*

به دوستم:

احمد هنری جعفرپور

پیشتر در نشریه هگمتانه (شماره ۳۶، آذرماه ۱۳۷۲، ص ۱۲) گزارشی کوتاه درباره تصمیم شهرداری همدان مربوط به احداث سه دروازه تاریخی شهر به نامهای (۱) دروازه کاسیان، (۲) دروازه پارتیان، (۳) دروازه علویان، درج گردید که وعده شد شرح تفصیلی هر یک از آنها در مرحله مقدمات اجرایی به اطلاع همگان برسد. اینک تفصیل مراتب بنای دروازه کاسیان در ۴ بهره (الف. داده‌های تاریخی، ب. مسائل فنی بنا، ج. توضیحات معنوی، د. توصیه‌های اجرایی) منضم با طرحها و تصاویر مربوطه بیان می‌گردد.

### الف. داده‌های تاریخی.

اسم «دروازه کاسیان» در تاریخ، نخست بار هم بر قلم پدر تاریخ - هرودوت هالیکارناسی (قرن ۵ پیش از میلاد) - در دو موضع از «تواریخ» وی (کتاب ۳، بند ۱۵۵ و ۱۵۸) آمده، که یکی از دروازه‌های شهر «بابل» بوده، ضمن توصیف آن شهر برای داریوش یکم هخامنشی هنگام فتح آنجا یاد گردیده است. چنین نماید که این اسم از زمانی که کاسی‌ها بر بابل حکومت کردند (سده‌های ۱۸-۱۳ ق.م) به جای مانده بوده است. اما این کاسی‌ها چه قومی بوده‌اند؟ مختصراً توان گفت که کاسیان از اقوام هند و

---

\*. این گفتار در نشریه هگمتانه (شهرداری همدان)، ش ۳۷ / دی ماه ۱۳۷۲ (ص ۱۷-۲۸) چاپ شده است.

اروپایی بوده‌اند که اصطلاحاً آنها را «آزیانی / آسیانی» هم گفته‌اند، زبان ایشان را از گروه السنه باستانی قفقازی دانسته‌اند، که با زبان «عیلامی» باستان قرابت داشته؛ و دین و مذهبشان هم مشابه ادیان قوم‌های هند و اروپایی هیتی و هوری و اورارتویی بوده است. در یک کلمه، کاسیان یا «کاشی»ها اسمی است که بر اقوام بومی ماقبل مادی - پارسی ساکن در سرزمین‌های مغرب ایرانزمین طی هزاره‌های سوم و دوم (قبل از میلاد) اطلاق می‌گردد.

اسم کاسیان در نزد باستان شناسان مفهوم قوم‌شناسی وسیعتری یافته، چندان که سایر اقوام آسیانی را شامل می‌گردد. اگر چه زادبوم کاسیان مانند خاستگاه آنها دانسته نیست، بومگاه شناخته شده ایشان بخش مرکزی سلسله جبال لرستان کنونی بوده باشد؛ مبدأ ظهور کاسیان هزاره سوم قبل از میلاد، یا حدود ۵۰۰۰ سال پیش احتمال می‌رود، که در اسناد عیلامی سده ۲۴ ق.م. (حدود ۴۵۰۰ سال پیش) یاد گردیده‌اند. از جمله همسایگان کاسیان در لرستان «باسوبیگالیان» بودند، که بسا نامجای کنونی «یاسوج» (گیلویه) مرکز کهگیلویه و بویراحمدی (ناحیت «لر» بزرگ) از همان اسم باشد. کاسیان طی هزاره دوم (ق.م) بر بابلزمین و عیلام استیلا یافتند، و دوره پادشاهی ایشان در بابل که حدود پانصد سال پایید (- سده‌های ۱۸-۱۲ ق.م) در تاریخ میانرودان به عنوان «میان پرده کاسی» معروف باشد. آنان طی مدّت مزبور در آنجا بکلی بابلی - مآب شدند، و از کاسی‌های کوهستانی موطن اصلی خود بریدند. طی هزاره یکم (ق.م) کاسیان با اقوام نورسیده ایرانی (از مشرق) بالمرّه در آمیختند، تیره‌ها و گروه‌هایی از آنها در اقوام جدید مستحیل شدند.

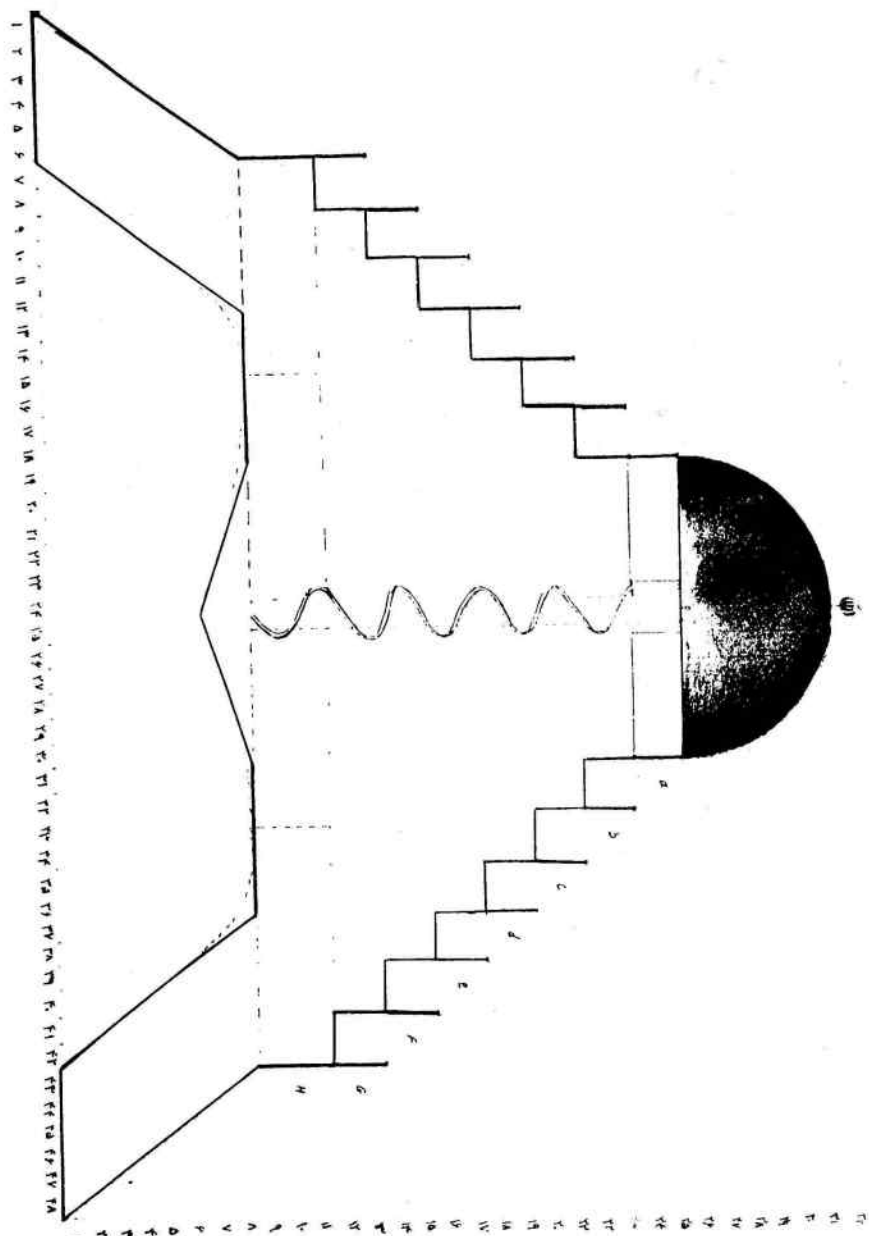
توده قبایل ماد خود ترکیبی از تیره‌های آریایی و طوایف بومی کاسی بود، چندان که در متون یونانی قوم کاسی (کیسی / کوسای) مقرون با مادان یاد شده‌اند. گمان می‌رود که منشأ قومی قبیلۀ معروف «مغان» روحانی و کاهن ماد از همان تیره‌های کاسی و کوتی باشد. به هر حال، سهم و تأثیر کاسیان در تکوین اقوام و ملل، و در تاریخ تمدن و فرهنگ و دین شایان است، خصوصاً در کیش و فرهنگ مادان و بابلی مآب شدن ایشان، تأثیری قاطع داشته‌اند. کاسی‌های باستان طی قرون قدیم و میانه، در اسامی قبایل «کیسین» - «کوسین» ساکن سرزمین‌های کوهستانی شرق و شمالشرقی بابلزمین - یعنی در لرستان کنونی و پیرامون آن به حیات خود ادامه داد. از آنچه بدیشان منسوباً مشهور است، فنون اسبداری و ازابهرانی که هم ایشان در میانرودان متداول کردند. نامجاهای چندی در شرق و غرب آن سرزمین، نیز در مغرب ایران از شمال تا جنوب،

و در ناحیه مرکزی هم از ایشان برجاست، خصوصاً ماندگاه‌های آنان که بیشتر «کارکاشی/کرکیسی/قرقیسی» نام یافته، یعنی «قرارگاه کاسیان» از جمله اسم قدیمتر شهر «هگمتانه» (=همدان) پایتخت مشهور مادان و هخامنشیان که طی نیمه یکم هزاره قبل از میلاد، و بسا پیش از آن هم «کارکاشی» یا «اکسایا» (=شهر کاشیان) موسوم بوده است. هم چنین، تصوّر می‌رود که نام شهر قزوین و بحر خزر (-کسپین) از اسم همین قوم فراجسته باشد.

اسم شهر «کاشان» ایران هم از نام کاسیان نام یافته، و تمدن پرآوازه بسیار باستانی «سیلک» کاشان نیز مربوط به همان اقوام «کاسی» باشد. آثار باقی از ایشان بسی بیش از اینهاست، منتها غالباً ناشناخته است، چندان که تمام جنگ‌افزارهای مفرغی مشهور لرستان به احتمال قوی متعلق به جنگجویان کاسی باشد، همانگاه که در خدمت شاهان بابلی و عیلامی بودند (سده‌های ۱۳-۱۱ ق.م). بطور کلی مفرغ‌های لرستان (از هزاره دوم و آغاز هزاره یکم ق.م) مربوط به قبایل کوهستانی «کاسی» است، که تاراج شده و هم اکنون نیز در حال غارت شدن است. بعضی از باستان‌شناسان نگارکننده سنگی سرپل‌زهاب را هم از آثار باقی کاسیان یاد کرده، اینک توان گفت که خود طوایف لُران دامدار و کوه نشین لرستان کنونی بقایای قومی همان کاسیان باستان باشند.

اما اسم قوم «کاسی / کاشی» از نام خدای بزرگ و نیاکانی ایشان «کاشو» آمده است، که خدای آسمان یا «رَبّ السموات» بوده؛ معنای لغوی آن هم «آسمانگون / آبی رنگ» باشد که به مفهوم «مینا» و کنایه از گنبد (آبی) آسمان است. بطور کلی نام‌خدای «کاشو» و نام‌ژاد «کاشی» و نام‌جای «کاشان» و مانند اینها یکسره به معنای آسمانگون، آبی رنگ و لاجوردین باشد، چنان که وجه تسمیه خشت‌های متعارف و متداول سرامیک فیروزه‌ای، یعنی «کاشی»‌های گنبدها و جز اینها هم بدین موجب است. خلاصه آن که مفاهیم مذهبی، معانی فرهنگی و عناصر زبان کاسیایی بسیار نمایان و بس شماری در میان مادان و پارسان - به طور کلی ایرانیان - موروث گشت و تداول یافت. لیکن با اهمیت‌تر و قابل تأمل و توجه این که آن معانی و مفاهیم و عناصر طی پانصد سالی که کاسیان بر بابلزمین چیرگی داشتند، همانا آنگ و رنگ بابلی (-مهد تمدن بشری) یافته، از درونمایه‌های فرهنگی، مدنی و مذهبی بابلی بار گرفته و توشه اندوخته، چون به ایرانزمین باز می‌گشتند، عامل اشاعه فرهنگ میانرودانی شدند. به عبارت دیگر، سهم برجسته کاسیان در تاریخ فرهنگی ایران چنین است که واسطه انتقال فرهنگ بابلی به میان مادان شدند.

## تصویر دروازه کاسیان





## بُرش عمودی شاکله بنای دروازه کاسیان

طرح به مقیاس یکصدم، ارتفاع شاکله مخروطی ۳۲/ متر،  
قطر قاعده ۴۸/ متر

\*. اجزای بنا از بالا به پایین:

o - گنبد مینا، به شعاع ۶ متر با مرکز نقطه O، مطلقاً روکار  
و توکار کاشی «فیروزه» رنگ.

a - دیواره طبقه هفتم «سربی» سیاهگون.

b - دیواره طبقه ششم (از چرخه راه آسمان) «نارنجی»  
رنگ.

c - دیواره طبقه پنجم (از مارپیچ راه آسمان) «سرخ» رنگ.

d - دیواره طبقه چهارم (از حلزونه راه آسمان) «زرد»  
سرخفام.

e - دیواره طبقه سوم (از گردنه راه آسمان) «سپید» گون.

f - دیواره طبقه دوم (از فلکه راه آسمان) «آسمانگون».

g - دیواره طبقه اول (از چرخه راه آسمان) «کبود»  
خاکسترگون.

h - کمربندی دایره البروج به عرض ۳ متر، به شعاع ۱۸ متر  
(- قطر ۳۶ متر) و محیط ۱۱۳ متر.

\*

- پایه های مورّب بنا (۴ پایه) به قاعده مربع با ضلع ۶ متر،

و ارتفاع از سطح زمین (تا زیر کمربند دایره البروج) ۸ متر.

- داخل بنا، در وسط، منطبق با ارتفاع شاکله مخروطی، یا

محور عمودی ساختمان، نمای پلکان مارپیچ خروجی به

دور استوانه مقرّ آسانسور (۱/۵ م) پیش‌بینی شده.

## ب - مسائل فنی بنا.

بدیهی است که مسائل فنی ساختمان دروازه کاسیان، به مثابه نمودگاری از سبک و شیوه‌های معماری عهد باستان، بایستی بر اساس داده‌های تاریخی همان عهد؛ و بر گرده‌های آثار باقی از آن قرون خالی طرح و حل و فصل شود. برای پرهیز از هرگونه اطاله کلام در این باب، بدون مقدمه یا حاشیه روی و تمهید غیر ضروری گوید که جهت تحقق این امر و قصد، مراجع عمده تاریخی و باستانشناسی ایران و میانرودان (= بین النهرین)، مصر و بابل و ماد باستان بررسی شد؛ طرح اولیه بنا که از جمله صورت بُرش عمودی شاکله یا نمای دو وجهی برونی آن (تصویر پیوست) بر ذهن نقش بست؛ در اصل بیرنگ آن به شکل مثلث متساوی الساقین باشد که قاعده آن ۴۸ متر و ارتفاع ۳۲ متر است. پیداست که حجم سه بُعدی شکل مزبور یک هرم مربع القاعده یا به عبارت دقیقتر - با توجه به دو بخش بدنه بنا و پایه مبنا - در واقع مخروطی تواند بود که بر چهار پایه مقطعی هرم متساوی متشابه خود قرار گرفته است.

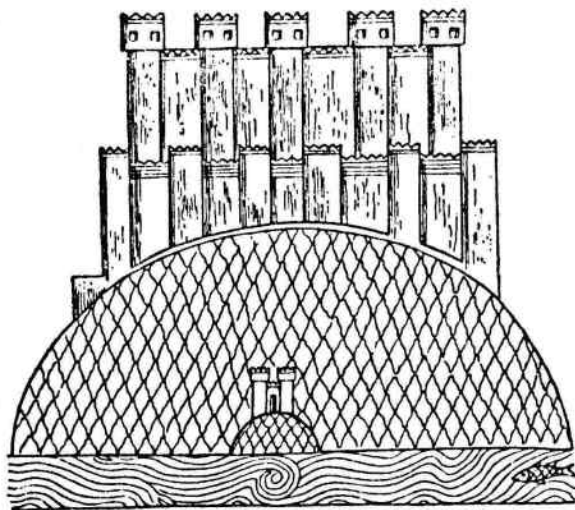
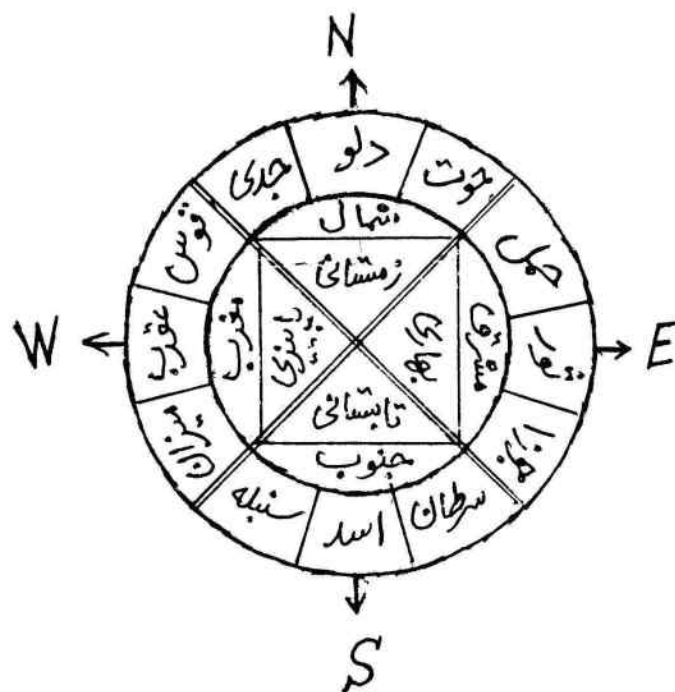
چهارپایه ستبر (مورَب) بنا خود مفاهیمی را القاء می‌کند که در بهره بعدی این گفتار اشاره خواهد رفت. هم چنین سبب بنای مخروطی - که در واقع شکلی حلزونی یا هفت طبقه «زیگورات» های مطبّق بابلی است، بشرح خواهد آمد. اما در اینجا باید گفت که مثلث پیشگفته اصلی طرح که وجه جانبی هرم مزبور می‌نماید، متشابه و متناسب با مثلث‌های بدنه **اهرام مصر** می‌باشد. اگر مثلث‌های متساوی الساقین مزبور را در خط ارتفاع یا عمود منصف آنها بر قاعده به دو نیم مساوی در نظر آوریم، همانا دو مثلث متساوی قائم الزاویه خواهیم داشت، که آنها را بر حسب نسبت‌های حسابی اضلاع شان هم از دیرباز «مثلث مصری» نامیده‌اند. مثلث مصری یا مثلث سحرآمیز همان است که به نام **مثلث - فیثاغورسی** اشتهار پیدا کرده، زیرا که فیثاغورس حکیم یونانی (سده ۶ ق.م) رابطه‌های عددی آنها را که در ساختمان‌های هندسی وجود دارد کشف کرد.

در مصر قدیم و سایر کشورهای شرق آسیا (- شام و بابل و ماد) از مثلثی که ضلع‌های آن ۳ و ۴ و ۵ باشد، برای ساختن زاویه قائمه در عمل استفاده می‌کرده‌اند. تصادفی نیست که باستانشناسان چنین نسبت‌هایی را در اندازه سنگهای تراشیده هرم «خفرن» مصر هم پیدا کرده‌اند. در دوران باستان چنین مثلثی را شکلی سحری و رازآمیز می‌دانستند، که خاصیت‌های جالب دیگری هم دارد؛ از جمله محیط آن با عدد

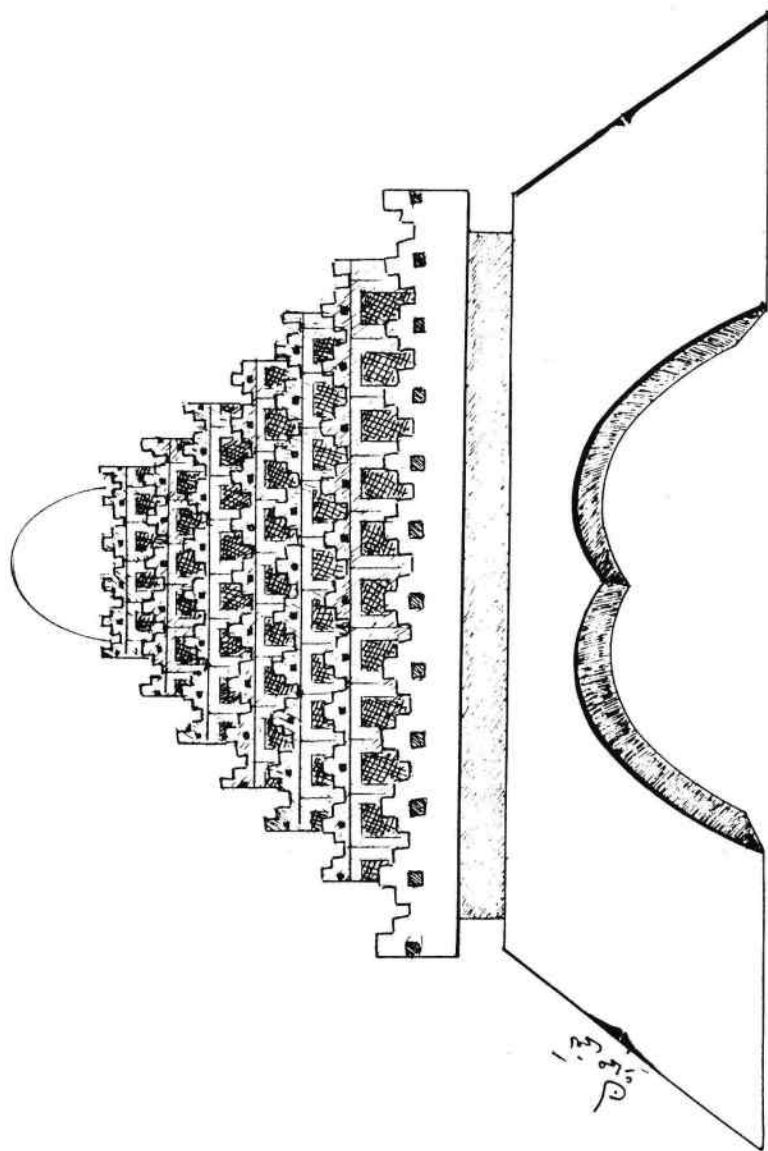
۱۲ بیان می شود، و مساحت آن برابر با ۶، یعنی عدد پس از ضلع وتر ( $5=$ ) می باشد که یونانیان آن را زیباترین وضع در بین مثلث ها می دانستند. برحسب رابطه حسابی اضلاع چنین مثلثی، هزاران سال قبل برای ساختمان معبد های بزرگ در مصر و بابل و چین و حتی مکزیک، مهندسان و معماران طرح های لازم و مقتضی را تدارک می دیدند. اما رابطه فیثاغورسی بین اضلاع مثلث های مصری به صورت ( $a^2+b^2=c^2$ ) کاملاً مشهور است؛ و همه کس در مدارس آن را آموخته یا می آموزند.

اینک گوئیم که مثلث مولد بنای مخروطی - هرمی دروازه کاسیان همدان را به ضلع ( $a = 24$  متر) در نظر گرفته ایم، که دو برابر آن ( $= 48$  متر) قطر قاعده مخروط یا اندازه ضلع مربع قاعده هرم مقطعی بناست. ارتفاع که همان ضلع قائم مثلث مزبور ( $b-$ ) می باشد،  $32/$  متر در نظر گرفته شد، موافق با شرایط و مقتضیات؛ و همانا نسبت  $\frac{4}{3}$  اضلاع قائمه مثلث مصری در آن ملحوظ است ( $\frac{4}{3} = \frac{32}{24}$ ). اما آن عدد ۶ موصوف هم خود یا ضرایبی از آن، حُسن اتفاق را، در اندازه های بعض اجزاء هندسی بنا مشهود است، از جمله ضلع پایه های مربع القاعده، طول شعاع گنبد مینای فوقانی بنا؛ و جز اینها که حالات متقارن و متوازن در ساختمان را کامل می کند. آنگاه مقطع تحتانی بنای مخروطی که بر پایه ها قرار گرفته، فصل بین آنها و طبقات فوقانی است، همچون کمربندی به پهنای ۳ متر (به قطر ۳۶ متر) که مقصود از آن بعداً شرح داده خواهد شد، آن را به منطقه البروج یا «کمربند بروج» موسوم ساخته ایم (با محیط ۱۱۳ متر) که همانا صورت های فلکی بروج دوازده گانه دورتادور آن به طور نقش برجسته نگاریده خواهد شد.

اما طبقات هفتگانه حلزونی شکل بنا که ارتفاع هر طبقه ۲ متر است، در سطح جانبی مقرون به راهرویی است به پهنای ۲ متر با (احتساب ضخامت) دیواره ای همسطح با بدنه مخروطی بنا که آن نیز به بلندی ۲ متر باشد؛ دقیقاً به هیأت «زیگورات» های بابلی یا برج های کله قندی مطبق که راهروی مارپیچی جانبی (گردنه مانند) هفت طبقه آن (به هفت رنگ) از سطح کمربندی دائرة البروج رو به بالا می رود تا به سطح دائرة (صفحه قطر) نیمکره گنبد فوقانی بنا می رسد، آن را موسوم به «راه آسمان» کرده ایم. طاق گنبدی (نیمکره) فوقانی به شعاع ۶ متر بر بالای آخرین طبقه برج راه آسمان را «گنبد مینا» نامیده ایم؛ زیرا که سطح برونی و درونی آن همچون طاق نیلگون آسمان پوشش لاجوردین یا کاشی های فیروزه ای خواهد شد. مسائل فنی



دژ مادی ، از روی نقش برجسته دورساروکین ، پایان قرن هشتم ق . م .



جزئی‌تر یا در طرح‌ها و تصویر (پیوست) مطرح و مرعی گردیده، یا قابل ذکر نباشد؛ خود مهندسان و معماران بنابر آنها وقوف علمی دارند. ما هیچ طرح و نظر خاصی در خصوص فضای داخلی بنا نداریم، الا این که یادآوریم چون «راه آسمان» راه بی بازگشتی است، یعنی فقط راه «رفت» است، راه برگشت را در وسط بنا به صورت یک پلکان مارپیچی به دور استوانه مقرر آسانسور پیش بینی و نشان کرده‌ایم؛ مسائل فنی این فقره مطلقاً از حیطه تخصص ما و از موضوع این بهره از گفتار بیرون است.

#### ج. توضیحات معنوی.

اگر چه شرح و توضیح جوانب معنوی، ویژگی‌های نمادی - فرهنگی و سیماهای تاریخی - باستانی بنای دروازه کاسیان، حسب طرح ارائه شده، چندان مفصل است که به قول دوستان باید کتابی درباره آن نوشت؛ سعی بر آن است که به اجمال و اختصار هرچه تمامتر عمده مطالب را اشارت واریان نماید، به مصداق: «آب دریا را اگر نتوان کشید / هم به قدر تشنگی باید چشید».

طرح دروازه کاسیان همدان که به عقیده «طراح عملی» آن، در حقیقت به مفهوم و مماثل «دروازه آسمان» است [فُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَاباً (قرآن کریم، س ۷۸، آ ۱۹)] جنبه اصلی و اساسی معنای تام آن همانا «دینی - فلسفی» است، یا به عبارت بهتر از منظر جهان‌شناسی مردم باستانی ایران، خصوصاً از دیدگاه مغان فرزانه مادستان طرح‌ریزی شده است.

باید دانست که نگره‌های جهان‌شناسی (Cosmology) و اندیشه‌های فلسفی و باورداشت‌های دینی ایرانیان باستان اساساً وجوه معرفتی از یک مقوله کلی بوده است؛ به عبارت دیگر، چنان که راقم این سطور مکرر در نوشته‌های تاریخ دینی و دین‌شناسی باستانی متذکر شده‌ام، دین و دانش و حکمت در آن روزگاران ابداً از هم جدا نبوده‌اند، این هر سه در واقع وجوهی از یک هرم معرفتی بوده است. هم چنین، باید دانست که فرزندگان باستان خصوصاً مغان ماد ایران قائل به دو عالم اکبر و اصغر یا جهان مهین و جهان کیهین، عالم علوی و سفلی یا سپهر آسمان و عرصه زمین بوده‌اند، که اجزای این دو یا باشندگان آسمانی و زمینی از دیدگاه ایشان با هم تناظر و تماثل کیهانی داشته‌اند؛ [اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ (قرآن، ۶۵، ۱۲)]. مثلاً اگر فضای رب الارباب در جهان برین، یعنی آسمان را هفت طبقه شامل افلاک سبعة سیارات

می دانسته‌اند، در جهان زیرین که زمین باشد، مکان عبادت ربُّ السَّمَوَات، یعنی معابد را مماثل با آن نیز شامل هفت طبقه می ساختند [و هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ و فِي الْأَرْضِ إِلَهُ (۴۳، ۸۴)] و هکذا در سایر مقولات جهان‌شناسی؛ چنان که حکیم میرفندرسکی از جمله در این بیت پرمغز بدان اشاره نموده است:

«چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباسنی      صورتی در زیر دارد، آنچه بر بالاسنی»  
 ۱. چهارپایه ستبر بنای دروازه آسمان (= کاشو/کاسی) همدان [نباید از یاد برد که کلمه «کاشی/کاسی» اصولاً به معنای آسمانگون است که اسم خدای آسمان هم بوده]، چنان که در طرح ملاحظه می شود، بر اساس اعتقاد پیشینیان به عناصر اربعه طرحریزی شد، که آن چهار آخشیش (آب، آتش، خاک، هوا) را قوائم کائنات یا سازه‌های گیتی (-یعنی جهان مادی) می دانستند، آنها را ارکان طبیعت - یعنی چهارپایه ساختمان جهان می پنداشتند. گوهر آفرینش یا ماده‌المواد کائنات از نظر اندیشمندان و دیناوران اقوام سامی نژاد و هندوان باستان همانا عنصر «آب» بوده است. اما گوهر آفرینش گیتی از نظر اقوام ایرانی نژاد همانا عنصر «آتش» بوده است. آنگاه حکیمان یونان باستان بین این دو عنصر (آب و آتش) و دو عنصر دیگر (خاک و باد) جمع و ترکیب فکری و فلسفی نموده، هم به تأسی از مغان حکمت پیشه ایران، نظریه چهار گوهری را پذیرفتند؛ چنین است که از لحاظ قدما اصولاً عناصر اربعه مزبور مقوم عالم وجود و ارکان طبیعت بشمار می رفته است. عدد چهار نمود و نمادهای دیگر هم داشته و دارد، از جمله این که قدیماً چرخه کیهان و فلک سماوی و حتی تجلیات «زروان» (= خدای زمان) را به صورت دو قطر متعامد یک دایره، شکلی چلیپاگونه که در واقع اقطار متقاطع مربع یا چهار ضلعی منتظم است نشان می داده‌اند؛ به علاوه چهار ضلعی مربع در نزد ملل باستان کاملترین و زیباترین اشکال چهار گوشه‌ای بوده است. جهات اربعه نیز یکی از نمود و نمادهای عدد چهار است، که بایستی وضع استقرار مقطع هرمی بنا نشانگر آنها باشد، درست همانطور که سطوح چهارگانه جانبی آهرام مصر هر یک سوی نمای چهار جهت عالم (شمال و جنوب و مشرق و مغرب) بوده، ذیلاً وضعیت آن نسبت به جهات مزبور بیان خواهد شد.

۲. [وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجاً وَ زَيَّنَّاها لِلنَّاظِرِينَ (قرآن، ۱۵، ۱۶)]. بر بالای چهارپایه مورب بنا به بلندی ۸ متر از سطح زمین، بخش دوم بنا که عبارت است از قسمت مقطعی بنای مخروطی (برج) بر حسب طرح حاضر، کمربندی به قطر ۳۶ متر و

به پهنای ۳ متر نماد منطقه البروج یا دائرة البروج (- راهگذر آفتاب) خواهد بود، که بایستی صورت‌های فلکی دوازده برج برآن به گونه‌نقش برجسته نگاریده شود. کارشناس هنری طرح معتقد است به جای کمربندی دایره‌ای مطلق، بهتر است که آن را در ترکیب با سطح مربع فوقانی (مقطع هرمی) به صورت مربع مستدیر یا دایره تربیعی طراحی کرد. اینجانب با این نظر موافق است؛ چون اضلاع مربع دایره سان مزبور با وضوح بیشتری می‌توانند نشانگر جهات اربعه و چهارفصل سال باشند، چنان که اینک باز نموده خواهد شد.

اما کشف دوازده صورت بروجی راهگذر (سالانه) آفتاب از جمله افکارات منجمان بابلی است. [وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ... (۱، ۸۵)]. هم چنین تقسیم دایره به سیصد و شصت درجه، که بدین سان هر یک از برجهای مزبور ۳۰ درجه از دائرة البروج را شامل می‌گردد؛ فلذا هر یک از ماههای خورشیدی سال - چنان که مشهور و متداول است - به یک برج فلکی تعلق می‌یابد، که مبدأ تقویمی آنها از اعتدال ربیعی (- نوروز) است؛ و هر سه برج متوالی خود نشانگر یکی از فصول اربعه سال است.

لیکن حسب ملاحظات نجومی و به قاعده تقویمی هر یک از فصلهای سال خورشیدی - طبیعی در عین حال نشانگر یکی از جهات اربعه عالم است. [تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَ قَمَرًا مُنِيرًا (۶۲، ۲۵)]. در اینجا وضعیست استقرار بنای دروازه آسمان (کاسیان) همدان را مطابق با ترتیب جهات اربعه مشرق (E)، جنوب (S)، مغرب (W) و شمال (N) بر حسب بروج دوازده گانه تقویمی که صورت آنها بر کمربند دائرة البروج بنا نقش می‌یابد، موافق با فصول سال بدین شرح الزامی و ضروری اعلام می‌کنیم: بروج بهاری (مشرق): ۱- حَمَل = بره، ۲- ثَوْر = گاو، ۳- جُوزَا = دویکر. بروج تابستانی (جنوب): ۴- سِرطَان = خرچنگ، ۵- أَسَد = شیر، ۶- شُبْلَه = خوشه. بروج پاییزی (مغرب): ۷- مِيزَان = ترازو، ۸- عَقْرَب = کژدم، ۹- قَوْس = کمان. بروج زمستانی (شمال): ۱۰- جَدی = بُزک، ۱۱- دَلُو = آبکش، ۱۲- حُوت = ماهی.

۳. [ثُمَّ أَسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ (۲۷/۲)]. نگره هفت آسمان نیز منشأ بابلی دارد؛ اگر چه ملّت‌های آسمان نگر و اختراکش دیگر نیز بر حسب فلک‌های مداری هفت ستاره رونده (= سیارات) کمابیش قائل بدین نظر بوده‌اند. [وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱۹۱/۳)]. مع هذا نظریه طبقات هفتگانه آسمان منحصرأ



بابلی است [أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا (۱۷/۱۵)]. تقدّس عدد هفت از هم اینجا است، خصوصاً در نزد ایرانیان باستان که نمود و نمادهای متعددی بر آن مترتب است. در این باب نویسندگان قدیم و پژوهندگان عهد اخیر کتب و رسالات موسوم به «سبعیات» و «هفت نامه»ها نوشته‌اند. به هر حال، سیّارات سبعة اولین و مهمترین نموده‌است که ملت‌های میانرودانی (سومری‌ها، بابلی‌ها و اکدی‌ها) بدان توجّه کرده‌اند، حرکات آنها را منظمأ رصد نموده به ضبط آورده‌اند. از نظر آنان سیّارات سبع تنها اختر نبوده، که همانا ایزد هم بشمار می‌رفته‌اند؛ چنین است اعتقادات مذاهب نجومی و آیین‌های اختر-ایزدی باستانی، [فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱۸/۱۴)]. در واقع طبقات هفتگانه آسمان جولانگاه‌های ستارگان رونده هفتگانه و نیز قلمروهای ایزدان ویژه آنها بوده؛ هر طبقه اختصاص به یکی از آنها داشته است. جایگاه ربّ الارباب یا «ربّ السموات» فائق بر آنها، عرش برین باشد که رواق نیلگون آسمان یا گنبد مینای کیهان نماد و نمود اوست. [رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۳/۸۸)].

اما سیارات سبعة و فلکهای آنها نظر به قُرب و بُعدشان، بالا و پایین بودنشان نسبت به خورشید که بزرگترین سیّاره است، به دو دسته ستارگان زَبرین (=عُلوی) و زیرین (=سِفلی) تقسیم شده‌اند، که از طبقه بالایی به ترتیب عبارتند از:

۱- زحل (=کیوان)

الف. ستارگان عِلوی ۲- مشتری (=هرمزد)

۳- مریخ (=بهرام)

۴- شمس (=خورشید).

۵- زهره (=ناهید)

ب. ستارگان سِفلی ۶- عطارد (=تیر)

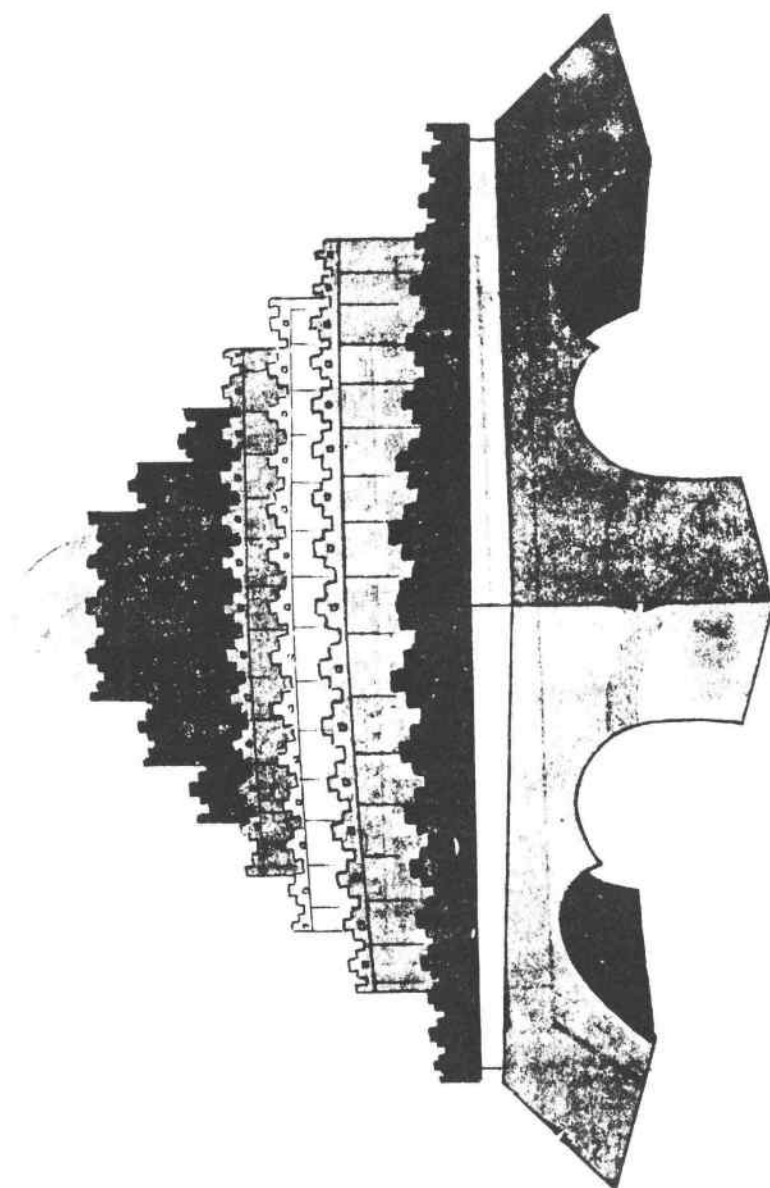
۷- قمر (=ماه).

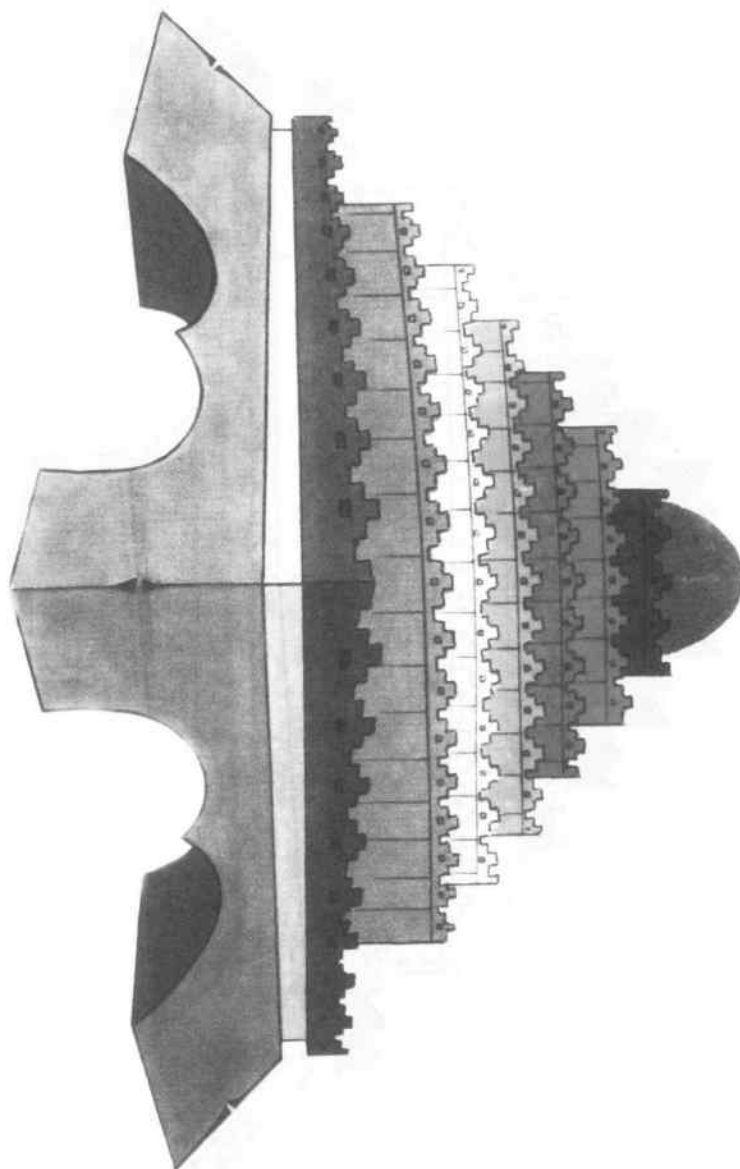
[إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدِّينَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ (۳۷/۶)]. آنگاه برای هر یک از ستارگان مزبور، گویا بر حسب فروغ ظاهری آنها، رنگی قائل شده‌اند که همان رنگهای منشوری حاصل از تجزیه نور در طیف خورشیدی است، [اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نَوْرِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ (۲۴/۳۵)]. چنانکه ستاره کیوان و فلک یا طبقه او را به رنگ سربی سیاهگون، ستاره هرمزد را نارنگی گون، بهرام سرخگون، خورشید زرد سرخفام، ناهید

سپیدگون، تیر آسمانگون و ماه را کبود و خاکسترگون نشان می‌داده‌اند؛ این رنگها خود نماد ستارگان مزبور خصوصاً نشانه‌خانه‌ها و طبقات و افلاک آنها بوده است. احکام نجومی (Astrology) دیگر مانند طبع و مزاج و جز اینها به سیارات سبعة باز بسته بوده، که اینک از موضوع ما خارج باشد.

اما آنچه واجد اهمیت اساسی است، چنان که پیشتر هم گذشت آن که مردم باستان خصوصاً بابلیان و اقوامی که قویاً تحت نفوذ و تأثیر کیش و فرهنگ و تمدن ایشان قرار گرفتند؛ و از جمله نظام الاهیاتی یا «بغستان» ایشان را پذیرفتند؛ و یا به تقلید از آیین‌های اختر - ایزدی برخاستند، چون به ساختن معبد‌ها و نیایشگاه‌ها پرداختند، در بنای آنها همان نظام طبقات آسمانی (منظومه شمسی) را مرعی و ملحوظ می‌داشتند. در واقع برجها و معبد‌های زیگوراتی مطبّق بر هفت طبقه همانا خود نمود و نمونه زمینی از آن بنای آسمانی بوده است. [أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بُنِيَتْهَا وَ زَيَّنَّاها (۶/۵۰)]. بنای آسمان [به تعبیر قرآن کریم (۲۲/۲، ۶/۵۰، ۴۷/۵۱، ۵/۹۱)] در اصطلاح بابلیان «دورانکی» بوده، یعنی پیوند آسمان و زمین، معابد و عمارات مشابه و مماثل یا نمونه آسمانی آنها [سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَ مِنْ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ (۱۲/۶۵)]. چنان که به تعبیر حکیمانه هم گذشت:

«چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد آنچه بر بالاستی»  
 گزارش هرودوت (کتاب ۱، بند ۹۸) درباره‌ی کاخ هگمتان (=همدان) که دیاکوی مادی ساخت، بسیار معروف و معلوم همگان است که کنگره‌های باروهای هفتگانه متحدمرکز پیرامون آن هر یک به رنگی بوده (-همان رنگهای پیشگفته) و هر یک از دیگری به قدر کنگره‌اش بلندتر بوده است. باستان شناسان همداستانند که رنگ آمیزی دیواره‌های ارک هگمتانه همانند بنای معروف بیرس نمرود در بابل بوده است، که بابلیان آن رنگها را نماد سیارات هفتگانه می‌دانسته‌اند، لکن مادان تقلیدی هنرمندانه از آنان در این کار نمودند. محققان هم به نحوی دقیق این موضوع را که هفت حصار شهر اکباتان نیز چون طبقات هفتگانه برجهای بابلی نمودار فلکهای هفتگانه بودند، تشریح کرده، به طوری که هر حصار یا رنگ به گفته نظامی گنجوی طبع و مزاج سیاره‌ای را نمایش می‌داد. نظامی «هفت گنبد» بهرام را نمودار «هفت سپهر» توصیف کرده، می‌گوید:





«هفت گنبد درون آن باره کرده بر طبع هفت سیّاره  
 رنگ هر گنبدی ستاره شناس بر مزاج ستاره کرده قیاس»  
 چنان که هفت کاخ کاووس (در البرز کوه)، کنگ دژ سیاوش، هفت گنبد بهرام، تخت  
 طاقدیس، و جز اینها همگی چون شهری که دیاکو بنا کرده بود، نمودار طبقات هفتگانه  
 آسمان بودند. [برای تفصیل مراتب، رجوع شود به گفتار «۸» در این کتاب].

بعضی از محققان را اعتقاد بر آن است که برجهای مطبّق حلزونی بابل - یعنی -  
 بناهای زیگوراتی با راهروی مارپیچی مقرون با هفت طبقه، ساخته و پرداخته مردمی  
 کوهستانی بوده که پس از نشیمن گرفتن در دشتهای هموار سرزمین بابل (-میانرودان)  
 جهت نیایش خداوند در قلّه آنها، بنا کرده‌اند. زیگورات اصلاً به معنای بنای رفیع؛ و  
 گفته‌اند که راهروی مارپیچی آنها خود نمودار گردنه‌هایی است که از پایین کوهها جهت  
 بالا رفتن از آنها درست می‌کنند؛ و چنین پیداست که آن بناهای آسمانی را در زمین هم  
 به هیأت کوهها ساخته‌اند، تا بر فراز آنها که گمان می‌کردند به خداوند نزدیکتر شده‌اند  
 به عبادت و نیایش او پردازند. [وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ، وَجَعَلْنَا فِيهَا  
 فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۲/۲۱)]. این که فطرتِ خداجوی نوع بشر همواره شائق  
 به فراز رفتن از این خاکدان بوده، انگیزه صعود به قُلل جبال، و بالاتر عروج به آسمانها  
 (تا از ملک پَران شود، و آنچه در وَهْم ناید آن شود) همانا خود دلیلی متین و متقن بر این  
 نگره باشد. فلذا راه مارپیچی و گردنه مانند آبیه و معابد کوه پیکرِ بُرجهای مطبّق را  
 [قیاس کنید با مأذنه‌ها و گلدسته‌های مساجد اسلامی] که به گونه نمادین با گردنه  
 آسمانی (- یعنی افلاک و أطباق سماوی) تماثل داشته، طریق و صراطِ قُرب و وصول به  
 ذات متعال می‌پنداشته‌اند، آنها را «راه آسمان» می‌نامیده‌اند. [صِرَاطُ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي  
 السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ... (۹/۴۳)].

هرودوت پدر تاریخ و دیگر مورّخان یونانی یاد کرده‌اند که ایرانیان خدای خویش  
 را بر فراز کوهها نیایش می‌کنند. این خبر با فقراتی از اوستای زردشتی که مغان ماد  
 نوشتند؛ و طیّ آنها از نیایشگاه‌های کوهستانی «هراییتی»، «البرز» و جز اینها یاد  
 گردیده، تأیید می‌شود. پیداست که چنین آیینی ویژه مردم کوهپایه نشین بوده، ایرانیان  
 هامون‌نشین لابدّ بر فراز تپه‌های طبیعی یا مصنوعی معابد خود را می‌ساخته‌اند. نکته  
 مهمّ و قابل ذکر، چنان که راقم این سطور همواره در نوشته‌های تاریخ دینی یادآور  
 شده، این که اقوام ایرانی هرگز «بُت پرست» نبوده‌اند؛ و اگر مظاهر طبیعت یا اجرام

سماوی را در آیین‌های خویش ستایش می‌کرده‌اند؛ اهل شرک و عبدهٔ اوثان - مانند عربهای عهد جاهلیت - نبوده‌اند؛ بل مفاهیم مجرّده را در نظر داشته‌اند، گرایش ایشان پیوسته به طرف مقولهٔ توحید بوده است. دین ایرانیان باستان، چنان‌که راقم این سطور دریافته، «ابراهیمی» خلیل اللّهی (ع) بوده که قرآن کریم از آن به «دین حنیف» تعبیر کرده است. بی سبب نیست که محققان بر این قضیه رفته‌اند که «دین» اختصاص به ایرانیان و «فلسفه» اختصاص به یونانیان داشته است؛ حال آن‌که پیشتر هم یاد کردیم که در نزد فرزندگان ایران «دین» و «حکمت» هر دو مقولهٔ واحدی است.

باری، گردنهٔ پیچ‌پای صاعد به گنبد مینای دروازهٔ کاسیان / آسمان همدان را، که خود راهروی جانبی هفت طبقهٔ نمودار هفت آسمان یا فلکهای مداری سیارات سبعة است؛ همچنان «راه آسمان» نامیده‌ایم، که راهی است یک طرفه و بی بازگشت؛ چه علاوه از جنبهٔ معنوی که یاد شد، هم به سبب عرض کم آن (کمتر از ۲ متر) حسب مقتضیات؛ به طوری که بیش از دو یا سه نفر نمی‌توانند از آن عبور کنند، تنها راه «رفت» است؛ راه برگشت از بالای برج را طبق نقشه در محور عمودی مرکزی پیش بینی کرده‌ایم. انتظار می‌رود، و امید است که جنبه‌های نمادین این بنای کوه سان، بالاروندگان از گردنهٔ آن را این معنی القاء کند که خود را در شرایط زمینی قرب و وصول به ذات متعال احساس کنند؛ و در آن وضعیت نمادین بعض حالات روحانی، ادراک معنوی و افکار عرفانی به ایشان دست دهد؛ این نکته را هم یادآوری کنیم که هیأت و هیئت بنای کاسیان همدان، چنان‌که در بهرهٔ «مسائل فنی» مطرح کرده‌ایم، خود به مثابهٔ کوهکی است با مسافتی متناسب از کوه مقدس الوند، متناظر و متشابه با آن، و همانا تنهٔ دروازهٔ کاسیان، حُسن اتفاق را بنابر محاسبات هندسی، متقارن با تنهٔ الوند کوه می‌باشد، چندان که شاید بتوان آن را یک «بچه الوند» یا «الوندک» هم نامید. از آنجا که نماد طبیعی شهر همدان کوه الوند است، تقارن و تناظر بین این دو بنای نمادین نیز بایستی جالب نظر باشد. نکتهٔ دیگر آن‌که کنگره‌های دیواره‌های چرخهٔ راه آسمان، بر حسب طراحای کارشناس هنری، درست مشابه و مطابق با کنگره‌های کاخها و دژهای عهددکاسی و مادی است، که چون نیک بنگری خود مانند دندانهای قُلل و شِعاب سلسله جبال باشد:

«دندانۀ هر قصری پندی دهدت نونو      پندِ سرِ دندانه بشنو ز بُن دندان»

۴. گنبد مینا [وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا... (۳۳/۲۱)]. پس از طی گردنه هفت پیچ فلک‌های ممثل سماوی، راه آسمان به طبقه هفتم می‌پیوندد، که گنبد مینایی بر فراز آن کنایه از طاق آسمان باشد. اما طبقه هفتم که جدار بیرونی آن به رنگ سربی تیره‌گون خواهد بود، خود فلک سیاره هیبت‌انگیز و اسرارآمیز کیوان یا زحل است، که بنابر اعتقاد ملل باستان (بابل، ایران، یونان و روم) نماد ربّ الارباب و همانا نمودِ خداوندِ زمان باشد (دَهر) و به اعتقاد مغان فرزانه ماد باستان همان «زروان» (= زمان بیکران) است. [ربُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ (۵/۳۷، ۶۶/۳۸)].

در اعتقادات زروانیه و زردشتیه، ستاره پایه کیوان بی فاصله متصل است به «گروتمان» - یعنی «عرش برین» که قلمرو سماوی ذات متعال؛ وهمانا بهشت برین و جاودانه آنجاست. فلذا گنبد آسمان که بالاترین سپهر کیهانی است، خود نمودگار عرش برین - یعنی مکان آن وجودِ لامکان است [ربُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۸۸/۲۳)]. بدین سان، باید این توضیح، مسأله را تبیین کرده باشد، که این «خانه خدا» های کوچک زمینی مطلقاً نموداری اند از آن خانه بزرگ کیهانی خدای متعال؛ [- بدیع السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (۱۱۷/۲)]. و ایرانیان هر آینه ببالند که مُبدع گنبدهای مینایی (= کاشی / آسمانگون / لاجوردین) بوده‌اند؛ و بدین کار نمونه عرش خداوندی را در بسیط ارض جایگاه عبادت و سجود آن معبود قرار داده‌اند [وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷/۳۰)].

شعاع دایره گنبد مینا همان ۶ متر (عدد موصوف) با قطر ۱۲ متر، «سقف محفوظ» [قرآن، ۳۳/۲۱] یا آسمانه عرش بنای ما خاکیان را مماثل با طاق و رواق نیلگون سپهر برین شکل می‌بخشد؛ هیأت ظاهری آن در طرح ارائه شده همچون گنبد مساجد می‌نماید که بایستی سطح برونی و درونی آن فیروزه‌ای رنگ و «کاشی» باشد. زیرا، و نظر به آن که این مقصد و مطلب در نماهای طرح مزبور نمی‌گنجد، الزاماً در اینجا مطرح و پیشنهاد می‌گردد که نهادهای مدنی و فرهنگی شهر اقدام کنند تا سطح درونی یا طاق گنبد از داخل آن (که هم‌رنگ با آسمان است) هم به زیور ستارگان ایستاده و اختران رونده آراسته گردد؛ صورت‌های فلکی نیمکره شمالی بر طاق گنبد نگاریده شود. [و لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ... (۵/۶۷، ۱۲/۴۱)، بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ... (۳۷/۶)]. خلاصه آن که بسیار مناسب و ضروری است که اساساً در رواق زیرین گنبد مینای برج بنا، دستگاه‌های نوین و پیشرفته «کیهان نما» (- که اصطلاحاً «افلاک نما» می‌گویند)

متناسب با فضای آنجا نصب و تعبیه گردد. دورنگر (=تلسکوپ)های رصد کواکب و اجرام سماوی در جاهای مناسب (کنار روزنه‌های بین کنگره‌ها و پنجره‌های طبقه هفتم) گذاشته شود. [وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ... (۱۹۱/۳)، أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸/۸۸)، اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا (۱۳/۲، ۳۱/۵]

(۱). راجع به جنبه آموزشی و علم اندوزی تجربی این امر بیشتر چیزی نمی‌افزاییم؛ مسئولان امر خود به خوبی واقفند؛ و هم نیک آگاهند که از آن رصدگاه چقدر می‌توان درآمدهای توریستی و مانند اینها جذب کرد....\*.

(\*) بهر «د» (توصیه‌های اجرایی) از این گفتار، چون ربط موضوعی با مباحث تاریخی و مسائل دینشناسی ندارد، از طرف راقم این سطور در اینجا حذف می‌گردد [پ.ا.].



## نمایگان

### ۱. فهرست مراجع.

الف). فارسی و عربی.

ب). زیانهای اروپایی.

ج). دفترها - ماتیکان.

### ۲. کسان و پیوندان.

### ۳. جایها و تیره‌ها.



## ۱. فهرست مراجع

الف). فارسی و عربی

- آبی (آوه‌ای) ابو سعد.  
نثرالدر، چاپ مصر (ج ۶).
- آدمیت، فریدون  
اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، ۱۳۵۲
- آرین پور، یحیی.  
از صبا تا نیما، ج ۱ و ۲، تهران، ۱۳۵۴؛ ج ۳ (از نیما تا روزگار ما)، تهران، ۱۳۷۴.
- ابن ابی اصیبعه.  
عیون الانباء فی طبقات الاطباء، بیروت، ۱۹۶۵.
- ابن اثیر.  
الکامل فی التاریخ، بیروت، ۱۹۶۶.
- ابن اعثم کوفی.  
الفتوح، حیدرآباد الدکن، ۱۹۶۸-۱۹۷۵ (ج ۸).
- ابن بلخی.  
فارسنامه، شیراز، ۱۳۴۳.
- ابن حزم اندلسی.  
جمهرة انساب العرب، القاهرة، ۱۳۸۲ هـ.ق.
- ابن حوقل.  
صورة الارض، ترجمه جعفر شعار، تهران، ۱۳۴۵.
- ابن خرداد به.  
المسالك و الممالك، طبع دخویه، لیدن، ۱۸۸۹ م.

- ابن خلکان .
- وفیات الاعیان، طبع محیی الدین عبدالحمید، القاهرة، ۱۳۶۷ ق.
- ابن رسته .
- الاعلاق النفسیه، لیدن، ۱۸۹۲.
- ابن شادی اسدآبادی .
- مجمل التواریخ و القصص، طبع ملک الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۸.
- ابن طقطقی.
- الاصیلی (فی الانساب)، طبع الرجائی - المرعشی، قم، ۱۳۷۶ ش.
- ابن العبری.
- تاریخ مختصر الدول، بیروت / قم، ۱۴۰۳ ق.
- ابن عماد حنبلی .
- شذرات الذهب، چاپ مصر.
- ابن عنبه داوودی .
- عمدة الطالب، طبع آل الطالقانی، النجف، ۱۳۸۰ هـ / الفصول الفخریه، طبع محدث ارموی، تهران، ۱۳۴۶ ش.
- ابن فریغون.
- حدود العالم، طبع منوچهر ستوده، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- ابن فقیه همدانی.
- اخبار البلدان (نسخه خطی آستان رضوی مشهد، ش ۵۲۲۹)؛ مختصر البلدان، طبع ذخویه، لیدن، ۱۸۸۵.
- ابن الفوطی .
- تلخیص مجمع الآداب، طبع مصطفی جواد، دمشق / مجمع الآداب، چاپ قم - تهران، الحوادث الجامعه (منسوب).
- ابن قتیبه دینوری .
- المعارف، طبع ثروت عکاشه، القاهرة، ۱۹۶۰. / عیون الاخبار، طبع احمد زکی، القاهرة ۱۹۲۵-۱۹۳۰.
- ابن کمال پاشا.
- مزیة اللسان الفارسی (علی سائر الالسنه)، تهران، انجمن ایرانویج، ۱۳۳۲. / برتری زبان پارسی (ترجمه پرویز اذکائی)، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۴۸.
- ابن المعتز عباسی.
- طبقات الشعراء، چاپ بیروت.
- ابن الندیم .
- الفهرست، طبع تجدد، تهران، ۱۳۵۰.
- ابودلف خزرچی .
- سفرنامه، طبع ولادیمیر مینورسکی، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران، ۱۳۴۲.

- ابوزید بلخی .  
البدء و التاريخ، طبع کلمان هوار، پاریس، ۱۹۰۵-۱۹۰۷.  
- ابوالشیخ اصفهانی.  
طبقات المحدثین باصبهان، بیروت (ج ۱).  
  
- اذی، ساموئل.  
آیین شهریاری در شرق، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۴۷.  
- اذکانی، پرویز.  
فرمانروایان گمنام، تهران، ۱۳۶۷. / احوال و آثار میر سید علی همدانی، دانشگاه بوعلی همدان، ۱۳۷۰ / راهنمای همدان، شهرداری همدان، ۱۳۷۱. / درگزین تاکاشان، تهران، ۱۳۷۲ / تاریخنگاران ایران، تهران، ۱۳۷۳. / کتاب‌شناسی همدان، استانداری همدان، ۱۳۷۳. / باباطاهر نامه، تهران، ۱۳۷۵. / فهرست ما قبل الفهرست، مشهد، ج ۱، ۱۳۷۵؛ ج ۲، ۱۳۷۸.  
- ارانسکی، ای. ام.  
مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۸.  
- استرآبادی، میرزا مهدی خان.  
جهانگشای نادری، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱.  
- استوری (Storey).  
ادبیات فارسی، II، 2.  
- اسکندر بیگ منشی.  
عالم آرای عباسی، طبع ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۰.  
- اسماعیل پاشا.  
هدیه العارفین، چاپ بیروت.  
- اشپولر، برتولد.  
تاریخ ایران (در قرون نخستین اسلامی)، ترجمه ع. فلاطوری، تهران، ۱۳۴۹.  
- اشمیت، اریش.  
تخت جمشید، تهران، فرانکلین، ۱۳۴۲.  
- اصطخری .  
مسالك و ممالك، طبع ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۷.  
- اعتماد السلطنه.  
مرآت البلدان / المآثر و الآثار، چاپ تهران.  
- افتخاریان، محمد حسین.  
کتاب سبز همدان، ۱۳۷۲.  
- افشار، ایرج. (گردآورنده).  
زیان فارسی در آذربایجان، تهران، ۱۳۶۸.  
- اقبال آشتیانی، عباس.  
تاریخ مفصل ایران، تهران، ۱۳۴۶.

- امین ریاحی، محمد.
- سفارت نامه‌های ایران (گزارش سفیران عثمانی)، تهران.
- اولیاء چلبی.
- سیاحتنامه سی، استانبول، ۱۳۱۴ ه.ق. (ج ۴).
- اینوستراتتسلف.
- تحقیقات درباره ساسانیان، ترجمه کاظم کاظم زاده، تهران، ۱۳۵۲.
- باخیزی .
- دمیه القصر، چاپ بیروت.
- بدانوئی .
- منتخب التواریخ، چاپ هند.
- بدوی ، عبدالرحمان.
- التراث اليونانی، القاهرة، ۱۹۶۵.
- براون، ادوارد.
- تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۴۵.
- بروکلمان ، کارل.
- تاریخ الادب العربی (ج ۵)، القاهرة، ۱۹۶۷-۱۹۷۵.
- بروگش ، هاینریش کارل.
- سفری به دربار سلطان صاحبقران (۱۲۷۶-۱۲۷۸ ه)، ترجمه مهندس کردبچه، تهران، ۱۳۶۸.
- بلاذری ، ابوالعباس.
- فتوح البلدان، طبع دُخویه، لیدن، ۱۸۶۳؛ طبع رضوان، بیروت، ۱۹۷۸.
- بهار، ملک الشعراء.
- سیک‌شناسی، ج ۳، تهران.
- بیرونی ، ابوریحان.
- الآثار الباقیه، طبع زاخائو، لایپزیگ، ۱۸۷۸؛ طبع اذکائی، تهران، ۱۳۸۰. / التفهیم، طبع همائی، تهران، ۱۳۱۸.
- بیجن ، ابن آقامحمد رضا بیگ.
- جهانگشای خاقان، طبع دکتر الله دتا مضطر، اسلام‌آباد پاکستان، ۱۹۸۶.
- بیژن ، اسدالله.
- سیر تمدن و تربیت در ایران باستان، تهران، ابن سینا، ۱۳۵۰.
- بیهقی، ابن فندق.
- تاریخ بیهقی، طبع بهمنیار. / لباب الانساب، طبع رجائی (قم).
- پاپلی یزدی .
- فرهنگ آبادی‌ها و مکانهای مذهبی کشور، مشهد.

- پطروشفسکی.
- کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران.
- پلوتارک.
- حیات مردان نامی، ترجمه رضا مشایخی، چاپ ۳، تهران، ۱۳۶۹. (ج ۳).
- پورداوود، ابراهیم.
- یشت‌ها، ۲ ج، تهران، ۱۳۰۷. / فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۲۶.
- پیرونیا، مشیرالدوله.
- ایران باستان، تهران، ۱۳۳۱ (ج ۳).
- تبریزی، ابن خلف.
- برهان قاطع، طبع دکتر محمد معین، تهران، ۱۳۳۰-۱۳۳۵.
- تفضلی، احمد.
- مینوی خرد (گزارش فارسی)، تهران، ۱۳۵۴. / شهرهای ایران (گزارش فارسی)، ج ۳، چاپ کیانی، تهران ۱۳۶۸.
- تقی زاده، سید حسن.
- مانی و دین او، تهران، ۱۳۳۵. / مقالات، طبع ایرج افشار، ج ۱، تهران.
- تنسر (پارسی)
- نامه به گشنسب، طبع مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۵۴.
- توخدی.
- حرکت تاریخی کرد، مشهد (ج ۲).
- توحیدی، ابوحیان.
- البصائر و الذخائر، چاپ مصر.
- ثعالبی نیشابوری.
- لطائف الظرفاء، بیروت. / یتیمه الدهر، بیروت.
- جعفری، عباس.
- گیتاشناسی ایران، ج ۱ (کوهها و کوهنامه ایران)، تهران، ۱۳۶۸.
- جکسن، ابراهام ویلیامز.
- سفرنامه (ایران در گذشته و حال)، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران، ۱۳۵۲.
- جلال‌الدین منجم.
- تاریخ عباسی (روزنامه ملاجلال)، طبع وحیدنیا، تهران، ۱۳۶۶.
- جوینی، عطا ملک.
- تاریخ جهانگشا، طبع علامه قزوینی، لیدن (ج ۳).
- جهشیاری، ابن عبدوس.
- کتاب الوزراء، ترجمه ابوالفضل طباطبائی، تهران، ۱۳۴۸.

- حافظ ابرو.
- زبدة التواریخ، طبع جوادى، تهران، ۱۳۷۲.
- حزين لاهیجی.
- تذكرة المعاصرين، چاپ اصفهان ؛ طبع سالک، تهران، ۱۳۷۵.
- حسنى ، ميرزا مخدوم.
- النواقض على الروافض (نسخه خطی اوقاف دمشق).
- حق پوست ، رضا (ویراستار) .
- اوضاع طبیعی...همدان ، اداره کل کشاورزی همدان، ۱۳۴۶.
- حمزه اصفهانی.
- تاریخ سنی ملوک الارض، بیروت ۱۹۶۱.
- خاقانی شروانی.
- تحفة العراقین، طبع یحیی قریب، تهران، ۱۳۵۷.
- خزائن، رضا.
- جغرافیای همدان، ۱۳۳۴.
- خطیب بغدادی.
- تاریخ بغداد، چاپ بیروت.
- خواندمیر.
- حبیب السیر، چاپ تهران.
- خوانساری.
- رو ضات الجنّات، چاپ قم.
- داندما یف، م.
- ایران (در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی)، ترجمه روحی اریاب، تهران ۱۳۵۲.
- دانش پژوه.
- فهرست نسخ خطی دانشگاه تهران (۱۲ ج).
- دُخویه، م.
- قمرطیان بحرین و فاطمیان، ترجمه محمد باقر امیر خانی، تهران، ۱۳۷۱.
- درخشان، مهدی.
- بزرگان و سخن سرا یان همدان، تهران (۲ ج).
- دهخدا.
- امثال و حکم، تهران (۴ ج).
- دهگان، ابراهیم.
- کر جنا مه، اراک، ۱۳۴۲.
- دیاکونوف، ام.
- اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۴.



- دیاکونوف، ای.  
تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۵.  
- دینوری، ابوحنیفه.  
اخبار الطوال، ترجمه صادق نشأت، تهران، ۱۳۴۶.  
- ذهبی.  
دول الاسلام، حیدر آباد الدکن، ۱۳۳۷ هـ ق. / المعبر، بیروت.  
- رازی، امام فخر.  
الشجرة المبارکة، طبع رجائی - مرعشی (قم).  
- راغب اصفهانی.  
محاضرات الادباء، بیروت (بولاق / ۱۲۸۴ هـ ق).  
- رافعی، امام الدین.  
التدوین، طبع عطاردی، ۴ ج (هند).  
- راولینس، هانری.  
سفرنامه...، ترجمه اسکندر امان اللهی، تهران، ۱۳۶۳.  
- راوندی، ابوبکر.  
راحة الصدور، طبع محمد اقبال، لیدن / تهران.  
- رشیدالدین همدانی.  
تاریخ مبارک غازانی، طبع کارل یان، لندن، ۱۹۴۰. / جامع التواریخ، طبع بهمن کریمی، تهران.  
- رشید یاسمی.  
کرد و پیوستگی نژادی، تهران، ۱۳۱۸.  
- روزنتال، فرانتز.  
علم التاریخ عندالمسلمین، ترجمه صالح العلی، بغداد، ۱۹۶۳.  
- روملو، حسن بیگ.  
احسن التواریخ، طبع عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۴۹.  
- رئیس نیا، رحیم.  
گذر از طوفانها، تهران.  
- زرکلی.  
الاعلام، چاپ ۸، بیروت، ۱۹۸۹.  
- زوزین کوب، عبدالحسین.  
تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، ۱۳۴۳. / تاریخ مردم ایران، ج ۱، تهران.  
- زکی، محمد حسن (مصری).  
الفنون الایرانیة، القاهرة، ۱۹۴۰.

- سازمان پژوهش.
- جغرافیای استان همدان، تهران، ۱۳۶۵.
- سایکس، سرپرسی.
- تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی گیلانی، تهران، علمی، ج ۲، ۱۳۳۵.
- سبکی، تاج الدین.
- طبقات الشافعیه، القاهرة، ۱۳۲۴ ق.
- سپهر، مؤرخ الدوله.
- ایران در جنگ بزرگ، تهران، ۱۳۳۶.
- سرکیس، یعقوب.
- مخطوطات بغداد.
- سزگین، فؤاد.
- تاریخ التراث العربی / التدوین التاريخی، قاهره، ۱۴۰۳ ق.
- سمعانی، ابوسعید.
- الانساب، چاپ عکسی (اوقاف گیب) و چاپ حیدرآباد دکن.
- سندنجدی، میرزا شکرالله.
- تحفه ناصری (در تاریخ و جغرافیای کردستان)، طبع حشمت الله طیبی، تهران، ۱۳۶۶.
- سومر، فاروق.
- قراقویونلوها، ترجمه وهاب ولی، تهران.
- سهیل کاشانی.
- تاریخ کاشان، طبع ایرج افشار، تهران.
- سید کباء گیلانی.
- سراج الانساب، طبع سید مهدی رجائی، قم، المرعشی، ۱۴۰۹ ه.ق.
- سیوری، راجر.
- ایران در عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، ۱۳۷۲.
- شفیعی کدکنی.
- موسیقی شعر، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۸.
- شمس قیس رازی.
- المعجم فی معاییر اشعار العجم، طبع ثانوی مدرس رضوی، دانشگاه تهران.
- شهابی، علی اکبر.
- تاریخچه وقف در اسلام، تهران، ۱۳۴۳.
- الشیبی، کامل مصطفی.
- تشیع و تصوف، ترجمه علیرضا ذکاوتی، تهران، ۱۳۵۹.
- شیخ طوسی.
- اختیار معرفة الرجال / الفهرست، چاپ قم - تهران.

- شیروانی، زین العابدین .  
بستان السیاحه، چاپ سنگی . / حدائق السیاحه، تهران، ۱۳۴۸.
- صادقی کتابدار.  
تذکره مجمع الخواص، چاپ تهران.  
صدر هاشمی.  
تاریخ جراید ایران، تهران.  
- صدوری افشار، غ.  
سرگذشت سازمانها.... / کتابنامه علوم در ایران، تهران.  
- صفا، ذبیح الله.  
حماسه سرایی در ایران، تهران، ۱۳۳۳. / تاریخ ادبیات در ایران (۵ جلد).  
- صفدی، صلاح الدین.  
الوافی بالوفیات، چاپ بیروت.
- طبری، محمد بن جریر.  
تاریخ الرسل و الملوك، طبع دُخویه، لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱. / تاریخنامه، طبع محمد روشن، تهران، ۱۳۷۱.
- طوسی همدانی.  
عجائب المخلوقات، طبع منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۵.  
- طهرانی، ابوبکر.  
دیار بکریه، چاپ استانبول.  
- طهرانی، شیخ آقا بزرگ.  
الذریعه الی تصانیف الشیعه (۲۵ ج).
- ظهیرالدوله، صفا علی.  
خاطرات و اسناد، طبع ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۱.
- ظهیری سمرقندی.  
سلجوقنامه، تهران، ۱۳۲۶. / سندبادنامه، طبع احمد آتش، استانبول، ۱۹۴۸.
- عبیدلی، شیخ الشرف.  
تهذیب الانساب، طبع المحمودی - المرعشی، قم، تهران، ۱۴۱۳ ق.
- عضدالدوله قاجار.  
تاریخ عضدی، طبع کوهی کرمانی، تهران، ۱۳۲۸.  
- عمادکاتب اصفهانی.  
خریده القصر، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۸.

- عمری، سید نجم الدین.  
المجدی (فی الانساب)، طبع مهدوی دامغانی، قم، المرعشی، ۱۴۰۹ ق.
- عوفی، سدید الدین.  
جوامع الحکایات، جزو ۲، قسم ۳، چاپ تهران.
- عین القضاة همدانی.  
شکوی الغریب، طبع عسیران، دانشگاه تهران / نامه‌ها، طبع منزوی، تهران.
- فخرائی، ابراهیم.  
سردار جنگل، تهران.
- فخرالدین اسعد گرگانی.  
ویس و رامین، طبع مینوی (و) محبوب، تهران، ۱۳۳۷.
- فرای، ریچارد.  
میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، ۱۳۶۸. / بخارا (دست‌آورد قرون وسطی)، ترجمه م. محمودی، تهران، ۱۳۴۸.
- فردوسی.  
شاهنامه، چاپ مسکو.
- فرنبلغ دادگی.  
بندهشن، گزارش مهرداد بهار، تهران، توس، ۱۳۶۹.
- فریدریش، یوهانس.  
زبانهای خاموش، ترجمه یدالله ثمره (و) بدرالزمان قریب، تهران، ۱۳۶۵.
- فسنائی، حاجی.  
فارسانه ناصری، طبع منصور رستگار، تهران.
- فلاندن (و) کوست.  
سفرنامه ایران (۱۲۵۶-۵۷ ه‍.ق)، ترجمه حسین نورصادقی، تهران، ۱۳۲۴.
- فیلد، هنری.  
مردم‌شناسی ایران، ترجمه عبدالله فریار، تهران.
- قدامة بن جعفر.  
نبد من کتاب الخراج، طبع دخویه، لیدن.
- قزوینی، زکریاء.  
آثار البلاد، بیروت، ۱۹۶۰. / عجائب المخلوقات، بیروت.
- قزوینی، (علّامه) محمد.  
یادداشتها، طبع ایرج افشار، ۱۰ ج، دانشگاه تهران، ۱۳۳۷-۱۳۵۴. / بیست مقاله، طبع اقبال، تهران، ۱۳۳۲.
- قمی، حسن بن محمد.  
تاریخ قم، طبع سید جلال الدین طهرانی، تهران، ۱۳۱۳.

- کاتبی بحری، سیدی علی رئیس.  
مرآت الممالک، طبع احمد جودت، استانبول، ۱۳۱۳ ق / ترجمه فارسی (تفضلی - گنجه لی)، تهران، ۱۳۵۵.
- کاشغری، محمود.  
دیوان لغات الترك، چاپ استانبول.  
- کخاله، محمد رضا.  
معجم المؤلفین، بیروت.
- کریستن سن، آرتور.  
ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، چاپ ۳، ۱۳۴۵ / کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۳۶ / نمونه های نخستین انسان...، ترجمه تفضلی - آموزگار، تهران، ۱۳۶۳.
- کسروی، احمد.  
کاروند، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۲.
- کلاین برگ، اوتو.  
روانشناسی اجتماعی، ترجمه دکتر علی محمد کاردان، تهران، ۱۳۴۲.
- کلیما، اوتا کر.  
تاریخ جنبش مزدکیان، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، تهران، ۱۳۵۹.
- کولسنیکف، آ.  
ایران در آستانه یورش تازیان، ترجمه محمد یحیایی، تهران، ۱۳۵۵.
- کویاجی، جهانگیر.  
آیین ها و افسانه ها...، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران، ۱۳۵۳.
- کیانی، م.ی. (ویراستار).  
پایتخت های ایران، تهران، ۱۳۷۴.
- گابریل، آلفونس.  
تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه خواجه نوری، تهران، ۱۳۴۸.
- گدار، آندره.  
آثار ایران، تهران، ج ۳ (۱۳۱۴-۱۳۱۸ ش).
- گردیزی، عبدالحی.  
زین الاخبار، طبع عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۶۳.
- گوٹشمید، آلفرد.  
تاریخ ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، ۱۳۵۶.
- لاهیجی، شمس الدین.  
تاریخ خانی، طبع دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۵۲.

- لسترنج، گی. سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، ۱۳۳۷.
- لمتون، آنا. مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، ۱۳۴۵.
- لوی، حبیب. تاریخ یهود در ایران، تهران (ج ۳).
- مافروخی. محاسن اصفهان، ترجمه آوی، طبع عباس اقبال، تهران، ۱۳۲۸.
- مجتبائی، فتح الله. شهر زیبای افلاطون، تهران، ۱۳۵۲.
- مجید زاده، یوسف. تاریخ عیلام، تهران، ۱۳۷۰.
- محمّدی، محمّد (ملایری). تاریخ و فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۷۲.
- مواغهای، زین العابدین. سیاحت نامه ابراهیم بیگ، طبع باقر مؤمنی، تهران، ۱۳۵۳.
- مرتضوی، منوچهر. زبان دیرین آذربایجان، تهران، افشار، ۱۳۶۰.
- مرعشی. فهرست نسخ خطی کتابخانه مرعشی (قم).
- مرکز آمار ایران. سرشماری سال ۱۳۷۵ (استان همدان) و نتایج تفصیلی، تهران، ۱۳۷۶.
- مروزی، سید عزیز الدین ازورقانی. الفخری فی انساب الطالبیین، طبع الرجائی - المرعشی، قم، ۱۴۰۹ هـ.
- مستوفی، حمدالله. نزهة القلوب، طبع لسترنج، لیدن، ۱۹۱۵. / تاریخ گزیده، طبع عبدالحسین نوائی، تهران، ۱۳۳۹.
- مسعودی، ابوالحسن. مروج الذهب، طبع شارل پلّا، بیروت، ۱۹۶۵-۱۹۷۴.
- مسکویه رازی. تجارب الامم، طبع ابوالقاسم امامی، ۲ ج، تهران، ۱۳۶۶.
- مشار، خانبابا. فهرست مؤلفین کتب چاپی، تهران.
- مصطفوی، محمّد تقی. هگمتانه (آثار تاریخی همدان)، تهران، ۱۳۳۲.

- معماریان، علی.
- فرهنگ دههای ایران (استان همدان)، تهران، وزارت جهاد، ۱۳۶۹.
- معین، محمد.
- مزدیسنا و ادب فارسی، تهران، ۱۳۳۸. / مجموعه مقالات، چاپ مهدخت معین، ج ۱، تهران، ۱۳۶۴؛ ج ۲، ۱۳۶۷.
- مقدسی بیاری.
- احسن التقاسیم، لیدن، ۱۹۰۶.
- مقصود، جواد.
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آخوند (همدان)، تهران، ۱۳۵۳.
- منزوی، احمد.
- فهرست نسخ خطی فارسی (۶ ج) - فهرست مشترک نسخه‌های خطی (۱۰ ج).
- منقوی، ابونصر.
- وقعة صفین، طبع عبدالسلام هارون، القاهرة، ۱۳۸۲ هـ.
- مهرآبادی، میترا.
- خاندان‌های حکومتگر ایران باستان، تهران، ۱۳۷۲.
- میرزا افندی.
- ریاض العلماء (۶ ج)، چاپ قم (مرعشی)
- مینورسکی، ولادیمیر.
- سازمان اداری صفوی، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، ۱۳۳۴.
- ناصرالدین شاه قاجار.
- سفرنامه عراق عجم (چاپ سنگی)، سفرنامه عتبات، طبع ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳. //
- شهریار جاده‌ها، تهران، ۱۳۷۲.
- ناصرالدین کرمانی.
- نسائم الاسحار، طبع محدث ارموی، تهران، ۱۳۶۴.
- نجم‌الدین قمی.
- تاریخ الوزراء، طبع دانشپژوه، تهران، ۱۳۶۳.
- نخجوانی، ابن هندوشاه.
- صحاح الفرس، طبع عبدالعلی طاعتی، تهران.
- نصر آبادی.
- تذکره شاعران، تهران.
- نظام‌الملک طوسی.
- سیر الملوک (سیاستنامه)، طبع هیوبرت دارک، تهران، ۱۳۴۰.
- نوشاهی، عارف.
- فهرست کتابهای چاپ سنگی، اسلام آباد پاکستان.

- نولدکه، تئودور.  
تاریخ ایرانیان و عربها، ترجمه عباس زریاب خوئی، تهران، ۱۳۵۸. / حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران، ۱۳۲۷.
- نیکیتین، بازیل.  
کرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی، تهران، ۱۳۶۶.
- واندنبرگ، لویی.  
باستان‌شناسی ایران قدیم، دانشگاه تهران.
- وضاف الحضرة.  
تحریر تاریخ وضاف، عبدالمحمد آیتی، تهران، ۱۳۴۶.
- هرتسفلد، ارنست.  
کشف دو لوح تاریخی در همدان، تهران، انجمن آثار ملی.
- هروی، ابوالحسن.  
کتاب الزیارات، طبع طومین، دمشق، ۱۹۵۳.
- هشام کلبی.  
جمهرة النسب، بیروت (ج ۱).
- همایی، جلال الدین.  
مقالات ادبی، ج ۱، نشر هما، تهران.
- هنری، ه (ویراستار).  
سازمان برنامه استان همدان، ۱۳۷۳: آمارنامه استان همدان، ۱۳۷۴، نتایج سرشماری استان همدان، ۱۳۷۵.
- هیئتس، والتر.  
تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاوس جهانگیری، ۱۳۴۶.
- یاقوت حموی.  
معجم البلدان، طبع ووستنفلد، ۶ج، لایپزیگ، ۱۸۶۶-۱۸۷۰. / معجم الادبا، قاهره، چاپ دارالمأمون (۲۰ جلد) / المشترك، چاپ مصر.
- یعقوبی، ابن واضح.  
التاریخ، بیروت، ۱۳۷۹ ق / ۱۹۶۰ م.

ب). زبانهای اروپایی

- Abrahamian, R.

*Dialects des Israelites de Hamadán et d' Isfahan et dialectes Bábá Táhir* , Paris , 1936.



- Adamec, L. W. (ed.)  
*Historical Gazetteer of IRAN*, vol. I, Graz-Austria, 1976.
- Asher, A. (tr.& ed.)  
*The Itinerary of Rbbi Benjamin of Tudela*, 1840-41 (2 vols).
- Bailey, H.  
*Zoroastrian Problems*, Oxford, 1971
- Benveniste, E.  
*Titres et noms propres en Iranien Ancien*, Paris, 1966.
- Boyce, M.  
*A reader in Manichaeism ...* , ACTC IRANICA, II, 1975.
- Browne, L.  
*The Eclipse of christianity in Asia*, Cambridge, 1933.
- Bruggech, H. C.  
*Reiseder der K.Preussischen Gesandtschaft nach Persian* (1869 und 1861), Leipzig, 1862.
- Buckingham . J.S.  
*Travels in Assyria, Media and persia* (1817), London, 1829.
- Cameron, G.  
*History of Early Iran*, Chicago, 1936.
- Ctesias.  
*The fragments of the Persika*, ed. J.Gilmore, London, 1888.
- Dandamaev, M.  
*A political history of the Achaemenid Empire*, tr. (in Eng. by) W.Vogelsang, Leiden, 1989.
- DeMorgan, J.  
*Mission Scientifique en Perse*, 4 , Paris, 1896.
- Desmet - G, H.  
*La region d' Ara'k et de Hamadan*, Paris / Machhad, 1988-91.
- Eckart, E.  
*Geographentag Innendruck*, Wiesbaden, 1970.
- Eilers, W.  
*Semiramis (entstehung...)*, Wien, 1971.

-Fisher, W.B. (ed.)

*The Cambridge history of IRAN*, vol I (the land of Iran), Cambridge, 1968.

Flandin , E.et P. Coste.

*Voyage en Perse ....* (pendant Les anneés 1840 et 1841), Paris, 1851 (2vo.)

-Frye, R.

*OPERA MINORA*, ed. M.Nawwabi, Shiraz , 1976.

Geiger, W. und E. Kuhn (ed).

*Grundriss der Iranischen Philologie*, b. I, ab. 1, Strassburg, 1895- 1901; ab. 2, 1898-1991.

-Gershevitch, A. (ed.)

*The Cambridge History of IRAN*, v.2, 1985.

-Ghirshman, R.

*IRAN* (from the earliest time to the Islamic conquest),Penguin Books, 1954./

*IRAN* (protoiranien, Meder und Achaemeniden), 1962. /*IRAN* (Parther und Sassaniden), 1962.

- Graves, R. & R. Patai.

*Hebrew Myths* (the B. Gen.), London, 1964.

-Hadank. K.

*Kurdisch - Persische forschungen* , von Oskar Mann, ab. III, v.2, Berlin, 1930.

-Herodot.

*Historiae*, ed. C. Hude, Oxford, 1963./ *The persian Wars*, tr. G.Rawlinson, Newyork, 1942.

- Herzfeld, E .

*Archaeological history of Iran*, London, 1935. / *Iran in ancient East*, Oxford, 1941.

- Hole, F.

*Exploration in Ethnoarchaeology*, New Mexico university, 1978.

- Hollingbery, W.

*A journal of observation ...* (1790-1801), Calcutte, 1814.

- Huart, C .

*Ancient Persia and Iranian civilization*, London, 1927/ 1972.

- Jackson, A.V.W.

*Persia, Past and present*, Newyork - London, 1906.

-Justi, F.

*Iranisches Namenbuch*, Marburg, 1895.

-Kent, R.

*Old Persian*, New Haven, 1961.

-Kerporter, R.

*Travels in Georgia , Persia ...*, (during the years 1817-1820), London, 1822.

-Kharegat, R.

*A tourist guide of Iran*, Bombay, 1935.

-Kinnier, M

*Geographical Memoir of the persian Empire*, London, 1818.

- Klima, O.

*Maris Zeit und Leben*, Prag, 1962.

-Kossowicz, C.

*Inscriptiones Palaeo - Persicae Achaemenidarum*, Petropoli, 1872.

-Lockhart, L.

*Persian cities*, London, 1960.

-Marqwart, J.

*ĒRĀNSHAR* (nach der geographie de ps. Moses Xorenaci), Berlin, 1901. /  
*Südarmenien und die Tigrisquellen*, Wien, 1930.

-Matheson , S.

*PERSIA* (An Archaeological Guide), London, 1972.

- Minorsky, V.

*IRANICA* (Twenty Articles), Tehran, 1964.

- Olmstead, A.

*History of the Persian Empire*, Chicago, 6th. imp., 1970.

-Oppenheim, L.

*Ancient Mesopotamia*, Chicago, 1964.

-Pausanias ś

*Description of Greece*, vol . I. , ....

-Pigulevskaja , N.

*Les villes de l'état Iranien* (aux époques Parthe et Sassanide), Paris , 1963.

**-Polybius.**

*The Histories of polybius*, tr. E.S. Shuckburgh, London, 1889 (vol.2)

**-Rawlinson, G.**

*The five Great Monarchies of the Ancient Eastern World ...* , London, 1862 -67 (4 vols.) / *Sixth Great Oriental Monarchy* (Parthia), Newyork, 1873./ *The seventh ...* (Sasanian), London, 1876.

**-Rawlinson , H.C.**

*The Persian cuneiform inscription at Behistun* , London , 1846-47.

**-Rodler . A**

*Bericht uber eine geologische reise im westischer Persian* , Wien , 1889.

**- Schmidt, E.F.**

*Flights over ancient cities of Iran*, Chicago, 1940./ *Persepolis*, 1953.

**-Schwarz, P.**

*Iran im Mittelalter* (nach den Arabischen Geographen), Leipzig, 1896-1935.

**-Strabo.**

*The Geography ...*, tr .H.Hamilton & W.Falconer, London, 3 v., 1854-1881.

**-Tarn, W .**

*The Greeks in Bactria & India*, Cambridge, 1951.

**-Tomaschek, W.**

*Zur Historischen Topographie von Persien*, Wien, 1883/rep . 1972.

**-Watson, P.J.**

*Archaeological Ethnography in Western Iran*, Tuscon, 1979.

**-Weissbach , F.**

*Die Keilinschriften der Achameniden*, Leipzig, 1911.

**- Wilber, D.**

*Research Program of Institute*, (in) B. A. I. P. A.A. , 4,1935.

**- Yārshāter, E. (ed.)**

*The Cambridge History of IRAN*, v.3, 1986. / *Biruni Symposium*, Columbia University, 1976.

## ج. دفترها - ماتیگان

- آینده (نامه بنیاد دکتر افشار)، سال ۱۲، ش ۱۱-۱۲ (۱۳۶۵)؛ سال ۱۴ (۱۳۶۷)؛ سال ۱۸ (۱۳۷۱)؛ سال ۱۹، ش ۱۰-۱۲ (۱۳۷۲).
- آئینه پژوهش (نامه کتابشناسی)، قم، ش ۶۵ / آذر - دی ۱۳۷۹.
- اثر (نشریه میراث فرهنگی کشور)، ش ۷-۹ (۱۳۶۱).
- ادبیات معاصر (ماهنامه)، سال ۱، ش ۷ / شهریور - مهرماه ۱۳۷۵.
- ایرانشهر (مجله منتشره در برلین)، ش ۲ (۱۳۰۵).
- ایران کوده (نامه انجمن ایرانویج تهران)، ش ۳ (۱۳۱۴) یزدگردی؛ ش ۱۰ (۱۳۲۸) ش.
- بررسی‌های تاریخی (مجله ستاد ارتش)، سال ۱۱، ش ۴.
- پژوهش‌های ایرانشناسی (نامواره دکتر افشار)، ج ۱۲، تهران، ۱۳۷۹.
- پیام نو (ماهنامه)، سال ۱، ش ۹۰۸ (۱۳۲۴).
- تاریخ معماری و شهرسازی (مجموعه مقالات)، تهران، سازمان میراث فرهنگی، ۱۳۷۶.
- تحقیقات اسلامی (نامه بنیاد دائرة المعارف اسلامی)، ج ۴ / سال ۱۳۶۸.
- جمالیه (روزنامه همدان)، ۱۳۲۸-۱۳۳۰ ه.ق.
- چیستا (ماهنامه)، سال ۱۸، ش ۱۷۸ و ۱۷۹ (۱۳۸۰).
- دانشنامه جهان اسلام (بنیاد دائرة المعارف اسلامی)، حرف «ب»، ج ۳.
- دائرة المعارف الاسلامیه، مصر، ج ۴ (۱۹۳۷).
- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ج ۱ و ۲.
- دائرة المعارف تشیع، تهران، ج ۸ (۱۳۶۷-۱۳۸۰).
- دائرة المعارف فارسی (مصاحب)، تهران، ج ۳، ۱۳۴۵-۱۳۷۷.
- راهنمای همدان، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۳۱.
- سخنواره (یادنامه دکتر خانلری) تهران، توس، ۱۳۷۶.
- فرهنگ همدان (فصلنامه اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان همدان)، ۳ دوره، ۱۳۷۵-۱۳۷۸.
- کتاب پاژ (نامه ادبی مشهد)، ش ۱۱-۱۲ / زمستان ۱۳۷۲.
- کلیلک (ماهنامه)، شماره‌های ۵۸-۵۹ (۱۳۷۳)، ۶۱-۶۴ (۱۳۷۴)، ۶۸-۷۰ (۱۳۷۴).
- گلچرخ (ماهنامه ادبی)، سال یکم، ش ۱ / فروردین ۱۳۷۱؛ ش ۴ / آبانماه ۱۳۷۱؛ ش ۱۱ / مرداد ۱۳۷۴؛ ش ۱۴ / مرداد ۱۳۷۵؛ ش ۱۸ / فروردین ۱۳۷۷.
- گنجینه شهاب (پاسداشت آیه الله المرعشی)، قم، ۱۳۸۰.
- لغتنامه دهخدا.
- مجله آموزش و پرورش، سال ۹ (۱۳۱۸).
- مجله باستان‌شناسی و تاریخ (نشر دانشگاهی)، سال ۲، ش ۲ / بهار ۱۳۷۶؛ سال ۳، ش ۲ / بهار ۱۳۶۸؛ سال ۳، ش ۸-۹ / اسفند ۱۳۶۹؛ سال ۸، ش ۱۶ / بهار ۱۳۷۳.
- مجله المجمع العلمی العراقی، سال ۶ (۱۳۷۸ق / ۱۹۵۹م).
- مجله مردم‌شناسی و فرهنگ عاثة ایران (وزارت فرهنگ و هنر)، ش ۱ / تابستان ۱۳۵۳؛ ش ۲ / پاییز

- ۱۳۵۴.
- مجله زبانشناسی (نشر دانشگاهی)، سال ۹ (۱۳۷۱).
- معارف (نشر دانشگاهی) سال ۹، ش ۳ / آذر - اسفند ۱۳۷۱؛ سال ۱۲، ش ۲ و ۱ / فروردین - آبان ۱۳۷۴.
- معجم المطبوعات العربیه (کورکیس عواد).
- معهد المخطوطات (نشریه نسخ خطی) دارالکتب المصریه.
- المهرجان لابن سینا (مجموعه مقالات)، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۳۳.
- میراث اسلامی ایران (مجموعه)، قم، المرعشی، ج ۶.
- میراث جاویدان (فصلنامه وقف)، تهران، سال ۱، ش ۴ / زمستان ۱۳۷۲.
- میراث شهاب (نامه کتابشناسی)، قم، المرعشی، سال ۵، ش ۳ و ۴ (۱۳۷۸)؛ سال ۶، ش ۳ / ۲۱ (۱۳۷۹).
- نامواره دکتر افشار یزدی، ج ۸، تهران، ۱۳۷۳.
- نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۶ (۱۳۳۳)؛ سال ۱۰ (۱۳۳۷).
- نشریه فهرست نسخ خطی (دانشگاه تهران)، ج ۵.
- نور علم (فصلنامه)، قم، ش ۴۶ (۱۳۷۱).
- هگمتانه (نشریه امور فرهنگی شهرداری همدان)، شماره‌های ۲ تا ۵۳ (۱۳۶۶-۱۳۷۵).
- هنر و مردم (ماهنامه وزارت فرهنگ و هنر)، ۱۳۵۳.
- یغما (ماهنامه)، سال ۴، ش ۸ / آبان ۱۳۳۰؛ سال ۶، ش ۷ / مهرماه ۱۳۳۲.

- *ACTA IRANICA*, Leiden , 16 (varia), 1977.
- *AH , Assyria ...* (ed.M.Cogan), Jerusalem , 1991.
- *American Journal of Semitic Languages and Literatures*, no. XXXVI (1919-1920) .
- *ANALECTA ORIENTALIA* (Posthomos writings...), Leiden, vol. I, 1954.
- *ANNALEN des K.K. Hofmuseums* , Wiem , 1886.
- *ANNALES des Voyages* (1829) , t.XXX , Paris , 1836.
- *Arabic and Islamic Studies* (in honor of Hamilton A. R. Gibb), Leiden, 1965.
- *Archao. Mitteil. aus Iran* (H.D.A.I.A.T.) , ne.b.I, Berlin, 1968.
- *A Volume of Oriental Studies* (pre. to E.G. Browne), ed. T.Arnold, Cambridge, 1922.
- *Encyclopaedia Iranica* (ed. E. Yarshater), vol. VIII (1997) .
- *Encyclopaedia of Islam* (Brill), ne. ed., vol. I; vol. III (1986).
- *First - Encyclopaedia of Islam*, Brill (1913-1936), v.III.
- *Geographentag Innendruck*, Wiesbaden, 1976.
- *IRAN* (J.B.I.P.S.), vols. V(1967), VIII (1970), XI(1973), XII (1974), XIII (1975), XIV (1976), XXV (1987).
- *Iranica Antiqua* (Leiden) , vols. II (Mélanges Ghirshman), 1967/ n. XX(1985); n. 24, II(Mélanges P. Amiet) , 1989.

- 
- *Irano - Judaica*, III, Jerusalem, 1994.
  - *Mémorial Jean de Menasce*, Louvain, 1974.
  - *Memoirs of the archa. survey of India*, 34, Calcutta, 1926.
  - *Monumentum H. S. Nyberg*, III, ACTA IRANICA, 6, Brill , 1975.
  - *Nagel's Encyclopedia Guide (IRAN)* , Geneva, 1973.
  - *Reallexikon der Assyriologie und vorderasiatischen Archäologie*, v.V (1980).
  - *The Oxford Ency . Archaeology ...* , vol. 2(1997).
  - *W.B.HENNING Memorial volume*, London, 1970.





## ۲. کسان و پیوندان

### آ

- آبراهامیان، روبن: ۳۴۱، ۳۴۲.  
 آبی (آوه‌ای)، ابوسعبد: ۴۳۲.  
 آپولون: ۵۱، ۵۰.  
 آپولونیوس تیانی (-بلیناس رومی): ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۶۳، ۴۱۹.  
 آترویات: ۶۱.  
 آتنه (یونانی): ۶۳.  
 آتیلا: ۲۹۴.  
 آخوند ملاحسینقلی (شوندی) همدانی: ۳۲۵، ۳۸۱.  
 آخوند ملاعبدالصمد همدانی: ۳۲۵، ۳۷۷.  
 آخوند ملا علی (آیه الله) معصومی همدانی: ۲۶۵، ۲۹۰، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۹۱.  
 آخوند ملامحمد حسین مختارانی (مجرم) همدانی: ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۷۸.  
 آخیلوس آتنی: ۴۳۳.  
 آدم (ابوالشر): ۲۹۹.  
 آذربیکدلی: ۳۴۱.  
 آذرکیوان (-فرقه): ۳۸۱.  
 آذرنگ، عبدالحسین: ۴۰۴.  
 آذرنوش، م: ۱۹۲.  
 آذری: ۸۲، (زیان): ۳۳۵-۳۴۰.  
 آذری، ابوالحسن کنگاوری: ۴۰۰.
- آرام، احمد: ۳۹۴.  
 آرامی (-زیان): ۵، ۲۱، ۴۵، ۵۵، ۷۲، ۱۶۷، ۳۱۴.  
 آریوخنیس: ۳۶.  
 آرتاسارو: ۲۰۵.  
 آرتمیس: ۲۱۲، ۴۸۰.  
 آرس (خدای جنگ): ۷۸.  
 آریارمنه: ۵۶.  
 آریان (مورخ): ۵۹، ۶۰، ۱۹۹، ۲۴۵، ۲۴۸، ۴۵۳، ۴۵۵.  
 آریایی: ۴، ۳۰، ۳۲، ۹۸، ۱۱۱، ۴۸۷، ۴۹۴، ۵۰۳.  
 آریستوفان: ۲۱۲.  
 آرین پور، یحیی: ۴۰۹، ۴۱۰.  
 آزادیه همدانی: ۸۴.  
 آزاد مردبن آزادیه همدانی: ۸۴.  
 آزاد همدانی، شیخ علیمحمد ادیب: ۳۲۴، ۳۸۵، ۳۸۷.  
 آزوناس اکباتانی (حکیم): ۳۶۱.  
 آستیگ (مادی): ۲۶، ۳۷، ۴۳، ۷۴، ۴۷۴، ۴۸۳.  
 آشور بانپال: ۳۳۱.  
 آشوری: ۲، ۷، ۲۳-۲۷، ۳۱-۳۸، ۴۳، ۴۶، ۴۸-۵۰، ۵۶، ۸۰، ۱۳۱-۱۳۹، ۱۴۱-۱۴۵.

- (ابن):  
 ابن ابی بکر، محمد بن علی شبلی: ۳۷۰.  
 ابن ابی الحديد: ۳۶۲.  
 ابن ابی زکریّا همدانی: ۳۶۸.  
 ابن ابی سرح همدانی: ۳۶۲، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۰.  
 ابن اثیر: ۲۸۰، ۳۵۴.  
 ابن اسحاق مطلقى: ۳۷۱.  
 ابن بزّاز تبریزی: ۲۶۹.  
 ابن بلمش، احمد بن علی همدانی: ۳۷۱، ۳۹۸.  
 ابن ترکان، ابو العباس احمد بن ابراهيم همدانی: ۳۶۷.  
 ابن جهضم، نور الدين ابوالحسن علی بن عبد الله صوفی: ۳۶۵.  
 ابن حاجب (شاعر): ۲۵۲، ۲۵۳.  
 ابن حازم، زين الدين ابوبکر همدانی: ۳۷۰.  
 ابن حرب (معتزلى) همدانی: ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۹۵.  
 ابن حزم اندلسی: ۳۴۴.  
 ابن حمزه همدانی: ۳۶۸.  
 ابن حکمان، ابو علی حسن دینار آبادی: ۳۶۵.  
 ابن حوقل: ۲۱۸.  
 ابن خالویه، ابو عبد الله حسين بن احمد لغوی: ۳۶۳.  
 ابن خرداد به: ۱۳۲، ۲۵۸.  
 ابن خلکان: ۳۴۷، ۳۴۸.  
 ابن درستویه، ابو طاهر محمد همدانی: ۳۶۹.  
 ابن دیزیل، ابو اسحاق ابراهيم کسائی: ۳۱۸، ۳۶۲.  
 ابن دینار (فقيه) شافعی: ۳۶۳.  
 ابن رسته اصفهانی: ۱۳۲.  
 ابن روزبه، ابوبکر عبدالله بن احمد کسروی: ۳۶۳.  
 ابن زنجویه، ابو محمد عبدالله بن محمد همدانی دهگان: ۱۵۹، ۲۰۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۳۶۶.  
 ابن زیرک اعلمی، ابوسعّد (و) ابو-الفضل: ۳۶۷.  
 ابن سینا: ۱۹۲، ۲۶۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۴۹، ۳۶۷، ۳۷۷، ۳۹۳، ۴۱۸، ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۷۱-۴۷۲، ۴۸۴.  
 ۱۶۷، ۱۷۵-۱۷۷، ۱۷۷-۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲، ۳۱۳، ۳۳۱، ۴۶۶، ۴۹۰.  
 آشیل: ۲۴۸، ۴۵۴.  
 آقا ابراهيم رضوی (مجتهد) کبابیانی: ۳۹۴.  
 آقا حسین...الشهید: ۲۹۲.  
 آقاخان محلّاتی: ۴۱۰.  
 آقا علی شریعتمدار: ۱۸۲.  
 آقامحمد خان قاجار: ۱۲، ۹۶، ۱۶۴، ۱۷۱، ۴۶۹، ۴۷۵.  
 آقاجفی همدانی (آیه الله) سید محمد حسینی: ۳۹۴.  
 آگودی: ۲۱، ۲۳، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۱۴۵، ۲۲۱-۲۲۳، ۵۰۵.  
 آل احمد، جلال: ۴۰۷.  
 آل شلیل، شیخ ابوالحسن همدانی (فقيه): ۳۸۳.  
 آمستریس: ۲۷.  
 آمی تیس: ۲۶.  
 آمین مارسلن: ۴۵۲.  
 آناهیتا (ناهید): ۲۵، ۵۲، ۵۳، ۱۰۵، ۱۵۰، ۱۶۴، ۱۹۲، ۴۸۰.  
 آنیتوخوس (سوم) سلوکی: ۴۹، ۵۲، ۶۳، ۶۴، ۱۱۱، ۱۶۹، ۱۹۲، ۲۰۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۸، ۴۶۹.  
 آنیتوخوس (چهارم) اپیفانس: ۴۷۳، ۶۴.  
 آنیتوخوس (هفتم) سید تیس: ۶۵.  
 آنیتوخوس کوماژن: ۲۴۵.  
 آنلیان: ۴۵۳.  
**الف**  
 اباقاخان: ۹۵، ۲۷۷، ۳۱۱، ۳۲۱.  
 ابراهيم (خلیل): ۳۶، ۵۱۰.  
 ابراهيم بن محمد همدانی (وکیل): ۳۶۱.  
 ابراهيم بیگ آقچه لو: ۲۷۲.  
 ابراهيم طیب، ابن عثمان همدانی: ۳۷۹.  
 ابرسام (اسکیتیانوس؟): ۷۴، ۳۶۱.  
 ابیوردی (-ادیب)، ابوالمظفر محمد بن احمد کوفی: ۴۲۵.

- ابن شادی: ۷۳، ۹۸، ۱۳۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۶۳، ۲۷۶، ۳۰۸، ۳۲۹، ۳۶۹.
- ابن صباح (ابن زیدان) ابو منصور محمد بن عیسی (بزّاز) همدانی: ۳۵۴، ۳۶۵.
- ابن صلاح، نجم الدین ابوالفتح همدانی: ۳۵۸، ۳۶۹.
- ابن طباطبا حسنی: ۲۷۷، ۲۹۶.
- ابن طبری همدانی، ابو حامد احمد بن حسین مروزی: ۳۶۳.
- ابن طقطقی حسنی: ۲۸۷.
- ابن طیب جا ثلیق، ابو الفرج نصرانی (همدانی): ۳۵۸، ۳۶۶.
- ابن عبدان، ابوالفضل شافعی: ۳۶۶.
- ابن عنبة داوودی: ۲۸۷.
- ابن غیلان، ابوطالب محمد بزّاز همدانی: ۳۶۷.
- ابن فارس لغوی، ابوالحسین احمد قزوینی همدانی رازی: ۳۶۴.
- ابن فقیه همدانی: ۱۰۴، ۱۱۶-۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۵-۲۱۰، ۲۱۵-۲۱۷، ۲۴۰-۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۳۱۰، ۳۱۸، ۳۴۴، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۹۵، ۴۱۹، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۳۴.
- ابن الفوطی: ۱۳۰، ۲۸۹.
- ابن قتیبة دینوری: ۴۱۸، ۴۴۲.
- ابن قطان، ابوبکر محمد بن علی همدانی: ۳۷۰.
- ابن لال همدانی، ابوبکر احمد بن علی رود راوری: ۱۰۴، ۳۱۸، ۳۶۴.
- ابن المراحی، ابوالفتح محمد بن جعفر همدانی: ۳۶۳.
- ابن مسکویه رازی: ۱۰۵، ۳۶۷، ۳۶۸.
- ابن المقفع: ۲۷، ۱۳۷، ۲۰۷.
- ابن همدانی، محمد بن عبد الملک فرضی: ۳۶۸.
- ابن یامین (حبقوق): ۱۱۰.
- (ابو)
- ابو اسماعیل علی بن حسین (علوی) حسنی شهید همدانی: ۲۸۴، ۲۸۸.
- ابوبکر شیرازی (حافظ): ۱۰۴.
- ابو تمام طائی: ۳۱۷، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹.
- ابو جعفر مهلبی همدانی: ۳۱۹، ۳۶۶.
- ابو الجهم (محدث): ۱۰۳.
- ابو الحسن علوی، ابن ابو عبدالله حسین حسنی همدانی: ۲۸۰، ۳۶۴.
- ابو الحسین احمد بن عبدالله... (سیلق) حسنی: ۲۸۸.
- ابو الحسن (اطروش) علوی حسنی: ۲۷۶.
- ابو حنیفه (امام): ۳۶۸.
- ابودجانه انصاری: ۱۲۲، ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۱۰.
- ابودلف خزرچی (سیاح): ۴۸، ۵۳، ۱۱۷، ۱۸۱، ۲۰۵-۲۰۸، ۲۱۸، ۲۷۶.
- ابودلف، قاسم بن عیسی عجللی (کرجی): ۹۰-۹۲، ۴۲۱.
- ابوذری محمد (تهرانی): ۴۱۷.
- ابو سعد کاتب، علی بن محمد نیرماني: ۳۶۵.
- ابو سعید دحدوک: ۴۷۲، ۴۸۴.
- ابو سعید گورکانی: ۱۲۸.
- ابو شجاع وزیر، ظهیرالدین رود راوری: ۱۰۵، ۳۶۷.
- ابو صالح حذاء همدانی: ۳۶۲، ۴۳۵.
- ابو طالب حسین بن علی سلمی: ۳۴۷.
- ابو طاهر جصاص، محمد بن حسن همدانی: ۳۶۵.
- ابو طاهر حسن (حسوله): ۳۶۷.
- ابو العباس قصاب: ۳۳۰.
- ابو عبدالله حسین بن احمد تویی (فقیه): ۱۰۲.
- ابو عبدالله حسین (ثانی) بن علی رئیس: ۲۷۶، ۳۱۱.
- ابو عبدالله خفیف شیرازی: ۳۱۸.
- ابو عدیل دینوری: ۳۴۹.
- ابو العشائر ابن کافی ظفر همدانی: ۳۶۹.
- ابو العلاء حسن بن احمد (سلمی): ۳۴۷.
- ابو العلاء محمد حسوله همدانی (وزیر): ۳۶۷، ۴۲۰، ۴۳۱.
- ابو علی عبد الرحمان بن عیسی کاتب همدانی: ۲۰۲-۲۰۵، ۲۰۷-۳۴۴، ۳۶۲-۳۶۳، ۴۲۴.

- ابو علی لکده اصفهانی: ۳۱۷، ۳۴۹.
- ابو عمرو بن سلمه همدانی: ۳۴۶.
- ابو عیسی شادی بن محمد کردی (اسد آبادی): ۲۷۷.
- ابو الفتح محسن بن ابراهیم (ادیب): ۴۲۴.
- ابوالفرج همدانی: ۳۶۶.
- ابوالفضل ابن العمید (وزیر): ۲۷۶، ۴۳۲.
- ابوالفضل حسین بن ابوالحسن علی علوی همدانی: ۲۷۷.
- ابوالقاسم علی بن حسول: ۳۶۷.
- ابوکرادیس گیلی: ۲۵۴، ۲۵۵.
- ابو مسلم خراسانی: ۹۰، ۹۱، ۳۱۶.
- ابو منصور عجللی، سعد بن علی همدانی: ۳۶۷.
- ابوالوفاء طاهر بن حسین بندینجی: ۳۵۴.
- ابوالوفاء محمد بن عباس ادیب (ابن همدانی): ۳۵۳.
- ابوالوفاء محمد بن عبد العزیز (سلمی) همدانی: ۹۲، ۱۴۲، ۳۱۷، ۳۴۴، ۳۴۷-۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴.
- ابوالوقت عبد الاول (محدث): ۱۰۳.
- ابوعلی حسین رودراوری: ۱۰۵.
- اُپرت: ۲۲۲.
- اپیدائوروس: ۴۵۴.
- اتابک ایلدگز: ۱۰۰.
- اتابک، میرزا علی اصغر خان (صدر اعظم): ۱۸۴.
- اتابکی (همدان): ۳۱۹، ۳۹۶، ۴۲۵.
- اثیرالدین اخسیکتی: ۴۲۱.
- اثیرالدین اومانی (شاعر) همدانی: ۱۲۷، ۳۷۱.
- احسان الله خان (دوستدار) همدانی: ۳۹۹-۴۰۰.
- احمد بن بشار (شاعر) همدانی: ۳۶۲، ۴۲۸.
- احمد بن شیرویه، ابو مسلم راوی: ۳۶۸.
- احمد بن محمد... ابن الکاظم (ع): ۲۸۶، ۲۸۷.
- احمد پاشا عثمانی: ۹۶، ۱۵۶.
- احمد شاه قاجار: ۳۸۵.
- احوص کوفی اشعری: ۳۴۶.
- احیقرا آرامی: ۵۷.
- اخوان ثالث (م. امید): ۴۲۰، ۴۲۳.
- اداد نیراری (سوم) آشوری: ۲۴، ۴۶۶.
- ادهم همدانی، میرزا ابراهیم آرتیمانی: ۳۷۵.
- ادیب حضور، صادق وحدت: ۳۵۸، ۳۸۷-۳۸۸.
- ادیب طوسی، محمد امین: ۳۲۳-۳۳۸.
- ادیب نیشابوری: ۴۱۴.
- ادیب همدانی، میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین: ۳۷۹.
- اذکائی، احمد: ۳۴۳.
- اذکائی، پرویز: ۳، ۲۳۵، ۴۰۶.
- اذکائی، محمد کاظم (مدیر): ۳۱۳.
- اذکائی، منیژه: ۲۱، ۴۴۷، ۴۶۵.
- ارانی، دکتر تقی: ۳۹۱.
- اریکه / اریق / اریکس / اریاکو (هار-پاگ): ۳۶-۳۹، ۴۶۷، ۴۷۴.
- اریخه / اریخه: ۳۶، ۳۸، ۳۹.
- اردشیر (بابکان) ساسانی: ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۱۰۳.
- اردشیر (دوم) هخامنشی: ۹، ۲۶، ۲۸، ۳۸.
- ۵۱-۵۳، ۵۶، ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۳۷.
- ۴۷۴، ۴۸۰.
- اردشیر (آخر) ساسانی: ۸۴.
- اردوان (یکم) اشکانی: ۶۳.
- اردوان (چهارم) اشکانی: ۷۰، ۷۴.
- ارسام هخامنشی: ۴۸۲.
- ارسطو: ۲۰۶، ۳۶۶، ۴۷۱.
- ارغون خان (ایلخان): ۳۰۰، ۳۰۳.
- ارفکشد / اریکشد / ارفخشذ: ۲۹، ۳۵-۳۹، ۵۷.
- ۱۹۷، ۲۰۷.
- ارمنی: ۷، ۲۱-۲۳، ۳۶، ۳۸، ۷۱، ۱۰۵، ۱۴۵.
- اروند / ارون (پیامبر): ۱۴۹، ۱۵۰.
- اسپهدان: ۷۱، ۸۱، ۱۱۱.
- اسپیتامس: ۲۶.
- استالین، ژوزف: ۴۰۰.
- استرآبادی، میرزامهدی خان: ۱۲۴، ۱۵۶.
- استرابو: ۲۴، ۲۸، ۱۱۱.
- استر (ملکه) یهودی: ۵۷، ۷۵، ۲۹۷-۲۹۹.

- ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۸۵.  
استروناخ، دیوید: ۴۸۷.  
استن: ۲۴۳.  
اسحاق بن ابراهیم بغدادی: ۹۲.  
اسحاق بن محمد همدانی (محدث): ۱۰۳.  
اسدی طوسی: ۱۴۴، ۳۲۰، ۴۳۳.  
اسرائیل بن یوسف (بنیامین ثانی): ۳۰۰.  
اسره‌دون آشوری: ۱۳۱، ۱۴۵.  
اسفار بن شیرویه دیلمی: ۹۳.  
اسفندیار (رویین تن): ۲۶.  
اسفندیار آذری: ۸۷.  
اسکارمان: ۳۳۹، ۳۴۱.  
اسکالارد، کلینتون (آمریکایی): ۲۳۹، ۴۴۳، ۴۶۶.  
اسکندر بیگ ترکمان: ۲۷۰.  
اسکندر مقدونی: ۴، ۱۰، ۵۲، ۵۴، ۵۹-۶۳، ۷۱، ۱۱۱، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۹۲، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶-۲۰۹، ۲۱۶-۲۲۰، ۲۲۵-۲۵۸، ۲۶۳، ۳۱۵، ۳۷۱، ۴۴۴، ۴۵۲-۴۵۵، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۳، ۴۸۴.  
اسکولاپیوس / اسقلیپوس: ۵۶، ۶۰.  
اسماعیل خان (-دکتر): ۱۸۷.  
اسماعیلیه: ۳۱۷، ۳۷۰.  
اشپولر، برتولد: ۱۲۴.  
اشپیگل، ف: ۲۲۲، ۲۲۳.  
اشتاکلبرگ آلمانی: ۳۳۶.  
اشکانی: ۴، ۵، ۲۹، ۳۳، ۶۰، ۶۳-۷۴، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۴-۱۳۷، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۹۹، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۶۱، ۴۶۹، ۴۸۳.  
اشمیت، اریک: ۱۹۳، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۳.  
اصطخری: ۱۰۴.  
اعتضاد السلطنة قاجار: ۴۰۸.  
اعتماد الدولة همدانی، میرزا یحیی خان قراقرزو (وزیر): ۳۸۶.  
اعتماد السلطنة: ۱۰۸، ۱۸۴.
- افتخار الملك (ذوالریاستین): ۱۸۸.  
افتخاریان، م. ح: ۲.  
افراسیاب (ترکی): ۱۳۶.  
افرو دیت (=ناهید): ۱۰۵.  
افشار، ایرج: ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۶۲، ۳۳۷، ۴۰۸.  
افشین (اسروشنی): ۹۲.  
افلاطون: ۳۱۵.  
افلاکی (صاحب المناقب): ۳۷۳.  
اکارت، اهرس: ۱۴۶.  
اگسیداتس: ۶۱.  
اگیبی (یهودی): ۵۸.  
الاهی همدانی، میر عماد حسینی اسد آبادی: ۳۷۵.  
الفت اصفهانی، میرزا باقر: ۳۲۳، ۴۱۳.  
الکساندر، جیمز ادوارد: ۱۸۱.  
الکک، فیکتور: ۳۶۴.  
الوند بیگ / میرزا: ۱۴۵.  
الیاس (نبی): ۱۵۰.  
الیاس بن اسمائیل کاشانی: ۴۷۳.  
امام ابو عبدالله الحسین (ع): ۴۶۴.  
امام جعفر الصادق (ع): ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۷، ۳۱۶، ۳۱۷، ۴۳۴.  
امام محمد الباقر (ع): ۲۸۰.  
امام موسی کاظم (ع): ۲۷۱، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۱۶.  
امام جمعه، محمد باقر رضوی: ۱۸۲.  
امام الحرمین همدانی، محمد بن عبد-الوهاب آل داوود: ۳۸۰.  
امام خمینی: ۱۸۳، ۳۲۵.  
امام عبد الرحمان بن حمدان (بیزینودی) ولید آبادی: ۳۱۸، ۳۶۳، ۳۶۵.  
امام یحیی (- مزار): ۲۹۴-۲۹۷.  
امامزاده اسماعیل: ۲۶۷، ۲۹۰-۲۹۱.  
امامزاده اهل علی: ۲۷۵.  
امامزاده جلال الدین: ۲۶۷.  
امامزاده سهل علی: ۲۸۴.

- امامزاده عبد الله: ۲۶۷، ۲۸۶-۲۸۸.  
 امامزاده قاسم: ۲۶۷.  
 امامزاده کوه (- محسن): ۲۶۷، ۲۷۹-،.  
 امامزاده یحیی: ۲۶۷، ۲۹۴-۲۹۶.  
 امویان: ۹۰، ۳۱۶.  
 امید همدانی، میرزا محمد رضا قزلباش: ۳۷۶.  
 امیر افخم (حسام الملك) شورینی: ۱۸۶.  
 امیر شاهی سبزواری: ۳۹۴.  
 امیر نظام، حسنعلی خان گروسی: ۳۲۲، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳.  
 امیر نظام (سردار اکرم) لتگاهی: ۱۸۵-۱۸۷.  
 امین (خلیفه) عباسی: ۹۱.  
 امین ریاحی، (دکتر) محمد: ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۳۸.  
 انتظام الممالک (همدانی): ۱۸۲.  
 اوپنهایم، لئو: ۲۱۰.  
 اورام (کردی): ۳۳۲.  
 اورونتو باتس مادی: ۶۳.  
 اوزلی، سرگور (انگلیسی): ۲۹۹.  
 اوزون حسن بیگ (آق قویونلو): ۱۲۸، ۱۳۰.  
 اوسیبوس: ۳۹.  
 اولمستد، آت: ۲۱۱.  
 اولیاء چلبی: ۱۲، ۱۷۰، ۲۶۶.  
 اولیویه،: ۱۸۹.  
 اومینس: ۴۵۲، ۴۵۵.  
 اهلرس، ای: ۳.  
 اهل علی (امامزاده): ۲۶۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵.  
 اهمدان خشترب: ۵، ۷۳.  
 ایاس بن قبیصة طائی: ۸۴.  
 ایتی مردوک بالاتو: ۵۸.  
 ایرج میرزای قاجار: ۴۱۳.  
 ایزیدور خاراکیسی: ۵۰، ۶۶، ۴۸۰، ۴۸۱.  
 ایشثار (الهة) بابلی: ۲۵-۲۷، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۷۵، ۲۹۸، ۲۹۹.  
 ایلخانی: ۱۱، ۹۴، ۹۵، ۱۰۸، ۱۲۷، ۱۳۸، ۱۷۰، ۲۷۸، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۲۱، ۳۷۱.  
 ایمانی (دکتر) پرویز: ۴۰۳.  
 ائورواسبه (لهراسب): ۱۵۰.  
 ائورونت / ارون (پیامبر): ۷۴.  
 ب  
 بابا جعفر (ولی): ۳۰۲.  
 بابا حاجی بیگ گاورودی: ۵۳.  
 باباطاهر همدانی: ۹۹، ۲۶۶، ۲۸۸، ۳۰۱، ۳۰۲.  
 ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳-۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۶۵، ۴۷۴.  
 بابک خرّمی: ۹۲.  
 بابلی: ۹، ۲۵، ۲۹، ۳۵-۳۷، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۷۴، ۱۰۹، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۸۳.  
 ۱۹۴-۱۹۶، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۲-۲۲۶، ۲۵۹.  
 ۲۹۷-۲۹۹، ۳۱۴، ۴۵۱، ۴۶۶، ۴۷۷، ۴۸۷.  
 ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۸، ۵۰۴-۵۰۶.  
 بابیه: ۳۸۰، ۳۸۴.  
 بادیان، ای: ۲۵۸.  
 باذان بن مهران همدانی: ۸۳-۸۴.  
 باسه، ژ: ۱۸۹.  
 باقری، محمد: ۳۶۹.  
 باقی نهانندی، خواجه عبدالباقی جولکی همدانی: ۳۷۴.  
 باکاسیس: ۶۵.  
 باکینگهام، جیمز: ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۲۴، ۴۴۷.  
 باکونین: ۴۰۰.  
 بایرون، روبرت: ۲۷۸.  
 بتسولد، سی: ۲۲۳.  
 بخت النصر: ۲۵، ۳۵، ۵۷، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶-۲۰۹، ۴۳۴.  
 بدرین حسنویه (ابونجم) برزکانی: ۹۴، ۱۳۳.  
 بدیع (الحکماء) همدانی، امیر مهدی: ۱۴۳، ۲۵۷، ۳۵۸، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۰۶.  
 بدیع الزمان همدانی: ۳۶۴، ۳۷۸، ۴۱۱، ۴۱۸، ۴۲۰.  
 براز (پارتی): ۱۳۴.  
 براون، ادوارد: ۲۸۲، ۳۸۰، ۴۰۴.  
 براون، استوارت: ۱۷۶.  
 بردیا: ۴۵.

- برمکی، ابو جعفر محمد بن جهم (مترجم): ۹۲، ۳۴۴.
- برمکی (خاندان) همدان: ۱۲۳، ۱۲۴، ۳۱۹.
- برنا همدانی، قاسم: ۳۵۸.
- بروگش، هنریش: ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۴۲۱، ۴۲۲.
- برهان المتکلمین همدانی: ۳۸۵.
- برهانی همدانی، حاج محمد تقی یوسفی: ۳۹۴.
- بزرگمهر بن ساسان: ۸۳.
- بسطام (گستهم): ۸۱، ۸۲.
- بطلمیوس ثانی، محمد بن مولوی همدانی: ۳۸۰.
- بطلمیوس قلوذی: ۴۳، ۴۵، ۷۳، ۱۱۲، ۱۴۴، ۳۶۹.
- بقراط حکیم: ۳۱۵، ۳۶۶، ۴۱۸، ۴۳۹.
- بکر بن عبدالعزیز عجلی: ۳۶۳.
- بکر بن نطاح: ۴۲۱.
- بلاش (ولاش) اشکانی: ۶۷، ۱۳۴ (گودرزی)، ۱۳۷ (بن فیروز) ساسانی.
- بلبل ایران، ملا محمدرضا واعظ همدانی: ۳۸۲، ۳۸۶.
- بلسیس: ۳۷.
- بلیناس رومی (آپولونیوس تیانی): ۱۹۹، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۳، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۷۶.
- بندار رازی: ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸.
- بنفی،: ۲۲۲، ۲۲۳.
- بنیامین تطیلی (حاحام) اسپانیایی: ۱۱۰، ۲۹۸، ۴۵۵.
- بودایی: ۱۲۳-۱۲۵.
- بورنوف، یوجین: ۲۲۱، ۲۲۵.
- بولانجر: ۲۴۳.
- بونه، امیل (فرانسوی): ۳۷۹.
- بویان: ۷۸، ۹۳، ۳۱۸-۳۱۹، ۳۶۷، ۴۸۳، ۴۸۴.
- بهار، ملک الشعراء: ۳۲۲، ۳۲۸، ۴۱۰-۴۱۴.
- بهار، مهرداد: ۳۳۶.
- بهاری، حاج شیخ باقر: ۱۲۹، ۳۲۵، ۳۸۴.
- بهاری حاج شیخ محمد: ۳۲۵، ۳۸۳.
- بهاء الملک همدانی، علیرضا خان قراگزلو: ۳۸۶، ۳۸۸.
- بهائی عاملی، شیخ عزالدین حارثی: ۴۲۱.
- بهائیة: ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۱.
- بهرام: ۴۰ (ایزد)، ۴۱، ۴۹، ۶۷ (اشکانی)، ۷۸، ۱۳۴ (گودرزی)، ۱۹۶، ۵۰۶.
- بهرامان: ۶۷ (پارتی)، ۱۳۴ (مهرداد).  
بهرام چوبین: ۸۱، ۸۲.
- بهرام (پنجم) گورساسانی: ۷۵-۷۷، ۸۰-۸۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۴۱، ۳۱۰، ۴۸۵.
- بهرز، ذبیح: ۲۵۷.
- بهشتی هروی: ۴۴۱.
- بهمن اسفندیار: ۲۶-۲۸، ۲۰۸-۲۱۰، ۳۲۹.
- بهمن میرزا قاجار: ۳۲۲، ۴۱۱.
- بهمنی، اردشیر: ۱۲۱، ۱۳۰، ۴۰۱.
- بهنامجو، محمد: ۱۶۳، ۳۵۹.
- بیانی، دکتر خانیابا: ۳۹۰.
- بیانی، دکتر مهدی: ۳۹۰.
- بیرونی، ابوریحان: ۳۷، ۱۸۰، ۱۹۶، ۲۹۶، ۳۱۹، ۴۱۸.
- بیزانسی: ۱۱، ۱۷۰.
- بیژن گودرزی (پارتی): ۱۳۴، ۱۳۷.
- بیژنکان: ۶۹، ۱۳۶.
- بیلی، هارولد: ۱۲۵.
- بیوار، ای. اج.: ۴۸۹.
- بیوراسب (ضحاک): ۴۲۱.
- بیهقی (ابن فندق): ۲۸۰، ۴۲۴.
- بیهقی (ابوالفضل): ۳۵۷.
- پ**
- پاتروکلوس: ۲۴۸.
- پاتگ همدانی: ۷۴، ۳۶۱.
- پارتی: ۵، ۲۹، ۴۳، ۵۹، ۶۴-۷۴، ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۴-۱۳۷، ۱۶۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۲، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۳۹، ۲۴۳-۲۴۵، ۲۹۹، ۳۳۲، ۴۴۵، ۴۶۹-۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۹۳.

- پارسی: ۱۰، ۴۴، ۴۶، ۵۰، ۵۵، ۵۹، ۶۳، ۸۰، ۱۴۰، ۱۶۷-۱۶۹، ۲۰۹-۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۹-۲۲۶، ۲۳۹، ۳۰۹، ۳۲۷، ۴۲۶، ۴۴۵، ۴۷۶-۴۸۷، ۴۹۴.
- پارمینو: ۵۹.
- پاگلپارو: ۲۴۳.
- پرچم ایوایی: ۱۲۶.
- پروین همدانی (ملا): ۲۹۴، ۳۸۱.
- پروین همدانی، حاج ابوالقاسم تاجر تهرانی: ۳۸۱.
- پریشان همدانی، مرتضی قلی بیگ شاملو: ۳۷۸.
- پسیان، کلنل محمد تقی خان: ۳۹۹.
- پلوتارک: ۵۶، ۱۹۸، ۳۱۵، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۸.
- پلی بیوس: ۹، ۴۱، ۵۲، ۱۴۴، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۹۹-۲۰۱، ۲۳۶، ۴۷۵، ۴۶۸.
- پلینی (مورخ): ۴۶، ۱۴۴، ۳۶۱، ۴۵۰، ۴۵۱.
- پنه چی، هادی: ۳۹۱.
- پوبل، آ.: ۲۲.
- پوپ، آرتوراپهام: ۲۷۸، ۴۸۶.
- پورنامداریان، تقی: ۳۹۴.
- پوزانیاس: ۵۰، ۲۵۹.
- پوزور اینشوشیناک: ۳۰.
- پوشکین، الکساندر: ۴۰۹، ۴۱۰.
- پولاک، ژاکوب (پزشک) اطریشی: ۳۰۰.
- پولس (رسول) مسیحی: ۴۰۷.
- پهلوی (پارتی): ۲۱، ۲۲، ۲۷-۲۹، ۶۳، ۶۶-۶۹، ۷۲ (نیشته)، ۷۷ (زبان)، ۹۲، ۹۸ (کتیبه)، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۲۲، (-) (بلاد)، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۵ (زبان)، ۱۵۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۲۴، ۳۲۷-۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۲-۳۴۴، ۳۶۵، ۳۹۵، ۴۰۳، ۴۱۴ (جبال)، ۴۳۲ (ادب).
- پهلوی، رضاخان: ۵، ۱۴، ۱۷۵، ۳۹۸، ۴۰۰.
- پیر ابوالعلائی مهاجر: ۲۸۹.
- پیر خضر ← خضر (پیر): ۳۰۱.
- پیر علی بن علیشکریبگ: ۱۲۸.
- پیروز آفات: ۷۴.
- ت
- تالبوت: ۲۲۲.
- تاورینه: ۱۸۹.
- ترکمانی، حسنعلی: ۳۶۴.
- تقصلی، احمد: ۳۲۷، ۳۲۹.
- تقشیت (مریم): ۷۴.
- تقی زاده، سید حسن: ۱۸۵.
- توحیدی، ابوحیان: ۳۴۷، ۳۵۰.
- تودای خاتون: ۳۰۳.
- تورفانی (- متون پهلوی): ۴۱۴.
- تومپسون (انگلیسی): ۲۲۳.
- توی، گراوفورد: ۲۹۹.
- تویسرکانی، پارسا: ۴۰۱.
- تویسرکانی، قاسم: ۴۰۱.
- تهرانی، شیخ آقا بزرگ: ۲۹۱.
- تهمورث پیشدادی: ۲۸.
- تیر (ایزد دبیری) ایران: ۳۵۶.
- تیرداد: ۷۰ (پارتی)، ۷۱ (ارمنی) و ۷۴.
- تیگران (ارمنی) اشکانی: ۶۹، ۴۸۰.
- تیگلات پیلسر (آشوری): ۲۳، ۴۷، ۴۶۶.
- تیمار خوس ملطی: ۶۵.
- تیمورگورکان: ۷۸، ۹۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۹۶، ۴۷۲.
- تیموری: ۲۹۴، ۳۲۱، ۳۷۵.
- ثعالبی نیشابوری: ۴۲۴.
- ج
- جاجرمی، بدر: ۳۳۵.
- جامی، عبد الرحمان: ۲۸۹.
- جرجین // گرگین: ۶۷، ۱۳۴.
- جریر بن عبدالله بجلی: ۸۵، ۸۸، ۸۹.
- جعفر انصاری (صحابی): ۲۶۶.
- جعفر بن علی (امامزاده): ۲۸۲.
- جعفر پور (هنری) احمد: ۲۲۷، ۴۹۳.
- جغاله اوغلی (عثمانی): ۲۶۶.
- جکسن، ابراهام ویلیامز: ۱۲، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶.



- حافظ جورقانی، ابو عبدالله حسین بن ابراهیم همدانی: ۳۱۸، ۳۶۹.
- حافظ شریف، محمد بن محمود سمرقندی: ۳۷۲.
- حافظ شیرازی: ۱۰۴، ۳۷۶، ۴۰۱، ۴۷۲.
- حافظ همدانی، ابوالفضل صالح بن احمد کوملاذی: ۲۰۲، ۳۱۸، ۳۴۵، ۳۶۳، ۳۶۵.
- حاکم ابو عبدالله نیشابوری: ۳۱۸.
- حامدی همدانی، ابراهیم بن حسین اسماعیلی: ۳۷۰.
- حقوق نبی: ۱۰۹-۱۱۰.
- حجازی، حسین: ۳۸۸.
- حجت، رضا (کاوه): ۳۹۳.
- حذیفه بن الیمان: ۸۷.
- حزین، شیخ محمد علی لاهیجی: ۲۸۴.
- حسام الدین خلیل بن بدر (لری): ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۰.
- حسام الملک (یکم) حسین خان قراقرز: ۳۳.
- حسرت همدانی، آقا ابراهیم سیاح: ۳۷۷، ۳۹۸.
- حسن بن محمد اشعری (قمی): ۳۴۶.
- حسن بن محمد قمی (مورخ): ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۳۲۹، ۳۴۶، ۴۲۱.
- حسنویه بن حسین برزکانی: ۷۸، ۹۴.
- حسنی (- سادات): ۹۳، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۱۱، ۳۱۷، ۳۴۷.
- حسولیان (خاندان): ۳۶۷.
- حسینی (- سادات): ۲۶۸-۲۷۱، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۱۱، ۳۹۶.
- حسینی داور، سید کاظم همدانی: ۳۹۳.
- حسینی های (نجفی) همدانی: ۳۸۲.
- حضور، علی: ۳۳۹.
- حکمت، علی اصغر: ۲۶۸، ۳۱۱.
- حلیمه خاتون (مزار): ۲۶۷.
- حمزه اصفهانی: ۱۱۳، ۲۵۷، ۳۲۷، ۳۲۸.
- حمید همدانی: ۳۷۶.
- حنین بن اسحاق: ۳۶۶.
- حیدر خان عمو اوغلی: ۳۹۹.
- ۲۳۶، ۲۳۹-۲۴۳، ۴۱۱، ۴۷۱، ۴۸۰.
- جلال مینکبرنی (خوارزمشاه): ۱۲۶.
- جلال الدین همدانی (شاعر) فراهانی: ۳۷۲.
- جلالیری (- سلسله): ۹۵.
- جلین جمکرانی (پارتی): ۶۷، ۱۳۴، ۱۳۶.
- جمشید / جم بن ویونگهان: ۲۷-۲۹، ۳۶، ۲۰۷-۲۱۰، ۳۲۹.
- جواد، مصطفی (عراقی): ۲۸۹.
- جوخواست بن خراسان: ۷۷.
- جولاهه ابهری: ۳۳۵.
- جونز، سر ویلیام: ۴۵۰.
- جوهری: ۳۳۴.
- جوینی، شمس الدین محمد (صاحب دیوان): ۳۱۱.
- جهانپور، علی: ۳، ۷۴، ۱۴۳، ۱۵۴.
- جهانشاه میرزای (ترکمان) قراقویونلو: ۹۵، ۱۲۷-۱۲۸.
- جهشیاری، ابو جعفر محمد بن عبدوس (وزیر): ۳۴۶.
- جهور عجلی: ۹۱.
- جیهانی (وزیر): ۱۸۰.
- چنگیز خان: ۱۵۲، ۲۹۴، ۴۵۰.
- چوپانی (- سلسله): ۹۵.

## ح

- حاجی اصفهانی، حاج محمد حسن همدانی: ۳۸۴.
- حاجی شاه ملا بن سلطان علی: ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۹۲، ۳۱۲.
- حاج محمد همدانی: ۳۹۹.
- حاجی نراقی، آقا محمد تقی همدانی: ۳۸۴.
- حاجی نیروان: ۴۸۱.
- حارث کلدی: ۳۱۵، ۳۱۶.
- حافظ ابن عساکر دمشقی: ۳۱۸.
- حافظ ابوالعلاء، امام حسن بن احمد عطار: ۳۱۸، ۳۴۷، ۳۷۰.

حیران همدانی، ملا جعفر قمی: ۲۹۱، ۳۷۳.

خواندمیر: ۱۳۹، ۲۸۱.

خوزی (- زبان): ۳۲۷.

خوشین مسعود (مبارک شاه) لرستانی: ۳۰۱.

## خ

خاتونیه (مزار): ۲۶۷.

خارگات، رستم: ۴۶۵.

خاقانی شروانی: ۲۷۷، ۲۷۸، ۴۴۰-۴۴۲.

خانلری، پرویز: ۳۴۱.

خانم گرجی (مزار): ۲۶۷.

خراسانی (- سبک): ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴.

خرکه: ۳۸.

خرم، احمد: ۲۹۰.

خرمیان: ۹۳، ۳۱۸.

خره خسرو: ۸۴.

خسرو اپرویز: ۲۵، ۸۱-۸۴، ۱۱۹، ۲۱۸، ۲۴۱.

۳۱۵، ۴۲۷، ۴۷۹، ۴۸۰.

خسرو پاشا عثمانی: ۲۹۳.

خسرو روزبه: ۳۸۹.

خسرو شنوم (شهربان): ۸۷، ۸۸.

خشایارشا (هخامنشی): ۲۷، ۵۰، ۵۷، ۷۵، ۲۱۵.

۲۲۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۹۸، ۴۵۴، ۴۶۷.

۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۷-۴۷۹، ۴۸۵، ۴۸۶.

خشتی (کشایارشا) فرائوریت (مادی): ۳۱.

۳۹، ۴۰، ۴۹، ۱۹۵.

خضر (- پیر): ۳۰۱-۳۰۲.

خضر (نبی): ۱۵۰.

خطیب بغدادی: ۱۰۲، ۳۱۸، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۵۴.

۳۶۵.

خطیب تبریزی: ۳۴۹.

خطیب الملک: ۱۸۲.

خلیل بن حسان (شاعر): ۲۶۶.

خمای / خمانی (- همای / هومایه): ۲۶.

خواجه علی سیاهپوش (صفوی): ۲۶۸-۲۷۱.

خواجه یوسف همدانی، ابو یعقوب ابن حسین

بوزنجدی: ۱۳۸، ۱۳۹، ۳۳۸، ۳۶۹.

خوارزمشاه، علاء الدین تکش: ۲۹۱.

خوارزمی: ۳۹۳.

خوافی، مجدالدین: ۲۶۰.

## د

دادویه بن باذان همدانی: ۸۵.

دارا (= داریوش): ۲۷، ۲۸ (+ دارا)، ۵۱ (+)

ارفخشند، ۵۳ (+ دارا)، ۶۰، ۱۷۰، ۲۰۳ -

(بن دارا) - ۲۰۶ (بن ارفخشند) - ۲۰۷ (بن

بهمن) - ۲۰۸ (+ دارا) - ۲۱۰، ۲۵۶ (بزرگ)

۳۲۹.

داریوش (شاه): ۵۴، ۲۳۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۶۷.

۴۶۹، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۹.

داریوش (یکم) بزرگ: ۹، ۲۵، ۲۸، ۳۴، ۳۸، ۴۰.

۴۵، ۴۷-۵۲، ۵۵، ۵۶، ۱۴۳، ۱۶۸، ۱۹۱.

۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۸-۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷.

۲۴۰، ۲۵۲، ۳۳۲، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۲، ۴۸۶.

۴۹۳.

داریوش (دوم) هخامنشی: ۵۱.

داریوش (سوم) هخامنشی: ۱۰، ۲۸، ۵۱ - ۵۴.

۵۹ - ۶۱، ۸۲، ۱۶۸، ۲۰۷، ۲۴۵، ۲۴۸.

داریوش مادی (هوخستره): ۴۰.

داستایوسکی: ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۱۳.

داندامایف، محمد علی: ۲۲۰.

دانش پژوه، محمد تقی: ۴۰۸.

دانیال (نبی): ۴۰، ۱۱۰، ۲۹۹.

داوود (نبی): ۱۹۴، ۴۵۶.

دبیر همدانی (گلشن) صدر الاسلام علی اکبر بن

شیر محمد (امامی): ۳۸۳.

دخویه، م: ۲۰۲، ۲۴۹.

درخشان، مهدی: ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۸۸، ۳۹۳.

دروذ آبادی، آقا سید حسین همدانی: ۳۸۵.

دری (- زیان): ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۶.

۳۳۸، ۳۴۰، ۴۰۳، ۴۱۴.

دعبل خزاعی (شاعر): ۱۲۳.

دکارت (حکیم) فرانسوی: ۳۲۳، ۳۵۸، ۳۷۹.

۴۱۳.

- دمتر یوس (سلوکی): ۶۵.  
دمورگان، ژاک: ۳۵، ۱۰۴، ۱۹۰، ۲۳۶.  
دورانت، ویل: ۳۹۱.  
دوسائولسی، اف (فرانسوی): ۲۲۲.  
دوفوسه (فرانسوی) شارل: ۱۸۷، ۳۵، ۲۱۲، ۲۳۸.  
دولت‌شاه (علاءالدوله) تاج‌الدین بن ابو شهاب  
زریر علوی حسنی: ۳۰۶.  
دهاک / ضحاک: ۳۶، ۳۸.  
دهخدا (علّامه): ۳۸۶، ۴۰۹، ۴۳۲، ۴۴۳.  
دهگان، ابراهیم: ۲۸۳.  
دیاکو / دیوکس (مادی): ۹، ۲۳، ۳۱، ۳۶، ۳۸ -  
۴۱، ۴۵، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۴ - ۱۹۶،  
۲۱۱، ۲۳۸، ۴۶۷، ۴۷۴، ۴۷۵، ۵۰۶، ۵۰۹.  
دیاکونوف، ای.: ۳۲، ۱۹۵، ۲۱۹.  
دیجور همدانی، مهدی (شاعر): ۳۹۳.  
دینار بن عبدالله همدانی: ۸۷، ۱۲۲، ۱۲۳.  
دیو دور سیسیلی: ۲۵، ۳۷، ۱۴۴، ۲۱۸، ۲۳۸،  
۲۴۵، ۴۵۰ - ۴۵۳.  
دیویس، ای. دبلیو: ۴۷۱.  
**ذ**  
ذکاوته، علیرضا: ۳۵۰، ۳۵۵، ۴۰۰، ۴۲۲.  
ذوالریاستین، میرزا ابوالقاسم (← ادیب)  
همدانی: ۱۸۲، ۳۲۲، ۳۲۳، ۴۱۱.  
ذوالقرنین (اسکندر): ۲۰۵، ۲۰۶.  
ذوقی همدانی، رضا پور نامداریان: ۳۹۴.  
**ر**  
رازی (- زبان): ۳۳۷ - ۳۴۱، ۴۲۶.  
رازی، عبدالله (همدانی): ۳۸۸.  
رازی، قاضی محمد: ۴۴۱.  
رأس الجالوت (یهود): ۵۸، ۷۵، ۲۹۹.  
راغب اصفهانی: ۴۴۳.  
رافائل (یهودی): ۴۸۳.  
راکوتل (یهودی): ۴۸۳.  
رامین (مروی): ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۳۶.  
راولینسن، جورج: ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۲۳.  
راولینسن، سر هنری: ۱۹۰، ۲۲۱ - ۲۲۵، ۲۲۷.  
راوندی، ابوبکر: ۱۲۱، ۱۲۶، ۲۷۹، ۲۹۱، ۲۹۲،  
۳۰۱، ۳۱۰، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۴۳۹.  
راوندی، زین‌الدین محمود بن محمد حنفی:  
۴۳۹، ۴۴۰.  
ربیعۃ بن نزار عدنانی: ۹۰.  
رحیمیان، علی: ۳۵۹.  
رستم دستان: ۷۹، ۳۳۲.  
رستم فرخزاد: ۸۲، ۸۴، ۸۷.  
رشکی همدانی، محسن بیگ درود آبادی: ۳۷۳.  
رشید الدین فضل‌الله همدانی: ۱۲۵، ۱۳۸، ۳۲۱،  
۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۱، ۳۹۶، ۴۱۲.  
رضاپور، بابک: ۹۷، ۱۶۶.  
رضوانی، محمد اسماعیل: ۴۰۹، ۴۱۰.  
رضوی (- سادات): ۳۲۴، ۳۹۷.  
رضوی همدانی، میر محمد ابراهیم کبابیانی:  
۳۷۶.  
رضی آرتیمانی، میر محمد تویسرکانی: ۱۰۸،  
۳۷۴، ۳۹۷.  
رفیدای همدانی: ۱۰۰.  
رفیع‌الدین همدانی، قاضی ابو محمد اسحاق  
ابرقوهی: ۳۷۱.  
رکن‌الدوله دیلمی: ۹۳.  
رموس و رومولوس: ۲۹.  
رودکی: ۴۰۱.  
روزبه، خسرو: ۳۸۹.  
روزبه همدانی: ۷۶، ۸۳ (+ بزرگمهر، ساسان).  
روزن، ویکتور: ۳۳۶، ۳۴۱.  
روسو، ژان ژاک: ۳۸۷.  
روماسکوویچ: ۳۴۱.  
رومی: ۱۱، ۱۲، ۶۹، ۷۰، ۸۱، ۱۱۹، ۱۴۴، ۱۷۰،  
۳۸۸.  
رهام بن گودرز: ۱۳۶.  
ریاض همدانی، میرزاجعفر منشی: ۳۲۲، ۳۷۸،  
۴۱۱، ۴۱۳.

رئيس الاطباء، دکتر میرزا علی خان همدانی  
۳۸۱:

ساسون، (ربان) داوود همدانی: ۲۹۹.  
ساغر همدانی، سید محمد مهدی رضوی  
کبابیانی: ۳۷۸.

## ز

زاهدی، شیخ حسین گیلانی: ۲۶۹.  
زبیده خاتون (- مزار): ۲۶۷.  
زبیده خانم (قاجار): ۳۰۳.  
زردشت/زردشتی: ۶، ۲۶، ۵۲، ۵۷، ۵۹، ۹۳،  
۲۱۷، ۲۵۷، ۲۹۶، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۳۲،  
۳۳۶ (مجوسی)، ۳۶۱، ۳۸۸، ۳۹۴، ۳۹۵،  
۴۶۸، ۵۰۹، ۵۱۱.  
زروان/زروانی: ۳۰۲، ۳۱۴، ۵۰۳، ۵۱۱.  
زرین کوب، عبدالحسین: ۲۵۸.  
زکی، محمدحسن (مصری): ۲۷۸.  
زکی نعلبند همدانی: ۳۷۴.  
زمنخسری: ۳۷۱.  
زمزم همدانی، میرزا علی اصغر ذکاوتی: ۴۰۰.  
زندیه: ۹۶، ۹۹، ۱۰۷.  
زنگنه، شیخ علی خان کرمانشاهی: ۱۷۱، ۳۲۴.  
زین الدین همدانی (منجم): ۳۷۵.

سالار الدوله قاجار: ۱۰۸، ۴۶۹.  
سامان همدانی، میرزا آقا منشی: ۳۸۱.  
سامانیان: ۹۳، ۹۴، ۲۷۵، ۳۱۸.  
سایکس، سرپرسی: ۱۵۶.  
سائل همدانی: ۳۷۳.  
سبزواری، حاج ملا هادی: ۳۸۰.  
سپهر آرمیه: ۲۷۷.  
سپندیارها (خاندان): ۷۱.  
ستاز یگراست (مهندس) یونانی: ۶۱، ۲۶۳.  
سرفراز: ۲۴۳.  
سریانی: ۲۱، ۳۵، ۳۶، ۷۲، ۱۵۰، ۲۰۹، ۳۲۷.  
السری بن نسیر عجلی: ۸۹.  
سعد بن ابی وقاص: ۸۲، ۸۳، ۸۹.  
سعدالدوله یهودی (وزیر): ۳۰۰.  
سعدی شیرازی: ۲۰۳، ۳۷۲، ۳۷۸، ۴۱۰، ۴۱۱.  
سغدی: ۲۹، ۳۲.  
سکینه بنت ابوبکر محمد سرکانی: ۱۰۳.  
سکایی: ۳۶، ۴۰.

سلجوقی: ۱۱، ۵۳، ۹۴، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۷۰، ۲۷۸،  
۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۲۰،  
۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۹، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۹۶، ۴۲۱،  
۴۲۵، ۴۳۹، ۴۸۳، ۴۸۶.

سلطان اویس جلایری: ۹۵.  
سلطان حسین جلایری: ۹۵.  
سلطان سنجر سلجوقی: ۳۴۹.  
سلطان علی حسینی موسوی (صفوی): ۲۶۸،  
۲۷۱ - ۲۷۵، ۲۸۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۲.  
سلطان یعقوب (ترکمان) آق قویونلو: ۲۹۱، ۳۷۳.  
سلطانی، پوری: ۳۸۸.  
سلمان ساوجی: ۴۴۲.  
سلمة همدانی: ۳۴۶.  
سلوکوس (یکم) نیکاتور: ۵۱، ۶۲، ۲۰۱، ۴۶۸.  
سلوکی: ۵۷، ۵۸، ۶۲-۶۶، ۷۴، ۱۱۱، ۱۱۹،  
۱۶۹، ۱۹۹، ۲۵۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۴۸۳، ۴۹۰.

## س

ساجدی، احمد (ملا): ۳۹۴.  
سارا دختر راکونل: ۴۸۳.  
سارا داناپال آشوری: ۴۶۷.  
سارگون (دوم) آشوری: ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۳، ۴۵،  
۴۷، ۱۴۵، ۱۷۶.  
ساسان بن روزبه (همدانی): ۷۶، ۸۳.  
ساسانی: ۴، ۵، ۳۳، ۶۸، ۷۰ - ۷۶، ۸۱ - ۸۴،  
۹۷ - ۹۹، ۱۰۲ - ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶،  
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۰،  
۱۸۱، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۳۷، ۲۵۷، ۳۱۶، ۳۲۸،  
۳۲۹، ۳۶۳، ۳۹۵، ۴۲۷، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۰،  
۴۷۵، ۴۸۳، ۴۹۰.

- سلیم همدانی: ۳۹۹.  
 سلیمان بن داوود (نبی): ۲۷، ۱۱۰، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۴۰، ۲۵۲، ۲۵۴ - ۲۵۶، ۲۶۲، ۴۰۷، ۴۱۵.  
 سلیمان‌شاه ایوانی: ۱۲۵ - ۱۳۰.  
 سلیمان همدانی: ۳۹۹.  
 سماء الدولة دیلمی: ۹۴، ۳۲۰.  
 سماک بن خرشه انصاری: ۲۸۰.  
 سمردیس: ۴۵.  
 سمعانی، ابوسعید: ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۷.  
 سمورامات: ۲۴.  
 سموریان، پروین: ۱.  
 سموئیل بن اسمائیل کاشانی: ۴۷۳.  
 سمیرا میس: ۴، ۸، ۲۴-۲۷، ۳۷، ۱۹۷، ۲۱۸، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۶۶، ۴۸۰.  
 سنیاد نیشابوری: ۹۱.  
 سنی گری: ۳۱۸، ۳۹۵.  
 سورن‌ها (- خاندان): ۷۱.  
 سوری (- آل): ۶۵.  
 سومری: ۱۴۵، ۱۹۴، ۵۰۵.  
 سهراب بن رستم: ۷۹.  
 سهل بن سلمة: ۳۴۷.  
 سهل بن علی (امامزاده): ۲۷۳ - ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۲.  
 سهیل کاشانی: ۱۵۱، ۳۳۷.  
 سیاوش: ۴۱، ۱۹۶.  
 سیاوخش بن مهران رازی: ۸۷.  
 سیاهپوش (- سادات): ۲۶۸.  
 سیجیابادی، عمر بن حمزس همدانی (محدث): ۳۰۹.  
 سیجیابادی، محمد بن ابوالقاسم همدانی (خطیب): ۳۰۹.  
 سید ابواسماعیل علی (شهید) حسنی همدانی: ۲۷۴ - ۲۷۶، ۲۸۴، ۲۸۸.  
 سید ابوالحسن علی (رئیس) علوی همدان: ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰، ۳۶۴.  
 سید ابوالحسن علی (ثانی) حسنی همدانی: ۲۷۶، ۲۷۷.  
 سید ابو عبد الله حسین (اخو مسمعی) حسنی همدانی: ۲۰۸، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۱۱.  
 سید ابو طالب حسینی: ۳۸۲.  
 سید جمال الدین اسد آبادی: ۳۸۱.  
 سید جمال الدین واعظ اصفهانی: ۳۸۴.  
 سید حسین بن علی همدانی: ۳۸۲.  
 سید رضی (موسوی) ← شریف رضی .  
 سید عزالدین یحیی علوی (حسینی): ۲۹۵.  
 سید علی بن ابی طالب حسینی: ۳۸۲.  
 سید علی عجم (- مزار): ۲۶۸.  
 سید علی منصور حسینی: ۲۷۰.  
 سید کباء گیلانی: ۲۷۴.  
 سید مجد الدین علوی همدانی: ۲۷۸.  
 سید محسن بن ابوالحسن علی حسنی (امامزاده کوه): ۲۸۰.  
 سننه / سینا (شاهین) پسر اهوم ستوت سکایی: ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۶۱.  
 سیوری، راجر: ۲۶۹.  
 ش  
 شاپور (یکم) ساسانی: ۷۳، ۷۹، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۵۹.  
 شاپور (دوم) ساسانی: ۷۵.  
 شارپ، رالف نارمن: ۱۹۸، ۲۲۴.  
 شاردن، شوالیه: ۱۸۹، ۲۲۱.  
 شافعی (- امام): ۳۶۵.  
 شاملو، احمد (بامداد): ۳۸۸، ۴۰۷.  
 شاه اسماعیل صفوی: ۱۲۸، ۲۸۱، ۲۸۲، ۳۷۵.  
 شاه الوند: ۷۴، ۱۵۰، ۱۵۱.  
 شاهجهانی: ۳۷۵.  
 شاه حسین گری: ۱۲۸.  
 شاه خوشین: ۳۰۱، ۳۰۲.  
 شاهرخ میرزا تیموری: ۹۵، ۱۳۰.  
 شاهزاده حسین (امامزاده): ۲۶۷، ۳۷۵.  
 شاه سلطان حسین صفوی: ۲۷۷.

- شاه سلیمان صفوی: ۱۷۱، ۲۸۴.  
 شاه طهماسب صفوی: ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۹۱، ۴۴۱.  
 شاه عباس (یکم) صفوی: ۱۰۸، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۳، ۳۷۴، ۳۹۹، ۴۲۲، ۴۴۱.  
 شاه نعمه الله ولی: ۲۹۴.  
 شاه ولی بهارلو: ۱۲۸.  
 شراری همدانی: ۳۷۳.  
 شرف درگزینی، شیخ الاسلام شافعی: ۳۷۲.  
 شریف رضی: ۲۷۷، ۳۶۴.  
 شریف مرتضی: ۳۶۴.  
 شروینیان: ۸۱.  
 شعبه بن حجاج عتکی: ۴۳۴.  
 شعوبی: ۳۱۷، ۳۱۹.  
 شفیعی کدکنی، محمد رضا: ۳۳۸، ۳۲۸.  
 شکسپیر، ویلیام: ۳۸۵، ۳۹۱.  
 شکوهی همدانی: ۳۷۴.  
 شلمانصر (سوم) آشوری: ۲۴، ۴۷.  
 شلمانصر (پنجم) آشوری: ۵۶، ۲۰۵، ۲۱۹.  
 شمس الدوله دیلمی: ۹۴، ۱۳۳، ۳۲۰.  
 شمس قیس رازی: ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۳۹.  
 شمیرام / شمیران (الهه): ۲۵ - ۲۷.  
 شمیم، علی اصغر: ۳۹۱.  
 شوارتز، پاول: ۱۳۹.  
 شوالیه، شارل: ۲۱۲.  
 شوپن: ۳۹۲.  
 شوشیندخت یهودی: ۵۸، ۷۵، ۲۹۹، ۴۸۵.  
 شولتز، اف.ای (فرانسوی): ۲۲۵.  
 شوملیا (الهه): ۹، ۲۵-۲۷، ۳۰.  
 شونامیت: ۱۱۰.  
 شهاب بن ذوالنون مصری: ۲۶۶.  
 شهابی، علی اکبر: ۲۶۷.  
 شهر بن باذان: ۸۵.  
 شهردار بن شیرویه، زین الدین ابو - منصور همدانی: ۳۶۸.  
 شهرزاد: ۲۷.
- شهید بلخی: ۳۲۹.  
 الشیبی، کامل مصطفی (عراقی): ۲۸۹.  
 شیخ ابوالفرج، احمد بن علی همدانی: ۳۶۴.  
 شیخ انصاری: ۳۸۳.  
 شیخ باقر قهی، میرزا محمد باقر همدانی: ۳۸۲.  
 شیخ براهه (همدانی): ۳۰۲.  
 شیخ بهائی: ۳۲۱، ۴۲۱.  
 شیخ حسن کوچک چوپانی: ۹۵.  
 شیخ حسین روضه خوان: ۳۹۹.  
 شیخ حمشاد (ولی): ۳۰۲.  
 شیخ صفی اردبیلی: ۲۶۹، ۲۷۱.  
 شیخ طوسی: ۳۶۶.  
 شیخ فتحه (همدانی): ۳۰۲.  
 شیخ فضل الله نوری: ۳۸۴.  
 شیخ کهرندی، تاج الدین همدانی: ۳۷۲.  
 شیخ مفید: ۲۸۳.  
 شیخیه: ۱۰۸، ۱۲۹، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۸.  
 شیروانی، زین العابدین: ۱۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۹، ۱۴۹، ۱۷۱.  
 شیرویه شهردار همدانی: ۱۰۴، ۱۲۲، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۱۹.  
 (سخاندان)، ۳۲۷، ۳۴۵، ۳۶۸ (ابو شجاع) - (ابوالغنائم)، ۳۷۲، ۴۳۱.  
 شیرین / شمیرم: ۲۵، ۲۱۸.  
 شیزری، علی: ۲۰۲، ۳۶۲.  
 شیعی: ۹۳، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۵.  
 ۲۹۷، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۴۳، ۳۴۵.  
 ۳۶۱، ۳۹۵، ۳۹۶.  
 شیللر: ۳۹۴.
- ص
- صابر همدانی، میرزا اسدالله صنیعیان: ۳۸۹.  
 صابونی همدانی، عبدالوهاب بن جلال الدین: ۳۷۳.  
 صابثان: ۲۹۶.  
 صاحب بن عبّاد طالقانی: ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۶۴، ۳۶۷، ۴۳۳.

- صادق همدانی، محمد صادق دهلوی: ۳۷۵.  
صادقی کتابدار: ۳۷۴، ۳۷۵.  
صامت همدانی، حاج قاسم افشار: ۳۷۹، ۳۹۸.  
صائن الدین (صدر) همدانی: ۳۱۹.  
صبای کاشانی، فتحعلی خان (ملک الشعراء): ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳.  
صخره جَنی: ۱۹۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۲.  
صدر الاشراف: ۱۱۷، ۱۱۸.  
صدرالدین رضوی، میر محمد کبابیانی: ۳۷۶.  
صدرالدین موسی بن صفی الدین اردبیلی: ۲۶۹، ۲۷۱.  
صدق الدوله، مرتضی خان: ۱۱۷، ۱۱۸.  
صدیق الاشراف کردستانی: ۳۸۹، ۳۹۲.  
صدیقی، (دکتر) غلامحسین: ۳۲۸.  
صراف، محمد رحیم: ۲۱۳.  
صفاء الحق همدانی، سید حسن مدنی: ۱۸۱، ۳۸۹.  
صفا، (دکتر) ذبیح الله: ۳۹۲.  
صفدی، صلاح الدین: ۳۵۳.  
صفری، حسین: ۲۹۶.  
صفوی: ۵، ۱۱، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۷۰، ۲۱۷، ۲۶۶، ۲۶۸ - ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱ - ۲۸۶، ۲۸۹، ۲۹۴، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۹۷، ۳۲۱.  
صفی قلی خان (حکمران) همدان: ۲۹۳، ۳۱۲.
- ض**  
ضبه بن اُد طانجی: ۳۴۵.  
ضحاک: ۲۵، ۳۶، ۳۸.  
ضمیری همدانی: ۲۹۱.  
ضیاء تویسرکانی، ابن حاجی آقاسی: ۳۸۳.
- ط**  
طالب بن علی (امامزاده): ۲۸۲.  
طالبیه (- سادات): ۲۶۹، ۲۸۰.  
طاهر بن حسین (ذو الیمینین): ۹۱.  
طبری، احسان: ۳۹۲.
- طبری، محمد بن جریر: ۶۸، ۷۶، ۱۱۸، ۱۳۶، ۳۴۵، ۳۶۸.  
طرب همدانی (شیخ الاسلام) میرزا یوسف: ۳۲۲، ۳۷۹، ۴۱۱.  
طغرانی، فخر الکتاب (وزیر) اصفهانی: ۲۸۹.  
طغرل سلجوقی: ۳۰۲.  
طوبیت (یهودی): ۵۷، ۱۰۹، ۱۹۷، ۴۸۳.  
طوسی، خواجه نصیر: ۲۷۷، ۳۱۱.  
طوسی همدانی، محمود بن احمد سلمانی: ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۱۷، ۳۴۰، ۳۷۰، ۴۲۱.  
طهرانی، ابوبکر: ۱۲۷، ۱۲۸.  
طهرانی، شیخ آقا بزرگ: ۳۵۷.
- ظ**  
ظفر السلطان نهاوندی: ۱۱۷، ۱۱۸.  
ظهیر الدوله صفا علی: ۱۱۸، ۱۸۲، ۲۶۱، ۲۶۲.  
ظهیر الدین کرجی: ۴۴۰.  
ظهیری سمرقندی: ۱۰۰، ۴۲۳.
- ع**  
عابر بن شالح: ۲۹.  
عادل آقا: ۹۵.  
عالمی، محمود: ۳۸۵.  
عامر بن کریم: ۴۶.  
عباد بن علی حسنی: ۲۷۷.  
عباسیه: ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۶ - ۳۱۸.  
عبدالحمید، محیی الدین: ۲۴۹.  
عبدالرحمان انماطی: ۳۶۴.  
عبدالرحمان بن جبلة انباری: ۹۱.  
عبدالرحیم خانخانان جهانگیری: ۳۷۴.  
عبدالعزیز بن سلمه: ۳۴۸.  
عبدالغفار تویسرکانی: ۳۹۹.  
عبدالقادر مراغی: ۱۵۱.  
عبدالقاهر واسطی (عراقی): ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۰.  
عبدالله بن احمد... ابن الکاظم (ع): ۲۸۶، ۲۸۷.  
عبدالله بن طاهر (امیر): ۳۴۸.

- عبدالله بن مبارک مروزی: ۳۴۴، ۴۲۶.  
عبدالله بن موسی کاظم (ع): ۲۸۶.  
عبرانی: ۲۱، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۷۳.  
عبید زاکانی: ۴۰۱.  
عبید الله بن موسی کاظم (ع): ۲۸۶، ۲۸۷.  
عبیدلی، شیخ الشرف: ۲۸۸.  
عثکل بن حنبل عجللی: ۳۴۷.  
عثمان بن عفان (خلیفه): ۸۹.  
عثمان پاشا (سر عسکر): ۱۵۷.  
عثمانی: ۱۱ - ۱۳، ۹۶، ۱۰۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۶۶، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۲۱، ۳۹۷.  
عراقی (- سبک): ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴.  
عراقی همدانی، فخرالدین ابراهیم کومجانی: ۳۷۱، ۳۹۷.  
عزالدوله قاجار: ۳۸۶.  
عزالدین گرشاسف (لُر): ۱۲۶.  
عزالدین همدانی: ۳۳۵.  
عزراء (نبی): ۴۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۴۷۳.  
عصمة بن حماد همدانی: ۹۱.  
عطاء الله خان همدانی: ۳۲۴.  
عطار نیشابوری: ۴۴۳.  
علاء بن وهب عامری: ۸۹.  
علاء الدوله های (علوی) همدان: ۹۴، ۲۷۸، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۲۰، ۳۳۵.  
علاء الدوله، سید ابو هاشم زید حسنی همدانی: ۲۷۷ - ۲۷۹، ۳۱۱.  
علاءالدوله، سید مجدالدین همایونشاه حسنی علوی: ۱۲۶.  
علاءالدوله کاکویه: ۹۴، ۳۲۰.  
علاقبندیان، معصومه: ۸۷.  
علوی، آقا میرزا بابا (جعفر) قلعه: ۳۰۸.  
علویان: ۹۲، ۹۴، ۲۶۶ - (حسینی) - ۲۷۴، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۷ - ۳۲۰، ۳۴۷، ۳۹۶، ۴۲۱، ۴۹۳.  
علوی، میرزا جواد: ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸.  
علی (ابو اسماعیل) بن حسین (اخو مسمعی) بن حسن (بصری) حسنی: ۲۷۴.  
علی بن ابی طالب (ع): ۸۹، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۴، ۳۰۱، ۳۴۵، ۴۳۷، ۴۶۴.  
علی بن حسین السجاد (ع): ۲۸۳، ۲۸۵.  
علی بن عیسی بن ماهان: ۹۱.  
علی بن یعقوب همدانی: ۳۶۷.  
علیزاده، جعفر: ۱۴۸، ۱۵۳.  
علیشکر (محمد) بیگ قراقویونلو (بهارلو): ۹۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۴۴۱.  
علی محمد باب: ۳۸۰.  
عماد الدین ابوالبرکات (وزیر): ۳۴۹.  
عمادالدوله علی بویی: ۹۳.  
عماد الدین مردانشاه علوی: ۲۹۲.  
عماد کاتب اصفهانی: ۳۶۹.  
عمار یاسر: ۸۸.  
عمران همدانی: ۲۰۲، ۳۶۴.  
عمر خطاب (خلیفه): ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۶.  
عمرو بن سلمة کوفی: ۸۹، ۳۴۵، ۳۴۷.  
عمرو بن یحیی سلمی: ۳۴۵.  
عمری، سید نجم الدین: ۲۸۸.  
عندلیب زاده (واعظ) شیخ محمد حسین همدانی: ۲۶۷، ۲۸۵، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۷، ۳۵۷، ۳۹۴ - ۳۹۵.  
عوفی، سدید الدین: ۴۴۲.  
عیلامی: ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۶، ۳۸، ۴۸، ۷۴، ۲۲۱ - ۲۲۳، ۲۲۶، ۴۳۳، ۴۷۷، ۴۸۷، ۴۹۴.  
عین القضات، ابوالمعالی (همدانی): ۱۵۱، ۱۵۴، ۲۶۶، ۲۸۸ - ۲۹۰، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۳۰، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۸، ۴۴۳.  
عین القضات (ثانی) ابونصر محمد بن عبدالرحمان همدانی: ۳۷۳.  
غ  
غازان خان: ۷۷، ۹۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۳۰۳، ۳۲۱.  
غبار همدانی، سیدحسین رضوی کبابیانی: ۳۸۳.



- غزنویان: ۳۶۷.  
 غلام / مصحفی، ابن ولی محمد همدانی: ۳۷۷.  
 غمام همدانی، سید محمد یوسف زاده (مجتهد): ۲۷۷، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۱۳.  
 غیرت همدانی: ۳۷۶، ۳۹۸.  
 غیور، حسین: ۴۰۱.
- ف**  
 فاضلخان همدانی، میرزا محمد گروسی (راوی): ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۳-۴۱۴.  
 فاطمیّه (- سادات): ۲۶۶.  
 فامیل روحانی، علی اکبر: ۲۸۶.  
 فتحعلی شاه قاجار: ۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۷۸، ۴۰۹، ۴۱۰.  
 فخرالدوله دیلمی: ۹۳.  
 فخرالدین ابوالمظفر ابراهیم ایواقی (ملک الایوه): ۱۲۶، ۱۳۰.  
 فخرالدین اسعد گرگانی: ۶۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۳۶.  
 فخرالدین رازی: ۲۸۰، ۴۴۲، ۴۴۳.  
 فخرالدین منوچهر همدانی: ۳۱۱.  
 فرانسوی: ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۳۸، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۹۴، ۳۹۷، ۴۱۲.  
 فراهان بن همدان: ۴۴.  
 فراهانی - همدانی (مکتب): ۳۲۲، ۳۲۳، ۴۱۱، ۴۱۲.  
 فراهیدی، خلیل بن احمد لغوی: ۴۴۲.  
 فرائورتس خشتی: ۳۱، ۳۹، ۴۰، ۵۵، ۱۳۱.  
 فرای، ریچارد: ۱۲۴، ۴۰۴.  
 فرخان اشکانی: ۷۰.  
 فرخی سیستانی: ۳۲۹.  
 فردوسی: ۳۳، ۶۷، ۶۸، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۴، ۳۰۱، ۳۲۰، ۳۵۶، ۳۸۷.  
 فرورتی مادی: ۴۹، ۵۰، ۴۶۷.  
 فروزانفر، بدیع الزمان: ۴۱۴.  
 فروغی همدانی، میرزا عباس عطار: ۳۷۵، ۳۹۸.  
 فرهاد (سوم) اشکانی: ۷۰.
- فرهاد (کوهن) حکیم: ۲۵، ۲۱۸.  
 فرهاد میرزای معتمدالدوله: ۳۲۲، ۴۱۱.  
 فریار، عبدالله: ۳۸۷.  
 فرید الدوله گلگون: ۱۳، ۱۷۲، ۳۲۴، ۳۸۶، ۳۹۱.  
 فریدالملک همدانی، میرزامحمد علی قراگزلو: ۱۸۸، ۳۸۴.  
 فریزر (نویسنده) انگلیسی: ۱۸۹، ۳۸۵.  
 فریش، کارل: ۱۳، ۱۷۲.  
 فریور تهرانی، میرزا آقاخان همدانی: ۳۸۷.  
 فضل بن جعفر (امامزاده): ۲۸۲.  
 فقیه همدانی، حاج آقا رضا نجفی: ۳۲۵، ۳۸۲.  
 فلاتدن، اوژن: ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۳۶-۲۴۰، ۲۴۲.  
 فلکی همدانی (- خاندان): ابوبکر احمد حاسب (و) ابوالفضل علی حافظ: ۳۱۹، ۳۶۶.  
 فلوج بن سام بن نوح: ۲۹.  
 فورفوربوس: ۳۶۶.  
 فوکس: ۲۲۲.  
 فهلوی / فهلویات: ۱۵۱، ۳۲۰، ۳۲۷-۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۵۸، ۳۷۰، ۴۰۳.  
 فیاض، حاج آقا محمد همدانی: ۳۹۰.  
 فیثاغورس / فیثاغوری: ۲۴۰، ۳۶۱، ۴۹۸، ۴۹۹.  
 فیروزان نهاوندی (سپهسالار): ۸۲، ۸۴.  
 فیلد، هنری: ۱۲۸.  
 فیلیپ مقدونی: ۵۲.
- ق**  
 قاجاری: ۵، ۹۶-۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۹، ۲۲۱، ۲۹۴، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۱، ۳۹۷، ۴۰۸-۴۱۱.  
 قارن / کارن: ۶۷ - (فهلوی / نهاوندی) - ۷۲، ۷۴، ۸۱ - (قاروندان) - ۸۲، ۹۹ (پهلوی)، ۱۱۱ - (خاندان) - ۱۱۲ - (گنج)، ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۳۶.  
 قاسم بن موسی: ۲۹۱.  
 قاسم، عبدالکریم (عراقی): ۳۹۲.  
 قاضی ابوسائب همدانی: ۳۶۳.

- قاضی بیضاوی: ۲۸۹.  
قاضی عبدالجبار اسدآبادی (معتزلی): ۳۱۸، ۳۶۵، ۳۵۸.  
قائم مقام فراهانی، میرزا ابوالقاسم (وزیر): ۳۲۲، ۳۷۹، ۴۱۰-۴۱۳.  
قباد (یکم) ساسانی: ۵، ۷۲، ۲۴۰، ۲۵۳، ۲۵۶، ۴۱۹.  
قدامة بن جعفر: ۱۳۲.  
قرتی همدانی، کربلائی لطف الله: ۳۸۰.  
قرمطیان: ۲۸۶، ۲۸۷.  
قزوینی، زکریاء: ۱۰۶، ۲۱۰، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۶.  
قعقاع بن عمرو: ۸۳، ۸۷.  
قوام الدین درگزینی (وزیر): ۳۰۷، ۳۳۱، ۳۴۹.  
قبطرانی، ولی الله: ۳۵۹.
- ک**  
کاتبی بحری، سیدی رئیس علی: ۲۸۹.  
کارن / قارن: ۳۳، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۶۸، ۱۱۱.  
کارو همدانی: ۳۹۲.  
کازرونی، شیخ ابواسحاق: ۲۸۹.  
کاستلمن، بهیئل فیشل (یهودی) گالیسی: ۳۰۰.  
کاسوویچ، کایتانوس: ۲۲۳، ۲۲۶.  
کاسیایی: ۹، ۲۵-۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۱۰۲، ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۳۱۳، ۴۹۳-۴۹۵.  
کاشغری، محمود: ۴۳۲.  
کاشو (نامخدای) کاسیایی: ۴۹۵، ۵۰۳.  
کافی ظفر همدانی: ۳۶۹.  
کافی کرجی: ۳۳۵.  
کاکویه (- خاندان): ۹۳، ۳۲۰.  
کامرون، جورج: ۱۳۹، ۲۲۳.  
کاووس (شاه): ۴۱، ۱۹۶، ۵۰۹.  
کاوه آهنگر: ۳۳.  
کپل، جورج توماس: ۱۸۹، ۲۲۴.  
کستزیاس کنیدوسی: ۲۴، ۲۵، ۳۷، ۵۴، ۱۴۴، ۱۹۶، ۴۶۶.  
کحّاله، عمررضا: ۳۵۹.
- کرامرز، جی.اچ (هلندی): ۴۰۳.  
کریپورتر، سررابرت: ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۳۷، ۴۵۶، ۴۵۹.  
کردام همدانی: ۶۷، ۱۳۴.  
کرملی (فرقه مسیحی): ۱۲، ۱۷۰.  
کرمیس بن حلیمون: ۳۵، ۲۰۷، ۲۰۹.  
کروسوس لیدیایی: ۴۳، ۴۴، ۴۶۷.  
کریم خان زند: ۱۰۷، ۴۱۰.  
کسانی مروز: ۳۹۳.  
کسروی، سیّد احمد: ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۰.  
کعب الاحبار: ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۵۶.  
کلاتر کمالی (آیه الله) حاج میرزاموسی همدانی: ۳۸۰.  
کلاین برگ، اُتو: ۴۱۷.  
کلدانی: ۷، ۴۰۴، ۴۰۵.  
کلیم همدانی، ابوطالب کاشانی: ۳۷۵.  
کلیما، اوتاکر: ۱۵۰.  
کلینی، ابویعقوب: ۳۶۱.  
کمال الدین اصفهانی: ۴۴۱.  
کمبوجیه (هخامنشی): ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۵۸.  
کنت، رونالد: ۲۲، ۱۹۸، ۲۲۳، ۲۲۷.  
کنتنو، ژرژ (فرانسوی): ۱۱۳، ۴۹۰.  
کندول (کردی): ۳۳۲.  
کوثر علیشاه، حاجی میرزا علینقی (عارف): ۳۰۳، ۳۷۹.  
کوثر همدانی، حاج ملا محمدرضا (کوثرعلی): ۳۷۷، ۳۷۹.  
کوثری، میرعقیل علوی (همدانی): ۳۷۴.  
کورت، کوینت: ۲۳۸.  
کوروش بزرگ (هخامنشی): ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۸، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۷۴، ۱۳۹، ۳۰۰.  
۴۶۷، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۳.  
کوست، پاسکال: ۱۸۱، ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲.  
کوسه، علی محمد: ۴۱۰.  
کوشانی: ۱۲۵.

- کویاجی، جهانگیر: ۱۳۴.  
کیا، (دکتر) صادق: ۳۳۵.  
کیاکسار / هوششتره: ۲۶، ۴۰، ۴۹، ۱۹۴، ۳۱۳.  
کیخسرو: ۳۳، ۶۷، ۱۳۴، ۱۳۶.  
کیقباد: ۲۴۰، ۲۵۲.  
کینگ (انگلیسی): ۲۲۳.  
کینیر، مک دونالد: ۲۲۴، ۴۵۰.  
کیوان قزوینی، حاج ملاعباسعلی (عارف): ۳۸۸.  
کیوان، مرتضی (دلپاک): ۳۸۸.  
کی ویشناسپ: ۲۶.
- گ  
گابریل، آلفونس: ۷.  
گاردان، ار. (فرانسوی) ۲۱۹.  
گبارو، ک: ۲۴۸.  
گدار، آندره: ۲۷۸.  
گرگین (نون): ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷.  
گروپ، گرد: ۲۴۰، ۲۴۹.  
گروتفند، گئورگ فریدریش: ۲۲۱.  
گروسی، حاج سیدعبدالمجید (مجتهد): ۲۷۷، ۳۲۵.  
گرو سین، هادی: ۱۲۱.  
گریبایدوف (وزیر مختار) روسی: ۴۰۹.  
گشتاسپ هخامنشی: ۵۱، ۱۵۰.  
گل همدانی: ۱۰۰.  
گلاکوس (پزشک): ۴۵۴.  
گلن، ولیم (قسيس) اکسی: ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۹.  
گوبینو، کنت دو (فرانسوی): ۳۷۹.  
گوترزاس / گودرز (اشکانی): ۶۷ (گئوپتروس)، ۶۹ (یکم)، ۱۳۴ (اشک بیستم)، ۱۳۷.  
گودرز / گوتارزاس: ۶۷ (بن گیو)، ۶۸ (یکم)، ۱۳۴، ۱۳۵ (پارتی)، ۱۳۶.  
گودرزبان (- خاندان) پارتی: ۶۷-۶۹، ۷۷، ۱۱۲، ۱۳۴-۱۳۶.  
گوف، کلر: ۴۹۰، ۴۹۱.  
گوهر گورابی: ۱۰۰.  
گهماخر اطریشی: ۱۸۱.
- گيرشمن، رومن: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۸۷، ۲۳۸، ۲۴۳، ۴۹۰.  
گیلو (وزیر) پارتی: ۱۳۶.  
گیو (گودرزی) اشکانی: ۶۷، ۷۷، ۱۳۳، ۱۳۴.  
گئوماتای (مغ): ۴۵-۴۹، ۴۷، ۵۵.
- ل  
لازار، ژیلبرت: ۳۲۸.  
لاسن آلمانی: ۲۲۱، ۲۲۳.  
لاله زاری، اسحاق: ۳۲۳، ۳۹۳، ۴۱۳.  
لاکهارت، لارنس: ۲۳۶، ۲۴۳.  
لامع همدانی، میرزا نورالله بغدادی: ۳۷۵.  
لاهیجی، حاجی شمس الدین: ۲۸۲.  
لایارد انگلیسی: ۲۲۲.  
لائودیسه (ملکه): ۶۴، ۱۱۱، ۴۹۰.  
لسچینسکی، گئورگ لئون: ۳۳۶.  
لوشه، هاینس: ۲۰۰، ۲۳۵، ۲۴۹، ۲۵۷-۲۵۹، ۴۸۴.  
لوی، حبیب: ۳۰۰.  
لیدیایی: ۳۸.  
لئومان، م: ۲۳.
- م  
ماتیسون، سیلویا: ۴۶۵، ۴۸۲.  
مادی: ۹، ۱۰، ۲۱-۲۳، ۲۷، ۲۹-۳۱، ۳۴-۵۰، ۵۵-۶۳، ۶۸، ۷۲، ۷۴، ۸۰، ۱۰۱، ۱۱۱.  
۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۴، ۱۴۹، ۱۶۷، ۱۷۵-۱۷۷، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۱۱.  
۲۱۵، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۹۶.  
۲۹۹، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۳۶-۳۴۳.  
۴۰۳، ۴۱۴، ۴۴۵، ۴۶۹، ۴۷۶-۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۴، ۵۰۶، ۵۱۰.  
مارتین، هنری (پادری) مسیحی: ۳۷۸.  
مارکورات، ژوزف: ۲۸.  
مالک اشتر: ۳۸۶.  
مالک بن حبیب یربوعی: ۸۹.  
مأمون (خلیفه) عباسی: ۹۰-۹۲، ۱۱۸، ۱۲۲.

- ۱۲۳، ۳۴۴. مانالانوس: ۳۶۹. ماندانا: ۷۴. ماندائی (صابئی): ۷۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۶۱. ماننائی: ۲۴، ۳۰، ۳۳، ۳۹، ۱۷۶، ۱۹۵، ۲۱۹. مانی بن پاتگ (همدانی) و خشور: ۷۴، ۱۵۰، ۲۹۶ (- مانوی)، ۲۹۷، ۳۰۲ (- مانوی)، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۶۱ (ماندائی)، ۳۹۵، ۴۱۴ (مانوی / متون پهلوی). ماه آفرین خانم (شیرازی): ۳۰۳. ماهیان بن مهر بن داد: ۸۴. مایل تويسرکاني: ۳۸۷. مبارک شاه حسين بن مسعود لُرستاني: ۳۰۱. مترجم نظام، ميرزا حسين خان مدني: ۳۲۴، ۳۸۹، ۳۹۲. متياني: ۱۱۴، ۲۱۹، ۳۳۲. مجتبائي، فتح الله: ۱۴۳. مجتهد طيب، حاج ميرزا محمد همداني (کوثر): ۳۸۶. مجد الدوله ديلمی: ۹۳-۹۴. مجد الدين طائي، ابوالفتوح محمد همداني: ۳۷۰. مجذوب همداني، حاج محمد جعفر کبودرآهنگي، ۳۷۷. محروم همداني: ۴۲۲. محسن بن علي (امامزاده کوه): ۲۷۹. محمد بن اسحاق فقيه: ۴۲۵. محمد بن بشار همداني: ۱۵۵، ۱۵۷، ۳۶۲، ۴۳۴. محمد شاه قاجار: ۱۰۷، ۳۲۲، ۴۰۹، ۴۱۱. محمد بن حسين جهيني: ۳۴۴. محمد بن علي (امامزاده): ۲۸۲. محمد بن علي (وکيل): ۳۶۱. محمد علي شاه قاجار: ۴۶۹. محمد علي ميرزا دولتشاه: ۹۹. محمد اليماني (اليمامي): ۲۸۷. محمود افغان: ۱۰۷. محمودپسيخاني (نقطوي): ۳۷۵. محوي همداني، مير مغيث اسدآبادي: ۳۷۳. محيط طباطبائي: ۲۷۸. مخنف بن سليم: ۳۴۵. مدرسي، تقی: ۴۰۷. مراغه‌ای، حاج زين العابدين: ۱۸۴، ۱۸۵. مرتضوي، منوچهر: ۳۳۷. مرداويج زياري: ۹۳، ۲۴۲، ۲۵۲-۲۵۶، ۲۶۳، ۲۷۴، ۲۸۸، ۴۶۹، ۴۷۶. مردخاي (يهودي): ۵۷، ۵۸، ۲۹۸-۲۹۹، ۴۵۶، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۸۵. مردوک (خدای) بابلي: ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۷۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۵۶. المرعشي (آية الله) شهاب الدين نجفي: ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۹۵. مروي، سيد عزيزالدين ازورقاني: ۲۸۷. مزدائي: ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۱۷ (مزدكي)، ۳۶۵. مستوفي، حمدالله: ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۳۲، ۲۷۹، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۳۴. مستوفي، عزيزالدين: ۴۳۹، ۴۴۰. مسعود سعد سلمان: ۱۲۴، ۳۹۷، ۴۲۰. مسعود غزنوي: ۹۴. مسعودي (بغدادی) مورخ: ۴۱، ۲۰۰، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۸، ۴۷۶. مسكوب، شاهرخ: ۴۰۷. مسيحي: ۶، ۷، ۱۰، ۷۲، ۱۰۵، ۱۶۸، ۲۱۹، ۲۹۵ - ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۹۷، ۴۰۶، ۴۱۲. مشار، خانبابا: ۳۵۹. مشفق همداني، ربيع بن داود (يهودي): ۳۲۳، ۳۹۴، ۴۱۳. مشکوة الملك، ميرزا علي: ۱۸۱. مشيري، فريدون: ۴۰۱. مصري: ۲۱۲، ۲۵۹. مصطفوي، محمد تقی: ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۲، ۴۹۸، ۴۹۹. مظاهري، علي اكبر: ۳۹۸-۳۹۹.

- مظفرالدین شاه قاجار: ۱۱۷.  
مظفّری (- خاندان): ۹۵.  
معاویة بن ابی سفیان: ۸۹، ۹۰.  
معتزلی: ۳۶۵، ۳۹۵.  
معتصم (خلیفه) عباسی: ۹۲، ۳۴۸.  
معلّم همدانی، ملاحسن دربندی: ۳۷۲.  
معین، (دکتر) محمد: ۲۱۶.  
مغیره بن شعبه: ۸۸، ۸۹.  
مفتح، (دکتر) محمد (شهید): ۳۹۱.  
مفتون همدانی، میر آقا کبریائی: ۳۸۸.  
المفضّل بن محمد بن یعلی: ۳۴۵.  
مفلس همدانی، محمد علی میرزا: ۳۷۹.  
مقتدر (خلیفه) عباسی: ۲۸۶.  
مقتدی (خلیفه) عباسی: ۱۰۵.  
مقدم، (دکتر) محمد: ۳۳۵.  
مقدم گل محمدی، محمد: ۱۰۲.  
مقدسی بیاری: ۱۳۲، ۲۰۶، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۱.  
مکتفی (خلیفه) عباسی: ۲۴۱-۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۴.  
ملا احمد نراقی: ۳۷۷.  
ملا پریشان کردی: ۳۷۸.  
ملا پروین (شاعر): ۲۹۴، ۳۸۱.  
ملازکی همدانی، محمد بن ابراهیم کاتب: ۳۷۴.  
ملا لاله زارپودی، رحیم موسایی همدانی: ۳۲۳، ۳۵۸، ۳۷۹، ۳۹۳، ۴۱۳.  
ملاحسن طیب، آقابابای همدانی: ۳۷۸.  
ملاحمد تقی همدانی: ۳۷۹.  
ملک اشرف چوپانی: ۹۵، ۱۳۰.  
ملکزاده، مهرداد: ۱۷۵، ۱۷۹.  
ملکشاه سلجوقی: ۱۰۵.  
ملکم، سرجان: ۲۲۲، ۲۲۴.  
ملکه خاتون ایواشی: ۱۲۶.  
منتجب همدانی، ابویوسف ابن ابی العزّ مقری: ۳۷۱.  
مندومنوس: ۶۴.  
منشی همدانی، میرزا محمد شفیع: ۳۷۶.  
منصور دوانیقی (خلیفه): ۹۱، ۳۱۶.  
منطق الملک، ۱۸۶.
- منوچهر پیشدادی: ۳۳.  
منوچهری همدانی، احمد بن منوچهر (شصت کله): ۳۷۱.  
موید منیکان مروی: ۶۹، ۱۰۰، ۱۳۶.  
مورتا دیلمی: ۸۷، ۸۸.  
موسوی (- سادات) ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۷، ۲۹۱.  
موسی (نبی): ۱۱۰.  
موسیابادی، ابو عبد الله حسین بن مظفر واعظ (همدانی): ۳۶۶.  
موسی خورنی: ۷۲.  
موسوی گرمارودی، سیدعلی: ۴۲۲.  
موسوی همدانی، حاج سید محمد باقر گروسی: ۴۰۱.  
مولون ۴۹.  
مولوی، جلال الدین: ۴۰۶، ۴۱۳.  
مونتسکیو: ۳۸۸.  
مؤیدالدین ابن القصاب: ۱۲۲.  
مهور همدانی، حاجی محمد کاظم: ۳۷۶.  
مهران (- خاندان) رازی: ۷۱، ۸۱.  
مهران (مهربنداد) همدانی: ۸۳-۸۵.  
مهرداد اشکانی: ۶۴- (یکم) - ۶۵- (دوم) -  
۶۷- (مادی) - ۶۹- (پنجم اوپاتور)، ۱۳۴-  
(دوم، مادی) - ۱۳۵، ۲۵۸.  
مهردادیان (- خاندان): ۶۷، ۶۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷ (میلاد).  
مهریار، محمد: ۲۱۳.  
مهدیقلی همدانی (شیعی): ۳۸۵.  
میرزا ابراهیم حکیم، ظهیرالدین حسینی همدانی: ۲۸۴، ۳۲۱، ۳۵۸، ۳۷۴، ۳۹۷.  
میرزا ابراهیم (ثانی) همدانی: ۲۸۴.  
میرزا ابراهیم شیروانی (وزیر): ۳۸۲.  
میرزا ابوالقاسم شورینی: ۳۸۱.  
میرزا جانی کاشانی: ۳۸۰.  
میرزا حسین (بابی) همدانی: ۳۸۰.  
میرزاده عشقی، سید محمد رضا همدانی: ۳۸۵، ۴۱۳.  
میرزا عباس خان همدانی (شیروانی): ۳۸۲.

- میرزا عبدالرزاق همدانی، ابن علیرضا اصفهانی  
حائری: ۳۹۰.
- میرزا عیسی قائم مقام فراهانی: ۴۱۰.
- میرزا کریم کرمانی (شیخی): ۳۸۲.
- میرزا کوچک خان جنگلی: ۳۸۶، ۴۰۰.
- میرزا محمد علی دیزجی: ۳۰۹.
- میرزا نجف خان صدر: ۲۸۴.
- میرزا نعیم (مورخ): ۲۹۳.
- میرسید علی همدانی: ۲۶۸، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۷۲.
- ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۴۲.
- میر فندرسکی: ۵۰۳.
- میر محمد باقر رضوی کبابیانی: ۳۷۷.
- میر هادی، دکتر سیده ایرانداخت (طبیبه): ۳۹۲.
- میری، میرهاشم: ۳۸۹.
- میلاد / مهرداد: (بن جرجین).
- میلتون، جان (شاعر) انگلیسی: ۱۴۹، ۱۵۳، ۴۴۳.
- مینورسکی، ولادیمیر: ۵۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۸.
- ۱۳۶، ۲۰۶، ۳۴۰، ۳۴۱.
- مینوی، مجتبی: ۳۳۶.
- ن
- نابویلا سار (آشوری): ۳۷، ۱۹۵.
- نابونید (بابلی): ۴۳.
- نادر شاه افشار: ۹۶، ۱۰۷، ۱۵۵-۱۵۶، ۳۸۲.
- ۳۸۵.
- ناصرالدین گلیپایگانی: ۳۹۶.
- الناصرالدین الله (خلیفه) عباسی: ۱۲۲.
- ناصرالدین شاه قاجار: ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۸.
- ۱۳۸، ۱۸۱، ۱۸۴، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۲۳، ۴۰۴.
- ۴۱۳.
- ناصرالدین شیخانی (فقیه): ۲۶۶.
- ناصرالدین کرمانی (منشی): ۳۴۶، ۳۴۹.
- ناصرالملک همدانی، میرزا ابوالقاسم خان قراگزلو
- (نایب السلطنه): ۱۱۸، ۱۲۹، ۳۸۵.
- ناظم الشریعه، شیخ میرزا محمد علی همدانی:
- ۳۸۳.
- نامور، رحیم: ۳۹۱-۳۹۲.
- ناهید / آناهیتا (ایزد بانو): ۲۱۲، ۷۸.
- ناهید همدانی، میرزا یعقوب الستی: ۳۹۰.
- نبو(خدای حکمت) بابلی: ۳۵۶.
- نبوخذنضر (بخت النصر): ۳۸.
- نثری همدانی، آقا شیخ موسی دستجردی: ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۰۴، ۴۰۶.
- نجم آبادی، سیف الدین: ۲۴۰، ۲۴۹.
- نجم الدین دوبیتی همدانی: ۳۳۳، ۳۵۸، ۳۷۰.
- نجم الدین رازی: ۳۳۴.
- نجم الدین قمی: ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۳۱، ۳۴۸-۳۵۰.
- نجیب الدین فراش جوینی: ۱۳۸.
- نجیب گلیپایگانی: ۳۷۴.
- نجیب همدانی: ۳۷۰.
- نحمیا (نبی): ۲۹۵.
- نخجوانی، هندوشاه: ۱۵۴، ۳۲۹، ۳۳۴.
- نرسی بن شاپور (ساسانی): ۷۵.
- نرون (امپراتور): ۷۰، ۱۱۹، ۲۶۳.
- نسابة همدانی، سیدابوالعزّ عبدالعظیم حسنی:
- ۳۶۷.
- نسطوری: ۵، ۷۲، ۱۵۰، ۳۱۶.
- نسیربن ثور عجلی: ۸۹.
- نصر آبادی: ۱۰۷، ۲۸۴.
- نصرة الملك علی خان قراگزلو: ۳۰۳.
- نصیر همدانی (شاعر): ۳۷۳.
- نصیرای همدانی، خواجه محمود یزدجردی:
- ۲۸۴، ۳۷۴.
- نظامی گنجوی: ۲۵، ۱۹۶، ۲۱۸، ۳۷۲، ۵۰۶.
- نعمان بن منذر (لخمی): ۸۳.
- نعمه اللهی: ۲۹۶، ۳۷۷، ۳۷۸.
- نعیم بن مقرن مزنی: ۸۷، ۸۸.
- نگار خانم قاجار: ۴۷۲.
- نواب صفوی: ۲۶۹.
- نوائی، عبدالحسین: ۳۳۴.
- نویخت ایرانی: ۳۱۶.
- نوح (نبی): ۱۱۲-۱۱۳، ۱۹۸.
- نوروز بیگ (امیر): ۱۳۸.

- نوریس (انگلیسی): ۲۲۳.  
 نولدکه، تتودور: ۱۳۷.  
 نئارخوس: ۲۴۵.  
 نیبور، کارستن: ۲۲۱.  
 نیکیتین، بازیل: ۳۳۲.  
 نیما یوشیج: ۴۱۳.
- و  
 واتسن، پ. ج: ۱۴۶.  
 واثق همدانی، شیخ محمد باقر اصفهانی: ۳۸۴.  
 واله همدانی، محمد باقر (ستوان یکم): ۳۸۸.  
 واندنبرگ، لونی: ۲۴۳، ۲۳۸، ۲۳۶.  
 وایسباخ، اف: ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۶.  
 وجدی همدانی: ۳۹۹.  
 وحید دستگردی: ۳۲۴، ۴۱۳.  
 ورازین گیو (پارتی): ۱۳۴.  
 وردان / برذین (مهردادی) پارتی: ۶۷، ۱۳۴.  
 وزیریان، هوشنگ (سرگرد): ۳۸۸.  
 وضاف الحضرة: ۱۳۸.  
 وفاء بن ابراهیم بهاری: ۱۲۴.  
 وکیل ناحیه (- خاندان) همدانی: ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۹۵، ۳۶۱.  
 ولتر (فرانسوی): ۳۸۷.  
 ونون (= گرگین) اشکانی: ۱۳۶ - ۱۳۷.  
 ووستنفلد، ف: ۲۴۹.  
 وهب بن شادان همدانی: ۳۶۲، ۴۲۷، ۴۳۷.  
 وهب بن عبدالله بنوقیسی: ۸۹.  
 وهب بن منبه (یهودی): ۱۹۸.  
 وهرز دیلمی: ۸۴.  
 ویدرنه پارسی: ۴۸، ۴۹.  
 ویرو (= اورود) پارتی مادی همدانی: ۱۰۰، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷.  
 ویرولو (فرانسوی): ۱۸۷.  
 ویسه (قارنی) مادی: ۶۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۳۶.  
 ویسپوهران: ۷۰، ۷۱، ۸۱، ۱۱۲.  
 ویلبر، دونالد: ۱۹۲.
- ه  
 هادی بن علی (امامزاده): ۲۶۷.  
 هادی بن علی السجاد(ع): ۲۸۵.  
 هاریاک (ارپگه / اریکس) مادی: ۳۴، ۳۶-۳۹.  
 هارون الرشید: ۹۰، ۹۱، ۱۲۳، ۳۴۶.  
 هاکس، جان (آمریکایی): ۳۸۶.  
 هالینگبری، ویلیام: ۱۲، ۱۷۱، ۲۲۲، ۲۲۴.  
 هامان وزیر: ۴۷۳.  
 هخامنشی: ۴، ۹، ۱۰، ۲۴-۲۶، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۲-۴۵، ۴۹-۶۲، ۶۵، ۷۵، ۸۲، ۱۱۱، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۱۹-۲۲۳، ۲۳۶-۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۹۹، ۳۱۴، ۴۳۴، ۴۶۹، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۵-۴۸۸، ۴۹۱، ۴۹۵.  
 هذک، کارل: ۳۳۹، ۳۴۱.  
 هرتسفلد، ارنست: ۳۴، ۴۷، ۱۹۰-۱۹۲، ۱۹۹، ۲۳۷-۲۳۹، ۲۴۳، ۲۶۳، ۲۷۸، ۴۸۶.  
 هرکه: ۳۶.  
 هرمز اشکانی: ۶۷، ۱۳۴ (مهردادی).  
 هرمز ساسانی: ۸۱، ۱۴۶.  
 هرمزیار یزدانی، میرزا اسماعیل تویسرکانی: ۳۸۱.  
 هرودوت: ۹، ۱۱، ۲۱-۲۴، ۳۴، ۳۶-۴۱، ۴۴، ۵۰، ۵۴، ۱۳۹، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴-۱۹۶، ۲۰۱، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۳۶، ۴۶۷، ۴۹۳، ۵۰۶، ۵۰۹.  
 هروی، ابوالحسن علی بن ابوبکر (سیاح): ۲۶۶، ۲۸۸، ۳۳۰، ۳۴۹، ۳۵۰.  
 هشام کلبی: ۲۹، ۱۹۸، ۲۰۷، ۲۰۹.  
 هفائستون: ۶۰، ۶۱، ۱۶۹، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۸، ۲۶۳، ۴۵۳-۴۵۵، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۸۴.  
 هگل، فریدریش: ۳۹۴.  
 هلاکی همدانی (شاعر): ۳۷۵.  
 هلال بن بدر حسنویه (برزکانی): ۱۳۳.  
 هلدیت: ۳۸.

- همای / هومایه: ۹، ۲۵ - (چهارزاد) - ۲۷، ۳۰، ۵۳ (دارایان).
- همایی، جلال الدین: ۳۳۲، ۴۰۶، ۴۰۷.
- همدان بن فلوج: ۲۰۷، ۲۰۹.
- همدان گشنسب: ۸۱.
- همدانی: ۳۷۲ (ذهبی)، ۴۱۳، (-سبک)، ۴۱۴ - (مکتب).
- هندی: ۳۹، ۴۱۰، (-سبک)، ۴۱۳، ۴۵۱، ۴۶۵، ۴۶۹، ۵۰۳.
- هنریکسون، ای. اف: ۳، ۱۴۶.
- هینینگ، والتر: ۷۹.
- هوار، کلمان: ۱۳۸، ۱۹۶، ۳۳۶.
- هوخستره مادی: ۲۶، ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۴۹، ۳۱۵.
- هورست: ۲۶۹.
- هول، اف: ۱۴۶.
- هولاکو خان: ۱۲۷، ۹۵، ۳۲۱، ۳۹۶.
- هومر (شاعر) یونانی: ۴۰۷.
- هیتلر: ۲۹۴.
- هیل، گ. اف: ۲۵۹.
- هینتس، والتر: ۱۲۸.
- هینکسن: ۲۲۲.
- ی**
- یادگاری، عباس: ۳۹۳.
- یارشاطر، احسان: ۲۱۵، ۳۳۷، ۳۴۲.
- یافث بن نوح: ۳۶.
- یاقوت حموی: ۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۲۰۰.
- ۲۰۸-۲۱۰، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۵.
- ۲۵۶، ۲۵۹، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۴۷، ۳۸۸، ۴۱۹.
- ۴۲۵، ۴۳۵، ۴۷۶، ۴۷۹-۴۸۱.
- یپرم خان ارمنی: ۴۶۹.
- یحیی بن الحسین (التاجر): ۲۹۶.
- یحیی بن زکریاء (نبی) معمدان: ۲۹۶، ۲۹۷.
- یحیی بن محمد سلمی: ۳۴۷.
- یزدگرد (یکم) بن شاپور ساسانی: ۵۸، ۷۵، ۲۰۱، ۲۹۹، ۴۸۵.
- یزدگرد (سوم) ساسانی: ۸۲، ۴۹۰.
- یزید بن قیس ارحبی: ۳۴۵، ۸۸.
- یشوعالویت: ۱۱۰.
- یشوع یهب (جاثلیق): ۱۵۰.
- یعلی بن عامر بن سلمه: ۳۴۵.
- یمانی / یمامی: ۲۸۷.
- یسودیت (یهودی): ۳۷، ۳۹، ۵۷، ۱۰۹، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۹۸.
- یوسف (نبی): ۱۱۰.
- یوسف فلاوی: ۵۴، ۲۹۹.
- یوشیا هو: ۱۱۰.
- یونانی: ۹، ۱۲، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۶۰-۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۸، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۶۴، ۱۶۷-۱۷۰، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۹۸، ۳۱۵، ۳۶۱، ۳۹۴، ۴۰۴-۴۰۷، ۴۵۳، ۴۶۶، ۴۸۱، ۴۹۴، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۱۰.
- یهودی: ۷، ۲۹، ۳۵، ۵۴، ۵۶-۵۸، ۷۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۹۶-۲۹۹، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۹۶، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۵۵، ۴۷۳، ۴۸۵.
- یهویاکیم: ۱۱۰.



### ۳. جایها و تیره‌ها

#### آ

- آبگرم: ۴۸۲، ۸۸.  
 آتروپاتن (آذربایجان): ۶۲.  
 آتشکده (-کوه): ۱۱۶.  
 آتن: ۴۶۷، ۴۳۳، ۱۹۵.  
 آدیابن: ۷۰.  
 آذربایجان: ۴، ۵، ۳۳، ۶۱، ۶۲، ۶۹-۷۱ (آذربایگان)، ۸۷، ۹۲، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۶۸، ۲۸۰، ۳۲۷، ۳۳۵، ۳۳۶، ۴۰۰، ۴۵۰.  
 آذرگشنسب (-آتش): ۳۳.  
 آرامگاه ابن سینا: ۱۹۲، ۲۹۴، ۳۰۲، ۴۷۱، ۴۸۶.  
 آرامگاه باباطاهر: ۲۶۸، ۲۸۵، ۳۰۴، ۳۰۵، ۴۸۶، ۳۵۴.  
 آرامگاه دانیال (شوش): ۴۸۹.  
 آرامگاه کوروش: ۴۵۱.  
 آرتیمان: ۱۰۶، ۱۰۸.  
 آزاد مردآباد: ۳۳.  
 آزرمی دخت (اسدآباد): ۴۲۷.  
 آزیانی (-اقوام): ۴۹۴، ۳۱۳.  
 آستانه (اراک): ۲۸۱-۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵.  
 آسیا: ۳۷ (صغیر)، ۳۸ (صغیر)، ۴۴، ۴۰ (صغیر)، ۶۹ (صغیر)، ۱۱۴، ۱۲۵ (مرکزی)، ۲۱۹ (صغیر)، ۲۴۵، ۳۱۳، ۴۳۳، ۴۹۸.  
 آشپزخانه خسرو (اسدآباد): ۴۷۹، ۴۸۰.  
 آشور: ۴، ۲۴، ۳۱، ۳۷، ۴۰، ۵۷، ۷۳، ۷۴، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۴، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۳۱، ۴۵۲، ۴۶۷، ۴۸۹، ۴۹۰.  
 آق دروازه (بهار): ۱۳۰.  
 آق قویونلو: ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۲۹۱.  
 آکسفرد: ۱۷۶.  
 آلپ (-کوه): ۱۴۹.  
 آلمان: ۲۲۵، ۲۳۵، ۳۹۲، ۴۸۴.  
 آلمه بلاغ (-کوه): ۱.  
 آمد (دیاربکر): ۲۳.  
 آمریکا: ۲۲۳، ۳۹۲، ۳۹۷، ۴۸۹.  
 آمفی پولیس: ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۰.  
 آنوچ (ملایر): ۱۰۹.  
 آوج: ۲، ۸۸، ۱۳۳، ۳۹۹.  
 الف  
 ابددانه: ۳۴.  
 ایرشهر: ۷۲.  
 ابلق فرد: ۱۶۱.  
 ابوالوفاء (-مزرعه): ۳۰۶.  
 ایامه: ۱۵۰.  
 اپدانه (=ایوان): ۵۱، ۵۳، ۵۶، ۱۶۸، ۲۰۸.

- ۲۱۲، ۴۴۴، ۴۷۴، ۴۷۵.  
 اپیفانیه (همدان): ۶۴.  
 اترک (- دره): ۱۳۸.  
 ادرینه (کاخ) اسدآباد: ۶۹، ۷۲، ۴۸۰.  
 ادینبورگ (انگلستان): ۴۰۹.  
 اراک: ۵، ۵۰، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۲۴۲، ۲۸۱-۲۸۴، ۳۴۲.  
 ارتخته: ۴۵۰.  
 اردبیل: ۲۶۹.  
 اردلان: ۱۴۰.  
 ارزاقول / ارزاقوت: ۱۴۷.  
 ارزروم: ۱۲۷، ۴۰۹.  
 ارکدریش (- کوه): ۴۵، ۴۶.  
 ارک (باستانی / دارا / شاهی / هگمتان): ۹، ۱۱، ۱۲، ۲۸، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۵۱، ۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷-۱۷۱، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۹-۱۹۱، ۱۹۱-۲۱۰، ۲۳۸، ۳۶۶، ۴۶۸، ۴۸۳، ۵۰۶.  
 ارمنستان: ۴۹، ۶۵، ۶۹-۷۱، ۷۴، ۹۲، ۱۴۵، ۴۵۰.  
 ارمنیان: ۲۲۶، ۳۲۲، ۴۱۲، ۴۷۱.  
 اروپا: ۱۴، ۱۷۵.  
 ارومیه: ۱۲۷.  
 ارون / ارون / ارونند <الوند.  
 ارونرود: ۱۴۴، ۱۵۴.  
 ازناوه (ملایر): ۹۹، ۱۳۲.  
 اژه (- دریا): ۲۵۹.  
 اساوره / سواران (دهکده): ۱۳۲.  
 اسپانیا: ۴۷۱.  
 اسپید دژ (همدان): ۱۰، ۵۳، ۱۶۸، ۱۸۰، ۲۰۷، ۲۰۸.  
 استرومردخای (- مزار): ۷، ۵۲، ۵۷، ۵۸، ۷۵، ۱۰۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۱۳، ۲۹۷-۳۰۲، ۳۱۶، ۴۵۰، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۲-۴۷۴، ۴۸۵.  
 اسحاق وند: ۴۷.  
 اسدآباد: ۲، ۱۵، ۳۴، ۳۵، ۶۳، ۶۹، ۷۲، ۸۰، ۸۲، ۹۴، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۳۱۰، ۳۹۹، ۴۲۷، ۴۴۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۷.  
 اسفجین / خسفجین: ۷۶، ۷۹، ۱۲۳.  
 اسفشوان (ده): ۵۰.  
 اسفند آباد: ۱۴۲.  
 اسفید جان / اسفیدان: ۷۷، ۱۱۲.  
 اسفید رود: ۸۰، ۱۴۱.  
 اسکندریه: ۲۵۷.  
 اسکین رود: ۵، ۷۲، ۱۰۲.  
 اسلام آباد: ۴۷.  
 اسیه دمیان (- روستا): ۷۷.  
 اشک آباد (عشق آباد): ۱۳۷.  
 اشودر / اشورد (قریه): ۱۳۲.  
 اصلخر / استخر: ۴، ۲۶، ۲۸، ۴۶، ۶۴، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۴۶، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۷.  
 اصفهان: ۵، ۲۸، ۲۹، ۴۴، ۵۹، ۶۴، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۵، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۶، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۷۶، ۴۱۳، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۷، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۴، ۴۷۶، ۴۸۵.  
 اعلم / المر (- روستا): ۱۳۳.  
 افریقا: ۸۳.  
 افغانستان / افغانها: ۱۰۷، ۱۲۴، ۱۴۸، ۲۹۱، ۳۸۲، ۳۹۷.  
 آقبال همدان: ۳۵۰.  
 اکباتان: ۳ (- سد)، ۹، ۱۱، ۲۴، ۲۵، ۳۹، ۴۱، ۴۴- (سوریه) - ۴۵، ۵۲، ۵۴، ۵۶، ۶۱-۶۴، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۱۳۶، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵-۱۹۷، ۲۰۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۵۸-۲۶۰، ۲۹۹، ۳۱۵، ۴۳۳، ۴۴۷-۴۵۵، ۴۶۶-۴۶۹، ۴۷۳-۴۷۶، ۴۸۰.

- انطاکیه: ۶۴.  
انگلستان / انگلیسیان: ۱۳، ۹۶، ۱۷۲، ۱۸۵، ۲۲۲، ۲۲۴، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۸۵، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۱.  
اوجی امام (کوه): ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۳.  
اورارتو: ۲۳، ۱۷۶، ۲۱۹، ۳۳۲، ۴۹۴.  
اورامان / اورامنی: ۳۳۰-۳۳۴، ۳۳۹.  
اورشلیم: ۴۴، ۵۵، ۱۹۴، ۲۹۸، ۴۱۶، ۴۶۷.  
اورمیه: ۳۳۲.  
اوروس باغی (= باغ روسها): ۳۵، ۲۱۳.  
اورهن (- قریه): ۱۳۲.  
اولمپ ایران (بیستون): ۲۲۱.  
اهرام مصر: ۴۹۸، ۵۰۳.  
اهل بیوتات: ۱۱۲.  
اهل حق (- فرقه): ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۶۵.  
اهل علی (- مزار): ۲۸۰-۲۸۵، ۲۹۲، ۳۱۲.  
اهمذان کوستی: ۵، ۲۱، ۷۰-۷۳، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲.  
۱۱۲، ۱۲۳، ۳۹۵.  
اهواز: ۱۰۵، ۱۳۶، ۴۸۷.  
ایران (و) ایرانی (مذکور در بیشتر صفحات).  
ایران‌شهر: ۵۴، ۷۱، ۷۲، ۴۳۹.  
ایرز / ارز (الوند) - ایزا (کوه): ۱۱۷، ۱۴۵.  
ایستگاه هواشناسی: ۳۰۶، ۳۰۷.  
ایسوس: ۵۴.  
ایوان (ماهیدشت): ۴۹.  
ایوان مدائن: ۲۵۲.  
ایوان (همدان) سوری: ۵۳، ۲۱۱، ۲۱۷.  
ایوگ (دهکده): ۱۲۷.  
ایوه / ایوائی (- طایفه): ۱۲۶، ۱۲۷.
- ب**  
باب الابواب: ۲۵۹.  
بابا جان تپه: ۴۸۷، ۴۸۹-۴۹۱.  
باب / درب الاسد (همدان): ۱۶۴، ۲۵۹، ۳۰۴.  
۳۰۸، ۴۷۶.  
بابا کمال (ده): ۱۰۸-۱۰۹.
- ۴۸۳، ۴۸۴، ۵۰۶.  
اکرا / عقرا: ۱۹۸، ۳۱۴.  
اکسایه: ۹، ۱۶۷، ۴۹۵.  
الاسر (- ده): ۴۶۳.  
الان (سکاها): ۱۲۵.  
البرز (هرابرز): ۱۴۵، ۵۰۹.  
الفاووت (- ده): ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۲.  
الوس بهارلو: ۱۲۸.  
الوسجرد / الوسگرد (- رود): ۲، ۹، ۱۳، ۸۰، ۱۴۱.  
(جالوسگرد)، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۱۱، ۴۶۷، ۴۶۹.  
الوند: ۱- ۴، ۸، ۱۰، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۵، ۴۲، ۵۰، ۵۴، ۶۳، ۷۴، ۸۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۳۹-۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۸۳، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۵-۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۹، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۳۴، ۳۵۲، ۳۵۰، ۳۹۳، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۴-۴۴۳، ۴۵۰-۴۵۲، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۶۸-۴۷۱، ۴۷۵، ۴۷۷-۴۷۹، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۷، ۵۱۰.  
آلی پی (اسلام آباد): ۱۴۵، ۴۷.  
امدانه: ۲۴، ۴۶۶.  
امامزاده اسماعیل (- مزار): ۲۹۰-۲۹۱.  
امامزاده اهل علی (- بقعه): ۲۷۲، ۲۷۳.  
امامزاده جعفر (- مزار): ۴۸۹.  
امامزاده سهل علی (- مزار): ۲۷۳، ۲۷۹.  
امامزاده عبدالله (- مزار): ۲۸۶-۲۸۸، ۳۵۰.  
امامزاده قاسم (- بقعه): ۲۹۱-۲۹۲.  
امامزاده کوه (- مزار): ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۴۹، ۲۷۹-۳۵۰، ۳۰۳، ۲۸۰.  
امامزاده یحیی (- مزار): ۲۹۴-۲۹۶.  
انبار ایران (همدان): ۱۷۱، ۴۱۱، ۴۷۰.  
انبط / اسطه (- قریه): ۱۳۲.  
اندلس (اسپانیا): ۱۰۶.  
انشان: ۴۳، ۴۴.

- بابل: ۴، ۳۰، ۳۷، ۴۱، ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۶۰-۶۲، ۶۵-۶۹، ۷۳، ۷۴، ۱۰۹-۱۱۱، ۱۱۴، ۱۳۵، ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۱۴، ۳۵۶، ۴۳۳، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۹۳-۴۹۵، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۶، ۵۰۹، ۵۱۱.
- باجگیران (اسد آباد): ۴۸۰.
- باغ اعتمادیه (همدان): ۳۸۶.
- باغ دولت‌شاه: ۳۰۴، ۲۷۲، ۳۰۸-۳۰۶.
- باغ رضوان (گورستان): ۳۰۴، ۲۹۰.
- باغ علی: ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۰۴-۳۰۶.
- باکتریا (بلخ): ۳۷.
- باکسایا (بیت کاسی): ۳۱.
- باکو: ۴۰۰.
- باورد (ماد): ۷۲، ۱۰۲.
- بایندر (- طایفه): ۱۲۷.
- بجنورد: ۱۳۸.
- بحرین: ۲۸۶، ۲۸۷، ۴۲۱.
- بخارا: ۱۲۴، ۱۲۵ (+ همدان)، ۱۸۰، ۴۷۱.
- بختیاری: ۱۴۸.
- برانخیدی: ۵۰.
- بربرها: ۲۵۸، ۳۹۴.
- برج طغرل (تهران): ۱۱۰.
- برج قربان: ۴۸۴.
- برزمیه: ۱۰۲.
- برشیقان: ۱۰، ۵۴، ۱۶۹، ۲۰۹.
- برفین / برفجین: ۲، ۱۰۳، ۲۷۹.
- برلین: ۲۲۵، ۲۳۵.
- برناباد (- قریه): ۱۳۳.
- برنه / برکانی (فراهان): ۴۳، ۴۴.
- بروجرد: ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۳۶، ۳۴۲، ۴۸۹.
- بریتیش فارین / وفورن (لندن): ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸.
- بصره: ۸۹، ۹۰، ۱۱۲، ۳۱۹، ۳۲۷، ۴۱۹.
- بغداد: ۴، ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۴۱، ۹۲، ۹۳، ۹۶.
- ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۵، ۱۸۲، ۲۲۰، ۲۴۲، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۲، ۳۳۱، ۳۴۸، ۳۶۶، ۳۶۸، ۴۱۲، ۴۳۸، ۴۴۷، ۴۴۸.
- بغستان (= بیستون): ۲۵، ۲۱۸.
- بقعه پیر (تاکستان): ۲۸۵.
- بقعه خضر (همدان): ۲۶۷، ۳۰۱-۳۰۲.
- بقیع (- قبرستان): ۱۰۵.
- بلاد پهل / فلهه (→): ۶۶، ۶۷.
- بلاشگرد / ولاشگرد: ۱۳۷.
- بلخ (و) بلخی: ۴، ۳۷، ۵۲، ۵۴، ۶۶ (← باکتریا)، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۱۲، ۲۴۵، ۲۷۰.
- بلدالامین: ۴۴۰.
- بلدیه (= شهرداری): ۱۳، ۱۷۱-۱۷۲.
- بلشویسم (کمونیست‌ها): ۴۰۰.
- بلنسیه (والانس): ۱۰۶.
- بلوار پاسداران: ۳۰۵.
- بلوار جانبازان: ۳۰۴.
- بمبئی: ۳۸۱.
- بُن بازار (محلّه) همدان: ۳۱۹.
- بند ینجین (ده): ۳۵۳.
- بنگال: ۱۲۴.
- بنی اسرائیل: ۱۱۰.
- بنو جُهیینه: ۸۹، ۳۴۴.
- بنو حنظله: ۸۹، ۳۴۴.
- بنودلف عجلی: ۹۰، ۹۳، ۳۴۷.
- بنوسلمه: ۵۰، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۳۱۷، ۳۴۳-۳۴۹، ۳۵۳.
- بنوسلیق: ۲۸۸.
- بنو عجل: ۹۰، ۳۴۵، ۳۴۷.
- بنی هاشم: ۳۱۴.
- بنو همدان: ۲۸۷.
- بوزنجر / بیزنجر: ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۳۲-۱۳۹، ۳۱۰، ۳۳۸.
- بوقبیس (- کوه): ۴۴۰.

- البُوب: ۸۴  
 بوير احمدی: ۴۹۴  
 بوبین زهرا: ۲، ۸۸  
 بهار: ۱، ۲، ۶، ۱۵، ۷۹، ۸۰، ۱۲۱-۱۲۶ (قلعه) -  
 ۱۳۰، ۱۳۹-۱۴۱، ۳۱۰، ۴۰۱  
 بهارلو (طایفه): ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰  
 بهرام آباد: ۸۰، ۱۲۳، ۱۴۱  
 بهرام آوند: ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۱۲۳، ۱۴۱  
 بهشت آب (الوند): ۱۴۸-۱۵۱، ۳۱۷، ۴۳۴  
 بیت ایشتار: ۵۲  
 بیت الله (یهود): ۵۵  
 بیت دیاکو: ۳۱، ۳۳  
 بیت رازیکیه: ۷۲  
 بیت سنگی بوتی: ۴۶  
 بیت شاماش: ۵۲  
 بیت کاری / کارن / قارن: ۳۱-۳۴، ۳۷، ۳۹، ۱۱۱  
 بیت گینزیه: ۱۰، ۵۴، ۵۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۳۱۴  
 بیت مادایه: ۵، ۷۲، ۳۱۶  
 بیت المقدس: ۲۶۸  
 بیجار: ۴۰۹  
 بید سرخ (-گردنه): ۳۹۹، ۴۸۱  
 بیرجند: ۱۴۸  
 بیرس نمرود: ۴۱، ۱۹۶، ۵۰۶  
 بیزانس: ۱۱۸  
 بیژن آباد / بیژنگرد / بوزنجر: ۱۳۳، ۱۳۴  
 بیستون / بهستون (بغستان): ۱۲، ۲۵، ۴۷، ۵۰،  
 ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۹۴، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۷۰، ۱۹۰،  
 ۲۱۵، ۲۱۸-۲۲۲، ۲۴۰، ۲۵۲، ۴۵۹، ۴۶۷،  
 ۴۷۹، ۴۸۲  
 بیگدلی (- طایفه): ۱۰۸  
 بیگلریگی (همدان): ۵، ۹۵، ۱۰۶  
 بیمارستان عضدی (بغداد): ۳۶۶  
 بیکنی (-کوه): ۱۴۵  
 بین النهرین (- خیابان): ۱۳، ۱۷۱
- پ  
 پاتوشعارا / پاتیشهور / پتیشخوار / پیشخور:  
 ۱۳۱-۱۳۲  
 پارت: ۲۹، ۴۹، ۵۷، ۶۴، ۱۳۷، ۴۵۰  
 پارتکنی: ۵۹، ۵۰  
 پارتنی شهر: ۵۹  
 پارس / فارس: ۲۸، ۳۰، ۳۸، ۴۷، ۶۴، ۱۹۹،  
 ۴۹۵  
 پاسارگاد: ۲۸، ۴۶، ۵۲، ۲۱۲، ۴۵۱، ۴۶۸  
 پارسی شهر: ۹، ۴۳، ۵۰، ۵۹، ۱۶۸، ۲۹۸، ۳۰۹  
 پاریس: ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۲۰  
 پاکستان: ۳۹۶  
 پترز برگ: ۲۲۰، ۲۲۳، ۳۷۰  
 پرا خانه / پریکانی (=فراهان): ۴۳، ۴۴  
 پرجان (برشیقان؟): ۱۰، ۱۶۹  
 پرتکو / پرتکه (فرد جان): ۵۰، ۵۹  
 پروس: ۲۲۵  
 پل حاجی باقر (تویسرکان): ۱۰۶  
 پل دو خواهران (همدان): ۲۹۲  
 پنجه علی داق (کوه پنج انگشت): ۱۳۹  
 پونتوس: ۶۹  
 پهل / فله / پهلوی (- شهرها): ۵، ۲۹، ۶۶، ۶۷،  
 ۷۰، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۹۵  
 پیر گرگی (- مزار): ۲۶۷  
 پیر مختار (- بقعه): ۲۶۷، ۳۰۷  
 پیر وادی (- مزار): ۲۶۷  
 پئیشی یاوادا: ۱۰، ۴۵، ۴۶، ۵۵، ۵۶، ۱۶۷، ۱۶۹،  
 ۳۰۹، ۳۱۴
- ت  
 تاج آباد (ده): ۴۷۹  
 تاکستان (قزوین): ۲۸۵  
 تبادکان: ۱۲۴  
 تبریز: ۹۵، ۳۳۵، ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۵۰  
 تبنابر (- گنجنامه): ۱۵۸، ۱۶۱، ۲۱۶، ۲۱۷،  
 ۲۵۲

- تیپ باباکمال (تویسرکان): ۱۰۱، ۱۰۸-۱۰۹.
- تیپ باستانی (همدان): ۱۶۶.
- تیپ بدهورا: ۱۱۳.
- تیپ پیسا (همدان): ۹، ۱۰، ۳۴، ۳۵، ۴۲، ۵۵، ۱۶۳-۱۶۹، ۲۱۳، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴.
- تیپ جمشیدی: ۱۱۳.
- تیپ حسلو (نقده): ۱۶۸، ۴۹۱.
- تیپ حصار: ۴۸۹.
- تیپ خضر: ۱۶۶.
- تیپ سنگ شیر: ۱۶۴، ۱۷۶، ۴۸۴.
- تیپ قاسم آباد: ۱۶۶.
- تیپ گیان: ۱۱۱، ۱۱۳، ۴۹۰.
- تیپ مصلّا: ۱۱، ۱۲، ۴۱، ۹۶، ۱۵۰، ۱۶۴-۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۹-۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۷، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۰، ۴۶۷، ۴۷۰-۴۷۴، ۴۷۶، ۴۸۴.
- تیپ نوشیجان (ملایر): ۳۵، ۴۸۷، ۴۸۸.
- تیپ هگمتانه: ۹، ۱۰، ۱۴، ۳۵، ۴۲، ۵۱، ۵۳، ۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴-۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۸، ۳۲۹.
- تیپ همه کسی: ۳۵.
- تخت اردشیر (برج مصلّا): ۴۷۵.
- تخت جمشید: ۹، ۲۸، ۲۹، ۴۲، ۵۱، ۵۹، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۸۴، ۲۰۱، ۲۱۲، ۲۱۸-۲۲۴، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۲، ۴۴۷، ۴۵۱-۴۵۳، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۴.
- تخت سلیمان: ۵۵، ۱۹۸.
- تخت شب‌دیز: ۲۵۲.
- تخت طاق‌دیس: ۴۱، ۱۹۶، ۵۰۹.
- تخت نادر (الوند): ۱۰۷، ۱۵۵، ۱۵۷.
- ترک - ترکمان - ترکستان: ۵، ۱۴، ۶۸، ۹۴، ۹۵، ۱۲۴ - (مشرقی) - ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۵۶، ۲۶۶، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۸، ۳۶۷، ۳۹۶، ۴۳۲.
- ترکیه: ۱۱، ۳۰، ۴۱، ۱۷۰، ۴۷۲.
- تغلب (قبیله): ۸۳.
- تغرش / طبرس: ۴۶، ۵۰، ۱۳۳، ۳۴۶، ۳۴۹.
- تفریجان (ده): ۴۵۹، ۴۶۰.
- تلوار (- رود): ۲.
- توت درّه: ۱۰۳.
- توی (- قریه): ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸.
- تویسرکان: ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۵، ۷۲، ۷۳، ۹۷-۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۸۱، ۲۶۱، ۳۱۰، ۳۴۲، ۳۹۱، ۴۷۷، ۴۸۷.
- توبین (دهکده): ۱۰۳، ۲۷۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۳.
- تهامه: ۸۳.
- تهران: ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۱۸، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۱۳، ۲۲۴، ۲۳۷، ۲۴۹، ۲۸۵، ۳۲۳، ۳۳۵، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۳-۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۲-۴۱۴، ۴۲۲، ۴۸۴.
- تیسفون: ۱۱، ۲۳، ۴۱، ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۱۲۵، ۱۷۰.
- ج**
- جاده ابریشم: ۴، ۶۳، ۷۳، ۱۳۵، ۳۹۹.
- جاده تهران: ۲۹۱.
- جاده سمیرامیس: ۴، ۲۵، ۷۳.
- جاده شاهی: ۴، ۲۱۵.
- جاده کرمانشاه: ۲۹۲، ۳۰۵، ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۹۰.
- جاده لاجورد: ۷۳، ۴.
- جامع عتیق: ۱۱، ۱۷۰، ۳۱۹.
- جبال (← کوهستان): ۵، ۶، ۲۵، ۴۷، ۶۶-۷۱، ۷۷، ۷۸، ۸۷، ۹۰-۹۴، ۹۹-۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۰۶، ۳۲۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۰، ۴۰۳، ۴۱۸، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۴۰.
- جرجین جرد: ۱۳۳.
- جرمیدان (آبگرم): ۸۸.
- جزیره العرب: ۲۸۷.
- جلولا: ۸۲.

- جندی‌شاپور: ۳۱۵.  
 جواناتق ← خوابق: ۱۱۷.  
 جوخواست: ۷۷.  
 جوراب ← گوراب.  
 جورقان: ۱۰، ۷۸، ۸۰، ۱۴۱، ۱۶۹.  
 جوقان: ۷۷.  
 جوارک: ۴۸۷.  
 جومه گورگان: ۷۸.  
 جوهسته: ۷۶ - ۷۸، ۱۳۳.  
 جوبین: ۱۳۸.  
 جهرود (قم): ۱۳۳، ۳۴۶، ۴۷۰.  
 جهوق (نهاوند): ۱۱۲.  
 جی (گبی) یهودیه: ۲۸، ۶۴، ۷۵.  
 جیجیان (ده): ۹۹، ۱۰۷.  
 جیوه / گیوه (قریه): ۱۳۳.
- چ**  
 چاپارخانه: ۱۳، ۱۷۲.  
 چال عین القضاة: ۲۹۰.  
 چشمه شوره (قنات): ۳۰۵.  
 چشمه عبدالعزیز: ۳۵۰.  
 چمن اندائی: ۸۰، ۱۲۳، ۱۴۰.  
 چنگ الماس (کوه): ۲.  
 چوچغا (ده): ۱۱۵، ۱۱۶.  
 چهاربلوک (بهار): ۱۲۱، ۳۱۰.  
 چهارسوق: ۱۱، ۱۷۰.  
 چین: ۱۲۴، ۲۵۵، ۴۹۹.
- ح**  
 حبشه: ۵۱.  
 حبقوق (- بقعه): ۱۰۹، ۱۱۰.  
 حجاز: ۲۸۶، ۲۸۷.  
 حران: ۱۱، ۴۱، ۷۴، ۱۷۰، ۲۹۶.  
 حسینیه (نماز جمعه): ۳۰۶.  
 حصار دزه / دیزج (امام خمینی): ۱۰، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۹، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۱۴.
- الحضرا (هتره): ۱۸۴، ۲۴۴.  
 حکیمخانه (- درب): ۳۲۴.  
 حلوان: ۵، ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۴۸، ۷۲، ۸۲، ۱۳۰.  
 حلیمه خاتون (- بقعه): ۳۰۲.  
 حماة (سوریه): ۴۵.  
 حمام خان: ۱۰۷.  
 حواری: ۲۹۷، ۲۱۹.  
 حوزه علمیه (همدان): ۳۲۴.  
 حوض سلطان (- دریاچه): ۲، ۷۵.  
 حوض نبی (الوند): ۱۵۰، ۱۵۱.  
 حیدری‌ها: ۲۹۵.  
 حیره: ۷۶، ۸۳، ۸۴، ۹۰.
- خ**  
 خاتونیه (- بقعه): ۳۰۲.  
 خارخار (- کامیاران): ۴۷.  
 خاشمار: ۳۳۱.  
 خاکو (رود): ۲، ۱۴۱، ۱۶۴، ۱۶۶.  
 خانشاه (قم): ۷۱.  
 خانقاه بوزنجر: ۱۳۸ - ۱۳۹.  
 خانقین: ۴۸.  
 خان گرمز (کوه): ۱.  
 خانم گرجی (- بقعه): ۳۰۲.  
 ختلان: ۲۶۸، ۳۹۶.  
 خرابه (اراضی): ۳۰۴ - ۳۰۶.  
 خراسان: ۴، ۲۴، ۲۵، ۴۷، ۶۱، ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۱، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۹، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۳۵ - ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۶۴، ۲۵۵، ۲۶۳، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۹۶، ۴۰۳، ۴۱۴، ۴۲۰، ۴۷۶.  
 خردو / کردو (ده): ۴۶۳.  
 خرصاباد: ۱۷۶.  
 خرقان (کوه): ۲، ۷۸، ۸۰، ۸۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰.  
 خرم آباد: ۱۲۷، ۴۸۷.  
 خرم رود: ۱۰۱، ۳۱۰.  
 خزر (- دریا): ۲.

- خسروگرد (رزن): ۴۸، ۱۳۳.  
 خضر (- کوهک / بقعه): ۳۰۲.  
 خلیج فارس: ۲.  
 خمانيه: ۲۶.  
 خمين: ۱۴۰، ۳۴۲.  
 خمين: ۲۶.  
 خنداب: ۱۳۲.  
 خوابق ← جوابق: ۹۸.  
 خوارزم: ۱۳۱، ۳۱۵، ۴۲۱.  
 خوانسار: ۳۴۲، ۳۴۱.  
 خورزنه (کوه): ۶۱، ۲۰۰، ۲۳۵، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۳.  
 خورّه آباد: ۴۴.  
 خوزان: ۱۳۳، ۱۳۶.  
 خوزستان: ۴، ۷۳، ۱۸۵، ۳۱۵، ۴۵۲، ۴۸۹.  
 خوگيانی: ۱۲۴.  
 خيابان اکباتان: ۱۴، ۱۷۲، ۲۳۶، ۲۳۷، ۴۸۳، ۴۸۵.  
 خيابان باباطاهر: ۲۸۶، ۴۸۵.  
 خيابان بوعلی: ۱۳، ۱۷۲، ۴۸۳، ۴۸۴.  
 خيابان پاسداران: ۳۰۶، ۳۰۷.  
 خيابان تختی: ۲۹۴.  
 خيابان خاوران (تهران): ۲۸۵.  
 خيابان شریعتی (داریوش): ۲۹۷، ۴۸۵، ۴۸۶.  
 خيابان شورين: ۲۱۱، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۴، ۴۸۳، ۴۸۴.  
 خيابان طالقانی: ۴۸۴.  
 خيابان کمریندی: ۱۳، ۱۴، ۱۷۲، ۲۳۷، ۲۹۴، ۳۵۰ (خواجه رشید).  
 خيارج (قزوين): ۳۳۵.  
 ۵  
 دادمهان / دارنبهان (گنجنامه): ۱۵۸، ۲۱۶.  
 داراب (فارس): ۱۲۸.  
 دارابگرد: ۱۱، ۴۱، ۴۶، ۱۷۰.  
 دارالسنة (همدان): ۳۱۸، ۴۳۹.  
 داراشهر: ۱۰، ۵۳، ۱۲۰، (دارينه)، ۱۶۸، ۱۷۰ (دارينه).  
 دارالملک (همدان): ۲۹۱، ۳۲۰، ۴۳۹.  
 دامغان: ۷۳، ۵۹.  
 دایمرگ: ۴۸، ۷۶، ۸۰، ۱۲۳، ۱۴۰.  
 دبیرستان امام: ۱۸۳.  
 دجله: ۲۳، ۲۶، ۷۳، ۱۴۴، ۱۵۴، ۲۹۳.  
 دخمه آهو: ۷۶، ۸۰.  
 ددوان (- قریه): ۱۳۳.  
 درب دینار (- بغداد): ۱۲۳.  
 درب مختاران ← مختاران.  
 دربند شروان: ۲۵۹.  
 در جزین / در گزین: ۱۲، ۱۵، ۳۴، ۳۵، ۷۷، ۱۳۱-۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۷۰، ۲۸۲، ۴۸۲.  
 درقلعه (تویسرکان): ۱۰۵، ۱۰۶.  
 درنوا (- قریه): ۱۳۲.  
 دروازه بغداد: ۱۲، ۱۷۰.  
 دروازه بیستون: ۱۲، ۱۷۰.  
 دروازه پارتیان: ۴۹۳.  
 دروازه تهران: ۱۳، ۱۷۲.  
 دروازه خراسان: ۶۱، ۱۶۴، ۲۳۵، ۲۶۳.  
 دروازه درگزین: ۱۲، ۱۷۰.  
 دروازه شیر: (باب الاسد): ۲۴۲، ۲۵۵، ۳۰۸.  
 دروازه عبد العزیز: ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰.  
 دروازه علویان: ۴۹۳.  
 دروازه قزوین: ۱۳، ۱۷۲.  
 دروازه قم: ۱۲، ۱۷۰.  
 دروازه کاسیان: ۲۱۱، ۲۲۷، ۴۹۳-۵۱۲.  
 دروازه کرمانشاه: ۱۳، ۱۷۲.  
 درّه کمر نوشته: ۱۴۷.  
 دره گز (خراسان): ۱۳۷.  
 دره مراد بیگ (الوسگرد): ۹، ۱۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۷، ۴۶۷، ۴۷۹.  
 دزه / دیزج (سیجیباد): ۱۶۶، ۲۹۱، ۲۹۲.  
 دژمادها: ۲۲.  
 دژنبشت (همدان): ۱۰، ۵۵، ۵۶، ۱۶۷.



- ۱۶۹، ۳۱۴.  
 دستجرد: ۸۱، ۱۲۳، ۱۴۱.  
 دشتبی (- بوئین زهرا): ۸۲، ۸۸، ۹۱، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲.  
 دشت همدان: ۸۰، ۹۲، ۱۴۰-۱۴۲.  
 دکان (الوند): ۳۵۲، ۳۵۳.  
 دکان (صحنه): ۴۷.  
 دکن (هند): ۳۸۲.  
 دماوند: ۱۱۳.  
 دمشق: ۵۲، ۲۱۲، ۳۱۸، ۳۳۲، ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۳.  
 دوخواهران (- مزار): ۲۶۷، ۲۹۲-۲۹۴، ۳۰۲.  
 دورانکی: ۲۹، ۲۰۵، ۵۰۶.  
 دورشاروکن: ۱۷۶.  
 دوزخ دره: ۴۲۷.  
 دولت آباد (ملایر): ۹۷، ۹۹.  
 دولر قلعه (= قلعه بهار): ۱۳۰.  
 دومة الجندل: ۱۶۱.  
 دون و لاش: ۱۳۷.  
 دهپاز: ۱۰، ۱۶۹.  
 دهقانان: ۹۰.  
 دیاربکر: ۲۳، ۱۲۷.  
 دیران / کیلان (گیان؟): ۷۳، ۱۱۲.  
 دیربودائی: ۱۲۴-۱۲۵.  
 دیزج (← دزه): ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۱۳، ۳۱۰ (قلعه)، ۳۱۴.  
 دیلمان: ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۸۸، ۳۱۸.  
 دینار آباد: ۱۲۲.  
 دینور: ۵، ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۹۲-۹۴، ۱۲۶، ۱۳۷، ۱۴۰، ۳۴۹.  
 دیوین (دره / رود): ۱۴۸، ۱۶۶.  
 ذوالریاستین (خانه - کوچه): ۴۱۱.  
 ذ  
 راستابازار: ۱۷۲.  
 راسته سراجان: ۱۷۱.  
 راسته عطاران: ۱۷۱.  
 راسته لوفان: ۱۷۱.  
 راسته یهودیها (همدان): ۱۰۹.  
 رامجرد (فارس): ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۶.  
 رامین (شریف آباد): ۹۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۶ (رامین شهر).  
 ربیعه (قبیله): ۹۰، ۳۴۵.  
 رزن: ۲، ۶، ۱۵، ۸۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۰، ۴۸۲.  
 رشت: ۴۰۰.  
 رودآبان (قم): ۷۷.  
 رودراور: ۱۰۴-۱۰۱ (رودلاور) - ۱۰۶، ۱۰۹-۱۱۲، ۱۱۵، ۱۸۱، ۳۱۰، ۴۴۰.  
 روس - روسها: ۱۳، ۹۶، ۱۷۲، ۱۸۵، ۳۲۱، ۳۹۹، ۴۰۹.  
 روم - رومیان: ۱۲، ۲۹، ۳۹، ۷۰، ۸۳ (بیزانس)، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۷۰، ۲۴۱، ۲۶۳، ۳۷۱، ۴۳۳، ۵۱۱.  
 رها (کنشت): ۱۶۱.  
 ری: ۵، ۴۹، ۵۷، ۵۹، ۶۶ - ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۸۱، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۹، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۸۰، ۲۹۸، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۳۷-۳۳۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۶۴، ۳۷۳، ۴۳۶-۴۳۸، ۴۴۱، ۴۶۷، ۴۷۶، ۴۸۳.  
 ز  
 زاغه (ده): ۴۷۹.  
 زاگروس: ۱، ۳، ۴، ۹، ۲۵، ۳۰، ۳۸ (زاگروتی)، ۴۴، ۵۴، ۵۸، ۶۲، ۶۳، ۷۲، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۹۹، ۴۱۸، ۴۴۷، ۴۵۲، ۴۸۹.  
 زاهدان (دزدآب): ۴۶۵.  
 زبیده خاتون (بقعه): ۳۰۲.  
 زراومند / زرمند (دریاچه): ۲، ۸۰، ۱۴۱.  
 زریار (رود / عباس آباد): ۲، ۹، ۸۰، ۱۴۱، ۱۶۳.

- زرنند (ساوه): ۷۲.  
 زرنومثیتی (زرمند): ۸۰، ۱۴۱.  
 زرینه (تالاب سیمینه رود): ۸۰، ۱۴۱.  
 زرینه رود (جغتو): ۳۰، ۳۹.  
 زعفرانیه: ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۵.  
 زنجان: ۱، ۲، ۱۵، ۳۰، ۳۱، ۶۷، ۳۳۵، ۳۳۹، ۴۰۹.  
 زندان شهربانی: ۱۸۳.  
 زیرآباد (ده): ۱۳۸.  
 زینستان (همدان): ۵۴، ۴۳۹ (← زینوآباد).  
 زینوآباد (← شورین): ۱۰، ۵۴، ۱۶۹، ۲۰۳، ۲۰۹، ۳۰۹.  
 زیگورات (بابلی): ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۶، ۵۰۹.  
 زیوج: (تویسرکان): ۱۰۶.  
 زیویه: (تپه): ۴۸۹.
- س**
- سارد (لیدی): ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۱۳۱، ۲۱۲.  
 سارو (ساروگ): ۱۰، ۱۱، ۲۷-۲۹، ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۵۱، ۵۳، ۱۵۹، ۱۶۸-۱۷۰، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۳-۲۱۰، ۳۲۹، ۳۶۶.  
 ساری: ۲۸.  
 ساگارتی (قبیلۀ مادی): ۳۱، ۳۷، ۴۰.  
 سامان: ۱۴۰.  
 سامره: ۱۵۶.  
 سامن: ۱۵.  
 ساوه: ۲، ۳۱، ۷۲، ۷۸، ۸۰، ۱۰۰، ۱۳۱-۱۳۴، ۱۴۰، ۲۸۳، ۲۸۵-۲۸۷، ۳۴۶، ۴۲۲.  
 سبزوآر: ۲۸۵.  
 سبط اسرائیل: ۲۱۹.  
 سپردا (ساردیس) لیدی ← سارد.  
 سراب (طاق بستان): ۲۵.  
 سرابی (تویسرکان): ۱۰۸.  
 سرپل زهاب: ۴۹۵.  
 سرخاب (← قریه): ۱۳۳.  
 سرخ رود: ۱۰۳.
- سرقلعه (ارک دارا) همدان: ۱۴، ۵۱، ۱۶۴، ۱۷۲، ۲۱۳، ۱۸۸.  
 سرکان: ۱۵، ۱۰۱-۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸.  
 سرکان رود: ۱۰۲، ۱۰۶.  
 سرماج (← قلعه): ۹۴.  
 سروستان (فارس): ۱۲۸.  
 سغد: ۵۱، ۲۵۷، ۳۱۵.  
 سفیدرود: ۲.  
 سکاوند: ۴۷.  
 سکایه اوواتیش: ۴۵-۴۷.  
 سکاییه - سکاها: ۴۳، ۵۱، ۱۲۵، ۱۸۳، ۲۲۵، ۳۱۰، ۴۹۱.  
 سلطان آباد: ۲۸۲، ۲۴۲.  
 سلطانیه: ۹۵.  
 سلمه آباد: ۳۴۹.  
 سلوکیه: ۶۲، ۶۶، ۷۳، ۴۵۰.  
 سلیمانیه: ۴۷.  
 سمرقند: ۱۲۴، ۱۶۱، ۲۵۷، ۳۱۵.  
 سمنان: ۳۴۱.  
 سمیرم: ۹، ۲۱۸.  
 سنجونه / سیجویه: ۳۰۴.  
 سنگی بوتو (← قلعه): ۴۶.  
 سنندج: ۱۴۰.  
 سنیلِس (؟): ۳۵۰، ۳۵۱.  
 سواد (عراق): ۲۵۷.  
 سورین: ۳۹۰.  
 سورستان (= عراق): ۴۵۲.  
 سورلق (بیلاق): ۲۸۱.  
 سوریه: ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۶۹، ۱۲۸.  
 سوزیان: ۴۵۲.  
 سولان (ده): ۲۷۹، ۳۵۰.  
 سومر: ۱۱۳.  
 سوئیس: ۱۴۹، ۲۳۹، ۳۹۳.  
 سهیل علی (بقعه): ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۱-  
 (آستان) - ۲۸۵ (اراک)، ۲۸۸.  
 سیاچغا: ۱۱۶.

- سیاه درّه (کوه): ۱. سیبری: ۴۰۰.  
 سیجیاد: ۱۰، ۵۴-۵۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸-۳۱۰، ۳۱۴.  
 سیرومدیا: ۴۵، ۴۵۲.  
 سیستان: ۴۶۵.  
 سیستانه (- قلعه) همدان: ۱۲۵، ۲۰۶، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۰.  
 سیسر (صدخانه) + تو // سندج: ۱۴۰، ۱۴۱.  
 سیلاخور (بروجرد): ۱۰۰.  
 سیلک (کاشان): ۳۱، ۱۱۳، ۴۹۵.  
 سیمره (رود): ۱۱۷.  
 سیمین: ۲ (رود)، ۴۷۹ (ده).  
 سیمینه رود: ۶، ۳۴، ۴۶، ۸۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۶۴، ۲۷۲.  
 سیوند: ۳۴۱.
- ش**  
 شاپور خواست: ۱۲۷، ۹۴.  
 شازده حسین (- مزار): ۲۷۵-۲۷۷، ۲۷۹، ۳۱۱.  
 شام: ۱۲۸، ۲۰۳، ۴۹۸.  
 شاملو (- طایفه): ۱۲۸.  
 شانارته (= حوضه): ۲، ۸۰، ۱۴۱.  
 شاه جهان (- عمارت): ۱۲، ۱۷۰.  
 شاه خدا بنده (- عمارت): ۱۲، ۱۷۰.  
 شاه زید (تویسرکان): ۱۰۶.  
 شپردا / سپردا (شراء): ۳۱، ۳۴، ۷۷، ۷۸، ۱۳۱، ۱۴۰.  
 شراء (شپردا): ۲، ۳۱، ۳۴، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱.  
 ۱۳۱- (شراهین) - ۱۳۳ (زراه)، ۱۳۷، ۱۴۰، ۲۸۲، ۴۶۴.  
 شریف آباد (رامن): ۱۱۶.  
 ششصد دستگاه (کوی): ۳۰۵.  
 شمیران (ری): ۴۳۸.  
 شور دورا: ۲۰۵.  
 شوروی: ۲۲۰، ۳۹۱، ۴۰۰.
- شورین (ده) ۵۴، ۱۶۵، ۱۶۶ (زینو-آباد)، ۱۶۹، ۱۸۷، ۳۰۹.  
 شوش: ۴، ۲۸ (شوشتر)، ۴۴، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۷۵ (شوشتر)، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۶۷، ۱۸۴، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۷، ۲۴۵، ۳۱۴، ۳۱۵، ۴۳۳، ۴۵۰، ۴۵۶، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۸۱، ۴۸۹.  
 شوشاب (ده): ۴۸۷.  
 شهاب رود: ۲.  
 شهرزور: ۴۷، ۱۲۸، ۳۳۲، ۴۲۱.  
 شهرستان (- کوشک) همدان: ۱۰، ۵۳، ۱۶۸، ۲۰۸، ۲۱۱.  
 شهرستانه (ده): ۱۰۱، ۱۲۲، ۳۱۰.  
 شهرهای پهلویان (← فلهه): ۳۲۷.  
 شیچیگان: ۵۵، ۴۶.  
 شیخ رابیق (- مزار): ۴۴۸.  
 شیراز: ۱۰۴، ۲۲۴، ۳۱۹، ۳۴۲.  
 شینز (گنزه): ۵۵، ۳۳.
- ص**  
 صالح آباد: ۱۵.  
 صحنه (شهرک): ۴۷، ۴۸۱.  
 صد دروازه: ۶۶.  
 صفین: ۸۹، ۲۸۰، ۳۴۵، ۳۶۲، ۴۳۷.  
 صنعا (یمن) ۸۴، ۸۵.  
 صیمره: ۳۲۷.
- ط**  
 طارم: ۲۷۰.  
 طاق بستان: ۲۵، ۷۲، ۲۳۷، ۲۴۰.  
 طاق همدان: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷.  
 طالش همدان: ۲۷۰.  
 طبرستان: ۲۸، ۶۷، ۸۱، ۱۳۱، ۱۳۴.  
 طخروود (قم): ۸۵.  
 طریز ناهید: ۳۴۶.  
 ظفر (قم): ۷۱.

۴۹، ۵۶، ۶۰، ۷۳، ۹۲، ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۷۰،

۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۴، ۳۳۳، ۳۴۱، ۴۳۸،

۴۵۳.

فارسجان / فارسیجان / فارسینج / فارسجین: ۵۰، ۳۹۰.

فامنین: ۱۵، ۷۷، ۸۰، ۱۳۲، ۱۴۰.

فخرآباد (باغها): ۱۲۲، ۳۰۷، ۳۱۰.

فرانسسه: ۳۵، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۱۳، ۲۲۳، ۲۲۵، ۳۲۵، ۳۹۰.

فراوار / فریوار / فریور: ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۷۹، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۰۹.

فراهان: ۲۸، ۳۳، ۴۳، ۴۴، ۵۰، ۵۹، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۰.

فردجان (پرتیگان): ۳۳، ۴۴، ۵۰، ۵۹.

فرزند علی (- مزار): ۲۸۵-۲۸۶.

فرسفع (تویسرکان): ۱۰۷.

فریدن (پرتیگان): ۵۹.

فلسطین: ۵۷.

فهله / فهلویان (- بلاد): ۵، ۶۹، ۷۷، ۱۱۱، ۱۳۶، ۳۲۸، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۴۰.

فیروز آباد: ۱۱۵.

فیروزان: ۱۵.

فیسجیان: ۵۵، ۴۶.

## ق

قادسیه: ۸۲، ۸۳.

قاسمآباد: ۱۲۲، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۰، ۳۹۶.

قالیقل: ۴۲۱.

قبراسکندر: ۲۶۷.

قبریلوی (- مزار): ۲۶۷.

قبر مادر سلیمان: ۲۲۴، ۴۵۱.

قراتکین (- مرغزار / دهکده): ۹۸، ۱۰۰.

قراقویونلو: ۵، ۹۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰.

قرقیسیا / قرقیسین (= کارکاشی): ۳۱، ۳۵.

قراگزلوها: ۹۶، ۱۲۹، ۱۸۵، ۳۲۱، ۳۸۱، ۳۹۷.

قروه: ۱۵ (درجیزین)، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲-۱۴۳، ۳۵۲-۳۵۳.

## ع

عاد (- قوم): ۴۸.

عاشقلو (- قراگزلو): ۱۲۹.

عبادیان (مسیحی): ۹۰.

عباس آباد (همدان): ۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۴۷۸.

عبات (کاظمین - نجف - کربلا): ۲۹۳.

عجم: ۱۲، ۱۷۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۳۱۹، ۴۵۲، ۴۵۵.

عراق: ۳۱، ۸۴، ۹۱، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۵۰، ۲۵۷، ۲۹۳، ۳۱۲، ۳۸۰، ۳۹۲، ۴۲۵، ۴۲۹.

عراق عجم: ۵، ۱۱، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۷۰، ۱۸۱، ۲۶۶، ۲۹۱، ۳۰۳، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۴۹.

عراق عجم: ۳۹۶، ۴۱۱، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۳۹-۴۴۲، ۴۶۴.

عرب: ۱۲، ۷۶، ۸۲- (عربستان) - ۸۴، ۸۷-۹۰، ۹۸، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۵۶، ۱۷۰، ۲۰۷، ۲۸۰، ۲۸۷، ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۴۳-۳۴۸، ۴۲۸، ۴۶۹، ۴۸۰، ۴۹۰، ۵۱۰.

علاقیند خانه (همدان): ۴۲۳.

علی آباد (پشت شهر): ۳۴، ۵۶، ۳۰۶.

عمان: ۸۳.

العمارنه (مصر): ۱۶۸.

عیلام: ۳۰، ۶۴، ۱۴۵، ۱۹۴، ۴۵۲، ۴۹۴، ۴۹۵.

## غ

غار دخمه (خورزنده): ۱۶۶.

غازان: ۲۲۰.

غز (- قبیله): ۱۲۶.

غمدان: ۱۶۱.

## ف

فاخران (محلّه) همدان: ۳۱۹.

فارجان (- پارس): ۴۴.

فارس (← پارس): ۴، ۹، ۱۱، ۳۳، ۴۱، ۴۵، ۴۶.

- قوروق (بهار): ۸۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۱.  
 قومس: ۸۱، ۷۲.  
 قهاوند: ۱۳۲، ۶.  
 قیروان: ۱۶۱.  
 قیصریه: ۱۱، ۱۱۹ (نهاوند)، ۱۷۰.
- ک**
- کاپادوکیه: ۴۸۱.  
 کاخ گلستان: ۴۰۹.  
 کارکاشی: ۹، ۳۱-۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۱۶۷، ۳۱۳، ۴۹۵.  
 کاروانسرای شاه عباسی: ۱۰۷.  
 کاروتنا: ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۰.  
 کاریان/کارگان: ۳۳، ۴۴، ۵۰، ۵۹.  
 کازرون: ۳۴۱.  
 کاسی (- قوم): ۴، ۲۵، ۳۰-۳۵، ۳۹، ۴۱، ۵۲، ۶۲، ۷۴، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۶۷، ۱۸۳، ۱۹۴، ۳۱۳-۴۹۳-۴۹۵.  
 کاسی شهر: ۹، ۳۰، ۳۵، ۳۹، ۱۶۷، ۳۱۳.  
 کاشان: ۳۰، ۳۱، ۴۳، ۶۷، ۹۰، ۱۴۵، ۱۵۰، ۲۹۱، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۲، ۴۶۴، ۴۹۵.  
 کاشن/کاشی ← کاسی.  
 کالج آمریکائی ← مدرسه.  
 کامبدانه/کمپدن/کامپاران: ۷۲، ۴۷.  
 کبودراهننگ: ۶، ۲، ۱۵، ۱۳۲.  
 کریلا: ۴۲۱.  
 کرج (ابودلف): ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۳۲، ۱۴۰، ۲۸۲، ۳۳۵.  
 کرج (رودراور): ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۵.  
 کرخ بیت سلوک: ۳۶.  
 کرخه (رود): ۲، ۱۱۷.  
 کرد-کردی: ۴۸، ۶۲، ۷۸، ۹۳، ۹۴، ۱۱۲، ۱۲۴ - ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۵۰، ۲۸۲ (یزیدی)، ۳۱۸، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۹ (زیلان) - (کرمانج): ۳۴۱.  
 کردآباد (ده): ۱۸۶.
- (مربانه) - ۳۵۳.  
 قره چای (رود): ۲، ۸۰، ۱۲۳، ۱۲۵ (-کولی)، ۱۴۱، ۱۶۴ (-سیمینه رود).  
 قره داغ (کوه): ۲.  
 قره‌سو (رود): ۲، ۱۷۶.  
 قریه سیّد علی: ۳۰۶.  
 قریه العسل (= ده انگبین): ۸۲.  
 قزل اوزون (رود): ۲.  
 قزوین: ۲، ۴، ۱۳، ۳۰، ۶۷، ۷۳، ۸۲، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۷۲، ۲۸۵، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۶۴، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۸۵، ۴۹۵.  
 قصر شیرین: ۸، ۸۲، ۸۷، ۱۳۰.  
 قصر فجر (شورین): ۱۸۷.  
 قصر اللصوص (= کاخ دزدان): ۴۸۰.  
 قصر یزید: ۴۸.  
 قفقاز: ۳۰، ۵۸، ۲۹۹، ۴۰۹، ۴۹۴.  
 قلعه آقاییک (تویسرکان): ۱۰۵، ۱۰۶.  
 قلعه بختیار (تویسرکان): ۱۰۵.  
 قلعه بهار (وهاار): ۱۲۵ - ۱۲۸، ۱۳۰.  
 قلعه جعفر بیگ (تویسرکان): ۱۰۵.  
 قلعه جوق: ۷۷، ۷۸، ۱۳۳.  
 قلعه حاج عباس: ۱۶۶، ۳۰۶-۳۰۸.  
 قلعه داراب: ۹، ۴۲، ۱۶۸، ۱۸۸، ۳۲۹.  
 قلعه سیستانه: ۳۱۰.  
 قلعه شیخ (تویسرکان): ۱۰۵، ۱۰۶.  
 قلعه علاءالدوله: ۳۰۸.  
 قلعه قاضی (تویسرکان): ۱۰۵، ۱۰۶.  
 قلعه کهنه: ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۸۳، ۴۷۱.  
 قلعه محمد بیگ: ۴۶۳.  
 قلعه همدان: ۲۰۶، ۲۷۶.  
 قلقل رود: ۲، ۱۰۱.  
 قلمرو علیشکر (همدان): ۵، ۹۵، ۱۲۸، ۱۳۰.  
 قم: ۲، ۱۲، ۴۴، ۵۴، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۵، ۷۷، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۷۰، ۲۸۳، ۳۲۷، ۳۴۶، ۳۴۹، ۴۰۱، ۴۴۱، ۴۷۰.

- کرد خورد (ده): ۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۳.  
 کُردستان: ۱، ۱۵، ۲۸، ۳۰، ۹۴، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۹-۱۴۲، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۳۱-۳۳۳.  
 کرزان رود: ۱۰۲، ۱۰۱.  
 کرکس (کوه): ۱۴۵.  
 کرکوک: ۳۶، ۳۹، ۱۵۶، ۳۱۲.  
 کرمان: ۱۳۷، ۳۴۲.  
 کرمانشاه: ۱، ۶، ۱۳، ۱۵، ۴۶، ۴۷-۴۹، ۶۷، ۷۲، ۱۱۱، ۱۱۷، ۱۷۲، ۲۲۱، ۲۷۹، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۹، ۳۴۲، ۴۱۳، ۴۶۴، ۴۸۱، ۴۸۳.  
 کرمل (کوه): ۴۴.  
 کرند: ۴۸، ۷۲.  
 کشمیر: ۲۶۸، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۹۶.  
 کلاچک: ۴۶۲.  
 کلاه قاضی (کوه): ۱۴۷.  
 کلدانیان: ۱۱۰.  
 کلیسای (مسیحی) ارامنه: ۱۶۸، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۳۸.  
 کمپنده (کرمانشاه): ۴۹.  
 کمزرد (کوه): ۱.  
 کمساری / کمسرگان: ۷۱، ۷۴.  
 کنخواست: ۱۱۷، ۱۱۹.  
 کنگاور: ۷۲، ۱۶۸، ۲۴۰، ۲۵۲، ۲۷۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۵۹، ۴۷۹-۴۸۱، ۴۹۰.  
 کنگدژ: ۹، ۴۱، ۱۶۷، ۱۹۶ (سیاوش)، ۵۰۹، (سیاوش).  
 کوچۀ -: ۲۱۱ (آل سوری)، ۳۰۴ (باغستان)، ۳۸۰ (پیغمبری)، ۲۹۷ (حکیمخانه) ۲۷۲ (حمام خان)، ۴۱۲ (ذوالریاستین)، ۴۱۲ (کبابیان).  
 کودرو (کوندورو) - کوزدر / کوذَر: ۴۹-۵۰، ۳۴۶، ۳۴۹.  
 کورون (کوه): ۴۵۲.  
 کوریجان: ۲، ۷۸، ۸۰، ۱۴۰، ۱۴۱.  
 کوشک سفید: ۱۰، ۵۳، ۱۶۸.  
 کوست خراسان: ۷۲.  
 کوست خوزیران: ۷۲.  
 کوست کپکوه: ۷۲.  
 کوش (حبشه): ۵۱، کوشان: ۷۵.  
 کوشک آباد (بهرام): ۷۶، ۸۱، ۱۲۳، ۱۴۱.  
 کوشک باغ: ۱۲۲، ۳۱۰.  
 کوفه: ۸۳، ۸۸-۹۰، ۳۲۷، ۴۱۹.  
 کولی (کابلی): ۱۲۵.  
 کومجان: ۱۳۲.  
 کوه سپید (الوند): ۱۴۵، ۱.  
 کوهستان (= جبال): ۵، ۱۰، ۵۴، ۶۶-۷۰، ۹۴، ۹۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۵، ۱۶۹، ۲۰۳، ۳۲۰، ۳۴۰، ۳۴۷، ۴۱۸، ۴۲۵-۴۲۹، ۴۳۴.  
 کوه وفس: ۱.  
 کوی خدر (خضر): ۲۱۱، ۳۰۱.  
 کهرود: ۳۴۱.  
 کهکدان: ۹۹.  
 کهگیلویه: ۴۹۴.  
 کیشو: ۴۱، ۲۰۵.  
 کیلیکه: ۳۸، ۳۷.  
 گ  
 گاماسیاب (رود): ۲، ۱۱۷، ۴۸۲.  
 گاورسی / جاورسی (ده): ۴۵۹، ۴۶۴.  
 گاوماهی (کوه): ۱۱۶، ۱۱۷.  
 گدروزیا (بلوچستان): ۲۴۵.  
 گراجقا / گرچاقه (= دخمه گوران): ۷۹، ۸۰، ۱۲۵، ۱۴۱، ۲۰۶، ۳۱۰.  
 گرگان: ۴۳، ۶۶-۶۸، ۸۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷.  
 گرمای (کرکوک): ۳۶.  
 گروس: ۴۰۹، ۴۱۰.  
 گرین / گرو / گروس (کوه): ۱، ۱۱۵، ۱۱۶، ۴۹۰.  
 گزندر (دزّه): ۱۴۷.  
 گلپایگان: ۳۴۲، ۴۵۹، ۴۶۴.  
 گلستانه (- سادات): ۲۷۷.  
 گلیان (کوه): ۱.

- گنبد اظهر (درگزین): ۴۸۲.  
 گنبد سبز (- علویان): ۲۷۸.  
 گنبد علویان: ۹۴، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۷-۲۷۹، ۳۰۳، ۳۱۱، ۳۲۰، ۴۷۴، ۴۸۶.  
 گنبد هود (درگزین): ۴۸۲.  
 گنجنامه: ۸۰، ۱۰۲، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۹۰، ۲۱۵- (تسمیه) ۲۱۷-، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴-۲۲۹، ۴۵۱، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۶.  
 گوتی (- قوم): ۴، ۳۰، ۳۵، ۷۴، ۱۰۱، ۳۱۳، ۴۹۴.  
 گوتینگن: ۲۲۱، ۲۲۰.  
 گودین تپه: ۳، ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۱۶۸، ۴۸۷، ۴۹۱.  
 گوراب: ۱۳۶، ۱۰۰-۹۸.  
 گوران (فرقه اهل حق): ۷۸، ۳۰۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۹.  
 گورستان پارتی: ۱۶۴-۱۶۶، ۱۷۷.  
 گورستان همدان: ۴۴۸-۴۴۹.  
 گورسنبه (- منار): ۷۸-۷۹.  
 گوسان (پارتی): ۳۳۲.  
 گهواره مریم: ۱۵۰.  
 گیان (← تپه): ۴، ۳۱، ۳۴، ۴۷، ۷۳، ۱۰۹، ۱۱۱-۱۱۵، ۴۹۰.  
 گیلان: ۲، ۷۳، ۲۴۲، ۲۵۵ (گیلی)، ۴۰۰.  
 گیوه درّه: ۱۳۳.  
 ل  
 لاخ مزار (کوه): ۱۴۸.  
 لارستان: ۱۲۸.  
 لالچین: ۱۵، ۷۹، ۸۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۱، ۳۱۰.  
 لامجان رود: ۱۰۲.  
 لاویان (یهود): ۱۹۴، ۳۱۴.  
 لائودیکا (نهاوند): ۶۳، ۱۱۱.  
 لران - لری: ۹۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۲۵-۱۲۸، ۳۱۸، ۳۳۹ (زبان) - ۳۴۱، ۴۹۴، ۴۹۵.  
 لرسن: ۱، ۱۵، ۳۰، ۳۱، ۳۵، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۶.
- ۱۳۷، ۲۱۵، ۲۳۹، ۴۸۹، ۴۹۴، ۴۹۵.  
 لشکر در (کوه): ۱.  
 لندن: ۲۲۰، ۲۲۲، ۴۰۴-۴۰۸، ۴۹۰.  
 لوزان: ۳۹۴.  
 لولوبی (- قوم): ۳۰.  
 لیدیه: ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۵۱، ۱۳۱، ۴۶۷.  
 لیکیه: ۳۸.  
 م  
 ماد - مادها: ۴-۶، ۹، ۲۱-۲۴، ۲۶، ۲۹-۴۹، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۴-۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۶، ۸۲، ۸۷، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴-۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۶۸، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۹۳-۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۲، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۹۵، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۵، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۸، ۵۰۶.  
 مادستان: ۲۴، ۳۳، ۳۶، (مادا)، ۳۷، ۳۹ (مادی)  
 - ۴۰، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۵، ۵۸، ۶۰-۶۳، ۶۸، ۷۰-۷۳، ۹۷، ۹۸، ۱۱۱، ۱۳۵، ۱۴۵، ۱۶۷، ۲۲۰، ۲۲۵، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۳۹-۳۴۲، ۳۶۱، ۴۴۰، ۴۵۲، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۸۹، ۵۱۱.  
 مادکوست: ۵، ۷۱-۷۲، ۱۰۲.  
 مادی شهر: ۹، ۳۵، ۱۶۷.  
 ماذروستان: ۴۸، ۴۹.  
 مارد (ستون): ۱۶۱.  
 ماردین: ۷۴.  
 مارلیک (تپه): ۴۸۹.  
 ماسبذان: ۵، ۶۷، ۷۲، ۳۲۷، ۳۳۹.  
 ماظامیر: ۴۸.  
 مالمیر (کوه): ۱۴۸.  
 ماننا: ۲۰۵، ۲۱۹.  
 مانستان: ۲۹۷.  
 ماوراء النهر: ۲۷۵.  
 ماوشان (← امامزاده کوه): ۸۰، ۱۰۳، ۱۲۲.

- (+رود)، ۱۴۱، ۱۴۹، ۲۷۹- (رود) - ۲۸۰، ۳۰۳، ۳۱۰.
- ماه (ماد): ۵، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۱، ۷۶، ۸۹، ۹۹، ۱۲۵، ۱۳۶، ۱۳۷.
- ماهان کرمان: ۲۹۴.
- ماه البصره: ۵، ۷۲، ۱۱۲، ۳۲۷.
- ماه دینار: ۵، ۷۲، ۸۷، ۱۲۳.
- ماه شهریاران: ۴۸.
- ماه الکوفه: ۵، ۷۲، ۳۲۷.
- ماه نشان: ۳۳۹.
- ماه نهاوند: ۵، ۷۲.
- ماهیدشت: ۴۶-۴۹، ۶۲، ۸۲.
- ماهین (جبال): ۹۰، ۳۴۵.
- مجدآباد (باغها): ۳۰۷.
- مجلس فواید عامه (همدان): ۱۳، ۱۷۱.
- مجوسان: ۹۰.
- محلات: ۳۴۱.
- محله امامزاده یحیی: ۲۹۴، ۲۹۵.
- محله پای مصلّا: ۲۱۱.
- محله جولان: ۲۹۵.
- محله حاجی: ۳۲۴.
- محله درود آباد: ۳۰۲، ۳۰۳.
- محله شیر سنگی (- باب الاسد): ۳۰۸.
- محله کولانج: ۳۰۲، ۳۰۳.
- محله مختاران ← مختاران.
- محله نظریبگ: ۲۱۱، ۲۷۳.
- مدائن: ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۴۱، ۴۲، ۸۲، ۱۲۵، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۵۲، ۳۱۵، ۴۲۷.
- مدرسه آخوند (همدان): ۳۲۴، ۳۲۵.
- مدرسه آلیانس (یهود) فرانسوی: ۷، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۹۷، ۴۱۱، ۴۱۲.
- مدرسه ابن سینا: ۴۸۴.
- مدرسه بزرگ (زنگنه): ۱۷۰، ۲۹۷، ۳۲۴.
- مدرسه دامغانی: ۳۲۴، ۳۸۵.
- مدرسه ربّانی (یهود): ۳۱۶، ۳۲۲، ۴۱۲.
- مدرسه صدر (همدان): ۳۸۴.
- مدرسه طبّ سینائی (← اسکلیپوس): ۶۰، ۱۶۹، ۳۱۵.
- مدرسه (کالج) طبی آمریکایی: ۳۲۵، ۳۶۱، ۳۹۱.
- مدرسه کوچک (همدان): ۳۲۴.
- مدرسه مسیحیان (همدان): ۳۱۶، ۳۲۵.
- مدرسه مظفری (همدان): ۳۸۴.
- مدرسه نصرت (همدان): ۳۲۵.
- مدینه: ۱۰۵، ۱۴۹، ۳۱۲.
- مرج (بهار): ۱۴۰، ۱۴۱.
- مرج القلعه: ۴۸، ۴۹.
- مرو: ۴، ۴۸ (ماد)، ۴۹ (مرج)، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۹۹، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۳۵-۱۳۸، ۲۰۴، ۲۵۷، ۴۲۱، ۴۳۸.
- مرودشت (فارس): ۱۲۸.
- مریانه (مریانج): ۱۴۲، ۲۷۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۹۸.
- مزارعین القضا: ۲۸۸-۲۹۰.
- مزدقان: ۷۸.
- مزرعه باغ علی: ۳۰۵.
- مزرعه بوالوفاء: ۳۰۶.
- مزرعه سیدها: ۳۰۶.
- مسجد شاه (همدان): ۳۲۴.
- مسجد عبدالعزیز (همدان): ۳۵۰.
- مسکو: ۴۰۰.
- مسی/میسسی (ماد): ۳۸، ۳۹.
- مشقر (پایه): ۱۶۱.
- مشکان (ده): ۱۰۴.
- مشهد: ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۵۸، ۲۰۲، ۲۴۹، ۲۷۰، ۳۵۰.
- مصر: ۴۴، ۵۰، ۱۶۱، ۱۶۸، ۲۱۲، ۲۲۵، ۲۴۱، ۲۸۷، ۴۹۸، ۴۹۹.
- مصلّای همدان ← تپه مصلّا.
- مضر (- قبیله): ۸۳.
- معبد آپولون: ۵۰.
- معبد آمون: ۴۵۴.
- معبداسکلیپوس (سینای) همدان: ۵۶، ۶۰، ۳۱۵، ۴۵۴.



- معبد اورشلیم: ۴۶۷.  
 معبد ایشتار و مردوک: ۷۵، ۲۹۸.  
 معبدبودائی (وهار / بهار): ۱۲۳، ۱۲۴.  
 معبد مهر: ۱۱، ۲۹۵، ۲۹۷، ۴۴۴، ۴۷۵.  
 معبد ناهید (آناهیتا): ۱۰، ۵۲، ۵۳، ۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۸، ۴۶۸، ۴۸۰.  
 مغان ماد: ۴۵، ۴۹، ۵۶، ۶۳، ۷۱، ۷۵، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۹۶، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۲، ۳۶۱، ۳۹۵، ۴۹۴، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۹، ۵۱۱.  
 مغول: ۱۱، ۹۴، ۹۶، ۱۰۶، ۱۲۵-۱۲۸، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۲، ۱۷۰، ۲۶۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۳۴، ۳۷۱، ۳۹۶، ۴۶۹، ۴۷۴، ۴۸۲، ۴۸۶.  
 مکتب ادبی (همدان): ۳۱۷، ۳۲۱-۳۲۳، ۳۴۳-۳۶۲، ۳۷۹، ۳۹۷، ۴۰۳-۴۱۶، ۴۳۴.  
 مکتب سده (اکباتان): ۵۶، ۱۹۸، ۳۱۵، ۳۶۱.  
 مکتب (مانی) همدان: ۳۹۵.  
 مکزیک: ۴۹۹.  
 مکه: ۲۸۷، ۳۱۲، ۳۴۴.  
 ملالیر: ۱، ۵، ۶، ۱۵، ۳۵، ۷۳، ۹۷-۱۰۳، ۱۰۷-۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۳۴۲، ۳۸۹، ۴۶۳، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۰.  
 منارسنب گور (← گور سنبه): ۷۸-۷۹، ۱۲۳.  
 منگاوی (قریه): ۱۴۷.  
 منوچهری (میلچری): ۴۸۵.  
 مورآباد: ۴۹۰.  
 موزه ایران باستان (تهران): ۱۹۸، ۲۳۷، ۴۸۳، ۴۹۰.  
 موزه بریتانیا: ۲۲۳، ۵۱.  
 موزه چرنوسکی (پاریس): ۱۸۸.  
 موزه رومانی: ۱۸۸.  
 موزه قونیه: ۳۳۶.  
 موزه متروپولیتن: ۳۴.  
 موزه لوور (پاریس): ۱۸۷، ۱۸۸.  
 موصل: ۷۰، ۲۴۵، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۱۲.  
 موقوفه علوی (صفوی) همدان: ۲۶۷-۲۷۲،
- ۲۸۵، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۲.  
 مونیک: ۱۴، ۱۷۵.  
 مویین: ۱۰۳، ۳۵۰، ۳۵۱.  
 مهربان (- دهستان): ۲، ۶، ۱۳۲.  
 میانداوب: ۳۱.  
 میانرودان (= بین‌النهرین): ۴، ۲۴، ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۹، ۷۴، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۹۴، ۲۱۰، ۲۴۱، ۲۵۹، ۲۹۶، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۸، ۵۰۵، ۵۰۹.  
 میدان آهنگران: ۱۷۱.  
 میدان سنگ شیر (← باب الاسد): ۳۰۸.  
 میدان شاه (قدیم): ۱۷۱.  
 میدان عین القضاة: ۲۹۰.  
 میدان فلسطین: ۳۰۴.  
 میدان مرکزی: ۱۳، ۱۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۹۷، ۴۸۳-۴۸۵.  
 میدان میرزاکمال: ۱۷۱.  
 میسان: ۲۵۷.  
 می‌سن (موکنه): ۲۵۹.  
 میشیگان: ۲۲۳.  
 میلا(د) جرد: ۱۳۲-۱۳۵.  
 میلیسنی‌ها: ۵۰، ۵۱.
- ن  
 نازی جان (ده): ۴۶۳.  
 نامار/نمری: ۴۷.  
 نایین: ۳۴۱.  
 نجف: ۳۸۱، ۳۹۰.  
 نخیل آباد: ۴۸۷.  
 النخیله: ۸۴.  
 نسای/نیسایه: ۴۵-۴۹، ۶۲، ۶۳، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۴۵۲.  
 نشیط (قبرستان) همدان: ۱۰۴.  
 نطنز: ۳۴۱.  
 نعمتی‌ها: ۲۹۵.  
 نقده: ۱۶۸.

- نمرود (تپه): ۲۴۵، ۴۸۹.  
 نوبه (حبشه): ۸۳.  
 نوبهار (بلخ): ۱۲۳، ۱۲۴.  
 نورآباد: ۴۹۰.  
 نوشروانک (کلیسا): ۱۲، ۱۷۰.  
 نوشیجان (تپه): ۳۵، ۴۸۷-۴۸۹، ۴۹۱.  
 نهاوند: ۱-۳، ۵، ۶، ۱۵، ۳۳، ۳۴، ۴۷، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۷۰-۷۳، ۷۵، ۸۲، ۸۷-۸۸ (خرقان)-  
 ۸۹، ۹۴، ۹۷-۱۰۴، ۱۰۷-۱۱۳ (تسمیه)،  
 ۱۱۵-۱۱۹، ۲۱۵، ۲۵۲، ۲۹۸، ۳۲۷، ۳۴۲،  
 ۴۲۶، ۴۶۹، ۴۸۰، ۴۹۰.  
 نیاسر (کاشان): ۱۵۰.  
 نیشابور: ۳۱۸.  
 نیل (- ستون): ۱۶۱.  
 نینوا: ۳۷، ۴۰، ۵۷، ۶۵، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۲۲، ۳۱۳،  
 ۴۶۷، ۴۷۴.  
 نیویورک: ۲۲۳.
- و**  
 -واجرود: ۸۸.  
 واسط (عراق): ۲۸۶.  
 وان (- دریاچه): ۱۲۷.  
 ورازجرد: ۱۳۳.  
 ورجمکرد: ۲۸، ۲۹.  
 وردآورد (رودراور): ۷۲، ۱۰۵.  
 ورزنه ایوب (ده): ۳۴۶.  
 ورسای (پاریس): ۲۷۸.  
 ورمزیار (- کوی): ۳۰۷.  
 وروگرد (= ویروگرد): ۱۳۳.  
 وره (دهکده): ۵۰.  
 وزواه: ۳۴۶.  
 وستان: ۷۲، ۵.  
 وفس: ۶، ۱.  
 ولاشگرد: ۱۰۷، ۱۳۳ (ولاشاباد)، ۱۳۷، ۱۶۴.  
 ولایات ثلاث: ۵، ۹۷-۱۱۹.  
 ولایت خمسه: ۴۰۹.
- ولوگسوکرتا (= ولاشگرد): ۱۳۷.  
 ونجر/ویخر(وهار/بهار): ۷۹، ۱۲۳.  
 وهلمان/وهرامان/بهرامان: ۱۳۳.  
 ویخر/وهار (بهار): ۱۲۵.  
 وین: ۱۸۲، ۲۲۰.  
 وی‌نسار: ۱۴۰-۱۴۲.  
 ویورود(گیورود): ۱۳۳.
- ه**  
 هارون آباد: ۴۸.  
 هالیس: ۳۸.  
 هتل بوعلی: ۴۸۳، ۴۸۴.  
 هتل دوفرانس: ۴۷۱.  
 هتل روشن: ۴۸۳.  
 هتل کاخ: ۴۸۴.  
 هرات: ۶۸، ۱۳۵، ۲۵۷.  
 هراییتی (کوه): ۵۰۹.  
 هرسین: ۴۷.  
 هرم خفرن (مصر): ۴۹۸.  
 هرمزدگان (- دشت): ۷۰.  
 هزار سم (افغانستان): ۱۴۸.  
 هفتالیان (هیاطله): ۱۲۵.  
 هفت کاخ کاووس: ۵۰۹.  
 هفت گنبد (بهرام): ۱۹۶، ۵۰۶، ۵۰۹.  
 هکاتومپولیس: ۷۳.  
 هگمتانه: ۱۱، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۶-۴۴، ۴۶،  
 ۴۹-۵۹، ۶۲، ۶۶، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۴۵،  
 ۱۶۴، ۱۶۷-۱۷۰، ۱۷۵، ۱۹۴-۱۹۹، ۲۰۶،  
 ۲۱۵، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۴۳۴، ۴۴۳-۴۴۵،  
 ۴۶۶، ۴۸۳، ۴۹۵، ۵۰۶.  
 هلسپونت (داردانل): ۴۵۴.  
 همدان (قبیله) یمن: ۲۸۷.  
 همدان نو: ۱۱، ۹۴، ۱۷۰، ۲۹۲، ۳۲۱، ۳۹۶.  
 همکونه (کوه): ۱۴۳.  
 همه کسی: ۲، ۳، ۹، ۳۴، ۳۵، ۱۶۷، ۳۱۳.  
 هند: ۱۲، ۵۱، ۶۲، ۱۰۶، ۱۲۴، ۱۷۰، ۲۲۴.

|                                            |                                          |
|--------------------------------------------|------------------------------------------|
| یاسویگالیان: ۴۹۴.                          | ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۵، ۳۷۱-۳۷۷، ۳۸۱، ۳۹۱،        |
| یاسوج (گیلویہ): ۴۹۴.                       | ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۲۱.                           |
| یالیان/یلفان: ۳، ۴۵۹، ۴۶۰.                 | ہندرود: ۱۰۲.                             |
| یثرب: ۸۳.                                  | ہندوآزانی: ۴.                            |
| یزد: ۳۴۲.                                  | ہند و اروپایی: ۴، ۳۰، ۳۸، ۱۱۴، ۲۱۹، ۴۹۴. |
| یزدگرد: ۱ (کوہ)، ۹۴ (دہ).                  | ہند و ایرانی: ۳۶، ۱۱۱، ۳۳۲.              |
| یمامہ: ۲۷۹، ۲۸۶.                           | ہنرستان صنعتی (ہمدان): ۱۸۳.              |
| یمن: ۸۳-۱۸۵، ۱۶۱، ۲۸۷.                     | ہنگہ کاسیہ: ۹، ۳۴، ۱۶۷.                  |
| یمہ گان: ۲۹.                               | ہنگہ ماتیہ (ہنگمتان/ہگمتانہ): ۹، ۲۱-۲۳،  |
| یونان: ۳۸، ۵۰، ۵۶، ۶۰، ۱۵۰، ۲۴۰، ۲۵۷، ۲۵۸، | (تسمیہ)، ۳۱، ۳۴، ۴۰، ۱۴۳، ۱۶۷، ۱۹۴،      |
| ۴۳۳، ۴۵۴، ۵۱۱.                             | ۳۱۳.                                     |
| یہود: ۴۰، ۵۵-۵۷، ۶۴، ۷۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۶۷،    | ہورامان ← اورامن.                        |
| ۱۷۹-۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۷،               | ہوری: ۱۱۴، ۲۱۹، ۳۳۲، ۴۹۴.                |
| ۱۹۸، ۲۱۳، ۲۹۵-۳۰۱، ۳۰۷، ۳۱۶، ۳۲۲،          | ہیتی: ۲۱۹، ۴۹۴.                          |
| ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۷۸، ۳۹۷،         | ہی درہ (دھکدہ): ۴۲۷.                     |
| ۴۰۴، ۴۰۸-۴۱۲، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۷۰، ۴۷۲،          | ہیرکانیہ (گرگان): ۴۹، ۱۳۷.               |
| ۴۷۳، ۴۸۵.                                  |                                          |
| یہودیہ: ۷۵ (جی)، ۱۱۰ (اورشلیم).            |                                          |
|                                            | ی                                        |
|                                            | یازون (کوہ): ۴۵۲.                        |



## *Contents*

| (Articles)                         | (Pages) |
|------------------------------------|---------|
| 0. Author's preface .....          | A-I     |
| 1. Geography of Hamadān .....      | 1-19    |
| 2. Ancient Hamadān .....           | 21-85   |
| 3. Islamic Period .....            | 87-96   |
| 4. Three Provinces .....           | 97-119  |
| 5. Behār & Buzanjerd .....         | 121-142 |
| 6. Alvand mountain .....           | 143-161 |
| 7. Old structure of the city ..... | 163-178 |
| 8. Archaeology of Hamadān .....    | 179-213 |
| 9. The Lords written .....         | 215-234 |
| 10. Ecbatāna's Lion .....          | 235-264 |
| 11. Shrines of Hamadān .....       | 265-312 |
| 12. Cultural Precedent .....       | 313-325 |
| 13. Old Language of Hamadān .....  | 327-342 |
| 14. Old Literary school .....      | 343-354 |
| 15. Famous Hamadānians .....       | 355-401 |
| 16. Literary revival school .....  | 403-416 |
| 17. Praising and Blaming .....     | 417-445 |
| 18. Itinerary of Hamadān .....     | 447-464 |
| 19. Archaeological guide .....     | 465-492 |
| 20. Kassites Gate .....            | 493-512 |
| 0. Indices .....                   | 513-579 |

Humbly and merely for acknowledgment, one has to say that benefits of this book, beside its special historical aspect, it contains philological (lexical problems), toponymic, archaeological, gical, cultural, literary history, biographical matters, etc., not only they are contained in the field of the studies on Hamadān, but are generally in the «Iranology» domain; and in addition to analytic or technical-specific discourses, the rest may be, without any descending from the scientific rank, considerable for the ordinary people too.

*Parviz Azkāei*

Hamadan/2001 Oct.

books have been also Lost.

Our comprehensive studies during some last decades, about the history of Hamadān and her cultural affairs, have only concerning some of the periods and parts or related to some aspects, whether independently or in the collections and journals actually been published. But the present book, which has been, during the years demanded by scholars, publishers, patriots, and some cultural circles too, so appeared that I was two years ago asked by *Encyclopaedia Iranica* (at Columbia University, Newyork) to write articles of the entries relating to Hamadān (the present chapters 1-3 of the book ) and then Dr.E.Yarshater (Hamadānī) and Dr.A.Ashraf, made a proposal that the whole of them should be published like a book, as the book of *Dargazīn to Kasān* was before published.

Considering that the present writer was long willing that his Hamadanica Papers may be all presented in a collection, receiving the proposal and annexing other seventeen articles there, this book entitled «Hamadān-Nāmé» (the book of Hamadān) containing just «Twenty Articles on Media» has become now available. It should be said, of course, the articles are not all of the published ones before; for, some of them have been recently written and not published anywhere (Like :The Lords Written, Shrines of Hamadān, Famous Hamadānians, and...) and then also, the articles previously published are not identically reprinted in this book, but all of them after revising, emending and appending have become accomplished.

## Preface

As it has been said, the occupation with local history has at all times been favorite literary expression of consciousness. The strong attachment that binds human beings to the place, where they were born was felt and expressed by all the various population groups, which inhabited their home. Love for one's city as the incentive to write a work on the local history, and the tradition of patriotism was ever as a defence of historiography on homes. It should be said that, local historiography in Islamic period, had some pre-Islamic antecedents; however, in the Islamic Period two types of the local history were distinctly produced: 1) Secular or Cultural, 2) Religious or Theological.

The Iranian territory possessed a flourishing secular local historiography, an impressive monument to Iranian Patriotism.<sup>(1)</sup> Among the first ones, Abu Alī Kātib-e Hamadāni's (868-938 A.D.) *KITĀB - e HAMADĀN* can be there mentioned (The Book of Hamadān) from which Hamzah Işfahāni (883-970 A.D.) followed in his work *KITĀB- e ISFAHĀN*. Unfortunately, these two precious books have been lost. Moreover, Hamadān has had two or three other local histories: *Tabaqāt-e Hamadānians* (= layers / classes of biographical form) compiled by Ḥāfiẓ Abū-al Faẓl Şaliḥ Kumallāḍī (915-994 A.D.) which was of the religious type, and *Tārīkh - e Hamadān* (= History of Hamadān) compiled by Şirūiye Şahrdār - e Deylamī (1053-1115 A.D.) that these two

---

1. cf: A history of Muslim historiography (F. Rosenthal), Leiden, 1968, pp. 150, 160.





# HAMADĀN-NĀMÉ

*The book of hamadān*  
(Twenty Articles on Media)

*by:*  
*Parviz Azkāei*

Mādestān Publication

Hamadan/ 2001